





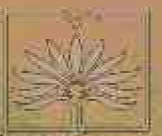


THE THIRD TOUR OF THE SHAH OF PERSIA IN EUROPE.

در سال خجسته فال اودئیل یکهزار و سیصد و شش هجری که بندگان اعلیحضرت
اقدس همایون شاهنشاه جمجاه خسرو کارآگاه السلطان ابن السلطان ابن
السلطان ناصر الدین شاه صاحبقران شیّد الله تعالی دعائم دولته عزم
مسافرت اقلیم اروپا و ملاقات دوستانه با امپراطوران و پادشاهان
عظیم الشان و رؤسای معظّم ملل فرنگ را تصمیم و بمیامن اقبال روزافزون
روز دوازدهم ماه شعبان از جایگاه سلطنت عظمی انهاض خسروانه فرموده
باد
[illegible] بیست و چهارم شهر صفر تختگاه خلافت تشریف قدوم
ارزانی داشتند روزنامه وقایع این سفر فرخنده اثر را
بعادت سایر اسفار ملوکانه یوماً فیوماً به قلم معجز رقم مبارک
ترقیم داده دربین اوان میمنت اقتران این بندهٔ درگاه دولتخواه
میرزا محمد ملک الکتاب در بندر بمبئی بزیور طبع در آورد

نایب السلطنه
و مجد الدوله و صدیق
پانزده روز بعد از ماه رکت
کشیکخانه جمعی کشیکچی باشی و
صف کشیده بودند آنها هم
دیدیم نهار را ببرد باغ شاه در کلاه

بر بالا و عمارات دیگر پیاده گردش کرده آمدیم بکلاه فرنگی در بین امین السلطنه از شهر وارد شده با یک دستمال کاغذ عرایض و کتابچه
باد بروات بحضور آمد نشستیم و مشغول بخواندن و ملاحظه نوشتجات و کتابچها وغیره شدیم بعد از خوردن چای و عصرانه از در
باغ هزار خیابان سوار کالسکه شده آمدیم بعشرت آباد از در دیوانخانه وارد باغ عشرت آباد شدیم شب اعتماد السلطنه
حاضر بود روزنامه اروپ خواند مهتاب خوبی بود قدری در باغ گردش کرده بعد خوابیدیم (روز جمعه یازدهم)
صبح برخاسته آمدیم بیرون عمله خلوت و جمعی دیگر حاضر بودند وزیر امور خارجه را احضار کرده بودیم از شهر آمده بحضور
رسید با او خیلی کار داشتیم فرمایشات زیاد شد او رفت بعد نایب السلطنه از شهر آمد با عرایض و نوشتجات زیاد
بحضور رسیده بعد از تحصیل جوابها مراجعت کرد امین السلطنه آمد با نوشتجات زیاد جوابهای او را هم نشسته نوشتیم
و دادیم بعد امین السلطان و امین الملک از شهر رسیده آنها هم عرایض و نوشتجات بسیاری داشتند همه را خواندیم
و جواب دادیم امین السلطان بشهر رفت که سفرای خارجه وغیره را ببیند بعد از باغ بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم
بدوشان تپه وارد باغ شدیم قدری گردش کرده بعد رفتیم بعمارت بالای تپه چای و عصرانه خوردیم یکساعت بغروب
مانده سوار کالسکه شده مراجعت بعشرت آباد کردیم حالت درختها و میوه های طهران و عشرت آباد حالا که بیست و پنج روز
درست از عید میگذرد از این قرار است گل اقاقیای سفید و زرد تازه غنچه کرده و در کار باز شدن است شکفته اش را هم
آوردند و بو کردیم گل زرد هم نوبر است و تک تک شکفته میشود شکوفه به هم باز شده است و روی درختها زیاد است
شکوفه آلوبالو ریخته و آلوبالویش هم سبز و گرد شده است شکوفه گیلاس هم قدری ریخته و قدری باقی است
آلوچه جوزقی شده است چغاله بادام و زردآلو پر مغز شده است بلبل وحشی هنوز میخواند اما بلبل قفسی مدتیست میخواند
(روز شنبه دوازدهم) امروز انشاءالله باید از عشرت آباد برای سفر فرنگ حرکت کنیم حرمخانه
[illegible] جاهائی که ماندنی در شهر بودند مرخص شدند که مراجعت بشهر کنند از اندرون بیرون آمدیم دیدیم نایب السلطنه
[illegible]ین السلطان شاهزادها صاحب منصبان عمله خلوت از ملتزمین رکاب و متوقفین طهران آنقدر جمعیت بود
[illegible]باب نداشت سوار اسب شدیم صاحب اختیار و ساعد الدوله و سایر صاحب منصبان همه ایستاده بودند
[illegible] اول سوارهای قاجار و قرل ایاغ با ایلخانی پسر عضد الملک سر راه صف کشیده بودند نایب السلطنه
[illegible] سلطان و مجد الدوله و امین الدوله و سایرین همه در رکاب بودند امین الدوله و مجد الدوله و صدیق
[illegible]لطنه و ناصر الملک و جهانگیر خان از راه گیلان میروند که در تفلیس با ما ملحق شوند ده پانزده روز بعد از ما حرکت
[illegible] کرد بعد رسیدیم بسوارهای قزاق که باید در رکاب بیایند بعد سواره توپخانه جمعی کشیکچی باشی و
[illegible]های مهدیه و منصور جمعی علاء الدوله از ملتزمین رکاب و مرخصین خانه همه صف کشیده بودند آنها هم
[illegible] از آنها که گذشتیم سوار کالسکه شدیم وقت نهار بود مرتضی خان را فرمودیم نهار را ببرد باغ شاه در کلاه



ایران

فرنگی دم در حاضر کنند تا ما بیائیم این خلوت که باید بسفر فرنگستان بیاید درین دو روزه قولنج سختی کرده که ش
بیرون شده بود شهر مانده است که دو سه روزی معالجه کرده تا قزوین خودش را بار دو برساند خلاصه بعد
نهار پیاده رفتیم تا پیش مجمعه آب فوارها بلند میجست و باد آب را بمیان خیابان میریخت زمین را تر میکرد بحاجی
حسین علیخان فرمودیم فوارها را کوچکتر و نهرش را هم پهن تر کنند که دیگر خیابان ضایع نشود قدری گردش کرده بعد آمدیم
بیرون سوار کالسکه شده راندیم برای شاه آباد سرایدار باشی توی باغ بحضور رسیده با او قدری فرمایش
شد و مرخص شده بشهر رفت در بین راه چند کالسکه دیدم میآید ما را که دیدند ایستاده از کالسکه بیرون
آمدند دیدم ملک آرا و قوام الدوله و مشیر لشکر بودند ما هم کالسکه را نگاهداشته قدری با آنها فرمایش فرمودیم
بعد نظم الملک آمده مرخص شد بعد عز الدوله آمده مرخص شد بعد امین حضور و اقبال الدوله آمده پیاده شدند فرمودیم سوار
شوند سوار شدند قدری که راندیم آنها هم مرخص شده بشهر رفتند و ما راندیم نایب السلطنه تا منزل فردا در رکابست
امین السلطان و سایر ملتزمین هم در رکاب بودند از دو و نیم فرسنگ بالاتر از شاه آباد که منزل امروز است در
محاذی ازگی شکارگاه قدیم که میگردیم زیر ورداورد که مزرعه ایست زده اند سراپرده ما را توی اسپرس زاری که محل جرگه
باصفائی است زده اند نهر آب باصفائی هم از وسط سراپرده میگذرد چهار ساعت بغروب مانده وارد سرا
پرده شدیم مهتاب و هوای صاف خوبی بود موزیکانچیها را فرمودیم قدری موزیکان زدند خیلی خوش آیند بود
امروز در بین راه فوج پنجم شقاقی را که از تبریز برای ساخلو طهران میآیند دیدم دسته دسته بنظم میآمدند خلاصه کسانیکه
در رکاب هستند سوای حرمخانه و خواجه سرایان بعد نوشته خواهد شد عضد الملک هم امروز درین منزل بحضور رسید
مرخص شد شاه زاده نیر الدوله و جلال الملک هم باین منزل آمده فردا مرخص خواهند شد و خواهند رفت نیر الدوله
بخراسان و نیشابور میرود و انشاء الله ما که مراجعت کردیم بطهران میآید (روز یکشنبه سیزدهم) ام
باید برویم بحصارک صبح برخاسته رخت پوشیده آمدم بیرون اشخاصی که باید مرخص شده بشهر بروند دم در
ایستاده بودند عضد الملک مرخص شده بشهر رفت امین السلطان هم حاضر بود کسانیکه باید مرخص شوند بحضور آور
که اسامی آنها ازین قرار است میرزا حسینخان سهام السلطنه و میرزا حسنخان پسرهای مصطفی قلیخان عرب که حاکم
دشتیاند و باید بروند امان الله خان بختیاری با حاجی ابراهیم خان مرخص شدند که توی ایل بختیاری بروند
علیخان پسر نظام الدوله حاکم کردستان آمد مرخص شد که بکردستان برود بعد ما سوار کالسکه شده راندیم تا
السلطنه تا منزل حصارک در بست از میان جوب که گذشتیم بکلاک رسیده توی زراعتهای کلاک
محل سبزه زاری آفتاب گردان زدند نهار افتادیم نهار خورده بعد سوار شده و راندیم تا کلاک [illegible]
خالصه دیوان است باغاتش نسبت بسابق خیلی آبادتر و بهتر شده است بیوتات زیادی کاشته و خوب

چپها آمده موزیکان زدند مهدیخان اجودان مخصوص پیشخدمت امروز از شهر طهران آمده اما هنوز به حضور نرسیده است
روز سه شنبه پانزدهم) امروز باید برویم به مهمانخانه قشلاق که خاک قزوین است صبح برخاسته خیلی دیر
سوار شدیم یعنی سه ساعت از دسته رفته بود که بیرون آمدیم امین السلطان دم کالسکه ایستاده بود صارم الملک
و حاجی لطفعلیخان برادرش هم حاضر بودند حاجی لطفعلیخان مرخص شد که بطهران برود حکیم الممالک و پسرش هم ایستاده
بودند حکیم الممالک هم مرخص شد که بطهران رفته از انجا بحکومت گلپایگان و خوانسار برود بعد ما سوار شده راندیم
برای منزل صحرا همه جا سبز و خرم بود جاده خاک داشت چون صحرا صاف و مسطح بود از اردوی این منزل اردوی
ان منزل پیدا بود دو طرف صحرا سبز و جاده خاکی مثل یک خط سفیدی از میان سبزه کشیده بود خیلی قشنگ خلاصه
جاده را گرفته راندیم بقدر دو فرسنگی که رفتیم طرف دست راست کوه بود و در دامنه کوه دهات هیو و خور که
مال میراخور است پیدا بود خود میراخور هم انجا بوده است بعد ده آبیک دیده شد که مال مجد السلطنه است
طرف دست چپ هم دهات ساوجبلاغ همه از دور پیدا بود یک تپه از دور بمسافت نیم فرسنگ دیده شد
که باغی هم پهلوی آن تپه بود درخت زیادی داشت خواستیم برویم انجا نهار بخوریم قدری با کالسکه راندیم
راهش بد بود بعد سوار شدیم همه صحرا سبز و خرم و تماما گل و رگ است اما هنوز باز نشده همه غنچه است و بعضی جاها
تکتک باز شده وقتی که همه این گلها باز شود تماشای عجیبی خواهد داشت انشاءالله یکسال وقت گل و رگ
انجا ما باید بیائیم خلاصه رانده رسیدیم به تپه باغ کوچکی بود اما درخت زیادی داشت خانوار رعیت ده
چسبیده بباغ بود دیگر توی باغ نرفتیم خارج از ده لب حاصل زراعت آفتاب گردان زدند نهار افتادیم
این ده مال حاجی میرزا نصرالله مستوفی است و اسمش محمود آباد است نهار خوردیم امین السلطان مجد الدوله
امین السلطنه اعتماد السلطنه حکیم طولوزان و پیشخدمتها همه بودند اعتماد السلطنه و حکیم طولوزان سر نهار روزنامه
اروپ خواندند محمد قلیخان مجد السلطنه که مدتی در آبیک بوده در اینجا سر نهار بحضور رسید مهدیخان پیشخدمت
اجودان مخصوص هم اینجا دیده شد از شهر تا کرج با طرمطاس و از کرج باینطرف با اسب خودش آمده بود از وضع
طرمطاس و حالت خودش تعریف میکرد خیلی خنده داشت بعد سوار اسب شدیم و از توی زراعتها همه جا بطرف
جاده رانده بجاده رسیده سوار کالسکه شده دیگر هیچ جا توقف نکرده همه جا راندیم تا منزل چهار ساعت بغروب
مانده بود که وارد منزل شدیم باقرخان حاکم قزوین (سعد السلطنه) از قزوین آمده بحضور رسید میرزا محمد خان
پیشخدمت هم که چند روز بود برای جمع آوری سوار بقزوین رفته بود اینجا بحضور رسید یکدفعه دیدم هوا طوری
منقلب شده مثل اینکه زمین تکان بخورد باد بدی برخاست چادرها را از شدت تکان میداد چادرها همه خوابید
و گرد و خاک هوا را تاریک کرد بقدر یکساعت اینطور طوفان بود بعد آرام گرفت دوباره غروب باد برخ

بر باد بحر با خوابید تا یکساعت از شب رفته کم کم آرام شد اما این آرامی باز هیچ اعتباری ندارد باد قافلانکوه معروف است
باد خاک قزوین (روز چهارشنبه شانزدهم) امروز باید برویم به کونده اما چون کونده قشلاق
ایلات بهاست و ایل با شتر و حشم اینجا منزل کرده اند و میگفتند کنه دارد دور امیر سنگ بالاتر از کونده در ده
حصار زده اند صبح برخاسته سه ساعت از دسته رفته بیرون آمده سوار شده راندیم صحرا همه جا تا چشم کار میکند
مسافت و طرفین جاده از دست راست و چپ سبز و خرم و پر گل و علف است یکقطعه سنگ پیدا نمی شود
کوههای طرف دست راست همه نرم است و مه گیر است هوا گاهی ابر و گاهی آفتاب اما برف بیشتر بود کوهها
هم مه گرفته بود همین طور راندیم در کنار نهری نهار افتادیم میرزا محمد خان و باقرخان هم بودند میخواستند امشب
با ظل السلطان باتفاق بروند بقزوین یک چنار بزرگی در دامنه کوه بود از دور با دوربین دیدم چنار عجیبی است خلاصه
نهار خوردیم سر نهار اعتماد السلطنه رسیده روزنامه اروپ خواند (مسیو هبنت) دندانساز هم حضور داشت
بعد از نهار سوار اسب شده راندیم تا بجاده رسیده سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم بمهمانخانه کونده پشت
مهمانخانه منازل قشلاقی ایلات مافی است که هنوز هم اینجا هستند ریش سفید ایشان بحضور رسیدند امیر سنگی که از
مهمانخانه کونده بالاتر راندیم رسیدیم بار دو که حصار است سه دانگش حصار اول خالصه دیوان بوده و حالا
دولت بحاجی علاء الملک فروخته است سراپرده را کنار نهری زده اند درخت بید وغیره دارد جای باصفائی است
حصار خانوار زیادی دارد اما درخت چندانی ندارد زن و مرد زیادی از ایل ده سر راه بتماشا آمده بودند وارد
سراپرده شدیم چادر ما را جای باصفائی زده بودند نهر بزرگی بقدر سه سنگ آب دارد از دم چادر ما میگذرد
درختهای بید لب نهر کاشته اند زمین همه جا سبز بود تمام این صحرا گل و ورک است اما هنوز وقتش نیست امین
السلطان و مجد الدوله و منشی مهمان بودند امروز عصر باز هوا منقلب شد و باد شدیدی گرفت و هوا ابر و
خیلی سرد شد و بعد بقدر یکساعت باران بارید این باران برای زراعت خیلی فایده داشت رعد و برق بادی
هم شد اما باد از بس پرزور بود ابرها را متفرق کرده هوا صاف شد هوا از سردی مثل زمستان است انشاالله
بعد از این هر وقت بقزوین بیائیم باید چهل روز از عید نوروز گذشته باشد که بخوبی فصل گل و ورک است
(روز پنجشنبه هفدهم) امروز باید برویم بقزوین صبح زود برخاسته بیرون آمدیم امین السلطان
(مسیو دلی) رئیس راه آهن را بحضور آورد بعد سوار کالسکه شده راندیم از ده حصار گذشتیم اینجا را حصار خورنان
میگویند و چنانکه نوشتیم سه دانگش اربابی و سه دانگ دیگر خالصه دیوان بوده که دولت بحاجی علاء الملک
فروخته است خلاصه بجاده رسیده راندیم تمام سوار باد و غلامها و قزاق وغیره که ملتزم رکاب ما تا سر حد هستند
امروز حاضر بودند هوا صاف بود مثل آینه ولکه ابری نداشت نسیم خنک خوبی هم میوزید از قزوین

زمین



فرسنگ سبک راه است عزیزالله خان صارم الملک اینانلو با هدایت الله خان برادرش که ایل بیگی اینانلو است
وریش سفیدان ایل و سایر برادران و عموزادهایش وغیره سر راه ایستاده بودند کالسکه را نگاه داشتیم عزیزالله خان
صارم الملک همه را معرفی کرد چون اینها در بلوک زهرای قزوین می نشینند سر راه ما برای شرفیابی آمده بودند
بعد راندیم صحرا باز همه جا سبزه و گل و گیاه بود زنبق های کوچک داشت باز طرفین جاده همه جا سواره و قزاق
ایستاده بودند طرف دست راست یکدهی بود درخت بید بلندی هم پیدا بود راندیم برای
آن ده رسیده دیدیم نهری جاری است و آبش از قنات است سر نهر آفتاب گردان زدند نهار افتادیم امین السلطان
و پیشخدمتها حاضر بودند بعد از نهار سوار اسب شده راندیم سواره ایلات چلکی که دست میرزا محمد خان پیشخدمت است
سر راه بودند در حقیقت این صحراها جای سان دیدن است بیابانیست صاف و سبز و قشنگ عزیزالسلطان
هم بود از جلو صف سوارها گذشتیم میرزا محمد خان در حقیقت سوارها را طوری نگاه داشته که هیچ جای عیب و ایراد نیست
همه خوش لباس و با اسبهای خیلی خوب و زین و یراق نو بعد ما ایستادیم سوارها آمده از جلو ما گذشتند بعد از
سوار کالسکه شده راندیم خیرالله خان مافی که مدتی مامور اسدآباد افشار بود که سوار از قصبهٔ اسدآباد بگیرد حالا اینجا با
سواره بحضور رسید کالسکه را نگاه داشته سوارها را سان دیدیم خیرالله خان باید این سوارها را به طهران برده بنایب
السلطنه بسپارد بعد رانده رسیدیم بباغستان شهر دستههای سادات و علما و تجار و شاهزادگان قزوین و اهالی
همه شهر باستقبال آمده بودند صد نفر سوارهای قراسوران جمعی باقرخان سعدالسلطنه را هم دیدیم خیلی خوب و خوش لباس
بودند یک خیابان مشجر خوبی هم آقا باقرخان ساخته است خیلی خیابان خوبیست از دروازه الی مهمانخانه من توی
کالسکه بودم زن و مرد زیادی از اهل قزوین بتماشا آمده بودند همین طور راندیم تا وارد آلاقاپو شدیم باقرخان در
آبادی و تنظیف شهر قزوین سعی کرده و خیلی تعریف دارد و تمام عمارات و باغهای دولتی را بطور بسیار خوب
تعمیر کرده است کلاه فرنگی شاه طهماسب صفوی منزل ماست و سایر عمارات را حرمخانه منزل کرده اند شب هم
کلاه فرنگی را چراغان کرده بودند از اطبا در این سفر شیخ الاطباء و میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطباء هم تا سرحد ملتزم
رکابند علیخان پسر میرشکار هم با بعضی از اتباعش در رکاب هستند. (روز جمعه هیجدهم) امروز تمام
روز را در کلاه فرنگی توقف کرده نهار را هم در همانجا خوردیم امین السلطان و همه پیشخدمتها بودند اعتمادالسلطنه
و حکیم طولوزان روزنامه اروپ خواندند سید محمد خان پیشخدمت از طهران آمده آلوچه تبرزد از دیوانخانه و باغ
میدان و خیار از گرمخانه ظل السلطان و نایب السلطنه آورده بود امشب هم خیابان جلو آلاقاپو را آقا باقرخان
چراغان کرده و آتشبازی فراهم آورده است شب را آتشبازی مفصل کردند و چراغان خیلی خوبی بود بعد از آتشبازی
پیاده رفتیم تا مهمانخانه امین السلطان و پیشخدمتها هم همراه بودند این مهمانخانه بیست کالسکه اطاق دارد در مراجعت

چون

سیاه دهن جمعیت زیادی جلو آمده بودند از قراریکه سعد السلطنه عرض میکرد سیاه دهن بقدر پنجده هزار نفر
جمعیت دارد خانهای ده جلو باغاتشان است یک تپه مصنوعی هم دارد بعضی عمارات خانهایشان را ده هم ساخته
بعضی دیگر زمین است توی خانها درخت ندارد پشت ده باغات زیاد دارد دور از دست چپ جاده زده اند
راندیم وارد سراپرده شدیم هوای امروز ابر و حبس و گرم است. (روز یکشنبهٔ بیستم) امروز باید
برویم بقره ده راه چهار فرسنگ سنگین است سه ساعت از دسته رفته بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم
امین السلطان و سایرین در رکاب بودند صحرای صاف سبزی بود بجاده افتادیم از باغات سیاه دهن
گذشته رسیدیم بده نرجه که زراعتش با زراعت سیاه دهن متصل است ده بزرگ پرحاصلی است و باغات زیاد
دارد دکمتر از سیاه دهن نیست خالصهٔ دیوان است نهاوند هم پشت نرجه است آنهم ده بزرگی است اما پید است
این دهات همه طرف دست چپ است بعد از نرجه ضیاءآباد است ضیاءآباد هم ده بزرگ معتبریست
خرده مالکست بعد دکان ورکان است بعد فارسی جین است بعد قره ده است که منزل است فارسی جین بقره ده
چسبیده خلاصه بدکان که رسیدیم محاذی دکان طرف دست چپ جاده پهلوی زراعتهای دکان آفتاب
گردان رفتند نهار افتادیم امروز باز صحرا گل قدک داشت و طرف دست چپ جاده گلهایش شکفته بود چون مزارع را
آب میدهند از نم آب زراعتها آب خورده باز شده است اما در طرف دست راست هنوز باز نشده است
خلاصه یکدسته باقرقره و قل قوروق در نجا دیده شدند از میرزا محمد خان تفنگ گرفته تیر انداختیم دور بود
نخورد آمدیم با آفتاب گردان اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامهٔ اروپ میخواند که درین بین باد شدیدی
گرفت بطوریکه آدم را با آفتاب گردان بلند میکرد نهار خوردیم بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم
نزدیک قره ده احتشام السلطنه حاکم خمسه با مظفر الدوله برادرش و حاجی میرزا اشرف وزیر خمسه
و حاجی جعفر قلیخان با بزکی پیاده دم جاده ایستاده بودند کالسکه را نگاهداشته آنها را دیدیم بعد رانده
رسیدیم بمنزل توی کالسکه و در راه هم که بودیم متصل باد شدیدی آمد چهار ساعت بغروب مانده وارد
منزل شدیم دیدیم تمام بخیر با از باد افتاده است و باز هم باد با کمال شدت میآمد تا نیم ساعت بغروب
مانده کم کم آرام گرفت قدری پیاده راه رفته تا نزدیک ده قره رفتیم ده قره ده خیلی نزدیکست
بعد مراجعت بسراپرده کردیم فراشها بخیر بار اکشیده بودند تا یکساعت از شب گذشته باد بکلی ایستاد
این دهاتی که امروز سر راه بود همه از رودخانهٔ ابهررود آب میخورد قره ده اول خاک خمسه است
روز دوشنبه بیست و یکم امروز باید برویم به ابهر باد هم کم کم شروع بآمدن کرد یکساعت
از دسته رفته بیرون آمده سوار کالسکه شده براه افتادیم و راندیم هوا هم گاهی ابر و گاهی آفتاب اما ابرش

بخر

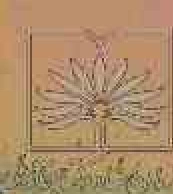
پشته

رودخانه

بیشتر بود قدری که راندیم از طرف ابهر قوس قزح خوش رنگ قشنگ پیدا شد کم کم ابر بیشتر شد و قوس قزح
زایل گردید قدری بارید بعد آفتاب شد باز گاهی ابر و باران و گاهی آفتاب بود تا آخر باران حسابی گرفته
تا منزل همین طور میبارید و باد هم متصل در کمال شدت میآمد دهاتیکه امروز طرف دست چپ نزدیک بجاده
بود از این قرار است اول قمیش آباد که تیول محمد قلیخان مجد السلطنه است دوم نوربن است سیم شریف آباد
بعد ابهر که منزل است یک ده دیگر هم طرف دست چپ در دامنهٔ کوه بود اسمش را پرسیدیم گفتند قجر است
هر چه بمنزل نزدیکتر میشدیم باران بیشتر میشد بطوریکه همه مردم خیس شدند راه از منزل دیروز تا ابهر دو فرسنگ
سنگین است نزدیک ابهر علما و امام جمعه ابهر استقبال آمده بحضور رسیدند کالسکه را نگاهداشته قدری با آنها
فرمایش و صحبت کردیم اسم امام جمعه ابو الفتوح است سفر دوم فرنگ هم که رفتیم این امام جمعه را در همینجا
دیدیم دیگر از علمای اینجا میرزا عطوف مجتهد است جمعی دیگر هم از ملاها بودند بعد از دیدن آنها راندیم اردو را
بر ده طرف دست چپ روبروی ده میان درختها زده اند وارد منزل شده نهار را در منزل خوردیم چادر
ما را در جای بسیار خوبی میان چمن زده اند باران متصل میبارد تا یکساعت هم بغروب مانده ایستاد این
باران از برای زمین و دهات و حاصل زراعت و غیره بلوکات خمسه و قزوین خیلی نافعست مجد الدوله
هم امروز رفت بسجاس که ملک اوست سه شب در آنجا خواهد ماند ده ابهر ده بزرگ آبادیست و خانوار
زیادی دارد اسامی محلات ابهر و عدد خانوار آنها از اینقرار است محلهٔ خلج آباد و تنقچی چهار صد و پنجاه خانوار
محلهٔ علما و سادات پنجاه خانوار محلهٔ درب ممزق پانصد خانوار محلهٔ شتات سیصد خانوار (روز سه
شنبه بیست و دوم) امروز باید برویم بصاین قلعه راه تقریبا دو فرسنگ و نیم است دیشب هوا
خیلی سرد بود امروز هم که از خواب برخواستیم هوا خیلی سردتر بود مثل زمستان آمدیم بیرون امین السلطان که
دو روز بود تب و نوبه میکرد امروز احوالش بهتر شده صبح بحضور آمده بود سوار کالسکه شده قدریکه راندیم توی
رودخانه کالسکه ایستاد محمد حسین خان میر آخور اصطبل توپخانه چون قدری از اسبهای توپخانه در ابهر است و صد
پنجاه راس هم تازه خریده بود و پیش از ما باینجا آمده اسبها را برای سان حاضر کرده بود بحضور آورده همه را
سان داد اسبهای خوب جوان قوی بودند بعد راندیم از راهی که دیروز آمده بودیم رفته تا بجاده افتادیم هوا
صاف و آفتاب بود اما باد خیلی سردی می آمد بقدر یکساعتی باد آمده بعد کم کم ایستاد و هوا آرام شد همینطور
رانده اول رسیدیم بخرم دره که ده بزرگی است و خانوار زیاد و باغات بسیاری دارد آب این ده هم از
رودخانه ابهر رود است که میرود تا بسیاه دهن اول خرم دره خالصهٔ دیوان بود بعد دولت حاجب الدوله
فروخته و حالا ملک اوست بعد از خرم دره هیدج است که سردار یکپارچه خریده است یعنی خالصه بوده

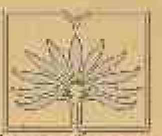
دولت باو فروخته است آنهم ده بزرگیست محاذی هیبج وهی دیگر است که میرشکار آباد کرده است طرف دست راست
واقعست قلعه کوچکی هم در آنجا ساخته است اسمش رحیم آباد گذاشته بهیبج رسیده از کالسکه سوار اسب شده
با احتشام السلطنه حاکم خمسه و سایرین فرمایش کنان میراندیم مظفرالدوله برادری دارد اسمش رضاقلیخان است وکیل
الرعایای ایجابت اول او آمده قدری بلدی کرد بعد اسدخان کاکاوند آمده بلدی میکرد از کوههای طرف دست
راست راهیست که میرود به چرگر میرشکار ابن اسدخان کاکاوند رئیس کاکاوندهاست که ییلاق و قشلاقشان در همین
جاهاست یعنی در همین دامنه های کوه دست راست می نشینند حسنخان که چهل سوار ابوالجمعی دارد و در جزو سواره های
ابوالجمعی سیف الملک امیرخان سردار است مرد رشیدیست و پارسال هم در استراباد در اردوی رکن الدوله
بوده و رشادتها کرده است در نصیر آبادی می نشینند نصیر آباد بالاتر از حسین آباد است و ملک خود حسن خان است خلاصه
بعد سوار کالسکه شده قدری رانده از هیبج که گذشتیم دوباره سوار اسب شده راندیم از رودخانه هیبج گذشتیم
خود رودخانه آب نداشت از اطرافش آب زیاد بریده بزراعتها برده بودند طرف دست چپ نهری دیده
شد که آبش ایستاده مثل دریاچه شده بود جای خوبی بود آفتاب گردان زدند نهار افتادیم اعتمادالسلطنه و
حکیم طولوزان روزنامه اروپ خواندند پیشخدمتها هم حاضر بودند بعد از نهار نشسته خیلی دوربین باطراف انداختیم
کوههای دست چپ کوههای خیلی خوبی بود همه برف دارد و نرم و سبزه و راه اسب رو داشت اما کوههای طرف
دست راست که چرگر است همه سختان است و مه هم روی کوههای چرگر را گرفته بود قدری که دوربین انداختیم برخاسته
سوار اسب شده سوارهای زیادی را که در رکاب بودند مرخص کردیم و خودمان سواره راندیم برای کوههای دست چپ
بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند زمینهای اینجا تماما نرم و خوب و سبز است هرجا که زراعت بود که سبزه حاصل زراعت
بود و هرجا هم زراعت نبود زمین پر از علف و گل طبیعی بود یک سنگ دیده نمیشد همه جا نرم و سبز و انواع گلها
داشت بخصوص گل زرد و غیی لاله زیاده بود و قاز لاقها میپریدند و میخواندند بسیار باصفا بود و نسیم خنکی هم می آمد هوا هم
اعتدالی داشت احتمال باران هم نداشت همینطور راندیم از تپه های نرم سبز قشنگ گذشته تا رسیدیم بده شیورک که
مال امام جمعه ابهر است ده کوچکی است جاها باین صفا کمتر دیده شده است بهر دره که میرفتیم یک نهر بزرگ از میان
آن دره میگذشت و همه جا سبز و خرم بود جفت گاو زیادی هم توی صحرا بود که زمینها را شخم میکردند پرسیدیم حالا چرا
شخم میزنید عرض کردند حالا شخم میزنیم و میگذاریم پاییز تخم میکاریم خلاصه از شیورک گذشته رسیدیم بده کولوج که ده کوچکی است
در رودخانه قشنگی از جلو ده میگذرد هفت هشت الی ده سنگ آب دارد این ده را پرسیدیم عرض کردند مال قدیم
خان بیگ غلام شاهسون فورت بیگلو است که جزو سوار ابوالجمعی علاء الدوله هستند از اینجا هم گذشته راندیم قدری
بالاتر کنار نهری که سه سنگ آب داشت آفتاب گردان زدند پیاده شده چای و عصرانه خوردیم توی این دره باد ا

معتمد خوب هست وبعضی که نزدیک بود اسامی آنها ازین قرار است اوّل خلیفه علی مال شکرالله میرزای پسر لطف الله میرزای
پسر دارای پسر خاقان مغفور فتحعلی شاه است که خودش هم اینجانیست در خراسان است بعد کبود چشمه است مال مرحمت
دارو دووین وباغ دره خلاصه دو ساعت ونیم بغروب مانده سوار شده راندیم از برای منزل هرچه آدم نگاه بصحرا
میکند همه چمن است وگل وچشمه وآب گله گوسفند زیادی میچریدند خیلی باصفا بود کم کم هوا خیلی سرد شد راندیم رسیدیم
بیک تپه سبز رمی رفتیم بالای تپه صاین قلعه که منزل است زیر این تپه است دارو دور الکنار ده زده اند پیاده شده
دوربین انداختیم بنظر من جمعیت صاین قلعه هزار خانه وار آمد خانهای درهم و باغات زیاد دارد دو بهم رفته خیلی بزرگست
وقریب به پنجهزار جمعیت دارد بعد دوربین انداختیم بچرگر میرشکار که در دامنه کوه است آنهم بنظر ما پانصد خانوار آمد
اما درخت زیادی ندارد اسم کوه برفی طرف دست چپ قافلی داغ است که بزبان فارسی یعنی کوه خونی و آخر ییلاق
ییلات شاهسون افشار و ایناللو است که یکی از طرف طهران می آید دیگری از طرف خمسه و درین کوه هر دو بهم میرسند
خلاصه سوار شده از تپه سرازیر شدیم راندیم برای منزل وارد سراپرده شدیم درین بین هوا ابر شد باد شد وچنان سرد
شد مثل چله زمستان وشروع کرد نمنم باریدن بعد وقت غروب باران شدت کرد تا دو ساعت از شب رفته بشدت
بارید بعد از آن ساعتی ایستاده دوباره شروع بباریدن کرد. (روز چهارشنبه بیست وسیم
امروز باید برویم بسلطانیه از دیروز عصر که باران نم نم گرفت و بعد شدت کرد تا اذان صبح متصل بارید گاهی نرم
نرم وگاهی بشدت صبح که برخواستیم هوا صاف وآفتاب بود اما چنان سرد که از زمستان سخت تر بود آمدیم بیرون امین
السلطان دم در ایستاده بود حاجی میرزا رضای حافظ الصحه زنجان را هم شیخ الاطبا بحضور آورده معرفی کرد میرزا
نصرالله مستوفی برادر مرحوم دبیر الملک هم در زنجان وزیر امین حضرت بود و بعد از عزل امین حضرت بجهت دادن حساب
در اینجا مانده است بحضور رسید بعد سوار کالسکه شده راندیم صحرا از باران دیشب کمال طراوت وصفا را دارد
این صحرای مابین دو رشته کوه عرضش سه فرسنگ است کوههای طرف دست راست را که چرگر است مه گرفته بود
ودیشب برف زده تا نزدیک بزمین سفید شده بود کوههای دست چپ را هم که قافلی داغ است مه گرفته بود
باد سردی میآید صحرا تمام گلهای زرد وبنفش وقرمز بود وخیلی صفا داشت راه زیادی که راندیم طرف دست چپ
یک دهی دیده شد که درخت هیچ نداشت معلوم شد مال حاجی اسدالله خان برادر میرشکار بوده خود او مرده وحالا نه
وانک ده مال علی نقی خان پسر حاجی اسدالله خان است خود علی نقی خان حالا در طهران پیش میرشکار است اسم ده پیر سقا است
بالاتر از پیرسقا یک ده دیگری است موسوم بسرو جهان مال حسین قلی خان شاهسون قورت بیگلو است راندیم تا از ده
میرآباد گذشتیم امیرآباد مال حاجی میرزا حسین خان سپهسالار مرحوم است که حالا از موقوفات مسجد ایست که ساخته
در دست مشیرالدوله است از امیرآباد گذشته بحسین آباد رسیدیم طرف دست چپ دامنه کوه شاه



بولاغی را بمد نظر در آورده راندیم برای شاه بولاغی صحرا مثل بهشت و زمین تمام گل و برگ بود اما هنوز هیچ نشکفته همه غنچه
بود لیکن میان ورکها گلهای زرد و بنفش و قرمز و سفید و گل زرد و روغنی زیاد داشت چون وقت نهار بود قدری بالاتر که رفتیم
آفتاب گردان زدند نهار افتادیم اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامه اروپ خواند امین السلطان هم با پیشخدمتها
در رکاب بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده راست بطرف شاه بلاغی راندیم همه جا راه کالسکه خوب بود
بعضی جاها هم نهر داشت و زمین زراعت و حاصل بود راندیم تا رسیدیم با سعد آباد که مال سید اسمعیل است
خود سید اسمعیل هم در زنجان می نشیند بالاتر از اسعد آباد شاه بولاغی است در آنجا چشمه آبی و اطراف چشمه چمن با صفائی
بود توی چمن آفتاب گردان زدند پیاده شده عصرانه و چای خوردیم توی آفتاب گردان نشسته تلگرافی در دست
داشتیم برای طهران مینوشتیم که در این بین صدای دو تیر تفنگ بلند شد و از بیرون های های کردند که زنند معلوم شد
کبک است فوراً برخاسته بیرون آمدم دیدم یک کبک چیل پریده رفت آنطرف بالای سنگ نشست
تفنگ ها هم حاضر نبود میرزا محمد خان دویده رفت تفنگ را آورد گرفتم و رفتیم برای کبک توی یک چاله نشسته
تا پرواز کرد که تفنگ انداخته روی هوا زدم افتاد خوب زدم بعد دوباره با آفتاب گردان برگشته تلگرافها را تمام کردم
و بعد از چای و عصرانه سوار کالسکه شده راست راندیم برای گنبد شاه خدابنده راه کالسکه همه جا خوب بود
رسیدیم بقریه سلطانیه سادات و علمائی که در سلطانیه می نشینند باستقبال آمده بودند اسامی ایشان از این قرار است
آقا سید محمد مجتهد) آقا سید جعفر پیشنماز) آقا سید ابراهیم) آقا سید ابوطالب) میرزا لطف الله
متولی قرآنی که خط حضرت امام زین العابدین علیه السلام است قدری با کالسکه از توی ده راندیم بعد فرمودیم کالسکه را
نگاه داشتند پیاده شده از کوچه ها پیاده رفتیم تا رسیدیم توی گنبد همه سادات و علما و غیره هم بودند گنبد خراب و
کهنه شده است با احتشام السلطنه فرمودیم تعمیر کلی کرده هر جای آن کاشی لازم دارد کاشی کنند و بیرون و توی گنبد را
مثل روز اول بسازند در این ششصد سال که ساخته شده تعمیر نشده تنها اصل بنا باقی است حقیقت از بناهای خیلی
خوب محکم معتبر عالم است بعد بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم اردو را قدری بالاتر از عمارت سلطانیه
توی چمن زده اند وارد سراپرده شدیم امین السلطان آمد ضیاء الدوله حاکم لرستان و بروجرد هم که بعد از تغییر
حکومت از آنجا برگشته است اینجا بحضور رسیده قدری فرمایش فرمودیم بعد او رفت هوا باز بشدت سرد است
که آدم محتاج باتش است شب احتشام السلطنه آتشبازی حاضر کرده بود بعد از شام آتشبازی شد بالاتر از
سلطانیه یک ده دیگر است که اسمش سلطان آباد است آنهم خالصه است امروز بار در وقت ورود بسلطانیه محمد حسین خان
میراخور اصطبل توپخانه یکصد راس اسب که مانده بجهة توپخانه ابتیاع کرده بود آورده در حضور [illegible] روز
پنجشنبه بیست و چهارم امروز باید برویم بشهر زنجان از سلطانیه که سوار شدیم تا زنجان [illegible]

شش فرسنگ راه بود صبح زود برخاستیم هوا صاف و آفتاب بود آفتابش هم گرم بود هوا را قدری معتدل کرده بود
آمدیم بیرون امین السلطان و ضیاء الدوله میرزا نصرالله وزیر خمسه و همه پیشخدمتها حاضر بودند سوار اسب شده راندیم
برای عمارت سلطانیه پیاده شده وارد عمارات شده همه جا را گردش کردیم عجب عمارات مفصلی است امین السلطان و
احتشام السلطنه و همه پیشخدمتها هم حاضر بودند باحتشام السلطنه دستور العمل دادیم که عمارات را تعمیر کلی بکند بعد بیرون
آمده از ده سلطان آباد که چسبیده بعمارت است گذشته از آنجا سوار کالسکه شده براه افتادیم و راندیم برای زنجان
رو بشمال مغرب میراندیم تا رسیدیم به سمان ارخی پلی داشت که محتاج تعمیر بود از پل گذشته باحتشام السلطنه فرمودیم
پل را بسازد و راندیم این رودخانه سمان ارخی میرود بزنجان رود و باغات خمسه را مشروب میسازد از پل که میگذرد زمین
دیگر مسطح نیست گاهی تپه پیدا میشود زمین هم همه چمن و گل و بوته است قارلاقها از میان چمن پرواز میکردند و روی
هوا مثل بلبل میخواندند از پل که گذشته قدری راندیم طرف دست راست یک تپه بود نزدیک بجاده و زیر تپه
چمنی بود چشمه کوچکی داشت راندیم برای آن تپه توی چمنی نهار افتادیم هنوز نهار نخورده بودیم که علاء الدوله آمده عرض
کرد یک غلام آمده میگوید یک اویا که بزبان فرانسه (بکاس) میگویند توی صحرا افتاده است تفنگ ساچمه
زنی را از میرزا محمد خان گرفته پیاده رفتیم اول یک زی قوله از زمین پرواز کرد از دور تفنگ انداخته زی قوله را
زدم زی قوله مرغی است شبیه مرغابی ابلق رنگست در وسط آب میرود در چمنها و کنار آب زندگی میکنند و وقتی
میپرد صدا میکند بعد اویا پرید روی هوا تیر انداختم نخورد پرواز کرده رفت آنطرف نشست رفتیم عقبش یک تیر
روی زمین انداختم باز نخورد پرید روی هوا تیر انداختم زخمی شد اما نیفتاد پرواز کرده رفت تا لب رودخانه سمان ارخی
افتاد رفتند گرفتند و آوردند زی قوله و اویا را برداشته آمدیم با آفتابگردان نهار خوردیم بعد از نهار
نشسته باطراف دوربین انداختم دامنه های کوههای طرف دست راست از دور بنظر آمد که از هر دره یک چشمه
جاری است کوههای نرم خوبی دارد دهات کوچک زیاد در دامنه کوهها دیده شد اسم یک ده مروارید بود که
مال اولاد شاهزاده دارا است دهات دیگر هم خیلی بود چشمه سار زیاد داشت بعد سوار کالسکه شده راندیم
تفصیل زمین و دهات و کوهها و غیره اینجا و در روزنامه های سابق مکرر نوشته ایم دیگر اینجا لازم نیست نوشته
ود راندیم تا رسیدیم به دیزه علی نقی خان سرتیپ مرحوم که سال گذشته بیچاره علی نقی خان خود و پسرش هر دو مرده اند
تری دارد که وارث اوست اولاد ذکور ندارد حالا دیزه مذکور دست همین دختر است هنوز بدیزه نرسیده
ه تشکیل یافت که زمین دره همه چمن بود و رودخانه سمان ارخی از وسط دره میگذشت بعضی چشمه ها هم داشت
ام السلطنه فرمودیم غدغن کند زمین دره را زیاده از آنچه زراعت کرده اند دیگر نکنند که چمن را ضایع
ند بعد راندیم رسیدیم بشهر زنجان هنوز بزنجان نرسیده از رو برو ابر تیره برخاست و طوفانی برآمد کم کم



نزدیک شد. اما باد دنیا مد طوفان باران شد و بنا کرد بشدت باریدن هوا هم سرد بود اما چون باد نداشت مثل سرمای
دیروز نبود که آدم را بیطاقت کند راندیم علما و اعیان و معارف و تجار و اهل زنجان همه جلو آمده بودند و دعاجی کردند
بعد از شهر زنجان گذشته بعد از نیم فرسنگ هم بالاتر رفته رسیدیم بحسین آباد که منزل است یکساعت و نیم بغروب مانده
بود که وارد منزل شدیم چای و عصرانه خوردیم بعضی تلگرافها از طهران رسیده بود امین السلطان آمد نشست تلگرافها را
خواندیم بعد برخاسته قدری درین باغ که سراپردهای ما را زده اند و باغ بسیار خوبیست گردش کردیم موزیکان هم میزد
این باغ از حیثیت آب و درخت و صفای زمین و هوا تمام است امروز در ورود بمنزل مجدالدوله هم که از سرکشی ایلجا
و دهات خودش برگشته بود بحضور رسید عرض میکرد در راهی که بسجاس میرفته ماری بقدر سه ذرع و بسیار کلفت
در صحرا دیده بود که سرش را بسوراخ گذاشته و روی زمین پیچ میخورده با تفنگ مار را کشته بود و یک مار بزرگ دیگر را هم کلاغی
بمنقار گرفته در هوا پرواز میکرده تفنگی بطرف مرغ انداخته بودند مرغ مار را ول کرده بود آن مار را هم مجدالدوله با قمه
دو نیم کرده بود و یک نصفه‌اش باز با دم حمله میکرده قدری اسباب تعجب شد دیروز که می‌آمدیم محاذی حجرکرده میر
شکار توی صحرا فتحعلیخان پسر عموی میرشکار و مهدیخان برادر صادق شکارچی برادرزاده میرشکار بحضور رسیدند علیخان پسر
میرشکار هر دو را معرفی کرد خلاصه امروز خانباباخان پسر بوک خان سرهنگ توپخانه نوه دختری امیر توپخانه مرحوم
شاهسون دویرن و قهرمان بیک وکیل پسر محمد صادق بیک دویرن و عطا خان پسر عین الله خان پسر عموی
امیر توپخانه مرحوم بحضور رسیدند اینها قشلاقشان در مغانلو سرحد کروس است و اینجا نشیمنند (روز
جمعه بیست و پنجم) امروز در زنجان اطراق شد سر نهار عماد السلطنه و حکیم طولوزان و همه پیشخدمتها حاضر
بودند بعد از نهار امین السلطان بعضی تلگرافها از طهران رسیده بود بحضور آورد خواندیم و جواب دادیم بعد علاء الدوله
و صاحب منصبان فوج سواره ابوالجمعی خود را بحضور آورده سان داد امروز بعضی از علماء زنجان هم توسط امین السلطان
بحضور رسیدند اسامی اینها ازین قرار است (حاجی میرزا ابوالمکارم) (آقا سید فتح الله) (آقا سید اسمعیل زنجانی)
(آقا سید اسمعیل سلطانیه) (حاجی میرزا حسین) (آقا شیخ حسن) (میرزا ابوالفضایل) بعد سوار اسب شده از
طرف دست راست اردو راندیم رو بشمال برای گردش و تماشای کوههای دست راست قدری که راندیم مابین
شمال و مغرب باغی از دور بنظرم آمد که تقریباً نیم فرسنگ بالاتر از اردو بود بطرف باغ رانده رسیدیم دیدیم
در کوچکی داشت سه نفر باغبان دم در ایستاده بودند پیاده شده وارد باغ شدیم دیدیم باغی است در کمال صفا
زمینش همه چمن و درخت زیادی دارد و تمام زمین گل زرد روغنی است که در کوههای شهرستانک هم میرسد
حالا بحبوحه فصل شکوفه امرود اینجاست که بیست و پنج روز پیش ازین بحبوحه فصل شکوفه امرود طهران بود هوای اینجا
با طهران بیست و پنج روز تفاوت دارد شکوفه سیب هم اول آنست اسم این باغ لیلی آباد مال مظفرالدوله است

خیلی باغ باصفا خامیت یک ده دیگر هم دارد یکفرسنگ بالاتر از این باغ که توی دره افتاده است اسمش همایون است و از
اینجا سید امیت یک ده خیلی کوچک هم در دامنهٔ کوه دست راست بود که اسمش حاجی است و مال رضاقلیخان برادر مظفر
الدوله است توی این باغ کبک چیل زیاد دارد که مظفرالدوله قدغن کرده است کسی تیر نزند که زیاد بشوند یک آهو
هم مظفرالدوله توی باغ ول کرده است که بچرد خلاصه لب دریاچه باغ آفتاب گردان زدند چای و عصرانه خوردیم
خود مظفرالدوله هم بود عزوبی سوار کالسکه شده وارد منزل شدیم (روز شنبهٔ بیست و ششم)
امروز باید برویم به نیک پی پنجفرسنگ تمام راه بود بیرون آمده سوار کالسکه شدیم از دور توی صحرا دندان سازرا
دیدیم با سه نفر فرنگی دیگر که دو مرد و یک نفر زن بودند ایستاده است اشاره کردیم نزدیک آمدند معلوم شد اینها
انگلیس هستند یکی تلگرافچی زنجان بود دو مرد دیگر که سیاح است با زنش آمده اند که تخت سلیمان افشار رفته زمین را
کنده اشیاء عتیقه بیرون بیاورند خلاصه بعد از دیدن اینها کالسکه را رانده قدریکه با کالسکه رفتیم سوار اسب
شده از روی تپه های دست راست راندیم امین السلطان و مشیر متهادر رکاب بودند در بین یک قطعه ابر
سیاهی بالا آمد و کم کم بنای باریدن گذاشت نزدیک بود تر شویم که دوباره بکالسکه نشستیم باغات و دهاتی که امروز
در طرف دست چپ دیده شد خیلی باصفا بود و صحرا هم گل زیادی داشت کنار جاده گلهای زرد و سفید خیلی قشنگ
دیده میشد اسامی باغات و دهات از قرار است اول ده کشکند است که خالصهٔ دیوان بود و حالا با نظام السلطنه
از طرف دولت فروخته شده است بعد باریست که آنهم خالصه بوده و حالا دولت بحاجی میرزا اشرف خمسه
فروخته است بعد رسیدیم به چیر که سفر سابق هم که بفرنگستان میرفتیم در همین باغ چیر نهار خوردیم امروز هم نهار را از پیش
بانجا فرستاده بودیم و خودمان هم سوار اسب شده بطرف انجا راندیم توی چمن آفتاب گردان زده بودند باغ
ودهش همانطور است که در سفر سابق دیده بودیم این ده مال مظفرالدوله است خود مظفرالدوله هم با پسرهایش در انجا
حاضر بودند موزیکان چیهای فوج را هم مظفرالدوله آورده بود ایستاده موزیکان میزدند رفتیم توی آفتاب گردان نهار
خوردیم بعد از نهار برخواسته سوار اسب شده راندیم راه کالسکه چون پیچ و خم داشت دیگر سوار کالسکه نشده همه جا
با اسب رانده از دره و ماهور زیاد گذشته تا رسیدیم برودخانه سارسا قلو که میرود در بجانه رود داخل میشود از رود
خانه گذشته باز از دره و ماهور زیاد راندیم تا کم کم زمین قدری مسطح شد سوار کالسکه شده راندیم قدری که رفتیم باز باران
گرفت وایندفعه خیلی بشدت بارید مردم و مهتارا تر کرد و ایستاد تا چند مرتبه همینطور قدری باریده و ایستاد بعد از
ده چیر امین آباد خالصه است که حالا از جانب دولت بمیرزا عبدالله مستوفی فروخته شده است بعضی دهات دیگر هم
بود از قبیل یاچی وغیره طرف دست راست هم یک دهی بود که اسمش ینگجه است خوب دهی است یک
آبی هم از میانش جاریست طرف دست راست و چپ دره و ماهور زیاد دارد توی ماهورها دست چپ یک

دهی از دور دیده شد خیلی ده خوب قشنگی بنظر آمد زراعت زیاد داشت اسمش را پرسیدیم گفتند یاغلیجه است دو دانگ
خالصه و باقیش مال میرزا ابو المکارم است یک کوه بزرگی از طرف دست چپ پیدا بود اسمش درلو است تکه قیشی هم میگویند
کوه بسیار قشنگ خوبیست قله های کوه بختان است آتاد امنه و اطراف کوه همه سبز و زمان است کاوند هم پشت
همین کوهها است نزدیک منزل سوار اسب شده یک راهی خارج از جاده بود آن راه را گرفته راندیم تا رسیدیم برود
خانه زنجان جائی اردو را از دیک رودخانه زده اند اما رودخانه را باحتیاط سیل از اردو خارج کرده اند از توی رود
خانه رانده وارد سراپرده شدیم دو ساعت و نیم بغروب مانده بود که وارد منزل شدیم ◦ **روز یکشنبه**
بیست و هفتم ◦ امروز باید برویم آق مزار راه سه فرسنگ است صبح برخاسته سوار اسب شده از راه
کالسکه که از بغله طرف دست راست ساخته اند رفته با اسب از توی رودخانه راندیم امین السلطان و همه پیشخدمتها
در رکاب بودند رودخانه آب زیاد داشت هرچه بالاتر میرفتیم آب رودخانه زیادتر میشد چند مرتبه تا آب زده
از این طرف و آن طرف رفتیم اغلب زمین طرفین رودخانه زراعت است شلتوک کاری هم در اینجاها میشود گل زیاد هم داشت
بعضی از جاها هم باتلاق بود قدری که راندیم طرف دست چپ توی دره یک ده یک بزرگ خوبی دیده شد درخت
زیادی داشت اسمش دولاناب و ملک مظفرالدوله است خود ده توی دره افتاده اما اغلب اراضی زراعتش
لب رودخانه است یک ده دیگر هم توی دره طرف دست چپ بود اما دیده نشد اسمش را گفتند سیف آباد و
ملک میرزا ابوالمکارم است از دولاناب که گذشتیم یونجه زار خوبی بود توی یونجه زار آفتاب گردان زدند پیش از نهار
یک او یا روی هوا زدم و خیلی خوب زدم اینجا بلدرچین و یلبه زیاد دارد یک بلدرچین هم پیاده روی هوا زدم
بعد آمدیم با آفتاب گردان نهار خوردیم اعتماد السلطنه و حکیم طولوزان حاضر بودند روزنامه اروپ خواندند بعد
از نهار سوار کالسکه شده راندیم راه کالسکه باز از بغله بود و پیچ و خم داشت نزدیک اردو باز سوار اسب شده
از توی رودخانه راندیم رسیدیم باردو چهار ساعت بغروب مانده وارد سراپرده شدیم امروز هوا گرم بود دوا
شد فردا انشاءالله یکسر برویم بجمال آباد دیگر سر چم اردو نخواهد افتاد ◦ **روز دوشنبه ۲۸**
امروز باید برویم به جمال آباد شش فرسنگ و نیم تمام راه بود صبح برخاسته امین السلطان را خواستیم آمد یک
تلگرافی بود با او فرمودیم ببرد تلگرافخانه بزند او سوار شده از جلو رفت آمدیم بیرون احتشام السلطنه حاکم
خمسه و مظفرالدوله و سایر صاحبمنصبان و اعیان خمسه همه دم در ایستاده بودند بحضور رسیده مرخص شدند که
بروند بخمسه میرزا نصرالله مستوفی وزیر سابق خمسه هم کار و حسابش تمام شده دم در ایستاده بود مرخص شد که بطهران
برود بعد سوار کالسکه شده راندیم راه امروز باز تمام پیچ و خم است تمام صحرا و تپه ها انواع گلها داشت لاله قرمز
زیادی گل زرد و سفید و بنفش و ارغوانی و پشت گلی گل ورک هم زیاد داشت و همه باز شده بود چ...

دامون

بود توی رودخانه که سواره میراندیم آقا سلطان دویرن که یوزباشی دسته سواره ابوالجمعی علاءالدوله است و پنجاه نفر سوار
دارد با سوارهای خود بحضور رسیدند اینجا قشلاق اینهاست و زراعت توی رودخانه هم مال آقا سلطان است دهشان هم که
قشلاق است سمت دست چپ بغله کوه چسبیده است اسم ده قزل قشی است و از دور پیدا بود در زیر درخت آفتاب
گردان زده بودند نهار افتادیم سوارهای آقا سلطان صف کشیده بودند ملاحظه کردیم خیلی خوب سوارهای رشید آراسته
بودند پیش از نهار یک بلدرچین پریده روی هوا خیلی خوب زدم اینجاها بلدرچین و بلبه و مرغهای دیگر زیاد دارد
مرغابی زیاد هم دیده شد یک کشتل هم که عبارت از مرغابی کوچک باشد زدم بعد نهار خوردیم اعتمادالسلطنه
روزنامه اروپ خواند پیشخدمتها هم همه در رکاب بودند بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم راه کالسکه را
از پشت کوهها ساخته اند پیچ میخورد قدری که راندیم پیاده شده سوار اسب شدیم در راندیم باز صحرا سبزه و گل زیاد داشت
پیچ و خم راه که گذشتیم باز سوار کالسکه شده از توی ده سرچم راندیم کوچه طولانی داشت بعد به صحرا افتاده قدری که
راندیم تپه گردنه مانندی پیدا شد از تپه که بالا رفتیم جلگه سبز قشنگی پیدا شد وارد جلگه شده راندیم تا رسیدیم بیک
قراولخانه که تازه نصرةالدوله ساخته است و اسم قراولخانه قافلانلی است سواره قراسوران در اینجا می نشینند و قرا
سوران این راه هم سپرده بخود نصرةالدوله هستند قراولخانه جای تمیز پاکیزه بود از این قراولخانه اول خاک
آذربایجان است این طرف قراولخانه مال ایل شقاقی است یعنی ایل شقاقی در اینجاها سکنی دارند زراعت اینجاها هم مال
شقاقی است طرف دست راست پشت ماهورها یک دهی است اسمش پلیه خوس و مال مظفرالدوله است قدری
از زراعت پلیه خوس را هم توی رودخانه کرده اند ده سرچم هم مال مظفرالدوله است از قراولخانه باینطرف ایل شاهسون
دویرن می نشینند ده آبی دمر هم که از دور پیدا بود مال شقاقیهاست و جزو خاک آذربایجان است زراعتشان سر
راه بود از قراولخانه که گذشتیم سوار اسب شده از طرف دست راست راندیم از تپه بالا رفته از آنطرف تپه باز سوار
کالسکه شده قدری که راندیم از جلو گردی بلند شد نصرةالدوله را دیدیم که با سواره قراسوران ابوالجمعی خود میآید نزدیک
شد سوارهای خیلی خوبی داشت عرض میکرد اینها از طایفه حاجی علیلو هستند که در کنار ارس می نشینند و در خاک آذر
بایجان بخدمت قراسورانی مشغول هستند نصرةالدوله عرض کرد ولیعهد و امیرنظام هم آمده اند در میانه هستند
خلاصه رانده دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد جمال آباد شدیم سراپرده مارا توی یک باغی زده اند که در سفر
سابق هم که بفرنگستان میرفتیم توی همین باغ منزل کردیم امین السلطان و همه پیشخدمتها هم حاضر شدند امروز که امین
السلطان در سرچم کنار رودخانه نهار میخورده است یک سگ آبی بزرگ که بفرانسه (کاستر) میگویند
از توی رودخانه در آمده سوارهای بختیاری که همراه امین السلطان آمده اند با شمشیر زده کشته و لاشه اش را همراه
[illegible] آورده بودند دست چپ طرف جنوب مغرب کوههای برف دار دیده شد که برف زیاد دارد اینها کوههای



ن

تخت سلیمان است که شخص که بخواهد برود بتخت سلیمان باید اول به قل قسبی برود و بعد بقره بوته و مشمپا و اوریا دو انگوران
این کوههای برف دار که اینطرف پیداست با این دهات از محال خمسه است یک گردنه دارد مثل گردنهٔ البرز
باید از گردنه بالا رفت آنطرف گردنه تخت سلیمان است که جزء صاین قلعه است و از خاک آذربایجان محسوب میشود
و ییلاق ایل شاهسون و دیرن است از طرف آذربایجان هم کوههای بزگوش پیداست حقیقت عجب کوههاست
به بلندی البرز است و رشته ممتدی دارد که پوشیده از برفست آنطرف کوه سرابست اینطرف گرمرود شقاقی است
مرغ دم جنبانک اینجا باسرش سیاه و سینه اش زرد و خیلی قشنگ است جز اینکه دمش را میجنباند دیگر هیچ شباهتی بدم
جنبانک حدود طهران ندارد بزبان فرانسه این مرغ را (لالاواندیر) میگویند محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا
که حاکم شقاقی است امروز جلو آمده بود بحضور رسید (**روز سه شنبه بیست و نهم**). امروز باید برویم
بمیانج صبح خیلی زود سر دسته برخواسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده اول قدری با کالسکه راندیم تا توی ده
بعد ملاحظه پست و بلندی راه که کالسکه براحت نمیرفت سوار اسب شده راندیم سواره طرح قزاق و سایر سوارها
هم امروز همه در رکاب ما بودند قدری که رفتیم از یک سرازیری پائین رفته وارد دره شدیم که رودخانه قزل اوزن
از میانش میگذرد از جنوب میآید و بطرف شمال میرود تا داخل رودخانه میانج میشود وسط دره یک طاق نصرت
ساخته بودند و جمعیت زیادی هم سر راه ایستاده بودند چهار عراده توپ ته پر کوهستانی هم حاضر کرده بودند
ما را که دیدند شیپور کشیده بنای شلیک توپ گذاشتند من اول خیال کردم که ولیعهد و امیر نظام هم اینجا حاضر شده اند
بعد معلوم شد که چون ما خیلی زود سوار شده و حرکت کرده بودیم ولیعهد و همراهان او هنوز از میانه حرکت نکرده و بعد
از آنکه صدای شلیک توپ را شنیده بودند سوار شده بودند که خود را بما برسانند خلاصه راندیم بطرف شمال آخر دره
تنگ میشود و پل را در آنجا بسته اند یک قراولخانه خوبی هم نصرة الدوله در اینجا ساخته که از آن قراولخانه اول بهتر است
امین السلطان و بعضی از ملتزمین پیاده شده رفتند توی قراولخانه را تماشا و گردش کردند پل قزل اوزن سه چشمه است
قدری تعمیر لازم دارد که باید بشود از پل گذشته رسیدیم باول گردنه قافلان کوه رودخانه قزل اوزن آب زیادی
نداشت میشد با اسب آب زد امروز هوا ابر تیره بود و استعداد باریدن داشت کم کم بنای باریدن هم گذاشت
از گردنه که بالا رفتیم ولیعهد و ساعد الملک و سایر همراهان ولیعهد پیدا شدند پیاده شده کنار جاده ایستاده بودند
ولیعهد را فرمودیم سوار شد و با او فرمایش کنان راندیم امین السلطان هم در رکاب بود در این بین باران شدید شد
این کوه همه زمان و سبز است بعضی از جاهایش را هم زراعت کرده بودند گلهای قرمز که دسته دسته مثل بوته میروید
در جاجرود هم از این گل خیلی دارد و در نیجار زیاد است فصلش هم حالا است همه باز شده بود خیلی صفا داشت قدری که
راندیم امیر نظام هم پیدا شد پیاده ایستاده بود با جمعی از صاحب منصبان و خوانین آذربایجان از قبیل حاجی حسام الدوله
وغیره

LALAVENDIERE

وغیره امیر نظام را هم فرمودیم سوار شد امیر نظام را ده سال بود ندیده بودیم حالتش خوبست و خیلی خوب مشغول خدمات است
ولیعهد عرض میکرد این کوه خیلی شکار دارد دو آدم فرستاده بود جرگه کنند که ما برویم بزنیم فرمودیم حالا باران میآید
و نمیشود باشد انشاء الله وقت دیگر باران هم شدت کرده بود منصور میرزای پسر اسکندر میرزا و پسر بهادر میرزای مرحوم
هم که در ده می نشستند امروز در راه بحضور رسیدند خلاصه راندیم تا از گردنه سرازیر شدیم پای گردنه که راه کالسکه
خوب شد سوار کالسکه شده راندیم تا زیر پل انجا دوباره از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم که رودخانه و
پل و زمین را تماشا کنیم سوارها را فرمودیم همه با اسب برودخانه زدند خوب میشد آب زد اما ما از روی پل امدیم
پل سنگی طولانی خوبیست کمی تعمیر لازم دارد حکم تعمیرش هم شد از پل که گذشتیم سوارهای زیادی را مرخص کرده خودمان با
ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر پیشخدمتها که باز جمعیت زیادی بودند بطرف دست راست صحرا امدیم
زمین اینجاها چون اغلب برنج کاری شده گل بود از گلها گذشته راندیم تا بجنگلی رسیدیم چند تپه سبز قشنگ پیدا
بود بطرف تپه ها راندیم بالای تپه آفتاب گردان زدند نهار افتادیم تپه گل زرد و سفید و بنفش و لاله قرمز زیادی
نهار خورده بعد از نهار دوربین باطراف انداختیم جلو این تپه یک دهی است که زراعتهای برنجی هم توی صحرا دیدیم
همه مال این ده است همش گلن گدر است امروز که از پل گذشتیم خیال کردم آب رودخانه همین است قدری که
از رودخانه باینطرف راندیم رودخانه بزرگی دیگر که خیلی هم تند آب بود دیدیم معلوم شد از همان رودخانه منشعب
شده است با اسب بآب زده ازین رودخانه که گذشتیم خلاصه یکساعت بغروب مانده از نهارگاه سوار شده
بطرف اردو راندیم اردو هم خیلی نزدیک بود باز با ولیعهد و امیر نظام و امین السلطان فرمایش کنان میراندیم
روی رودخانه دوئمی نصرة الدوله یک پل تخته بسیار خوبی بسته یعنی یک دسته سرباز مهندس تربیت کرده است
که آنها این پل را ساخته و بسته اند سواره رفتیم تا انطرف پل و برگشتیم خیلی از پل تعریف کردیم این پل را خیلی هم
نزدیک باردو زده اند بعد راندیم وارد سراپرده شدیم دم سراپرده ملک منصور میرزای پسر ولیعهد را که لقب
شعاع السلطنه دارد و پسر شیرینی است دیدیم لباس سربازی پوشیده و تفنگ کوچکی هم دوش گرفته ایستاده است
چون او را ندیده بودیم اول نشناختیم پرسیدیم کیست عرض کردند پسر ولیعهد است ترکی حرف میزد خیلی بامزه
خلاصه بعد ولیعهد و سایرین مرخص شده رفتند ساعتی که گذشت یکدفعه بنای رعد و برق شدید شد و بقدر
دوساعتی هم باران شدیدی بارید بعد ایستاد و هوا کم کم باز شد ﴿ روز چهارشنبه سلخ شعبان
المعظم ﴾ امروز باید برویم به ترکمان راه هفت فرسخ سنگینی است صبح زود برخواسته امدیم بیرون
ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و همه پیشخدمتها و جمعیت زیادی دم در ایستاده بودند سوار اسب شده
راندیم هوا هم صاف و آرام و آفتاب گرمی بود راندیم برای تپه ها و ماهورهای طرف دست راست شهر میانج

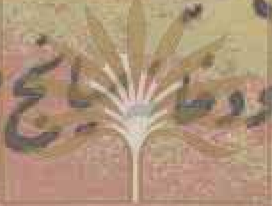
تمام اهل این شهرها مرد و زن بیرون آمده از تپه بالا میآمدند و بما دعا میکردند ما هم تا مسافت زیادی بالاتر از شهر آهسته میراندیم بعد سوار کالسکه شده راندیم همینطور سنگی که رفتیم دست راست یک تپه دیده شد گل زیادی داشت سبز و قشنگ بود پیاده شده رفتیم بالای تپه آفتاب گردان زدند نهار افتادیم بعد از نهار باز سوار کالسکه شده راندیم این راه تا یک فرسنگ که میرود از جاده معمولی است که به هم میرفت بعد از آن چون راه بدره و کنار رودخانه میافتد نتوانسته بودند از انجا راه کالسکه بسازند راه کالسکه را از طرف دست راست ساخته اند که میرود رو بشمال قدر یک فرسنگ راه دورتر شده بود بقدر یک فرسنگ و نیمی که راندیم رسیدیم بیک گال بزرگی روی گال را یک پل کم عرضی بسته بودند از پل گذشتیم خلاصه تا منزل که ترکمان است بواسطه پست و بلندی راه چند مرتبه کالسکه نشسته و باز سوار اسب شدیم و همینطور میراندیم تا یکساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپرده ما را بالای بالای ده ترکمن زده اند وارد سراپرده شده چای و عصرانه خوردیم ده ترکمان در محاذی کوه بزکوش واقع شده است این ده چهار دانگش مال دختر نصرة الدوله فرمانفرمای مرحوم است که این دختر بعد از ساعد الملک پسر میرزا تقی خان امیر نظام مرحوم بباباخان بکری شوهر کرده و حالا این ملک در دست باباخان آقا است دو دانگش هم مال رعیت است امروز سعد الله خان با غلامهای ابواجمعی خود از قراداغ آمده بود بحضور رسید اسامی دهاتی که امروز از حوالی آنها گذشتیم ازین قرار است دست راست اول اذیک ملک نظام العلماء بعد صومعه سفلی مال عیال باباخان آقای بکری ده معتبر نیست بعد نیشلق قدری بالاتر افتاده بود اول تیول مرحوم میرزا سعید خان وزیر امور خارجه بود حالا هم دست خویش و قومهای آن مرحوم است که امروز سر راه آمده بودند و اسامی آنها ازین قرار است حاجی میرزا نقی خواهرزاده وزیر مرحوم پسر حاجی میرزا رضی که پیرمردی معمم بود و شباهت زیادی بخود میرزا سعید خان وزیر خارجه مرحوم داشت حاجی میرزا علی نقی شیخ الاسلام برادرزاده وزیر مرحوم که او هم خیلی شبیه بوزیر مرحوم است دهی دیگر توی دره واقع بود اشجار هم داشت اسمش برنجه است رودخانه هم از پهلوی ده توی دره میگذشت مال سادات است امروز درین راه رودخانها و سیلاب زیاد دیدیم از هر دره که گذشتیم یک سیلاب یا رودخانه جاری بود و همه از دست راست بطرف دست چپ میرفت امروز درین راه رسیدیم بیک تپه من سوار کالسکه بودم همچو خیال کردم که دیگر راه صاف است و دره و ماهوری نیست وقتی بسر تپه رسیدیم دیدیم دره عجیبی در پیش است یک دهی هم توی دره بود و رودخانه خیلی بزرگی که از همه آنها که دیده بودیم بیشتر بود از توی دره میگذشت اسم این ده را گفتند خواجه غیاث و مال میرزا اباقرخان تفنگدار است خود میرزا اباقرخان هم سر راه ایستاده بود درخت تبریزی و عیدار درینجا با تازه برگ میکند شکوفه امرود هم که ده روز پیش از حرکت طهران وقت و فورش بود حالا درینجاها عجوخه فصل آنست و درست هوای اینجا یک ماه با هوای طهران تفاوت دارد یعنی سردتر است

(روز



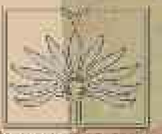
پنجشنبه غرهٔ رمضان المبارک (۲). امروز باید برویم بقراچمن که از محال عباس است حاکم عباس او جان
اینجاها از طرف حکومت آذربایجان نورالدین میرزا پسر ابراهیم میرزای افغان است ابراهیم میرزا مرده است خود
[نو]رالدین میرزا هم امروز تا اول خاک حکومت خود آمده بود خلاصه راه سه فرسنگ بود راه کالسکه‌اش هم
[خ]یلی خوب بود اگرچه پست و بلندی داشت اما کالسکه براحت میرفت صبح بیرون آمده سوار اسب شدیم ولیعهد
امین السلطان و امیرنظام و سایرین همه حاضر بودند از بالای ده ترکمان راندیم و از بالای کوه آمده تا رسیدیم
بجاده سوار کالسکه شده راندیم دهات معمور معتبر دست چپ و راست راه زیاد دیده شد اول از ده مهمان دوست
غریب دوست گذشتیم که در طرف دست راست جاده واقع بود و آبی هم از این دهات جاری بود کوه سهند
آذربایجان هم از دور پیدا شد برف زیادی داشت و ابر زیادی روی کوه را گرفته بود که درست پیدا نبود بعد
[و]ارد یک دره دیگر شدیم آب خوبی از وسط دره میآمد قدری سربالا رانده طرف دست راست در زمین سبز
باصفائی لب آب افتاب گردان زده بنهار افتادیم پیشخدمتها بودند اعتمادالسلطنه هم رسیده نشست روزنامه
روپ خواند این آب از یک دهی میآید که بالای همین دره است ده بزرگی است اسمش را هم باش سیز میگویند
ساعتی بعد از کوه سهند ابر سیاهی بالا آمد رعد و برق شد اما هنوز شروع بباران نکرده بود که ما سوار اسب شده راندیم
قدری که رفتیم باز رعد و برق شد و باران شدیدی مثل سیل بنا کرد بباریدن فوراً سوار کالسکه شدیم باران بطوری
[ا]ز جلو میزد که اسب نمیتوانست راه برود یک ربع ساعت باید بعد ایستاد اما در همین یک ربع زمین بطوری
[گ]ل شد که کالسکه بصعوبت میرفت بعد رسیدیم بیک دره یک قراولخانه معتبر خوبی هم در آنجا ساخته بودند باغی
هم داشت اسمش اوزوم چی است یعنی دهی است در دست راست که قراولخانه را باسم آنجا موسوم کرده‌اند و
[ا]سیلان و قراچه قیا هم از دهات نزدیک بجاده است دهی دیگر هم بود معروف به بقرآباد خلاصه راندیم
[ب]یک گردنه کوچکی رسیده سوار اسب شدم از گردنه که بالا آمدیم دیدم زیر گردنه توی دره منزل پیدا شد دره وسیع
وسیعی است یک رودخانه که آب کمی دارد از میان دره جاریست بقدر سه چهار سنگ بیشتر آب ندارد
[از] دست راست بطرف دست چپ جاری است بالای گردنه ساعت را دیدم شش ساعت بغروب مانده
[بو]د چون وقت زیاد بود بمنزل نرفتیم سوارهای زیادی را مرخص کرده رفتند منزل و خودمان از بالای تپه سرازیر
[ب]طرف رودخانه را گرفته راندیم اردوی ولیعهد را هم نزدیک ده توی درختهای ده بود زده بودند از اردوی ولیعهد گذشته
[قد]ری که راندیم رسیدیم بده قراچمن خانهای ده را طرفین رودخانه در دامنه تپه ساخته‌اند ده خیلی بزرگی است
توی ده درخت هیچ نیست اما پایین‌تر از ده قدری باغات دارد قدری از ده پایین‌تر یک رودخانه بزرگی
بطرف دست راست از میان یک دره می‌آید داخل این رودخانه میشود و منتهی برودخانه [illegible] میگردد

پنجشنبه غره رمضان



آب زیادی داشت با اسب با آب زده رفتیم آنطرف دو تا مرغ جور که خیلی قشنگ که بمعنی مرغابی کوچک
و بفرانسه (کاناد) میگویند پرواز کرد یک تیر روی هوا برای آنها انداختیم نخورد جور که با خیلی دور شدند
خواستیم لوله دیگر تفنگ را بیندازیم از بس دور بودند مجدالدوله و ابوالحسن خان و دیگران عرض کردند بیندازید که
میخورد تیر دیگر را که انداختیم از روی هوا سرازیر شد ولیعهد و سایر نوکرها همه حیرت کردند که چطور با این دوری زدم
بسیار خوب زدم افتاد توی رودخانه شاطرباشی بشیرالملک و اکبرخان رفتند خودشان را تر کرده گرفتند آوردند
فی الحقیقه خودم هم تعجب کردم که چطور راه با این دوری تفنگ خطا نکرد بعد راندیم یک کوه کوچک قشنگی پیدا شد سنگهای
ریخته داشت جای خوبی بود آفتاب گردان زدند نشستیم این تپه شکوفه سیب زیاد داشت در باغات قراچمن
شکوفه آلو بالو تازه باز شده است تفاوت هوای اینجا با سلطنت آباد طهران که از باغات ییلاقی خود ماست
درست چهل روز است که چهل روز پیش ازین دیدم شکوفه آلو بالوی آنجا باز شده بود خلاصه چای و عصرانه خورده بعد
سوار شدیم اینجا هم باز باد و باران آمد از همان راه که آمده بودیم برگشتیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد
اردو شدیم (روز جمعه دوم) امروز باید برویم بحاجی آقا که چمن اوجان است راه بخفر سنگ
بود صبح برخاستیم هوا خیلی سرد بود اما صاف و آفتاب خوبی بود بیرون آمدیم همین اول منزل گردنه صعبی است کالسکه
بزحمت میرفت سوار اسب شده راندیم بالای گردنه کالسکه بارانگاه داشته بودند از آنجا سوار کالسکه شده
راندیم ده تکمه داش طرف دست چپ خیلی دور از جاده در دامنه کوه زمانی واقع شده است ده معتبر بزرگی است
ملکی حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز است بالای کوه نزدیک ده برف داشت از دور که نگاه کردم درختهای تبریزی
تکمه داش هنوز هیچ برگ نداشت سفید بود بوی بهار نشنیده است ده در حقیقت سر کوه مرتفعی واقع است
زمین اینجا با هم خیلی ارتفاع دارد دیشب بایستی در تکمه داش بمانیم اما خوب شد که منزل شکسته اینجا ماندیم چراکه سرمای
اینجا خیلی سخت است قدری بالاتر رانده یک رودخانه طرف دست راست دیدیم که بقدر پنج شش سنگ
آب داشت اطرافش هم چمن خوبی بود آفتاب گردان زدند نهار افتادیم همه پیشخدمتها حاضر بودند بعد از نهار سوار
شده ما خودمان را بکالسکه رساندیم یکباره سردی میآید که آدم را عاجز میکند مثل سرمای سر کوه البرز طهران بهر طور
بود خودمان را بکالسکه رسانده سوار شده راندیم کوه سهند هم طرف دست چپ پیدا بود آنقدر برف داشت
که مثل تخم مرغ سفیدی مینمود خلاصه رانده از تکمه داش که گذشتیم راه همه سرازیر است اما سرازیری مالیده بود کالسکه
خوب میرفت خیلی رفتیم تا از کاروانسرای مشهور بدو آتکر گذشتیم بعد از یک قراولخانه که تازه نصرة الدوله ساخته است
و بعد از اوچ دره را هم گذشتیم دیشب در یکی از دره های اوچ دره تگرگ زده و باران باریده و اینجا شصت قدم
گل کرده بود که گلش هم جنبنده بود اینجا از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدم همه جا سرازیری بود در راه زیادی

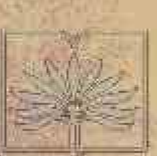
اذیت



راندیم تا وارد چمن اوجان شدیم که ده حاجی آقا هم که منزل است درین چمن واقع است چمن اوجان خیلی سبز و خرم است
اما زمینش آب و رطوبت داشت سراپردهٔ ما را توی چمن جای خشک خوبی زده بودند رعیتهای کهنامی که مولد ما در آنجا است
و در دامنهٔ کوه سهند واقع است برای رسیدن بحضور ما آمده بودند اما تا امروز آنها را درست ندیدیم انشاء الله
فردا خواهیم دید سه ساعت و نیم بغروب مانده وارد شدیم هوا خیلی سرد بود چمن اوجان با این سرما چهار صد
ذرع از تکمه داش کودتر است وارد منزل که شدیم ابر شدیدی هوا را گرفت و رعد و برق شد و بنا کرد بباریدن بقدر
یکساعت متصل باران آمد هوا از سردی مثل زمستان شد امین السلطان و امین السلطنه و پیشخدمتها بحضور آمدند میرزا
محمد خان هم که ناخوش بود خوب شده امروز بحضور آمد امروز صاحب منصبهای فوج ششم تبریزی ابو الجمع شجاع السلطنه
که بعضشان از اهل اینجا هستند و بعضی دیگر از جاهای دور آمده بودند سر راه آمده بحضور رسیدند امین السلطان
عصر فرمان و برات زیادی بحضور آورد خواندیم و نوشتیم و صحه گذاشتیم هوا سردتر شد فرمودیم هیزم آوردند توی
چمن جلو چادر آتش کردند غروب هم از سراپرده بیرون آمده قدری در چمن گردش کردیم پیشخدمتها هم حاضر بودند قدری
دوربین باطراف انداخته تماشا کردیم امروز دهاتیکه در طرفین راه دیدیم از این قرار است زیلوچه که از موقوفات ظهیریه است
داش آتان عین الدین قزلجان احمد آباد بنه کهول و غیره و غیره دهات زیاد بود (روز شنبه سیم) امروز
باید برویم بباسمنج راه پنجفرسنگ و نیم تمامی بود صبح برخاسته بیرون آمدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر
ملتزمین رکاب حاضر بودند رعیتهای کهنامی که مولود خانهٔ ماست از کدخدا و سادات و معارف آنجا همه بحضور آمدند
در بارهٔ آنها التفات شد و فرمودیم بهمه خلعت و انعام دادند اشخاصیکه غیر از اینها امروز بحضور رسیدند از اینقرارند
علیخان پیشخدمت حاکم ارومی با پسرش حاجی میرزا حسنخان برادر زادهٔ آقا یعقوب که ذخیرهٔ عسکریهٔ اینجا دست اوست
محمد تقیخان ناظم میزان آذربایجان بعد سوار کالسکه شده راندیم از ده حاجی آقا که گذشتیم یک رودخانه بزرگی دیده
شد بقدر هفت هشت سنگ آب داشت پلی هم داشت با ولیعهد و امیر نظام فرمایش کنان راندیم کوه سهند امروز
خیلی نزدیک بجاده بود کوه بسیار سر و بختی است خیلی ییلاقیت دارد شعبه ها و رشتهٔ بسیار قله های زیاد و برف
بسیار دارد همیشه ابر باین کوه میل دارد و غالب اوقات باین کوه میبارد خلاصه راندیم از ده حاجی آقا بعد دیگر راه
سفت میشود و همه جا سنگ است دیگر گل ندارد راه کالسکه اش هم خیلی خوب است امروز هم راه همه جا سرازیر بود
راندیم تا از یک بلندی کوچکی بالا آمده دوباره سرازیر شده بیک قراولخانه رسیدیم از آنجا گذشته دریاچه
قوریگل را که طرف دست راست و متصل بجاده است دیدیم دور دریاچه چمن است و بعضی کوهها دارد از حاجی
آقا تا این دریاچه دو فرسنگ راه است طرف دست چپ جاده در دامنهٔ کوه یک دهی است اسمش یوسف
آباد مال حاجی میرزا جواد مجتهد تبریز است بعضی جاها دور دریاچه باتلاق است ده یوسف آباد هم از جاهای خوش دریاچه

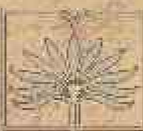
ایران.
محسوب میشود دریاچه خیلی بزرگ است دو مقابل دریاچه موجی دماوند بنظر آمد موج میزند و خیلی عمیق است دریاچه حسابیست
هشت زاویه داشت ولیعهد عرض میکرد این دریاچه پلکان زیاد دارد پلکان مرغیست که بفرانسه فلامان روژ
میگویند اتا دیدیم از همه نوع مرغ زیاد داشت بعضی مرغهای کوچک دیده شد شبیه باویا که در زبان فرانسه
بکاس میگویند مرغ خوشگلی است خیلی هم مأنوس است تا پنج قدمی آدم میآمدند خلاصه قدری در تپه های اطراف
دریاچه گردش کرده بعد رفتیم روی یک تپه که مشرف بدریاچه بود نشسته خیلی تماشا کردیم ولیعهد و سایرین
هم بودند آفتاب گردان نهار را فرمودیم قدری پائین تر زدند رفتیم با آفتاب گردان نهار خوردیم اعتمادالسلطنه هم
حاضر شده آمد قدری کتاب خواند بعد اظهار ناخوشی و کسالت کرده مرخصی خواست که یکسره به تبریز برود مرخص
کردیم رفت بعد برخاسته قدری گردش کردیم یکی دو تیر از برای مرغ پلکان انداختیم مسافت زیاد بود نخورد
پنج ساعت بغروب مانده اسب مارا آوردند سوار شده بطرف منزل راندیم چهار فرسنگ هم تا منزل راه داشتیم
درین بین از کوه سهند ابر سیاه تیره بالا آمد و کم کم تمام آسمان را گرفت کم مانده بود که ببارد کالسکه ما را هم
برده بودند آنطرف گردنه شبلی تا منهم از گردنه پائین دسوار با جز ولیعهد و مجدالدوله و عزیزالسلطان و چند نفر دیگر
کسی نبود باقی سوار با جلو رفته بودند درین بین رعد و برق شد و باران شدید گرفت و تگرگ آمد از اسب
پیاده شده کنار جاده جای مسقفی بود که سابق قهوه خانه بوده است قدری در آنجا ایستادیم تا باران سبک شد
بیرون آمده سوار اسب شده راندیم باز خیلی باران خوردیم کالسکه رسید سوار کالسکه شده قدری که راندیم بسر ازیری
خیلی تند لغزنده رسیدیم باز سوار اسب شده آمدیم پائین دوباره بکالسکه نشستیم ده اسمعیل آباد که مال امام جمعه
تبریز است و دو سال است که آباد کرده متصل بزیر این گردنه است یک کاروان سرائی هم دارد که از قدیم ساخته اند
سرپوشیده است سواره رفتیم توی کاروانسرا گردش کردیم قدری تاریک بود مردم اینجا همه قدبلند و تنومند
و با کلاههای بزرگ هستند و ست است ده اسمعیل آباد کوه خاکی است سنگ کمی هم دارد دو رنگ برنگست
ولیعهد عرض میکرد این کوه ارغالی دارد پسر کلبعلی خان میرشکار ولیعهد امروز یک میش که همان ارغالی باشد درین کوه
شکار کرده بود عصر آوردند منزل دیدیم خلاصه راندیم تا چمن سعدآباد رسیدیم که خود اهل آذربایجان چمن سیداوا میگویند
ده سعدآباد هم در دامنه دست چپ واقع است ده بزرگی است اول خالصه بوده حالا به ملکیت بولیعهد داده ایم
پلی بروی باتلاق این چمن بسته شده است پل معتبریست دوازده سال قبل هم که بفرنگ میرفتیم از روی همین پل
گذشتیم این پل را حاجی شیخ ساخته است در سفر سابق خودش هم سر پل ایستاده بود بحضور رسید امسال هم بهمانطور
وقتی که از پل میگذشتیم حاجی شیخ با چند نفر از تجار دیگر سر پل بحضور رسیدند از پل که گذشتیم دست است جاده دهی است
موسوم به غزلچه میدان پهلوانی دیدم خری را از پشت به شکمش بسته بود که چهار دست و پای خر هوا بود و بسرعت چرخ
بچرخد

میخورد خیلی خنده داشت اسمش پهلوان تخمی است خلاصه راندیم برای منزل از ده باسمنج گذشتیم رسیدیم بده رودخانه بود
پلی داشت آب رودخانه هم بده سنگ میرسید ده باسمنج خیلی آباد و معتبر است بازار و دکاکین و کاروانسرا دارد
ییلاق اهل تبریز است سه ده است که بیکدیگر متصل اند باسمنج است و نعمت آباد و گندر هوای این سه ده سرد است
خلاصه سراپرده ما را خارج آبادی زده اند دو ساعت بغروب مانده بود که وارد اردو شدیم علماء تبریز از قرار تفصیل
ذیل در بوقت بحضور رسیدند دسته اول حاجی میرزا جواد آقای مجتهد که با او حاجی میرزا اسمعیل امام جمعه و چند نفر دیگر
بودند دو دسته دوم حاجی میرزا یوسف آقا و اتباع او امیر نظام دختری بسن چهارده سال داشته به پسر حاجی میرزا
یوسف آقا داده است دسته سوم شیخ الاسلام تبریز با جمعی دیگر دسته چهارم میرزا محمد تقی حجة الاسلام پسر مرحوم
اخوند ملا محمد مامقانی با جمعی دیگر امروز دو پسر مرحوم اسکندر خان قراپاپاق که توام متولد شده و خیلی شبیه بیکدیگر اند
در راه بحضور رسیدند شب اینجا خیلی سرد بود شکوفه اینجا تازه باز میشود شکوفه آلو بالو و به و سیب و گلابی در باغات
باسمنج زیاد دیده شد ० (روز یکشنبه چهارم رمضان) ० امروز باید به تبریز برویم صبح برخواستیم
هوا زیاد سرد بود و ابر هم بود بعد کم کم هوا باز شد لیکن باد سردی میآمد آمدیم بیرون دم سراپرده ولیعهد و امین السلطان
و امیر نظام و صاحبمنصب زیاد و جمعیت بسیاری از مستقبلین شهر حاضر و ایستاده بودند بکالسکه نشستیم ولیعهد
و امین السلطان و امیر نظام سواره در رکاب میآمدند امروز بحاجی حسام الدوله نشان شال مرحمت کردیم راه
امروز همه اش تا تبریز سرازیر است کوههای دست راست رنگ برنگ از سرخ و سیاه و غیره است طرف دست
چپ کوههای کوچک خاکی بی سبزه بدترکیب است دهات و مزارع مختصر هم با درختهای معدود در همان دامنه ها دیده
میشود از قراریکه عرض میکردند هوای اینجاها با هوای شهر پانزده روز تفاوت دارد و سردتر است یک فرسنگی که سرازیر
راندیم رسیدیم بجل گودی که نگاه کردم دیدم خلعت پوشان است چمن و اشجار دارد سر راه که پیاده شدیم کارگذار
خارجه آذربایجان را دیدم با اجزاء و اتباع کارگذاری صف کشیده ایستاده اند سمت دیگر هم میرزا معصوم خان
کارپرداز وان را دیدم پرسیدم چرا از وان آمدی عرض کرد وزارت خارجه احضار کرده است که در این موقع
حاضر تبریز باشم دیگر اشخاص زیاد از هر طبقه و هر قبیل در اینجا حاضر بودند خلاصه پیاده شده رفتیم بعمارت
خلعت پوشان عمارت همان عمارتی است که سابقاً دیده بودیم دو مرتبه و دور تا دور عمارت آب است
و پلی روی آب بعمارت بسته شده از پله عمارت بالا رفتیم عمارت خلعت پوشان را مرحوم نایب السلطنه
ساخته است هر وقت از جانب خاقان مغفور فتحعلی شاه خلعتی برای نایب السلطنه میفرستاده اند در اینجا میپوشید
رودخانه کوچکی هم از پشت این عمارت میگذرد که تقریباً سه سنگ آب دارد نهار را هم همینجا خوردیم شش
ساعت بغروب مانده قونسولهای دول خارجه بحضور رسیدند بهجت افندی قونسول دولت عثمانی که بیست و



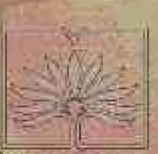
دو سال است در تبریز بقونسولگری اقامت دارد و میسیو پطروف قونسول دولت روس که او هم بیست سال است
در تبریز است دو نفر هم اجزاء قونسولگری همراه داشت آبت صاحب قونسول دولت انگلیس او نیز بیست سال است
در تبریز است میسیو برنه قونسول فرانسه که پانزده سال است مقیم تبریز است همه از قدیمی قونسولها هستند و فارسی
خوب حرف میزنند همینکه اینها رفتند کشیش ارامنه بحضور آمد خطابه بزبان ارمنی عرض کرد ولی بزبان ترکی اسلامبولی
تکلم مینمود او هم رفت بعد بیرون آمدیم عکاسی اسباب عکس حاضر کرده بود ایستاده یک عکس انداختیم کالسکهٔ
روبازی حاضر کرده بودند سوار کالسکه شدیم از اینجا تا شهر یکفرسنگ است سواره و پیاده زیاد طرفین راه بودند
باد سردی میآمد و گرد و خاک غریبی برخواسته بود اول بقریهٔ باسنج که رسیدیم دیدیم توپخانه و فوج سرباز و سواره
نظام صف کشیده بودند اول توپخانه بود بعد سه فوج حاضر تبریز که فوج ششم شقاقی جمعی نصرة الدوله و فوج
امیریه بسرتیپی اعتضاد السلطنه و فوج مراغه ابواجمعی پسر حسام الدوله باشند بعد سوارهٔ طرح قزاق افراد این افواج
جوانهای رشید بلند قامت آراسته بسیار خوبی بودند خلاصه بخیابان شهر افتادیم ولیعهد و امین السلطان و
امیر نظام و سایر ملتزمین پشت سر کالسکهٔ ما میآمدند مردم شهر از تجار و کسبه و مرد و زن متفرقه دو طرف راه ایستاده
حسینقلی خان بیگلربیگی شهر هم سوار اسب شده جلو ما افتاده بود که اسامی محلات عرض کند در کوچه و بازار هم ازدحام
غریبی از تماشائی بود همه جا آمدیم تا باغ شمال نصف باغ را هم با کالسکه گذشتیم دم درب باغ کلاه فرنگی که بعمارت طرح
مملکت چین میماند پیاده شدیم ولیعهد و امیر نظام وغیره همه همراه بودند وارد عمارت شدیم ولیعهد دو پسر
کوچک دارد یکی ملبس بلباس سربازی و دیگری بلباس قزاقی اینجا بحضور ما رسیدند پسرهای خوبی هستند بهر
یک یک مدال طلا دادیم امروز در راه از صفوف قشون که گذشتیم یک طاق نصرت خیلی قشنگ بزرگی ساخته
بودند از زیر آن عبور کردیم امشب دور حوض دیوانخانه اسباب آتشبازی چیده اند وقت آتشبازی ما برای
تماشا رفتیم ببالاخانه قدیم که نایب السلطنه مرحوم ساخته است ه (روز دوشنبه پنجم رمضان) روز دوشنبه پنجم رمضان
چهار ساعت از دسته گذشته بیرون آمدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و امیرآخور و جمعیت زیادی
دم در ایستاده بودند سوار شدیم ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام و سایر ملتزمین هم در رکاب می آمدند
در معابر و کوچه ها باز مثل دیروز جمعیت بود بهمینطور با این جمعیت رانده تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت
ولیعهد که توپخانه و نقاره خانه هم در آنجا است و از آنجا میرود بعمارت نایب السلطنه مرحوم جمعیت زیادی
از صاحب منصب و مردم متفرقه در همه جا بود توی میدان پیاده شده رفتیم توپخانه و توپها را دیدیم بعد رفتیم
باندرون ولیعهد یکقسمت اندرون و عمارت نایب السلطنه را خراب کرده از نو عمارتی میسازد یک عمارتی
هم تازه علاء الدوله امیر نظام مرحوم ساخته است که هیچ آنجا را ندیده بودم عمارت خوبی است دیوانخانه ولیعهد
بجا

آنجا بوده و حالا در این ایام حرم خانهٔ ولیعهد است رفتیم آنجا توی عمارت نشستیم عمارتیست دو مرتبه و وضع خاصی
دارد بعد بیرون آمده از توی همان عمارتیکه ولیعهد میسازد عبور کرده از توی باغ گذشتیم یک نارنجستانی ولیعهد
دارد خوب نارنجستانی است گرمخانه خوبی دارد چند دانه خیار فرمودیم از آنجا چیدند از عمارت ولیعهد بیرون آمده
سوار کالسکهٔ روباز شده راندیم برای خانهٔ امیر نظام که در محلهٔ سرخاب واقع است کوچها و بازارهای خیلی خوب
دیدیم کالسکه همه جا براحت میرود معابر پاکیزه تمیز دارد و اغلب جاها را که خیابانست طاق نما ساخته اند بسیار
خوب شده است در خانهای عالی دیده شد بازار مثل دیروز جمعیت از مرد و زن جمع شده بودند از پلی که
سیلاب از زیر آن میگذرد گذشتیم ولی حالا هیچ آب نداشت از آنجا عبور کرده از در خانه ساعد الملک هم
که نزدیک بخانه امیر نظام است گذشتیم باغ امیر نظام متصل بمقبرهٔ سید حمزه است مقبرهٔ سید حمزه هم خراب بوده
امیر نظام تعمیر نموده است و یک منارهٔ خوبی در آنجا بنا کرده رسیدیم بخانه امیر نظام سردر خوبی ساخته است
دارد خانه شدیم باغ را دو سه سال است خریده باغچهای بسیار خوب و پله های خوب و حوضها و دست
اندازهای قشنگ بسیار باسلیقه و پاکیزه ساخته است و درختهای بسیار خوب نشانده جای بسیار باصفائیست
یک عمارت کوچک دو در دارد یک عمارت هم وسط باغ است یکسر رفتیم بعمارت وسط مجد الدوله را پیش
فرستاده بودیم در آنجا نهار حاضر کنند نهار آوردند خوردیم توی باغ امیر نظام هم جمعیت زیادی از صاحب
منصب و مستوفی و لشکرنویس و تجار وغیره وغیره بودند اینجا اول گل بداغ است و بجوجه گل ایشیروانی که
بزبان فرانسه (لیلا) میگویند شکوفه بهم تازه باز شده است هوای اینجا یکماه با هوای طهران تفاوت
دارد بعد از نهار آمدیم جلو ایوان و غلام گردش اطاق خودمان توی اطاق نشستیم و ولیعهد و امیر نظام و امین
السلطان آمدند توی ایوان ایستادند اول اهالی نظام و صاحب منصبان سواره و پیاده و توپخانه را بحضور
آوردند تمام را میرزا محمود خان مشیر نظام اسمشان را خواند و معرفی شدند و رفتند بعد مستوفیها و اهل قلم را
مستشار الملک وزیر مالیهٔ آذربایجان بحضور آورده معرفی کرد بعد لشکرنویس ها را مشیر نظام بحضور آورده
معرفی کرد بعد اهالی و شاگردان مدرسهٔ تبریز را که بریاست احمد خان پسر ملک الشعرا است بحضور آورده
معرفی نمودند بعد بیگلربیگی کدخداهای محلات شهر را معرفی نمود خلاصه از معارف اهالی آذربایجان هرکه بود
امروز بحضور آمد بعد رفتیم باطاق دیگر امین السلطان دو سه فرمان و برات آورده بصحه رسانده بعد آمدیم
بیرون یک دوره باغ گردش کردیم بعد سوار کالسکه شده قدری از راهی که صبح آمده بودیم رفته بعد براه دیگر
افتاده از بازار صاحبدیوان گذشته رسیدیم بسربازخانه سربازخانه بزرگی است از سه سمت عمارت دارد و
یکسمت دیوار است بسیار سربازخانه باشکوهیست در وسط شهر واقع است رفتیم وسط سربازخانه ایستادیم



سه فوج که در سربازخانه با توپخانه حاضر بودند ولیعهد و اعتضاد السلطنه و نصرت الدوله و جنرال واگنرخان وغیره
فرمان ده بودند خود ولیعهد بتوپچی فرمان میداد و اگنرخان معلم توپخانه است خلاصه مشق شد و بعد از اتمام دفیله
کردند رفتیم بجادر یکه توی سربازخانه نزدیک بدیوار زده بودند عصرانه و چای خوردیم اسباب مشق ژیمنا
ستیک هم سمت دیوار حیاط سربازخانه حاضر کرده بودند رفتیم آنجا سربازها بازیها و مشقهای خوب کردند
از روی شتر و اسب پریدند از دیوار بالا رفتند بعد سوار کالسکه شده آمدیم بباغ شمال دو نفر حکیم هم امروز
در منزل ولیعهد بحضور رسیده معرفی شدند یکی میسیو (کاستالدی). بود دیگری هم طبیب انگلیسی بود که حالا حکیم
ولیعهد است امروز وقتی که بطرف خانه ولیعهد میرفتیم در آسمان دور قرص آفتاب هاله و دایره دیدیم خیلی
بزرگ و قشنگ مثل قوس قزح و قدری دورتر از آن یکی دایره دیگر هم بسته شده بود خیلی بزرگتر و پررنگ تر
خیلی شبیه باثار جوی عجیبه ایست که در قطب شمال پیدا میشود که بزبان فرانسه (فنمن پلو بوآل). میگویند
شب را بازیگرهای تبریزی آمده بازیهای خوب عجیب در آوردند. (روز سه شنبه ششم). امروز — روز سه شنبه ششم
باید از تبریز حرکت کرده برویم بصوفیان در روزنامه سفر سابق نوشته بودیم که راه چهار فرسنگ است امروز
تحقیقاً معلوم شد که پنج فرسنگ و نیم سنگین است صبح برخواسته بیرون آمدیم ولیعهد و امیرنظام و ملتزمین رکاب
ما و صاحبمنصبان آذربایجانی همه حاضر بودند از درباغ شمال بیرون آمده سوار اسب شدیم امروز هم تا درخانه ساعد
الملک از راهی که دیروز بخانه امیرنظام رفتیم رفته بعد پیچیدیم بطرف دست چپ از راهی که منتهی میشود برودخانه
آجی بعد سوار کالسکه رو بازی شده راندیم از محله سرخاب گذشته و از محله امیره خیز عبور کرده آخر شهر رسیدیم
برودخانه آجی که آنهم جزو محله امیره خیز است راه کالسکه اش همه جا خیابان و وسیع است طرفین راه از باغ شمال
الی پل آجی باز مثل هر روز جمعیت زیادی از زن و مرد ایستاده بودند زن ارمنی و فرنگی هم زیاد دیده شد
شهر تبریز خیلی پاکیزه و آباد و منظم است در خانهای اعیان و بزرگان و معارف و تجار تبریز عموماً شبها هر
دری دو چراغ لامپ میسوزد بیگلربیگی عقب سر ما بود و کوچه ها و محلات را معرفی میکرد ولیعهد و امیرنظام
و سایر ملتزمین هم همه در رکاب بودند از درباغ شمال که سوار شدیم الی رودخانه آجی که آخر شهر است درست
یکفرسنگ راه است بیرون شهر هم باز جمعیت زیاد بود از آخر شهر که هنوز مسافتی برودخانه مانده نهر
زیادی از رودخانه بریده میبرند به پائینها زراعت میکنند که متجاوز از یکصد نهر و هر نهری بقدر یک
رودخانه است آنقدر آب که از رودخانه میگذرد همانقدر هم نهر بریده اند در حقیقت تمام آب این رود
خانه زراعت میشود درینوقت رودخانه آب زیاد گل آلودی داشت منبع این رودخانه از سرابست
دم پل آجی که رسیدیم سوار اسب شده از پل گذشتیم پل را تعمیر کرده اند خیلی خوب پلی است پل که گذشتیم

افتاده



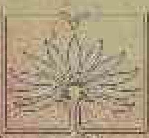
ایستاده غلامهای ولیعهد را فرمودیم باب زدند نزدیک پل گردابهای بد دارد و ته رودخانه هم گل است
آب زیادی هم دارد آب تا سینه سوار میرسید خلاصه همه سالم از آب بیرون آمدند بعد سوار کالسکه شده
یکصد راس اسب توپخانه شهر تبریز را آورده از جلو کالسکه گذراندند بعد رانده دو دسته میدان اسبی که رفتیم یکی
از نهرهای رودواجی را گرفته قدری بطرف بالا راندیم انجا افتاب گردان زدند بنهار افتادیم شکارگاه ولیعهد که بابا
باغی است طرف دست راست پیدا بود با دوربین دیدم از دور کوههای سهند بنظر آمد بعد از نهار سوار کالسکه
شده راندیم برای صوفیان تفصیل این راه را سابقا نوشته ایم دیگر لازم نیست نوشته شود اما بعضی جاهای تازه
که در این سفر دیدیم ازین قرار است طرف دست راست دو ده است یکی موسوم به عجمن و دیگری زبه لو که هر
دو مال حاجی میرزا جواد آقا مجتهد تبریز است اما پشت کوه واقع است پیدا نیست لیکن نزدیکست پشت عجمن
یکده دیگر هست اسمش سهرل است بعد ده خواجه مرجان است که در دامنه کوهی افتاده است کوهیست خشک
فقط توی ده چشمه آب خوراکی دارد اما زراعت این ده از آب رودخانه تلخ گرلی مشروب میشود و وقف
حضرت امام رضا علیه السلام است بعد قدری که راندیم رسیدیم بیک باغی که تازه احداث شده آن
سفر سابق که آمدیم اینجا هیچ آبادی نبود مهدیخان قاجار فراشباشی ولیعهد چند سالی است ساخته و قناتی
برای آن جاری و احداث کرده است و مشهور بچله خانه است خوب جائی خواهد شد امروز هوا صاف و آفتاب
گرمی بود دهات زیادی هم در دست چپ دیده شد ده اول ساولان است که مال حاجی میرزا جواد آقا
مجتهد است بعد قم تپه که باز وقف بر حضرت رضا علیه السلام است یک تپه بود نزدیک این ده که از دور
هم پیدا بود خاک زمین مثل سرمه داشت باینجهة اسم این ده را قم تپه گذاشته اند ده شهلان باز ملکی مجتهد است
ده نعمت الله ملکی بیگلربیگی است دهات دیگر هم دارد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم طرف
دست چپ دامنه میشود ده سعید کمر است که محاذی صوفیان واقع است ملک دختر نصرة الدوله فرمانفرمای
مرحوم است سرباز این دهات از فوج چهارم است ده صوفیان خیلی ده معتبری است امین السلطان که شهر
مانده بود یکساعت از شب گذشته آمده است. (روز چهارشنبه هفتم). امروز باید برویم
روز چهارشنبه هفتم
بمرند بنجفر سنک راه است صبح برخاسته بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم رسیدیم بیکدره
وسیعی که طرفین دره کوه بود رودخانه هم از میان دره میگذشت همین رودخانه ایست که بصوفیان
میرود این رودخانه هم از چشمه سارها و آبهای کوه هشو تشکیل میابد و از ده سیوان گذشته باینجا می آید
خلاصه راندیم کوههای طرفین بعضی خاکی است هرچه میراندیم راه از میان همین دره بود و هرچه بالاتر میرفتیم
زمین و کوهها کم کم همه چمن میشد تا رسیدیم بسر دوراه که یک راه از شور دره میرود و سفر سابق که آمدیم از راه شور

دره رفتیم و از سر کوه وارد مرند شدیم این سفر میل نکردیم از آن راه برویم همینطور با کالسکه از راه کالسکه روراندیم هرچه میرفتیم کوه شو کم کم نزدیک بجاده میشد و تمام دره چمن بود و گل و زراعت گل روغنی زرد هم خیلی داشت این گل در جاهای بسیار سرد ییلاقی عمل میآید و در برگهای بوته گل ورقی شفاف دارد سوار اسب شده از طرف دست راست راندیم برای دامنه کوه شو که آنجا نهار بخوریم مثل کوه شو در کمتر جای دنیا یافت میشود تمامش پوشیده از برف است و هرجا برف ندارد گل و سبزه و چمن است و از بس کوهش نرم است تا سر کوه همه جا اسب براحت میرود تا نصف کوه را زراعت دیم می کنند و این زراعات همه جزو ملک سیوان است خود قریه سیوان هم توی دره در دامنه کوه واقع است ما دیگر بسیوان نرفته راندیم بالای کوه چمن بسیار خوبی گل زرد روغنی و زنبق و آویشن و قازیاغی و شنگ و شبدر و سرولی و گلهای زیاد با انواع و اقسام داشت هرجا را زراعت کرده بودند زمین خاک سرخ بود اما سایر جاها تماماً سبزه بود خیلی کوه و صحرای باصفای خوش منظری است آب کمی هم از برف میآمد توی چمن در دامنه کوه که جای خیلی خوبی بود آفتاب گردان زدند نهار افتادیم این صحرا و کوه گل توتیائی زیاد دارد گل توتیا گلی است کوچک و بنفش رنگ گل را که از غلافش میکشند شبیه بیک قیف است و در ته آن قیف گردیست که بچشم میکشند سوزش علاجی میکند و چشم را شفاف و روشن مینماید باین جهة گل توتیای میگویند گل توتیا در کوه الوند همدان خیلی بهم میرسد از گل زنبق هم که فرنگیها عطر آنرا می گیرند و بزبان فرانسه (ایریس) میگویند در نهار یادداشت پارچه هم داشت روبروی ما یک چشم اندازی که تمام صحراها و دره ها و کوههای قراداغ پر برف و بلند از دور پیدا بود از طرف شمال هم کوههای اطراف همه پیدا بود کوه شو هم بالای سر ما بود بقدری نزدیک که اگر شکاری حیوانی توی برفها راه میرفت پیدا بود و من با چشم میدیدم خلاصه چشم انداز باصفائی بود نهار خوردیم اعتمادالسلطنه حاضر شده قدری روزنامه اروپ خواند بعد از نهار امین همایون را فرستادیم توی دره سنگ معدنی بیاورد که ملاحظه کنیم از چه معدن است و خودمان سوار شده راندیم تا بالای کوه خیلی گردش کردیم باز همه جا سبزه و چمن بود و آنچه باش که علف معطریست که در سوپ و آش میریزند خوش مزه است زیاد داشت میخواستیم مدتی تفرج و گردش کرده دوباره بآفتاب گردان برگردیم و تا عصر مانده چای و عصرانه بخوریم که در این بین هوا ابر و مستعد باریدن شد کالسکه ما هم توی جاده و خیلی دور بود بتعجیل از کوه پائین آمده فرمودیم آفتاب گردان را انداختند که در این بین رعد و برق شد و شروع بباران کرد با بتعجیل راندیم تا رسیدیم بکالسکه اما تا بکالسکه برسیم لباس ما از سر تا پا تر شد سوار کالسکه شده راندیم تا بکاروانسرای از بناهای شاه عباس که سر راه بود رسیده لباس را عوض کردیم ولیعهد را هم

در

توتیا

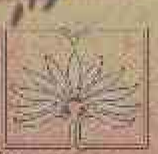
IRIS



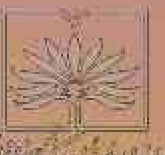
در کاروانسرا دیدیم که از ترس رعد و برق و باران قبل از ما باینجا آمده و پناه برده بود از کاروانسرا بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل باران باز همان طور میبارید دهٔ یام بطرف دست راست در دامنهٔ کوه واقع است این کوه قطعه های سبز و خرم باصفای خوبی دارد که اگر وقتی شخص بخواهد بتماشای اینجا بیاید باید در دهٔ یام بماند و از اینجا باین کوهها آمده گردش نماید کوه مشو کوه بزرگ پر برفی است باندازهٔ البرز است و شکل مخروطی است که فرنگیها (پیرامید) میگویند با اسب تا نزدیک سر کوه بلکه تا قلهٔ کوه هم میتوان رفت خلاصه کوه و صحرای بسیار خوبیست خیلی میل داشتم از کالسکه پیاده شده سوار اسب شوم و این کوهها را تماشا کنم امّا بواسطهٔ باران نمیتوانستم همینطور با کالسکه راندیم صحرا هم تمام پر از گل و سبزه بود تا رسیدیم بحلکهٔ مرند حاجی عیسی خان تفنگدار مرندی که در دهٔ دیزج یکان می نشیند بحضور رسید در سفر دوازده سال قبل هم که سفر دوم فرنگ بود وقتی باینجا رسیدیم همین حاجی عیسی خان را دیدیم و در روزنامهٔ آن سفر هم نوشتیم که چون پیر مرد شده از تفنگداری معاف و در اینجا متوقف است حالا هم او را مثل همان سال دیدیم هیچ شکسته نشده است بعد رسیدیم بدهی که اسمش ملّا یوسف است جمعیت زیادی داشت از اینجا گذشتیم دهی دیگر در دست راست واقع است اسمش دیزج علیا است ملّائی دارد اسمش ملّا منافست بحضور آمد بعد رسیدیم بقصبهٔ مرند باغات زیاد دارد سرباز و توپچی زیادی بدولت میدهد جمعیت مرد و زن مرند اطراف کوچها ایستاده بودند یک رودخانه هم از وسط ده میگذرد از قصبه گذشته اردو را اینطرف قصبه زده اند وارد سراپرده شدیم دهی نزدیک مرند دیده شد اسمش کشکنلج است در فوج چهارم و فوج دوم نصرت و غیره سرباز و توپچی خیلی از این ده دارد از همین ده کشکنلج یک صاحبمنصب رشیدی بیرون آمد اسمش سعید سلطان بود یک ده دیگر هم دیده شد که اسمش قجیچم بار است مجتهدی هم از مرند بیرون آمده بحضور رسید که اسمش آقا جواد است عرض میکرد تازه از کربلا آمده است صاحبمنصبان معتبری که از مال فوج دوم نصرت و غیره در مرند می نشینند حاجی احمد خان یاور اوّل و عبدالله بیک یاور فوج چهارم محمّد بیک یاور سعید سلطان از صاحبمنصبان توپخانه حسین خان ولد علیرضا خان معلّم قدیم محمّد حسین بیک یاور نعمت الله بیک صاحبمنصب توپخانه را که سفر سابق فرنگستان در اینجا دیده بودم امسال ندیدم پرسیدم عرض کردند مرده است حاجی میرزا جواد مجتهد در مرند هم خیلی ملک دارد. (روز پنجشنبه هشتم). امروز باید برویم به کلین قیا عرض کردند اینجا هم ملک حاجی میرزا جواد مجتهد است راه امروز هم تقدیر پنج فرسنگ بود صبح سوار اسب شده قدری از راه سواره با ولیعهد و امین السلطان و امیر نظام فرمایش کنان رفتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم تا رسیدیم بجائیکه جلگه کوچک میشود اینجا یک رودخانه جاری است که از طرف زنوز میآید زنوز یک فرسنگ

روز پنجشنبه هشتم

بالای این رودخانه واقع است اما از اینجا پیدا نیست از اینجا هم گذشته داخل دره و ماهور شدیم از دره و ماهور
گذشته دهی در دست راست بود عرض کردند اسمش قرانیه و متعلق بولیعهد است وقت نهار شده بود سوار
اسب شده رفتیم توی یکقطعه از املاک آن ده نهار افتادیم اتا خود ده دیده نشد نهار خوردیم اعتمادالسلطنه
حاضر بود روزنامه اروپ خواند بعد از نهار ولیعهد و امین السلطان و امیرنظام و نصرة الدوله بحضور آمدند
بعضی فرمایشات کردیم قدری باران هم بارید از اینجا قدری از ده زنوز پیدا بود زنوز یک آبادی معتبریست
دو سه دسته سرباز و توپچی دارد باغات بسیار دارد از اینجا تا اینجا یکفرسنگی مسافت داشت با دوربین
تماشا کردم در دامنه کوهی بقدر البرز واقع است ولی وسیعتر اطرافش را همه دیم کاری کرده اند چشمه ها
زیاد دارد ده باین صفا و خوبی نمی شود مثل یکقطعه از بهشت است خلاصه سوار کالسکه شده راندیم گاهی سرازیر
و گاهی سربالا اما راه کالسکه همه جا خوب بود تا رسیدیم باول جلگه گلین قیا نصرالله خان صدر کتلو و
پسرش که در کجلو می نشینند اینجا آمده بحضور رسیدند قدری دیگر که راندیم سوار و تیپی از دور دیدیم معلوم شد
تیمور پاشا خان و بهلول پاشا خان ماکوئی هستند با حسین قلی خان پسر اسحق پاشا خان و مصطفی خان پسر بهلول پاشا
خان و نصرالله خان پسر حبیب الله خان و ششصد نفر سوار از ماکو باستقبال آمده اند امیرنظام هم سر صف
سواره ایستاده بود ما هم از کالسکه سوار اسب شده با امین السلطان رفتیم از جلو صف سوار عبور کردیم سوار ملحقی
بود از کرد حیدرانلو و کرد عوسانلو و کرد جلالی از جلو اینها که گذشتیم دوباره سوار کالسکه شده راندیم مدتی طول
کشید تا بمنزل رسیدیم دو ده در دست راست دیده شد یکی در بالای کوه واقع بود اسمش حرزند و دیگری
پائین تر اسمش اوریادی بی ده گلین قیا هم طرف دست چپ واقع بود ده بسیار بزرگی است وجه تسمیه
گلین قیا باین اسم این است که در زیر سنگ های بزرگ واقع شده است یک میش که عبارت از
ارغالی باشد از زنوز آورده بودند میش غریبی بود هیچ شباهت به میشهای طهران ندارد هوای امروز گرم بود
ابر و رعد شد و باران بارید اما برق نداشت در سفر دوازده سال قبل هم که باینجا آمدیم میبارید الحال هم میبارد
از دهات معتبر خوبی هم که در مرند دیدیم یکی یامچی و دیگری لیوار بود میرزا محمد خان پیشخدمت و حاجب الدوله
امروز رفتند بکنار ارس که جای سراپرده ها را معین کنند تا الآن که وقت اذان است باز باران
بشدت میبارد (روز جمعه نهم). امروز باید برویم بکنار ارس چهار فرسنگ راه بود صبح
جمعه نهم
که برخاستیم هوا صاف و آفتاب و از باران دیشب خیلی باصفا شده بود بیرون آمده سوار کالسکه شده
راندیم تمام صحرا را زراعت کرده اند علف زراعت بقدر یکوجب هم از زمین بالا آمده و همه جا سبز و خرم است
راندیم تا رسیدیم باول دره دره خیلی تنگی است اگرچه راه کالسکه همه جا ساخته و مرتب بود ولیکن از اول دره



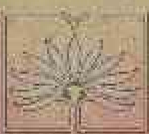
سوار اسب شدیم طرفین دره کوههای سخت بلند دارد کوه طرف دست راست اسمش کچل است اینطرف
کوه که بدره نگاه میکند سبحان است پشت کوه همه زمان است و کوه خوبیست کچل اسم یک چشمه ایست
درین کوه که نادر شاه افشار در سر این چشمه منزل کرده است کوه دست چپ اسمش دوان است در این راه
کاهی سوار اسب میشدیم کاهی بکالسکه می نشستیم اما همه جا کالسکه میرود اسیابهائیکه در سفر سابق دیده
بودیم باز در طرفین دره دیدیم چند تائی هم زیاد شده بود راندیم تا کم کم از دره وارد جلگه گرگر شدیم حاجی بیک
بحضور آمد یک کبک زرزری زده بود عرض میکرد این کوه تکه بز دارد و کبک دری هم یافت میشود ولی
کبکهای اینجا خیلی بکبکهای عراق نمیماند بزرگتر و درشت تر است خلاصه بجلگه که رسیدیم سوار اسب شده
راندیم بطرف دست راست یک تپه دیدیم که مشرف به گرگر و تمام دهات و رود ارس و خاک
روس وغیره بود رفتیم بالای تپه آفتاب گردان زدند بنهار افتادیم جلو ما ده گرگر و لیوارجان
که هر دو متصل بیکدیگرند واقع بود خیلی دهات معتبر خوبیست بالای سر لیوارجان یک کوه بسیار بلند
برف داری است همه جای کوه زمان و زراعت دیم میکنند کوه مالیده بسیار خوبیست اگر آدم
فرصت داشته باشد برای گردش جائی از اینجا بهتر نمیشود زیر این کوه یک ده معتبری است اسمش قشلاق قیستا
یک ده دیگر هم هست اسمش ارسی است همه این دهات خیلی آباد و معتبر است هر یک بقدر چهارصد پانصد
خانوار جمعیت دارد اینجا که بنهار افتادیم از آنطرف ارس که خاک روس است پشت گرگر و لیوارجان
کوه بزرگ برف دار بلندی پیدا بود اسم کوه قاپان است کوهش بارتفاع البرز نیست اما خیلی بزرگست
زیر کوه قاپان سواد یک آبادی پیدا بود باغات و خانوار زیادی داشت اسمش اردوباد است با دوربین
درست تماشا کردیم اردوباد خیلی جای خوب قشنگی است آنطرف کوه قاپان محال قراباغ است خلاصه بعد از
نهار از کوه سرازیر شده بکالسکه نشسته راندیم میرزا محمود خان وزیر مختار ما که در پطرزبورغ است بتوسط
امین السلطان اینجا بحضور رسید بعد راندیم خیلی راه که رفتیم بده نجاع رسیدیم که در دامنه کوه سنگی
مخروطی قشنگی واقع است شاه پلنگ خان را فرستادیم از دامنه این کوه سنگ آورد سنگهای سلیمانی
و مرمر خوب دارد کوه سنگی کوچکی است شبیه بکوه دماوند یعنی کوه مخروطی (پیرامید) است نه اینکه بارتفاع
دماوند باشد دماوند نه هزار متر ارتفاع دارد ارتفاع این کوه تخمیناً پانصد متر است خلاصه وارد منزل
شدیم میرزا احمد خان و حاجب الدوله چادر و سراپرده ما را نزدیک برود ارس زده اند پیاده شده ساعتی
کنار رودخانه ایستادیم آب تند زیادی میآمد خیلی باصفا بود مهماندار ما از طرف دولت روس امیرال پوپوف
وغیره وغیره که اسامی آنها نوشته خواهد شد باینجا آمده اند شلکونوف مترجم سفارت روس هم که در ایران بود



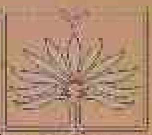
اینجا آمده است همه رفتند بمنزل امین السلطان طرف خاک ایران در کنار ارس بناهای خوب باشکوه
از تلگرافخانه و پست خانه وغیره تازه ساخته شده است ° (روز شنبهٔ دهم رمضان) الحمد لله
این سفر سیم است که بفرنگ میرویم امروز که دهم رمضان است از ارس گذشته داخل روس میشویم صبح از
خواب برخواستیم هوا آفتاب و بسیار گرم بود نهار را منزل خوردیم بعد از نهار رفتیم بچادری که کنار ارس
زده بودند ولیعهد را خواستیم آمد بعضی فرمایشات باو فرمودیم بعد از چادری که پهلوی آب بود آمدیم بچادری
دیگر امیرال پوپوف که از طرف دولت روس آمده بود با شلکونوف صاحبمنصب سفارت روس
که از طهران آمده است بحضور آمدند بعد دوباره آمدیم بچادری که کنار رودخانه بود ساعتی که گذشت وقت
حرکت و رفتن ما بآنطرف آب شد از سراپرده بیرون آمدیم جمعیت زیادی از سوار و سرباز و توپخانه
و اهالی اردو و ملتزمین رکاب حاضر و دو طرف راه ایستاده بودند تیمور پاشاخان ماکوئی و بهلول
پاشاخان و میرزا شفیعخان مستشار الملک نیز بحضور رسیدند اشخاصی هم که باید از اینجا برگردند از قبیل
کشیکچی باشی و ساری اصلان و بشیر الملک و ابراهیم خان شجاع الملک رئیس کالسکه خانه و میرزا
قهرمان امین لشکر و صارم الملک و شجاع السلطنه وغیره وغیره همه لب آب ایستاده بودند و مرخص
شدند بعد ما سوار قایق شدیم و امین السلطان و امیر نظام و امین السلطنه و مجد الدوله و نصرت الدوله
و اعتضاد السلطنه پسر ولیعهد هم با ما در قایق بودند قایق را باید ببرند تا محاذی تلگرافخانه و پست خانه خاک
ایران و از آنجا از نزدیک درخت بیدی رها کنند قایق ما را هم از دم همان درخت رها کردند دست
ما را بجزیره آورد که در وسط آبست آنجا پیاده شده سوار قایق دیگر شدیم که با اسم برده میشود از انهم بحمد الله
بسلامت گذشته وارد خاک روس شدیم جمعیت زیادی از مسلمانهای اردوباد و قفقاز برای تماشا آمده
ایستاده بودند جمعی هم از علمآء اردوباد و یکدسته سواره قزاق روس و یکدسته سرباز نظام صف بسته
بودند امیرال پوپوف هم با صاحبمنصبان دیگر که در معیت او از روس آمده اند و صاحبمنصبان
قفقازی تا دم اسکله باستقبال آمده بودند امیرال صاحبمنصبها را یکیک معرفی کرد از جلو صفوف قزاق وغیره
گذشته با همه احوالپرسی کردیم بعد از پله بالا رفته داخل اطاق شدیم با امیرال قدری صحبت و فرمایش
کرده بعد او و همراهانش مرخص شده رفتند ولیعهد و امیر نظام وغیره هم با ما باینطرف آمده بودند مرخص
شده رفتند آنوقت یکساعت و ربع بغروب مانده بود رفتیم توی ایوان جلو عمارت که بارد و
نگاه میکند دوربین انداخته قدری تماشای اردو و بناها و عمارات تلگرافخانه و پست خانه و گمرکخانه ایران را
که بناهای قشنگ باشکوهی است نمودیم بعد باد سخت کثیفی از طرف شمال غربی که سمت [illegible] باشد برخاست

روز یکشنبه دهم رمضان

امروز



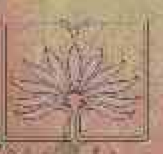
امروز از صبح تا بحال هوا در کمال خوبی بود حالا بواسطه این باد منقلب شد گرد و غبار زیادی برخاست بطوریکه از سر ده قدمی چشم چشم را نمیدید بچادرها و چادرهای اردوی آنطرف را انداخت نیم ساعتی طول کشید بعد چند قطره باران بارید هوا صاف و آرام شد قبل از باد و طوفان از همان طرف خوی برق و رعدی هم دیده و شنیده شد ولی صدای رعد از مسافت بعیدی بود. ﴿ ذکر پیشخدمتها و اشخاصیکه در این سفر ملتزم رکاب ما هستند از این قرارند ﴾. (میرزا علی اصغر خان امین السلطان) (میرزا علیخان امین الدوله) (غلامعلی خان عزیز السلطان) (مجد الدوله علی قلی خان) (مجد الدوله مهدی قلی خان) (محمد حسنخان اعتماد السلطنه) (محمد علی خان امین السلطنه) (جهانگیر خان وزیر صنایع) (غلامحسین خان صدیق السلطنه) (غلامحسین خان امین خلوت) (ابوالقاسم خان ناصر الملک) (دکتر طولوزان حکیم باشی) (میرزا محمد خان پیشخدمت) (ابوالحسن خان پیشخدمت) (میرزا عبدالله خان ایضا) (احمد خان) (محمد باقر خان ادیب الملک) (اکبر خان) (حسن خان) (غلامعلیخان امین همایون) (مهدیخان اجودان مخصوص) (مسیو سینیت دندان ساز) (مرتضی خان) (میرزا ابوالقاسم) (کلبعلی خان) (میرزا اسد محمد خان) (میرزا نظام مهندس الممالک) (فخر الاطبا) (حاجی علی اکبر فراش خلوت) (شاپور میرزای پیشخدمت) (آغا بشارت فراش خلوت) (حسین فراش خلوت) (حاجی آقای پیشخدمت) (عزیز خان فراش خلوت) (حاجی حیدر خاصه تراش) (میرزا حسین رخت دار) ﴿ روز یکشنبه یازدهم ﴾ صبح برخاسته آمدیم توی ایوان قدری ایستاده دوربین بطرف خاک ایران و اردو انداختیم بعضی رفته و بعضی در کار حرکت بودند بعد امیر آل آمده عرض کرد کالسکه حاضر است رفتیم سوار کالسکه شدیم کالسکه های مرتب منظمی از اینقرار بود کالسکه اول مخصوص سواری ما بود بعد کالسکه بارکشی که باید توی آن میرزا محمد خان پیشخدمت و امین همایون و مرتضی خان و کلبعلیخان و میرزا ابوالقاسم بنشینند پشت سر آن کالسکه جهاندار است بعد امین السلطان و بعد بعد عزیز السلطان و بعد همین طور بترتیب نشسته بودند خلاصه راندیم آبادی اینجا همان جلفا است که در طرف دست چپ واقع است دیگر هیچ آبادی ندارد و همینطور دره و ماهور و تپه خشک است تا برسد بجلگه نخجوان جلگه نخجوان آبادی زیادی دارد خود شهر نخجوان هم آثار و ابنیه کهنه خراب از مسجد و بناهای معتبر دیگر دارد رسیدیم بشهر در خانه حاکم نخجوان نهار خوردیم هوا خیلی گرم بود اهالی نخجوان مخلوط از مسلمان و ارمنی و روس میباشند بعد از نهار سوار شده راندیم از نخجوان که گذشتیم دیگر کلی آبادی تمام شد و همه جا صحرای خشک و کوههای سخت بی سبزه بود قدری که راندیم رسیدیم بچاپارخانه قزاق بهر چاپارخانه که میرسیم پیاده شده میرویم توی اطاق کوچکی آنجا می نشینیم تا اسبها را عوض میکنند دوباره براه می افتیم اینجا هم رفتیم توی اطاق نشستیم جمعیت زیادی



از اطراف جمع شده بودند آخوندی هم با شاگردان و اطفال زیادی از ایرانی و ارمنی که در مدرسهٔ شاه یحیی هستند
جلو آمده و تهنیت منظوم خوبی بزبان ترکی برای ورود ما ساخته و میخواندند از شاه یحیی تا اینجا دو فرسنگ راه است
شاه یحیی هم محل عبور و مرور مردم و قوافل از ایران بروس و از روس بایران است و جای معتبریست اینجا هم کشتی
و قایق دارند و سیم کشیده اند از شاه یحیی بخوی و ارومی و اینجا دو مراوده میشود مرتضی قلی خان پسر تیمور پاشا
خان هم که جوان خوب خوشروئیست در اینجا که چاپارخانهٔ قبراق است آمده بحضور رسید پیش از رسیدن
بقبراق اول بده حکت رسیدیم و از آنجا گذشته بقبراق رسیدیم از جلفا که حرکت شد اول در چاپارخانهٔ النجان
اسب عوض شد و از آنجا گذشته به نخجوان رسیدیم پیش از رسیدن به نخجوان بیک رودخانهٔ عظیمی برخوردیم
که آب گل آلود زیادی داشت با کالسکه از آب گذشتیم از نخجوان که حرکت کردیم اول در چاپارخانهٔ بیوک
دوری اسب عوض شد از بیوک دوری بقبراق رفتیم و از قبراق که سوار شدیم محال شرور در طرف دست
چپ راه واقع بود که تمام آن محال ده روی ده و باغ روی باغ است رودخانهٔ بسیار عظیمی است موسوم به
آرپاچای که محال شرور را مشروب میکند محال شرور مشتمل بر پنجاه و دو قریه است که همه از همین رودخانه آب
میخورد منزل امشب ما باش نراشین است از دور پیدا بود اما از این رودخانه نمیتوان گذشت اگر عبور از
رودخانه ممکن بود راه نزدیک بود و خیلی زود بمنزل میرسیدیم لیکن حالا باید دور بزنیم و از پل آهنی که روی
این رودخانه بسته اند بگذریم و آنوقت سرازیر شده برگردیم بیائیم بباش نراشین باینجهة راه دور بود
یکساعت و نیم از شب گذشته وارد منزل شدیم در خانهٔ اسمعیل بیک پسر خلیل بیک که از اهالی شرور است
منزل کردیم خود اسمعیل بیک هم جلو آمد عمارت خوبی دارد امشب بعد از شام چراغان و آتشبازی
کرده بودند رفتیم در پلهٔ عمارت ایستاده تماشا کردیم (اشخاصی که از صاحبمنصبان روس وغیره امروز
در جلفا بحضور آمدند از این قرارند (ویس امیرال جنرال اجودان پوپوف مهماندار دودئیس ملتوفین ۰
کنت کلیو سرهنگ و اجودان اعلیحضرت امپراطوری ۰ جنرال ماژور فرذمامود پوس دندوکف
کورساکف) جنرال لیوتنان شالیکوف حاکم ایالت ایروان) اکنادوکف سرهنگ حکمران فوج
قزاق ادمان نمرهٔ اول) بوداشکوف سلطان اجودان ژاندارمهٔ ایروان) فن ذوبن
سرهنگ و مهندس باشی ایالت ایروان غیر از اینها هم از صاحبمنصبان روس زیاد بودند علمای
اردوباد هم که بحضور آمدند اسامی اینها از این قرار است حاجی معیند واعظ) (حاجی میر هاشم آقا نقیب)
آقا میر یحیی مدرس) (آقا میر یوسف) (آقا میر صادق از نجبا و معارف آنجا هم بودند (روز دو
شنبه دوازدهم ۰ امروز باید برویم بایروان صبح برخاسته یکساعت و نیم از دسته گذشته برای



سواری



سواری بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم سه فرسنگی که رفتیم رسیدیم بچاپارخانه صدرگ پیاده شده
رفتیم توی اطاق کوچکی نشستیم اسبهارا عوض کردند سوار شده راندیم تا رسیدیم بدولو پیاده شده در اینجا
نهار خوردیم دولو در مقابل کوه الکسری واقع است کوه اقری کوه با عظمت غریبی است دور تا دورش همه
جلگه و زمین مسطح است از وسط صحرا بقدرت کامله خداوندی دو کوه بلند بر آمده سر باسمان کشیده است
یکی بزرگ و دیگری کوچک که یکی معروف باقری بزرگست و دیگری آقری کوچک اقری بزرگ خیلی مرتفع است
آقری کوچک اگرچه چندان مرتفع نیست اما خیلی مقبول و خوش ترکیب و مخروطی شکل و تمامش پوشیده از برفست
این دو کوه آنطرف ارس واقع است وسط دو کوه دره ایست مالیده و این دو کوه که مثل مادر و فرزند میمانند
از دو طرف دره بالا رفته و هر دو پوشیده از برفست حدود ایران و روس و عثمانی هر سه منتهی باین کوه اقری
میشود کوه دماوند معروف ایران که در ده فرسنگی طهران واقع است خیلی شبیه باقری بزرگست اما عجب
این است که این دو کوه اقری باین عظمت چشمه و آب خیلی کم دارند و اطرافشان خشک است دهی است موسوم
باخورک که در دامنهٔ آقری بزرگ واقع و متعلق بدولت روس است بیست و پنج خانوار جمعیت دارد یک چشمهٔ
آبی است و در دامنهٔ اقری کوچک معروف بسردار بلاغی که محل ییلاق طایفه اکراد جلالی است که رعیت ایران هستند
خلاصه از دولو که نهار خورده و گذشتیم بیک رودخانهٔ گل آلود بزرگی برخوردیم که اسمش ودی چای است یک محال
خیلی بزرگی را این رودخانهٔ ودی چای آب میدهد که اسم محال مزبور ودی باسار است و معنی ودی باسار این است
که رودخانهٔ ودی این محال را آب میدهد این رودخانه از طرف کوههای دست راست که معروف بآیریجه است
میآید این کوهها برف زیادی دارد بطوریکه الحال اواخر ثور است برفش هیچ کسر نکرده و مثل این است که تازه برف باریده
باشد بعد از ده یووا گذشتیم که ده بسیار بزرگی است و سکنه اش ارمنی است بعد ببلوک قمرلو رسیدیم اغلب
این دهات سکنهٔ مسلمان و ارمنی زیاد داشت اما ارمنیش زیادتر است بعد از محال گرین باسار گذشتیم گرین
اسم رودخانه ایست که این محال را مشروب میکند و به گرین باسار مشهور است از گرین باسار بآق حمزه لی
رسیدیم که در اینجا باید اسبها را عوض کنند ولی عوض نشده راندیم برای ایروان از قراق الی ایروان تمام
راه ده و آبادی پیوسته بهمدیگر بود که زمین خالی نداشت بقدر شانزده فرسنگ راه همه ده و قریه بود تمام این
آبادیها بواسطهٔ رودخانه های زیادی است که بزمین می نشیند و اسباب آبادی این صفحات شده است
یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم بشهر ایروان جمعیت زیادی از اهل شهر باستقبال آمده بودند پناه
خان ایروانی که از معتبرین ایروان است سوارهٔ ایروان را باستقبال آورده بود قدری با او صحبت شد
اسامی بعضی کوهها و دهات را عرض میکنم وارد شهر شدیم شهر ایروان توی دره واقع شده [illegible] اینجا گل اقاقیا

دیدم که اوایلش میباشد از بلوکاتیکه دیروز عبور کردیم گل سنجد زیادی دیده شد که بوی آن کالسکه و فضا را
معطر کرده بود میانه دولو و قمرلو ایلات کرد رعیت روس نشسته اند که اسم اینها برد کانلو است و در زُن
کندی و عزیزانلو و غور عمر و بورالان می نشینند از رئیس آنها پرسیدم که چند خانوارید عرض کرد ما پانصد
خانواریم این محال و نقاط که اسم بردیم محل قشلاقی آنهاست اما ییلاقشان اگریجه است که واقع در کنار رودخانه
قراسو است و این رودخانه از بالای سراجلو داخل ارس میشود رؤسای اینها یکی فتحی آقا و دیگری پسر فتحی
آقا که جوان خوبی بود در محلهٔ ارسها خانهها و بناهای خوب بوضع و طرح اروپ ساخته اند بهمه جهت شهر ایروان
هیجده هزار جمعیت دارد طاق نصرت بسیار خوبی ساخته اسم ما را نوشته بودند اهالی ایروان از روسها و
شمشیربندهای نظامی و صاحبمنصبهای مسلمان و ایرانی و روسی هرچه در ایروان بودند حاضر شده بودند بقدر
شصد چهارصد نفر هم از سربازهای ارمنی که تازه از ارامنه سرباز میگیرند و صاحب منصبان آنها روسی هستند
صف کشیده بودند مردم طاق نصرت که رسیدیم پیاده شدم مهماندار و امین السلطان و سایر ملتزمین
هم رسیدند آمدیم درب اطاق ایستاده تمام صاحبمنصبها و عموم مردم اظهار لطف کردیم و سربازها هم از
از جلو ما گذشتند بعد از آن داخل عمارت حکومتی شدیم عمارت خوبیست این همان عمارتیست که در سفر
سابق هم آمده منزل کرده بودیم اما بهتر و پاکیزه تر شده است تعمیرات خوب کرده اند شام خوردیم بعد از
شام باز مهماندار و سایر صاحبمنصبان بحضور آمدند آتشبازی و چراغان حاضر کرده بودند رفتیم بیرون عمارت
روی پله که تمام صاحبمنصبان و غیره ایستاده بودند تماشای آتشبازی را کردیم جمعیت زیادی از مرد و
زنهای فرنگی و ارمنی و غیره هم بودند قالیهای ایرانی در عمارت اینجا خیلی بکار رفته است حتی پردهای اطاق
هم قالی است در حوالی این دهاتیکه در این دو روزه دیدیم چمن و مرتع زیادی دیده شد که قره مال بسیاری
در اینجاها میچریدند بعضی شترهای سفید قشنگ هم در مراتع دیده شد خلاصه یکی از جنرالهای معتبر اینجا که اسمش
کشمشیف) است جزو مشقلین بود بعد از ورود ما بایروان هوا ابر و رعد و برق زیادی شد و باران
خوبی بارید مدتی بود که در ایروان باران نیامده و دیر شده بود امروز که بارید مردم خیلی خوشوقت شدند
روز سه شنبهٔ سیزدهم ۱۳ ع امروز باید برویم به دلیجان مسافت راه چهارده فرسنگ است از ایروان سه شنبه ۱۳
صبح که برخواستیم ساعتی بعد کشیش اوچ کلیسا که باید بحضور بیاید با بعضی کشیشهای دیگر که آنها هم معتبر بودند
آمدند در اطاق بزرگی که صورت امپراطور روس هم در اینجا است ایستاده منهم از اطاق دیگر بانجا رفته
آنها را همینطور ایستاده ملاقات کرده صحبت داشتیم بسیار کشیش معتبریست این سوای آن کشیشی است که در
سفر دوم فرنگ اینجا دیده بودم کشیش رفت بقدر پنج دقیقه که گذشت ما هم سوار شده و ملتزمین هم بهمان ترتیب



معمول در کالسکه‌ها نشستیم راندیم وضع و حالت این راه را در سفر سابق نوشته‌ایم و در این سفر اگر چیز تازه ببینیم
می‌نویسیم شهر ایروان را در سفر سابق که دیدیم خیلی خراب بود حالا خوب آباد شده خانه‌های معتبر عالی و مساجد
و مدارس متعدد و خوب ساخته‌اند که همینطور که بسرعت از توی کوچه‌ها می‌گذشتیم دیدیم همه جا از توی شهر سر بالا
رانده تا رسیدیم به بلندی که شهر ایروان در کمال خوبی پیدا بود کوههای آقری را هم باز از اینجا دیدیم هوای
شهر ایروان با طهران ده روز تفاوت دارد یعنی از طهران ده روز سردتر است خلاصه رسیدیم بچاپارخانه
اوّل که اسمش ایل‌یار است اسب عوض کردیم پسر تیمور پاشاخان و اقوامش که تا اینجا همه جا همراه بودند و در جلو
اسب میتاختند از اینجا مرخص شده رفتند به ماکو خود تیمور پاشاخان هم از ارس تا چاپارخانه قزاق همه جا پشت
سر ما اسب میدواند در قزاق وا ماند بکالسکه نشست امّا پسر و اقوامش تا اینجا اسب میتاختند پسر تیمور
پاشاخان دختر پناه خان ایروانی را میخواهد بگیرد تیمور پاشاخان مرخصی گرفت که تا تفلیس آمده چون نکسر مزاجی
دارد به اطبای تفلیس رجوع کند و مراجعت نماید سوار کالسکه شده راندیم این راه چون در ییلاق واقع است
و برف و باران و گِل متصل خرابی بآن میرساند دولت روس ناچار است که راه شوسه بسازد این است که این
راه شوسه است بعضی جاها هم خرابی دارد که مشغول تعمیر بودند و در راه سنگ و شن ریخته بودند و باین واسطه
کالسکه گاهی تند و گاهی کند میرفت تا رسیدیم بچاپارخانه سوخونوستاقا آنجا هم برحسب معمول اسب عوض
کرده و سوار شده راندیم تا رسیدیم به نژیانا آختا اینجا نهار خوردیم اینجاها که اسب عوض میشود و نهار میخوریم همه
دهات معتبر است که عمارت و جای مخصوص برای عوض کردن اسب دارد تمام رعیت این دهات هم ارمنی است
مگر این ده آختا که از روس رعیت مخصوص آورده نشانده‌اند و اهلش روسی هستند بعد از نهار باز بترتیب و
طرز معمول سوار شده راندیم در یلنُف کا که قریه‌ایست در کنار دریاچه گوکچه اسب عوض کردیم و سوار شده
راندیم یک اسب هم در چاپارخانه سِمِنُف کا عوض کرده راندیم برای دلیجان از سمنف کا یکساعت بغروب
مانده بود که سوار شدیم و نیمساعت از شب گذشته رسیدیم بدلیجان که منزل امشب است از نهارگاه که سوار شدیم
ابر تیره شده و باران زیادی بارید گاهی ساکن و گاهی تند میشد امّا تا ورود بمنزل باران داشتیم راه امروز را تمام
سر و بالا آمدیم از چاپارخانه اوّل که ایل‌یار بود هوا خیلی ییلاق و سرد شد و در اطراف جادّه همه جا کوههای بزرگ
و کوچک داشت که تماماً پوشیده از برف بود بخصوص سمت دست چپ که تپه‌هائی که قدری برآمده از زمین بود
برف زیاد داشت و قطعه‌های بزرگ برف دیده میشد تپه‌های بزرگ و کوچک بسیار توی صحرا بود اغلبی سر
تپه‌ها سنگلاخ بود امّا دور و دامنه آنها هیچ سنگ نداشت و سبز بود تمام این صحراها سبز و خرم بود و اغلب
جاها گلهای لستن قرمز وحشی که در کوههای ایران پیدا میشود داشت امّا تازه برگ کرده بود و اوّل گل گلهای

غریب و عجیب زیاد دیدیم که در هیچ جا ندیده بودم خیلی صحرای خوب باصفائیست در استانسیونها دخترهای روسی
گلهارا دسته کرده برسم تعارف و تهنیت بروی ما میریختند گلهای بسیار خوبی داشت از جمله گل زردی دیدیم
که عطر ملایم بسیار خوشی داشت و این جنس گل را در هیچ جای دیگر ندیده بودم از پل لف کا که گذشتیم کشیش
در هبان انجا که در جزیره وسط این دریاچه معبدی برای خود ساخته است بحضور رسید این جزیره کوهیست
سبز و خرم نزدیک بساحل که تا ساحل با پنصد ذرع مسافت دارد دور این جزیره هم هزار ذرع میشود درخت
بید زیادی درین جزیره است که هنوز برگ نکرده بود کشیش ترکی میدانست گفت همیشه در این دیر هستم
و با قایق آمد و شد میکنیم چند نفر تبعه و مرید هم داشت آب این دریاچه شیرین و بسیار گواراست و ماهی قزل آلا هم
دارد دریاچه بسیار باصفائی است هوای خوشی دارد اطراف دریاچه کوههای بزرگ دارد که تمام پر از برف
و هر کجا از برف بیرون است سبز است عمق دریاچه هم خیلی است کوهها انواع و اقسام گلهای خوب دارد به
خصوص گل زرد هوایش خیلی سرد مثل توچال البرز طهران است از چاپارخانه آخری تا دلیجان همه جا راه سرازیر
و هموار است خیلی هم تند میآمدیم راه این سرازیری را از روی هندسه باپیچ و خم ساخته اند که بآسانی کالسکه پائین
میآمد اول سرازیری درختها هیچ برگ نکرده بود کم کم پائین آمدیم هوا تفاوت کرد و درختها را دیدیم برگ کرده
بود شکوفه آلوچه و گلابی هم زیاد دیدم از اول این دره الی دلیجان هم که آمدیم تمام کوهها سبز و خرم بود و
دارای انواع گلهای رنگارنگ از زرد و آبی وغیره و جنگل انبوه مثل جنگلهای مازندران داشت هوا هم
مترشح و خیلی باصفا بود دلیجان توی جنگل آخر این دره افتاده و جای بسیار خوبی واقع شده است سفر سابق
که آمدیم تمام این دره را مه گرفته بود هیچ جا را ندیدیم برخلاف این دفعه همه جا پیدا بود و خوب دیدیم
منزل ما در دلیجان خانه اسد بیک یادکارف رئیس فوج دلیجان است که او از مسلمانهای تفلیس است
و حالا کلنل فوج و متوقف اینجا شده است عمارتی خوش وضع و اطاقهای کوچک ظریف خوبی داشت سکیرف
که مترجم معروفیست و مدتها در طهران بوده و در دوازده سال قبل هم زمان مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار
اعظم بطهران آمده بود بحضور ما رسید خیلی سن دارد از جانب فرمانفرمای قفقاز (پرنس دندوکف
کرساکف) آمده است با اینهمه سن بهمان جنبه است که در دوازده سال پیش اورا دیده بودم هیچ
تفاوت نکرده افواج و صاحب منصب زیادی باستقبال آمده بودند که اسامی آنها ازین قرار است
(دیویمیان رئیس مهندسین) (اسد بیک یادکارف رئیس فوج دلیجان) (طرافیموف)
(پودپوروچیک کوژوفسکی) (پروچیک طولایف) (مداتوف) (داسینینکوف)
(پودپوروچیک فیودوروف) (کیرکین) . سوزیکالچی مبیت و نخبز صاحب منصب کوچک و
دارای

چهارشنبه ۱۴

بزرگ بود و پنجفرشب بعد از شام زن یکی از صاحبمنصبان روس آمده قدری پیانو زد اسم حاکم گنجه کنیاز ناکاشیدزی) ده دلیجان خیلی باصفاست مثل دهات مازندران میان جنگل واقع است رودخانه هم از پهلوی ان میگذرد که تقریباً سی سنگ آب دارد (روز چهارشنبه چهاردهم) ماه صبح یکساعت و نیم بدسته مانده برخواستم امروز هوا صاف و آفتاب است امروز باید بتفلیس برویم تا آقستفا باید با کالسکه چاپاری رفت و از آنجا به تفلیس با راه آهن میرود بیگلروف عرض میکرد امین الدوله و صدیق السلطنه و سایرین که از راه رشت آمده بودند وارد تفلیس شده اند خلاصه وقت حرکت کالسکه‌ها حاضر شد و بهمان ترتیب سوار شده راندیم از اینجا الی تفلیس و آقستفا همه جا راه سرازیر است قریهٔ دلیجان ده و ییلاق بسیار خوبیست پشت بام عمارات اینجا هر کدام که امین خیست تمام سبزه و گلستان است که آدم میتواند روی این بامها در کمال خوبی گردش و تفرج کند عمارات و دهات و آبادیهای دلیجان تنگ تنگ واقع و توی دره ها بنا شده است بازار و مخزن تجارتی دارد خیلی آباد شده هیچ نسبتی بحالت دوازده سال قبل که دیده بودیم ندارد رودخانه که از دلیجان میگذرد اسمش آقستفا است راه همه جا از کنار رودخانه است رودخانه در دست راست جاده واقع بود اواخر رودخانه خیلی شبیه برودخانه چالوس است که از بنجه رستاق محال مازندران میگذرد و بدریا میریزد کوههای بلند در طرفین راه و رودخانه واقع است رودخانه همه جا با ما همراه بود قدری که راندیم رسیدیم به ترسه جای اینجا اسب عوض کرده راندیم تا رسیدیم به (اوزون طالا) عمارتی نداشت الاچیق زده نهار ایرانی حاضر کرده بودند زیاد خان گنجه داماد همین میرزای مرحوم اینجا حاضر بود نهار را هم او حاضر کرده بود اگرچه اینجا با رطوبت و گلهای زیاد دارد و جنگل است ولی هوایش گرم است رودخانه از مسافت زیادی باینجا مانده طرف دست چپ افتاد از اوزون طالا الی آقستفا قزاق می نشینند قزاقش هم مسلمان است دوازده هزار خانوار هستند این قزاقها تماماً کلاه پاپاق و لباس قفقازی میپوشند تیمور پاشاخان همه جا در رکاب است خلاصه بعد از نهار بهمان ترتیب باز سوار شده راندیم بشهر قزاق این شهر را سفر سابق که آمدیم ندیده بودیم تازه بنا کرده اند خانه و عمارات تازه زیادی ساخته اند و باز هم از نو میسازند نایب الحکومه گنجه (کیتن) هم اینجا می نشیند قزاق خانه و قراولخانه خیلی خوبی ساخته اند خلاصه از اینجا گذشته راندیم تا رسیدیم به آقستفا که دهی است و عمارتی دارد از اینجا راه آهن است پیاده شدیم سرباز و موزیکانچی و جمعیت زیادی ایستاده بودند از جلو قشون گذشتیم (پولس‌شو واشیدزه) حاکم شهر تفلیس جلو آمده بود و نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما کرد امین الدوله و مجد الدوله و جهانگیرخان وزیر صنایع هم پیش از ما از راه

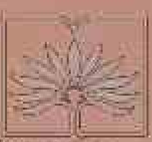


ازلی بتفلیس آمده بودند در اینجا بحضور رسیدند رفتیم توی واگن در آنجا با امین الدوله وغیره قدری فرمایش
شد این ترنهای بهم بسته باندازه یک شهریست خیلی وسیع وطولانیست جمعیت زیادی جا میگرفت
این ترن هم از ترنهای سفر سابق که دیدیم اطاقهایش خیلی بزرگتر و پاکیزه‌تر و سقف اطاقها بلندتر است جمعیت
زیادی از ایرانی و فرنگی وغیره دو طرف واگن ما ایستاده بودند بقدر یکربع ساعت معطل شدیم تا ترن راه
افتاد دو سه ساعت طول کشید تا به تفلیس رسیدیم اطراف راه جلگه بسیار با صفا و از دور کوههای خیلی قشنگ
پیدا بود گوسفند زیادی که بقدر ده هزار بنظر آمد میچریدند گوسفندهای اینجا و حالا مثل گوسفندهای فرنگ همه سفید
ولی دنبه است قدریکه از آقستفا گذشتیم به پل رودخانه کر رسیدیم که آب زیادی داشت و پل طولانی بر روی
آن بسته بودند آب این رودخانه در جواد داخل رودخانه ارس شده بدریای خزر میرود خلاصه راندیم
رسیدیم بیک جائی که راه آهن بکوه برمیخورد چون کوه را نمیتوان خراب کرد ناچار راه را از بغل کوه که یکسمت
کوه و یکسمت دیگر همین رودخانه کر است ساخته اند از اینجا هم گذشتیم شهر تفلیس همان است که مکرر نوشته‌ام
در گودی واقع شده است و این رودخانه کر هم از وسط شهر تفلیس میگذرد نزدیک تفلیس باز راه بکوه و دره میخورد
آنجا هم یک کوهی را شکافته و بسطح زمین رسانده خیلی زحمت و مخارج گزاف این راه را ساخته اند رسیدیم بگار
شهر ترن ایستاد همانجا عرض کرد باید فرمانفرمای قفقاز (پرنس دندوکف کورساکف) بیاید توی
کالسکه راه آهن آنوقت باهم برویم بگار ایستادیم فرمانفرما آمد توی ترن دست داده تعارف کردیم
فرمانفرما مردیست بلند قامت ریش سیاه و سفیدی دارد دو وسط ریشرا میتراشد شصت و سه سال از عمرش
گذشته مرد بسیار خوش صحبت خوبیست باهم آمدیم پائین دم گار جمعیت زیادی بود ابتدا یک فوج سالدات
ایستاده بودند از جلو صف سرباز گذشته احوال پرسی و اظهار التفات ما را فرمانفرما بسربازها رساند
آنها هم برسم نظامی جواب بلندی عرض کردند بعد آمدیم درب اطاق گار بیگلربیگی شهر و اجزای حکومت شهری
تمام حاضر بودند و برسم معمول نان و نمک بحضور آوردند بعد بلا فاصله از اطاق گار بیرون آمده با جانشین
توی کالسکه نشسته راندیم امین السلطان و سایرین هم از عقب ما آمدند دسته فوج سرباز و سالدات طرفین
کوچه صف کشیده بودند دیگر شاگردهای معلم خانه ایستاده بودند فرمانفرما از طرف ما نسبت بهمه بلند
احوال پرسی و اظهار تفقد میکرد آنها هم جواب بلند میدادند خلاصه از پل کر گذشته رسیدیم بعمارت
جمعیت زیادی از مرد و زن طرفین کوچه ایستاده بودند و صدا هورا بلند میکردند درب عمارت پیاده
شده از پله بالا رفته داخل تالارهای بزرگ شدیم توی تالارها صاحب منصبهای بزرگ تفلیس از نظامی و اهل
قلم وغیره صف کشیده بودند که تمام آنها را فرمانفرما معرفی کرد سه نفر قونسل هم از این قرار حضور داشتند
لی

که آنها را نیز فرمانفرما معرفی کرد قونسول عثمانی قونسول فرانسه قونسول المان بعد با طاق راحتگاه خودمان
رفتیم شهر تفلیس خیلی آبادتر از زمان سابق که دیده بودیم شده است عمارات عالی زیاد از دولتی وغیره دولتی
از نو ساخته اند قدری در اطاق راحت شده بعد در باغ جلو اطاق خودمان که باغ کوچکی است قدری
گردش کردیم از اینجا بباغ بزرگ وسیعی دیگر که در آن طرف عمارتست رفته اینجا را هم قدری تماشا و گردش
کردیم بسیار باغ عالی با صفای خوبیست یک کورخر و یک ارقالی و بز هم اینجا بود ارقالی اینجا چیز غریبی است
خیلی بزرگتر از ارقالیهای ایرانست شاخش هم خیلی بزرگ و کلفت است هیچ نسبت بشاخ ارقالیهای
طهران ندارد ولکن در ییلاق جگوش و خوش ییلاق خراسان این قسم ارقالی زیاد است خلاصه بعد از گردش
آمدیم بعمارت اشخاصی را که امروز پرسش فرمانفرما معرفی کرد اگر میخواستیم با اسم بنویسیم یک کتابی میشد همین
قدر مینویسیم که هر کس از معتبرین نظامی و قلمی وغیره بودند بحضور آمدند شاهزادهای گرجستان را که با همان
لباسهای قدیم خود بودند همه را بحضور آورده معرفی کرد صدیق السلطنه و ناصر الملک هم اینجا بحضور پنجشنبه ۱۵
رسیدند شب هم خیلی خوش گذشت. (روز پنجشنبه پانزدهم). امروز بعد از نهار باید به مدرسه
برویم و بعد بموزه شهر تفلیس رفته تماشا کنیم نهار که خوردیم فرمانفرمای قفقاز حاضر شد و عرض کرد کالسکه حاضر است
رفتیم با فرمانفرما سوار کالسکه شده راندیم امین السلطان و عزیز السلطان و امین خلوت و بعضی از پیشخدمتها
با ما آمدند اول رفتیم بمدرسه (اکول دِکاده) بقدر چهار صد شاگرد داشت تمام مشغول تحصیل بودند موزیک
زدند اطاقها و ایوانها گردش کردیم فرمانفرما همه جا از جانب ما احوالپرسی میکرد از اینجا بیرون آمده
رفتیم بمدرسه (ژیمناس). درین مدرسه شاگرد زیادی مشغول تحصیل بودند مثل همان مدرسه گذشت
بعد آمدیم بمدرسه دخترها که در زیر حمایت و ریاست (مادام جنرال شرماتف) است خود جنرال
ناخوش بستری بود حاضر نشده بود زوجه اش حاضر بود با او دست داده صحبت کردیم درین مدرسه بقدر
چهار صد نفر دخترهای بزرگ و کوچک مشغول تحصیل هستند این مدرسه را هم گردش کرده بعد آمدیم بموزه موزه
همان موزه ایست که سفر سابق هم دیده بودیم بعضی چیزها از قبیل بعضی مرغها و درختها و حیوانات وغیره علاوه
شده است یک مرتبه دیگر هم روی آن ساخته اند صورتهای اهالی قفقاز را با همان لباسهای آنها با موم ساخته
اند چیزهای غریبی است انواع و اقسام اشیاء از حیوانی و نباتی و جمادی و سنگهای معدنی وغیره درین موزه هست
درحقیقت اغلب اسباب این موزه از خود قفقاز و اطراف قفقاز است در آخر موزه خط خودم را که در سفر
سابق برای یادگار نوشته بموزه داده بودم دیدم خیلی شکر خداوند را بجا آوردم که الحمد لله بسلامت
دیگر بار بعد از یازده سال باینجا آمدیم مجدداً خطی نوشته اینجا یادگار گذاشتیم بعد مراجعت بمنزل کرده استراحت

نمودیم امشب هم باید بطور رسمی در سر میز فرمانفرما شام بخوریم یکساعت بغروب مانده با لباس رسمی حاضر شدیم
خود فرمانفرما آمده عرض کرد شام حاضر است باهم رفتیم توی اطاق و تالار بزرگی که شام حاضر کرده بودند
فرمانفرما روبروی ما الطرف میز نشسته بود دست راست ما امیرال پوپوف نشست دست چپ ما
جنرال لیوتنان تردسکی و بعضی از اینها و جمعی از صاحب منصبان نظام قفقاز هم بودند روبروی تالار یک
بالکنی بود که موزیکان چیها در آنجا موزیک میزدند دسته مطرب و خواننده قراباغی هم در بالکن نشسته
میخواندند و میزدند خواننده قراباغیها بسیار خوب میخواندند و اشعار شیخ سعدی و خواجه حافظ را میخواندند خلاصه
بعد از شام هم باید بالباس رسمی بتماشاخانه رفت شام آوردند صرف شد تمام مجلس را با فرمانفرمای قفقاز
بزبان فرانسه صحبت میداشتیم بعد از شام برخواسته آمدیم در ایوان جلو تالار دیگری که بباغ نگاه میکرد
آنجا قدری نشسته با صاحبمنصبان تعارفی کردیم بعد آمدیم باطاق خودمان یک ربع ساعت طول کشید
که باز فرمانفرما آمده عرض کرد باید برویم بتماشاخانه با او از پله پائین آمده سوار کالسکه شده و باهم روان رفتیم به
تماشاخانه راه دور بود وارد شده در لژ مخصوص خودمان نشستیم فرمانفرما در دست راست ما و امیرال
پوپوف مهماندار در دست چپ ما نشستند امین السلطان هم پهلوی پوپوف نشست صاحبمنصبهای
نظامی و غیر نظامی تفلیس و غیره هم توی صحن تماشاخانه روبروی ما ایستاده بودند با آنها تعارفی کردم پرده
که بالا رفت آنها هم نشستند یکدسته بازیگر که رئیس این تماشاخانه مخصوص همین تماشاخانه از پاریس آورده است
بازی درمیآوردند وضع این تماشاخانه را آندفعه که آمده بودیم در نظرم بود تماشاخانه کوچک کرمیست
دو مرتبه دارد اما حالا مشغولند تماشاخانه جدید بزرگی میسازند آن تماشاخانه که ساخته شود عمل تماشاخانه
تفلیس خوب خواهد شد زنهای محترمین روس و گرجی تفلیسی هم با لباسهای رسمی نشسته بودند و پرده بالا رفت
چون صبح باید حرکت بکنیم بعد از دو پرده برخواستیم آمدیم در باغی که متعلق بخود همین تماشاخانه است باغ کوچکی
اما خیلی مقبول و قشنگ است چادری زده میوه و بستنی حاضر کرده بودند پرنس فرمانفرما بعضی از زنهای
محترمین را آورده معرفی کرد از آنجمله زن وزیر عدلیه بود و پهلوی ما نشست قدری صحبت کردیم بستنی
خورده علیحده کشیده برخواستیم با پرنس در کالسکه نشسته آمدیم منزل . روز جمعه ۱۶ جمعه شانزدهم
امروز باید برویم بطلت یکساعت از دسته گذشته پرنس فرمانفرمای قفقاز آمده عرض کرد وقت حرکت است
اول آمدیم توی تالار بزرگ کشیش اعظم تفلیس بحضور آمد و خطابه در تهنیت ورود ما خواند اظهار التفاتی باو شد
تمام صاحبمنصبان و جنرال ها و قونسولهای تفلیس که روز ورود ما حاضر بودند امروز هم حاضر شده بودند با آنها
مهربانی و اظهار التفات شد و با پرنس آمدیم درب پله عمارت از آنجا پرنس فرمانفرما را وداع کرده توی
کال

کالسکه چاپاری نشسته و راندیم باز همانطور سرباز و قزاق و پلیس شهر دو طرف کوچه صف بسته ایستاده
بودند جمعیت متفرقه هم مثل روز ورود زیاد بود ندارد وسط صفوف سرباز و قزاق و پلیس گذشته تا از شهر
تفلیس خارج شده براه افتادیم راندیم امروز در جزو صاحبمنصبان «کلنل دُمنت ویچ» صاحبمنصب
قزاق راهم که اول برای تربیت سواره سبک قزاق ایران بطهران آمده بود دیدیم خلاصه راندیم در چاپار
خانه اول که مسخط بود اسب عوض کرده در چاپار خانه دوم «دِلِکان» نهار خوردیم نهار خوبی بود
بعد از نهار اسب عوض کرده راندیم در چاپار خانه «دُوشِت» اسب عوض شد بعد در چاپار
خانه «آنانااوُر» اسب عوض کردیم بعد در «پاسانااوُر» اسب عوض شد و از آنجا
آمدیم به «مِلِت» بنه ساعت از شب گذشته وارد شدیم امروز چهارده فرسنگ تمام راه
آمدیم اول راه که از تفلیس بیرون آمدیم جلگه بسیار خوب سبز خرمی طرفین راه بود گلهای بسیار داشت کوهها دور
بودند رودخانه کر هم طرف دست راست ما بود که همه جا از کنار رودخانه میآمدیم کر خیلی آب دارد مثل یک
دریا بیست دهات خوب و مرغوب در حول و حوش تفلیس واقع است مرتعی برای چرای گوسفند و قره مال و شتر
وغیره از اینجا بهتر نمیشود بسیار مرتع خوبیست یک فرسنگ و نیم که از تفلیس دور شدیم جلگه تمام شد و راه به تنگه افتاد
جنگل هم کم دیده میشود راه آهنی که از تفلیس به پوتی و باطوم میرود و تازه ساخته اند خطش از طرف دست
راست از طرف رودخانه کر کشیده شده است بقدر دو فرسنگی که راه راندیم رسیدیم به پل آهنی بسیار
معتبری که معبر کالسکه نجار است و خط راه آهن از روی آن میگذرد از اینجا راه آهن افتاد بدست چپ
جاده و رودخانه کر دست راست بود و همه جا تا مهمانخانه اول که مسخط بود با راه آهن همراه بودیم از
اینجا راه آهن از ما جدا شد و رفت بطرف پوتی و باطوم و ما راندیم برای قفقاز قدری که رفتیم از پل
آجری محکم بسیار خوبی که یک چشمه بزرگ و یک چشمه کوچک داشت گذشتیم باز رودخانه کر دست
راست واقع است قدری دیگر که راندیم بدره بسیار بزرگی رسیدیم که یک شعبه بزرگ آب رود
خانه کر از آن دره می آید و داخل رودخانه میشود از پل آن گذشته این شعبه بزرگ را گذاشتیم و دیگر ندیدیم
همان شعبه رو برو را که آب گل آلود تیره داشت و خیلی کمتر از شعبه اول بود گرفته و بدست راست خودمان
انداخته راندیم الی مِلِت که منزل امشب است اما شعبه کم که مینویسیم باز اینقدر آب دارد که با اسب نمیتوان
با آب زد این راه بعضی جاها جلگه و بعضی تنگه و دره وسیع تنگ است دور اطراف دهات ارامنه نشین
خیلی دارد هر چه میرویم راه سر بالا میشود کوهها ارتفاع بهم میرساند و هوا سردتر میشود دهات که در اطراف
این کوهها واقع است اما هر دهی ده خانه و پنج خانه و بیست خانه بتفاوت دارند دهات بزرگ نیست

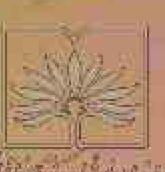


مرتعهای بسیار خوب دارند همه سبز و خرم تمام خانها در دامنه های این رشته کوه واقع است دره های عجیب از طرفین دیده میشود تمام سبز و خرم از کوههای دو طرف رودخانهای عظیم جاری شده برودخانه کر میریزد در این رودخانه ها و نهرها چون باید از عرض جاده شوسه بگذرد و برودخانه بریزد راه را قدری خراب کرده بود سیل هم تازه آمده است بعضی جاهای راه خرابی رسانده بود در این مراتع گوسفندهای سفید زیاد میچریدند و چوپانها بطور خوش بالای سر آنها ایستاده خیلی حالت خوشی داشت هرچه بالاتر میرفتیم برف نزدیک شده و هوا سردتر میشد قله های کوهها پوشیده از برف و بسیار عجیب است گاوهای بسیار خوب سر راه دیدیم که شبیه است بگاوهای مازندران مادیان زیاد هم دیدیم خلاصه تمام این راه که آمدیم سبز و خرم و پر گل و باصفا بود بالا که آمدیم شکوفه امرود و شکوفه های دیگر و شکوفه درختهای جنگلی که میوه خودرو دارند تازه باز شده بود در این راه دولت روس همه جا سربازخانه و قزاق خانه و قشون دارد و در حقیقت این راه نظامیست وقتی که وارد ملیت که منزل است شدیم زیر پله عمارت یکدسته سرباز فوج گرجی با موزیک ایستاده بودند رئیس آنها (جنرال لیوتنانت طرابطین) بود از جلو صف سرباز گذشته داخل عمارت شدیم عمارت دو مرتبه ایست مرتبه فوقانی منزل ما است از جلو این عمارت همان شعبه رودخانه کر که همه جا در دست راست ما بود میگذرد خیلی جای باصفائی است کوههای بسیار مرتفع جنگل دار در جلو این عمارت واقع است چراغان مفصلی کرده بودند امروز در مهمانخانه که نهار خوردیم وقت نهار باران تندی بارید صدای رعد هم شنیده شد تا اینجا بودیم باران میآمد از اینجا که حرکت کردیم باران ایستاد و هوا صاف و بسیار خوب شد اگر بنا میشد همه جا در راه ابر و رعد و باران باشد خیلی بد میگذشت و احتمال هم میرفت سیل عظیمی جاری و راه را خراب کند چنانکه از سیل یک دو جا راهم خراب شده بود که بصعوبت گذشتیم باری الحمد لله بسلامت و خوشی وارد منزل شده شام خوردیم اینجا قدری آتش بازی هم هوا کردند که خوب و با تماشا بود بهوا که میرفت روی درختها میریخت و مثل ستاره افشان میشد صدای عجیبی هم میکرد اینجا ها تازه یاس بنفش یعنی لیلا درست آمده است از طهران که حرکت کردیم بیست روز بود که یاس شیروانی تمام شده بود اما از طهران که بیرون آمدیم الی اینجا همینطور به نوبه در این منازل با یاس بنفش و شکوفه بودیم

عبارتیکه اعلیحضرت امپراطور در وقت احوال پرسی از سربازها و اهالی قشون میگویند که ما هم در دسته بهمان عبارت احوال پرسی از سربازها و قشون میکنیم بلفظ روسی و ترجمه آن بفرانسه و روسی این است که در اینجا مینویسیم و آنچه را هم که سربازها در جواب عرض میکنند مینویسیم اعلیحضرت امپراطور می گویند سلامت باشید جوانان رشید سربازها در جواب عرض میکنند ما سلامت اعلیحضرت شما را میخواهیم تیرهای آهنی سیم تلگراف انگلیسها از طهران الی تفلیس همه جا همراه بود در استاسیون

دوم که از تفلیس بیرون آمده و اسب عوض کردیم و راه آهن از طرف باطوم و پوتی رفت خط تلگراف هم از ما
جدا شده است از انطرف رفت. (روز شنبه هفدهم) امروز باید برویم بولادقفقاز
صبح از خواب برخواسته دیدیم هوا صاف و بی ابر و باد است خیلی شکر کردیم چرا که اگر درین راه
ابر و باد و باران بود اسباب زحمت میشد و حرکت خیلی مشکل بود و همه کس میگفت هیچوقت این راه
بی ابر و مه و باد نبوده است خلاصه بهمان ترتیب سابق سوار کالسکه با شده راندیم اگر امروز مه بود
محال بود که قله های کوه قاف و گربکت دیده شود ولی بواسطه خوبی هوا همه جا را دیدیم قدریکه از ده ملت
گذشتیم از یک رودخانه عبور کرده و از پلی گذشته براه پیچ پیچ ساخته افتادیم این راه را الحق مهندسها
بسیار خوب ساخته اند و تعریف دارد بطوری کوه بسیار بلند را راه ساخته اند که هیچ معلوم نمی شود
اسب و آدم سر بالا میروند قدری که راندیم دست راست کنار جاده یک چشمه بود و فواره بسیار معقولی
در آنجا ساخته بودند که آب آن خیلی جستن میکرد دست چپ هم همه جا دهات گرجیها تکتک دیده میشد که
در دامنهای کوه واقع است تمام کوه و دامنه سبز بود و بارها بطور کوسفندهای سفید میچریدند خیلی عالم
و حالت خوشی داشت از کوههای طرفین هم چشمه های خوب با صفا جاری بود و آبشارهای خوب
داشت بیک آبشار بسیار بزرگی رسیدیم که خیلی تعریف داشت عجب این است که این نهرها و چشمه ها
که از اینطرف کوه جاری و داخل رودخانه گرمیشود تمام صاف و پاک است هرچه هم از انطرف کوه قفقاز
جاری و داخل رودخانه ترک میشود پاک و صفی است اما همینکه داخل رودخانه شد گل آلود و مثل مرکب
سیاه میکرد و این از خاکی است که در زمین رودخانه است خاکی دارد مثل خاکستر که آب را اینطور سیاه
میکند چند چاپارخانه تا ولادقفقاز اسب عوض شد از اینقرار است اول (کدااُر) چهارده ورس
و نیم دویم (کوبی) شانزده ورس سوم (قاضی بیک) که نهار در انجا خورده شد و روسها
زبک میگویند هفده ورس انجا سرحد خاک تفلیس است با ولادقفقاز حاکم تفلیس تا انجا آمده بود از
انجا مرخص شده رفت چهارم (لارس) چهارده ورس و نیم پنجم (بالتی) هفده ورس و از انجا
ولادقفقاز دوازده ورس همینکه در قاضی بیک نهار خورده و سوار شدیم ابر و مه زیادی از رو بروی ما
از طرف ولادقفقاز بالا آمده بنا کرد باریدن و خیلی شدید بارید تمام صحرا و سواران قزاق و غیره خیس آب
شدند و تا شهر ولادقفقاز همه جا بارید از نهارگاه که سوار شدیم دره تنگ شد و کوههای طرفین همه سخت
و پر برف و بلند بود قدری هم جنگل داشت از اینجا تا مسافت زیادی راه را از بغله کوه تراشیده اند دست
چپ بغله کوه و دست راست پرتگاه است راه با خطری است رودخانه ترک هم از دست راست

شش ورس روسی
یک فرسنگ



از دره می آید و میرود از توی شهر ولادی قفقاز گذشته و از مزدک هم که شهریست عبور کرده از بالای پطروسکی
بدریای خزر میریزد حاکم ولادی قفقاز که ایالت ترک است اسمش میخی کالوف است که تا اینجا
گاه باستقبال آمده بود ریش داشت و کلاه پوست مثل کلاههای ایران سرش بود ریش بزرگ انبوه
در روسیه خیلی مرغوبست اغلب صاحبمنصبان ریش بلند بزرگ دارند حقیقة ریش برای نوکر و
صاحبمنصب خیلی لازم است خلاصه همساعت بغروب مانده رسیدیم بشهر ولادی قفقاز از دوازده سال
قبل که دیده بودیم آبادتر شده است همه جا از کوچها گذشتیم ایرانی زیاد اینجا هستند و تجارت و کارگری
می کنند کوچهای راست وسیعی دارد بعضی خانهها و ابنیهٔ قشنگ عالی دارد این شهر مرکز قزاق و قشون است
بخصوص در تابستانها بیشتر میشود یک اردوی نظامی هم که یکفوج بودند در صحرا چادر زده بودند خلاصه
رفتیم تا رسیدیم بگار راه آهن در حالتی که باران شدید می آمد ایستادیم دم در فوج سالدات از جلو ما گذشته
رفتند بعد داخل اطاق شدیم جنرالها و اهل قلم و خانمهای شهر را اینجا نگاه داشته بودند جنرال فرزد
که از طفلی اینجا همراه بود همه را معرفی کرد و خودش مرخص شده رفت به تفلیس بعد داخل ترن راه آهن شدیم
ترن بسیار عالی خوبیست بخصوص اطاقهای ما که جای مخصوص اعلیحضرت امپراطور* هم با اسباب پذیرائی
آمده بودند کلنل کاولین رئیس راه آهن را هم که مرد قطور خوش بنیه ایست اعلیحضرت امپراطور
فرستاده اند که انشاء الله ما را تا پطرزبورغ ببرد حاکم شهر آمد توی واگن یا البوم بسیار خوبی هم از عکسهای
همین شهر و توابع آن بحضور آورد دو دسته موزیکانچی که یکدسته اش کلاهچه هم میزدند و بسیار خوب
میزدند و میخواندند پای اطاق ما ایستاده بودند خیلی زدند تا وقت حرکت شد همساعت از شب گذشته
حرکت کردیم باز باران میآمد شب بود جائی دیده نمیشد در استانسیونها که می ایستادیم گل اقاقیا و زنبق بنفش
وغیره دیده میشد که اولش بود شام را در ترن خوردیم شام خوبی بود کوماندان قطار این راه آهن که مخصوصا
از پطرزبورغ مامور شده است اسمش (کاپیتن بوانت) امروز بعد از طی مسافت زیادی بار راه
آهن بمنزل قفقازسکی رسیدیم آتامان قزاق که اسمش (جنرال لیونوف) است در توی کالسکه
راه آهن بحضور رسید منزل این آتامان در (نکاو دیناواد) است که از آنجا تا اینجا که باستقبال
آمده و بحضور رسید دویست ورس راه است این شخص بسیار معتبر است یعنی منصب آتامانی قزاق
در روس دارد خیلی اعتبار دارد از اینجا هم یک خط راه آهن میرود تا کنار بحر سیاه . (روز یکشنبه
هیجدهم) دیشب در راه آهن قدری بیخوابی کشیدیم بعد خوابیدیم صبح که برخواستیم هوا آفتاب
و کمی هم ابر بود اما بسیار سرد بود تمام شیشههای واگن را انداخته بودیم قدری که از روز گذشت اعتماد السلطنه
بحضور

*بخصوص اعلیحضرت امپراطور

بحضور آمده قدری کتاب فرانسه خواند نهار را من در کالسکه خوردم ملتزمین و همراهان باید در استاسیون
تخودتسکایا) . نهار بخورند از ولادیقفقاز تا این نهارگاه چهارصد و هشتاد و سه ورس راه است که از
دیشب یکساعت بغروب مانده که راه افتاده ایم تا امروز که هفت ساعت بغروب مانده این همه
راه طی شده است که تخمیناً هشتاد فرسنگ راه است پیشخدمتها و ملتزمین در این استاسیون پیاده
شده رفتند در تالاری نشسته نهار خوردند در استاسیونهای اینجا گندم زیادی توی کیسه ها ریخته گذاشته
اند که بفروش خارجه برسد روز یکه از استاسیون اقتغا سوار راه آهن شدیم قطارهای واگن آهنی که یک
چیز بزرگ طولانی است شبیه بیک نجار ساخته اند میانش خالیست قطارها که البته هر قطاری دویست
سیصد از این دیگها بودند حرکت مینمودند و حاضر حرکت بودند این دیگهارا از بادکوبه نفت پر میکنند
و حمل باطوم مینموده از آنجا بفرنگستان میبرند خیلی بارکشهای بزرگ عجیبی است خلاصه بعد از آنکه قدری طی
مسافت کردیم بشهر کیس لاکف رسیدیم باز قدری دیگر که رفتیم بده سامارت رسیدیم در اینجا هم استاسیونی
دارد که اسمش کاگال است تیسکی است امروز در سر راه چند رودخانه بزرگ دیده شد وقتی که نزدیک
رُستُف رسیدیم رودخانه دُن از طرف دست راست از جلو شهر گذشته داخل دریای آزوف
میشود قدریکه راندیم این راه تنگ شده آب رودخانه آنطرف میآمد و آب دریاچه این طرف از
پلی گذشتیم که خیلی طولانی بود نزدیک شهر هم یک پل بسیار طولانی آهنی مفصل بود که از روی آن عبور کردیم
از این پل خیلی باحتیاط گذشتیم و آهسته میرفتیم رودخانه دُن خیلی آب دارد و از پهلوی شهر میگذرد شهر هم
در بلندی واقع شده و بواسطه اینکه مشرف باین رودخانه و دریاچه است خیلی قشنگ و باشکوه است
بعضی از خانههای این شهر را وقتی که سیلاب می آید آب میگیرد و هر وقت که آب کم میشود از آب خارج میشود
یکساعت بغروب مانده وارد رُستُف شدیم حاکم رُستُف پیرمردی بود ریش سفید دو شاخی داشت
و عصای بزرگی در دست گرفته بود این شخص هم حاکم رُستُف است و هم آتامان قزاق اینجا است اصل
دارالحکومه و خانه اش در نوه چرکس است ولی برای استقبال ما باینجا آمده بود اسمش (پوکش
مینکلا ایوانی ویچ شیناپول میرسکی) . است یکفوج سرباز هم در اینجاست که قزاق هستند هر وقت
بخواهند سوار میشوند و گاهی هم مثل سالدات پیاده میباشند اینها قزاق دُن هستند کماندان قشون
ساخلوی رُستُف اسمش (کُلنل ذاگریاجسکی) . مرد تنومند خوش روئی است لباسهای ماهوت
آبی پوشیده بود اول که برُستُف رسیدیم یک تپه باریکی مابین رودخانه و دریاچه بود که از روی
آن عبور کرده قدریکه رفتیم از پل کوچکی گذشتیم که آب سیلاب کمی از زیر آن میگذشت همراهان در استاسیون

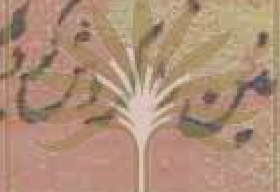
رستف شام خوردند طرف دست راست که سمت استاسیون بود جمعیت زیادی از مرد و زنهای
بسیار خوب ایستاده بودند که هوراهای بسیار بلند میکشیدند در طرف دست چپ هم جمعیت بسیاری
از رعایا ایستاده بودند و متصل هورا می کشیدند و ما هم متصل بدو طرف جواب میدادیم خلاصه از کالسکه
پیاده شده از جلو صف فوج قزاق گذشتیم حاکم رستف عاظم صاحبمنصبان وغیره را معرفی کرد کلانتر و اجزای
حکومت شهر بطوریکه رسم است نان و نمکدان توی مجموعهای مطلا وغیره گذارده بحضور آوردند رعیت
ایرانی در اینجا زیاد است همه آمده در یک صف ایستاده بودند بعد برگشته رفتیم توی کالسکه از
اشخاصی که در اینجا با لباس رسمی بحضور رسیدند علی بهاد بیگ قونسول عثمانی که مرد جوانیست و قونسول امریکا
که پیرمردیست اصلاً انگلیسی و اسمش (جون ماکین است) عرض میکرد پنجاه و دو سال است در این شهر
هستم خلاصه بعد از اتمام شام کالسکه براه افتاد تفاوت و اختلاف درجهٔ افق اینجا با طهران حالا که اول
جوزاست یکساعت است یعنی در طهران یکساعت زودتر از اینجا غروب میشود در اوقات طغیان رود
خانه دن مثل این اوقات خیلی خانهای این شهر را احاطه میکند که با قایق عبور و مرور می کنند تا کم کم آب
فرو می نشیند و دور عمارات خشک میشود یک شهر کوچک دیگر هم آخر شهر رستف یعنی نزدیک باینجا
است که آنهم روی تپه واقع و اسمش نخجوان است و ارمنی نشین است گویا از نخجوان این ارامنه را در قدیم
کوچ داده آورده اینجا نشانده اند خلاصه راندیم من در واگن شام خوردم بعد رسیدیم به شهر نوه چرکس تمام
شهر را چراغان کرده بودند واگن ما اینجا قدری ایستاد از رستف تا اینجا چهل و هفت ورس است سر راه اینجا هم
جمعی صاحبمنصب و زن و مرد زیادی سر راه حاضر شده هورا می کشیدند هوای اینجا بسیار سرد است
و هر چه بالاتر میرویم سردتر میشود قدری که از شب گذشت خوابیدم ۞ روز دوشنبه نوزدهم — روز دوشنبه
دیشب در راه آهن خوابیده در ساعت هفت از خواب برخاستم با استاسیون چرت کو رسیده
بودیم که از رستف الی اینجا پنجاه فرسنگ و یکمیل راه است که از دیشب الی حال آمده ایم هوا صاف و
آفتابست اما بسیار سرد است صحراهای اینجا امروز پست و بلند و دره و ماهور بود لاکن ارتفاعی نداشت
همه زمین و تپه ها زراعت دیم است حاصل زیادی میکارند حاصل اینجا در اینوقت مثل سیزده عید نوروز
طهرانست دهات معتبر بزرگ امروز خیلی دیده شد خانهای دهات تماماً بترکیب الاچیق ترکمانی است
اما خیلی محکم و اندرون قشنگ است دیشب که ما خواب بودیم از شهر کزلف گذشته ایم چراغان خیلی مفصل خوبی
کرده و جمعیت زیادی هم از اهل شهر سر راه ما جمع شده خواسته بودند که ما را هم بیدار کنند بیدار نکرده بودند
و از اینجا گذشتیم امروز نهار را در التزمین ملور استاسیون پنجالوفکا خوردند غروب آفتاب از شهر وارونج

شدیم شهر واروج بسیار شهر خوبی است زمین شهر پست و بلند است از میان شهر یک رودخانه میگذرد
که نصف شهر انطرف رودخانه و نصف دیگر اینطرف واقع است خانهای خیلی قشنگ دارد بام خانها
تمام آهن است باغات خوب و اشجار زیاد دارد شهر معقول خوش روح باصفائیست بعضی از خانها که
دیده شد بقدری معقول و قشنگ بود که مثل جعبه های شیرینی مینمود در کار واروج حاکم انجا که اسمش (بوغدانوویچ)
است با تمام صاحبمنصبان بحضور و استقبال آمده بودند جمعیت زیادی هم از اهل شهر جمع شده بود
اینجا مدرسهٔ نظامی دارد و شاگرد زیادی از مدرسه نظامی همه یک قد و یک سن و یک لباس بطرز بسیار خوب
درب کالسکه صف کشیده ایستاده بودند یکفوج سالدات هم در کار صف بسته بودند بسیار فوج خوبی بود این شهر
شصت هزار جمعیت دارد از کالسکه پیاده شده رفتیم از جلو صف سربازها و شاگردهای نظامی گذشته با صاحب
منصبها و حاکم خیلی فرمایش و صحبت کردیم سالدات هم از جلو دفیله کرد بعد آمدیم توی واگن و شب را هم در واگن
۲۰ سه شنبه
همینطور که راه میرفت شام خورده بعد از شام خوابیدم (روز سه شنبه بیستم) صبح در راه آهن
از خواب برخواستیم امروز در اطراف راه آبادی زیادتر از روزهای دیگر دیده میشود دهات و آبادیهای خوب
و زیاد در طرفین راه واقع است قدری که رانده رسیدیم بشهر ربازان اینجا کالسکه بقدر سی دقیقه توقف
کرد حاکم قلمی انجا که مردی لاغر و بلند بالا و اسمش (پطرفسکی) است بحضور آمد سرباز و موزیکانچی شهر درب
کار صف کشیده بودند از کالسکه پیاده شده رفتیم پائین از جلو صف سرباز و موزیکانچی گذشته از صاحبمنصبها
احوال پرسی کرده آمدیم بالا این شهر بالنسبه کوچک است و جمعیتش کلیه سی هزار نفر بد رودخانه از این شهر میگذرد که اسمش
(اکا) میباشد این رودخانه در بالای (نوژنی نوغرود) داخل ولگا شده و از انجا بدریای خزر
میرود میتوان از این جا بکشتی بخار نشسته رفت بدریای خزر و ایران دیروز که از لیسکی گذشتیم زنهای انجا
لباسهای قرمز براق دار پوشیده و بسبک و رسم قدیم روس سر و گردن را با مهرها و مروارید های بد رنگ خیلی
طرز خوشنمائی بود زینت کرده بودند خلاصه قدری دیگر که رفتیم بشهر (کالمنا) رسیدیم رودخانه (لدکا)
در اینجا درست دیدیم رودخانه عظیمی است پل آهنی دارد از روی پل عبور کردیم در اینجا نایب الحکومه شهر مسکو
که اسمش (گالیتسین) است بحضور آمد جوان خوبیست فرانسه را هم خوب حرف میزند سفر اول هم
که باینجا آمدیم همین شخص را دیدیم که در آنوقت سرایدار باشی عمارت کرملین بود حالا هم که نایب الحکومه شده
باز کلیدی بدوشش آویخته بود معلوم میشود که حالا هم نایب الحکومه و هم سرایدار باشی است دو نفر هم از جانب
وزیر امور خارجهٔ روس (ذینانویف) آمده بودند در اینجا بحضور رسیدند قدری که آمدیم ظهر بین در
استاسیون نهار خوردند بعد باز راندیم تا تقریباً چهار ساعت بغروب مانده وارد کار مسکو شدیم شهر مسکو

منظر خوبی داشت (پرنس دالغوروکی) حاکم کل ایالت مسکو سر راه آهن ایستاده بود داخل واگن
شده بحضور رسید پنجاه و دو سال است در اینجا حاکم است در دو سفر سابق که آمدیم همین جا او را دیدیم صورتا هیچ
تغییری نکرده بعینه همان است که پیش دیده بودیم بلکه قدری هم چاق تر شده است هشتاد سال عمر دارد و
این دو نفر که از جانب وزیر امور خارجه (وزنیادیف) آمده بودند یکی (خاذیلوفسکی) است که از
جانب وزیر امور خارجه آمده و فارسی را خوب حرف میزند و سی و چهار سال قبل هم در ایران بوده است و دیگری
که از جانب وزنیادیف آمده اسمش اقناتیف است اینها از اجزاء مجلس آزیاتیک هستند خلاصه
تمام همراهان و ملتزمین با لباس رسمی پوشیده بودند از واگن پائین آمدیم جمعیت زیادی از صاحبمنصبان روس همراه ما
و مردم شهر بودند و اهالی شهر بصدای بسیار بلند هورا می کشیدند از جلو صاحبمنصبان و اهل قلم گذشتیم معرفی شدند
کالسکه ای حاضر بود من و جنرال دالغوروکی حاکم سوار شده راندیم از برای عمارت کرملین پرنس دالغوروکی عرض کرد
که این کالسکه را مخصوصاً اعلیحضرت امپراطور از پطرزبورغ برای سواری ما فرستاده اند ما هم اظهار امتنان
کردیم شهر کالمنا اول خاک مسکو است که وقت ظهر با بخار رسیدیم کارخانجات آهن سازی زیاد دارد رودخانه
آنجا که از اینجا میگذشت کشتی بخاری در رودخانه دیده شد و گفتند همینطور میرود به ولگا و از آنجا بدریای خزر آن
میرود شهر کوچکی که امروز در اینجا نهار خوردیم اسمش رنتیس است امروز کاغذ از پطرزبورغ از نایب وزیر مختار
ایران رسید که نوشته بود از قراریکه معلوم میشود بعد از حرکت ما از پطرزبورغ عروسی خواهد شد یعنی جشن عروسی نواب
گراندوک پل) برادر اعلیحضرت امپراطور با پرنسس یونان گرفته خواهد شد و دیگر اینکه پرنس منتنگر
یعنی قره طاغ امروز یا فردا وارد پطرزبورغ شده در عمارت زمستانی منزل خواهد کرد دسته چهار نفر هم از اجودان و
غیره همراه دارد و تا ایام عروسی نواب گراندوک پل در پطرزبورغ توقف کرده بعد از عروسی خیال دارد که از راه
برلن با اکسپوزیسیون پاریس برود خلاصه با پرنس دالغوروکی که بکالسکه نشسته بطرف شهر روانه شدیم
از گار تا عمارت کرملین همه جا طرفین راه عمله پلیس و ژاندرمها با کمال نظم ایستاده و دسته جات موزیکانچی
موزیکان میزدند و اهل شهر از مرد و زن هورا می کشیدند و با کمال شوق و ذوق و از صمیم قلب ما را می پذیرفتند
از نزدیک زنگ ساعت معروف مسکو گذشته و از توپهائیکه دولت روس در جنگ ناپلیون اول از فرانسه ها
گرفته است گذشته وارد عمارت کرملین شدیم صاحبمنصبان روس و ملتزمین رکاب خودمان همه بودند طالارها
و اطاقها همان است که تفصیلش را در روزنامه دو سفر سابق نوشته ایم دیگر لازم نیست تکرار کنیم همه همراهان ما را
درهمین عمارت جا داده اند بسیار عمارت وسیع پرنوری است امشب را در منزل پرنس دالغوروکی حاکم مسکو
بشام مهمان هستیم و از انجا باید به تیاتر برویم نزدیک غروب رفتیم بمنزل پرنس دالغوروکی خودش دم راه پله

با

باصاحبمنصبان نظامی روس ایستاده بودند ملتزمین ما هم با لباس رسمی همه حاضر شده بودند وارد عمارت پرنس
دالغوروکی شدیم خیلی خوب عمارتیست در دو سفر سابق که آمده و این عمارت را دیده بودیم بعینه همانطور است
و هیچ تغییری نکرده چیزیکه بعد از آنسال افزوده شده و تازگی داشت پنج چهل چراغ در اطاق شام بود که با چراغ
الکتریسیته روشن کرده بودند و کاسهای چراغ رنگ داشت خیلی قشنگ و باجلوه بنظر آمد و تمام تالار را
مثل روز روشن کرده بود در حالتی که چشم را هم میزد در دو سفر سابق در همین تالار هم ببال و هم بشام دعوت شده
بودیم امشب همین شام تنها است شام صرف شد اشخاصی که با ما در سر میز شام نشسته بودند جمعی از خانمهای
فرنگی و جنرالها و صاحب منصبان بزرگ روس وغیره بودند در اطاق جنب این تالار هم میزی دیگر بود که
جمعی از جنرالهای روس و بعضی از ملتزمین رکاب ما وغیره در سر آن میز شام خوردند بعد با پرنس دالغوروکی
بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه در لژ طبقهٔ دوم روبروی سن یعنی محل بازی نشستیم پرنس دالغوروکی و امیرال
پوپوف مهماندار پهلوی ما نشسته بودند زنهای فرنگی در طبقات بالا نشسته و ملتزمین ما هم در لژ نزدیک
سن بودند چراغهای گاز وغیره جلوهٔ خوبی داشت پرده بالا رفت بازیگرها باقسام مختلف رختها پوشیده
ایستاده بودند اصل بازی این بود که پسر پادشاه عروسی میکرد و از طوایف مختلفه بالباسهای غریب و عجیب
برای آنها میرقصیدند که بهتر از این رقص نمیشود و بعضی پردهای دورنما هم در عقب آنها تشکیل داده بودند که مثل
عالم خیال بنظر میآمد همه قسم رقص کردند و پرده افتاد بعد از آنجا برخاسته آمدیم یک طبقه پائین تر در لژ نزدیک
سن نشستیم دوباره پرده بالا رفت و رقص کردند باز پرده افتاد بعد برخاسته رفتیم بکالسکه نشسته پرنس
دالغوروکی هم آمد پهلوی ما نشست هر قدر اصرار کردیم که دیگر با ما همراهی نکرده بمنزل برود نپذیرفت و آمد
ما را بعمارت کرملین رسانیده آنوقت مراجعت کرد. (روز چهارشنبه بیست و یکم) امروز
در مسکو توقف شد امشب شام را هم در اینجا بخوریم و بعد بسمت پطرزبورغ حرکت میکنیم صبح برخاستیم
نهار را هم در همین عمارت خوردیم غلامشاه میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا امروز در اینجا بحضور رسید جوانی است
در اینجا تحصیل میکند کرملین در حقیقت یکقلعه ایست دروازه دارد ارک بزرگی است یکنوع پرتوغال در اینجاها
دارد که مغزش هم قرمز است امروز رفتیم بحمام حمام خوبی بود خزانه طولانی از سنگ مرمر داشت دو شیر یکی
آب گرم و یکی آب سرد باز کردند تا خزانه پر شد یک دوش هم بود دوش لفظ فرانسه است یعنی یک اسبابی
ساخته اند که لولها دارد و سرش مثل آب پاش است بهمه بدن آب میپاشد و بسیار نافع از برای بدن است
خلاصه بیرون آمده رفتیم بعمارت و از آنجا رفتیم بموزه تماشا و گردش کردیم عمارت موزه دو مرتبه دارد که
اسباب چیده اند صاحبمنصبان روس و ملتزمین رکاب خودمان همه حاضر بودند بالا و پائین را گردش کردیم



دیره کتر موزه که مرد ریش سفید بلند قدیست و اسمش « قلموئوف » است در دو سفر سابق هم که اینجا ایم
مستحفظ موزه همین مرد بود یک مرد ریش سفید دیگر هم بود که معاون این دیره کتر بود هر دو اسباب موزه را عرض
و معرفی میکردند چیزهای قدیم و هدایای سلاطین قدیم و اسباب کهنه مثل تخت فیروزه که شاه عباس صفوی
هدیه فرستاده و بعضی زین و برگها که سلطان عثمانی فرستاده همه درین موزه موجود بود تفصیل اینجا را مفصلاً
در روزنامهٔ سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست مفصل نوشته شود بعد از گردش زیاد آمدیم بعمارت
عکاسی حاضر شده بود که عکس ما را بیندازد رفتیم توی گلخانه عکسی انداختیم شام که خوردیم بعد از شام پرنس والغوروکی
با صاحبمنصبان بحضور آمدند در ساعت نه از ظهر گذشته با آنکه هوا سرد بود با پرنس در کالسکه رو بازی نشسته
رفتیم گار تمامی اهل شهر در راهها بصدای بلند هورا می کشیدند و همه شهر را چراغان کرده و مهتابهای سرخ و
زرد و الوان مختلف دیگر روشن کرده بودند گاری که حالا باینجا باید برویم گار پطرزبورغ است غیر از آن گاریست
که روز ورود پیاده شدیم راه هم خیلی دور بود رسیدیم باطاق گار پیاده شده رفتیم توی اطاق پرنس و تمام صاحب
منصبان هم حاضر بودند نشان قدیس پیر پرنس التفات کرده بودیم بسینه اش زده بود بقدر ده دقیقه در اطاق
معطل شدیم تا ترن بخار حاضر شد رفتیم بواگن خودمان این همان ترن است که پیش نشسته بودیم تمام ملتزمین منزلهای
خودشان را بلد بودند هر کسی در جای خود قرار گرفت اعتماد السلطنه هم آمد توی واگن ما قدری روزنامه
اروپ خوانده رفت بعد خوابیدیم « روز پنجشنبه بیست و دوم » صبح برخواستیم قدری که روز پنجشنبه ۲۲
طی مسافت شد بولگا رسیدیم که رودخانه خوبی از اینجا میگذشت و اطراف رودخانه بقدر نیم فرسنگ
لب آب بود و رودخانه و پل هم بهمان ولگا موسوم ند یکساعت بظهر مانده باستاسیون لوجان رسیدیم
در اینجا صرف نهار شد در رودخانه ولگا اگرچه زیاد بود یک کشتی بخار هم دیده شد اطراف رودخانه
همه خانه و عمارتست جای باصفای خوبیست دیشب که از مسکو بیرون آمدیم تمام شب را راه می آمدیم
و جائی دیده نشد صبح که برخواستیم دیدیم صحرا جنگل و اشجار سرو و کاج و چیت است درخت چیت شبیه
بدرختهائیست که در بغلهٔ شهرستانک البرز طهران در آمده است و چوب چیت را در ایران
قنداق تفنگ میسازند چوب سخت موج داریست اینجا خیلی بود تا چشم کار میکرد صحرا جنگل و درخت بود
اما زمین اینجا مثل سایر زمینها که پر گل و سبزه بود نیست تمام خاکست حتی طیور و وحوش و گلههای گوسفند
و خوک هم بقدری که در آن طرفها دیدیم در اینجا دیده نشد از مسکو تا پطرزبورغ آبادی بزرگ معتبر پر جمعیتی
هم هیچ ندیدیم در استاسیون لوبان که برای نهار توقف کردیم ترن بخاری رسید که [illegible] وزیر مختار
سابق ایران در آن ترن نشسته باستقبال آمده بود آمد توی ترن ما بحضور رسید در همان ترن ما ماند



که به پطرزبورغ پاید باید در ساعت دو فرنگی یعنی دو ساعت از ظهر گذشته در کار پطر حاضر باشیم هرچه میرفتیم
اطراف راه کارخانجات زیاد دیده میشد که در کار بود دود میکرد و آباد و بهار نزدیک شد امیرال
پوپوف هم پیش ما بود و معرفی کارخانجات و دهات و اطراف را مینمود باد تمام ملتزمین ما لباس رسمی
پوشیده منتظر ورود اعلیحضرت امپراطور بودیم ده قدم مانده بود که برسیم بجائیکه پیاده شویم یکدفعه اعلیحضرت
امپراطور پیدا شدند ما هم از ترن پیاده شده رفتیم پیش با اعلیحضرت امپراطور دست داده تعارف کردیم
و با ایشان از جلو صف قشونی که حاضر کار بودند گذشتیم و اعلیحضرت امپراطور آنها را معرفی نموده بعد
نواب ولیعهد و شاهزادگان و پسرهای امپراطور و تمام خانواده سلطنت روس را که با اعلیحضرت
امپراطور آمده بودند معرفی نمودند با همه دست داده تعارف کردیم آنوقت با اعلیحضرت امپراطور
بکالسکه نشسته راندیم برای عمارت دو سمت خیابان قشون صف کشیده بود این قشون مرکب بود
از فوج بحری و فوج خاصه و اجزای مدرسه وغیره وغیره که همه را اعلیحضرت امپراطور معرفی میکرد و پشت سر صفوف
افواج اهالی شهر ایستاده بودند و هورا میکشیدند افواج خیلی خوب و منظم ایستاده بودند این خیابان معروف
به خیابان نفسکی است خلاصه آمدیم تا رسیدیم بدر عمارت زمستانی اعلیحضرت امپراطور که در دو سفر سابق هم
اینجا منزل کرده بودیم پیاده شده با اعلیحضرت امپراطور از پله ها بالا رفتیم توی این عمارت جمعیت زیادی
از پیشخدمت و صاحبمنصب و اهل دربار و اهل نظام و اهل قلم وغیره وغیره با لباسهای مشعشع بسیار خوب
حاضر و ایستاده بودند اعلیحضرت امپراطور همه را معرفی کردند تا رسیدیم بتالار بزرگ که اعلیحضرت امپراطریس
زوجه اعلیحضرت امپراطور با ده بیست نفر از خانمهای معتبر محترم ایستاده بودند با اعلیحضرت امپراطریس
دست دادیم و ایشان سایر خانمهای محترم را معرفی کرده با آنها هم دست داده تعارف کردیم بعد
من با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس آمدیم توی اطاقی که برای منزل مخصوص ما معین کرده بودند نشسته نفری
قدری در خلوت ایستاده بعد اعلیحضرتین امپراطور و امپراطریس رفتند من در اطاق خودم همینطور با لباس
نشستم ولیعهد روس هم جوان بسیار خوب خوش روی خوشگلی است هیجده سال دارد از عجایب این است
که هوای امروز صاف و آفتاب ولی ابر و بسیار ملایم و خوب بود خلاصه قدری که در اطاق خودمان نشستیم
برخاسته با امیرال پوپوف از چند اطاق گذشته آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بازدید اعلیحضرت امپراطور
رسیدیم بپله عمارت امپراطور آنجا پیاده شده رفتیم بالا اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس منتظر بودند رفتیم توی
اطاق نشستیم اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت امپراطریس و نواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور همه نشسته
بودند فرستادیم (شلکف) مترجم را هم حاضر کردند بقدر یکساعت صحبت داشتیم بعد با اعلیحضرت

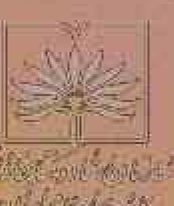


امپراطور برخواسته آمدیم پایین من با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته رفتیم برای بازدید شاهزادهائی که بکار آمده بودند و درین ضمن خیلی سیاحت کرده مردم زیاد و کالسکه های زیاد و بناهای عالی دولتی و غیر دولتی و دوازار تجارتخانهای معتبر دیدیم خلاصه تماشای کاملی کرده بعد از یکساعت بمنزل آمده قدری که راحت کردیم عرض کردند شاهزاده منتنگرو که دیروز به پطر آمده و در عمارت زمستانی منزل دارد میخواهد بدیدن ما بیاید دوباره لباس رسمی پوشیده شاهزاده منتنگرو را پذیرفتیم مرد بیست قرمز روی و فربه لباس منتنگرو را پوشیده بود لباس قشنگی است پسری هم داشت خیلی خوش رو هر دو نشستند صحبت کردیم بزبان فرانسه حرف میزدند دختر های پرنس منتنگرو هم چهار ماه است که در پطر هستند بعد برخواسته رفتند ماهم برخواسته قدری در عمارت مشرف برودخانه نوا گردش کردیم ملتزمین رکاب ما اغلبی در هوتل و بعضی هم در همین عمارت زمستانی منزل دارند در ساعت هفت بعد از ظهر باید شام رسمی با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس بخوریم نزدیک بوقت شام که عصر بود با امیرال پوپوف بکالسکه نشسته رفتیم به منزل امپراطور اعلیحضرتین امپراطور و امپراطریس توی اطاق ایستاده بودند بعضی از جنرالهای بزرگ و شاهزادها و خانمها هم بودند ما قدری با امپراطریس و خانمها صحبت کردیم تا اعلیحضرت امپراطور آمده گفتند شام حاضر است اعلیحضرت امپراطریس دست بدست من داده و اعلیحضرت امپراطور هم بازو ببازوی زوجه برادرشان داده آمدیم سمت اطاق شام داخل شدیم اطاق سفید بسیار قشنگ بزرگی بود که مجلس بال هم در همین اطاق منعقد میکنند بسیار خوب میزی چیده بودند میز دیگری هم جلو ما چیده بودند که بعضی از ایرانیها و فرنگیها در سر آن میز نشسته بودند دست راست من پرنس والی منتنگرو نشسته بودند دست چپ من اعلیحضرت امپراطریس نشسته بودند مقابل منهم اعلیحضرت امپراطور نشسته بودند سایرین هم هریک بجای خود نشسته شام صرف شد تمام چراغهای این عمارت زمستانی را از چهل چراغ و جار وغیره که از الکتریسیته روشن میشود و در خود روس درست کرده اند در سر شام اعلیحضرت امپراطور برخاسته بسلامتی ما تست کردند ماهم بسلامت اعلیحضرت امپراطور جام شربتی خوردیم در بین شام موزیک هم میزدند شام که تمام شد آمدیم بتالار دیگر هنوز روز بود و آفتاب تازه میرفت که از پشت رودخانه نوا غروب کند خیلی تماشا داشت خلاصه درین تالار که آمدیم تمام اشخاصی که سر شام بودند از ایرانی و فرنگی و زن و مرد حاضر شدند غیر از اجزای سر شام هم جمعیتی بودند با همه صحبت کردیم (جنرال بزاک) (جنرال کشلف مهماندارهای قدیم سفر خودمان را هم اینجا دیدیم برادر پرنس دالغورکی هم دیده شد خیلی از پرنس دالغورکی بلندتر و قوی تر است و ریش درازی دارد خیلی مرد محترمیست و در خدمت اعلیحضرت امپراطور سمت

ایشیک آقاسی باشی گری دارد بعد از صحبت زیاد باز با علیحضرت امپراطریس آمدیم باطاق علیحضرت امپراطور امپراطور هم آمدند قدری هم باز آنجا صحبت کردیم بعد امپراطور و امپراطریس ماندند و من از پله ها پائین آمدم نواب ولیعهد روس هم تا پای پله ما را مشایعت کردند از آنجا با نواب ولیعهد خداحافظ کرده با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته آمدیم منزل قدری که استراحت کردیم امیرال پوپوف آمده عرض کرد چراغان بسیار خوبی در شهر کرده اند خوبست تماشا برویم من هم قبول کرده فرستادیم کالسکه حاضر کردند با امیرال پوپوف توی کالسکه نشستیم هوا هم بشدت سرد بود روی کالسکه هم باز بود بعضی از پیشخدمتها و ملتزمین ما هم عقب ما سوار کالسکه شده میآمدند بسیار خوب چراغانی از گاز و الکتریسیته کرده بودند جمعیت زیادی هم جمع شده بود مشغول عیش بودند و ما را که میدیدند هورا میکشیدند شدت سرما نگذاشت که زیاده گردش کنیم مراجعت کرده به منزل آمده خوابیدیم دو غلام سیاه که ریشها و سبیلهای خودشانرا میتراشند و خیلی پیر و شبیه بخواجهها باشند درب اطاق ما ایستاده اند

۲۳ جمعه

﴿ روز جمعه بیست و سیم ﴾ صبح برخواستیم نهار را در منزل خوردیم امروز اشخاص مختلف بحضور آمده و رفتند اول رضا قلی میرزای پسر مرحوم بهمن میرزا بحضور رسید آدم بابلیه ایست عرض میکرد که در این روزها پسر سی ساله داشته یکدفعه خبرش مرده اند اسباب تأسف ما شد بعد سفرای دول خارجه بحضور آمدند اول آنهائیکه سفیر کبیر بودند یک یک در اطاق خلوت بحضور رسیده بعد هم تمام سفرا در اطاقی جمع شده یکدفعه همه را دیدم اسامی آنها از اینقرار است سفرای کبار (آلمان) جنرال اجودان (شواینیتز عثمانی (مشیر شاکر پاشا جنرال اجودان) . (اطریش ولکنشتین) . (انگلیس سیر مربه) . فرانسه مسیو لابوله) (ایطالیا مارو کتی) . (وزرای مختار) . سوئد و نروژ) . (پورتوغال بارون دسامئوس) . (اسپانیول کامپوساگوادو) . (باویر بارون دگاسر) . (هلاند اشتت وگن) . (دنمرغ) . (کنت دلیندن) . (بوزیل) . (مسیو ماسه دو) رومانی گیگا) . (یونان) . (ماوروکورداتو) (ژاپن) . (نیشی) . (چین هونلت) . سربستان سیمیچ) . (بلژیک) . (مسیو پطرنس) . (ممالک متحده ینگی دنیا مسیو تری جمهوری ارژانتین) . (مسیو کالو) . بعد از آنکه اینها رفتند با امیرال پوپوف بکالسکه نشسته رفتیم بدیدن پرنس منتنگرو آپارتمان (یعنی یکدست عمارت) خوبی بایشان داده اند در همین عمارت زمستانی علیحضرت امپراطور قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخواسته بمنزل برگشتیم و بعد از ساعتی با نواب (گراند وک سرژ) برادر علیحضرت امپراطور که از همه برادرهای ایشان کوچکتر است



رفتیم بگار که از انجا به پطرهوف برویم گراندوک سرژ جوانیست بلند قامت و باریک اندام و خوشروی
شاه‌زاده آمدند باهم بکالسکه نشسته بسمت گار راندیم راه خیلی دور بود مناری در سر راه دیدیم عرض کردند
بیادگار جنگ با عثمانی ساخته اند که انچه توپ از عثمانیها گرفته آب کرده و این برج را ساخته اند و هر قدر هم
از توپها باقی مانده است همینطور درست در مناره گذاشته اند خیلی برج و مناره تماشائی بود و بسیار هم خوب
ساخته بودند رسیدیم بگار با گراندوک در یک واگن نشسته بسمت پطرهوف رفتیم سه ربع ساعت
راه است بعد از طی این راه به پطرهوف رسیدیم اینجا دو پارک دارد یکی عمومی که همه مردم میروند و
اصل آبشارهای خوب و فوارها هم در همین پارک عمومی است دیگر هم پارک مخصوص علیحضرت امپراطور است
که جای کوچک و آپارتمان مختصریست که غالباً علیحضرت امپراطور و علیحضرت امپراطریس هم در انجا هستند
و دیواری از تخته دارد که دورش قراول است و کسی آنجا نمیرود کالسکه‌ها با کمال سرعت از میان پارک
میگذشت بطوریکه نتوانستیم جائی را تماشا کنیم بعضی از عمارات کوچک هم بود پیاده شده آنها را تماشا کردم
بعد بکنار دریا رفتیم باد سردی میآمد اما امروز کلیتاً هوا بسیار خوب بود و صاف و بی ابر و آفتاب که
کمتر اینجور هوائی در پطرزبورغ دیده میشود خیلی گردش کردیم و فوارها را تماشا نمودیم یک فواره مثل کلاه
درویش بود خیلی قشنگ آب این فواره پیچ دارد و باختیار است که تا بخواهند باز میکنند و هر وقت بخواهند
می بندند خیلی گردش کرده بعد رفتیم بعمارت بزرگی که (الیزابت) دختر پطر کبیر که بعد امپراطریس شده بود
بنا کرده و بعد هم (امپراطریس کاترین) تعمیر نموده است از هر جهت عمارت باین خوبی نمیشود تمام محسنات
در این عمارت جمع است مبل و اسباب و پرده این عمارت و قشنگی وضع بنا و منظر باغ و فوارها خیلی تعریف دارد خلاصه
قدری در این عمارت استراحت کردیم امین السلطان و جمعی از عمله خلوت همراه ما بودند بقدر پنجاه نفری هم زن
و بچه دیده شد که توی باغ گردش میکردند خلاصه شام امشب را قرار است که باید در اینجا بخوریم مشغول گردش
بودیم که در این بین گراندوک آمده گفتند شام حاضر است رفتیم سر شام در تالار قشنگی شام را سر میز خوردیم
اما هنوز آفتاب بلند بود و شام نشده بود گراندوک طرف دست راست ما و امیرال پوپوف بسمت
دست چپ نشسته بودند و روبروی ما وزیر دربار روس نشسته بود که اسمش (ودونوف داشکوف
است تقریباً پنجاه سال از سنش گذشته ریش را تراشیده سبیل کمی دارد مرد محترمیست موزیک هم در سر شام میزدند
بعد از شام برخواسته آمدیم باطاق دیگر قدری نشسته بعد کالسکه حاضر شد با نواب گراندوک سرژ بکالسکه
نشسته رفتیم بگار و از انجا بواگن بخار نشسته رفتیم به پطرزبورغ امشب باید برویم بتماشاخانه باز باید نواب
گراندوک سرژ بیایند ما را بتماشاخانه ماریانسکی علیحضرت امپراطور و امپراطریس و تمام شاه‌زاده و پادشاه‌زاده
خانمها



خانمها و سفرای خارجه و زنهای آنها و تمام جنرالها و ملتزمین رکاب ما همه بودند من با علیحضرت امپراطور و امپراطریس
و شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد و پرنس منتنگرو و دخترهای پرنس همه در یک لژ روبروی این نشسته بودیم
دست راست ما زوجه نواب گراندوک (ولادمیر) برادر علیحضرت امپراطور و دست چپ علیحضرت
امپراطریس نشسته بودند و پرده بالا رفت بعد از پرده اول رفتیم با طاق سوپه همه سفرا از زن و مرد شاهزادگان
وغیره در انجا جمع شده بودند قدری صحبت کردیم بعد از پرده دوم بیرون آمده رفتیم بمنزل . در پطرزبورغ اخبار
تلگرافی از تبریز رسید که ابراهیم خان شجاع الملک رئیس کالسکه خانه که از طهران الی سرحد همراه ما بود در تبریز فوت
شده است . (روز شنبه بیست چهارم) امروز باید بسر قبر امپراطور مرحوم و بعضی جاهای دیگر
برویم در وقت معین با امیرال پوپوف مهماندار سوار کالسکه شده راندیم از ایرانیها جز میرزا محمود خان وزیر
مختار مقیم پطر کسی دیگر در رکاب نبود از پلی بسیار طولانی عبور کردیم مقبره مرحوم امپراطور الکساندر دوم در قلعه
ایست که دور این قلعه از همه طرف آبست و قلعه بسیار محکمی است توپ هم دارد قدریکه از پل گذشتیم
بقلعه رسیده پیاده شده داخل کلیسا و معبد شدیم سلاطین و امپراطوران روس از پطر کبیر تا امپراطور
مرحوم الکساندر دوم همه درین قلعه و معبد مدفون اند بسیار معبد بزرگ باشکوهیست یکدسته گل بسیار
بزرگ هم روی قبر امپراطور گذاشتیم داخل این کلیسا خیلی غمناک است و آدم در انجا دلتنگ میشود
تمام توی این معبد و کلیسا را با مطلا ساخته اند خیلی قشنگ و خوبست قبور سلاطین هم تمام از مرمرست
و مطلا خیلی عالی و باشکوه است خلاصه از انجا بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم برای محلی که امپراطور
مرحوم را در انجا با دینامیت مقتول ساخته اند راندیم تا رسیدیم بیک کوچه تنگی که بپهلوی نهر کاترین واقع است
شهر پطرزبورغ نهر زیاد دارد که هر نهری را یکی از سلاطین روس از رودخانه جدا کرده داخل شهر نموده اند این نهر را
هم کاترین از رودخانه داخل شهر کرده است اینجا نسبت بسایر کوچه‌های پطر قدری تنگ است که امپراطور مرحوم را
درین تنگها دست یافته و با دینامیت بقتل رسانیده اند یعنی در انروز امپراطور مرحوم برای رفع کسالت و خستگی
بمنزل خواهرشان رفته بوده و از انجا بیرون آمده میخواسته اند بمنزل خودشان معاودت کنند باینجا که
رسیده ایشان را با دینامیت زده بودند اینجا را الحال کلیسا و معبد بسیار عالی بزرگی میسازند پیاده شده
داخل انجا شدیم بنا و عمله مشغول کار بودند کوچه را از اطراف مسدود کرده و مشغول ساختن بنا باشند از انجا
هم بیرون آمده رفتیم بوزارتخانه خارجه منزل جناب مسیو دگیرس که وزیر امور خارجه است در سفر اول هم باین
وزارتخانه آمده و در انوقت (کورچاکف) را که وزیر امور خارجه بود در اینجا دیده بودیم
هم انجا بود قدری نشسته صحبت داشتیم پسر (مسیو گیرس) هم که در طهران بود و اینجا دیده شد بعد از

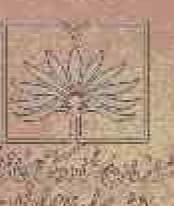
بمنزل کرده نهار خوردیم بعد از نهار (مسیلیکف) که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و حالا دو سال است
که معزول شده بروسیه آمده است بحضور ما آمد بهمان حالت و صورتست که سابقاً او را دیده بودیم (کاکاتانفسکی
قونسول استراباد هم بود بعد از قدری فرمایش و صحبت رفتند هوای پطر امروز هم از حسن اتفاق صاف و
آفتاب و بی باد و خیلی ملایم بود (مسلیکف) عرض میکرد شما طهران همراه خودتان آورده اید حقیقت هم
همینطور است هوای این دو سه روزه مثل هوای طهران بود بعد برخواسته رفتیم تماشای موزه که در حقیقت
خزینهٔ جواهرات و نفایس و چیزهای اینکه همه در انجاست اطاق باطاق و تالار بتالار و دالان بدالان
می رفتیم پرده های صورت امپراطورهای قدیم و سردارها و جنگهائیکه در سابق دولت روس کرده است تمام را
در این دالانها و تالارها چیده اند خیلی راه از پائین و بالا طی کردیم تا رسیدیم بموزه جواهرهای نفیس و صورتهائی
علمی کار قدیم که باآب و رنگ ساخته شده و در حقیقت بهتر از جواهر است و تمام جواهرات که در پشت
شیشه ها گذاشته اند دیده شد تفصیل این موزه و اسباب آنرا در روزنامهٔ سفر سابق خودمان مشروحاً
نوشته ایم دیگر در اینجا لازم نیست شرح بدهیم چیز تازه هم علاوه نشده است مگر آن طاوسی که در سفر پیش
نوشته بودم خوب میرقصید و چرخ میخورد اما این سفر کار نمیکرد عرض کردند خراب شده است و اینجا هم
نمیتوانند بسازند باقی دیگر همان است که نوشته ایم (پودش تو ولسکوی) که چند سال قبل در ابتدای
جلوس علیحضرت امپراطور برای خبر رسمی سلطنت ایشان بطهران آمده بود و حالا این عمارات سپرده باوست
جلو ما افتاده و همه جا را عرض و معرفی میکرد امیرال پوپوف مهماندار ما و جمعی هم از ملتزمین رکاب ما بودند
دو نفر مرد ریش سفید هم که کلیدهای خزانه در دست داشتند جلو ما بودند بالاخره رسیدیم بجای تنگی و از
پله تنگی بالا رفته بیک اطاق تاریک تنگی رسیدیم که هوای حبسی داشت تاج علیحضرت امپراطور که مکلل به
الماس است و عصای ایشان که الماس بزرگی بر سر آن است در انجاست جواهرآلات امپراطریس هم که
برای تاجگذاری امپراطور و امپراطریس مسکو میبرند انجا بود همه را دیدیم و زود مراجعت کرده از این راهی که
آمده بودیم برگشته از راه خیلی نزدیکی پائین آمده رسیدیم بدر عمارت که جلو خیابان و راه مردم است
انجا سوار کالسکه شده آمدیم منزل عکاسی حاضر شده بود عکس ما را انداخت بعد از عمارت پائین آمده کشتی
بخاری حاضر کردند که سوار شده توی رودخانه بتفرج و گردش کنیم کشتی خوبی بود و شراع هم داشت سوار
کشتی شده بخلاف جریان آب بنا کردیم رفتن امیرال پوپوف مهماندار و بعضی از پیشخدمتهای خودمان هم
همراه بودند همینطور سربالا رانده در اواخر شهر طرف دست راست بعضی کارخانجات و عمارات خوب
دیدیم که این عمارات ییلاقی است خیلی خوش وضع و قشنگ مثل جعبه های شیرینی ساخته اند کارخانجات هم

دود میکرد اما معلوم نبود چه کارخانه ایست طرف دست چپ آبادیش کمتر بود قدری که از رودخانه رفتیم رود
خانه دو قسمت شد از قسمت طرف چپ ما راندیم کشتی هم خوب میرفت قدری که بالاتر رفتیم باز این شعبه هم
دو شعبه شد و هرچه پیشتر میرفتیم شعبه های متعدد هم میرساند و در سر هر شعبه یک پلی ساخته بودند بالاخره رسیدیم
بجائیکه آب رودخانه خیلی کم شد اما گود بود و کشتی همه جا خوب میرفت همینطور رفتیم تا رسیدیم بلب دریا
اینجا یک دسته موزیکانچی برای تشریفات ما حاضر کرده بودند موزیک زدند و رسیدیم باول پارک و جنگل
یلاقین که عمارت و جای مخصوص اعلیحضرت امپراطور است آنجا از کشتی بیرون آمده کالسکه برای ما و ملتزمین حاضر
کرده بودند بکالسکه نشسته از خیابانهای بسیار قشنگ باصفا گذشته تا رسیدیم بعمارت یلاقین پیاده شده رفتیم
توی عمارت عجب عمارتیست اگرچه کوچک است ولی خیلی قشنگ و خوش وضع است پیشخدمتهای اعلیحضرت
امپراطور تمام در اینجا حاضر بودند و عصرانه و چای از شیرینی و میوه جات وغیره همه چیز حاضر کرده بودند چای و
عصرانه خورده قدری گردش کرده بعد سوار کالسکه شده راندیم برای منزل چون باید بسفارتخانهٔ ایران
که در پطر است برویم بکالسکه چی فرمودیم یکسر برود بعمارت سفارتخانه ایران از بعضی کوچها گذشته تا رسیدیم
بسفارتخانه مردم هم چون میدانستند باینجا میرویم خیلی جمعیت کرده بودند از کالسکه پیاده شده داخل سفارت
خانه شدیم میرزا محمودخان وزیر مختار جلو آمد از پلههای کوچکی داشت بالا رفته از اطاقهای کوچک متعدد
گذشته در یکی از اطاقها نشستیم این عمارت اگرچه قدری تاریک است اما مبل و اسبابهای خوب دارد
دو مرغ قناری خوب داشت میخواندند چند نفر نوکر روسی دارد که کلاه ایرانی سر گذاشته بودند قدری که نشستیم بر
خاسته آمدیم پائین و سوار کالسکه شده آمدیم بمنزل شام خورده بعد از شام حاضر شدیم از برای رفتن بتماشاخانه
که در توی همین عمارت منزل ماست این تماشاخانه را کاترین ساخته مخصوص همین عمارتست و بسیار خوب تماشاخانه
ایست از این تالار ما داخل اطاقی میشود و از اطاق بتالار بزرگی دیگر میرود که اطراف انجا را گل چیده اند
این تالار هم برودخانه نوا منظر دارد از این تالار بزرگ بتماشاخانه میرود این تماشاخانه سالها است که باز
نشده و امشب برای تشریفات ما باز کرده اند در ساعت ۹ بعد از ظهر که وقت رفتن بتماشاخانه بود ابتدا
شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت و زنهای آنها و وزراء و امراء دربار روس و سفرای خارجه برحسب دعوت
تمام آمده از این تالار ما گذشته بتماشاخانه رفتند و در جاهای خود نشستند وزراء و ملتزمین رکاب ما هم لباس
رسمی پوشیده بتماشاخانه رفته در جاهای خود ایستادند ما منتظر اعلیحضرت امپراطور بودیم که باید اعلیحضرت امپراطور
و امپراطریس باینجا آمده باتفاق برویم در ساعت ۹ اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس وارد تالار بزرگ ما شده
ما هم از اطاق خودمان بیرون آمده با ایشان دست داده تعارف کردیم نواب ولیعهد و تمام شاهزادگان



مخصوص خانواده سلطنت و خانمهای آنها هم همراه اعلیحضرت امپراطور بودند خلاصه در همان تالار روی میزها
کوسکه که عبارت از نقل باشد چیده بودند با اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس و سایرین دور میز نشسته بستنی و
چای خوردیم و قدری صحبت داشته بعد برخاسته با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده از جلو و
اعلیحضرت امپراطور با زوجه پرنس ولادیمیر بازو ببازو داده از عقب ما و سایر شاهزادگان و شاهزاده خانمها
از عقب ایشان رفتیم برای تیاتر تمام صاحبمنصبها و زنها که در تیاتر نشسته بودند برخواسته ما با اعلیحضرت
امپراطریس از پله های دور تیاتر پائین رفته در جلو سن که خیلی نزدیک بود صندلی گذاشته بودند نشستیم اعلی
حضرت امپراطور هم با سایر شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد در اطراف ما نشستند حضرت والی افتنکر و
و دخترهایش هم بودند ما نشستیم پرده بالا رفت و جهان نمائی پیدا شد بازیگرهای این تماشاخانه را از خارج
آورده اند لباسهای بسیار فاخر قشنگ پوشیده بودند بسیار خوب رقص کردند و ساز زدند سازهای
غرب که ما کمانچه میگوئیم بصوتهای خوش میزدند و بازیهای خوب درمیاوردند یک مردی آمد انجا و همه
دخترها جادو کرده شدند یک سرخری آورده بکله مرد که گذاشتند وقتی که از خواب برخاست دید خر شده است
حرکات غریب و عجیب کرد انوقت دخترها با این خر رقص کرده بازی درآوردند خیلی بامزه و مضحک بود
بعد پرده دیگر بالا رفت و حالت غروب آفتاب بهمان رنگهای سرخ و زرد و وضعی که آفتاب غروب
میکند با کوهها و جنگلهای زیاد و جمعیت بسیار و پروانهای متعدد و بوضعهای خوش و مقبول دیده شد
انوقت پرده افتاد کلیة این بازی یکساعت طول کشید بعد باز با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست
داده از جلو و اعلیحضرت امپراطور و سایرین از عقب بهمان ترتیبی که آمده بودیم برگشتیم و همینطور تالار بتالار
و اطاق باطاق که همه با چراغهای الکتریسیته روشن و مبلهای خوب مزین بود گذشته داخل تالار بسیار
بزرگی شدیم که مجلس سوپه بود یک میز طولانی مخصوصی برای ما چیده بودند با اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت
امپراطریس و شاهزاده خانمها و نواب ولیعهد سر آن میز نشستیم باقی اطاق را هم میزهای گرد متعدد تا
نزدیک بیکدیگر گذاشته بودند تمام زنها و مردها و ملتزمین رکاب ما دور میزها نشسته بنا کردند بشام
و سوپه کردن خیلی خوب مجلسی بود و خوش گذشت موزیکان هم در اطراف میزدند مدتی اینکار طول کشید
بعد برخواسته باز با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده بهمان ترتیب از آن تالار خارج شدیم تا دو
تالار دیگر هم امپراطریس با ما بودند از انجا دست داده و خداحافظ کرده آمدیم برای منزل خودمان اعلیحضرت امپراطور
هم با نواب ولیعهد همه جا با ما آمده تا اعلیحضرت امپراطور مرا داخل اطاق خواب کرده و در را بسته مراجعت
کردند در حقیقت نهایت دوستی و مهربانی و اتحاد در انجا آوردند نزدیک صبح بود که خوابیدم ......

روز یکشنبه بیست و پنجم ... امروز انشاءالله باید از پطرزبورغ برویم بورشوی نهار را هم قبل از
حرکت باید در عمارت (اینچکوف) ... با اعلیحضرت امپراطور و علیحضرت امپراطریس بخوریم عمارت
انشکف در زمان ولیعهدی اعلیحضرت امپراطور حالیه منزل ایشان بوده است هر وقت هم نواب ولیعهد
حالیه زن بگیرد در این عمارت منزل خواهد کرد حالا منزل مخصوص کسی نیست مگر گاهیکه بعضی از شاهزاده خانمها و
شاهزادگان خانواده سلطنت را در اینجا منزل میدهند خلاصه در ساعت دوازده که اول ظهر است باید
حرکت کرده بآن عمارت برویم قبل از حرکت (مسیو گیرس) وزیر امور خارجه با (ژنیناویف
و مسیو ولانگالی) که از اعضای وزارت خارجه است بحضور ما آمدند با آنها صحبت کردیم بعد برخاسته
رفتند ما هم رفتیم توی تماشاخانه دیشبی قدری گردش و تماشا کرده آمدیم بیرون سر ساعت دوازده که
اول ظهر بود با امیرال پوپوف مهماندار توی کالسکه نشسته رفتیم برای عمارت انشکف راهش چندان دور
نبود درب پله های عمارت که پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و تمام شاهزادها حاضر
بودند با اعلیحضرت امپراطور و سایرین دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اعلیحضرت امپراطریس و سایر
شاهزاده خانمها هم بالای پله ایستاده بودند با آنها هم دست داده تعارف کردیم (دیشب قبل از
رفتن بتماشاخانه وقتی که اعلیحضرت امپراطور پیش ما آمدند نشان اول دولت ایران را که مخصوص خود ماست
بدست خودمان بایشان هدیه دادیم با کمال مهربانی قبول کردند یکقطعه هم از همان نوع نشان بنواب ولیعهد
دادیم امروز اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد هر دو نشان و حمایل ما را بسینه آویخته بودند وقتیکه وارد
اطاق شدیم اعلیحضرت امپراطور هم یک نشان بسیار مجلل که مکلل بالماس و تمثال خود اعلیحضرت امپراطور
در آن است بدست خودشان با نهایت مهربانی بما دادند ما هم با کمال امتنان نشان را قبول کردیم بعد با
اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده سر نهار رفتیم این عمارت باغ و منظر خوبی دارد دست راست ما
زوجه گراندوک قسطنطین و دست چپ اعلیحضرت امپراطریس نشسته بودند پرنس والی منتنگرو هم بود
نهار خوردیم تمام شاهزاده خانمها و شاهزادهای خانواده سلطنت بودند در حقیقت دعوت فمیلی و خانواده
بود در سر نهار اعلیحضرت امپراطور برخواسته بسلامت ما نطقی کردند ما هم برخواسته بسلامت ایشان
جام شربتی خوردیم بعد از نهار برخواسته با اعلیحضرت امپراطریس و سایرین باطاق دیگر آمده مشغول صحبت و
خوردن قهوه شدیم تا وقت رفتن شد برخواسته با تمام خانمها دست داده وداع کردیم اعلیحضرت امپراطریس
هم تا دم در بمشایعت آمده بعد از تعارف و وداع از آنجا برگشتند اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و تمام
شاهزادهها با ما آمدند من و امپراطور در یک کالسکه نشسته راندیم برای کاه بازی مبارکه قشونهای



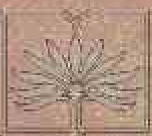
جنگ عثمانی ساخته اند گذشته و از زیر سربازخانه سمیعل آفسکی که افواج خاصه امپراطوری در آنجا هستند عبور کرده
هر سربازها بیرون بود اعلیحضرت امپراطور با آنها تعارفی کرده آنها هم جوابی عرض کرده دعا نمودند از اینجا باهم
گذشته بقدر سه چهار هزار قدم از توی کوچهای شهر راندیم تا رسیدیم بگار یکفوج سرباز جلو گار ایستاده بودند
موزیک میزدند با اعلیحضرت امپراطور و تمام صاحبمنصبها از جلو صف سرباز گذشته احوالپرسی کردیم بعد بدر
واگون آمده دوباره با اعلیحضرت امپراطور وداع مفصلی کردیم و با نواب ولیعهد و سایر شاهزاده ها هم دست
داده وداع نمودیم و آمدیم توی واگن اعلیحضرت امپراطور و شاهزادگان در حالت وداع همینطور ایستادند
و قدری هم طول کشید تا از جلو صف ایشان گذشتیم حقیقة منتهای پذیرائی و احترام را از هر جهت بعمل آوردند خلاصه
راندیم همین راه آهن از پهلوی گاچینای منزل اعلیحضرت امپراطور میگذرد از پطربورغ تا اینجا پنج ساعت راه است
رسیدیم باستاسیون گاچینا معلوم شد گاچینا جای بزرگیست و اعلیحضرت امپراطور همه چیز برای توقف و استراحت
در اینجا مهیا کرده اند از اینجا گذشته باستاسیون لوگا رسیدیم ملتزمین ما برای خوردن شام پیاده شدند با نوکرها
و همراهان شام میخوردند منهم پیاده شده توی استاسیون رفته قدری گردش و تماشا کردم استاسیون بزرگیست
تالارهای بزرگ برای شام دارد اعلیحضرت امپراطور هم اغلب اوقات از گاچینا این استاسیون آمده شب مانده
و بشکار میروند از قراریکه عرض کردند توی این جنگل خرس هم دارد پس از قدری توقف حرکت کرده راندیم شام را
هم توی ترن خوردیم اطراف راه امروز جنگل زیاد است اما زمینها خشک و بی سبزه بود شب را براحت خوابیدیم

روز دوشنبه

روز دوشنبه بیست و ششم ( ) امروز هفت ساعت از ظهر گذشته باید وارد ورشو بشویم صبح
از خواب برخاسته دیدیم اطراف راه همه جنگل اما زمینها باز همه خشک و بی سبزه بود همینطور راندیم دیشب
که من خواب بوده ام از شهر دینابورگ گذشته بودیم از قراریکه عرض کردند قلعه بزرگ بسیار محکمی داشته است جنرال
مهماندار پیش من عرض کرد که قرار داده اند وقت ورود ما از قلعه دینابورغ شلیک توپ کنند اگر خواب
باشید تکلیف چیست گفتم خیر لازم نیست شلیک کنند خلاصه راندیم تا رسیدیم باستاسیون ویلنا جمعیت
زیادی بود دسته سربازی صف کشیده موزیک میزدند از ترن پیاده شده از جلو صف سالدات گذشتیم
و دوباره بترن برنشستیم حاکم ویلنا و گرودنا و کونو که سه ایالت است در اینجا حضور رسید اسمش (جنرال
کاخانوف) است یکنفر صاحبمنصب دیگر هم دیده شد که اسمش (بادون دیوین) رئیس پیاده
نظام و جنرال آجودان اعلیحضرت امپراطور است بعد رسیدیم بمهمانخانه و استاسیون پنج در اینجا توقف کردیم
ملتزمین نهار خوردند (مسیو پوتاپکین) حاکم گرودنو در اینجا حضور رسید امروز در طرفین راه گل قاقیا
دیدم که تازه باز شده و گل اقاقی هم که در کوه البرز طهران و آنجاها دیده میشود شکفته بود خلاصه راندیم زمینهای

اطراف

اطراف راه قدری سبزتر و بهتر شد و گلهای زرد و سفید دیده میشد داخل خاک لهستان شدیم زمین خاک
لهستان بهتر از زمینهای کرودنو است راه امروز تا ورود بورشوی همه جا جنگل بود از یک رودخانه عبور شد
که اسمش (بوق) بود از یک تونل هم گذشتیم که خیلی تاریک بود و بقدر دو دقیقه طول کشید امروز خواستیم در
اطاق کوچک ترن قدری بخوابیم که در این بین صدای هورا بلند شد برخواسته نگاه کرده دیدیم سرباز و صاحب
منصب زیادی نزدیک راه آهن صف کشیده ایستاده هورا می کشند برخاسته بیرون آمدیم امیرال پوپوف
خواسته بود برای دیدن این افواج ما را اطلاع بدهد وقتی فهمیده بود خواب هستیم بیدار نکرده بود حالا که ما را دید
خوشوقت شد از جلو صف افواج سالدات عبور کردیم صاحبمنصبها زرنگ داشتند موزیک میزدند اردوی چادری
با چادرهای بزرگ در طرف دست چپ از این سالداتها دیدیم بیرق زیادی زده بودند این اردو در خاک
کرودنو بود دیک اردوی کوچک دیگر هم در طرف دست راست دیدیم خلاصه هفت ساعت و نیم از ظهر گذشته
وارد دکار ورشوی شدیم یکدسته سالدات ایستاده و جنرال و صاحبمنصب زیادی هم صف کشیده بودند
جنرال کورکو حاکم ورشو که در جنگ عثمانی از کوه بالخان عبور نموده است مدنوی واگن بحضور ما رسید با او دست داده
احوال پرسی کردیم بعد از واگن پائین آمده موزیکانچیها موزیکان زدند از جلو صف سالدات گذشته احوال پرسی
کردیم بعد صاحبمنصبها و جنرالها را جنرال کورکو معرفی کرد اینجا چون مرکز و سرحد است صاحب منصب قشونی خیلی
دارد از جلو صفوف گذشته داخل کار شده از در دیگر کار با جنرال کورکو و شلکنف) سوار کالسکه شده راندیم
برای منزل از دو ساعت قبل الی حال باران نم نم می آید حالا هم ترشحی میشود اما آدم را تر نمیکند یک قوس و قزح خوبی
هم در آسمان نمودار شده بود طرفین راه از کار تا عمارت بلودر که منزل ماست همه جا سالدات و سوار ایستاده
بود از سواره هوسار که لباس خوب دارند و لانسیه که سوار نیزه دارند و سواره قزاق و پیاده قزاق و افواج
دیگر تمام خوش لباس بودند جمعیت اینشهر را انچه جنرال کورکو عرض کرد چهارصد و پنجاه هزار نفرند بقدر ثلث
این جمعیت یهودی است اینجا یهودی زیاد دارد راندیم تا رسیدیم بمیدان کوچکی که عمارت بلودر منزل ما اینجاست
داخل میدان شده پیاده شدیم جنرال کورکو همراه ما آمده اطاقها را معرفی کرد و نشان داد بسیار عمارت خوبیست
پارک دارد و درختهای جنگلی و اقاقیا که الآن گل کرده و درختهای دیگر زیاد دارد خیلی جای باصفائی است یک حسنش
هم این است که خلوت است این عمارت را مرحوم نیکلا امپراطور سابق روس برای قسطنطین برادر خود ساخته است که
قسطنطین بواسطه زنی که گرفته بود از سلطنت استعفا کرده و بسبب این استعفا در پطرز میان قشون شورش شده
بود که قسطنطین را میخواستند خلاصه خوب عمارتیست سفر دوم که بفرنگ آمدیم اینجا منزل نکرده در عمارت
دیگر که در مقابل این پارک و اسمش لازنکی است منزل کرده بودیم این عمارت در آخر شهر واقع که خارج از شهر است



داخل قدری توی باغ گردش کرده راحت نمودیم امروز که از کار حرکت کرده رو بشهر می آمدیم از یک پل آهنی عریض دیواره دار سقف بسیار طولانی خوبی گذشتیم که این پل روی رودخانه ویستول است مستحفظ عرض میکرد این پل را مرحوم نیکلا بنا کرده است یک پل هم مقابل این پل همینطور دیدیم که از روی آن راه آهن میگذرد از روی این پل فقط یک خط راه آهن گذشته است الحق بسیار خوب پلی است (روز دوشنبه بیست و هفتم

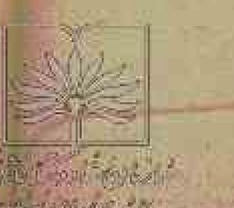
ورود به ورشو

امروز صبح برخاسته قدری توی این باغ گردش کردم آخر این باغ منتهی میشود بدیوار چوبی که این باغ را پارک عمارت لازنسکی جدا میکند این باغ دریاچهای کوچک و آبهای مختلف در اواسط و اواخرش دارد که پلهای زیادی روی آنها بسته اند و اطراف این دریاچها و آبها چمن و گلهای رنگارنگ بسیار خوب دارد درختهای کهن در این باغ و باغ عمارت لازنسکی دارد که بسیار قوی و مثل درختهای جنگل مازندران است خلاصه خیلی گردش کرده بعد آمدیم توی اطاق نهار خوردیم نریمان خان وزیر مختار وینه را که از وینه برای قرار رفتن با نجا خواسته بودیم امروز وارد اینجا شده بحضور رسید چون عرض کرد اعلیحضرت امپراطور اطریش سخت ناخوش است قرار دادیم که در آخر سفر بهمان ترتیبی که خودمان معین کرده بودیم با طریش برویم اعتماد السلطنه کتابی در تاریخ و شرح احوال شارل دهم پادشاه فرانسه در اینجا خریده بود به من نشان داد خیلی خوب کتابی است امروز دو ساعت از ظهر گذشته باید برویم باکسپوزیسیون صنایع زنها در سر ساعت معین جنرال کورکو آمد با جنرال در یک کالسکه نشسته مسافت زیادی رفتیم تا آخر شهر رسیدیم باکسپوزیسیون عمارت دو مرتبه بود پیاده شده داخل شدیم مرد یکه رئیس اینجاست جلو آمد زنی هم که در اینجا ریاست دارد آمد بنا کردند بصحبت داشتن و عرض میکردند رفتیم بمرتبه اول زنها و دخترهای زیاد دسته دسته در جاهای مخصوص نشسته با نواع صنایع و حرف که کار زنهاست با دست دوخته و بافته میشود از قبیل پارچه های پشمی و خیاطی و بافندگی پارچهای پست که مخصوصا برای دهاتیها میبافند و رخت میدوزند و میفروشند و پارچهای مفتول و زر برای کشیشها و کلیساها که در روی کارگاه بافته بود بعلاوه صنایع دیگر مثل منبت کاری روی چوب وغیره همه با کمال نظم و ترتیب در کار بودند خیلی تماشا داشت مرتبه بالا هم همینطور بود همه جا را گردش کرده بعد بواسطه گرمی و حبس هوای اطاق رفتیم توی یک بالاخانه کوچکی که برودخانه نهر نگاه میکرد و جای خوبی بود قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم پائین و سوار شده بمنزل آمدیم قدری راحت کرده بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای عمارت لازنسکی و پارک آن داخل پارک شدیم دسته فراق و سالدات در اینجا حاضر بودند از پارک آمده در عمارت لازنسکی پیاده شده رفتیم توی عمارت این عمارت را که سفر سابق دیده بودم فراموشم شده بود الحق بسیار عمارت مجلل خوبی است این عمارت را (استانیسلاس اگوست) پادشاه آخر لهستان که بعد از ورشو را اینجا گرفتند ساخته

ساخته است تالار ها و اطاقها بسیار عالی است تمام ستونها از سنگهای مرمر و سماق و رنگهای مختلف است
که خیلی قیمتی است پرده های نقاشی بسیار ممتاز از سلاطین قدیم که کار ماچلی نقاش معروف ایطالیا است
دارد که هر پرده ده هزار تومان و پنجهزار تومان ارزش دارد خیلی کهنه و کار قدیم است دیگر مجسمه های مختلف
از سنگ مرمر در روی طاقچه ها و بخاریها و روی پایه ها از قبیل مجسمه (ژوپیتر) و غیره دیده شد که
روی چینی را بوضعهای مختلف نقاشی کرده بودند که این میز هم از (استانیسلاوس اگوست
بوده است بقدری خوب نقاشی کرده و چیز نفیسی است که ده هزار تومان ارزش دارد تمام این مبل و اسبابها
از همان پادشاه لهستان بوده که بدست روسها آمده است بعد از گردش عمارت سوار کالسکه شده
باز توی پارک گردش کردیم این پارک عمومیست عصرها مردم شهر میآیند درین باغ گردش می کنند حالا
هم جمعیت زیادی از زن و مرد بود گردش کرده از جلو دو دسته قراول خانه سرباز و سوار که در اطراف این
عمارتست گذشته آمدیم بعمارت خودمان امشب هم در ساعت ده بعد از ظهر باید برویم بخانه جنرال کورکو
که مجلسی از مرد و زنهای نجیب و رشوی ترتیب داده است گردش کرده چای بخوریم و مراجعت کنیم
یک درخت بسیار قوی در جلو عمارت بلودر است که گلهای قرمز دارد این باغ بواسطه زیادی درخت
و رطوبت زیاد خیلی پشه دارد ۹ ه در اینجا هفت هشت قو دیدم که توی جزیره تخم گذارده و روی تخم خوابیده
بودند خلاصه شام خوردیم ملتزمین رکاب ما و پیشخدمتها لباس رسمی پوشیده پیش رفته بودند بخانه جنرال
کورکو ما هم در ساعت معین با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته راندیم تا خانه حاکم یکفرسنگ تمام
راه است با وجود آنکه کالسکه را خیلی تند میراندند یکساعت طول کشید تا بآنجا رسیدیم جمعیت زیادی
از زن و مرد توی کوچها بودند تمام شهر را چراغان کرده بودند چراغهای این شهر تمام گاز است الکتریسیته خیلی کم
دارد قراولها هم مشعل در دست از دو طرف می آمدند راندیم تا رسیدیم بخانه حاکم جنرال کورکو جلو آمد دست
دادیم و از پله ها بالا رفتیم زوجه حاکم هم جلو آمد دست دادیم زن محترمه بسیار گرم جوش مهربانی است بعد داخل اطاقها
شدیم این تالارها و اطاقها از زن و مرد و صاحب منصب و جنرال پر بود تمام چراغهای عمارت روشن درها
بسته و پردها افتاده و همهمه و نفس این جمعیت هوای اطاقها را خیلی گرم و خفه کرده بود این عمارت را چنانکه
اشاره شد (استانیسلاوس اگوست) بنا کرده و جای سلاطین بوده است که حالا حاکم نشین است
بعینه همان عمارت سلطنتی قدیم است مگر اندکی پرده و مبل آن تغییر یافته و نو کرده اند بعضی مبلها هم دیده
شد که روی آنها کهنه و معلوم بود از قدیم است تالارهای بزرگ متعدد و اطاقهای تو در تو داشت خلاصه
اطاق باطاق گردش کرده از جلو صاحبمنصبها و زنها گذشتیم تا رسیدیم باطاق کابینه حاکم که دفترخانه حکومتی است

و تمام نوشتجات و کاغذهای جنرال روی میز ریخته بود آنجا یک لنگه در باز بود نزدیک آن در رفته قدری هوا خوردم بعد آمدیم باطاق دیگر میز مدوری چیده بودند سر میز نشستیم زن و بچه جنرال دست راست ما نشست یک زن دیگر هم که زوجه حاکم نظامی شهر ورشو بود زنی خوش رو و خوش صحبت و مهربان زبان فرانسه را خوب حرف میزد دست چپ ما نشست بعضی زنهای دیگر هم از زنهای صاحب منصبان وغیره دور میز نشسته بودند قدری صحبت داشته و بستنی و چای خورده برخاستیم قدری راه رفته با زنها صحبت داشته آمدیم دم پله با جنرال کورکو و زوجه اش وداع کرده با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته آمدیم بطرف منزل

روز چهارشنبه بیست و هشتم) صبح دیر از خواب برخاستم امین السلطان بحضور آمد امروز عصر میخواهد با امین الدوله و جهانگیر خان و نریمان خان برود بوینه و از آنجا برود بسر حد اطریش از آنجا بدریا نشسته باسلامبول برود و از آنجا بزیارت مکه مشرف شود با که نخواهد رسید دیگر در طهران انشاالله او را خواهیم دید رفتم توی باغ روی نیمکت نشستم امین السلطان و امین الدوله و جهانگیر خان و نریمان خان بحضور آمدند در باب مسافرت بوینه قدری صحبت و فرمایش شد امین الدوله و جهانگیر خان هم امروز عصر با راه آهن بوینه میروند که خودشانرا بطبیب نشان بدهند و باز بورشو مراجعت خواهند کرد که در رکاب ما باشند خلاصه نهار خورده دو ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم به حمام از همان کوچه که دیروز باکسپوزیسیون و دیشب بخانه حاکم رفتیم رانده راه زیادی رفتیم با حمام رسیدیم همان حمامی است که در یازده سال پیش هم دیده بودیم پیاده شده چند پله پایین رفتیم حمامهای کوچک متعدد داشت از میان دالانی گذشتیم حمامیکه بالنسبه بزرگتر و خیلی خوب بود جای جیدر دلاک خاصه برای ما حاضر کرده بود آب گرم و سرد و شیر داشت بعد از شست و شوی بیرون آمده رخت پوشیده سوار کالسکه شده آمدیم منزل قدریکه در عمارت ماندیم بعد رفتیم توی باغ گردش کرده رفتیم باطاق باغبان اطاق خوبی داشت دو سه اطاق بود تو در تو با میز و صندلی روی میزش کتاب و آلبوم گذاشته بود پیانو هم داشت رو بهم رفته پاکیزه و با سلیقه بود زن باغبان هم حاضر بود قدری پیانو زد انعام دادیم بعد آمدیم باطاق امشب باید بسیرک برویم در ساعت هشت بعد از ظهر که وقت رفتن بسیرک بود جنرال کورکو مردی بسیار خوش رو و شیرین و خوش خواست با آنکه اهل جنگ و شمشیر است و بایستی سخت و غضبناک باشد خیلی ملایم و مهربان و نجیب و خوش صحبت است فرانسه را در کمال فصاحت مثل اهالی فرانسه حرف میزند خلاصه هوا قبل از غروب که شام میخوردیم ابر و رعد و برق شدیدی شد و باران بسیاری آمد اما حالا که میخواهیم برویم هوا در کمال خوبیست با جنرال کورکو کالسکه نشسته راندیم برای سیرک چندان دور بود در وسط شهر واقع است اول داخل یک سالون بزرگی شدیم که اینجا در زمستانها محل سیرک است



آواز میخوانند و ساز میزنند قزاق پیاده در دو طرف راه ایستاده بود دالان پله که بغرفه سیرک میرود از تالار
که بیرون آمدیم پله میخورد میرود توی باغ کوچکی که آنجا هم موزیک میزنند از آن پله پائین آمده از پله دیگر بالا رفتیم
که میرود بغرفه جای ما که معین شده بود غرفه های این سیرک را تمام با چوب ساخته اند و این سیرک برای
فصل تابستان است سیرک زمستان بازینت تختهای اطراف سیرک را هم برداشته بودند که هوا داخل میشد
خوب بود چراغهای گاز روشن کرده بودند دور تا دور این سیرک هم زن و مرد فرنگی نشسته بودند بلترین
رکاب ما هم اکثری بودند در غرفه خودمان نشستیم جنرال کورکو دست راست ما و امیرال پوپوف دست
چپ ما نشستند بازیگرهای سیرک زنهای خوشگل بودند بازیهای خوب با اسبهای تعلیمی با نواع و اقسام
در آوردند یعنی همان طور بود که در سفرهای پیش دیده بودیم برای آنها که ندیده بودند اسباب تعجب شده بود
اصحاب بازی این سیرک همه فرانسوی بودند پسرها و دخترهای معقول انواع بازیها در آوردند خیلی مضحک و با
تماشا بود نصفه بازی از بالاخانه آمدیم پائین توی باغ کوچکی که موزیکان میزدند میان جمعیت گردش کرده
دوباره آمدیم بالا بستنی خوردیم و رفتیم توی غرفه بقیه بازی را هم در آوردند بازی که تمام شد آمدیم پائین با
جنرال کورکو توی کالسکه نشسته آمدیم منزل. (روز پنجشنبه بیست و نهم). روز یکه وارد ورشو
شدیم در میان صاحبمنصبان نظامی وغیره که معرفی شدند یک شخص بلند بالای قوی هیکلی درشت اندامی
بود که از آدمهای خیلی بلند قد یک سر و گردن بلندتر بود چون جزو اهل نظام معرفی شده بود گمان کردیم از
اهل نظام بوده ولی بعد معلوم شد که میرشکار و امیرآخور افتخاری اعلیحضرت امپراطور و اصلاً از نجبای لهستانی
و ریاست املاک خالصه لهستان هم با اوست و اسمش. (مرکی سیچبیت هن). است خلاصه امروز
هوا خوب بود نهار را در منزل خوردیم سه ساعت بعد از ظهر باید برویم منزل یکی از خانهای لهستانی
که بقدر یکفرسخ دور از شهر است در ساعت معین جنرال کورکو آمد با هم توی کالسکه نشسته راندیم قدری
که از این عمارت دور شدیم از شهر خارج شدیم راه هم شوسه است که بد نیست و آنجائیکه امروز میرویم میرود دو
راه شوسه قدری خرابست تازه تعمیر میکنند اطراف راه درخت کاشته اند خانه ها و عمارتهای دهاتی
بسیار در طرفین راه واقع است صحرا را خوب زراعت کرده اند صحرا یا زراعت است یا چمن و گل و سبزه طبیعی است
خیلی صفا دارد در بین راه که با جنرال کورکو صحبت میداشتیم چند مادیان دیدم پرسیدم در تمام این صفحه
چند مادیان در رمه دولتی دارید عرض کرد صد و بیست مادیان پرسیدم با این کمی چرا عرض کرد چون مادیانها
از انگلیس است و قیمت آنها گرانست پیش از این نگاه میداریم و از اینها برای سوار و کالسکه هم میگیریم خلاصه
یکفرسنگ که تمام شد رسیدیم بباغ ویلانف این باغ از یکی از سلاطین قدیم لهستان است که حالا با این

شاه زاده خانم رسیده است داخل باغ شده توی عمارت گردش کردیم این عمارت خیلی قدیم است ولی
بسیار خوب نگاه داشته و خوب عمارتیست مبل و اسباب خوب و پرده های صورت سلاطین قدیم لهستان را
خیلی دارد چند پردهٔ قالی بزرگ کار گوبلن معروف پاریس و اسبابهای قدیمی دیگر از قبیل شمشیر قدیم سلاطین
لهستان و ظروف مس که روی آنها مینا شده است و ظروف چینی قدیم و شاخ عاج منبت که برای سلاطین
در شکارگاه با میزدند و اسباب قدیم کهنه که از سلاطین بوده است در این عمارت زیاد است بعد دور باغ
هم گردش نموده جلو عمارت باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده بودند درختهای کهن سیصد چهارصد ساله بزرگ
درین باغ بود درختهای نوئل که با مقراض زده و آرایش کرده بودند مثل دیوار سبز سر بآسمان کشیده بود خلاصه
پارک و باغ باین خوبی کمتر دیده شده است بعد از گردش رفتیم توی اطاق قدری نشسته بستنی و میوه خوردیم
یکساعت توقف ما درین باغ طول کشید اسم سرایدار باشی این عمارت معلوم نشد بعد سوار کالسکه شده
با جنرال گورکو آمدیم برای منزل درین باغ کسی که حاضر بود و باغ و اشیاء نفیسه را بما معرفی میکرد اسمش
کنت فلیکس جانسکی) بود که خواهرزادهٔ (کنتس الکساند دین نیتسکی) است که صاحب
این باغ است از خانوادهٔ سلطنت نیست از نجبای قدیم پلن است و با یکی از سلاطین پلن که موسوم به لشیلنکی
بوده وصلت نموده و این عمارت و باغ دست بدست به بیع و شری و ارث باینها رسیده است بنای
این عمارت از (ژانسوبسکی) یکی از سلاطین پلن است که در سنه ۱۶۸۳ عیسوی فاتح وینه بوده است
خانم مشارالیها این کنت فلیکس را با چهار خواهرزاده دیگرش امروز از شهر برای تشریفات ما باین باغ فرستاده
بود خلاصه رسیدیم منزل غروب شام خوردیم امشب هم ساعت هشت از ظهر گذشته باید برویم بتماشاخانه
از این عمارت تا تماشاخانه بقدر یکساعت راه است از این عمارت تا تماشاخانه کالسکه و ترامواه بود که
مرد و زن و دخترهای جوان نشسته توی خیابان و کوچه گردش میکردند زن و مرد پیاده هم زیاد توی کوچه ایستاده
بودند و از جمعیت و ازدحام مردم و کالسکه و ترامواه عبور کالسکهٔ ما مشکل بود خلاصه رسیدیم بتماشاخانه جنرال
گورکو آمد جلو دیرکتر تیاتر هم جلو آمد با گورکو از پله های تیاتر رفتیم بالا از تالاری گذشته داخل تماشاخانه شده
در لژ مرتبه دوم پهلوی سن نشستیم جنرال گورکو و امیرال پوپوف مهماندار هم پهلوی ما نشستند این تماشاخانه را
از قدیم در عهد سلطنت نیکلا و زمان حکومت پسکویچ در اینجا ساخته اند در وسعت متوسط است خوب
تماشاخانه ایست سن خوبی دارد خلاصه پرده بالا رفت رقاصهها و بازیگرهای خیلی خوب ساز زدند و رقص
کردند باله بود بعد پرده افتاد آمدیم توی اطاق دیگر بستنی خوردیم (مرکیز پیچیستمن) که پیش نوشتیم
میرشکار و میرآخور افتخاری اعلیحضرت امپراطور است و هم آمد پیش ما نشست و صحبت از شکار رفتن پس فردای ما

بولمن

میداشت و قرار رفتن ما را میداد بعد آمدیم در مرتبهٔ پائین تماشاخانه در لژ زیر لژ اولی نشستیم دوباره پرده بالا رفت باز قدری بازی کردند و رقصیدند پرده افتاد برخواستیم از پلّهای چوبی که پائین آمده بودیم دوباره بالا رفته قدری توی اطاق نشستیم بعد باز آمدیم بمرتبه بالا در لژ اولی نشستیم پردهٔ سیم بالا رفت رقصیدند و باله کردند پرده سیم که افتاد برخواستیم با جنرال کورکو وداع کرده و با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته آمدیم منزل خوابیدیم. (جمعهٔ سلخ رمضان المبارک). امروز دو ساعت بظهر مانده باید برویم بقلعهٔ نظامی (نودگیادکیسیفسکی). که بمسافت سی و سه ورس یعنی پنج فرسنگ و نیم از غربی شهر ورشو واقع است سر ساعت معین امیرال پوپوف آمد یک درشکه کوچکی برای سواری ما حاضر کرده بودند که جای من تنها بود چون باید با درشکه از پارک ساکس عبور کرده گردش کنیم و خیابانهاش تنگ است باین ملاحظه درشکه کوچک آورده بودند خلاصه سوار شده راندیم امیرال هم با بعضی از پیشخدمتها و ملتزمین رکاب ما همراه بودند رسیدیم بپارک ساکس من با امیرال رفتیم توی باغ با درشکه گردش کردیم باغی است با درختهای زیاد سایه گستر و حوض خوب قشنگ که فوارهٔ آب مثل کلاه درویشان بمیان حوض میریزد این باغ چون استراحتگاه و تفرجگاه عمومیست عموم مردم از بچه و بزرگ و زن و مرد روزها بگردش میآیند پیرزنها در سایهٔ درختان نشسته خیاطی می کنند مردان روزنامه میخوانند اطفال بازی می کنند دایه ها بچه ها را انجا برده شیر میدهند و میگردانند خلاصه از باغ بیرون آمده با امیرال بدرشکه بزرگی نشسته قدری که راندیم رسیدیم بمحلهٔ یهودیها محله بزرگ آباد تمیزیست خانهای سه چهار مرتبه مثل عمارات فرنگیها دارند جمعیت زیادی از زن و مرد یهود طرفین راه ایستاده بودند اما از وضعشان معلوم بود که یهودی هستند و فهمیده میشد که از محلهٔ فرنگیها داخل محلهٔ یهود شده ایم زنهای کوتاه قامت مردهای قد کوتاه ریش بلند مو لی دخترها و پسرهای خوشگل میانشان بهم میرسید آخر محلهٔ یهودیها رسیدیم بگار راه آهن جنرال کورکو انجا منتظر ما ایستاده بود با هم رفتیم توی ترن ترن خوبی بود ملتزمین سوار شدند راندیم همه جا اطراف راه سبزه و جنگل با صفا بود یکساعت و نیم که راندیم رسیدیم بقلعهٔ نظامی اول شهر ورشو از روی یک پلی گذشتیم که روی رودخانه دیستول بسته بودند نزدیک این قلعه هم از پل آهنی عبور کردیم که روی رودخانه (بوك نادیو) است رودخانه بوك نادیو در همین محلّی که قلعه بنا کرده و این پل را ساخته اند داخل رودخانه ویستول میشود قبل از اینکه بقلعه برسیم از دور سواد قلعه خیلی مهیب و باشکوه و نمایان بنظر آمد دیوار بسیار بلندی دارد که سه چهار مرتبه عمارت ساخته اند و همه محل صاحب منصب و سرباز است خلاصه بگار رسیدیم من و جنرال کورکو در یک کالسکه نشسته سایر ملتزمین هم از عقب ما سوار کالسکه ها شده آمدند

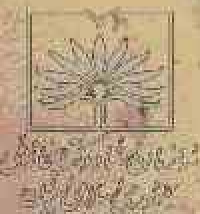
جمعه سلخ رمضان

از یک دروازه عالی جنگی داخل شدیم و باز از دروازه‌های دیگر گذشتیم وضع غریبی این قلعه را ساخته‌اند عمارتی بطور
دیوار بنا کرده‌اند سه چهار مرتبه که هر مرتبه که از دو طرف دریچه‌ها دارد و قلعه در وقت صلح فضا و تفرجگاه صاحب
منصب و سرباز است و وقت جنگ از همین دریچه‌ها تفنگ و توپ می‌اندازند عمارتی هم که مرحوم نیکلا
امپراطور روس بنا کرده است در آخر این عمارت واقع است که هر وقت امپراطوران روس هم باینجا بیایند
در همین عمارت منزل میکنند خلاصه این عمارت شهریست داخل قلعه همه سبزه و گل و ریاحین و درختهای
کهن است خاکریزها با بستانها انبارها قراولخانه عمارتهای متفرقه برای صاحبمنصبان اهل خلوا اینجا از مرد و زن دارد
باری از دروازه‌ها و خندقها گذشته تا رسیدیم بپای عمارت نیکلا آنجا پیاده از پله‌ها بالا رفتیم اینجا یک عمارت
د (اپادُتمان) مفصلی است اما جزو بدن عمارت و بنای قلعه است که با سنگ محکم ساخته‌اند که اگر
توپ هم بآن بزنند خراب نمی‌شود اطاقهای بزرگ و کوچک و سفره‌خانه و غیره دارد همه با مبلها و پرده‌های
خوب ولی امیرال پوپوف عرض میکرد تمام مبل اینجا از زمان مرحوم نیکلاست که احتراماً نگاه داشته‌ایم
صندلیهای بزرگ عهد قدیم و میز تحریر امپراطور نیکلا همه بهمان حالت باقی بود نهار آوردند خوردیم جلو این اطاق
که ما نهار میخوردیم یک بالکن ایوان خروجی عمارت کوچک باریکی بود که از آنجا برودخانه و خیلی جاهای دیگر منظر
داشت پای این بالکن رودخانه بوک ناریو داخل رودخانه ویستول میشود یعنی رودخانه بوک ناریو از زیر
این بالکن میگذرد و رودخانه ویستول از طرف مقابل این بالکن آمده در پای بالکن هر دو بهم متصل میشود و خیلی
تماشا دارد و آب رودخانه بوک ناریو سیاه است و آب رودخانه ویستول سفید این دو آب سیاه و
سفید که بیکدیگر مخلوط میشود خالی از تماشا نیست میان این دو رودخانه جزیره مانندی تشکیل یافته و آخر این جزیره
که در حقیقت جزو این قلعه است یک عمارت چند مرتبه ساخته‌اند که آنجا انبار غله است یک آسیای بخاری
هم در آن عمارتست که هر وقت لازم شود فوراً گندم را آرد می‌کنند یکطرف این عمارت خراب شده بود
حاکم عرض میکرد در زمستان اینجا برف زیاد جمع شده و آب رودخانه پس زده بود و یخ هم زیاد بود اینجا را خراب
کرده است آب این رودخانه بالای شهر (دانزیک) که بندری از بنادر آلمان است داخل دریای
بالتیک) میشود تفصیل این قلعه از این قرار است که نوشته میشود اسم این قلعه چنانکه پیش نوشتیم (نوذگی
ادگیستیفسنکی) . است و اسم فرمانده کل قشون قلعه (جنرال خلیبونوکوف) . است این قلعه یکی
از قلاع معتبره بزرگ اروپ محسوب میشود دور قلعه دوازده ورس است بیرون قلعه در اضلاع مختلفه آن
ده باستیان و خاکریز دارد و خط دور آنها سی لیکومتر است این قلعه را در سال یکهزار و هشتصد و هفت مسیحی
ناپلیون اول بنا نهاده و در آنوقت این اراضی بدولت ساکس) تعلق داشته در سنه یکهزار و هشتصد و دوازده

لشکر روس این قلعه را از لشکر فرانسه گرفته و در سال هزار و هشتصد و سی امپراطور نیکلای مرحوم این قلعه را خیلی
استحکام داده است اعلیحضرت الکساندر سیم امپراطور حالیه بخیال بنای باستیانها افتاده و باستیانهای دور
قلعه را فرمان داده بنا کرده قشون ساخلو و مستحفظین حالیه قلعه هفت هزار نفرند و در وقت جنگ چهل و پنجهزار نفر
لشکر بجهة حفظ این قلعه کافیست این قلعه بواسطه تلفون بشهر ورشو وصل شده است و همه وقت مخابره مینماید
مابین شهر ورشو و اینجا چنانکه اشاره کردیم دو پل بزرگست که اولی روی رودخانه ویستول و دویمی روی رودخانه
بوک ناریو بسته شده است و چنانکه نوشتیم در مقابل قلعه دو رودخانه بیکدیگر متصل میشود درین قلعه آذوقه
سیصد هزار نفر قشون همیشه حاضر و موجود است خلاصه بعد از نهار آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بکنار رود
خانه بوک ناریو در آنجا کشتی بخار طولانی معقول خوبی حاضر کرده بودند سوار کشتی شده بطرف پائین رودخانه
که طرف جریان آب بود راندیم اسم این کشتی (ویسلا) است جنرال گورکو و امیرال پوپوف و ملتزمین
رکاب ما هم با سایر صاحبمنصبان روسی بودند قدری در کشتی میوه خورده و صحبت داشتیم و راندیم تا از قلعه
گذشتیم بیست و یک تیر توپ هم شلیک کردند و از قراریکه بعد خبر رسید به اعلیحضرت امپراطور تلگراف کرده اند
که این کشتی را باسم ما موسوم کرده کشتی ناصرالدین شاه بنامند چنانکه بعد هم اشاره خواهد شد خلاصه دو کشتی بخار
کوچک هم از عقب میآمد و کشتی بزرگتر از این دو تا هم از دور دیدیم که جمعیت زیادی سوار بودند نزدیک
بکشتی ما شده از عقب ما میآمدند بقدر یکفرسنگی که رفتیم مراجعت کردیم و دوباره سوار کالسکه شده رفتیم توی
قلعه یک برج کبوترخانه در آنجا بود از پله های برج بالا رفته دیدیم بقدر دویست و پنجاه کبوتر بود مثل کبوترهای
چاهی خیلی جلد که در طهران هم هست اینها کبوتر جنگی هستند که در وقت جنگ و محاصره کاغذ نوشته ببال کبوتر بسته
باطراف میفرستند چند کبوتر هم بجهة امتحان توی قفس کرده آوردیم منزل کاغذ نوشته ببال آنها بسته رها کردیم
رفتند بقلعه خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده آمدیم بمنزل و در منزل بودیم تا ساعت
نه هم که بایستی برویم به تیاتر عمارت لازنکی سر ساعت مزبور ما با امیرال پوپوف سوار کالسکه شده راندیم وقتی
رسیدیم بپارک و جزیره عمارت لازنکی جمعیت زیادی از زن و مرد در پارک آنجا جمع شده بودند جنرال گورکو
هم آنجا حاضر بود این تیاتر سقف ندارد یعنی در این پارک دریاچه ایست که وسط آن جزیره دارد و در آن جزیره
تیاتر است دو طرف جزیره را که محل تیاتر میباشد دو دیوار ساخته اند که یکی از آن دو خراب است و مخصوصاً یک
دیوار را خراب کرده اند که چنین بنظر بیاید که در جزیره خرابه و جنگلی است که پریان رقص میکنند جلو این جنگل
نیم هلال جائی درست کرده اند که مرتبه مرتبه دارد و مردم مرتبه بمرتبه می‌نشینند و امشب تمام مرتبه پر از زن
و مرد بود برای ما در جلو سن زیر مرتبه با چند صندلی گذاشته بودند مابین سن هم آب این دریاچه بعرض پنج

پنج شش ذرع فاصله بود روی صندلیها نشستیم زوجه جنرال کورکو با عروس و یک زن دیگر طرف دست
راست ما نشسته و سمت دست چپ هم خود جنرال کورکو نشست این پارک را هم تماما از چراغهای گاز
و الکتریسیته و آتشبازیهای فوده بنگال چراغان کرده بودند خیلی خوب بود پرده سن را کشیدند بازیگرهای
تماشاخانه آمده رقصیدند این سن را خیلی خوب درست کرده اند علاوه بر پردهای مصنوعی درختهای خود این
پارک هم خیلی بر زینت و خوبی و نمایش سن افزوده بود و با چراغ الکتریسیته روشن کرده بودند هوا هم هوای
مساعد صاف آرامی بود جنرال کورکو عرض میکرد این تماشاخانه خیلی کم باز میشود مگر برای آمدن اعلیحضرت
امپراطور خود منهم چند دفعه میخواستم اینجا را باز کنم و اسبابش را فراهم آوردیم ابر و باد مانع شد و نگذاشت
اما امشب الحمدلله خیلی خوب است جمعیت هم از زن و مرد در پشت سر و طرفین ما زیاد نشسته اند یک پرده
بازی و رقص کردند و پرده افتاد برخواسته کمی در همانجا راه رفتیم و بستنی خورده قدری با زوجه جنرال
کورکو حاکم وغیره صحبت داشتیم پرده دوم بالا رفت باز باله و رقص کردند و تمام شد امشب دو پرده بازی
درآوردند و خیلی خوب بود بعد برخواسته با جنرال کورکو و زوجه او تعارف کرده آمدیم منزل چون امروز
نهار را دیر خوردیم شام را هم تاخیر انداخته در مراجعت از تیاتر خوردیم • (روز شنبه غره شوال المکرم روز شنبه غره
امروز که روز عید فطر است صبح برخواستم بواسطه کمخوابی شب قدری کسل بودم قبل از نهار یک عکاسی آمده
عکس ما را چند شیشه انداخت توی باغ قدری گردش کرده بعد نهار خوردیم وقت ظهر چون قرار بود بسربازخانه
سوار و فوج برویم و خبر کرده بودیم جنرال کورکو حاضر شد با او بکالسکه نشسته راندیم چند نفر از پیشخدمتها هم
در رکاب بودند اول رفتیم بسربازخانه و اردوئیکه در نزدیک عمارت ما بود داخل اردو شدیم از میان
سرباز ایستاده بود با کالسکه از جلو صف سرباز گذشته توی اردو پیاده شدیم این اردوئی است که از اردوی سواری آن
دور میدیدیم چادرهای اردو را دور آتش را بلند نموده و دورش سبز کرده بودند در حقیقت توی چمن چادر
زده اند هفت نفر سرباز با تفنگ و لوازم و مهمات حربیه خودشان در یکی ازین چادرها منزل دارند
و شب میخوابند جلو یکی ازین چادرها تفنگ سربازها را خواستیم که تماشا کنیم یک سربازی تفنگ آورد دیدیم
این تفنگهای روس بروان است چند مرتبه تفنگ را پر و خالی کرد تماشا کردیم بعد از قدری گردش و تماشای این
اردو رفتیم بسربازخانه دیگری که مال فوج پیاده است سربازخانه دو مرتبه ایست در زمستانها فوج در اینجا منزل
دارد حالا در اینجا نمیباشند موقتا آمده اند اشپزخانه ایها را دیدم و از غذای سرباز آوردند قدری چشیدیم
چشیدیم منازل و اطاقهای آنها را گردش و تماشا کرده آمدیم بسربازخانه سوار لانیه یعنی سوار رسته و از این سواره
لانیه دسواده هوسار ببر گردک و کماندای جنرال ایوانوف) . است سربازخانه سوار را هم مثل سربازخانه

افواج پیاده دو مرتبه است سوارها پیاده ایستاده بودند حسن سواره روس این است که هروقت سوار شوند سوارند و هروقت پیاده شوند فوج پیاده هستند از جلو صف آنها گذشته رفتیم اطاقهارا دیدیم بعد رفتیم اصطبل اسبهای سوار را تماشا کردیم طویله های طولانی ساخته از میان ستون زده و از دو طرف اسب بسته اند خیلی تمیز و پاکیزه بود تمام اسبهای اینها سیاه است بعد از سربازخانه بیرون آمدیم یک میدان وسیعی جنب آنجا بود جنرال کورکو عرض کرد اگر میل دارید خبر کنیم سواره با اسبهای خودشان را سوار شده بیرون بیایند و در اینجا مشقی بکنند فرمودیم بسیار خوب که فوراً شیپور کشیدند سواران برای زین کردن اسبها توی طویله ها ریختند اسبها نای صدا کردن ولگد زدن را گذارده بطوریکه دست یکنفر آدم هم گویا شکسته شد خلاصه در پنج دقیقه تمام سوارها از سربازخانه بیرون آمدند خیلی از اسبها جفته میانداختند هفت هشت نفر از سوارها زمین خورده اسبها ول شده قدری اینطرف آنطرف دویده گرد و خاک غریبی برخاست بعد شیپور کشیدند تمام سواره بنظام ایستاد بیرق سواره هم رسم نیست توی سربازخانه باشد در عمارت میگذارند رفتند از توی عمارت بیرق را آوردند سواره هوسار هم باین سواره ملحق شد شروع بمشق کردند و ما سوار کالسکه شده رفتیم بطرفی که گرد و خاک کمتر بود سوارها مشق مفصلی کردند گرد و خاک زیاد میشد انقدر توقف کردیم تا مشق سوارها تمام شد و از جلو ما گذشتند یک باطری توپخانه هم از عقب سوارها آمده گذشت آنوقت با جنرال کورکو مراجعت بمنزل کردیم شش ساعت بعد از ظهر که وقت رفتن بمنزل جنرال کورکو برای صرف شام بود حاضر شدیم امیرال پوپوف هم آمد با هم سوار کالسکه شده راندیم بعضی از ملتزمین ها هم همراه بودند رسیدیم بپای پله عمارت حاکم جنرال کورکو با زوجه اش ما را استقبال کردند رفتیم بالا داخل اطاقها شدیم اینده فعه برخلاف انشب چون هوا روشن و یکساعت بغروب مانده بود چراغها را روشن نکرده بودند تمام درها باز بود جمعیت هم بقدر انشب بود هوای بسیار خوبی داشت عمارت حاکم بسیار عمارت عالی خوبیست منظر و چشم انداز با صفائی بشهر و رودخانه دارد با جنرال حاکم و زوجه اش صحبت کنان رفتیم باطاق بزرگی که انشب هم دیده بودیم یک میز بزرگی مخصوص ما چیده بودند و سه میز دیگر هم روبروی ما برای سایرین چیده بودند سر میز نشستیم دست راست ما زوجه جنرال کورکو نشست و دست چپ زوجه جنرال بروک نشسته بود که جنرال مشارالیه حالا اجودان حاکم است در جنگ عثمانی هم بوده و خود جنرال نیز سر میز نشسته بود چندان مسن نیست روبروی ما هم خود جنرال کورکو نشسته بود دست راست جنرال کورکو یک زن اجنبیه از نجبای لهستان که زن پیر و خوش صحبت بود نشسته بود دیگر زن اجنبی هم از نجبای لهستان دو سه نفر فاصله بحاکم نشسته بود جمعی دیگر هم از جنرالها و بعضی از زنهای نجبای لهستان وغیره در

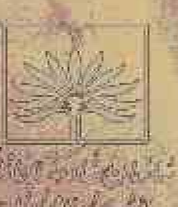


در سر میز ما بودند شام خوردیم در اواسط شام جنرال کورکو برخواسته بسلامتی ما خطابه و نطق بسیار مفصل
نظامی بصوت بلند خواند و دستی بود همه هورا کشیدند بعد باهم بسلامتی اعلیحضرت امپراطور جام شرابی
خورده سایرین هم خوردند و هورا کشیدند نشستیم و شام شد بعد برخواسته آمدیم باطاقهای دیگر و از انجا
آمدیم بیک بالکنی که در جلو این عمارت واقع است این عمارت را که از بناهای سلاطین قدیم لهستان است
در روی تپه که اطرافش جنگل است ساخته اند و این بالکن از جلو آن تپه بیرون آمده بالکن طولانیست که
کف آن تخته است و زیرش جای قزاق و قراول جنرال کورکو است وسط این بالکن حوضی است فواره دارد
آب صافی از چند فواره میجهد اطراف بالکن هم طارمی آهنی دارد تمام شهر ورشو و رودخانه ویستول و کارخانه
جات و پلهای آهنی روی رودخانه از انجا پیداست لب بالکن که آمده و پائین را نگاه کردیم مثل این بود
که از بالای شمس العماره بپائین نگاه کنیم شمس العماره یکی از عمارات مرتفع سلطنتی دیوانخانه طهرانست که مشرف
بشهر طهران است و همه شهر از بالای ان نمایان است بلکه هم زیادتر ارتفاع داشت خلاصه در هیچ جا
چنین بالکن و منظر خوشی نیست تمام زنها و مردهائی هم که سر شام بودند بانجا آمدند با همه صحبت کردیم مردم
شهر هم زیر این بالکن جمع شده بالکن را تماشا میکردند جلو این بالکن در کنار رودخانه زمین صاف مسطح و چمنی است
سوارهای قزاق در انجا بازی کرده اسب تاختند و تفنگ انداختند تماشا کردیم تا غروب آفتاب
اینجا بودیم بعد با همه خداحافظ کرده و جنرال حاکم را هم در سر پله وداع نموده سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم
قدری که گذشت دوباره کالسکه خواستیم سوار شده راندیم برای گردش و تماشای پارک ساکس بپارک
رسیده پیاده شده رفتیم توی باغ چراغها افروخته بود و جمعیت زیادی از مرد و زن گردش میکردند
قدری گردش کردیم عرض میکردند اینجا تیارتی دارد اما ما ندیدیم زن و مرد زیادی دیدیم یکجا جمع شده
بودند نزدیک رفته دیدیم چاه آبی است شخصی آب از چاه میکشید و در گیلاسهای بلور ریخته بمردم میداد
بیجوز ندیم گرفته خوردم آب بسیار صاف گوارای خوبی داشت بعد مراجعت بمنزل کرده خوابیدم امروز
قبل از رفتن بخانه حاکم باران آمد و هوا را خوش و با صفا کرد (اسامی فرمانده اردوی نظامی و سربازخانه
که امروز رفتیم ازین قرار است (فرمانده بریگاد سواره گارد و ساخلو ورشو (ایوانوف) فرمانده رژیمان
سواره هوسار گرودنو (جنرال اسراکرادیسکی) فرمانده رژیمان سواره نیزه‌دار (جنرال اودس
فرمانده باطری پنجم توپخانه سواره گارد (کلنل مادتیف) فرمانده رژیمان پیاده گارد ولیتو اسکی
جنرال وبین) (روز یکشنبه دویم شوال) صبح برخواسته توی باغ گردش کردیم امین السلطان را
خواستم عرض کردند خوابیده است ناظر دو سه دفعه دیگر باز او را خواستم عرض کردند
خوا

روز یکشنبه دویم

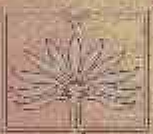


خوابیده است نهار خوردیم از ظهر هم گذشت باز امین السلطان برنخواست معلوم شد خواب طبیعی نیست یک
ناخوشی است که عارض او شده فرستادیم حکیم طولوزان و فخر الاطبا را حاضر کردند یکنفر طبیب هم از اهل ورشو
که اسمش دکتر لابل است فرستادیم آوردند فخر الاطبا می‌گفت این ناخوشی سبات سهر است و بعضی
معالجات میگفت دکتر ورشوی قدری فکر کرده گفت باید لباس امین السلطان را عوض کرد و یخ بسر و
چشمش مالید بالاخره بعد از مالیدن یخ بسر و چشم کم کم امین السلطان حال آمده برخاست و نشست امروز
پنج ساعت از ظهر گذشته باید برویم باسب دوانی سر ساعت جنرال کورکو آمد با هم سوار کالسکه شده
رفتیم باسب دوانی راهش نزدیک بود قدری که از این پارک گذشتیم بیک زمینی رسیدیم که چمن بود
آنجا اسب دوانی میکنند اسب دوانی اینجا بطرز اسب دوانیهای فرنگستان است یک اطاق
چوبی در وسط اطاقهای چوبی دیگر هم در طرفین ساخته اند که مردم می‌نشینند یک دیوار چوبی هم کشیده اند
که اسب دور آن میدود هر چند اسب هم دور این میدان بدود نمره دارد دو نمره که بگذارند دو اسب میدود
از روی نمره معلوم است که چند اسب میدود منتهای دویدن اسب هم دو ورس است که تقریبا ثلث
فرسخ باشد وقت اسب آمدن و دویدن هم زنگ میزنند جمعیت زیادی از زن و مرد بود پنج دوره
اسب قرار بود بدوانند چهار دوره آنرا ما نشسته تماشا کردیم اشخاصی که در این اسب دوانی حاضر میشوند
باید یک بلیت قرمزی گرفته بسینه خودشان بیاویزند که آنها را راه بدهند والا داخل نمیشوند هر بلیتی اسم
سه منات میخرند اقلا نه هزار نفر جمعیت بود که سه هزار تومان پول گرفته بودند بیرق این اسبها را هم از همین پول
میگذارند بیرق هزار تومانی و چهارصد تومانی و سیصد تومانی هم داشت اسب اول و دوم حق برداشتن بیرقها
را دارند اسب سیم و چهارم دیگر حق ندارند هر دفعه که اسب دوانی تمام میشد برمیخواستیم راهی رفته بستنی میخوردیم
و دوباره می‌نشستیم خلاصه دسته چهارم که تمام شد من برخواستم و جنرال کورکو هم برخاست همراه ما آمد تا منزل
در بین راه عرض میکرد که فردا که شکار میروید من بعضی کارهای لازم دارم مرا مرخص فرمایید او را مرخص کردیم
و خودمان وارد منزل شدیم امشب ساعت نه باید برویم بسیرک در ساعت نه بعد از ظهر امیرال پوپوف
حاضر شد رفتیم بسیرک از همان باغ سابق گذشتیم و بهمان ترتیب قزاقها ایستاده و موزیکان میزدند جمعیت
زیادی هم از زن و مرد بود بازیهای امشب مثل آنشب بود و بعضی بازیهای تازه هم کردند که دیده نشده بود از
آنجمله یک توری میان هوا و زمین بستند یک زن خیلی معقولی رفت بالای یک چوبی آنجا مدتی ایستاد
بازی کرد و رقصید بعد از آنجا خودش را انداخت میان تور و از آن تور آمد پایین یک شخص هم [illegible] شده
بعینه قورباغه بود مردکه لوطی آمد با دام ماهی گیری که در دست داشت انداخت قورباغه را گرفت خلاصه



بازیهای خوب درآوردند سیرک که تمام شد آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم (روز دوشنبه سوم
امروز باید با اسپالا برویم که شکارگاه مخصوص اعلیحضرت امپراطور است از ورشو تا اسپالا صد و سی ورس راه
است که قریب بیست و دو فرسنگ باشد صد و سی ورس رفتیم و صد و سی ورس هم مراجعت کردیم
از اسپالا تا شکارگاه هم یکفرسنگ راه با کالسکه اسبی رفتیم و یک فرسنگ مراجعت کردیم که در حقیقه
چهل فرسنگ برای امروز راه رفته ایم در ساعت ده که دو ساعت بظهر مانده بود امیرال پوپوف آمد سوار
شده رفتیم بگار راه آهن ویته جمعی از صاحبمنصبان روسی و چند نفر هم از ملتزمین در رکاب بودند توی ترن
نشستیم ترن بسیار خوبی بود سالن با روح خوبی داشت راه زیادی که راندیم رسیدیم بقصبه که چند کارخانه
ریسمان ریسی داشت فردا قرار بود که بهمین کارخانه ها آمده تماشا کنیم چون سواری امروز خسته میکرد موقوف
کرده پس فردا انشاء الله خواهیم آمد قدری دیگر که راندیم رسیدیم بگار اسکرنویچ دسته سرباز صف کشیده
ایستاده بودند و موزیکان میزدند لحماروف حاکم پطروکوف که ایالت کوچکی است و این گار جزو پطرو
کوف است در این گار باستقبال ما آمده بود پیاده شده از جلو صف سرباز گذشتیم اسکرنویچ همان جائی است
که در دو سه سال قبل اعلیحضرت امپراطور روس و امپراطور المان گلیوم مرحوم و اعلیحضرت امپراطور اطریش با همدیگر
در اینجا ملاقات کرده بودند عمارت اسکرنویچ هم پشت جنگل واقع شده بود آنجا ندیدم چون خط راه آهن از این جا
با اسپالا باریک میشود و ترن اولی که سوار بودیم با این راه نمیرود ترن را عوض کردند این ترن تازه بخوبی ترن
اولی نبود در این ترن عکاسی هم که سابقا عکس ما را انداخته بود همراه بود چند نوع عکس ما را انداخت یک نقاشی
هم همراه بود که صورت ما و همراهان را می کشید روزنامه نویسی هم از روزنامه نویسهای انگلیس همراه بود خلاصه
راندیم اطراف این راه همه جا جنگل و زراعت و چمن و گل بود رسیدیم بجائیکه باید از راه آهن پیاده شده سوار
کالسکه اسبی بشویم یک کالسکه کوچکی که جای دو نفر داشت حاضر کرده بودند از ترن آنجا پیاده شده با
مادکی بیچیست [illegible]) سوار آن کالسکه شدیم سایر همراهان هم از ایرانی و فرنگی توی کالسکه های دیگر نشسته
راندیم مارکی عرض میکرد این کالسکه مخصوص اعلیحضرت امپراطور است که سوار شده بشکار میرود خیلی از این کالسکه خوششان
میآید راندیم تا رسیدیم بیک پلی که رودخانه از زیرش میگذشت مارکی عرض میکرد آب این رودخانه گاهی باندازه
زیاد میشود که تا روی پل میآید یک وقتی هم آب خیلی زیاد شده و پل را برده بود از روی این پل طولانی گذشته
رسیدیم بعمارت اسپالا این راه که بعمارت آمدیم راه شوسه نیست که ساخته اند البته اطراف راه زراعت
است و سبزه بعد کم کم جنگل میشود درختهای کهن و اشجار کاج خیلی قوی دار و این عمارت در وسط جنگل روی تپه که اطرافش
سبزه و درخت است واقع شده عمارت شکاری کوچک خوبیست این عمارت را مارکی برای شکارگاه اعلیحضرت امپراطور

بنا کرده است اغلب این عمارت از چوب است از دور عمارت کوچکی بنظر میاید ولی داخل آن که میشوند معلوم
میشود که خیلی بزرگست عمارت دو مرتبه معقولی است تمام مبل این عمارت از پوست شکار و مرال و شوکا است
شاخ شکار و مرال زیادی که اعلیحضرت امپراطور و سایرین درین جنگل شکار کرده اند باین عمارت نصب شده است
چهل چراغ و چراغهای این عمارت همه از شاخهای مرال و شوکا است در یک اطاق اسباب بازی بلیارد گذارده اند
که بازی میکنند در این اطاق انواع قطعات عکسهای شکارگاه اعلیحضرت امپراطور و امپراطریس وغیره که درین جا
شکار کرده اند و همچنین پرده های کوچک نقاشی آویخته بود رعیتهای روسیه و فرنگستان وضع غریبی
زراعت میکنند در عوض گندمهای سفید درشت که بزبان فرانسه آنرا (فرومان) میگویند یکنوع دانه
میکارند که اسمش (سگل) است و سگل همان گندم تلخه است که در میان گندمها روییده میشود
دانه ریزهٔ سیاه رنگی است نانش هم سیاه میشود رعیت و سرباز ازین نان میخورند ندیده ایم گندم خوب
در اینجاها درست عمل نمیاید یا جهت دیگر دارد که نمیکارند و نمیخورند خلاصه اعلیحضرت امپراطور دو سال یکمرتبه
اینجا به شکار میایند ولی حالا دو سال است که اینجا نیامده اند چند شیپورچی شکار که برای شکار شیپور میزنند با آن
شیپور با موزیک میزدند بعد آمدند عرض کردند نهار حاضر است نهار را در اطاق پائین حاضر کرده بودند
ما رفتیم باطاق بلیارد و فرمودیم نهار مخصوص ما را آنجا آوردند خوردیم سایرین از صاحبمنصبان فرنگی و ملتزمین
ایرانی در اطاق پائین همه در سر میز طولانی نشسته نهار خوردند بعد از نهار همان کالسکه کوچک را سوار
شدیم مارکی هم پهلوی ما نشست بقدر یکفرسنگ دیگر هم راندیم تا بشکارگاه رسیدیم یک جنگل انبوهی
بود وسط آن یک خیابان عریضی بعرض ده ذرع داشت بخاد و سه محل برای شکار کردن ساخته بودند یک
جائی هم برای اعلیحضرت امپراطور از چوب ساخته بودند مثل صندوق بله بجور دیوار بالا رفتیم بالای آن
نشستیم یک جائی هم از برگ روبروی ما بود که مسافتی داشت مجدالدوله رفت آنجا نشست بعضی
دیگر هم در جاهای دیگر خیابان نشستند مارکی میرشکار هم زیر پله جای ما نشسته بود او را هم فرمودیم آمده پهلوی
ما نشست یک محوطه بسیار وسیعی از جنگل را دور تا دور از چوب و مفتول حصاری کشیده و خوک و شکار
در میان این محوطه وسیع محصور بودند بقدر صد نفر هم پیاده هستند یک شیپوری که میزنند آهسته توی جنگل را میمالند
اول که مالیدند یکدسته خوک ماده بیرون آمد که بچه خوک هم میان آنها بود بملاحظه اینکه مجدالدوله رو
بروی ما نشسته بود خوکها در مقابل او بیرون آمدند با احتیاط یک تیر تفنگ انداختیم نخورد پیاده ها
آمدند جنگل پشت سر ما را باز هم مالیدند یکدسته خوک ماده بیرون آمد یک تیر هم آنجا انداختیم خبری
نشد از طرف دیگر میرزا عبدالله خان و اکبر خان و سید محمد خان وغیره که جاهای دیگر نشسته بودند



چند تیر انداخته و چند خوک ماده زده بودند دو مرال هم از نزدیک ما بسرعت گذشتند تفنگی نینداختیم
نخورد و خلاصه چون این جا که ما نشسته بودیم پشه داشت و اذیت میکرد زیاده نشسته برخاستیم و با امیرال پوپوف
راندیم بنا بود برویم بآن عمارت که نهار خورده بودیم قدری راحت کرده چای بخوریم چون وقت تنگ بود
بانجا نرفته مستقیما بسر راه آهن آمدیم توی ترن هم قدری معطل شدیم تا ملتزمین همه رسیدند آنوقت ترن حرکت
کرد رسیدیم بکار اسکرنویچ انجا از این واگن بواگن بزرگ اولی رفتیم همینطور در راه که میرفتیم شب شد و ماهتاب
در آمد صحرا را تماشا میکردیم تا یکساعت و نیم بنصف شب مانده رسیدیم بکار ورشو جمعیت زیادی از مرد و زن
در کار جمع شده بودند انجا سوار کالسکه شده آمدیم منزل شام خورده خوابیدیم (روز سه شنبه چهارم شوال سه شنبه چهارم شوال
صبح برخواستم میرزا رضا خان وزیر مختار مقیم المان که اینجا آمده بحضور رسید دیروز مرخص شده دوباره ببرلن
مراجعت کرد نریمان خان وزیر مختار وینه هم که بوینه مراجعت کرده بود از انجا تلگرافی عرض کرد که همان وقت که
ما بخواهیم که بوینه برویم اعلیحضرت امپراطور اطریش هم برای آنوقت حاضر پذیرائی ما هستند امروز قبل از نهار یکنفر
از کنت های نجیب این شهر که اسمش (کنت ذالفسکی) است با زن و چهار دخترش بتوسط امین السلطان
بحضور ما آمدند قدری صحبت کردیم کنت نجیبی است بعد از آنکه اینها رفتند نهار خوردیم هوا هم بشدت گرم بود
عرق زیاد کردیم دو ساعت بعد از ظهر امیرال پوپوف حاضر شد با هم بکالسکه نشسته رفتیم بتماشای مدرسه دخترها
و پسرهای کور و لال که در انجا درس میخوانند و تربیت میشوند مدرسه دو طبقه ایست قدری گردش کردیم چند
نفر از دخترهای روسی و باقی دیگر تمام پلنی و لهستانی هستند که تحصیل میکنند کلیه بقدر صد نفر شاگرد کور و کر
در اینجا مشغول تحصیل هستند مخارج اینها را هم قدری دولت میدهد و قدری هم اهالی شهر و پدرها و مادرهایشان میدهند
آنها بلکه اهل پلن هستند مربی و معلم آنها هم پلنی است و زبانشان هم تمام زبان پلن است زبان روسی تحصیل میکنند
اغلب این لالها چنان لال نیستند که هیچ نتوانند حرف بزنند بلکه بعلم اینها را بحرف میاورند مثلاً معلم بیک
طوری با آنها سخن میگوید که میفهمند و جواب او را میدهند اما دیگری نمیتواند از یک دختری خیلی سؤالات
علمی کردیم جغرافیا میدانست نقشه نشان میداد و شهر طهران را در روی نقشه مینمود بعد رفتیم بتالار کنسرت آنها
که کورها در انجا موزیک و ویلن میزدند و کمانچه می کشیدند و دخترهای کور آواز میخواندند قدری ایستاده تماشا
کردیم خیلی خوب میزدند و میخواندند بعضی صنایع دستی هم اینها می کنند از قبیل قلاب دوزی و نقشهائیکه با پشم
روی پارچه میدوزند کارهای چرخی که همه خیلی خوبست بعضی از کارهای خود را هم برای ما آوردند بجهة یادگار نگاه
داشتیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای حمام بهمان حمامی است که چند روز قبل رفته بودیم از حمام
بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل امشب هم چادر بزرگی توی باغ جلو عمارت ما زده شام حاضر کرده

داده



وازجانب ما جنرال گورکو حاکم ورشو جنرالها و صاحبمنصبان رئیسان را که آنروز در میدان و سربازخانه دیده
بودیم دعوت کرده اند که با ما شام بخورند. (لهستان قسمت روس سیزده کرور نفس دارد از سه قسمت
لهستان که در میان سه دولت منقسم شده معتبرتر از همه قسمت دولت روس است بعد قسمتی است که به
دولت اطریش افتاده و سیم آنست که در دست پروس است پای تخت لهستان روس شهر (ورشو
است و پای تخت لهستان اطریش (گراکوی). است و پای تخت لهستان پروس (پوسلو
است که روی هم رفته کلیه ملت لهستان که قسمت شده است در یک زمانی از بیست و چهار کرور
الی سی کرور نفس بوده است وضع شهر ورشو این است که مینویسم از قراریکه میگویند جمعیت سکنه ورشو چهار
صد و پنجاه هزار نفر است یکصد و پنجاه هزار نفر از این جمعیت یهودی هستند که صراف و معامله گر میباشند
از دست این یهودیها هم روسها و هم لهستانیها خیلی متغیرند و آنها را دشمن دارند چراکه تمام این یهود جمیع پول
طلا و نقره مردم را جلب میکنند در تمام لهستان روس یک ملیون یهودی است که دو کرور باشد کوچه های
ورشو تمام پاک و تمیز و سنگ فرش است و کالسکه های تراموه که از روی خط آهن حرکت میکند درین شهر زیاد است
کالسکه سازی این شهر خیلی خوب و مشهور است ما هم چند دستگاه کالسکه خریدیم تمام مغزنها و دکاکینی که در زیر
عمارات دارند جلوش یک پارچه آئینه بزرگ بی جوه بسیار روشن است بنا با شاگرد بنا با عمله جات
این شهر طوری بنائی و کار می کنند که کسی صدای آنها را نمی شنود لباس همه جور است که کسی میان آقا و نوکر
و کنیز و خانم فرق نمیدهد از صبح تا شب و از شب تا صبح مردم در معابر عبور و مرور میکنند دکاکین باز است
و خرید و فروش مینمایند و هرکس بخیال خودش گردش میکند و همچنین کسی درین شهر رسم نیست بصدای بلند چیزی
بفروشد و داد بزند و مشتری طلب نماید خیلی شهر آرام بی صدای خوبیست پلیس این شهر دو هزار نفر است رئیس و صاحب
منصبهای آنها روسی هستند و عملجات تمام لهستانی میباشند پادشاه یونان دو روز دیگر وارد ورشو میشود دختر
خود را همراه میآورد که به برادر اعلیحضرت امپراطور روس نواب گراندوک پل تزویج کنند گراندوک پل هم
تا ورشو باستقبال میآیند که با زوجه خود به پطرزبورغ بروند دختر اعلیحضرت پادشاه یونان دختر عموی نواب
گراندوک پل میشود یعنی زوجه پادشاه یونان دختر نواب گراندوک قسطنطین عموی اعلیحضرت امپراطور الکساندر
سیم است خود گراندوک قسطنطین هم در قرم است ایشان هم در موقع این عروسی به پطرزبورغ میروند اینها که
بورشو میایند و میروند بیش از دو ساعت معطل نخواهند شد خلاصه در ساعت هفت از ظهر گذشته صاحب
منصبانی که بشام دعوت شده بودند حاضر شدند رفتیم سر میز چادر کرباس پشمی بزرگی زده و میز بسیار عالی
چیده بودند ابتدا من بسلامت اعلیحضرت امپراطور جام شربتی خورده هورا کشیدند بعد جنرال گورکو بسلامت

مالشی کرد و هورا کشیدند بعد از اتمام توی باغ با جنرال کورکو و سایر صاحب‌منصبان نشسته قدری صحبت کردیم

روز چهارشنبه پنجم

روز چهارشنبه پنجم ماه امروز وقت ظهر باید برویم بکارخانه (ژیرادُدُن) که حالا صاحب آن مسیو ویطرس آلمانی است چهل و چهار ورس از ورشو تا آنجا راه است که تقریباً معادل هفت فرسنگ ایران میشود همان خط راه آهنی است که باسپالا میرود هوا صاف و آفتاب و معتدل بود با امیرال پوپوف در کالسکه نشسته رفتیم بکار جنرال کورکو و زوجه حاکم ورشو و زن نایب الحکومه و بعضی زنهای دیگر هم در کار حاضر بودند با همه دست داده احوال پرسی کردیم زوجه حاکم ورشو درین کارخانه شراکتی دارد و کارخانه در تحت حمایت او است باین مناسبت خودش با این نسوان حاضر شده اند که با آنجا بیایند رفتیم توی واگن از پیشخدمتها و ملتزمین رکاب ما هم چند نفری همراه بودند ترن حرکت کرده سه ربع ساعت طول کشید تا رسیدیم بکار کارخانه کار کوچکی داشت جمعیت زیادی از عمله جات خود کارخانه در کار جمع شده بودند در حقیقت این کارخانه یک شهریست درسی و دو سال پیش از این پدر این ویطرس بروسیه آمده این زمین را که در آنوقت صحرا و شکارگاه بوده است از دولت روس اجازه و امتیاز گرفته که کارخانه بسازد و پس از تحصیل اجازه و امتیاز این کارخانه را ساخته است و بعد مرده حالا به پسرش ویطرس رسیده است هزار نفر زن و مرد عمله و کارکن مخصوص این کارخانه است که برای اینها خانه های دو مرتبه و سه مرتبه تنگ‌تنگ ساخته و در آنجاها منزل داده اند کوچهای راست وسیع دارد و سوای خانه های عمله جات بعضی عمارات و خانهای خوب هم صاحب کارخانه ساخته است که هر کس بانجا بیاید و بخواهد منزل نماید کرایه میدهد دودکشهای زیاد از بالای این کارخانه پیداست و دود از همه بیرون میآید در مدت سی و دو سال اینجا بمرور شهری شده است توی کوچها عوض شن خورده های ذغال سنگ ریخته اند خیلی مطبوع شده است از کار سوار کالسکه شده راندیم رسیدیم بیک عمارتی که تمامش را از چوب ساخته اند اسم این عمارت (ازیل) است ازیل یعنی پناهگاه و حقیقتا درینها این عمارت را ویطروس صاحب کارخانه از پول خود ساخته و خرجش را هم از خود میدهد که اطفال کوچک و بزرگ عمله جات این کارخانه در آنجا تحصیل کنند اول وارد تالار بزرگی شدیم تختی گذارده بود من روی تخت نشستم جنرال کورکو و زوجه اش هم پهلوی من نشستند درین تالار اطفال زیادی باختلاف سن و سال جمع بودند صف اول اطفال پنجساله و شش ساله و میان آنها چهار ساله هم بود صفوف بعد بچه های نه ساله و ده ساله بودند هر دسته هم یک زن معلمه جلوشان ایستاده بود قدری که اینها را تماشا کردیم اطفال دسته دسته بطور مشق و قاعده نظامی زن معلمشان جلو آنها افتاده بطور دفیله از جلو ما می گذشتند دست همدیگر را گرفته میرفتند خیلی خوش آینده بود دسته آخری که رد شدند دیگر یکی پیانو میزد و این دسته بحالت رقص و ساز از جلو



ما گذاشتند و تالار خالی شد از این تالار که بیرون رفتند هر دسته رفتند باطاق و جای مخصوص خودشان ما هم برخاسته
رفتیم بتماشای اطاقهای اطفال اول داخل اطاق بچه‌های سه ساله و چهار ساله شدیم چون حالا وقت تحصیل اینها نیست
در این اطاق میزهای طولانی کوچک و صندلیهای کوچک گذارده اسباب بازی اینها را از هر قبیل فراهم آورده اند
و مشغول بازی هستند یک سمت اطاق را هم برای بازی خالی گذارده تمام لوازم بازی از عروسک و گاهواره
و انواع اسباب مقوائی که روی زمین میکشند و غیره برای اینها حاضر بود و زن مربیه آنها هم ایستاده بود
و بآنها بازی یاد میداد وضع اینها خیلی خوش و با تماشا بود بعد رفتیم باطاقهای دیگر که طبقه بطبقه برای اطفال ساخته
اند و اطفال بانواع فنون و علوم از مشق خط و نقاشی و درس زبان و تحصیل علوم مفیده دیگر مشغولند آنجا را هم گردش
کردیم تمام منظم و مرتب بود اینهمه مخارج و ترتیب اسباب برای تحصیل و تربیت اینهاست یعنی این اطفال همه
مال این عمله جات هستند که در این کارخانه کار میکنند مقصود این است که پدر و مادرهایشان آسوده خاطر از
صبح تا عصر مشغول کار بوده از خیال اطفالشان فارغ باشند ترتیب این اسبابهای بازی هم برای این است که دیگر اطفال
در کوچه و باغ ندوند و نروند و حرکت بیقاعده ننمایند بعد از تماشای اینجاها بیرون آمده سوار کالسکه شدیم جمعیت
مرد و زن هم اطراف کالسکه ما را گرفته بودند آمدیم رسیدیم بعمارتیکه یک اطاق بزرگ داشت این اطاق
تماشاخانه این کارخانه است که در آنجا بازی در می آورند در این اطاق برای ما و همراهان نهار حاضر کرده بودند
یک میزی مخصوص برای ما توی سن گذارده و سه میز دیگر هم در پائین خیلی دورتر از ما برای همراهان از فرنگیها و ایرانیها
چیده بودند سر میز ما جنرال گورکو و زوجه و عروس او و دختر برادرش و جنرال ادم حاکم شهر ورشو و زوجه او و چند
نفر دیگر از خانمهای محترم و جنرالها نشسته بودند نشستیم نهار و سایر همراهان هم در سر میزهای پائین نشستند نهار
خورده بعد سوار شده رفتیم به پارک صاحب این کارخانه که زمین منجلابی بوده پارک کرده است بد باغی نیست
عمارتی چوبی ساخته است در آنجا هم میوه جات و عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خوردیم پهلوی آن اطاق یک
حمامی بود رفتیم بتماشای حمام درها را باز کردند شیرهای آب گرم و سرد زیاد داشت بعد آمدیم توی باغ در
خیابانی از باغ گردش کرده رسیدیم بیک دریاچه مرغابی و بچه مرغابی در آن بود بالای این دریاچه یک
اطاق کوچک چوبی ساخته بودند که بدریاچه نگاه میکرد منظر خوبی داشت دور این اطاق را صندلی زیادی چیده
بودند با جنرال گورکو و زوجه او قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخواسته آمدیم پائین اگرچه مقتضی بود که زیاد
تر توی باغ گردش کنیم ولی چون وقت تنگ بود سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کارخانه جات قدری که آمدیم
رسیدیم بکارخانه پیاده شده داخل بکارخانه شدیم کارخانه جات بزرگ و کوچک متعدد بود و زن و دختر زیادی
در این کارخانه‌ها کار میکردند چرخهای زیاد و دیگهای بزرگ در کار بود و پشم و پنبه میرشتند و انواع پارچه‌های پشمی

وریسمانی از زیرپیراهنی و جوراب و رومیزی و تو و چیزهای دیگر میبافند بسیار کارخانجات معتبریست جمعیت
کارگر هم زیاد است بیک کارخانه بزرگ رفتیم که از جمعیت کارگر زین کارخانه پیدا نبود و صدای چرخ بخار و
اینهمه جمعیت گوش را اذیت میکرد هوای کارخانه هم گرم بود بعد رفتیم بمرتبه دویم و سوم و چهارم این کارخانه
در انجا زنهای زیاد نشسته و بعضی پارچه ها را که درین کارخانه میبافند با چرخ خیاطی میدوزند اما چرخی نیست
که با دست و پا حرکت بکند حرکت چرخها با بخار است تمام این سه مرتبه فوقانی را زن و دختر نشسته و مشغول
بکار بودند از شدة کار که البته شبانه روزی نه ساعتش را باید کار کنند رنگ تمام زنها پریده و زرد بود اداره
این کارخانه خیلی معتبر است تمام مخارج این عمله جات و کارخانه بعهده صاحب کارخانه است بقدر دویست
نفر میرزا و ثبات و غیره دارد انچه تحقیق شد بعد از وضع مخارج و مزد عملجات و کارگرها سالی دویست هزار
تومان عاید صاحب کارخانه میشود از یک کارخانه که بیرون میآمدیم تصور میکردیم که دیگر کارخانه نیست و
بسر راه آهن میرویم قدری که میرفتیم باز بکارخانه دیگر میرسیدیم بالاخره همه کارخانجات را که گردش کردیم سوار
کالسکه شده دوباره آمدیم بباغی که بودیم رفتیم توی عمارت چوبی قدری نشسته خستگی گرفتیم و راحت شدیم بعد
سوار کالسکه شده آمدیم بگار سوار ترن راه آهن شده مراجعت کرده نزدیک غروب وارد منزل شدیم چون
نواب گراندوک پل برادر اعلیحضرت امپراطور برای استقبال پادشاه یونان که دخترش را از برای تزویج با همین
شاهزاده می آورد حالا وارد ورشو میشوند امین السلطان و امیرال پوپوف لباس رسمی پوشیده رفتند بگار راه
آهن برای استقبال و ملاقات نواب گراندوک پل امشب گراندوک پل در عمارت لازنکی خواهند
ماند و صبح زود پادشاه یونان را استقبال و ایشان را وارد ورشو کرده باتفاق همدیگر بطرسبورغ میروند امین السلطان
و امیرال پوپوف نواب گراندوک را ملاقات کرده مراجعت نمودند و عرض کردند الآن هم گراندوک
بملاقات ما میآیند حاضر ملاقات ایشان شدیم آمدند قدری نشسته صحبت کردیم و رفتند و چون صبح زود
خیال حرکت داشتند عذر بازدید ما را خواستند بعد شام خوردیم بعد از شام سوار کالسکه شده رفتیم به
گردش هوا خیلی سرد شده بود زود مراجعت کردیم عکاس سابق هم حاضر بود اجازه دادیم آمد از نزدیک
عکسی از ما انداخت. (روز پنجشنبه ششم). صبح برخاستیم حکیمباشی طولوزان دندان ساز پنجشنبه ششم
معروف ورشو را که اسمش مسیو مارتن و از اهل فرانسه است بحضور آورد خیلی دندان ساز قابلی است
هوا دیشب تا بحال خیلی سرد شده است بادی سرد از طرف شمال میاید و چون سمت شمال اینجا بقطب
نزدیکست و این باد از روی یخ بر میخیزد این است که هر وقت باد شمال میوزد هوا را خیلی سرد میکند و برخلاف
هر وقت باد از طرف مشرق بیاید هوا گرم میشود و باران هم میآید هوای اینجا با هوای لواسان ییلاق طهران شبیه است

خلاصه



خلاصه امروز باید برویم بکارخانه آب صاف کنی که در آخر آبادی شهر واقع است مهندس این کارخانه انگلیسی است تمام اسباب و آلات این کارخانه را هم از انگلیس آورده اند این کارخانه بپول اهالی شهر ساخته و دایر شده است و در تحت ریاست (امستانکوبج) است یک زن پیری با یک دختر جوانی دارد هردو در کارخانه معرفی شدند سه ساعت از ظهر گذشته جنرال کورکو آمد باهم بکالسکه نشسته راندیم برای کارخانه مزبور اغلبی از عمله خلوت ما هم در رکاب بودند رسیدیم بکارخانه پیاده شده وارد کارخانه شدیم ابتدا یک خیابان صاف هموار یست که پهلوی اینخیابان هشت نه آب انبار که همه بیک وضع است ساخته اند تفصیل یکیرا که بنویسیم وضع سایر معلوم میشود یکقطعه زمین بزرگی را گود کرده وچند ستون از زیر ساخته روی انهارا طاق مستحکم زده اند این آب انبارها عمیق است و زیر آب انبارها سنگهای خیلی بزرگ و روی سنگهای بزرگ سنگهای کوچک و روی انهارا سنگریزه و بالای ان شن ریخته اند یک ماشینی هم در کنار رودخانه ویستول ساخته اند که از رودخانه تا این کارخانه نیم فرسنگ مسافت است آن دستگاه ماشین را ندیدیم از قراریکه گفتند بواسطه آن ماشین و نهری که ساخته اند آب کثیف گل آلوده سیاه از رودخانه داخل این آب انبارهای بزرگ مسقف می کنند و با اسباب و ماشین هائیکه در زیر این حوضها تعبیه کرده واین سنگهارا ریخته اند آب را صاف نموده داخل حوضهای دیگر می کنند که در وقت ورود بکارخانه آن حوضها در دست چپ و راست واقع بود و این حوضهای آب صاف هریک بقدر چهار ذرع طول و یک ذرع ونیم عرض دارد و بسیار عمیق است وآبی که باین حوضها داخل میشود بقدری صاف است که هیچ معلوم نیست توی انها آبست یعنی بعد از آنکه آب صاف شد دراینجا این قسم دیده میشود و در وسط این حوضها یک خمره مانندیست از آهن که آب از ان آهن فرو میرود و تمام این آبهای صاف در یکطرف کارخانه که سرداب و حوض بزرگیست از وسط یک حوض مرمر بسیار خوبی بیرون می آید و پهلوی این حوض بزرگ آب صاف یک عمارت عالی مفصل و دستگاه ماشین بزرگی بنا کرده واین ابهای صاف بواسطه تلمبه برج بسیار بزرگ بلند محکمی که درین عمارت ساخته اند میرود و از ان برج لوله ها و راه ها و تلمبه ها درست کرده اند که بتمام شهر راه دارد و آنقدر این منبع مرتفع است که در مرتبه چهارم خانه جنرال کورکو که مشرف بتمام شهر است از فواره حوضی که در بالکن انجا دیدیم همین آب جستن میکند ابی هم که از فواره های جلو عمارت بلویدر که ما منزل داریم میجهد از همین آبست خلاصه این اب بتمام مراتب عمارات شهر می نشیند و همه اهل شهر سهمی از این آب خریده و باشیر آب دارند و محتاج باین نیستند که از پائین اب بالا ببرند ارتفاع این برج سی ذرع است و با اینکه منبع آب تمام شهر است هیچ معلوم نیست درین برج ابی باشد [illegible] برج هم [illegible] ذرع میشود بعد از تماشای اینجا آمدیم بعمارتیکه ماشین در وسط آن واقع است تالار بزرگی است ماشین در وسط آن

بالا راست و یک شاه نشینی هم برای نشستن دارد رفتیم توی آن شاه نشین نشستیم بستنی و عصرانه حاضر کرده
بودند بستنی خورده و قدری با جنرال کورکو صحبت کرده برخواستیم و آمدیم پهلوی ماشین دور ماشین مجری از آهن
دارد و ماشین در کمال خوبی کار میکند از دم مجر که آدم نگاه میکرد بقدری گود بود مثل آنکه شخص از بالای قصر قاجار
طهران زمین را نگاه کند و از پائین تا بالا چرخ است که کار میکند بقدری این ماشین ها و چرخ و اسبابها پاک
و تمیز و روانست که آدم گمان میکند که تازه از دست استاد در آمده است وضع این ماشین تماشای
خوبی دارد چون ماشین در وسط تالار و عمارتی عالی واقع است مثل کارخانه جاتی نیست که دود و جمعیت
زیاد داشته باشند و آدم از تماشای آن در زحمت بوده و عجز داشته باشد شخص که زیاد نگاه باین ماشین
و کارکنان بکند و در وضع و حالت آن اندکی غور نماید هیچ گمان نمی نماید که این ماشین مبنی و برای صاف کردن
اسب و عمله جات آن انسانند بلکه چنین بنظر میاید که این ماشین در آسمان ساخته شده و عمله جات
آن ملائکه هستند و باید این ماشین یک کره را حرکت بدهد و در این ماشین بقدر یکصد و چهل اسب است بعد از
تماشای ماشین نشستیم جنرال کورکو هم پهلوی ما نشست چهار صد نفر تلمبه چیهای شهر را که کارشان این است هر کجا آتش بگیرد
فورا خاموش کنند با لباسهای خوب از جلو ما با عرادهای تلمبه آورده گذراندند قدری هم تلمبه ها را با آب پر کرده
بازی کردند و روی چهار آب پاشی نمودند اینها که رفتند ما برخواسته بیرون آمدیم سوار کالسکه شده آمدیم
منزل چای خورده دوباره کالسکه حاضر کردند سوار شده راندیم برای ولانوف که از (کنیاز پاتوتسکی)
است از راهی که دفعه سابق رفته بودیم نرفتیم از راهی دیگر که نزدیکتر و بهتر بود رفته رسیدیم بباغ چند نفر زن فرنگی
آنجا بودند و درهای اطاق بسته بود سرایدار باشی آنجا که مرد لاغر بلند قدی است و از دو طرف چانه ریش دارد
پیدا شده درهای اطاق را باز کرد در این بین که میگشتیم یکدفعه دیدیم دو فرنگی نفس زنان از عقب ما آمده بما رسیدند
من تصور کردم صاحبخانه هستند شنیده اند من اینجا آمده ام برای پذیرائی ما آمده اند پرسیدم که شما کیستید
گفتند ما روزنامه نویس هستیم آمده ایم گفتیم برای چه آمده اید گفتند تکلیف ما این است که هر جا شما بروید ما
هم آنجا حاضر باشیم سرایدار باشی اینجا زبان فرانسه نمیدانست زبان لهستانی میدانست این روزنامه نویسها
که آمدند برای ما خوب شد ما با آنها بفرانسه حرف میزدیم و آنها تفصیل پرده ها را از سرایدار باشی میپرسیدند و بما
عرض میکردند چون خود روزنامه نویسها هم لهستانی بودند و زبان لهستانی را میدانستند خلاصه این عمارت را که
سرایدار باشی باز کرد و داخل شدیم دفعه سابق که با جنرال کورکو آمده بودیم هیچ ندیده بودیم افتادیم بیکدست
عمارت دیگری که پرده های خوب و (کالریهای) ممتاز داشت تماشا کردیم توی اطاق گردش کردن پرده ها را
بتفصیل تماشا نموده تمام اطاقهای این عمارت را از زیر و بالا گردش کردیم پرده های نقاشی بسیار خوب داشت

از کوچک و بزرگ و پرده های صورت سلاطین لهستان و پرده های جنگ پادشاهان لهستان و پرده های صورت
حضرت عیسی و مریم همه نوع پرده از کارهای ممتاز نقاشهای قدیم درین عمارت دیده شد اقلاً پانصد پرده بود
که میان آنها پرده هزار تومانی و دو هزار تومانی و اقل آنها سیصد تومانی بود و روی هم رفته هر پرده هزار تومان
قیمت داشت که پانصد هزار تومان میشود میزهای مزیق یعنی خاتم کاری از سنگ متعدد داشت که هر میزی
اقلاً سه چهار هزار تومان قیمت داشت گلدانهای سنگ سفید و غیره اسباب و ظروف چینی نفیس کهنه و
اشیاء قیمتی دیگر از هر قبیل خیلی بود اینها همه در اطاقهای پائین بود بعد رفتیم بمرتبهٔ بالا که آنجا هم اطاقهای خوب
داشت بخصوص سه چهار اطاق چینی خوب داشت بمعنی که تمام مبل و پرده ها و اسباب این اطاقها از پارچهها
و امتعهٔ چین بود و مجسمه های اشکال چینی و ظروف چین زیاد داشت حتی کفشهائی هم که توی آن اطاق بود از نوع
کفشهای اهل چین بود و بهمین جهة اسم این عمارت را عمارت چین گذاشته که تمام مبل و اسباب آنرا از چین
آورده اند یک کتاب خانهٔ معتبری هم در بالا بود که کتابهای کهنهٔ قدیم زیاد داشت خلاصه تمام اشیاء و اسباب
این عمارت نفیس و قیمتی است و همه مال این کنتس است یک کرهٔ مقوائی زمینی ساخته بودند که نقشه تمام کرهٔ زمین
در آن بود خیلی از قدیم این کره را ساخته اند نگاه بکره کرده نقشهٔ ایران را در آن دیدم که نقشهٔ ایران عهد شاه عباس
صفوی بود یعنی در آن وقت نقشهٔ ایران را برداشته اند معلوم میشود در عهد (لوی کاتورز) که لوی چهاردهم
پادشاه فرانسه باشد این کره را ساخته اند بقدر سی هزار جلد کتاب در این کتابخانه بنظر آمد یک کتاب دعای
خطی خوب یعنی خطش منوسکری بود) که جلدش نقرهٔ ملیله بود و روی آن صورتی با آب و رنگ نقاشی کرده بودند
سرایدار باشی آورد تماشا کردیم چیز نفیس خوبی بود چون وقت تنگ و راه دور بود و بایست به تیاتر برویم
لابد تماشای اینجا را مختصر کرده آمدیم توی باغ قدری هم توی باغ و باغچه ها که خیلی خوب گل کاری کرده بودند گردش
نموده آمدیم توی کالسکه و راندیم برای منزل وارد منزل شده قدری توقف کرده در ساعت نه بعد از ظهر
که وقت رفتن به تیاتر بود با امیرال پوپوف توی کالسکه نشسته راندیم برای تیاتر امین السلطان و سایر ملتزمین
ماهم در رکاب بودند باید بتماشاخانه بزرگ برویم راه خیلی دور بود هوا هم بشدت سرد بود سر کالسکه هم باز بود
رسیدیم به تیاتر جنرال گورکو جلو آمد رفتیم در مرتبه تحتانی تیاتر نشستیم جمعیت کم بود پرده اول بالا رفت
رقاصها آمده رقصهای خوب کردند یکنفر رقاص که اسمش (مادموازل) بچی بود که هشت روز است از
ایطالیا آمده است بسیار خوب میرقصید چهار پرده بالا رفت و هر دفعه که پرده میافتاد برخواسته میرفتیم
باطاق دیگر با جنرال گورکو نشسته بستنی خورده برمی گشتیم پرده اول که تمام شد رفتیم بمرتبه بالا پرده اول و دوم
رقص باله بود پرده سیم و چهارم بازی بسیار خوبی در آوردند بعد از اتمام بازی سوار شده آمدیم منزل شام خورده

جمعه هفتم شوال

خوابیدیم (روز جمعهٔ هفتم شوال). امروز در ساعت هشت یعنی چهار ساعت قبل از ظهر برخواستیم پادشاه یونان با ملکه و خانوادهٔ خودشان که به پطرزبورغ میروند امروز از اینجا عبور میکنند باید برویم بگار راه آهن وینه که در طرف شمال شهر واقع است و از این عمارت تا آنجا مسافت زیاد است میرالعیوف و امین السلطان و بعضی از پیشخدمتها هم با لباس رسمی در رکاب ما بودند از پای خانه جنرال کورکو از روی پل بزرگی که بر روی رودخانهٔ دیستول است عبور کردیم این پل خیلی تعریف دارد عبور و مرور زیاد از روی آن میشود در وسط پل راه ترامووای دو طرف راه کالسکه و عرّاده است بعد از آن راه پیاده است که دو طرفش محجّر دارد از یکطرف کالسکه میرود و از طرف دیگر میآید که بهم دیگر برنمیخورند از دست راست ما کالسکه و عرّاده ها میرفتند و از دست چپ میآمدند دهاتیها از زن و مرد با هیکلها و لباسهای مختلف از دهات بشهر میآمدند در بعضی عرّادها خوک در بعضی دیگر کوساله و چیزهای دیگر بار کرده بودند خیلی تماشا داشت از پل که گذشتیم در حقیقت مثل خارج شهر است انبارهای طولانی بزرگ زیاد دیدیم که متعلق بدولت و درب انبارها مقفّل و قراول هم در هر انبار ایستاده پرسیدیم عرض کردند انبار اسباب و مهمات قشونی است بعد قدری هم از صحرا و خارج شهر رفته بگار رسیدیم در گار کالسکهای زیاد دیده شد که مال کسانی بود که از شهر برای دیدن پادشاه یونان آمده بودند از قبیل جنرال کورکو و زوجهٔ او و حاکم و نایب الحکومه شهر و زنهای آنها وغیره وارد گار شدیم همه ایستاده منتظر ما بودند جنرال کشلف را که سفر سابق مهماندار ما بود در اینجا دیدیم که مهماندار پادشاه یونان است داخل سالون بزرگ گار شده پادشاه را ملاقات کردیم پیش رفته دست دادیم و احوالپرسی کردیم اسم پادشاه (ژُرژ) اول است ریش را میتراشد و سبیل دارد بعد ملکه یونان را دیده دست داده تعارف کردیم اسم ملکه (لادِن اُلگا) است بعد دختر نواب گراندوک قسطنطین عموی اعلیحضرت امپراطور حالیه روس است دختر پادشاه یونان هم که نامزد گراندوک پل برادر اعلیحضرت امپراطور است دیدیم ولیعهد یونان را هم که اسمش قسطنطین است ملاقات کردیم دختر دیگر پادشاه یونان هم حاضر بود با همه تعارف کردیم بعد با پادشاه یونان و نواب گراندوک پل و ملکه یونان و سایرین وداع کرده سوار کالسکه شده از همان راه که رفته بودیم مراجعت بمنزل نموده نهار خوردیم امین الدوله و جهانگیرخان وزیر صنایع هم امروز از وینه مراجعت کرده حاضر بودند بعد رفتیم بحمام و بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم یکنفر حقه باز پولونه آمده بود که در حضور ما بازی کند جوان گرد گندهٔ بی ریشی است سبیل کمی دارد زبان روسی را خوب میداند در حقه بازی خیلی ماهر است (شلکنف مترجمی میکرد) بازیهای عجیب و غریب درآورد از جمله کارهایش که بسیار غریب بود این است که دست و پای او را با نواع و اقسام سخت می بستند بعد از نیم دقیقه یا یک دقیقه دست و پای خود را باز میکرد دوباره

همان طور خودش می‌بست امشب در ساعت هشت بعد از ظهر باید به تیاتر تابستانی که در باغ ساکس است برویم
در ساعت معین درشکه کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها بکالسکه نشستیم در باغ ساکس چنانکه سابقاً هم نوشته‌ایم
کالسکه بزرگ داخل نمیشود سایر ملتزمین ما هم در رکاب بودند راندیم در دو طرف خیابان جمعیت زیادی ایستاده
بودند وارد باغ و تیاتر شدیم تیاتر ایطالیائی است خیلی خوب بود دو پرده ساز و آواز و حرف زدن و تقلید
با هم بود پرده آخر باله و رقص بود رقص ایرانی هم کردند خیلی خوب بود اصل تیاتر تابستانی است و از چوب
و تخته بشکل نیم دایره ساخته اند (معنی تیاتر سه مرتبه است یعنی تیاتر عبارت از محوطه نیم دایره تماشاخانه است
که مردم در آنجا نشسته تماشای بازی را می‌کنند) حجره و اطاق ندارد همه مراتب غلام گردش مانند و ستونها
دارد و از اطراف در هم بباغ دارد که در فاصله پردها باز میکنند و مردم برخاسته بیرون میروند جمعیت
از زن و مرد زیاده بود ما در مرتبه دوم مقابل سن نشسته بودیم وقتی پرده می‌افتاد مردم از تیاتر بیرون آمده در
باغ گردش میکردند برای ما هم چیز بزرگی بطرز چترهای چین در میان باغ زده بودند که در آنجا رفته بستنی میخوردیم
و سیگار میکشیدیم و جنرال کورکو و زوجه او و زنهای معتبر دیگر هم آمده پیش ما می‌نشستند بعد از تمام شدن تیاتر
سواره همان درشکه شده یک دوره باغ گردش کردیم هوای ملایم خوشی است مهتاب و ابر کمی هم هست باغ
در کمال صفا چراغهای گاز زیاد بشکل ماه روشن کرده اند حوض سه مرتبه در باغ است که آب از آن جستن می‌کند
و روشنی الکتریسیته بآن انداخته اند چراغان و آتش بنگال و عکس آنها در آب صفا و تماشای خوبی دارد زن
و مرد زیادی اطراف کالسکه ما را گرفته بودند بعد از گردش تند رانده بمنزل آمدیم شام خورده خوابیدیم

روز شنبه هشتم شوال

شنبه هشتم شوال که نیز مطابق هشتم ماه ژون فرنگی است امروز یکساعت
و پنجاه دقیقه از ظهر گذشته باید از ورشو بطرف برلن حرکت کنیم صبح از خواب برخاستیم (روزیکه بقلعه نظامی رفتیم
و در روی رود ویستول سوار کشتی شدیم اعلیحضرت امپراطور چنانکه پیش نوشتیم تلگراف کرده اند که آن کشتی را
باسم ما موسوم کرده (ناصرالدین شاه) بنامند امروز صبح امیرال پوپوف رئیس آن کشتی را با صاحبمنصبان
و عمله جات که اسم ما را در سینه خود نوشته بودند در اطاق بیرون حاضر کرده بود که بحضور ما برسند رفتیم آنها را
دیدیم و بطور تشکر و افتخار عرض کردند که ما باسم پادشاه موسوم شده ایم خلاصه نهار خوردیم یکساعت از ظهر گذشته
که وقت حرکت بود جنرال کورکو آمد با هم توی کالسکه نشسته امیرال پوپوف و سایر همراهان هم از عقب ما سوار
شده راندیم برای گار جمعیت زیادی در اطراف خیابانها الی گار صف کشیده بودند فوج سرباز هم ایستاده بود
رسیدیم بگار این همان گار و راهی است که از این راه بشکارگاه اسپالا رفتیم دم گار پیاده شده داخل گار شدیم همان
صاحب منصبان و سرباز و اشخاصی که روز ورود در گار با لباس رسمی حاضر بودند امروز هم تماما حاضر و ایستاده بودند بعلاوه

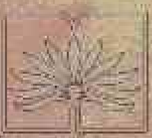
زوجه جنرال کورکو و زوجه حاکم و زن نایب الحکومه و زنهای بعضی از جنرالهای بزرگ هم بودند که این زنهای محترمه برای
مشایعت ما آمده بودند و این منتهای مهربانی و احترام فوق العاده است یکدسته گل بزرگی هم زوجه جنرال کورکو
بسته بود بما داد خیلی با آنها صحبت کرده وداع نموده با جنرال کورکو هم وداع کرده داخل ترن شدیم سرباز و صاحب
منصب هم همینطور در حالت سلام و نظام ایستاده بودند ما از جلو اینها گذشته راندیم برای سرحد رسیدیم بگار با
اسکرنویچ انجا ترن ایستاد ما و امیرال پوپوف از ترن پائین آمده سوار درشکه شده رفتیم توی پارک اسکرنویچ
قدری گردش کردیم پارک خوبیست خیلی شبیه است به پارک بلودر اشجار جنگلی دارد و مثل جنگل است پارکهای
فرنگستان خیلی بهمدیگر شبیه است بعد از گردش رسیدیم بعمارت اسکرنویچ) عمارت خوبیست تمام عمارت را
از بالا با پائین گردش کردیم چون عمارت خرابی پیدا کرده بود یعنی تخته های کفش خراب شده است و میخواهند
تعمیر کنند مبل و اسباب آنرا جمع کرده روی هم ریخته اند ملاقات سه امپراطور یعنی امپراطور روس و امپراطور المان
و امپراطور اطریش در دو سال قبل درین عمارت شده بود خود اسکرنویچ یک قصبه ایست و جمعیتی دارد یک
پرده خوب صورت حضرت موسی را در حالتی که با عصا از ده چشمه آبی از زمین بیرون آمده است و شترها و بنی
اسرائیل از آن چشمه آب میخورند توی راه پله این عمارت دیدم که بسیار پرده خوبی بود پنجهزار تومان قیمت داشت
این عمارت اسکرنویچ را امپراطور مرحوم چون خیلی (مارشال پاریاتنسکی) را دوست میداشته و مارشال
در قفقاز با شامل لزگی جنگ کرده و همیشه ناخوش بوده است باو بخشیده بود و او در اینجا منزل داشته و در
همین عمارت هم مرده است صورت خود مارشال را هم در پرده کشیده توی این عمارت آویخته اند خلاصه
بعد از گردش دوباره بگار آمده سوار شده راندیم ما اینجا راه آهن دو خط داشت از اینجا دیگر الی سرحد یک خط
شد درین بین که میراندیم یک ابر سیاه تیره از روبروی ما بالا آمد و بنای رعد و برق را گذاشت اطراف راه
هم مثل بهار راهها جنگل و سبزه بود کم کم ابر سیاه ببالای سر ما رسیده رعد و برق شدید شد و باران بسیار
تندی بارید بطوریکه از طاق واگن ما هم آب میچکید اما الحمد لله چون ترن بخار تند میرفت خیلی زود از این
رعد و برق و ابر و باران گذشته به پشت سر انداختیم چهار ساعت بنصف شب مانده که نزدیک غروب
بود وارد گار الکساندروف شدیم چون الکساندروف سرحد است گار و عمارت بسیار عالی خوبی در اینجا
ساخته اند جمعیت زیادی از صاحبمنصب و موزیکانچی و مردم متفرقه در اینجا جمع شده بودند و چراغان
بسیار خوبی کرده بودند میرزا رضا خان وزیر مختار ما هم از برلن آمده دم گار ایستاده پیاده شده از پله های
گار بالا رفته داخل سه چهار اطاق بسیار خوب شدیم در آخر اطاقها یک اطاقی برای ما معین کرده و شام را
هم در آنجا چیده بودند چون در اینجا باید واگنها عوض شود و بار بار از ترن روس بترن المان بسته باید بسته

ساعت توقف کرد میرزا رضاخان وزیر مختار هم یکنفر پیشخدمت علیحضرت امپراطور المان را که مرد پیر ریش
سفیدیست و در دو سفر سابق هم جلو ما آمده بود بحضور آورده معرفی کرد و رفت بعد شام خوردیم قدری کسالت
کمخوابی دیشب را داشتیم مدتی هم بعد از شام نشسته منتظر حرکت ترن بودیم بعد برخواسته آمدیم رو به پایین
امیرال پوپوف رسیده عرض کرد برویم پایین توی گار باتفاق آمدیم پایین جمعیت زیادی از صاحبمنصبان
و زن و مرد جمع شده بودند رفتیم توی گار امیرال پوپوف و (کنت کلو) و میرزا محمودخان وزیر مختار پطر
آمدند توی گار قدری فرمایش و صحبت کردیم بعد امیرال مرخص شده میرزا محمودخان وغیره را هم مرخص نمودیم
مراجعت کردند ده دقیقه هم توی واکن توقف کردیم تا صوت حرکت زده شد و ترن براه افتاد از اینجا تا سرحد
حقیقی روس و المان براه آهن یکفرسنگ راه است راندیم تا رسیدیم بسرحد المان که گار بزرگی و شهری است
اسم این شهر و این گار و اسامی مهماندار و همراهان او را که از طرف دولت المان آمده اند بعد خواهیم نوشت
جمعیت زیادی از صاحب منصب و سرباز و موزیکانچی و سوار لانسیه وغیره با مهماندار ما در گار حاضر ایستاده
و چراغان بسیار مفصلی کرده خیلی خوب مراسم پذیرائی ما را تدارک نموده بودند مهماندار و دو نفر دیگر آمدند توی
واکن آنها را معرفی کردند این مهماندار مردی پیر و جنرالی بسیار معتبر است که در موقع خدمات عمده باو رجوع میشود
و این همان شخصی است که در سی سال قبل که مرحوم گلیوم اول ایلچی بایران فرستاده بود و آن ایلچی اسمش (مینوتلی)
بود که در شیراز فوت کرد همراه آن ایلچی بوده و در آنوقت سمت (آتشه ملیتر) ایلچی مزبور را داشته
و الحال جنرال محترمیست وضع اینجا از هرجهت با روس تغییر کرد از ترن پایین آمده از جلو صف سرباز گذشتیم
و صاحبمنصبان را جنرال مهماندار معرفی کرد صاحبمنصبان و سرباز و سواره بسیار منظم بنظر آمدند بعد سربازها آمده
از جلو ما دفیله کردند پس از آن بترن رفتیم ترن حرکت کرد و ما هم خوابیدیم. (روز یکشنبه ۱۲ محرم) امروز
باید ببرلن برویم صبح در ساعت شش از نصف شب گذشته از خواب برخواستیم آفتاب برآمده بود دیشب از
هر جا گذشته خواب بوده و جائی را ندیده ایم اما حالا که روز است وضع خاک و مملکت را می بینیم که تغییر کرده
در خاک المان جنگل انبوه زیاد از درختهای چیت و کاج دیده میشود اما کاج بیشتر است تمام راه از میان جنگل است
کمتر جائی از صحرا است که درخت و جنگل نباشد وضع صحرا و حالت هوای اینجا خیلی شبیه بورشو است حالت زراعت
اینجا هم مثل زراعت ورشو است که حالا رسیده درو و درو شده است تغییری که در اینجا دیده میشود این است که آبادی
اینجا بیشتر است یعنی در طرفین راه میتوان گفت آبادی متصل بیکدیگر است راندیم تا به (فرانکفورت
سوداودر) رسیدیم (فرانکفورت) شهر معتبر خوبیست در زمین مسطح واقع نشده میان شهر پست
و بلندی و دره و تپه دارد و گار بزرگ معتبری دارد و بواسطه عبور و مرور راه آهن اینجا مرکز و گار بزرگ است

در اینجا باید نهار بخوریم ساعت هشت وارد کار شدیم در خود این کار چند اطاق و تالار خوب دارد که متعلق بدولت
و مانند مهمان خانه است این اطاق ها را برای نهار و راحت ما حاضر کرده بودند بسیار منقح و پاکیزه بود در مرتبه
بالا میزی برای ما گذاشته بودند و در پائین میز بزرگی بجهت ملتزمین مهیا کرده بودند بعد از ورود بکار قدری
راحت کرده بعد نهار آوردند خوردیم این اطاقها از دو طرف پنجره و منظر دارد که به بیرون نگاه میکند شهر و خطوط
راه آهن زیادی که از این کار منشعب میشود همه پیداست جمعیت زیادی از مردم در آمد و شد بودند امروز هم
روز عید نیست که مردم تعطیل داده اند و مشغول گردش و دید و بازدید یکدیگر هستند متصل صوت (لکموتیف
بلند میشود و از طرفی بطرف دیگر میرود از بالاخانه که ما بودیم لکموتیفها و بارکشها و واگنهای زیاد دیده شد که انبار
کرده اند برای حرکت قشون که اگر یکمرتبه لازم شود فوراً میتوانند بیست هزار قشون از این نقطه حرکت بدهند
بعد از نهار بقدر یکساعت خوابیده بعد برخاستیم ساعت چهار بعد از ظهر باید رو به برلین حرکت کنیم لباس رسمی
پوشیده حمایل زرد المان بسینه آویخته و شمشیر بسته بترن رفتیم از اینجا به برلن دو ساعت راه است راندیم
تا نزدیک برلن رسیدیم در دو سفر قبل برلن را دیده بودم ولی وضع کار راه آهن درست در نظرم نبود همچو
تصور میکردیم که مثل کار مسکو و پطرزبورغ در اول شهر واقع است و باید از آنجا پیاده شده با کالسکه داخل شهر
شد اما اینجا اینطور نیست تا مسافتی راه آهن از میان شهر میرود عمارتهای عالی بزرگ در دو طرف راه آهن
واقع بود یعنی راه آهن خیلی بالاتر از عمارات و کوچهای شهر واقع است و عمارتها و معابر از پائین دیده میشد
مدتی ترن در داخل شهر به همینطور بسرعت میرفت و از عمارات و خانهها و کارها میگذشتیم تا آخر ترن آهسته
شد و در کار عالی بزرگی ایستاد اعلیحضرت امپراطور المان (گلیوم) دوم که پسر (فردریک) سوم
و نواده گلیوم بزرگ و از طرف مادر نواده اعلیحضرت پادشاه انگلستان هستند در کار حاضر و با حالت
تعظیم نظامی ایستاده بودند پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم تمام شاهزادهای خانواده اعلیحضرت
امپراطوری حاضر بودند مگر برادر کوچک ایشان نواب (پرنس هانری) که امیرال است و حالا در بالتیک
میباشد همه دست داده تعارف کردیم (پرنس بیزمارک) بواسطه ناخوشی و کسالت مزاج نتوانسته بود
باستقبال بیاید و در (واردزین) است اما پسر بزرگ او (کنت هربرت بیزمارک) که خیلی صورةً
و هیکلاً بخود پرنس بیزمارک شبیه است و وزیر امور خارجه المان میباشد حاضر بود وزیر جنگ و مارشالها و
جنرالها و صاحبمنصبان بزرگ المان هم همه بودند و اعلیحضرت امپراطور همه را معرفی نموده با آنها دست دادیم
دسته سرباز با موزیکان بطوریکه رسم است برای احترام نظامی ایستاده با اعلیحضرت امپراطور تا آخر صف سرباز
رفته و برگشتیم بعد بدرشکه روبازی با اعلیحضرت امپراطور سوار شده راندیم برای عمارت (بلوو) که در کنار

نهر

شهر در پارک بزرگی واقع است مسافت از شهر باین عمارت تقریباً بقدر مسافت از باغ شاه طهران بشهر است
طرفین کوچه جمعیت زیادی از زن و مرد اهالی شهر ایستاده بودند بالاخانها و عمارات مشرف بکوچه هم پر از
زن و مرد بود همه بالباسهای خوب پاکیزه داغلب خوش صورت و خوشگل بودند در تمام مسافت از کار
بعمارت (بلوو) که قریب یکفرسخ است پشت در پشت جمعیت بود تمام هورا می کشیدند دستمالها تکان
میدادند اظهار بشاشت زیاد میکردند من از یکطرف و اعلیحضرت امپراطور از طرف دیگر با مردم تعارف
میکردیم اعلیحضرت امپراطور خیلی خوش صورت و جوان و مهربان و متواضع هستند چند زبان غیر از زبان المان
که زبان خودشان است میدانند بخصوص روسی و انگلیسی و فرانسه را خیلی خوب حرف میزنند در بین راه از کار
بعمارت عمارتهای عالی و بناهای بزرگ را از سربازخانه و سفارتخانه ها و وزارتخانه ها وغیره امپراطور نشان میدادند
و معرفی میکردند آمدیم تا بکنار شهر که دارد پارک میشود و عمارت بلوو در آخر این پارک است در انجا صدای
شلیک سی چهل تیر توپ شنیده شد که برای تشریفات ما در میان همان پارک انداختند این پارک بسیار
وسیع و باصفا است درختهای کهن انبوه دارد و زیر درختها همه جا چمن سبز و خرم در حقیقت جنگل بزرگی است اول
هم در خارج شهر جنگل بوده و از قراریکه اعلیحضرت امپراطور میگفتند سابقاً سباع در اینجا شکار میکردند حالا جنگل را پارک
کرده و خیابان در میان ان ساخته اند و گردشگاه اهالی شهر است خیلی مفرح است اطراف این پارک وسیع
هم آبادی و عمارتست عمارت بلوو در یکطرف آن واقع است در میان پارک جمعیت زیادی از زن
و مرد بود هورا می کشیدند و اظهار بشاشت میکردند آمدیم تا بعمارت رسیدیم جلو عمارت دسته سرباز صف
کشیده بود موزیکانها نوای ایرانی نواخته احترامات نظامی بعمل آوردند با اعلیحضرت امپراطور از جلو صف
سرباز گذشته و برگشته داخل عمارت شدیم اعلیحضرت امپراطور خودشان آمده منازل ما را حتی اطاق خواب نشان
داده بقصر خودشان که معروف به (سال بلانش) است یعنی قصر سفید مراجعت کردند در دو سفر سابق
که ما ببرلن آمدیم در عمارت شهر در سال بلانش منزل داشتیم هوای این عمارت بهتر از عمارت شهر است این عمارت
را از قدیم سلاطین سابق پروس بنا کرده اند پارک مخصوصی با خیابان و اشجار و چمن و گل کاری برای گردش ما قرق است
جلو درب امارت هم وسعتی دارد باغچه بندی و گلکاری خوبی کرده اند یک فواره قشنگی دارد که آب آن
مثل دود بیرون میاید همه ملتزمین رکاب ما در اینجا منزل دارند دو مرتبه دارد مرتبه بالا منزل ما است و مرتبه
زیر امین السلطان و سایر ملتزمین منزل دارند بعد از رفتن اعلیحضرت امپراطور قدری راحت کرده بعد با جهاندار
که جنرال (کوولمن) است سوار کالسکه شده رفتیم شهر برای بازدید اعلیحضرت امپراطور جنرال جهاندار چنانکه پیش
هم اشاره کردیم سی سال قبل بسمت آتشه ملتیری سفارت پروس از جانب مرحوم گلیوم اول بایران آمده و باسفیر



برای تماشای تخت جمشید بشیراز رفته سفیر در انجا مرده و قبر او در شیراز هست جنرال کرولمن همشیره زاده آن
سفیر است که موسوم به (مینوتلی) بود و حالا جنرال معتبر و مهماندار ما است خلاصه وقت رفتن بباز دید
اعلیحضرت امپراطور جنرال مهماندار و میرزا رضاخان وزیر مختار برلن همراه ما بودند از عمارت بلوو تا عمارت شهر
مخصوص که منزل اعلیحضرت امپراطور است یکساعت راه است درب عمارت امپراطور محوطه ایست وارد انجا شده از
پله بالا رفتیم از چند اطاق گذشته اعلیحضرت امپراطور در اطاق جلوئی بودند در انجا نشسته قدری با ایشان صحبت
کرده بعد برخواستیم سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم در خیابانهای پارک وقت رفتن و برگشتن همانطور جمعیت
ایستاده و هورا می کشیدند و اظهار خوشحالی میکردند بمنزل آمده شام خوردیم بعد از شام ببالکنی که بپارک مخصوص
پشت عمارت بلوو) نگاه میکند رفته نشستیم در آخر این پارک خط راه آهنی است که از بالکن پیداست و از
روی پلهای آهنی و چوبی میگذرد متصل از این خط آهن ترن آمد و رفت میکند این ترنها بجهة آمد و شد در شهر است
که از محله بمحله دیگر میروند در هر محله کار دارد و مردم برای رفتن بمحله دیگر بکار رفته سوار ترن میشوند و میروند ما
نشسته بودیم متصل ترن بود که با چراغهای زیاد عبور و مرور میکرد خالی از تماشا نبود بعد هم متصل صدای حرکت
ترن میآمد و هیچ قطع نمیشد معلوم میشود مباشرین و عمله جات راه آهن دو ساعت بدو ساعت عوض میشوند
و الا ممکن نیست بدون عوض شدن از عهده بتوانند بر آمد یک چیز دیگر در برلن وضع سیمهای تلگراف است که
خیلی تعجب دارد یک سیم و دو سیم و ده سیم نیست در بلندیهای عمارات مرتفع میلهای بکلفت آهنی نصب کرده
و با آنها بعرض چند مرتبه میل و مفرقه گذاشته بهر طرف سیمهای متعدد کشیده اند مثل تار عنکبوت که اگر آدم بخواهد
بشمارد چشم خیره میشود خلاصه بعد از قدری تماشای شهر از بالکن پائین آمده خوابیدیم (روز دوشنبه دهم) روز دوشنبه
امروز باید برویم به (پتسدام) برای ملاقات اعلیحضرت امپراطریس در ساعت هشت و نیم جنرال مهماندار
آمد با او سوار کالسکه شده راندیم از شهر تا پتسدام با راه آهن مسافت چند دقیقه راه است قدریکه از توی شهر
راندیم بگار که در توی شهر بود گار بسیار عالی است تمامش آئینه است از طرفین رکاب ما هم امین السلطان
و امین الدوله و جمعی دیگر با لباس رسمی همراه بودند در گار پیاده شدیم بنا بود اعلیحضرت امپراطور هم در گار حاضر باشند
که باتفاق برویم چون نوائب (دولت دوادین بودغ) پسر دوم اعلیحضرت ملکه انگلیس که داماد اعلیحضرت
امپراطور روس هستند یعنی همشیره اعلیحضرت امپراطور زوجه ایشان است امروز غفلة برای معالجه و رفتن بآبهای
گرم معدنی آلمان وارد برلن میشوند اعلیحضرت امپراطور رفته اند که ایشان را استقبال نموده وارد شهر کرده به پتسدام
بیاورند باین جهة در گار حاضر نشده بودند خلاصه براه آهن نشسته راندیم رسیدیم بگار پتسدام انجا پیاده شده
یکدسته سرباز با موزیکانچی ایستاده بودند یکدسته سواره لانسیه نیزه دار هم بسر کردگی نوائب (پرنس

دواولدبن بوُدغ) ها حاضر بودند از جلو صف سربازها گذشته سرباز هم از روبروی ما مشق و دفیله کردند بعد سوار کالسکه شده راندیم سواره لانسیه هم در جلو ما و شاهزاده المانی در پهلوی کالسکه ما میراندند همینطور میرفتیم تا داخل شهر شدیم شهر پتسدام شهر کوچک خوبیست و جای عیش است هر کس در المان خستگی بهم رسانیده بخواهد راحتی نماید میاید به پتسدام خانه ساخته متوقف میشود خانها و کوچهای خوب دارد اما همیشه بقدر چهار هزار نفر سرباز و سواره با توپ و تفنگ در این جا ساخلو است در حقیقت مرکز یک اردوی کوچک چهار هزار نفریست از شهر پتسدام خارج شده از پارکها و باغها گذشتیم یک حوض خوب که فوارهای بلند داشت دیده شد یک فواره دیدم که بقدر ده ذرع آب آن جستن میکرد بعد فواره دیگر دیدیم که بقدر بیست و پنج ذرع بجست آبش هم زیاد بود اما این فوارهها بواسطه ماشین و اسباب انقدر بلند میجهند یعنی این آبها منبع دارد که با اسباب ماشین هر وقت بخواهند میجهد خلاصه راندیم تا رسیدیم بعمارت (پاله دُوکُوُرن) این عمارت را فردریک کبیر بعد از هفت سال جنگ باروپ که مردم میگفتند فردریک بی چیز و تهی دست شده است برای این ساخت که بدانند بی ثروت نشده است یکصد و شصت سال است که این عمارت ساخته شده این عمارت را باین جهة پاله دوکرون یعنی عمارت تاج میگویند که مجسمه سه زن ساخته و در بالای این عمارت نصب کرده تاج پروس را بدست این سه زن داده اند که آنها نگاه داشته خلاصه پیاده شده داخل عمارت شدیم اول وارد یک تالار بسیار بزرگ عالی شدیم که تمام از اصدفهای دریائی و سنگهای معدنی قیمتی ساخته اند وضع این تالار بزرگ شبیه به حوضخانه و سرداب است تا مساوی با کف زمین و خیلی با روح است در گوشهای تالار حوضهای کوچک مرمر است که وسط آنها فوارههای کوچک و مجسمههای مرمر دارد که از آن فوارها و مجسمهها آب میریزد ازارها و کف این تالار از سنگ مرمر است با اینکه در یکصد و شصت سال پیش از این این تالار ساخته شده موافق سلیقههای حالا و بسیار با روح است حالا هم اگر بخواهند چنین تالاری بسازند باین مقبولی و خوشوضعی ممکن است اتفاق نیفتد همه نوع سنگ معدنی قیمتی در این تالار بود از این تالار گذشته ایشیک آقاسی باشی هم جلو ما افتاده از چند اطاق دیگر که عبور کردیم رسیدیم باطاق اعلیحضرت امپراطریس جرمن و امپراطریس و میرزا رضا خان وزیر مختار که با ما بود کسی دیگر حضور نداشت با اعلیحضرت امپراطریس دست داده احوالپرسی و تعارف کردیم چهار پسر اعلیحضرت امپراطور هم بسن هشت ساله و هفت ساله و پنجساله و چهار ساله پهلوی اعلیحضرت امپراطریس ایستاده و همه لباسهای عملجات بحریه پوشیده بودند بسیار اطفال خوبی بودند دایه و دو سه نفر از زنهای محترم هم در اطاق امپراطریس بودند اعلیحضرت امپراطریس بسیار خوش صحبت و کرم و مهربان هستند روی صندلی نشسته قدری صحبت کردیم و بعد بیرون آمده توی تالار سنگهای معدنی گردشی کرده رفتیم باطاقی که برای ما معین کرده بودند آنجا نشستیم در

در این بین اعلیحضرت امپراطور وارد شدند برخواسته دست دادیم گفتند پسر اعلیحضرت ملکه وارد شدند و ایشان را
باینجا آوردم و حالا هم شاهزاده خانمها منتظر هستند که شما باینجا بروید آنها را معرفی کنم ما برخواسته با اعلیحضرت
امپراطور آمدیم باطاقی که اول امپراطریس را دیدیم دور تا دور اطاق شاهزاده خانمها بودند پسر اعلیحضرت ملکه هم ایستاده
بودند با شاهزاده خانمها دست دادیم و تمام معرفی شدند با پسر اعلیحضرت ملکه هم دست داده تعارف کردیم
نواب (دوک دوادین بورغ) یک پسر کوچکی هم از خودشان همراه آورده اند زوجه این شاهزاده که دختر
مرحوم الکساندر دوم امپراطور روس است برای عروسی دختر پادشاه یونان به پطرزبورغ رفته است بعد ما با اعلیحضرت
امپراطریس دست بدست داده از جلو روان شدیم اعلیحضرت امپراطور هم با یکی از شاهزاده خانمها دست داده
از عقب ما و سایرین از سر گرده با و خانمها از پشت سر ایشان همینطور اطاق باطاق آمدیم تا آخر اطاقها از یک دری
وارد باغ شدیم رو بیک محوطه که درخت زیاد داشت دور تا دور اینجا یک فوج سرباز صف کشیده با موزیکانچی
ایستاده بودند پای سکوی جلو این اطاقها هم یک میزی گذارده پارچه قرمزی روی میز کشیده دو شمعدان بزرگ
طرفین میز گذارده بودند کشیش بزرگ پشت با این فضا و رو بمیز خم شده مشغول خواندن ادعیه بود طرف دست راست
کشیش یکدسته اطفال یتیم کوچک و بزرگ با یک مرد پیری که معلم آنهاست ایستاده بودند طرف دست
چپ کشیش هم یکدسته موزیکانچی ایستاده بود جمعیت زیادی هم از زن و مرد روی سکو پشت سر کشیش
برای تماشا ایستاده بودند دور تا دور باغ هم جمعیت زیادی از تماشائی وغیره بودند وسط این فضا که سرباز
ایستاده بود رو بروی کشیش بفاصله بیست قدم فرشی انداخته و صندلی زیادی گذارده بودند روی هر
صندلی هم یک کتاب دعای انجیل گذاشته بود جای ما خالی بود که با اعلیحضرت امپراطریس و اعلیحضرت امپراطور آمدیم
سایر خانمها ایستاده بودند پشت سر ما هم ملتزمین رکاب ما و تمام صاحبمنصبها و سردارها و جنرالها با لباسهای
رسمی ایستاده بودند پسر اعلیحضرت ملکه هم با سفیر کبیر دولت انگلیس (سرملت) بودند خلاصه همه با کمال ادب
ایستاده کتاب انجیلی بدست گرفته یکساعت طول کشید که همینطور کشیش پشت بما و رو بمیز دعا خواند بعد رو
بطرف ما کرده آنوقت اطفال یتیم بنا کردند بخواندن آواز و تصنیف مذهبی و ملتی خودشان خواندن اینها که تمام
شد موزیکانچیها موزیک زدند بعد کشیش دوباره شروع بدعا خواندن کرد و تا چند مرتبه به همینطور دعا خواندن
کشیش و آواز ملتی اطفال یتیم و زدن موزیکان اعاده شد جلو روی کشیش هم یک تپه کوچک سبزی بود که روی
آنجا نیز سه طبل سربازی بود آخر کار کشیش دست خود را بلند کرده باز دعای مفصلی خواند و موزیک زدند و آواز
خواندند و تمام شد این اطفال یتیم اولاد سربازانی هستند که در جنگ کشته میشوند بعد اینها را دیگر یکی از مدارس
المان برده تحصیل میکنند خلاصه بعد از تمام دعا با اعلیحضرت امپراطور و اعلیحضرت امپراطریس و سایر صاحبمنصبها

رفتیم قدری با هم زیر درختها ایستاده فوج سربازی که حاضر بودند از جلو ما دفیله کردند این عید امروز عید اتحاد
قشون المان است که بعد از آنکه بعضی از ایالات جزء المان شده همه ساله این عید را میگیرند که این اتحاد میان
باهمین قشون المان محکم باشد و این فوج مرکب از تمام قشون المان و ایالتهائی است که جزء المان شده است
یعنی از هر فوجی یک دو نفر در این فوج امروز حاضر بودند و در حضور علیحضرت امپراطور نهار میخوردند بعد از دفیله فوج
علیحضرت امپراطریس دست بدست داده آمدیم باز باطاقهای اولی امپراطریس در اطاق خودشان و ما هم
در اطاق خودمان قدری راحت کرده بعد علیحضرت امپراطور آمدند پیش ما و با ایشان باطاق بزرگ آمده با علیحضرت
امپراطریس دست بدست داده علیحضرت امپراطور و سایرین هم از عقب ما رفتیم برای جائیکه سربازها نهار میخوردند
جلو این عمارت میدان وسیعی است و در آخر میدان یک عمارتی بشکل نیم هلال ساخته اند که اطراف آن باز است
و ستونهای سنگ متعدد دارد و در وسط آن یک گنبد بزرگیست که در اینجا برای سربازها میز چیده
نهار میخوردند ما که باینجا رسیدیم سربازها از سر میز برخواسته از وسط سربازها با امپراطریس گذشتیم و امپراطریس از تمام
سربازها احوال پرسی کردند علیحضرت امپراطور و سایرین هم از عقب ما میآمدند همینطور آمدیم تا رسیدیم بان
گنبد وسط که این دو عمارت نیم هلال دست راست و چپ ما واقع بود و آنجا هم میزی برای ما و امپراطور و امپراطریس
از همان غذاهای سربازها چیده بودند جمعیت زیادی هم از جنرالها و سردارها و زنهای محترم مثل زن (فردریک
شارل و غیره بودند آتشه میلیترهای سفارتهای دول معظمه هم مثل دولت عثمانی که اسمش فخری بیک و آتشه میلیتر
روس و اسمش (کوتوزف) و بجای پرنس دالغورکی که حالا وزیر مختار ایرانست در اینجا اقامت دارد و
آتشه میلیتر دولت فرانسه و ایطالیا و غیره همه بودند علیحضرت امپراطور بسلامت سربازها نطق مفصلی کرده تستی
نموده همه اهل مجلس هم تست کردند و هورای بلندی کشیدند با هم گاهی راه میرفتیم و صحبت میکردیم و گاهی
می نشستیم و بر میخواستیم و بستنی بما میدادند میخوردیم مدتی طول کشید بعد باز از میان سربازها با همان ترتیب گذشته
با علیحضرت امپراطریس بازو داده دوباره رفتیم باطاقهای اول امپراطریس در اطاق خودشان و ما هم در اطاق
خودمان قدری راحت کردیم بعد علیحضرت امپراطور آمده ما را سوار کردند که برویم بسر مقبره امپراطور فردریک
مرحوم پدر ایشان ولی خود ایشان همراه نیامده با علیحضرت امپراطریس رفتند بعمارت بزرگ پتسدام که باید
آنجا نهار بخوریم ما با جنرال مهماندار و سایرین راندیم برای پارک مارلی که مقبره امپراطور مرحوم است در مقبره
کشیش جوانی که متولی این مقبره است ایستاده بود وارد مقبره شدیم و دسته گلی بسر قبر امپراطور گذاردیم
الحال مشغول ساختن یک مقبره عالی بزرگی در پتسدام هستند که میخواهند بعد از اتمام جسد امپراطور را از اینجا
باینجا نقل نمایند دو قبر دیگر هم در اینجا بود یکی از فردریک گلیوم دوم پادشاه پروس و دیگری از الیزابت زوجه

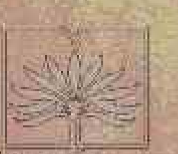
ان پادشاه که در سفر اول هم که بپروس آمدیم همین الیزابت را در عمارت (سانسوسی) ملاقات کردیم از اینجا
بیرون آمده سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت پتسدام بعمارت رسیده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور و
امپراطریس هم از عقب ما رسیدند ملتزمین ما و صاحبمنصبهای المان که تمام از اهل نظام بودند رفتند باطاق
نهار در جاهای خودشان ایستادند بعد ما با اعلیحضرت امپراطریس دست بدست داده و اعلیحضرت امپراطور هم با زوجه
فردریک شارل) بازو داده آمدیم باطاق نهار این عمارت بزرگ عالی هم که در وسط شهر پتسدام ساخته اند از
بناهای فردریک کبیر است و بسیار عمارت عالی است مبلهای خوب و پرده های نقاشی قیمتی دارد خلاصه
نهار بسیار مفصلی خوردیم بعد برخواسته آمدیم باطاق نقره که تمام اسباب آن از نقره بود مدتی نشسته راحت
کردیم اعلیحضرت امپراطور هم در اطاق خودشان استراحت کردند قدری که گذشت اعلیحضرت امپراطور آمدند باهم پایین
رفته سوار کالسکه شده راندیم از شهر پتسدام گذشته رسیدیم بکنار رودخانه آنجا کشتی بخار دو مرتبه حاضر کرده بودند
مرتبه فوقانی آن سقف نداشت و آفتاب بود رفتیم توی کشتی اعلیحضرت امپراطور و نواب دوک دو ادین
بورغ) و پسر دوک و کنت هربرت بیزمارک و صاحبمنصبان المانی و ملتزمین رکاب ما تمام آمدند توی کشتی
اول قدری در مرتبه بالا نشسته چون آفتاب گرم بود بعد پایین آمده توی اطاق نشستیم وضع آزادی بود هر کس
بخیال خود راه میرفت و می نشست و صحبت میداشت و سیگار میکشید و بهمین حالت آزادی میرفتیم آب
این مرداب هم رنگش سبز بود و آب رودخانه اشپره میریزد برودخانه هافل و از این دو رودخانه این مرداب
تشکیل میابد و آب رودخانه هافل میریزد برودخانه (الب) و از شهر هامبورغ گذشته داخل دریای شمالی
میشود این رودخانه الب در شهر هامبورغ خیلی عظیم است که کشتی های بخار در آنجا کار میکند بسیار مرداب باصفائیست
تا یک مسافتی که از مرداب راندیم همه جا عرضش زیاد و تقریباً بقدر چهارصد ذرع بود و بعضی شعبات هم داشت
و اطرافش جنگل باصفائی بود و بعد کم کم عرض مرداب کم میشود تا به بیست ذرع میرسد و این مرداب مستقیماً میرود
تا به (شارلتان بورغ) بقدر دو ساعتی که راندیم رسیدیم بقلعه (اسپاندائو) که از قلعه جات نظامی
المان است در اطراف هم سربازخانها و قورخانهای نظامی متعدد است که سرباز زیاد دارد از قلعه مزبور شلیک
توپ کردند و سربازها از سربازخانهای طرفین راه بیرون آمده صف کشیده موزیک زدند و سلام نظامی میدادند
من و اعلیحضرت امپراطور هم روی عرشه کشتی ایستاده جواب میدادیم جمعیت زیادی هم جمع شده هورا میکشیدند
از جلو سربازها که رد شدیم چون آفتاب گرم بود آمدیم پایین و همینطور با اعلیحضرت امپراطور صحبت کنان میرفتیم تا
رسیدیم (بشارلتان بورغ) آنجا کشتی ایستاد از کشتی بیرون آمده با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه نشسته سایرین
هم سوار کالسکها شده رفتیم برای مقبره مرحوم امپراطور گلیوم اول جد این امپراطور که در شارلتان بورغ است رسیدیم
بمقبره

بمقبره داخل مقبره شده تاج گلی هم انجا گذاشته بیرون آمدیم اعلیحضرت امپراطور با ما دست داده و تعارف کرده رفتند
بهمان کشتی که مراجعت به پتسدام کنند ما هم با جنرال مهماندار سوار شده راندیم برای منزل از زیر منار
(مونومان) عبور کردیم که دولت المان در جنگ آخری با فرانسه بیادگار فتح ساخته است منار بسیار بلند
قشنگی است بالای منار مجسمه یک ملکی از مطلا ساخته اند خیلی بزرگ خیلی بنای با تماشائیست یک دوره انجا هم
گردیده بعد رانده وارد منزل شدیم شام را هم در منزل خورده خوابیدیم درین عمارت که منزل داریم قالیهای ایرانی
کهنه کار قدیم خیلی خوش طرح خوب انداخته اند که هر یک پنج ذرع و شش ذرع و ده ذرع است پردهای خوب هم در
این عمارت دارد این عمارت از هر جهة خوب و از روی سلیقه است از یکطرف عمارت ما باغی است که چنانکه
نوشتیم برای ما قرق کرده اند ازطرف دیگرش هم باغ است زیر عمارت که یک فواره از تلمبه تعبیه کرده اند
که ابش مثل گرد میجهد آنطرف فواره یک عراده توپی گذارده که در جنگ (لیپزیک) از ناپلیون اول گرفته و
برای یادگار اینجا گذاشته اند از جلو این پارک عمومی از راهی که بطرف شهر میرود بدروازه میرسد که اسمش
(براندِ بورك) است مثل طاق نصرت ساخته اند پنج دروازه است یکی بزرگ در وسط است و دو کوچک
اینطرف و دو کوچک انطرف ولی دروار با اتصال بدیوار و باره دارد

روز سه شنبهٔ یازدهم

امروز باید برویم بخارج شهر میدان کاه و چمن وسیعی است که در انجا با حضور اعلیحضرت امپراطور مشق تیراندازی توپ
می کنند و یک رژیمان سرباز پیاده هم تیراندازی تفنگ مینمایند تماشا کنیم این تفنگ که سربازان این جا
تیراندازی میکنند تفنگ (رپطیسیون) است یعنی هشت تیر فشنگ در شکم آن جا میدهند و پشت
سر هم می اندازند این سیستم و وضع تفنگ دخلی و شباهتی بان سیستم اطریش که بطهران آورده اند و ما خریدیم
ندارد سیستم اطریش پستان دارد و فشنگها در پستان جا می گیرد و بعد می افتد ولی این تفنگ ها مطلقاً
پستان ندارد و فشنگها در شکم همان لوله جا می گیرد و انداخته میشود صورت آن مثل تفنگهای متعارفیست و اسلحهٔ
قشون المان ازین تفنگ است سواره کالسکه شده راندیم همه جا از میان پارک رفته بعد از راهی که تا حال
ندیده بودیم راندیم تا بکانالی رسیدیم که برودخانه اشپره میریزد و متصل میشود از قراریکه میگویند در روی این
کانال آمد و شد زیادی میشود و کشتی های بسیار در ان کار میکنند که همه کشتیهای طولانی کم عمق برای بارکشی است
و ذغال سنگ و هیزم و آذوقه و بار از اطراف شهر میآورند مدتی از کنار این کانال سیر کردیم میگفتند هر سال
یکمقداری بجمعیت برلن افزوده میشود و ما این را معاینه دیدیم از خانهای خیلی عالی و کوچهای زیاد که دیدیم که تازه
ساخته اند و در حقیقت شهر تازه احداث شده است بعد رسیدیم بخیابانی که دو طرف آن جنگل کاج زیادی
بود مدتی هم از میان جنگل راندیم تا رسیدیم بصحرای چمن بزرگ سبز خرمی که در انجا تیراندازی میشود و اسم این صحرا

روز سه شنبه یازدهم



نکل) است ما در کالسکه حرکت میکردیم اعلیحضرت امپراطور سواره پیش آمدند و ماهم توی کالسکه ایستاده دست
داده تعارف کردیم و بعد همانطور با کالسکه رفتیم بنقطه که وسط میدان بود ایستادیم فوج حرکت کرده پیش آمد
بنای تیراندازی شد پیش قراولها خوابیدند صاحبمنصبان فرمان دادند شروع بشلیک شد طرف مقابل را
دشمن فرض کرده بودند از طرف دشمن هم چند تیر توپ و تفنگ خالی شد از اینطرف با فشنگ گلوله دار
تیراندازی میکردند حقیقه این تفنگ (بطیمون) اختراع غریبی است تا یکساعت صدای تفنگ متصل بود و
منقطع نمیشد و گلوله مثل تگرگ میریخت بعد از مشق فوج سرباز بعقب رفت و توپخانه پیش آمد که مرکب بود از شانزده
باطری و قریب یکصد و بیست عراده توپ و اسبهای بسیار خوب و توپچیهای با شکوه منظم در جلو صف توپخانه
سیبلها یعنی نشانهای زیاد گذاشته بودند از همه جور اشکال آدم و صورتهای مختلف و هیئت داده از تخته و مقوا
ساخته بودند شلیک شروع شد توپ زیاد به نشانها انداختند چون زمین چمن و لغزنده بود توپها در وقت
خالی شدن بقدر سی ذرع عقب میرفتند و دوباره توپچی با توپها را جلو کشیده بسر خط میآوردند ماهم با کالسکه
در حرکت بودیم و گاهی پیاده میشدیم و می ایستادیم اعلیحضرت امپراطور میان توپخانه حرکت میکردند و گاهی
پیش ما آمده صحبت میداشتند و صاحبمنصبان زیاد سواره در میدان بودند اعلیحضرت امپراطور از هر طرف
میرفتند بیرقی پشت سر ایشان بود که با ایشان حرکت میدادند تا معلوم شود که امپراطور در کدام نقطه
هستند بعد از اتمام مشق بنای دفیله شد اول توپخانه گذشت اعلیحضرت امپراطور مخصوصاً خودشان در سر
توپخانه حرکت میکردند و چون بمقابل ما رسیدند با شمشیر سلام نظامی دادند ماهم جواب دادیم بعد ایستادند
توپخانه که گذشت سرباز دفیله کرد ملتزمین ماهم پشت سر ما ایستاده بودند بعد از اتمام دفیله اعلیحضرت امپراطور
با ما وداع کرده همانطور سواره بعمارت شهر رفتند عصر هم در جلو همان عمارت شهر تماشای اجتماع و حرکت آب جو
کشها خواهد بود و بعد از آن شام کالا است و باید در ساعت پنج بعد از ظهر با نجا برویم حالا هوا صاف و آفتاب
بود حالا که خواستیم مراجعت کنیم کم کم ابرها از طرف شمال بالا آمد و بنای طوفان گذاشت با جنرال مهماندار
در کالسکه نشسته بودیم از راهی غیر از آن راه که آمده بودیم راندیم یعنی جنرال عرض کرد از این راه که توپخانه و سرباز
نمیرود برویم که از گرد و خاک زحمت نرسد اما بعکس آنکه جنرال عرض میکرد بتوپخانه که رسیدیم گرد و خاک
زیاد بود و باد هم میآمد و زحمت میرساند با زحمتی که باد میآمد بالا دست قشون را گرفته راندیم قدری گرد
کمتر شد اما طوفانی که از دور برخواسته بود و بما نزدیک میشد ماهم در درشکه روبازی سوار هستیم که محفوظ نیست جنرال
مهماندار فرمودیم سر درشکه را بگوید بلند کنند که سر ما از باد و باران محفوظ باشد از شدت گرد و خاک و صدای
باد صدای او بدرشکه چی نمیرسید آخر درشکه چی شنیده کروک را بالا کرد ما هم پالتوئی پوشیده بودیم باد

چنان

چنان بشدت میوزید که نزدیک بود درختها را بکند و گرد و خاک غریبی بود که چشم چشم را نمیدید تا منزل هم تقلا
یکساعت راه داریم و تند میرانیم در بین این باران شروع کرد چنان بارانی که مثل آن دیده نشده بود سیل از
آسمان میریخت و در کوچه‌ها سیل جاری شد رعد و برق متصل بود با وجود اینکه چرم جلو درشکه را روی پا کشیده
بودیم پا و شلوار و پالتوی ما تر شد و باران بصورت ما میزد همه باد و باران از جلو بود جنرال پالتو نداشت پا و
شلوار و شکمش خیس آب شد با همین شدت باران و اینحالت آمدیم تا وارد عمارت بلوو شدیم ناهار خورده
قدری راحت شدیم ساعت پنج بعد از ظهر هم چنانکه نوشتیم باید برویم بعمارت شهر که اعلیحضرت امپراطور در آنجا
هستند اول عید آب جو کشها را تماشا کرده بعد شام بخوریم در سر ساعت مزبوره بالباس رسمی سوار کالسکه شدیم
جنرال مهماندار هم با ما سوار شده از ملتزمین ما هم امین السلطان و امین الدوله و بعضی از عمله خلوت وغیره با
لباس رسمی همراه هستند وقت رفتن در دو طرف راه زن و مرد و بچه زیاد ایستاده بودند از دروازه
براندبورک وارد شدیم بخیابان موسوم به خیابان تیول خیابان بزرگ وسیع باشکوهی است قریب به پنجاه ذرع
عرض دارد در وسط خیابانی جدا کرده اند که دو طرف آنرا از درخت تیول کاشته اند درخت تیول درختی است
شبیه بدرخت نارون اما قویتر و بلندتر است و در فصل تابستان گل ریزه سفیدی دارد که بسیار معطر است
و فضای خیابان را معطر میکند از این قسم درخت در ایران نیست و در هر طرف این خیابان وسط دو راه
عریض کالسکه رو دارد که با این راه وسط که طرفین آن درخت دارد پنج راه کالسکه رو است و تمام این خیابانها
با الکتریسیته روشن میشود بوضع باشکوهی در دو طرف راه کالسکه رو وسط پایه‌های بسیار بلند چوبی که
با برنج و مطلا مزین کرده اند نصب است و در بالا میان هر دو پایه را از عرض خیابان میل چوبی گذاشته و در وسط
آن میل که محاذی وسط خیابان است کره بزرگی مثل قندیل نصب کرده اند که روشنائی الکتریسیته در
میان آن کره است اما پایه‌ها در میان درختها پیدا نیست این چراغهای الکتریسیته مثل ماهها هستند که از هوا
معلق شده اند از این خیابان عبور کردیم وسط خیابان از برای امروز که عید آب جو فروشها است و دسته باید بگذرد
قدغن کرده اند از کالسکه و پیاده هیچ عبور و مرور نمیشود دو طرف جمعیت متصل بهم ایستاده و کالسکه‌های ما و
همراهان از وسط میگذرند مردم متصل با شعف زیاد و آواز بلند هورا میکشیدند و ما هم از دو طرف تعارف
میکردیم خلاصه همینطور آمدیم تا وارد عمارت اعلیحضرت امپراطور شدیم از پله‌ها بالا رفته وارد اطاقها شدیم در دو
سفر قبل در همین اطاقها منزل داشتیم تا دیدم شناختم عمارت بسیار عالی بزرگی است در حقیقت عمارت رسمی
سلطنتی المان در شهر برلن همین عمارت است در یکی از اطاقها بالکنی بود و در آن بالکن نشسته از آنجا تماشا میکردیم
یک چیز عجیبی که باید بنویسم این است که در این موقع بقدر صد هزار نفر جمعیت جمع شده بود و از برای عید

آب جو کشها دسته‌ها بسته در جلو عمارت ایستاده اند از یکنفر صدا شنیده نمیشود هر کس مثل چوب خشک در جای
خود ایستاده نه حرف میزنند و نه حرکت می کنند علیحضرت امپراطور و امپراطریس هم در قسمت دیگر عمارت
جا گرفته بودند همینکه ما نشستیم و علیحضرت امپراطور خود را بمردم نشان دادند عمل تشریفات عید آب جو شروع
شد و دسته های آب جو کشها با کردند از جلو ما بگذشتن اما این دسته‌ها و این اوضاع تشریفات طوری
عجیب و غریب هستند که بنوشتن درست نمی آید در المان آب جو زیاد میسازند و میخورند و اعتقادی بآن
دارند در فصل جو درو این جشن آب جو را میگیرند عراده های بزرگ دیده میشد که چلیکهای بسیار بزرگ
آب جو در روی آنها گذاشته و زینت کرده بودند و روی آنها بطریهای پر از آب جو و ظرفهای آب جو
گذاشته زینت داده بودند در بعضی از عراده های دیگر جو درویده خرمن کرده بودند و انواع لباسهای مختلف
که از چند صد سال قبل رسم المان بوده پوشیده بودند و در روی عراده ها دخترها و پسرهای دهاتی جوان دخترها
با لباسهای مختلف جدید و قدیم با الوان مختلف بسیار قشنگ سوار شده بعضی خوابیده و بعضی نشسته بطورهای
مختلف بعضی مثل کشیشها خودشان را ساخته ریشهای عجیب مصنوعی گذاشته آب جو میخوردند و در بعضی عراده ها
شبیه خانهای دهاتی را از چوب ساخته و همه را زینت کرده بودند اما بوضع دهاتی با علف و گلهای صحرائی
و دسته‌های سنبله جو تازه درویده و اسباب آب جو سازی و شیشه و گیلاس از این اشخاص که داخل در دسته
بودند بعضی سوار عراده و بعضی هم پیاده بودند همه با لباسهای غریب و کلاههای عجیب بعضی بلند و بعضی کوتاه و
بعضی تنگ تیز و بعضی دم روباه پاره دیگر زره و کلاه خود پوشیده شبیه مردان جنگی قدیم چوبها و نیزه های بلند
و کوتاه در دست داشتند بعضی دیگر تبر داشتند و بعضی پارو مثل پاروی برف روبی بهمینطور ها چند دسته
بودند و هر دسته موزیکانچی داشتند اینها هم با لباسهای مختلف و هر دسته یکنوای مخصوصی موزیک
میزدند بعضی آواز قدیم بعضی جدید و این نواهای مختلف داخل یکدیگر شده آوای عجیبی شده بود در این میانه چیزیکه
در حقیقت مرکز این جشن و تشریفات عید آب جو بود این بود که یک عراده بزرگ بلندی بود که در وسط آن
مرد قوی تومندی با ریش عاریتی بسیار بزرگ و سبیل کلفت مصنوعی نشسته کلاه بسیار بزرگ مطلای براقی
در سر داشت و لباس بزرگ رنگین قرمزی پوشیده و جواهر مصنوعی زیادی بسینه و بازوی او آویخته بودند که او را
شاه آب جو میخواندند دو دختر بسیار خوشگل با گیسهای پریشان کرده و لباس قشنگ فاخر و بلند در جلو او نشسته
بودند که ملکه آب جو بودند و در برلن از قراریکه گفتند رسم است درین عید باید خوشگلترین دخترهای شهر ملکه
آب جو بشوند و این عرادها و دسته ها و سازها که گفتیم در حقیقت تجملات این پادشاه آب جو بودند این دسته ها
با این هیئت های عجیب و لباسهای مختلف که نمیتوان نوشت از همان خیابان که آمده بودیم گذشتند و رفتند

برمیدا

دیگر ندانستیم از اینجا که گذشتند کجا میروند بعد از گذشتن تشریفات عید آب جو علیحضرت امپراطور آمدند باهم
رفتیم از اطاقها گذشته از پله پائین آمدیم که بقسمت دیگر عمارت که سالبلانش یعنی اطاق سفید در آنجاست رفته در
همان اطاق غذا بخوریم بپائین پله که رسیدیم یک حیاط بود که از طرف دیگر راه پله داشت و میبایستی از آنجا
بالا برویم بیست قدم بیشتر فاصله نبود با وجود این کالسکه حاضر کرده بودند و محض تشریفات ما را سوار کالسکه
کردند علیحضرت امپراطور هم نشستند چند قدم راه رفتیم همراهان پیاده آمدند دم راه پله پیاده شده از
پله‌های زیاد بالا رفتیم طرفین پله سربازهای مخصوص که همه جوانهای خوب بودند بالباسهای قدیم ایستاده بودند
بعد پاژها یعنی غلام بچه‌ها بودند بالباسهای قرمز طرح قدیم زمان فردریک و دستمال گردنهای بزرگ سفید
همه خیلی مقبول و خوشگل این غلام بچه‌ها پسرهای صاحبمنصبان و اعیان هستند که در مدرسه نظامی تحصیل
میکنند بعد صاحبمنصب میشوند همه بسن سیزده و چهارده و پانزده بودند ایشیک آقاسی باشی و اعیان
و صاحبمنصبان دربار همه در جلو ما افتاده و صاحبمنصبان دیگر در اطاقها ایستاده بعضی هم از عقب میآمدند
با همین تشریفات از اطاقهای چند گذشته من با علیحضرت امپراطور باطاق علیحضرت امپراطریس رفتیم سایرین
باطاق سفید رفتند که هریک در جای خود حاضر باشند در اطاق امپراطریس ده دقیقه ماندیم تا شام حاضر شود در
آنجا غیر از ما و امپراطور و چند نفر از شاهزادها کسی دیگر نبود شام که حاضر شد برخاسته من با علیحضرت امپراطریس دست
داده علیحضرت امپراطور هم دست زوجه فردریک شارل را گرفته رفتیم سر شام نواب دوک دوادین بورگ
پسر علیحضرت پادشاه انگلستان که دیروز اینجا بوده اند رفته اند بهامبورک بدیدن علیحضرت امپراطریس
فردریک که مادر علیحضرت امپراطور حالیه و خواهر دوک مشارالیه هستند و از آنجا خیال دارند بروند بکیسنجین
بجهة معالجه از آب معدنی آنجا استعمال کنند میز شام را در سالباش گذاشته بودند دیگر وضع اطاق از بزرگی
و زینت و اسباب تجمل و ترتیب اسباب میز خیلی عالی بود و کمال تعریف را داشت ما در جای خودمان که
معین بود نشستیم علیحضرت امپراطور در دست راست ما و علیحضرت امپراطریس در دست چپ و بعد سایر
شاهزادها و شاهزاده خانمها نشسته بودند در روبرو هم کنت بیزمارک و امین السلطان و سایر وزراء
و جنرالهای المان و اشخاصی که از همراهان ما که امشب با ما آمده بودند نشسته بودند شام خوردیم علیحضرت امپراطور
گیلاس خود را بگیلاس دیگر زدند آواز موزیک را که در غرفه بالای این تالار میزدند قطع کردند ایشان برخاستند
ما هم برخاستیم سایرین هم ایستادند علیحضرت امپراطور جامی برداشته رو بما ایستادند ما هم رو بایشان کردیم
نطق مفصلی بزبان المان از دوستی با شخص ما و دولت ما و از دوستی با پدر و جد ایشان بیان کرده و شرحی اظهار
خشنودی و مسرت از این ملاقاتی که اتفاق افتاده نمودند و جام را بلند کرده باواز بلند هورا بسلامتی ما کشیدند

وخوردند همه هورا کشیدند موزیک در غره شروع بنواختن آواز ایرانی نمودند تا این آواز را میزدند همه ایستاده بودند همینکه تمام شد نشستیم بعد ما برخواسته علیحضرت امپراطور و سایرین هم برخواستند ما هم بزبان فارسی نطقی کردیم بعد علیحضرت امپراطور و سایرین رو به میرزا رضاخان وزیر مختار ما که در جلو ما بود کردند و او نطق ما را بزبان فرانسه ترجمه کرد ما هم بعد از اتمام نطق بسلامتی امپراطور هورا گفته جام شربتی نوشیدیم همه هورا کشیدند و موزیک را بنوای المانی نواختند تا موزیک تمام نشده بود همه ایستاده بودیم خلاصه شام با نهار رسید برخواسته بهمان ترتیبی که آمده بودیم با علیحضرت امپراطریس و امپراطور بسالون دیگر رفتیم در انجا تمام شاه زادها و وزراء و صاحبمنصبان بزرگ المان و همراهان ما ایستاده بودند بقدر نیمساعت متجاوز در انجا ماندیم بعد باز دست امپراطریس را گرفته آمدیم تا بالای راه پله که میبایستی به تیاتر برویم با علیحضرت امپراطریس وداع کرده ایشان از همان جا که راه عمارت خودشان بود باطاق خودشان رفتند علیحضرت امپراطور با ما تا پائین پله و دم در آمده وداع کردیم و در کالسکه نشسته به تیاتر رفتیم در لژ بزرگ مقابل سن برای ما صندلی گذارده بودند نشستیم عزیز السلطان قبل از ما از منزل باینجا آمده بود او با امین السلطان و امین الدوله و سایرین پشت سر ما نشستند ولی هوای تیاتر خیلی خفه و گرم بود که آدم متصل عرق میکرد تیاتر بسیار قشنگ ظریفی است پرده بالا رفت باله بود بدون حرف همه پرده ها یک بازی بود قصه دزدهای یونانی بود و راجه هندی که می آمدند و میرفتند و دزدها بغارت و دزدی رفته گاهی غالب و گاهی مغلوب میشدند و بمناسبتی در این بین ها رقص و باله میشد دسته بدسته و نوع بنوع رقص میکردند دخترها و کالسکه ها و آدمها با لباسهای مختلف اما دخترهای بازی گر خیلی خوشگل بودند تا پرده اول بازی تمام کردند گرما خیلی بما زحمت رسانید همین که پرده افتاد از تیاتر بیرون آمدیم از اینکه عرق دار بهوای خنک آمده بستنی و آب سرد خوردم سینه ام گرفت در تالار پسر فردریک شارل که از شاه زاده های بزرگ المان و سردارهای معروف و فاتح متس بوده و چند سال قبل وفات کرده است آمد این شاهزاده جوانی است کوچک اندام و ضعیف ولی خیلی نجیب و عاقل و آرام و محجوب است چندی قبل سفری بدور دنیا کرده و یکسال سفر او طول کشیده است با او بتالار رفتیم بلژ نزدیک سن در مرتبه پائین اینجا هوایش خنک و خیلی بهتر بود در پشت لژ را هم باز کرده بودند راحت بودیم پرده آخر خیلی تماشائی بود کشتی ساخته بودند که جمعی دزدان در ان بودند و اسیر آورده بودند در دریا گرفتار طوفان شده رعد و برق و صاعقه ظاهر میشد همه بعینها مثل طبیعت دریا و کشتی و هوا بود خیلی تماشا داشت بعد از اتمام به تیاتر بمنزل آمده خوابیدیم (حاجی محمد حسن امین دار الضرب که قبل از ما بفرنگستان آمده بود با برادرش حاجی محمد رحیم که در فرانسه متوقف است از پاریس ببرلن آمده بحضور رسیدند حکیم پولاک حکیم سابق ما که در ایران بود و ساکن وینه است از وینه بدیدن ما آمده بود در اینجا دیده شد او هم

همان طور است که در هفده سال بیست سال قبل در ایران بود همان طور فارسی حرف میزند و همان آداب و خلق
و وضع را دارد (روز چهارشنبه دوازدهم) امروز بجای معینی نباید برویم صبح (مسیو
دبروکش) که سه سال قبل بسمت مترجمی سفارت المان با (بوانشوایک) وزیر مختار دولت المان
بطهران آمده بود با زن و دخترش بحضور ما آمد بهمان صورت و حالت است که در طهران او را دیده بودیم زن
پیر و دختر جوانی دارد دو روز قبل بران شوایک هم بحضور ما آمد او هم صورتاً تغییری نکرده است امروز احتمال رفتن
بحمام داشتیم با براندیس که مهماندار دوم ماست و چند نفر از ملتزمین رکاب خودمان بسمت حمام راندیم ولی قبل از
رفتن بحمام باکوادیم رفتیم تفصیل این اکوادیم را در روزنامه های دو سفر سابق نوشته ایم اینجا دیگر حاجت تفصیل
نیست اما دو چیز عجیب در اینجا دیدیم که نوشته میشود یکی میمون غریبی بود خیلی بزرگ و قوی هیکل که این جنس
میمون را (شامپانزه) میگویند و در جنگلهای افریقیه یافت میشود خیلی مهیب و با تماشا بود قریب یک ربع
ساعت ایستاده تماشای او را کردیم صدای غریبی هم دارد خیلی کریه و مهیب که اگر شخص در میان جنگل این صدا را
بشنود خیلی وحشت میکند اما بسیار جبان است گویا صاحبش او را ترسانیده که بمحض اینکه قمچی خود را بالا میبرد
میمون با وحشت فرار میکرد میمون کوچک دیگری هم بود که این میمون بزرگ با او انس داشت و با
او بازی میکرد پرستش عجیب در حقیقت مادری میکرد این میمون بزرگ ماده است اگر نر بود خیلی مهیب تر
و بزرگتر میشد میمون کوچک بهر کجا فرار میکرد او را گرفته مثل بچه با او بازی میکرد خیلی او را اذیت مینمود از
تیر که در اینجا مخصوصاً نصب کرده بودند خیلی مرتفع بود جلد و تند بالا میرفت و پایین میآمد خلاصه
حیوان غریبی است دو میمون شامپانزه دیگر هم بودند اما نه باین بزرگی روی آنها سفید بود باین خوبی نبودند جنس
سیاهش مرغوب تر است این شامپانزه ها چشمشان از دور مثل چراغ برق میزد سر این حیوان بزرگ و مثل
سر انسان است قد و اندام و پنجه و پایش هم شباهت بانسان دارد اما بازویش قویتر و شبیه بپلنگ کاکا سیاه
گردن کلفتی بود چیز عجیب دیگر یک اژدهانیست که قطرش کلفتی یک درخت تبریزی ده ساله و طولش قریب
ده ذرع خیلی دیدنی بود این اژدها زنده بود و بخود پیچیده هر وقت مستحفظش تحریک میکرد حمله بسمتش
میبرد این مار زهر ندارد اما قوت زیاد دارد چنانکه در جنگل مثلاً ببر را به بیند خودش را بدور او پیچیده فشار
میدهد ببر را خورد مینماید در حقیقت حربه این قسم مار همان قوتیست که دارند) همه جا را از بالا و پایین
گردش کرده انواع مرغها و اقسام حیوانات دریائی که توی آب از زیر شیشه پیدا بودند از قبیل حیوانی که مثل
گل است و وقتی غذا میخورد حرکت میکند معلوم میشود حیوان است با انواع رنگها و حیوانات عجیب دیگر در
زیر آب پیدا بودند یکنوع مرغابی غریبی هم بود که در زیر آب میپرید خلاصه از این قبیل حیوانات زیاد بود که

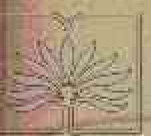
روز چهارشنبه دوازدهم

چون در روزنامجهای پیش نوشته ایم دیگر در اینجا مکرر نمی نویسیم ازآنجا رفتیم بحمام حمامی است موسوم به
بن ژمن) دوشهای زیاد از آب سرد و گرم دارد دوش بزبان فرنگی اسم همین آب پاشهاست که از بالا و پائین
آب میپاشند که شیر آنها را باز میکنند از بالا آب مثل باران میریزد بعد از شست و شوی بیرون آمده آمدیم
بمنزل نهار خوردیم قدری راحت کرده در ساعت پنج بعد از ظهر رفتیم بباغ وحش یکنفر مهماندار که پیشخدمت محترم
بزرگ علیحضرت امپراطور است بارن اندیس و چند نفر از پیشخدمتهای خودمان و عزیز السلطان همراه بودند دیرکتر
باغ وحش هم برای پذیرائی ما حاضر شده بود وارد باغ شدیم باغ بسیار بزرگ خوبی است همه قسم حیوانات از سنگ
و گربه و شکار گرفته تا حیوانات عجیب و غریب چین و ژاپون و افریقیه و ینگی دنیا از بزرگ و کوچک در اینجا
جمع کرده و سوا سوا برای آنها جا ساخته اند و از آنها توجه می کنند خیلی راه رفتیم در باغ یکی از امرای هند را
دیدم که برای سیاحت آمده است فارسی میداند ما غنیمت دانستیم که قدری با او خود را مشغول کنیم
میگفت در هند روزنامه سفر اول فرنگستان شما را خوانده ام شوق مسافرت فرنگستان بسر من افتاد یکنفر
انگلیس هم همراه او بود میگفت علیحضرت ملکه او را بهمراهی من مأمور کرده اند رنگ چهره اش سیاه و ریشش
هم سیاه بود که برنگ و حنا سیاه کرده بود اسمش محمد عمرخان است با او صحبت کردیم و خیلی پیاده راه رفتیم
که همه همراهان ما خسته شدند بعد قدری روی نیم تختی نشستیم وضع لباس و کلاه و هیئت این امیر هندی خالی
از غرابت نبود ولی بسیار خنده رو و خوش اخلاق بود یکی از چیزهای عجیبی که در باغ وحش دیدیم فیلهای آنجاست
بنای بسیار بزرگی با گنبد بلند در وسط باغ ساخته سه فیل بسیار بزرگ و یک فیل کوچک در آنجا جا داده اند
فیل کوچک حرکات بسیار غریب میکرد اولاً بطریهای چند که دهن آنها قدری پهن بود روی زمین چیده بودند
فیل روی آنها راه میرفت نگاهبان و معلم فیلچی در دست داشت بهر طور اشاره میکرد و فرمان میداد فیل حرکت
میکرد بعد جعبه موزیک بزرگی آنجا بود دسته داشت که بحرکت دسته ساز میزد فیل حاضر ساز زدن شد یکخط
موزیک هم گذاشته بودند فیل به آن نگاه میکرد و با خرطوم دسته را حرکت میداد با پا هم طبلی که زنگ و سنج
بآن تعبیه کرده بودند میزد موزیک و طبل و زنگ و سنج همه موافق قاعده موسیقی بود مدتی موزیک زد و هر
قدر میخواستند میزد بعد یک (ولوسیپد) آنجا بود یعنی چرخی که با پا حرکت میدهند و سوار آن میشوند
یک چرخ کوچکی بود همینقدر جا داشت که فیل دست و پای خود را روی آن بند کرده و با خرطوم سکان آن را
میگرفت و میراند و میچرخید و بهر طرف میخواستند میرفت بعد که ساز یا حرکات او را تعریف میکردند
مثل بازیگرها و زنهای تماشاخانه زانو با خم میکرد و تعارف و تشکر مینمود خیلی غریب بود زرافه عجیبی هم دیدیم
خیلی بزرگ که باین بزرگی ندیده بودیم زرافه هم که سابقاً در طهران برای ما آورده بودند باین بزرگی نبود البته

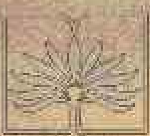
ولی

وقتی سرش را بالا میکرد از زمین تا گوشش ده ذرع بود دسته زرافه بود یک (هیپتوپوطام) هم دیدیم که باسب
آبی ترجمه میشود اما معلوم نیست که این هیکل اسب آبی است یا فیل آبی یا گاومیش آبی یا حیوانی دیگر است خیلی بزرگ
حیوانیست در آب شنا میکند دهن باز میکند خیلی بزرگ تماشا دارد مرغهای الوان خوب هم از همه نوع
بود از جمله یک قسم قرقاول که هیچ دخلی بقرقاولهای ایران ندارد رنگهای لطیف خوب بودند یک طاوس
مخصوصی هم بود قدری کوچکتر از طاوسهای متعارفی سرش هم کوچکتر بود دمش الوان مختلف خیلی قشنگ
دارد بلکه بدنش هم برخلاف طاوسهای متعارفی رنگهای خوب دارد که چشم از دیدن آن سیر نمیشود خلاصه حیوانات
زیاد از همه قبیل و از همه جا از هر هوا یعنی از گرمسیری و سردسیری و اماکن معتدله بود بعد از تماشا از باغ
بیرون آمده بسفارتخانه خودمان که نزدیک باینجا است رفتیم جمعیت زیادی در راه و نزدیک سفارتخانه
جمع شده بودند وارد سفارتخانه شدیم عمارت عالی خوبیست راه پله بزرگ از ازاره سنگ مرمر و اطاقهای
مزین به مبل و اسباب خوب دارد در یک دستگاه این عمارت منزل سفارت ما است اینخانه
و عمارت مال شخص معماریست که برای کرایه دادن ساخته است وارد که شدیم شخصی با دختر و زنش ایستاده
بودند او را عرض کردند صراف سفارتست و همانجا در مرتبه تحتانی سفارتخانه منزل دارد از پله ها بالا رفته
وارد اطاقها شدیم چند اطاق متعلق بسفارت است همه مزین بمبل و اسباب ایرانی و در دالان هم یکدسته
سازنده از اهل اسپانیول بودند که ساز میزدند امین السلطان و امین الدوله و عزیز السلطان و مجدالدوله
و جهانگیرخان و نریمان خان وزیر مختار وینه و قونسول ایران در برلن و قونسول ایران در هامبورک با زن
و دخترش و چند نفر دیگر از همراهان ما حاضر بودند نریمان خان تازه از وینه بجهت عرض کردن تفصیل رفتن ما بوینه
آمده است جهانگیرخان هم از اینجا برای معالجه چشم خود بوینه خواهد رفت و بعد در لندن بحضور ما خواهد رسید
امین الدوله هم میرود بپاریس که محسن خان منشی حضور پسرش در آنجا است او را ببیند و بعد از آنجا باسلامبول
رفته دختر معین الملک سفیر کبیر ایران را برای پسرش عقد کند او را هم فرمودیم در لندن بحضور ما برسد مجدالدوله
هم اجازه خواست فردا شب را که ما در برلن نخواهیم بود بماند بعضی کارها دارد و بعد در کاسل بما ملحق شود
امشب در سفارتخانه ایران مهمانیست امین السلطان و چند نفر از همراهان ما در اینجا شام خواهند خورد ::
کنت بیزمارک وزیر خارجه المان و بعضی از سفرای خارجه هم مثل سفیر کبیر انگلیس و عثمانی وغیره در اینجا دعو
هستند ما نشستیم قدری میوه و عصرانه خورده قلیانی کشیدیم آدم غریبی که در اینجا دیدیم میرزا حسین شریف
بود که اصلش ایرانی و کاشی است و سالها در بمبئی و هندوستان ساکن بوده صاحب ثروت است حاجی
حسین قلی خان وقتی در بمبئی قونسول بود تعریف او را نوشته بود در روزی هم در باغی از باغهای بمبئی مهمانی بزرگی

داده جمعی از گبرها و هندیها و انگلیسها را دعوت کرده بود و در آن باغ عکس انداخته توسط حاجی حسینقلی خان به
طهران فرستاده شده بود عکس خودش هم در همان مجلس عکس بود صورت او را که در عکس دیده بودم خاطرم بود
او را شناختم آدم کوتاه قامت گندم گون چشم و ابرو سیاهی است بسیاحت فرنگ آمده است و مراجعت
بهندوستان خواهد کرد شخصی هم در همسایگی میرزا رضا خان در یکدستگاه همین عمارت منزل دارد اسمش بارن
است مرد عالمی است روزنامه نویس است خواستیم منزل او را ببینیم چه طور است رفتیم وارد منزل او شدیم
اطاقهای بسیار عالی داشت همه مزین و با مبل و اسباب خوب بعد از تماشای اینجا از سفارت آمدیم بمنزل
که شام بخوریم چون در ساعت ۹ بعد از ظهر قرار داده بودیم بکارخانه الکتریسیته برویم که مخبر الدوله عرض میکرد کار
خانه مال سیمنس است قبل از خوردن شام چون وقت رفتن شده بود سوار کالسکه شده رفتیم این کارخانه در
شارلتنبورگ است راه دوری دارد رسیدیم بکارخانه در این کارخانه اسباب الکتریسیته از هر قبیل میسازند
سیمهای کلفت بجهة تلگراف زیر دریا اسباب تلفون پیل ها و چرخهای تلگراف وغیره هزار عمله در اینجا کار
میکنند چرخ بخار دارد و چرخهای مختلف دیگر که در کار است چیز تازه که در اینجا دیده شد دورنمائی بود که (پانورما)
مانند ساخته بودند از مقوا و نقاشی مثل پرده تماشاخانه ده و دره و پستی و بلندی و چیزهای دیگر ساخته بودند
که روشنی الکتریسیته می انداختند مجسم میشد گاهی روشن بود گاهی کم روشنی بآن میدادند مثل طلوع صبح و آفتاب
گاهی ماه طالع میشد خلاصه چیز با تماشائی بود روشنی الکتریسیته در کارخانه زیاد بود که چشم را زیاد میزد کارخانه هم
خیلی گرم بود و بوی قیر و بوهای دیگر میآمد ما هم در حرکت بودیم و همه جا را گردش میکردیم در بین گردش نسیم بسیار
خنک خوشی احساس کردیم که در آن گرما و عفونت هوای کارخانه آدم را زنده میکرد تعجب کردیم که از کجا این باد
میوزد بعد ملتفت شدیم از یک چرخی است که پره پره ساخته اند و با قوه الکتریسیته بسرعت تمام حرکت
مینماید و احداث باد میکند و اسبابی دارد که بحرکت انگشت چرخ میایستد خیلی مغتنم دانسته قدری آنجا
ایستاده خنک شدیم باد بطوری بود که دامن سرداری و کلیجه را خوب حرکت میداد فرمودیم یکی از این چرخها را
بسازند برای ما بطهران بفرستند سیمنس عرض کرد میسازیم و میفرستیم یکنفر هم پیش سیمنس بود ماطیاس نام که مدتی در
در طهران در سر کارهای سیمنس بود خلاصه بعد از تماشای کارخانه بمنزل آمده شام خورده خوابیدیم (روز پنجشنبه ۱۳) امروز باید
برویم به (کاسل) با راه آهن در شش ساعت میرود پنجاه فرسنگ راه است در این راههای آهن ترن پنجشنبه سیزدهم
بخار ساعتی هشت نه فرسنگ راه میرود چون در ساعت ده باید حرکت کنیم و اعلیحضرت امپراطور باینجا بیاید که باتفاق
بسر راه آهن برویم ساعت هفت بیدار شده برخواستیم یکساعتی که گذشت اعلیحضرت آمدند تا لب پله استقبال کرده با ایشان دست داده
آمدیم بالا توی اطاق رفته مدتی با ایشان صحبت کردیم بعد بیسمارک آقاسی باشی آمده عرض کرد کالسکه حاضر است با اعلیحضرت

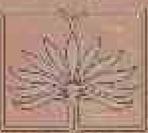


امپراطور پائین آمده سوار کالسکه شده راندیم برای کار پتسدام ملتزمین رکاب ما هم از جلو آمده در کار حاضر بودند
کنت هربرت بیزمارک هم در کار حاضر بود قدری با او صحبت کرده بعد برخواستیم با اعلیحضرت امپراطور دست
داده خواستیم وداع کنیم گفتند چیز من تا کار پتسدام با شما خواهم بود و از انجا وداع می کنیم با هم رفتیم توی ترن
پسر فردریک شارل هم که شاهزاده جوان مؤدب معقولی است آمد پیش ما نشست امین السلطان و میرزا رضا
خان وزیر مختار هم ایستاده همینطور با اعلیحضرت امپراطور صحبت کنان راندیم برای پتسدام این ترن بسیار
خوب ترتیبست از ترنهای مرحوم فردریک پدر اعلیحضرت امپراطور است که بسلیقه خود ساخته است خلاصه
در راه که میرفتیم یک نشان صورت خودمان را هم بدست خودمان بشاهزاده پسر فردریک شارل دادیم
اعلیحضرت امپراطور اظهار خوشوقتی کردند رسیدیم بکار پتسدام این کار سوای آن کاریست که آنروز که پتسدام
میرفتیم دیدیم کار کوچک دیگریست انجا با اعلیحضرت امپراطور دست داده وداع کردیم و ایشان از ترن
پائین آمده خودشان و کنت هربرت بیزمارک و شاهزاده پسر فردریک شارل و سایر همراهان اعلیحضرت
امپراطور همینطور بحالت وداع ایستادند تا ترن حرکت کرد و از جلو ایشان گذشتیم درین راه ترن خیلی تند
میرفت بطوریکه سر آدم گیج بهم میخورد و نمیشد سر را از کالسکه بیرون آورد اینجاها که میرویم بحبوحهٔ خاک فرنگستان
تمام صحرا آبادی و حاصل زراعت است سوای جاده یک وجب زمین خالی غیر مزروع دیده نمی شود تمام ها
حاصل ها هم خوب است کار زراعت اینجاها خیلی خوب و سهل است چراکه بزراعت آب نمیدهند و زمین
هم تماماً خاک است یکقطعه سنگ کوچک پیدا نمی شود عجب این است که از جلفای ارس که زیاده از
پانصد فرسنگ راه تا اینجا آمدیم رنگ خاکها تماماً سفید بود درینجا از ده پانزده فرسنگ پیش رنگ
خاکها سرخ شده و زمین تماماً جلگه است جنگل هیچ ندارد مگر از دور گاهی دیده میشود از قفقاز تا این ده
پانزده فرسنگ یکقطعه سنگ درین صحرا ندیدیم خلاصه نهار را امروز همینطور در حرکت ترن آوردند
خوردیم اغلب واگنهای ملتزمین ما راه بواگن ما ندارد در راه زیادی که راندیم از رودخانها و دریاچه بادپلهای
متعدد گذشته بعد بیک شهری رسیدیم از میان شهر گذشته بعد بشهر (مقدبورغ) رسیدیم این جا
دولت المان قلعهٔ نظامی و قشون ساخلو دارد شهر مقدبورغ هم شهر معظمی است از مقدبورغ که گذشتیم صحرای
صاف مبدل به پست و بلندی و جنگل شد اما درختهای جنگل سرو و کاج بود اینجا جنگلی دیگر بود اما همه جا
خیلی پر درخت و با صفا بود از تپه و پست بلندیهای بسیار گذشتیم که همه پوشیده از جنگل بود زنهای زیاد
در صحرا دیده میشد که مشغول کار زراعت و آرایش حاصلها بودند اما بقدری ترن تند میرفت که اشخاص تشخیص است
انهار تشخیص بد بد از توی جاده هم خط آهن دیگر بود که متصل ترن بجا آمد و رفت میمود از جلو کوهی برخوردیم



که تونلی ساخته بودند همینطور که میرفتیم یکدفعه دیدیم کالسکه ها مثل شب تاریک شد و بقدر یکدقیقه طول کشید
که ازین تونل گذشتیم امّا با این سرعت حرکت کالسکه بایستی درین یکدقیقه متجاوز از پانصد ذرع راه از تونل
گذشته باشیم خلاصه از کوهها و تپه ها و جلگه و رودخانه و پلهای متعدد گذشته تا پنجساعت از ظهر گذشته
رسیدیم بشهر (هس کاسل) در کار پیاده شدیم لوازم تشریفات که در هر جا معمول بود بجا آوردند
صاحبمنصب زیادی با دسته سرباز و موزیکانچی ایستاده بودند موزیکان زدند از جلو صف سرباز
گذشتیم بعد سربازها از جلو ما دفیله کرده گذشتند هس کاسل شهر نظامی است و جنرال کرولمان مهماندار ما حاکم
نظامی هس کاسل و نواحی آنست تمام صاحبمنصبها را معرفی کرد یک مدرسه نظامی هم این شهر دارد که در اینجا
تحصیل میکنند خلاصه بعد از تشریفات با مهماندار سوار کالسکه شده آمدیم بعمارت شهر پیاده شدیم عمارت
بسیار عالی مزین خوبی است بمیدان بسیار بزرگی منظر دارد این عمارت مقرّ سلاطین و دوکهای کاسل بوده است
در جنگ آخری که مرحوم گلیوم اوّل با دولت اطریش کرد که معروف بجنگ (سادووا) است این شهر را
از دوک (امیر) نشینی خارج کرده جزء مملکت و سلطنت پروس نمود جمعیت این شهر بقدر شصت هزار نفر
میشود شهر کوچک قشنگ خوبیست امّا اهلش صنعت گر نیستند و صنعتی ازین شهر معروف نیست پارک
خوبی دارد ناپلیون اوّل امپراطور فرانسه که اینجاها را بجنگ و غلبه گرفت و تصرّف نمود اسم کاسل را وستفالی
گذارد و این شهر را پای تخت قرار داده (ژِرُم) برادر خود را باین ایالت پادشاه کرد این ژرم پدر
لوی ناپلیون بوده که حالا هم زنده است هوای اینجا خیلی خوب و خیلی سردتر و بهتر از درسد و برلن است عمارتی
که ما در اینجا منزل داریم در میدان بزرگی واقع است موسوم بمیدان فردریک قریب سیصد ذرع طول و
صد و پنجاه ذرع عرض دارد عمارت طرف شرقی میدان و در کنار واقع است و موسوم بعمارت الکترال میباشد
قریب سیصد سال قبل بنا شده است در وسط میدان مجسمه بزرگی از لاندگراو حکام و فرمانفرماهای اینجا را
باین اسم و لقب میخوانند) فردریک دوّم نصب است که در سنه هزار و هفتصد و هشتاد و پنج مسیحی مطابق
سنه هزار و دویست هجری در زمان حیات خودش از طرف وکلای ملّت ساخته و برپا شده است
همینساعت بعد از ورود کالسکه خواسته با مهماندار سوار شده رفتیم بپارک این شهر گردش کنیم در آخر
همین میدان دروازه ایست و بالای آن عقابی با بالهای گشاده نصب است از دروازه گذشته
دو سه پیچ خورده راه راحتی بود قدری سرازیر رفته بپارک رسیدیم پارک بزرگ بسیار خوبی است
درختهای زیاد از کاجهای باشکوه و سایر اشجار جنگلی دارد که بطور جنگل کاشته اند خیلی سبز و باطراوت است
خیابانهای پیچ در پیچ زیاد و دریاچها دارد که از آب رودخانه (فولدا) تشکیل داده در میان دریاچه

جزیره هااست که بعضی ازین جزیرها میبایستی با قایقهای کوچک رفت یکی از جزیره ها راهی بود با قایق
پهن عریضی وطنابی ازین کناره کشیده بودند قایقچی دست خود را بطناب میگیرد و قایق را میبرند با این
قایق بجزیره رفتیم در وسط جزیره تپه بزرگی بود از راه پیچ پیچی که خیلی راحت بود بسر تپه رفتیم منظر خوبی داشت
کوههای ویلنلمس بود و کوه هرکول پیدا بود در کنار راهی که از تپه بالا میرود و در اطراف تپه دسته دسته
گلکاری کرده بودند و با سنگهای مصنوعی سنگلاخهای طبیعی نما ساخته و میان سنگها انواع گلها کاشته اند
از گلهای کوههای آلپ و گلهای گرمسیری مختلف که بسیاری ازین گلها را ندیده بودیم و خیلی را هم میشناختیم
حتی یوشن که در کوههای ایران پیدا میشود در اینجا بود و بعضی از گلها هم که در کوههای ایران دیده بودیم در اینجا
دیدیم در پارک زن و مرد و اطفال زیاد جمع شده بودند درین شهر ایرانی ندیده اند خیلی بدیدن ایرانیها
حریص هستند اطفال و دخترها با کالسکه ما میدویدند زنها و مردها ایستاده هورا می کشیدند زنها دستمال
تکان میدادند و از اطراف گل بکالسکه ما میریختند و اظهار شادی میکردند و بقدری زنهای خوشگل و دخترهای
مقبول در اینجا دیدیم که در هیچ جا ندیده بودیم بعد از گردش زیاد سوار کالسکه شده بعمارت مراجعت کردیم ما
بعضی از ملتزمین ما مثل امین السلطان و عزیز السلطان و مجد الدوله و بعضی از پیشخدمتها در این عمارت منزل دارند
و بعضی دیگر از همراهان مثل اعتماد السلطنه و صدیق السلطنه و ناصر الملک و سایرین در هوتل نزدیک باین
عمارت منزل کرده اند قدری در عمارت گردش کردیم چنانکه اشاره کردیم این عمارت از دوکهای قدیم هس است
و در آخرها نه هیچ هم هیچی بنا شده اطاقهای بزرگ و سالونهای عالی باشکوه دارد که هر یک با مبلها و پرده ها
بیک رنگی است حقیقة این اطاقها و سلیقه معماری و زینت اسباب کامل است اسباب قیمتی از چهل چراغها
و چارها و ساعتها باسبک همان زمان تابلوها و مجسمه های مرمر خوب دارد خلاصه خیلی عالی و مزین است حالا
مخصوص دولت است کسی در اینجا منزل نمی کند مگر امپراطور یا مهمان امپراطور جنرال کرولمان مهماندار که حاکم
نظامی اینجا است در عمارت بلو و منزل دارد که خیلی خوش منظر و با صفا است بعد از تماشای عمارت آمدیم
سر شام در بین شام صدای موزیک بلند شد جنرال و صاحبمنصبان دیگر آمده عرض کردند که برویم از
بالکن تماشا کنیم بعد برخواسته ببالکن آمده دیدیم دو دسته دسته موزیکانچی افواج موزیک میزنند و مشعل
زیاد حلقه زده میان حلقه مشعلها افروخته اند قدری تماشا کرده دوباره آمدیم سر شام موزیکانچی ها بهمانطور
موزیک میزدند برای تماشای همین موزیکان و مشعل بقدر سی هزار نفر جمعیت از زن و مرد در میدان جمع
شده بودند موزیکانچیها مدتی زدند ما سر شام بودیم بعد از شام خواستیم بخوابیم اطاقهای ما در میدان است
وصدای قال و قیل مردم زیاد از یکطرف هم کالسکه ها میگذرند از یک طرف عراده ها است که بلیطها بسته



بارکشی می‌کنند و تازه درین شهر دیدیم که با سگ بار می‌کشند ترامواه اینجا مثل ورشو وغیره نیست که با اسب
حرکت کند با بخار حرکت میکند مثل راه آهن کوچک سبکی است و در جلو تراموه برای اینکه کالسکه و عابرین را خبر
دار کنند که از جلو آن رد شوند بوقی میزنند که صدای بلند زننده دارد و همهمه جمعیت و صدای آمد و شد مردم
و کالسکه و عراده و سگ و بوق تا چهار ساعت از نصف شب گذشته در کار است و آنوقت از صدا می
افتد باز قبل از طلوع آفتاب شروع میشود نمیدانم اینها چه وقت میخوابند خلاصه بهر طور بود خوابیدیم
روز جمعه چهاردهم) امروز باید باکسپوزیسیون شکار برویم که همه قسم اسباب شکار و حیوانات را روز جمعه
که شکار میشوند در آنجا عرضه داشته اند در پارک شهر کاسل که موسوم است بکارل او نارنجستانی است وسیع
که زمستان کوزهای نارنج را در آنجا میگذارند و تابستانها بیرون می آورند در اطراف باغچه یا خیابان پارک می
چینند درین نارنجستان در اوقات تابستان که خالی است اکسپوزیسیون میشود امسال اکسپوزیسیون
شکار است یعنی از تمام ایالات ممالک المان هرکس از شاهزادها و خوانین و اعیان شکارچیهای معروف
هرچه اسباب شکار دارند از قدیم و جدید و پوست یا سر یا شاخ یا تمام بدن شکارهائیرا که صید کرده اند و مثل
حیوان زنده ساخته اند باینجا میفرستند ساختهای زیبا از شاخ مرال و شوکا و گاو بزرگ و قوچ وغیره و سر شکار
که از هر قبیل ساخته اند و پوست خرس متعدد و مرغهای عجیب و غریب از قرقاول و مرغهای کم یاب که ساخته اند
در آنجا دیده میشود دیگر انواع مرغهای شکاری از قوش و طرلان و قرقی وغیره ساخته در آنجا گذاشته دیگر انواع
اسلحه و آلات و اسباب شکار از تیر و کمان و فلاخن و تفنگ فتیله و چخماقی و تفنگ ته پر وغیره در اینجا دیده
میشود خیلی دیدنی بود خلاصه نهار خورده با جنرال کرولمان مهماندار در کالسکه نشسته رفتیم باکسپوزیسیون چند نفر
از پیشخدمتهای ما هم همراه بودند در آنجا (کنت الکتن کیسر جن) رئیس اکسپوزیسیون و (کنت اولن بورگ)
حاکم شهر کاسل حاضر بودند ما را پذیرائی کردند و اجزاء اکسپوزیسیون را معرفی نمودند قدری گردش کردیم زنهای
خوشگل زیاد بودند و دور ما را گرفته بودند ما یک تفنگ چخماقی را خواستیم امتحان کنیم رو بزنها قراول رفته یا چخماق را
کشیدیم زنها ترسیده فرار کردند و فریاد زدند خنده شد با مزه بود بعد اسباب شکار را که از هر جا و هر ایالت
آورده بودند و متعلق بهر کس بود دسته دسته علیحده چیده بودند همه را دیدیم پردهای نقاشی ممتاز هم که کار
نقاشهای این عصر و همه صورت شکار است خیلی بود چهار پرده از آن پردها را پانصد تومان خریدیم بعد از آنجا
بماهی خانه که متصل بهمین نارنجستان است رفتیم در آنجا اقسام ماهیها از کوچک و بزرگ و زرد و سفید بصورتهای
مختلف در حوضهای بلور دیدیم تخم این ماهیها را گرفته در همین حوضها و آبهای مختلف عمل می آورند و بزرگ
کرده بعد میفروشند فی الحقیقه دستگاه عمل آوردن ماهی است از آنجا رفتیم بجائی که عکسهای نوری می اندازند قطعات
عکس

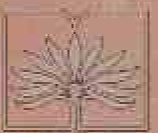
عکس زیاد گذارده اند عکس فوری طوریست که اسب را در دویدن عکس می اندازند و بهمان حالت دو در کمال خوبی
عکس میافتد یا آدم بهر حالت و هیئتی هست فوراً عکس او را برمیدارند اطاق تاریکی بود شیشه گذاشته پشت شیشه این
عکس ها نصب کرده اند آن اطاق ها را از پشت روشنی میدادند و از شیشه نگاه میکردند این
عکس ها چرخ میخوردند و دیده میشدند مثلا اسب بحالت دویدن یا آدم بهیئت دویدن از پیش چشم میگذشت چند
عکس تماشا کرده چون هوای انجا خفه بود از انجا بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم امشب در ساعت پنج باید
بعمارت ویلهلمس هو که در خارج و نزدیک شهر است گردش کنیم و شام بخوریم محل این عمارت سابقاً جای ما
رهبانان بوده است و موسوم به (وای سن استاین) بعد در این اواخر عمارت شکارگاه روساد و لهای
هس شد و بعد در سنه ۱۷۰۱ هزار و هفتصد و یک میلادی مطابق سنه ۱۱۱۳ هجری شارل وهس عمارتی بنا کرد و لی
این بنای بزرگ حالیه را گلیوم اول فرمان روای هس در یکصد سال قبل از این بنا کرده و باسم او موسوم شده
است که ویلهلمس هو) بینامند در سر ساعت با جنرال کرولمان بکالسکه نشسته رفتیم از همراهان امین السلطان
و بعضی از پیشخدمتها و غیره در رکاب بودند تا انجا قریب سه ربع ساعت راه است رو بطرف جنوب
مغرب شهر رانده اول در کوچهای بزرگ شهر خانهای خوب از دو طرف دیده شد که در جلو آنها گل کاری های
قشنگ کرده بودند از مقابل عمارت بلوو که منزل حاکم است گذشتیم بعد کم کم نزدیک بخارج شهر رسیدیم
که عمارات و خانها تک تک میشود و خیابانی است از درختهای تبول و غیره حالاهم فصل گل تبول است......
درخت تبول درخت بزرگیست گل زرد ریزه معطری دارد) بعد وارد خیابان پارک شدیم که دو طرف
مثل جنگل درختهای خیلی بزرگ قوی و کهن از کاج و سرو و تبول و غیره دارد زمین هم همه سبز و خیلی باصفا مثل
بهشت از راه پیچ پیچیده بطرف بالا رو بعمارت رفتیم جلو عمارت چمن بزرگی است سبز و خرم و در میان
آن از دو طرف دسته های درخت و گلکاری اعلی مثل مینا که در حقیقت روی سبزه و چمن را باشکال
و طرحهای خیلی خوب نقاشی کرده بودند وارد عمارت شدیم میز شام را در مرتبه پایین گذاشته بودند ناپلیون
سوم امپراطور فرانسه را بعد از جنگ سدان باین عمارت آوردند و قریب پنجاه در اینجا اقامت داشت
در مرتبه اول این عمارت او را منزل داده بودند رفتیم بالا اطاقهای منزل ناپلیون را تماشا کردیم اطاق
نشیمن و اطاق شام و خواب او را بهمان طور که بوده است دیدیم حتی در سر میزی که سیگاری کشیده
و سیگار را روی میز گذاشته از شدت خیال ملتفت نشده میز سوخته است بهمان حالت باقی گذاشته اند
بعد آمدیم سر میز شام خوردیم و بعد از شام قدری در طرف دیگر عمارت در ایوانی که منظر خوبی تمام شهر و پارک
و دریاچه داشت ایستاده تماشا کردیم جمعی هم زن و مرد در بیرون جلو عمارت جمع شده بودند بعد خوابیدیم

در پارک گردش کنیم در کالسکه نشسته رو به بالا راندیم راه همه سر بالاست خیابانهای پیچ پیچ ساخته اند که همه جا بر جهت بالا میرود در جلو عمارت روی قله بلندی بنائی کرده و در همان تاریخ بنای عمارت بالای این مجسمه بزرگی از هرکول نصب نموده اند از انجا آب جاریست و آبشار بزرگی مرتبه بمرتبه تا بپائین دارد آبشارهای دیگر هم بطرزهای مختلف و وضعهای طبیعی نما در سایر جاهای جنگل ساخته و همه را مخصوص تماشای ما آب انداخته اند در بالای عمارت زیر آبشار هرکول دریاچه ایست فواره دارد که آب زیادی از ان میجهد و خیلی بلند میشود از قراریکه می گفتند پنجاه ذرع آب آن بلند میشود اما بنظر من بارتفاع شمس العماره نمیرسید ارتفاع شمس العماره بیست و پنج ذرع است آب بقوت زیاد بیرون می آید و مثل گرد متفرق میشد خیلی با صفا بود گفتند عمارت قدیم دیگری هم هست که متعلق بدوکهای قدیم بوده است چون امروز دیر وقت بود گفتم فردا تماشای انجا میرویم زنهای زیاد و دخترهای بسیار در هر جای پارک خصوصاً دور دریاچه و فواره بزرگ بودند خلاصه از انجا مراجعت کرده با یکسره به تیاتر رفتیم تیاتر کوچکی است در نزدیک بن از کوچکی بود با جنرال کرولمان انجا نشستیم عزیز السلطان هم با میرزا رضاخان پیش از ما به تیاتر آمده بودند بعد از تماشای دو پرده برخاسته مراجعت بعمارت کرده خوابیدیم بازی امشب ایطالیائی بود که بالمان ترجمه شده از حرف زدن و ساز و آواز مخلوط بود بالهم نداشت

دوشنبه پانزدهم ماه امروز هم رفتیم بویلهلمس هو در یکساعت و نیم بظهر مانده از منزل سوار شدیم بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند نهار را در عمارت انجا حاضر کرده بودند بعد از رسیدن بعمارت قدری پیاده راه رفته چمن و گلکاری را تماشا کردیم بعد آمدیم سر نهار میز مخصوصی برای ما بود که تنها نهار خوردیم برای هم برای ملتزمین و همراهان حاضر کرده بودند نهار خوبی بود امروز خیلی خوش گذشت جمعیتی بود نهایت از زن و مرد بیش از صد نفر در پارک دیده نشد خیلی از وضع این عمارت خوشم آمد اگرچه صد سال قبل ساخته شده ولی خیلی از روی سلیقه و با زینت و مبل و اسباب خوبست گذشته از زینت داخلی چشم انداز با شکوهی هم دارد که تمام شهر و اطراف پیداست تمام عمارت از سنگ ساخته شده ستونهای کلفت از سنگ بقطر پنج بغل دارد اگرچه سنگ یک پارچه نیست اما پارچه ها را طوری جرم و جفت بیکدیگر کرده اند که یک پارچه بنظر میاید سنگها صاف نیست شبیه بسنگ شهرستانک است زیرا از زیر تراش بیرون میاید بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم برای قلعه که مجسمه هرکول در انجاست هرکول در افسانه های قدیم یونان اسم پهلوانی است که میگویند از او آثار شجاعت فوق العاده بروز کرده این مجسمه خیلی بزرگست در بالای مناره پیرامید یعنی مخروطی مانندی است که در روی عمارت موسوم به هرکول واقع است و این عمارت چیز غریبی ست که بعنوان نوشته چه طور بنا شده است همه از تخته سنگهای خیلی بزرگ ساخته شده مرتبها و پله ها تا زیر مجسمه هرکول دارد در انجا ستونهای سنگی عظیم

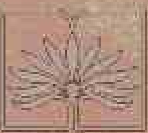
بکار برده اند طوری عجیب است که چنانکه در مثل میگویند مثل کار دیو است در پایین این عمارت دو بنا حوضی با فواره دارد که در حقیقت منبع آبشار است در دو طرف دو مجسمهٔ بزرگ نصب شده که یکی از آنها سر پایین بشکل اسب و بالا تنه بصورت آدم است و مجسمهٔ دیگر مجسمهٔ آدم است شیری در زیر پای خود دارد و در دست و بدهن این مجسمه ها بوق بزرگیست بطوری تعبیه کرده اند که وقتی آب میاندازند فشار آب هوا را از دهن مجسمه ها و بوق طوری بیرون میدهد که صدای مهیبی دارد و این صدای مهیب که در جنگل می پیچد شبیه بصدای فیل است با کالسکه از راههای پیچ پیچ رو ببالا راندیم راه بقله بسیار خوبست اما طولانیست و باید بتأنی رفت از دو طرف درختهای کهن قوی و کاجهای بزرگ سایه گستر هوای لطیف خنک سبزه زیر درختها که الحق بیان وصف آن مشکل است جائیست مثل بهشت از این باصفاتر بتصور نمیآید با کالسکه رفتیم تا بنای هرکول آنجا پیاده شده از بالا تماشا کردیم آبشارها و حوضها مرتبه بمرتبه میرود دو طرف آبشارها درختهای کاج سر بآسمان کشیده و تا سافه شاخه و برگ دارد که مثل دیوار زمرد است عمارت ویلهلمس هو در مقابل آن در پایین است بعد پارک و خیابان و بعد تمام شهر و اطراف و تپه ها و دره ها و جنگل است که همه سبز و خرم است آب هم بقوت میریزد و تا پایین میرسد حشمت عظمت بنای این عمارت سنگی با هرکول عالم غریبی و حالت خوشی دارد بعد از مدتی تماشا قدری از راه را با کالسکه پیچیده آمدیم در یکی از مرتبه ها بکنار آبشار آمده پیاده شدیم دو طرف آبشار و کنار مرتبه ها تا پایین که مسافت زیادی است پله دارد از آنجا پیاده پایین آمدیم البته از زیر بنای هرکول کر شخص بشمارد تا پایین زیاده از هزار پله دارد دو طرف از یمین و یسار پله است و وسط آبشار مرتبه بمرتبه پله های خیلی راحت و خوب بود که شخص ابداً هیچ خسته نمیکرد آب این آبشار از بعضی منبعها و آب انبارهائی است که در پشت بنای هرکول واقع است در زمستان از آب باران پر میشود بعد هر وقت بخواهند باز میکنند و همیشه آب جاری نیست در مواقع مخصوص یا آمدن اعلیحضرت امپراطور یا مهمان بزرگی باز میکنند و در اوقات مخصوصه هم برای عامه باز مینمایند در وقت پایین آمدن هوا منقلب شد و باران گرفت زود خود را بکالسکه رساندیم و راندیم باران شدت کرد مثل سیل میبارید بسرعت رانده دوباره بعمارت ویلهلمس هو رفته در همان اطاقهای پایین نشستیم بعد قدری راحت کرده کالسکه خواستیم باران هم متصل مثل سیل میبارید سوار کالسکه شده در همان شدت باران تا بشهر آمدیم میخواستیم بحمام برویم وقتی بشهر رسیدیم از عمارت منزل خودمان گذشته بمیدان وسیعی رسیدیم که اطراف آن عمارتهای بلند خوب چهار پنج مرتبه دارد و هوتلی هم که بعضی از همراهان ما آنجا منزل دارند در این میدان واقع است گفتند صبحهای زود اینجا میدان و بازار میوه و سبزی فروشی است دهاتیها بار می آورند و در اینجا جمع میشوند تماشا دارد از میدان تا پنج خورده به حمام رسیدیم و در همان شدت باران در ب حمام رفته پیاده شده وارد

بی ترتیب



حمام شدیم وضع این حمام از این قرار است از پله باید بالا آمده داخل اطاق سر حمام شد بعد باز باید از پله پایین
رفته باصل حمام داخل گردید حمام کوچک تاریکی است حوض کوچک مرمری در انجا بود دو شیر داشت که آب سرد
و گرم از شیرها جاری میشد شیری دیگر هم دارد که از بالا باز میکنند آب مثل باران یا لوله آب پاش بسر میریزد بعد از
استحمام و بیرون آمدن از حمام دیدیم باران قطع شده بود فردا در ساعت هشت باید از اینجا حرکت کرده به
(اسن) (با ترام) بودیم اطاقی که این دو شب گذشته در ان خوابیدیم چون رو بمیدان واقع بود بقدری صدای
قال و قیل و آمد و شد و مردم و صدای کالسکه و هیاهو در میدان بود که خواب صعوبت داشت این صدا با
و خیال اینکه باید صبح زود برخیزیم نگذاشت براحت بخوابیم امشب فرمودیم رخت خواب ما را در اطاق دیگر
دیگر که عقب این اطاق بود انداختند که از صدا و قال و قیل میدان دور باشد انجا هم خوب نتوانستیم بخوابیم
صبح شش ساعت از نصف شب گذشته با کمال کسالت بیدار شدیم در این شهر بچه ها که چیز میفروشند
(لوسیپید) سوار میشوند که پشت آنها جعبه دارد توی کوچه راه میروند و چیز میفروشند سگ هم بعراده
می بندند ترامواه این شهر هم بیشتر با بخار است اسبی هم دارد اما اکثر ترامواه بخاری است (بعضی اشخاص در
دنیا به بعضی اشخاص چه قدر شبیه اتفاق میافتد مثلاً رئیس پلیس اینجا خیلی شبیه بحاجی میرزا عباسقلی بود و
یک شخصی هم میان اجزای اکسپوزیسیون سکار دیده شد که خیلی شبیه بود بوالی برادر مجد الدوله پسر مرحوم عیسی خان
اعتماد الدوله که بمکه رفت و در راه مکه فوت شد . (روز یکشنبه شانزدهم) . امروز باید یکشنبه
از کاسل برویم با ترام که با راه آهن هفت ساعت تمام راه است صبح برخواسته قدری که گذشت
جنرال مهماندار آمده عرض کرد کالسکه حاضر است از عمارت آمدیم پایین سوار کالسکه شده راندیم برای کار
کار هم توی شهر و نزدیک است رسیدیم کار نهار را هم امروز باید در شهر اسن که کارخانه کروپ در انجا
واقع است بخوریم خلاصه داخل ترن شده ملتزمین هم همه جابجا شده راندیم با وجود کسالت و بیخوابی شب
من هیچ در راه آهن نخوابیدم و متصل از دو طرف راه تماشای صحرا را میکردم باندازه صحرا تماشا داشت
که شخص از خواب میگذشت تمام صحرا سبز و خرم و دره و تپه و گل و جنگل و چمن بود تا ده فرسنگ که رفتیم
صحرا همه جا همینطور دره و تپه بود بعد از یک تونل کوچکی گذشتیم و صحرا تمام جلگه شد این صحراها بقدری آباد است
که بنظر آن کمتر دیده شده یا جنگل است یا آبادی و عمارت یا حاصل زراعت است از این تونل که گذشتیم
کارخانجات زیاد در دو طرف راه دیده شد و بقدری لوله و منارهای بخار در این کارخانجات داشت
که از دور جنگلی بنظر میاید و صحرا انقدر صفا داشت که آدم واله میشد خلاصه راندیم تا رسیدیم بکارخانه کروپ
در باغ کروپ ترن بخار ایستاد پیاده شدیم (موسیو کروپ) جلو افتاد از اینجا بباغ و عمارت

کروپ نزدیک است پیاده باید رفت از یک خیابان بسیار خوبی که درخت های سبز و خرم طرفین آن
داشت گذشتیم تا رسیدیم بباغ کروپ که در جلو عمارت واقع است عجب باغ باصفائی است بقدری خوب
گلکاری کرده اند که بهتر از آن نمی شود اگر در روی صفحه میناکاری کنند باین خوبی که گلکاری کرده اند نمی شود و نقاش
باین خوبی نمیتواند نقاشی نماید یک فواره بزرگی پای عمارت بود که بقدر بیست ذرع آب آن جستن میکرد از
دور تماشا کردیم فواره های دیگر و حوضهای کوچک متعدد خوب هم داشت خیابانهای این باغ را بعضی
شن ریخته و بعضی را فرش کرده بودند و دور تا دور باغ را با لوله های آهن چفته بسته و روی آنها را درختهای
سبز کشیده بودند که خیلی قشنگ بود بعد از گردش زیاد رفتیم توی عمارت پله های بسیار خوبی داشت عمارت
دو مرتبه بود فرش اطاقها از آجر کاشی بود کاشی ایران در فرنگستان معمول شده اما به براقی و جلای کاشی
ایران نیست رنگش کدر است لکن خیلی خوب جفت گیری کرده اند منظر این عمارت که بباغ و گلکاریها است
بسیار خوب است مبل و اسباب اطاقها و بخاری و همه چیز این عمارت الحق مستغنی از تعریف و توصیف است در
عمارت تحتانی میز بسیار عالی برای ظهر نهار ما چیده بودند در عمارت بالا هم برای ما نهار حاضر کرده بودند با
انواع میوه جات خوب هم مثل چکلک که بقدر کله یک غاز بود و غیره در سر میز نهار چیده بودند نهار خوردیم
بقدر بیست کالسکه و درشکه و لاندو با اسب های خوب حاضر کرده بودند که بعد از نهار ما را به تماشای کار
خانجات ببرند تمام این کالسکه ها و اسبها از طویله خود مسیو کروپ آورده اند این مسیو کروپ جوانی است
بسن سی و دو سه سال بسیار خوش بخت و خوش گذران هیچ مسئولیتی ندارد خیلی آسوده و آزاد است زن هم
دارد اما زنش اینجا نیست بساکس رفته است این کارخانه و سرمایه از پدرش باین رسیده و سالی مبلغی
منفعت و مداخل از این کارخانجات باو میرسد بحساب و کارها و امورات خودش هم خود رسیدگی میکند
دو نفر پیشکار و نایب دارد که بکارهای او میرسند و خودش همیشه در راحت و گردش و خوش گذرانی است
هر دو پیشکارش هم حاضر بودند خلاصه بعد از نهار آمدیم توی باغ گردش کرده قهوه خوردیم و سیگار کشیدیم کالسکه
ها را آوردند من با جنرال گرولمان توی کالسکه نشسته سایرین هم از عقب سوار شده راندیم برای کارخانه جات
کارخانه ها خیلی از این عمارت و باغ دور است در حقیقت کارخانجات متصل بشهر این است و این عمارت
خارج از شهر و کارخانه است همه جا از توی جنگل و پارکهای خوب و جاهای باصفا که متعلق بخود مسیو کروپ است
گذشته تا رسیدیم باول کارخانه جات جمعیت کم کم در اینجا زیاد شد چه از اهل شهر و اعاظم بلد و چه از عمله جات
کارخانه جات از زن و مرد بقدری جمعیت شد که راه عبور نبود بخصوص روز یکشنبه هم بود تمام عمله جات
تعطیل کرده برای تماشا حاضر شده بودند متصل هورا میکشیدند و تعارف میکردند در سه چهار کارخانه پیاده



شده گردش کردیم بملاحظهٔ روز یکشنبه عمله جات کم کار میکردند چند توپ ناتمام بود که انهارا اتمام میکردند
دخان می‌کشیدند چیزیکه تماشا داشت توپهای دریائی و قلعه جات بود که برای دولتهای مختلف ساخته بودند
این کارخانه آزاد است برای هر دولتی توپ میسازد و میفروشد این توپها چیز عجیبی است یکی از انهارا اقدام کردیم طولش
بیست و یکقدم بود بچهٔ چهارده پانزده ساله از تهٔ توپ که سوراخ است و جای گلوله گذاشتن است تا وسطش می
توانست برود گلولهای توپ خیلی بزرگ و قدش بقدر یک آدم بلند بود این توپها مخصوص کشتیها و قلعه
جات است اسبابی از جر اثقال ساخته اند که این توپهارا حرکت داده سرش را در نهایت آسانی پائین و بالا
میکنند گلوله های توپ را هم با اسباب جر اثقال بلند کرده توی توپ میگذارند یکنوع توپی هم تازه اختراع کرده
بودند که با فشنگ فلزی مثل تفنگهای ته پر پر میشود و مثل همان تفنگهای ته پر توپ را که می اندازند خود توپ
فشنگ را بیرون میاورد و در یکدقیقه ده دوازده تیر توپ پر و خالی میشود خیلی گردش کرده بعد میسو کروپ
مارا بمرتبهٔ بالا برد رفتیم باطاقی که در سفر اول فرنگ هم که باین کارخانه آمدیم در این اطاق نهار خوردیم خیلی اطاق
مختصری است حالا اینجا عصرانه حاضر کرده بودند عصرانه خورده بعد پائین آمده سوار کالسکه شده آمدیم برای این راه
راه آهن رسیده سوار ترن شده راندیم برای مملکت هلاند با صحرا همه جا جنگل و سبزه و زراعت بود تماشا
میکردیم تا رسیدیم بیک گاری این گار در یک قصبهٔ کوچکی واقع است که اسم ان امریخ است اینجا آخر خاک
المان است بقدر پانزده دقیقه دیگر هم که ازین گار بگذریم انوقت داخل خاک هلاند میشویم در اینجا که ترن
ایستاده بود دیدیم یک آدم عجیبی که از اهل المان نیست و لباس آبی فرم کلابتون زرد پوشیده و منگوله زیادی
از شانهٔ چپش اویخته و کلاه پوست سگ آبی بلندی سرش بود و پیرمردی است صورتش را تیغ انداخته موهای سرش
سفید و سبیل کوچک سفیدی دارد با یک صاحبمنصب دیگری که لباس آبی فرم کلابتون سفید مثل لباس این صاحب
منصب پوشیده بود مقابل ترن ایستاده اند معلوم شد که مهماندار دولت هلاند است باستقبال ما آمده
اسم مهماندار (ورس پیکت) و اسم نایب او (بارون دو قبل سروس کرکین) است آمدند توی ترن بحضور ما
رسیده معرفی شدند و مهماندار مأموریت خود را عرض کرد و جنرال کرولمان و سایر مهماندار های دولت المان
بحضور آمده مرخص شده رفتند مهماندار تازه عرض کرد که ترن مخصوصی از اعلیحضرت پادشاه هلاند همراه آورده‌ایم
سوار شوید فرمودیم چون مدتی لازم است از برای حمل و نقل بارها و ملتزمین و الا بد طول خواهد کشید با همین ترن
میرویم راندیم بعد از ده دقیقه که رفتیم داخل خاک هلاند شدیم و فوراً معلوم شد که خاک هلاند است وضع
تغییر کرد و در دهات خانهای کوچک دیده میشد که با گچ سفید کرده بودند چندان عالی [illegible] قدری که راندیم بشهر
آلم رسیدیم که شهر کوچک ظریفی است بقدر پنجاه هزار نفر جمعیت دارد خانهای دو مرتبه خیلی خوب باغچهای

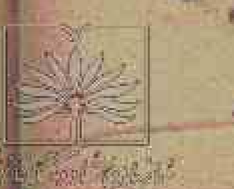
کوچکست معقول مثل این بود که این شهر را اطفال ساخته باشند کوچهای پاک تمیز عمارات مثل جعبه‌های شیرینی بود از وسط این شهر گذشتیم تا اینجا خاک هلاند از حیثیت آبادی و حاصل و اشجار شبیه بخاک المان بود از اینجا که گذشتیم کم کم زمین بایر و حاصل‌ها کم شد و خاک بزردی دیده میشد اغلب این صحراها هم ابتدا آب و مخلاب بوده که خشک کرده و جای انهار درخت کاج غرس نموده جنگل مصنوعی کرده اند خلاصه همه جا راندیم تا بگار امستردام رسیدیم که در توی شهر واقع است حاکم و کدخدا و عمله جات حکومت شهر و معتبرین بلد تمام باستقبال آمده در گار حاضر بودند سرباز و موزیکانچی هم صف کشیده ایستاده بودند جمعیت این شهر را خودشان چهارصد و پنجاه هزار نفر میگویند بسیار شهر معظم معتبریست پای تخت قدیم سلاطین هلاند است پادشاه هلاند که اعلیحضرت گیلیوم سوم است این اوقات ناخوش هستند پای تخت را هم از امستردام بشهر لاهه برده اند از اینجا با راه آهن تا لاهه یکساعت راه است اما خود پادشاه در لاهه نیستند در قصر لو که در وسط لاهه واقع و اینجا جنگل و شکارگاه است میباشند سن پادشاه هفتاد و دو سال است زوجه قدیم ایشان مرده و یک زن تازه از اهل المان که سی و دو سال دارد تزویج کرده اند پسر پادشاه که ولیعهد دولت بود مرده است یک دختر هشت ساله دارند که بعد از پادشاه او بسلطنت میرسد قانون دولت هلاند (لو واسلیک) نیست یعنی اگر پسر نباشد دختر پادشاه میشود و اهل مملکت و دولت می پذیرند (لو واسلیک) یعنی مملکتی که زنرا بپادشاهی قبول نمی کنند) اسم حاکم شهر آمستردام (واننین هوون) است اسم زوجه حاکم که مکرر در سر شام و نهار دیده شد (مادام نین هوون) است خلاصه از ترن پائین آمده با حاکم و سایرین تعارفات کرده از جلو صف سرباز گذشتیم موزیک زدند و بعد سربازها دفیله کردند سربازهای ایشان هم خوب بود بعد از در گار بیرون آمدیم کالسکه دولتی حاضر کرده بودند با مهماندار سوار کالسکه شده ملتزمین هم از عقب سوار کالسکه‌ها شده راندیم برای منزل بسیار شهر خوبی است کوچه‌های وسیع سنگ فرش عمارات سه چهار مرتبه عالی بناهای محکم پاکیزه خیلی قشنگ جمعیت مرد و زن و بچه دیگر از اندازه بیرون بود که طرفین راه الی منزل پشت در پشت ایستاده بودند زنهای خدمتکار این شهر هر یک تاجی از نقره سفید که جلو آنها شبیه است به نیم تاج سرشان است و همه چاق و فربه هستند فی الحقیقه زن زشت ندارند مگر آنها که پیر شده باشند اهل این شهر هم چون تا بحال ایرانی ندیده بودند تمام برای تماشا سر راه آمده بودند مهماندار که در امریخ بحضور رسید عرض کرد برای شما یک عمارت سلطنتی حاضر کرده ایم و یک هوتل هم حاضر است هر کدام میل دارید منزل کنید چون عمارت سلطنتی گفتند قدری تنگ است و جمعیت ما هم زیاد بود قرار دادیم در هوتل منزل کنیم مهماندار از همان امریخ تلگراف کرد که هوتل را حاضر کنند همینطور با جمعیت آمده تا بهوتل رسیدیم اسم این هوتل امستل است بسیار هوتل عالی خوبی است و ارد



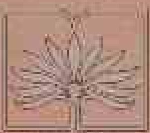
اطاقهاشان همه ملتزمین هم باطاقها و منازل خودشان رفتند همه منازل خوب است و تمام راحت هستند
منزل ما خیلی خوش منظر است اطاقهای خوب روشن دارد که برودخانه نگاه میکند اسم این رودخانه ایسل است
و چون این هوتل هم پهلوی رودخانه واقع است باین جهة هوتل را باسم رودخانه موسوم کرده ایسل میگویند خلاصه
چون خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم صدا و هوای این شهر نسبت بشهرهای دیگر خیلی کمتر و بهتر است

روز دوشنبه هفدهم ه امروز باید برویم به هوتل دویل که حاکم نشین است در انجا نهار بخوریم
این هتل عمارتی بوده است که در عهد قدیم سلاطین هلاند و ولیعهد ها و پرنس اراج (ولیعهد هلاند را که مرد
باشد پرنس اراج میگویند) در اینجا منزل میکرده اند بعد که اینجا را بدولت بخشیده اند حاکم نشین شده که تمام
امورات حکومتی و مهمات شهر در اینجا میگذرد صبح برخواسته سوار کالسکه شده برای نهار آمدیم مسافتی داشت
بدر سرای عمارت رسیده پیاده شده بالا رفتیم عمارتیست دو مرتبه دارد تالاری شدیم که از بناهای قدیم است
تالار بزرگیست کله تالار یک شاه نشین دارد دو ستون میخورد در این شاه نشین صندلی زیاد چیده بودند
این صندلیها برای نشستن وزراء و انعقاد مجلس مشورت است پرده های نقاشی کار قدیم و صورت سلاطین قدیم
هلاند و پادشاه حالیه در اطراف این تالار نصب بود دور تا دور این تالار بزرگ را میز چیده بودند و روی
میزها نقشهای چاپی قدیم این شهر را با اشخاصی که در آن وقت بوده اند چاپ کرده با صورت عمارات قدیم
اینجا گذارده بودند تا ما وارد تالار شدیم حاکم آمده عرض کرد که این مهندس که در اینجا حاضر است باید تمام این
پرده ها و صورتهای چاپی را که از چه عهد است و اشخاصی که در آنوقت بوده اند برای شما معرفی کند ما دیدیم اگر
همه را بخواهیم معرفی کند تا یکساعت طول خواهد کشید با مهندس و حاکم و یکنفر دیگر بنا کردیم دور میزها گردش
کردن و از سر میزی دو صورت برمیداشتیم و میپرسیدیم حاکم و مهندس و آن شخص دیگر معرفی میکردند از اینجا
بسر میز دیگر میرفتیم خلاصه بقدر یک ربع ساعت بطور اختصار همه صورتها را ملاحظه کرده بعد آمدیم باطاق
جنب این تالار که محل تحریر حاکم است درین اطاق قلم و کاغذ و میز تحریر و کتاب و صندلی و دستگاه تلگراف
و تلفن همه چیز داشت بعضی پرده های نقاشی هم از پرده های قدیم تاریخی در اینجا بود قدری در اینجا گردش کرده
بعد حاکم آمده عرض کرد اگر میل دارید تلگراف کنیم تلمبه چیها حاضر شده بخار آب بپاشند تماشا کنید و بمحض اینکه
تلگراف کنیم در چند دقیقه حاضر میشوند گفتیم تلگراف کنند فوراً خود حاکم تلگراف زد که در یکدقیقه رسیدند
و لولهای مدد و پاک کن را در این محوطه جلو عمارت که اطرافش هم عمارتهای مرتفع است کشیدند ببالای
بامها و تلمبه چیها بالا رفته آب پاشی کردند مثل تلمبه چیهای ورشو بودند چیزیکه در اینجا علاوه بود این بود که یک
چرخ بخاری داشتند با آن چرخ آب را بلولهای مدد و پاک کن میکردند که زور و فوتش خیلی زیادتر میشد

دار



وآب را دور تر میبرد طنابی داشتند که وقتی بالفرض اتفاق بیفتد و مردم بخواهند از پشت بام پایین بیایند می بندند
بیک چوبی که حلقه دارد و در تمام عمارتهای این شهر یک چنین چوبی برای همین کار هست طناب را بآن چوب
بستند و از آن بالا پایین انداختند بعد آن طناب را هم یک پارچه جوری میکشند که اگر آدم از وسط راه بیفتد
شود میان آن طور بیفتد یک کیسه هم تعبیه کرده بودند که بآن مرتبه های بالا محکم می بندند و از آنجا آدم
توی آن کیسه رفته براحت پایین میآید اینجا هم کیسه را آویختند و آدمی توی کیسه رفته پایین یک شخصی را
هم شبیه بکسی که سوخته باشد میان یک جایی گذارده چندین دور دور این محوطه گرداندند خنده داشت
بعد آمدیم تالار اولی که میز صورتها را چیده بودند انجا میز نهار ترتیب داده بودند سر میز نشستیم مهماندار طرف
دست راست و حاکم طرف دست چپ و امین السلطان روبروی ما نشست از اعاظم و اهالی شهر هم
خیلی بودند رئیس امیرال گرام رئیس بحری هلاند هم بود نهار خوردیم بعد سوار کالسکه شده راندیم مسافت
زیادی رفته رسیدیم بکنار دریائی که اینجا لنگرگاه کشتیهای تجارتیست دولت هلاند فی الحقیقه دولت
بحریست و خیلی عمل بحریه این دولت از قدیم مستحکم بوده و حالا هم خیلی مستحکم و معتبر است مراودات تجارتی با
اغلبی از دول دارد در هند الغرب کلنی های زیاد دارد مثل جاوه و سماتره و برنئو و بعضی جزایر کوچک دیگر که در ماهی
دو مرتبه کشتی های هلاند حمل و نقل مال التجاره بآن جزایر نموده مراجعت میکنند یکماه هم در اینجا متوقف اند خلاصه
درین لنگرگاه تجارتی پیاده شدیم زمین را فرش کرده بودند رفتیم سر راه عمله جات غریبی ایستاده بودند همه
قد کوتاه شبیه بترکمانها و چینی ها و بربریها اینها از اهل مله هستند زبان مله را این جنرال مهماندار ما خوب میداند
چون سی سال مامور و متوقف مله بوده و در آنجا جنگ کرده و در همانجا هم جنرال شده است با اینها حرف زدیم
همه مسلمان هستند خیلی از دیدن ما خوششان آمد نماز میخواهند فرمودیم نماز خواندند حمد و سوره و ذکرهای
نماز را همه درست خواندند اما لهجه غریبی داشتند شکسته میخواندند از جلو اینها گذشته رفتیم بکشتی بزرگی که تازه
از هند الغرب آمده و باید یکماه دراینجا بماند اسم این کشتی ام ماست که باسم زوجه پادشاه هلاند موسوم شده است
اغلب اهالی این شهر از مسافرت بحری و عمل کشتی با ربط و اطلاع هستند این کشتیها میروند ببندر بای ریل
و بندر برانه قدری در آنجا توقف کرده بار میگیرند از خود هلاند هم مال التجاره و مسافر بار و حمل میکنند و از
تنگه سوئز عبور کرده از جزیره سیلان میگذرند و بعد از تنگه سنگاپور عبور نموده داخل متصرفات خودشان که
جاوه و سماتره وغیره باشد میشوند از اینجا تا متصرفات خودشان تقریبا یکماه یکماه و نیم راه است اسباب
جراثقال هم که بار را از خشکی حمل بکشتی و از کشتی نقل بخشکی می کنند دیده شد که بکار انداختند مشغول حمل و نقل بار
میکردند چیز غریبی بود هر قدر که بار سنگین باشد حمل میکنند خلاصه بالا و پایین کشتی را مفصلا گردش کرده بعضی

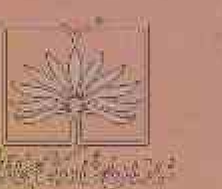


اطلاعات حاصل نمودیم قدری هم در اطاق کشتی نشسته راحت کردیم یک کشتی دیگر هم پهلوی این کشتی قدری
از این بزرگتر بود آن را هم بارگیری کرده بودند که یکهفته دیگر بسمت متصرفات خودشان حرکت نمایند بعد آمدیم
پائین در یک کشتی دودی کوچکی نشسته رفتیم توی دریا سه کشتی بادی بخاری جنگی بود که توی اینها شاگردها
تحصیل علم بحری می کنند جمعی نایب امیرالها و صاحبمنصبهای بحری توی آن کشتی ها بودند برای تشریفات ما
موزیک میزدند و توپ می انداختند شاگردها و عمله جات کشتی رفته بودند بالای چوبها و دکلها کلاه
برداشته هورا می کشیدند از دور این سه کشتی گذشته بعد برگشته از همان راه که سوار این کشتی شده
بودیم پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم برای کارخانه کشتی سازی و لنگرگاه های کشتی های جنگی اسم کشتی
جنگی که در اینجا دیدیم و حالا مدرسه بحریه شده امیرال دواُن نائر) است این کشتی سابقاً کشتی جنگی معتبری بود
حالا مدرسه بحریه شده است که حرکت نمیکند و اطفال در اینجا تحصیل علم بحری می کنند قدیما امیرال
معتبری بوده که این کشتی را باسم او موسوم کرده اند خلاصه رسیدیم بکارخانه پیاده شدیم امیرال جلو افتاد
همه جا را گردش کردیم یک انباری دیده شد که اسباب و تدارکات بحریه از توپ وغیره در اینجا بود
چیز غریبی که دیده شد تورپیل بود قریب ده سال است که اختراع تورپیل را کرده اند و چیزیست بشکل ماهی توی
آن ماشین و بعضی اسبابها تعبیه نموده اند و سر آن ماسوره ایست که بهر اندازه بخواهند یعنی در سر دویست
ذرعی یا پانصد ذرعی یا صد ذرعی بترکد بهمان اندازه ماسوره را قرار میدهند مثل توپ است و توی این
باروط و بعضی چیزها است میخی بسر این تورپیل است که سر این میخ سوزنی دارد و آن سوزن بچاشنی میخورد و هر
وقت تورپیل بکشتی دشمن رسید و آن میخ سر تورپیل ببدن کشتی خورد آن چاشنی آتش گرفته تورپیل می ترکد
اینها را که تماشا کردیم آمدیم بکشتی جنگی که اسمش نوشته شد پله های تیز و تندی داشت رفتیم بالا این کشتی از جنگ
معاف و در همین نقطه موقف است یک نایب امیرال و معلم در اینجا اطفال را درس بحری میدهند مشق
توپ و تفنگ می کنند بالا و پائین کشتی را گردش کردیم شاگردها مشق توپ و تفنگ و ژیمناستیک
کردند طنابهای دکل را گرفته بالا رفتند خیلی خوب مشق کردند بعد آمدیم پائین پیاده می آمدیم عکاسی حاضر
شده بود دو سه شیشه عکس ما را انداخت بعد از جلو عمارت وزارت بحریه گذشته اینجا یک قایق مقبولی
حاضر کردند سی نفر پاروزن داشت باهمراهان توی قایق نشسته راندیم برای منزل که هتل استل است
قدری که راندیم رسیده درب هتل پیاده شدیم با حاکم و مهماندار دست داده آنها رفتند و خودمان
آمدیم بالا قدری در منزل راحت شدیم بعد امین السلطان صدر اعظم و وزیر خارجه و وزیر داخله هلاند را
که اعلیحضرت پادشاه هلاند برای اظهار خصوصیت و تبلیغ مودت پیش ما فرستاده بودند با نظر آقا وزیر

مختار

مجناً. پاریس بکفنو. آورد اسم صدر اعظم (هارت بن) و اسم وزیر داخله (باردن ماکه) است وزیر خارجه مرد بیست کوتاه قد قریب هفتاد هشتاد سال از عمرش میگذرد خیلی مرد زیرک پولتیک دانیست قدری شباهت بمیرزا جعفرخان مشیرالدوله مرحوم دارد تمام زنخ را با سبیلش میتراشد در زیر گوشش از دو طرف چند دانه موی ریش دارد اما صدر اعظم مرد بیست بسن شصت سال آنهم بلند قامت نیست روی سفیدی دارد ریش و سبیلش را هم تمام میتراشد آدم بسیار بامزه خوش صحبتی است اینها هم مرخص شده رفتند در ساعت هفت بعد از ظهر باید برویم بخانه شخصی حاکم شام بخوریم سر ساعت مذکور سوار کالسکه شده رفتیم بخانه حاکم خانه عالی دارد زوجه حاکم که اسمش (مادام پتن هون) است استقبال کرد دست داده تعارف کردیم و رفتیم بالا اغلبی از معتبرین شهر و جنرالها و امیرالها و صدر اعظم و وزیر خارجه هلاند با لباس رسمی حاضر بودند رفتیم سر شام شام خوردیم صدر اعظم بسلامت ما نطق مفصلی نموده و نستی کرد ما هم بسلامتی اعلیحضرت پادشاه هلاند جام شربتی خوردیم خیلی خوش گذشت و شام تمام شد و بعد قدری سیگار کشیده راه رفتیم و رفتیم باطاق مخصوص زوجه حاکم (امیرال ای رت) بوده است خود حاکم هم باین افتخار دارد که جد زنش رای ترا است توی این اطاق قفسهای زیاد بود که اشکال جد زوجه حاکم و جده و کسان او را که چه وضع زندگی کرده و چه طور غذا خورده و چگونه وضع حمل نموده اند همه را کوچک کوچک مثل عروسک ساخته اند و پشت این قفسها گذاشته بعد از تماشای اینها بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم بکنار دریا برای تماشای آتشبازی خیلی راندہ تا رسیدیم بکنار کانال از کالسکه پیاده شده رفتیم بکشتی بخار کوچکی آب هم در اینجا خیلی وسعت پیدا کرده و قدری کشتی بخار جلو رفت هوا خیلی سرد بود اطراف ما از جلو و عقب و دست چپ و راست پر از کشتیهای بخاری و بادبانی و قایق و توی قایقها و کشتیها پر از جمعیت بود و هر کدام یکی دو چراغ داشت کشتیهای بخار هم همینطور پر از جمعیت و چراغان بود تمام روی این آب را چراغان کرده بودند خیلی تماشا داشت آتشبازی از فشنگ و آتشبازیهای رنگارنگ از همه قسم فراهم آورده بودند و این عبارت را با آتش بازی در روی تخته نوشته بودند (ول کم) بزبان هلاند یعنی خوش آمدید اسم این کشتی هم (سیرین موم) توی یک قایقی جمعیت زیادی از هلاندیها نشسته بودند آمدند پهلوی کشتی ما بنا کردند بخواندن آواز ملتی خودشان خوب آوازی بود حاکم هم بنا کرد بخواندن و برگرداندن آواز آنها خیلی بامزه بود حاکم مرد بیست کوتاه قد ریش و سبیل سیاهی دارد و ریشش یک قبضه است چشمهای آبی کوچکی دارد و بسیار آدم باعقل کافی خوش صحبت دانای جوانی است آتشبازی خیلی طول کشید تمام شد از کشتی بیرون آمده رفتیم توی کالسکه زوجه حاکم هم با ما توی کالسکه نشسته تا درب هوتل آمد دست

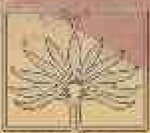
۲ جد زوجه حاکم



داده خداحافظ کردیم او رفت و ما آمدیم منزل خوابیدیم عزیز السلطان هم بگردش توی شهر رفته بود و با کشتی
در رودخانه هم خیلی گردش کرده بود (روز سه شنبه هجدهم) امروز باید برویم موزه بحری
و باغ وحش در ساعت ده مهماندار و حاکم آمدند سوار کالسکه شده راندیم (از شب تماشاخانه برلن که
هوا سرد و گرم شد سینه ما گرفته است اینجا هم چون متصل در حرکت هستیم هنوز همان حالت گرفتگی باقی است
خلاصه رسیدیم بموزه این موزه دو مرتبه است در مرتبه تحتانی موزه تمام کشتیهای جنگی و تجارتی وغیره که
در هلاند است کوچک کوچک ساخته توی موزه گذارده اند و همچنین بیرقهائی که در جنگها از دشمن بدست
آورده تمام را در این موزه بیادگار گذاشته اند مجسمه نیم تنه اهالی هلاند را که با لباسهای قدیم این مملکت از
مرمر ساخته اند و دیگر توپها و تفنگهای کهنه و زره و کلاه خود و سینه بند و ساعد بند و اشیاء دیگر خیلی در این
موزه موجود بود تماشا و گردش زیاد کرده بعد آمدیم مرتبه بالا اینجا نگارخانه و تمام پرده های نقاشی است تالا
رها و اطاقهای زیاد است که تمام این جاها پرده های نقاشی نصب کرده اند عجب پرده هائی است گویا در هیچ
جای دنیا این قدر پرده نقاشی خوب نباشد از تعریف و توصیف خارج است اقلاً یک ماه تماشای اینها
وقت میخواهد و در یکساعت نمیتوان تمام اینها را دید پرده های قیمتی زیاد از صورتهای قدیم هلاندی و پرده
های گل وغیره که بوصف و تعریف نمی آید خیلی دیده شد دیگر بعضی اسبابها از نقره مینا و بلور و عاج و گل پخته
توی شیشه ها گذارده بودند که خیلی چیزهای نفیسی بود بعد سوار شده راندیم برای باغ وحش یک عمارتی بود که
یک بالاخانه و یک دالان داشت و منظر این عمارت همین باغ وحش است در اینجا دیرکتر باغ وحش و اعضای
مجلس شورای هلاند ما را ناهار دعوت کرده اند از کالسکه پیاده شده تا درب عمارت که آمدیم جمعیت زیادی
طرفین راه ایستاده بودند داخل عمارت شده ببالاخانه رفتیم ناهار چیده بودند سر میز نشسته ناهار خوردیم از
ملتزمین ما امین السلطان و عزیز السلطان و بعضی دیگر از پیشخدمتها وغیره بودند بعد از ناهار آمدیم توی باغ وحش
تمام باغ را پیاده گردش کردیم هر جا که میرفتیم زنها و دخترها و پسرهای خوب و خوشگل از دو طرف ایستاده برای
عبور ما کوچه داده بودند حیوانات عجیب و غریب زیاد داشت همه نوع از فیل و زرافه و مرغهای مختلف کوچک
و بزرگ همه اقالیم و انواع طیور اراضی متصرفه خود هلاند که در هند الغرب وغیره دارند در این باغ بود خیلی
تماشا داشت یک اکواریم هم توی این باغ وحش بود اما اکواریم اینجا چون توی باغ وحش ساخته شده
منحصر است بهمان حیوانات دریائی مثل اکواریم برلن نیست که طیور و حیوانات دیگر هم داشته باشد
تفاوت دیگر هم که با اکواریم برلن دارد این است که جای حیوانات دریائی از قبیل خرچنگ و مار وغیره
که دارد در شیشه های بزرگ وسیع است که همه را خوب میتوان دید و تماشا کرد و حیوانات بنائی که از شکل

[illegible]

گل و نباتات است در پشت این غرفه‌ها جنگلی بید است یک مار بزرگی هم بقدر مار اکواریم برلن دیده شد خلاصه
تمام باغ را گردش کردیم از حیوانات غریبه یک پلنگ سیاه و خرس سفید قطب شمالی و یک حیوان عجیب
دیگر در اینجا دیدیم که کمتر همچو حیوانی دیده شده بود شبیه بیک گفتار کوچکی بود که دست و پایش هر یک
دو ناخن بلند مثل چنگک داشت و همیشه دست و پایش بسقف آن قفس که منزلش بود بند کرده شکمش سر
بالا و پشتش سر از زیر و متصل همینطور بی‌حرکت آویزان بود و هر وقت که میخواستند طعمه بآن بدهند بدون اینکه
حرکت کند باید طعمه را میان دهانش بگذارند (رئیس باغ وحش و نباتات که اسمش (مسیو وستر مان
و پیرمردی هشتاد ساله است این باغ را خودش بخرج ملت هلاند ریاست کرده ساخته است و تمام این
حیوانات و نباتات را او باینجا آورده اما بواسطه کبر سن نتوانست با ما همه جا در باغ گردیده همراهی نماید بعد
تماشای اکواریم آمدیم بیرون میان کوچه بازار تماشا صف کشیده بودند سوار کالسکه شده راندیم از برای کارخانه
الماس تراشی کارخانه الماس تراشی اینجا خیلی معروف است تا آنجا مسافت زیادی بود خیلی راندیم تا رسیدیم
کارخانه پیاده شده از پله بلکی بالا رفتیم استاد الماس تراش یعنی مدیر این کارخانه الماس تراشی که اسمش
الکساندر دانیل است میزی در جلوش گذاشته و همه نوع الماس روی میز ریخته بود اسباب و چرخ بخاری دارد
که با آنها الماس را میتراشند چیز تازه نیست بقدر صد و پنجاه نفر عمله دارد که مشغول کارند از الماس برزیل که
که ملکی است در ینگی دنیا بی و الماس هندی همه جوری داشت پرسیدیم این الماس با کلیت عرض
کرد از خود من است برایم می‌آورند تبه اشیم و میتراشیم بعد یک قطعه الماسی را گذارد در روی سیاه و عرض
کرد الماس زغال است و میسوزد و بنا کرد بسوزاندن این را هم خودمان میدانستیم که الماس زغال است و میسوزد
قدری گردش کرده آمدیم پائین سوار کالسکه شدیم جنرال مهماندار هم آمد توی کالسکه بنشست حاکم که آمد
بنشیند یکدفعه از بالای سر یک کاسه آب سرازیر ریختند تمام رخت حاکم تر شد و متغیر گردید بعد معلوم شد که هر وقت
آدم معتبری باین کارخانه می‌آید رسم است یک کاسه آب وقت بیرون آمدن سرش میریزند امروز هم
این رسم را اینجا آوردند خوب شد بما نریخت و ما از تکدر خلاصه با جمعیت زیادی طرفین راه بود راندیم
برای مدرسه ایتام این مدرسه را زنی در دویست سیصد سال قبل از این که خیلی صاحب دولت بود
بنا کرده و تنخواهی هم در بانک گذارده است که در سال منافع آنرا به مصارف این مدرسه میرسانند و بچه‌های
یتیم را درس میدهند و تربیت میکنند رسیدیم بمدرسه پیاده شده داخل شدیم خیلی مدرسه عالی است
اطاقهای خوب دارد حیاطی هم دارد در اطاقها پرده‌های نقاشی خوب نصب کرده بودند پیرزنی که رئیسه
این مدرسه است و در گونه‌هایش ریش سفید کمی دارد و اسمش (مسیو ...) است پرده‌های



نقاشی وغیره را معرفی میکرد و تاریخ آنها را عرض مینمود از جمله یک پرده صورت پسری از تربیت یافتهای همین مدرسه ایتام بود که او سالها در کشتی تحصیل علم بحری نموده تا کاپیتان شده و در جنگ دولت هلاند با اسپانیول یک شهر را این جوان آتش زده و گرفته است صورت او و شهر و جنگ او را کشیده وحتی پارچه های لباس او را در پشت شیشه گذارده بودند رئیس مدرسه میخواست تمام پرده ها را بتفصیل معرفی نماید و شرح آنها را عرض کند چون وقت نبود مختصرا تماشا کرده آمدیم توی حیاط مدرسه دخترهای یتیم با لباسهای خوب وخوشگل توی حیاط ایستاده بودند وتماما تصنیف و آوازهای ملی خودشانرا میخواندند خیلی خوش آیند بود بعد رفتیم باطاق درس اطفال دخترها و پسرها در کمال نظم روی صندلیها و سر میزهای خودشان نشسته بودند علم جغرافی و درس زبان وعلوم دیگر در اینجا تحصیل میکنند از جمله یک زنی در انجا بود آمد نقشه را از نو پرسیدم ایران افغانستان و همه جا را خوب میدانست پسرها که اینجا فارغ التحصیل میشوند میروند بکارخانجات صنایع وکار میکنند دخترها هم بعد از فراغت بخدمتکاری خانهها و هوتلها میروند و در انجا شوهر میکنند اما تا در مدرسه هستند حق شوهر کردن ندارند اسم پرزیدان این مدرسه (مسیو دان هرد) و نایب پرزیدان (مسیو پواکو) است خلاصه از مدرسه بیرون آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل ساعتی نگذشت که وقت رفتن بسیرک شد سوار شده رفتیم بسیرک بسیار سیرک عالی خوبی بود که کمتر سیرک باین بزرگی دیده بودیم جمعیت هم زیاد بود آمدیم در جائی که برای خودمان معین شده بود نشستیم دیرکتر این سیرک اسمش (مسیو کاره) است بازی اسب خیلی خوبی کردند بخصوص خود مسیو کاره بازی اسب را خیلی خوب کرد و درین کار استاد است زنی هم دارد اسمش مادام کاره است او هم اسب بازی را خوب میکرد سه پسر دارد که یکی بزرگ و دو تای دیگر کوچک و بین ده و دوازده سال هستند این پسرها هم در بازی اسب خیلی ماهر بودند یعنی روی اسب می نشستند و بعضی حرکتها در روی اسب میکنند سه بازیگر داشتند که یکنفر از آنها با دو نفر دیگر بازی میکرد و آن دو نفر را مثل پنبه گاهی باینطرف و انطرف و گاهی بهوا می انداخت خیلی تماشا داشت و اسباب تعجب بود که یکنفر باین سهولت آدم را حرکت میداد سه نفر دیگر هم بودند که بازی کلاه میکردند کلاههای بوقی داشتند که از اینطرف بانطرف سیرک و از انطرف باین طرف می انداختند روی سر یکدیگر قرار میگرفت یکی از آنها هفت هشت کلاه انداخت و همه روی هم بسر مرد که قرار گرفت خیلی بازیهای تماشائی در آوردند که از آن بهتر نمیشود تمام صاحبمنصبهای نظامی وعلمی واهل شورای امستردام وحاکم شهر با لباسهای رسمی در سیرک حاضر بودند غیر از سلطان وملتزمین ما هم همه با لباس رسمی بودند بعد از تمام بازی از سیرک بمنزل آمده شام خورده خوابیدیم (روز چهارشنبه نوزدهم

امروز باید برویم بعمارت سلطنتی که در وسط شهر واقع است و سابقا هم نوشتیم که قدیما هوتل دویل بوده است و از
زمانیکه مملکت هلاند باز از اسپانیول جدا شد این هوتل را به دولت پیشکش کرده اند و جزو عمارت سلطنتی شده است
و عوض آنجا عمارت بحریه را هوتل دویل قرار داده اند که تفصیل آنهم سابقا نوشته شد و وقتی که ناپلیون اول هلاند
گرفته و (لوئی) برادرش حکومت این مملکت را میکرد در همین عمارت منزل کرده بود و نیز زمانیکه ناپلیون خواسته
بود برادرش را معزول کند و خودش بهلاند آمده بود یازده شب در همین عمارت منزل کرده بود که تخت
خوابش بعین دیده شد اطاق کار و اطاق نهارخوری ناپلیون و مبل و اسباب اطاقها بهمان طور باقی است
دویست و چهل سال است که این عمارت را ساخته اند دو راه پله دارد که بالا میرود و در آن وسطش که سقف
دارد و اطاقی است زمانیکه اینجا هوتل دویل بوده این اطاق مجلس عدلیه بوده است و تمام این اطاق از
سنگ مرمر است و مناسب اینکه این اطاق دیوان خانه عدلیه بوده در یک سمت دیوار اشکال و
صور بعضی اشخاص بزرگ که از روی عدل و داد قضاوت کرده اند حجاری نموده از جمله مجلس قضاوت
حضرت سلیمان است که دو زن ادعا بیک دختری داشته و هر دو او را دختر خود میخوانده و حضرت
سلیمان حکم کرده است که بچه را دو نیم کرده نیمی باین و نیمی دیگر بآن بدهند و در آنحال آنکه مادر حقیقی بوده از حق خود
میگذرد و میگذارد بچه را دو نیم کنند و از اینجا معلوم میشود که مادر حقیقی بچه همان است دیگر مجلس قضاوت
سلوکوس است که در قضا قانون مکافات او چنین بوده که اگر کسی بدختری زنا کرده بکارت او را ببرد
باید هر دو چشمش را کور کنند از جمله پسر سلوکوس که مرتکب زنا شده خواسته اند موافق قانون دو چشمش را
کور کنند پدرش میگوید یک چشم من و یک چشم پسرم را کور کنید و مشغول همین کار بودند این حجاریها
کار شاگردهای بیشلاژ ایطالیائی است و بقدری خوب صورت انسان را از سنگ برجسته بیرون آورده
که مثل این است که یک استاد بسیار ماهر دقیقی در روی عاج منبت کاری کرده باشد باز هم باین خوبی نمیشود
عقل انسان متحیر میماند که باین خوبی چگونه میتوان حجاری کرد باز از جمله اشکال مجلس قضاوت بروطوس بوده که
سلطنت رم را مبدل بجمهوری کرده بود و پادشاه معزول از خارج اسبابی فراهم آورده که سلطنت را
مجددا برقرار نماید یکی از آن اشخاصی که با بروطوس متحد بود اسامی متفقین را راپورت نموده که از آن جمله دو
پسر خود بروطوس بودند چون بملت خلاف کرده بودند حکم بقتل نموده خلاصه از پله بالا رفتیم اگر چه این عمارت
قدیمی ساز است لیکن خوش وضع و خوب بنا شده اطاقها و دالانهای بسیار دارد و در این اطاقها پردهای
نقاشی بسیار اعلی دیده شد از چند دالان و اطاق گذشتیم تا باطاق خواب ناپلیون که بهمان وضع و حالت
نگاه داشته اند رسیدیم بعد وارد یک تالار بسیار بزرگی شدیم که انسان از دیدن آن تالار [illegible] میشود تمام

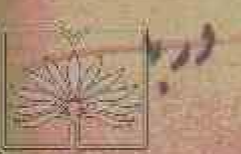


این تالار از سنگ مرمر ایطالیا است مرمر ایطالیا سفید است و رگهای سیاه دارد تمام را بطوری منبت و حجاری کرده‌اند که از توصیف بیرون است حجره و صفا یک مجسمه ایست که موسوم باطلاس است و کره آسمان بر سر او دست همچنین چند اطاق دیگر دیده شد که تمام از همین سنگ و همین طور حجاری شده بود و این تالار بزرگ عرض و طولش بسیار است و با وجود این وسعت آنقدر سقفش مرتفع است که درست نمیشد سقف را دید از قراریکه خودشان میگفتند سی ذرع ارتفاع دارد اما بنظر ما تخمینا از سی ذرع کمتر بود باید بیست و پنج ذرع باشد دیوار تالار تا پای طاق از مرمر است و اصل طاق از چوب که روی چوب را نقاشی کرده‌اند تمام مجسمه‌های این تالار رب النوع هستند و همه را بهمان امتیاز ساخته مجسمه‌های این پله که پیش ذکر کردیم دیدیم بلکه بهتر و ممتاز تر بود در روی ستونهای این تالار گل و بوته و مرغ و بعضی برگها حجاری کرده بودند که نشانهای امتیاز را داشت مثلا یک ذرت حجاری کرده بودند که دانه‌های آن یکیک شمرده میشد و چند دانه آن که افتاده بود پیدا بود یک مجسمه از همین اطلاس که در همین تالار است از برنز ریخته و در بالای عمارت نصب کرده‌اند و کره آسمان را بر سرش گذاشته که از بیرون نمایان است بعد باطاق دیگر رفته چهار پرده بزرگ تاریخی در آنجا دیدیم از جمله آنها پرده بسیار ممتاز بزرگی بود که صورت حضرت موسی را در حالتی که برای قوم بنی اسرائیل خطبه میخواند و موعظه میکند ساخته‌اند من خودم آن پرده را قدم کردم بیست و دو قدم طول آن بود آن سه پرده دیگر هم کمال تعریف را داشت صنعتی دیگر در این اطاق دیدیم که خیلی غرابت داشت در بالای چهار درگاه که باین اطاق داخل میشوند چهار پرده نقاشی که تصویر ملائکه وغیره است نصب کرده‌اند که از نزدیک پرده و نقاشی غیر مجسم است ولی قدری که شخص دور میشود این تصاویر همه برجسته و بنظر مجسمه میآید و تا دست بان نمالند باور نمیشود که این پرده صاف است یا برآمده و حجاریست باطاق دیگر رفتیم که سقف بلندی داشت و پرده در سقف نقاشی کرده بودند که صورت چند مرد و زن مجتمعا کشیده شده بود یکی از آن مرد با انگشتی نقاشی کرده بودند که آدم بهر سمت اطاق میرفت این صورت گویا نگاه بان سمت می کرد خلاصه رفتیم به بندر (آی موی دن) که بندر نظامی هلاند است سدی در اینجا ساخته حوض بزرگی که سفاین را در آنجا حفظ می کنند احداث کرده‌اند در دست راست بندر هم قلعه بنا کرده و چراغ بحری دارند از پله پایین آمده سوار کالسکه شده باول بندر رسیدیم کشتی کوچک بخاری حاضر کرده بودند سوار کشتی شدیم امین السلطان و بعضی دیگر از ملتزمین ما هم در رکاب بودند در کشتی حاکم شهر هارلم و وزیر فوائد هلاند که آمده بودند معرفی شده با ما بکشتی آمدند اسم وزیر فوائد (هاولو) است مردی کوتاه قد و کبود چشم و سرخ رو هست و ریش سفیدی دارد و اسم حاکم هارلم (اسخونرر) است این نهر که در آن میرفتیم رو بشمال میرود و در دولت همین پادشاه هلاند چندین سال است که وسعتی ساخته

را احداث کرده اند آب این نهر یک ذرع از سطح زمین بلند است خاک در چنین نهر ریخته و روی آن
نی رویده و اگر این خاک را نریخته بودند آب تمام زراعتها را خراب میکرد عرض این نهر سی ذرع است در
بعضی جاها تا پنجاه ذرع هم میرسد قریب دو ذرع هم عمق دارد خلاصه در عرشه کشتی نشسته تفرج کنان میرفتیم
اطاقی هم وزیر داشت که میز نهاری در آنجا حاضر کرده بودند جمعی از فرنگیها هم از قبیل حاکم امستردام و (کنتر
امیرال کرابیز) جنرال تشریفات نظامی و مهماندار و غیره در این کشتی با ما بودند رفتیم تا رسیدیم به یک بنائی
که در همین کانال از چوب ساخته اند و این بنا را برای ترپیل ساخته که شاگردهای بحری در آنجا تحصیل کنند و یاد
بگیرند کشتی ها را در سطح آن بنا کردند رفتیم آنجا تماشا از وضع و حالت شاگردها نمودیم بعد ترپیلها بکانال انداختند
در زیر این ترپیلها با وضع کشتی های جنگی ملبس یعنی چرخ که میگردد قرار داده اند ترپیل را بقوه فشار هوا در آب می
اندازند دو نشانه گذاشته بودند ترپیل مستقیما از زیر آنها گذشت در موقعی که بخواهند بزنند باید طوری قرار دهند
که سر ترپیل بکشتی بخورد و بکشتی که خورد فورا میترکد اختیار این هم که ترپیل در چند ذرع زیر آب باشد بدست خودشان
است از امیرال پرسیدم معلوم شد این مسئله سری مخفی است قسم خورده است بکسی نگوید بعد آمدیم باطاق کشتی
اطاق کوچکی بقدر جای هفت نفر بود بسر میز نشسته نهار خوردیم کسانیکه با ما نهار خوردند امین السلطان حاکم امستردام
کنتر امیرال کرابیز مهماندار حاکم هارلم وزیر فواید نظر آقا وزیر مختار بودند سایرین در اطاق دیگر نهار خوردند
در وسط نهار بودیم که بقصبه آی موئن رسیدیم قصبه کوچکی است چراغ بحری و قلعه کوچکی دارد بعد از نهار به
کشتی بزرگتری رفته داخل شدیم بحوضی که بواسطه سدی آن حوض را خارج از دریا کرده اند قدری گشته بعد داخل
دریای بزرگ شدیم و بقدر دو میدانی در دریا رفتیم این کشتی بسیار بزرگ و یک وضع مخصوصی است بالاخانه
دارد بالا رفتیم در سطح آخر کشتی که مشرف بدریا بود ایستادیم امیرال و سایر صاحبمنصبان باصرار با عرض میکردند
که در اینجا نایستید احتیاط دارد ما قبول نکردیم امیرال آمد که مرا نگاه دارد با امیرال ....
گفتم من بدریا عادت دارم و آنها را اطمینان دادم و بعد از گردش زیاد مراجعت بحوض اولی کردیم قدری راه
از کشتی بزرگ بیرون آمده بکشتی کوچک نشستیم و از همان راه که آمده بودیم پیچیدیم که به (زاندام) برویم
زاندام قصبه کوچکی است که پطر کبیر امپراطور روس در زمان سیاحت فرنگستان مدتی در اینجا توقف کرده
علم کشتی سازی یاد میگرفت و مشغول این صنعت بود و اطاقی که در آنجا منزل داشته هنوز با مبل و اسباب
بهمان حالت محفوظ مانده است به بندر زاندام که رسیدیم کشتی بکنار اسکله که از چوب و تخته ساخته اند متصل
شد پیاده شدیم تمام اسکله و بلندیهای اطراف از زن و مرد و بچه تماشائی پر شده بود و هتل کوچک قشنگی در
آنجاست که مسافر زیاد باینجا میآید تمام منظرها و بالکن هتل هم از آدم پر بود همه تماشا و تعجب میکردند که

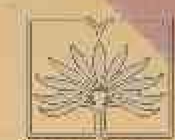
که پادشاه ایران به زاآندام بیاید و هورا می کشیدند این قصبه را از این جهة زاآندام نامیده اند که در کنار رودخانه (زاآن) واقع شده و (دام) بزبان هلاند والمان بمعنی سد است یعنی سد رودخانه زاآن بعد از پیاده شدن از کشتی (بورگت میستر) یعنی حاکم زاآندام را دیدم که برای پذیرائی ما آمده بود در کالسکه ها که حاضر بود نشسته راندیم این قصبه کوچک است قریب هشت هزار نفر جمعیت دارد دو نهر بزرگ از میان آن میگذرد دو پل کوچک روی آنها بسته اند روی پل از دو طرف منظر بسیار خوبی دارد بالای پل که رسیدیم تماشا و تعریف کردیم (بورگت میستر) عرض کرد ناپلیون اول هم که بهلاند آمده بود در همین زا آندام در روی این پل متوجه صفای اینجا شده و تعریف کرده بود از اینجا گذشتیم رو بمحل توقف پطر کبیر رفته پیاده شدیم چند پله پائین میرود با طاق محقر تاریکی میرسد که از چوب ساخته اند زمین اینهم از چوب است همان صندلی که پطر کبیر در روی آن نشسته با میز وغیره در اینجا موجود است دولت روس یک توجه مخصوصی باینجا دارد و در حقیقت تولیت اینجا با دولت روس است و بیرق بزرگی از دولت روس در اینجا برپاست در این اطاق تفکر زیاد کردیم که پادشاه بزرگی مثل پطر کبیر در همچو جائی مدتی منزل کرده و این قدر زحمت کشیده و رنج برده تا کشتی سازی را بدست خود یاد گرفته است حقیقةً خیلی برای دولت و ملت خود دلسوزی داشته و این زحمات که در آنوقت کشیده بهدر نرفته است بعد از قرنها حالا نتیجه آن ظاهر میشود بعد از تفکر زیاد بیرون آمدیم چون راه اسکله نزدیک بود سوار کالسکه نشده پیاده آمدیم زنها و دخترهای خیلی خوشگل در اینجا زیاد دیده میشود بخصوص کنیزها که همه لباس های مخصوص دارند و بلباس شناخته میشوند این دخترها در کنار رودخانه و خیابان با کمال سرعت و چابکی میدویدند که باز از راه دیگر با اسکله جلو ما بیایند در ایران هرگز دختر ندیده بودیم اینقدر چابک و با نفس باشد مگر گاهی بندرت در دهات و ییلاقات ایران مثل اینها دختر دیده شود در این راه که پیاده می آمدیم دکانها و مخازن پاکیزه منقح دیدیم در این قصبه کوچک مخازن و دکانها مثل شهرهای بزرگ آئینه بزرگ در جلو دارد از جمله دکان قصابی دیده شد که جلو آن آئینه بزرگ یک پارچه داشت و گوشتها را در کمال پاکیزگی پشت آن آویخته بودند همه جا پیاده آمده تا بکشتی رسیده نشستیم و راندیم برای امستردام در بندر مسافتی دور از ما دو سه کشتی جنگی ایستاده بودند توپ انداخته و تعظیمات بحری بعمل آوردند وارد بندر شده راندیم رو بمنزل چرخی خورده باسکله رسیدیم از آنجا سوار کالسکه شده راندیم وقت غروب بمنزل رسیدیم امشب باید برویم به (کنسر) این کنسر را در تالار بسیار بزرگی میدهند که قریب بیست و چند سال قبل از این در عهد همین پادشاه اهالی شهر ساخته اند خیلی تالار وسیع با شکوهی است در میان تالار ارگ بزرگی است در یکطرف جای موزیکانچیها است

در بالا



در بالای تالار هم جاها دارد و علام گردش مانند که مردم می نشینند در یکطرف تالار هم مثل تماشاخانه سن دارد
که در انجا باله و بازی درمیاورند رفتیم یکسر حاکم و مهماندار و امین السلطان و بعضی دیگر از بلتزمین ما هم همراه بودند
وارد تالار شدیم جمعیتی از زن و مرد بود حاکم عرض کرد گنجایش تالار هفت هزار نفر است و بقدر هفت
هزار نفر هم حضور دارند تمام مردم برخواسته برای ما کوچه دادند و بقدری راه باز شد که ما گذشتیم
دخترها و زنهای خوشگل زیاد بودند رفتیم در وسط تالار مقابل ارگ صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
نشستیم موزیکان زدند ارگ صدای زیاد میداد و صدا درین تالار بزرگ می پیچید بعد زن جوانی
بالباس خوب آمده آواز خواند بعد از انجا برخواسته آنطرف مقابل سن رفتیم تمام مردم پشت بکنسر
نموده سن را تماشا می کردند پرده بسیار خوبی بود جنگل و درخت زیاد دیده میشد و دخترها میان جنگل
باقسام مختلف رقص میکردند و همه خیلی خوشگل و قشنگ بودند بعد از تماشای رقص از انجا برخواسته
رفتیم در عقب اطاقی بود شاه نشین سن مانند داشت در انجا چند نفر عرب الجزایری بودند چند نفر زن و
یکنفر جوان غیر ملیحی قوی هیکل صندلی گذاشتند نشستیم که رقص و ساز آنها را تماشا کنیم تنبک میزدند و تصنیف
عربی بلحن خودشان میخواندند بحالت بود اما یکنفر از زنها بنظر ما فرنگی آمد زنها خالی از ملاحت بودند بنای
رقص گذاشتند یکی یکی میرقصیدند یکنفر از زنها بالای صندلی مربعی نشسته پر طاوسی بسرش زده مثل رئیس
این رقاصها بود او هم میرقصید (کنتس امیرال کرام) که از نایب امیرال یکدرجه پائین تر است و با ما بود
امروز از ما مرخصی گرفت که بجهة کار و مأموریتی بطرف جنوب هلاند برود امشب احوال اورا از حاکم
پرسیدم گفت هنوز نرفته است اینجاست اورا صدا کرد دوباره بحضور ما آمد آدم با مزه خوش صحبتی است
حاکم هم بسیار آدم خوش صورت خوبیست این اسبابها و تشریفات را از گردش و تماشا همه را او ترتیب
داده و خیلی زحمت کشیده است جنرال مهماندار هم آدم خوبی است (روز پنجشنبه بیستم

امروز باید برویم به (هاارلم) از امستردام باراه آهن تا هارلم یکساعت راه است صبح ساعت
ده رفتیم از (اِسخُودِد) عبور کرده به هارلم رسیدیم حاکم ایالت هلاند شمالی و بورگ میستر هارلم
واجزاء بلدیه و رئیس قشون یعنی کماندان انجا حاضر بودند و مارا پذیرائی کردند تشریفات نظامی بعمل آمد
سوار کالسکه شده راندیم امین السلطان و چند نفر دیگر از بلتزمین ما و جنرال مهماندار همراه بودند داخل
رفتیم بهوتل دوبل یعنی محل اداره بلدیه عمارت خوبیست در انجا چند کالری یعنی نگارخانه هست و پردهای
خوب کار استادان قدیم هلاندی نصب کرده اند بعضی خیلی اعلی و دیدنی بود بخصوص بعضی پردها
و صورت بعضی اشخاص بطوری حالت نمائی کرده اند که بهتر از آن نمیشود اگر بخواهیم یکیک را شرح بدهیم



مفصل میشود یک پردهٔ بزرگ در آنجا دیدیم که چون تاریخی است شرح آنرا مینویسیم زمانیکه اسپانیولیها
هارلم را محاصره کرده و خیلی باین شهر سخت گرفته بودند اهالی شهر هم سخت ایستاده جمعی از قحط و گرسنگی
تلف گردیده و جمعی کشته شده اند یکی از این پرده‌ها نقاشی کشیده است که زنهای شهر مثل مردها با اسلحه
برداشته دفاع می‌کنند و آتش و خاکستر و روغن داغ بسر دشمن میریزند قدری تماشا کرده بعد از نهار
به تماشای کلیسای قدیمی که می‌گفتند قریب هزار سال است بنا شده خیلی بزرگ و مرتفع است در آنجا ارگی است
که میگویند یکی از بزرگترین ارگهای فرنگستان است ارگ را زدند خیلی صدا میداد در اطراف ارگ
حجاری خوب روی سنگ مرمر کرده و اشکال مذهبی خیلی خوب ساخته اند تماشا کرده از آنجا رفتیم بموزه که
معروف بموزه کلونیال است در مرتبه پائین یکقسمت این موزه اسباب و اشیاء متعلق بکلنی‌های هلاند
را گذارده اند از محصولات و چوبها و پارچه‌های آنجاها از هر قبیل نمونه درین موزه موجود است از لباسها و اسلحه
قدیم وحشی‌ها نمونه‌ها دیده شد یک دست اسباب موزیک جاوه در آنجا دیدیم که خیلی عجیب بود در مرتبه
بالا اشیاء مختلفه از بلور و چینی کار قدیم فرنگستان و چینی چین و ژاپون و پارچه‌ها با انواع اقسام و مجسمه‌ها
که از روی مجسمه‌های یونانی وغیره قالب گرفته اند و ظروف قدیم یونانی و رومی و اسباب متفرقه دیگر
و منبت کاری و فولاد منبت وغیره در اینجا گذاشته اند اصل عمارت موزه را شخص صرافی ساخته بعد ناپلیون
گرفته برادرش داده و حالا تعلق بدولت یافته و موزه است مدیر موزه کلونیال اسمش (کریمر
و مدیر موزه صنعتی اسمش (ون اساهر) است از موزه که بیرون آمدیم از راه پله بزرگی پائین آمدیم دو طرف
زینهای بچه‌های خوشگل ایستاده بودند همه تعارف و تعظیم کردند از آنجا رفتیم بعمارتی که در یک پارک باصفائی
واقع است تالاری بود قدری از زمین مرتفع و خیلی باصفا آنجا را زینت داده و نهار حاضر کرده بودند در
آنجا نهار خوردیم بعد از نهار سوار کالسکه شده در پارک و گردشگاههای خارج شهر گردش کردیم خیابانهای
باصفا زمینهای سبز و خرم در اطراف هم سنبل زارها دیده میشد که حالا گل برداشت اغلب سنبلهای هلاند
که باطراف میبرند در این شهر عمل میاید بعد از گردش رفتیم بخانه حاکم خانه پاکیزه خوبی بود باغچه کوچک باصفائی
در پشت عمارت داشت بالکنی رو بباغچه بود که با گل و سبزه زینت داده بودند آنجا نشستیم حاکم سه دختر
بزرگ جوان دارد که هر سه آنجا بودند دختر وسطی دسته گلی حاضر کرده بود بما داد خواهر حاکم هم که زن [illegible]
و دختر خواهرش که دوازده ساله است پیش ما آمدند از عمارت و خانه حاکم بکار آمده مراجعت بمنزل کردیم
شهر هارلم قریب پنجاه شصت هزار نفر جمعیت دارد شهر کوچکی است اما خیلی خوش وضع و پاکیزه است
کوچه‌های تمیز و خانه‌های قشنگ و پارکهای گلکاری خیلی خوب دارد اطراف شهر همه خیابان و چمن زار است

بعد از

بعد از مراجعت با مسیو دام بسیرک رفتیم امین السلطان و عزیز السلطان و حاکم و مهماندار و چند نفر از نوکرهای
ما همراه بودند بازیهای سیرک امشب خیلی خوب و تماشائی بود بازیهای خیلی خوب کردند جمعی از مرد و دختر با
بازی میکردند چیزیکه بیشتر از همه تازگی داشت این بود که یک پسر رئیس سیرک با چند اسب هائی کوچک
که بزبان انگلیسی این اسبها را پونی میگویند انواع بازیها کرد که خیلی تماشا داشت پونی ها هم با اسبهای
بزرگ بازی می کردند پونی ها و اسبها میخوابیدند و حرکت میکردند از زیر شکم یکدیگر رد میشدند حرکات
اینها خیلی غریب بود مقلدها هم بازیهای خوب در آوردند یکی از بازیها با صندلیهای تخته بود که ترتیب ده
صندلی روی هم چیده بودند و بالای این صندلیهای دق ولق بیحرکت میرفتند و در آن بالا حرکات غریب
میکردند شرحه رمید اشتند ده نفر از بازیگرها در بالا بودند یکی از پایین عمداً تنه زد صندلیها را بحیث آن
دو نفر هم از بالا افتادند و برخواسته اعتنائی نکردند بعد از این بازیها بیرون رفته قدری گردش کرده برگشتیم
زمین سیرک را فرش کرده و رقاصهای تماشاخانه را بسیرک آورده بودند رقص و باله بود همه لباسهای عجیب
را پوشیده بودند یکی بصورت طاوس سفید بود و یکی بصورت طاوس رنگین متعارفی خیلی قشنگ مثل
طاوس دم داشتند و طوری ساخته بودند که در وقت رقص مثل طاوس چتر میزدند سایر هم هر یک بصورت
مرغی رنگ برنگ خود را ساخته و رقص میکردند چراغهای گاز سیرک را یکمرتبه ضعیف کرده و از بالا
بوسط سیرک بروی رقاصها روشنی الکتریسیته می انداختند و گاهی روشنی را رنگ برنگ میکردند
بسیار قشنگ بود وقتی اسب بازی میکردند زمین سیرک بواسطه اینکه لق بود اسب بازمین میخوردند
مردی هم که روی اسب بازی میکرد زمین خورد زن کاری که اسم رئیس سیرک است هم بازی میکرد
زمین خورد اما بواسطه نرمی زمین صدمه نمیدیدند بعد از یک مجلس رقص باز رفتیم بیرون قدری گردش کرده
برگشتیم اینده فعه سیرک را با تخته صاف فرش کرده بودند اول کانا اول بازی کردند و با لباسهای
عجیب و غریب انواع رقصها نمودند بعد در روی تخته (پاتینه کردند و آن عبارت از این است
که تیغه کلفتی از آهن بزیر کفش می بندند و در زمستان با پا روی یخ حرکت میکنند و ترکها این را
زلاق) میگویند اینجا هم در روی تخته همینطور با همان پا افزار حرکت میکردند مردها و زنها و بچه ها یکی یکی و
دو تا دو تا بازی پاتینه میکردند زنها هم لباس خود را عوض کرده لباس سفید لطیف بسیار قشنگ پوشیده
بودند یکنفر از آنها لباس سرخ پوشیده بود و میان سفیدها جلوه داشت و خوب میرقصید بعد از اتمام
این مجلس آمدیم منزل خوابیدیم (روز جمعه بیست و یکم) امروز باید برویم برطردام در
خانه بورگ مستر رطردام ناهار موعود هستیم و بعد از ناهار برویم بلاهه که پای تخت هلاند است و شام را

رسماً در عمارت سلطنتی بخوریم تمام وزرای هلاند هم آنجا با ما شام خواهند خورد ساعت نه سواره کالسکه شده بکار
رفتیم براه آهن نشسته رفتیم برای طردام باراه آهن تا آنجا یکساعت و نیم راه است مملکت هلاند خیلی آباد
و همه جا سبزه و زراعت و چمن است محل زراعت اینجا اینطور است همه بفاصله ده پانزده ذرع یک نهری
کنده اند که عرض آن دو الی سه ذرع و طول آن زیاد است و این نهرها که در تمام این مملکت و در اطراف
مزارع دیده میشود برای این است که آب زمین را بکشد و خشک کند تا قابل زراعت شود معلوم است
که زمین هلاند اغلب نیزار و آب و باتلاق بوده بواسطه این نهرها آب را کشیده و زمین را خشک کرده
زراعت می کنند تا طردام همه جا طرفین راه چمن و زراعت بود و در میان چمن ها گاو های زیاد دسته
دسته در چرا بودند گاو هلاند معروف است همه ابلق هستند یک گاو دیگر رنگ پیدا نمی شود گوسفند زیاد
هم دیده می شود همه برنگ خاکی و دم آنها شبیه بدم سگ است دنبه ندارد و بنظر بد میآید اسب
و مادیان و کره تکتک در چمنها دیده میشود خلاصه رسیدیم بکار طردام بورگ مستر حاکم و اعیان و اعاظم
شهر حاضر بودند کشتی کوچک رودخانه در آن نزدیکی بود پیاده رفتیم تماشا کنیم طردام یکی از بنادر معتبره است
تجارت زیاد در اینجا میشود و کنار یکی از شعبات رودخانه رن واقع شده است این رودخانه از خاک
المان می‌آید و در نزدیکی سرحد هلاند دو شعبه از طردام میگذرد و شعبه دیگر پائین تر از طردام نزدیک
دُردِرِخت) بدریا میریزد از طردام تا دُردرخت قریب یکربع بیست دقیقه راه است از طردام
با کشتی از روی رودخانه میتوان بالمان رفته بکوبلنطز و کلن و شهرهای دیگر رسید با وجودی که این یک
شعبه از رودخانه رن است که از اینجا میگذرد خیلی عظیم است مثل دریا مینماید آب آن زرد رنگ است
و زیادتر از چهار پنج متر عمق ندارد اما خیلی وسیع است کشتی های زیاد از بخاری و بادبانی و تجارتی و
غیره روی این رودخانه در ساحل طردام لنگر انداخته است دکلهای آنها مثل جنگلی بنظر میآید خیلی تماشا دارد
کشتی تجارتی ترانس اتلانتیک را از دور دیدیم کشتی بزرگ باشکوهی است از محیط اتلانتیک بطرف ینگی دنیا
سفر میکند بعضی کشتیهای دولتی توپ دار هم که (کانونیر) میگویند در آنجا دیده شد بقدر یکساعت و نیم با
بورگ مستر و امیرال در روی آب گردش کردیم امیرال آدم کاملی است مویش سفید است ریشش را تراشیده
سبیل کوچکی دارد با او قدری صحبت کردیم چیز تازه که دیدیم این بود که بنائی خیلی مرتفع از آهن در میان
آب ساخته اند و اسباب جرثقیل در آنجا تعبیه کرده که بواسطه آن زغال بکشتیها میدهند ما داخل
اندرون نرفتیم تماشا کنیم بعینه از بیرون ملاحظه کردیم که واگن راه آهن از انبار زغال حمل کرده می آید بپای این بنای
آهنی با جرثقال واگن را با زغال بالا می کشند در وسط بنا جای مسطحی است واگن را آنجا در مقابل ما و آن

بزرگی از آهن وامیدارند هر کشتی که میخواهد زغال بگیرد در خانه می ایستد و انبار زغال خودش محاذی با دودان وامیدارد و از آن بالا واگن زغال را با اسباب بنا و دوان سرازیر میکند و از ناودان بانبار کشتی میریزد برای کشتی بزرگ واگن را در روی آن بنا بالاتر می کشند و برای کشتیهای کوچک پایین تر وامیدارند از توپ های کشتیهای کانونیر متصل شلیک میکردند چند کشتی رودخانه پاک کن در آنجا بود که همینطور که حرکت می کنند با اسباب لجن ته رودخانه را بالا می کشند و تخلیه می نمایند چند کشتی تلمبه هم میدیدیم که چرخ بخار داشت این کشتی ها برای این است که اگر کشتی آتش بگیرد یا در انبار کنار این رودخانه حریقی اتفاق افتد آب ریخته خاموش کنند این کشتیها محض تماشا تلمبه میزدند و آب مثل فواره عظیمی جستن میکرد خیلی تماشا داشت قدری گردش کرده بعد آمدیم باسکله سوار کالسکه شده بطرف شهر راندیم رسیدیم بخانه حاکم خانه شخصی اوست اگرچه مختصر است اما خیلی پاکیزه و خوبست در آنجا نهار خوردیم همه صاحبمنصبان فرنگی و ملتزمین رکاب باهم حضور داشتند حاکم شخصی است بلند قامت زرد چرده موی سیاه و ابروی باریک دارد چانه خود را میتراشد گونه هایش ریش دارد آدم خوبی است بعد از نهار چون در ساعت معین باید بلاهه برویم دیگر توقف نکرده بکار آمدیم حاکم از حاضر نشدن زوجه خودش عذر خواسته گفت عزادار است خواهر و برادرش هر دو فوت شده اند سوار راه آهن شده

بلاهه آمدیم قریب بیکساعت راه است در گار لاهه تمام وزراء و صاحبمنصبان و اعاظم و اشراف برای پذیرائی حاضر شده بودند احترامات نظامی بعمل آورده شلیک توپ کردند سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت تابستانی پادشاه از پارکها و جاهای خوب که نشیم مهماندار و امین السلطان و وزیر دربار پادشاه هلاند که پیرمرد کاملی محترمیست با ما بودند این عمارت تابستانی نزدیک شهر در میان پارک باصفائی واقع است پله میخورد وارد عمارت میشود اول داخل کفش کن مانند جائی شده بعد راه پله دارد دوازده تالار بسیار بزرگ عالی میشود در حقیقت عمارت یک مرتبه ایست در و دیوار و سقف این تالار منقش بنقاشیهای خوب کار استادان قدیم هلاند است که روی تخته بهمان دیوار و سقف نقش کرده اند همه مجالس جنگ پادشاهان قدیم هلاند و فقرات تاریخی مفید است خیلی خوب نقاشی کرده اند در جنب این تالار نگارخانه دارد و در آنها پرده های بسیار خوب قیمتی که حقیقة اگر شخص ده روز وقت خود را صرف تماشای آنها کند کم است نصب کرده اند اطاقهای مزین با مبل و اسباب ممتاز خوب دارد که هر یک بیک وضعی است یک اطاق چینی دیده شد که همه اسباب آن کار چین بود و کاغذ نقش چین بدیوار آن چسبانیده اند از این معلوم میشود که رسم نقاشی روی کاغذ را بجهة دیوار فرنگیها از چینی ها اقتباس کرده اند یک اطاق دیگر ژاپونی خیلی مزین بود چون وقت تنگ بود ده پانزده دقیقه زیادتر نتوانستیم بمانیم سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت سلطنتی



که در داخل شهر است و انجا باید شام بخوریم قبل از رسیدن بعمارت در جائی ایستاده گفتند اینجا عمارت وزارت
عدلیه است باید تماشا کرد وارد آن عمارت شدیم عمارت بزرگ با دستگاهی است در وسط عمارت وزیر
عدلیه و اطراف آن جای اجزای اوست که هر یک اطاقی و دفتری و تکلیفی علیحده دارند دفترخانه خود وزیر
عدلیه را هم دیدیم خودش معرفی میکرد چیزی که خیلی دیدنی بود کتابخانه وزارت عدلیه
بود که خیلی بزرگ و چهار مرتبه داشت همه را کتاب چیده بودند پله های پیچ پیچ داشت که از آن
پله با همه طبقات کتابخانه بالا میرفت در مقابل هر مرتبه غلام گردش دارد که میروند کتاب برمیدارند
اما ما بالا نرفته از پائین تماشا کردیم از انجا ما را بعمارت بردند یکدسته سوار از جلو و یکدسته از عقب کالسکه
ما بود درب عمارت تشریفات زیاد فراهم کرده بودند سرباز و صاحب منصب و وزراء و امراء و تمام
اعیان دربار پادشاه حاضر بودند وارد شده با همه تعارف کردیم این عمارت اگرچه زیاد مفصل نیست
اما مبل و اسباب آن خوب و مجلل است رفتیم در آخر عمارت اطاقی بود قدری انجا راحت کردیم میوه
خوردیم تا وقت شام شد آمدند عرض کردند (دینر ایست سروی) یعنی شام حاضر است برخواسته
سر شام رفتیم قبل از شام وزیر دربار تمام وزراء و اعیان هلاند را معرفی کرد همه وزراء حاضر بودند وزیر جنگ
صاحبمنصبان نظامی را معرفی کرد در میان وزرا وزیر کلونیال یعنی متصرفات هندشرقی هلاند و جاوه و سوماترا
و غیره هم که اسمش (کوخینوس) است بود ترتیب نشستن سر میز این طور بود دست راست ما وزیر دربار
کنت شیمل پوننک نین هیوس) و دست چپ ما (پونات هروان کاپالن) رئیس صاحبمنصبان
لیعهد پادشاه نشسته بودند میز طولانی بود فرنگیها و بعضی از وزراء و ملتزمین رکاب ما هم مثل امین السلطان و
مجیرالدوله و غیره با لباس رسمی حاضر بودند وزیر دربار سلامتی ما کرد ما هم جواب دادیم بعد از شام خواستیم برویم
گردش کنار دریا شهر لاهه در کنار دریا واقع شده و خیلی آرام و آسوده است و بهمین جهة انجا را پای تخت کرده اند
والا از حیثیت استعداد امستردام و رطردام از برای پای تخت بهتر است اما چنانچه معلوم میشود که در امستردام و رطر
دام چون تجارت و ازدحام مردم زیاد است محض آسودگی لاهه را پای تخت کرده اند امستردام چهارصد
هزار نفر و رطردام دویست هزار جمعیت دارد اما جمعیت لاهه بیش از صد و پنجاه هزار نفر نیست خانه ها
در امستردام و رطردام چهار پنج طبقه است در لاهه اغلب دو طبقه و نهایت سه طبقه است و باین جهة
خیلی باروح است پارک و گلکاریهای خوب دارد در عمارتی که شام خوردیم یک پرده صورت گلیوم دوم
پدر پادشاه حالیه هلاند را آویخته بودند و زیر پای صورت اسب او را که سوار میشده همانطور تمام ساخته بجهة
یادگار نگاه داشته اند وجهة آن این است که ناپلیون اول که هلاند را گرفته بود بعد از آنکه شکست خورد

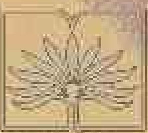
ادم

و دوباره قشون کشید در واترلو جنگ واقع شد گلیوم دوم هم قشون هلاند را جمع کرده بهمراهی (دوک دو ولینگتن
با ناپلیون جنگ کرد و در جنگ اسب زیر پای او زخمی شد این است که اسب او را بجهت یادگار ساخته نگاه داشته
اند در جلو عمارت هم مجسمه ایست از چودن صورت گلیوم اول ملقب به (طاسیتورن) یعنی ساکت و غمناک
که او بانی سلطنت هلاند و جد پادشاه حالیه است در حقیقت (فنداتور دو دیناستی) یعنی بانی این سلسله
است خلاصه سوار شده راندیم بکنار دریا برای گردش قدریکه از شهر دور شدیم داخل پارک شدیم بسیار منظم
و باصفا با خیابانهای متعدد و درختهای بزرگ سایه گستر مثل جنگل قدری دیگر که راه آمدیم خانهای ییلاقی تک
تک پیدا شد که بفرانسه آنهارا (ویلا) میگویند اما بقدری این خانه ها قشنگ و ظریف است که بتعریف
راست نمی آید آنچه سلیقه معماریست در طراحی و زینت خارج و داخل عمارات بکار رفته بلکه همسایه های این خانها
هرچه بعدتر خانه ساخته بالادست یکدیگر برخواسته یکی از دیگری بهتر میسازند دیگر معلوم است چه هنر بکار برده
اند دور هر خانه محوطه و باغچه ایست چمن سبز مثل مخمل درختهای کوچک تکتک در آن کاشته باغچهای
گلکاری با الوان مختلف مثل مینا در روی سبزه و چمن احداث کرده اند واقعاً نقش گل مینا در روی طلا
از این منظم تر و بهتر نمیشود اهالی شهر در تابستان باین خانها که مثل قوطی جواهر است ییلاق میروند اغلب متمولین
امستردام و رطردام هم اینجا خانه ییلاقی دارند بعید نیست از ممالک خارجه هم مثل انگلیس و غیره حتی متمولین پطرز
بورغ در اینجا خانه ییلاقی ساخته باشند تا چشم کار میکند یکفرسخ راه تا کنار دریا این پارک از طرفین همین نوع
خانهای مرصع و مزین است درمیان اینخانه ها از اسباب عیش و راحت همه چیز موجود است واقعاً اگر شخص تصور حالت
متمولین را نماید که اینجا بییلاق میآیند با آن لباسهای ظریف که زنها و دخترها و اطفال پوشیده اند و در شبهای
مهتاب و هواهای خوش در این خیابانها پیاده و با کالسکه مرد و زن با یکدیگر گردش و دید و بازدید و شب نشینیها
میکنند و چه مجلسها و چه عیشها دارند میبینید زندگی بهتر از این نمیشود خلاصه از میان خیابانها و پارک گذشته تا
بکنار دریا رسیدیم نزدیک دریا تپه های کوچک متعدد دارد و ماسه نرم دیده میشود که در فرانسه (دون
میگویند از دور چراغان و جمعیت زیادی پیدا بود در این کنار دریا هوتل بسیار بزرگی است موسوم به (
هوتل دو بن) یعنی مهمانخانه حمام باین جهة این اسم را گذاشته اند که مردم در اینجا استحمام میکنند معلوم میشود در
تابستان اینجا جمعیت زیاد میشود که همچو هوتلی ساخته اند در زیر این هوتل تالار بسیار بزرگ مرتفعی است
که در اینجا کنسر و بال میدهند تمام هوتل را با کار چراغان کرده بودند پیاده شدیم ما را به تالار کنسر بردند دیدیم
همه چیز مهیا است جائی برای ما معین کرده صندلی گذاشته اند وزیر خارجه و تمام وزرا و بزرگان هلاند قبل از
وقت آمده در اینجا حاضرند قدری نشسته تماشا کرده بعد برخواستیم که برویم کنار دریا گردش کنیم از کثرت جمعیت

راه بود و مهماندار و بورک مستر زحمت راه باز میکردند از طرف دریا باین مهمانخانه داخل میشوند بلکه از طرف
دیگر پارکی دارد بسیار خوب که از آن طرف داخل میشوند راه بکنار دریا بود و رفتن باینجا مشکل بود در هوتل
دالان بسیار بزرگ عالی داشت بکنار اطاق تماشا کرده رفتیم بسالون یعنی طاق خوبی بود آنجا قدری نشسته بستنی
و آبی خوردیم از آنجا آمدیم بمهتابی جلو هوتل که بفرانسه (تراس) میگویند خیلی وسیع و عالی بود دور آن نرده
دارد چشم انداز خوبی بدریا و بچراغان هوتل داشت این هوتل در مرتبه فوقانی هم جاهای خوب دارد که رفتیم
ببینیم جمعیت زیادی در اینجا دور ما را گرفتند قریب ده هزار نفر جمعیت که از شهر و از عمارتهای ییلاقی
آمده بودند در پیچاو در کنسر بنظر آمد زنهای بسیار خوشگل در میان آنها دیده شد همه از آمدن ما اظهار شعف
میکردند و زیاد خوشحال بودند روی مهتابی صندلی گذاشتند نشستیم بستنی و میوه آوردند خوردیم آتشبازی مفصل
بسیار خوبی کردند از برلن باینطرف صدای ما گرفته و استخوانها قدری درد میکند اما اعتنائی نداریم و باز آب
یخ و بستنی میخوریم قدری با وزرا صحبت داشته و روی مهتابی گردش کردیم تا وقت حرکت ترن رسید خبر
کردند بیرون آمدیم از همان راه پارک و باغچه که آمده بودیم رفته بکالسکه نشستیم در اینجا خطر بزرگی از ما گذشت
کالسکه ما کالسکه دربازیست که کالسکه تشریفات است چهار اسب قوی هیکل سیاه تازه از طویله پادشاه
بیرون آورده بآن بسته اند همینکه سوار شدیم اسبها هوا برداشتند غیر از آتش بازیهای هوائی که در سمت
دریا بود و تماشا کردیم در این سمت پارک هم آتشبازی زمینی گذاشته بودند آتش زدند جمعیت هم زیاد
بود همه هورا میکشیدند اسبها از صدای آتش بازی و مردم یکباره وحشی و دیوانه شدند کالسکه را از راه
خارج کرده بنای بازی گذاشتند یکدفعه دیدیم کالسکه توی باغچه ها میرود و نرده دور گلکاریها را شکسته روی گلها
حرکت میکند فهمیدم اسبها اختیار را از دست کالسکه‌چی گرفته اند دو نفر پیشخدمت هم که عقب کالسکه
می‌نشینند افتاده اند بزمین مهار چهار اسب در دست یکنفر کالسکه‌چی است یکنفر هم معاون اوست که پهلوی
او نشسته حال دیدیم چه کنیم همه وحشت کرده اند آخر هر طور بود کالسکه را واداشتند اما دست و پای اسبها
بزمین بند نمی‌شد امین السلطان و وزیر عدلیه هلاند و بورک مستر و مهماندار که پیش ما بودند از وحشت خودشان را
گم کرده بودند نمیدانستند چه کنند ما بهتر دانستیم در همو موقع که کالسکه ایستاده زود پیاده شویم هر چه گفتیم
در را باز کنند نفهمیدند آخر مردمیکه در آن حوالی بودند اشاره کردیم در را باز کردند زود پیاده شده داخل
جمعیت شدیم امین السلطان و سایرین هم هر طور بود خود را پائین انداختند حالا همه وزرا و اعیان که
همراه ما هستند متوحش شده و در مردم همهمه و هیجانی دست داده فریاد میزدند معرکه بود هر چه کردیم
آتش بازی را موقوف و صداها را خاموش کنند که بلکه اسبها آرام شوند ممکن نشد هر طور بود جلو اسبها را
گرفتند

[illegible]

کرده‌اند و حالا میخواهند دوباره ما را سوار این کالسکه کنند گفتیم با این اسبها و این خجالت نباید سوار این کالسکه
شد کالسکه دیگر بیاورند کالسکه دیگر آوردند سوار شده راندیم شب تاریک و نصف شب چیزی نمانده آمد
رفتیم تا به شهر و بعد بکنار رسیده بترن بخار نشسته راندیم برای امستردام یکساعت و نیم طول کشید خلاصه
یکساعت از نصف شب گذشته بمنزل رسیده خوابیدیم آتشبازی که امشب که در کنار دریا کردند خیلی باصفا
بود و عکس آتش با زنهای رنگین که بهوتل و اطراف و جمعیت می افتاد عالمی داشت تفصیل وضع امستردام را که
شهر معروفیست لازم نیست در اینجا بنویسیم در کتب فرنگی تفصیل آن مسطور است و همه کس میشناسد همینقدر مینویسیم
که این شهر رودخانه دارد موسوم با مستل که از میان شهر میگذرد و هوتل منزل ما در کنار آن واقع است بعلاوه
کانالهای زیاد هم درین شهر هست که از آب رودخانه و آبهای دیگر مملو میشود و اغلبی آبش راکد است جاری نیست
تقریباً بیست کانال در بولوارهای معتبر شهر ساخته‌اند و دو طرف خیابانها را سنگ فرش کرده و درخت
کاشته‌اند بنظر خیلی باصفا است اما آب کانالها چون جاری نیست و کثافات شهر را در آنها میریزند درخت
در آن میشویند قدری کثیف است لکن بنظر باصفا می‌آید جمعیت شهر را چهارصد و پنجاه هزار نفر میگویند این جا
فرد) یعنی چیلیک‌های بزرگ پیدا میشود یعنی چیلیک همه فرنگستان همینطور بزرگ و قرمز میشود بخصوص مال
اینجا طوری بزرگ است که باکارد می‌برند و میخورند انگوری دارد سیاه و گرد دهنه زیادی دارد در طهران
بعکس این نوع انگور را که خورد ترشی می اندازند اما در اینجا با میل میخوردیم خود اهالی هم با کمال میل میخورند دو
طرف شهر امستردام دریا است یکطرف خلیج زیدرزه و طرف دیگر دریای شمال زیدرزه که خیلی بزرگ است
دریا نیست میخواهند انجار بخشکانند و زمین آنرا آبادی و زراعت کنند اهالی امستردام خودشان اقرار
داشتند که هیچوقت هوای این شهر بصافی و آرامی این ایام بوده می گفتند اینجا اغلب بارندگی میشود و
رطوبت زیاد است چون مجاور دریا و از بلاد شمالی است غالباً سرما و بارندگی در کار است بلکه میگفتند
صد سال است هیچ هوائی دیده نشده اما در اینجا بواسطه کانالها و آبها و درخت زیاد درین فصل پشه زیاد دارد
و شبها در هوتل پشه ما را خیلی میزد اما مثل پشه‌های طهران خارش ندارد که نگذارد کسی بخوابد صبح که از خواب
برمیخواستیم صورت ما از اثر گزیدن پشه مثل جای آبله قرمز شده بود (وقت رفتن بکنار دریا بعد از گذشتن
از پارکها و خانهای ییلاقی که تفصیل آنرا نوشتیم رسیدیم بده ماهی گیرها تا نه اینکه تصور شود ده ماهی گیر یا جای
کثیفی است خیلی پاکیزه و با خانهای خوب قشنگ و باغچهای گلکاری و اهلش با لباسهای پاکیزه در نهایت
خوشگل و دکاکین خوب که جلو آنها آینه‌های بزرگ شبیه بدکانهای شهر بود (اهالی هلاند همه بالفطره بحری
هستند با آب و کشتی و کشتی رانی میل دارند اطفال کوچک را میدیدیم در قایقهای کوچک که تنها و جزئی سیر میکردند



وغرق میشود با کمال جرأت نشسته در رودخانه و نهرها تند می رانند (اسم کنار دریا و محلی که هوتل دبن در آنجا بود بفرانسه (میوه دنین کن) است (دوشنبه بیست و دویم) امروز باید برویم به (آنوِرس) که از شهرهای معتبر بلژیک است بندر بسیار خوب معروفیست که از امستردام تا آنجا با راه آهن قریب بشش ساعت راه است بیشتر راه در خاک هلاند است به سرحد که رسیدیم از استاسیون سرحدی که موسوم باسِنجن و خاک هلاند است بیشتر از سی چهل دقیقه راه نیست صبح از خواب برخواسته حاضر حرکت بودیم بعضی از ملتزمین ما بگار رفته بودند در این بین عرض کردند نهار حاضر است در مرتبه پائین عمارت در اطاق بزرگی میز مفصلی گذاشته وزرا و اعیان هم حاضر شده نهار باید در آنجا صرف شود که در حقیقت نهار وداع است رفتیم پائین همه وزرا و اعیان حاضر بودند نهار خوردیم و بعد از نهار رفتیم در اطاق خودمان چند دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید بکالسکه نشسته رفتیم بگار سوار ترن شده حرکت کردیم صحرا از دو طرف راه از چمن و مزارع و گاو و گوسفند و آبادی همان تفصیل است که نوشته ایم تماشا کنان میرفتیم تا بر طردام رسیدیم از دو پل آهنی بسیار طولانی عبور شد خط آهن از میان شهر میگذرد و بقدری راه آهن نسبت بزمین شهر ارتفاع دارد که ماکن ما محاذی طبقات سیم و چهارم عمارات بود و اشخاصی که از بالاخانه ها تماشا میکردند با ما مقابل بودند کوچها و بازارها مثل چاه از پائین دیده میشد مردم تعارف میکردند و هورا میکشیدند و ما جواب میدادیم اهالی هلاند خیلی گل دوست هستند حتی هر زنها و فعله جات باید جلو پنجره اطاق خودشان گل داشته باشند هر قدر فقیر باشند صبح ببازار گل فروشان رفته گل میخرند و گلدانهای خود را تازه میکنند منازلشان عموماً با بسیار با صفاست از اینجا گذشته رسیدیم به (دُردِرخت) که قصبه ایست از یک پل کوچک آهنی گذشته وارد قصبه شدیم قصبه بسیار قشنگی است جلو خانها تمام کوزهٔ گل چیده اند از آنجا بفاصلهٔ ده دقیقه که گذشتیم رسیدیم به پل معروفی که بر روی رودخانه که آبش مرکب است از دو رودخانه (مُز) و (رِن) بسته اند در اینجا عرض رودخانه زیاد است و داخل دریا میشود راه آهن از روی این پل میگذرد باول رودخانه و پل که رسیدیم ترن قدری ایستاد بواسطه اینکه ترن دیگری از جلو می آمد بعد ما هم از پل گذشتیم این پل سیزده پایه دارد و فاصله مابین هر پایه قریب دویست و پنجاه ذرع است پایها تمام از آجر است و سیزده طاق دارد که طاقها همه از آهن است و تقریباً سه هزار ذرع عرض این رودخانه است که طول این پل باشد بر روی آهن سطح پل تخته کشیده اند و راه آهن از روی تخته میگذرد این پل قابل آنست که از جاهای دور بمحض تماشای آن بیایند و از عجایب دنیا محسوب است ترن تا پنج دقیقه از روی پل میگذرد از بالای پل رودخانه مثل دریا بنظر میآید کشتیهای بسیار بزرگ در این رودخانه سیر می کنند که میدیدیم خلاصه رفتیم تا رسیدیم به (اِسن) (آرِس) که سرحد مابین

هلاند

هلاند و بلژیک است این حس جزو خاک هلاند است در اینجا توقف شد مهماندارهای هلاند مرخص شدند مهماندارهای بلژیک آمده داخل کار شدند و تبریک ورود عرض کردند کالسکه را عوض نکرده با همان ترن بسمت آنورس حرکت نمودیم در این حین که ترن ایستاد یک دختری وارد کار شده دسته گلی تقدیم کرد و بزبان فرانسه نطقی نمود که مضمونش این بود (این دسته گل را در آخر خاک هلاند تقدیم می کنم اسم مهمانداران بلژیک یکی (جنرال ندو) و دیگری (کاپیتن مشکاد) است خلاصه رسیدیم به گار تمام وزراء و صاحبمنصبان نظامی و قلمی بلژیک حاضر بودند از ترن پیاده شده سوار کالسکهٔ سلطنتی که حاضر بود شدیم هر دو مهماندار و امین السلطان در کالسکه ما نشسته بودند و جنرال ژلی کماندان تمام قشون این ایالت سواره جلو ما بود بهمین قسم میرفتیم تمام اهل شهر با نظم و بی صدا بحالت اجتماع ایستاده بودند پلیس زیادی هم مواظب بودند یک سمت راه تمام صاحبمنصبان سواره ایستاده و افواج صف بسته بودند حاکم شهر هم با کدخدایان معتبر در کالسکه دیگر جلو ما میرفتند که راه نمائی نمایند قشونی که ایستاده بود دو قسم بود یک قسم آنها گارد سیویک بود قشون است یعنی در موقع جنگ حاضر میشوند قسم دیگر رژیمانست بومی شهر لباس این دو قسم قشون مختلف است که بلباس تمیز داده میشوند لباسهای بسیار قشنگ آراسته داشتند خصوصا توپچی آنها و جوانهای رشید زیاد میان آنها بود همه جا موزیک با آهنگ ایرانی مینواختند دو سه عراده توپ هم با اسب بسته نگاه داشته بودند حقیقة قشون بلژیک بسیار آراسته و خوب بنظر آمد اول از خیابان قیصری آمدیم آخر رسیدیم بمیدان منیه تا درب عمارت منزل ما که عمارت دولتی است همه جا قشون ایستاده بود مردم هم خیلی دور و بی صدا ایستاده بودند شهر انورس شهر بسیار قشنگی است بندرگاه است کوچه های عریض و دکاکین خوب با شیشه های یکپارچه پاکیزه دارد درب عمارت دولتی وارد شده پیاده شدیم عمارت ساده پر یورت خوبیست مبل ساده دارد پادشاه بلژیک کمتر باینجا ها می آیند ملتزمین ما در سه هوتل که دور عمارت است منزل کرده اند مهماندارها را مرخص کردیم (پرنس دشیمه) وزیر خارجه و کنت جهن دولیترمن) که در حقیقت وزیر دربار است و خیلی آدم خوش رو نیست هر دو از جانب اعلیحضرت پادشاه بلژیک از بروکسل بتهنیت آمده بودند (مسیو بوناه ذت) وزیر داخله دلژون) وزیر عدلیه نیز بتهنیت ورود آمده بودند شب را بعد از شام سوار کالسکه شده بدار الحکومه بورک مستر شهر که اسمش (دوال) است رفتیم شهر را چراغان کرده بودند بعمارت رسیده پیاده شده داخل شدیم عمارتی عالی و دارای پرده های قدیم از صور خانواده همین پادشاه است جمعی از رجال شهر از اداره بلدیه و نظامی و قلمی و اعیان و اشراف حاضر بودند بقسمی جمعیت بود که نمیشد حرکت کرد هوا هم گرم بود قدری

نشسته بعد برخواستیم سوار شده بمنزل مراجعت نمودیم عمارتی که امشب رفتیم عمارت شورای بلدیه است
روز یکشنبه (بیست و سوم) امروز صبح از خواب برخواسته دیدیم جلو عمارت منزل ما هنگامه
غریبی است جمعیت زیادی جمع شده معلوم شد امروز روز عید بزرگیست موسوم به (فت دیو) یعنی
عید خدا در مقابل عمارت بنای مرتفعی عاریة از چوب و تخته ساخته و در انجا صورت حضرت مریم را نصب
کرده بودند یعنی ده دوازده پله بود با دست انداز بالای پله ها جائی ساخته صورت حضرت مریم را از چوب
سفید ساخته در انجا گذاشته بودند و بالای سر صورت بنای مرتفع بود همه را با گل و سبزه زینت داده
بودند هر سال این صورت را در موقع این عید روبروی عمارت میگذاشته امسال بملاحظه بودن ما در یکطرف
گذاشته اند که مردم که رو بصورت ایستاده دعا میخوانند پشت بما نکنند و این کمال احترام بود که در
همچو عید بزرگ مذهبی رسم قدیم خود را تغییر بدهند این بنا را از بالکن عمارت تماشا کردیم جمعیت زن
و مرد بقدری بود که در تمام طول خیابان زمین دیده نمی شد امروز باید تمام زنها یکدسته گل مصنوعی
بکلاه بزنند و آنهاکه ندارند بخرند بازار گل فروشها رواجی دارد همه دخترها و زنها آرایش کرده و گل بسر
زده آمده بودند تمام پنجره های عمارات از زن و مرد تماشائی پر بود دم بدم جمعیت زیادتر میشد درین
خیابان و اطراف که صورت حضرت مریم را نصب کرده اند بایستی بیست هزار نفر آدم باشد بعد از
چند دقیقه سر دسته ها پیدا شد یکدو دسته سرباز بود با دسته های موزیکانچی در فاصله دسته ها هم کسبه
و اصناف شهر و بعضی هم از معتبرین نجبا دسته داشتند و همه لباسهای سیاه پوشیده شمع بلندی با
پایه شمع روشن کرده در دست داشتند دسته هم از کشیش ها بودند با لباسهای مخصوص خودشان اطفال
کوچک هم با لباسهای خوب بودند دسته بدسته بیرقهای کلیساهای بزرگ می آمدند پرده های مخمل زر
دوزی معروف ... مراعلی بود که روی چوبهای بلند نصب کرده بودند بعضی از دسته ها آمده گذشتند بکوچه های
دوری که زیاد است رفتند که در جلو عمارت و جلو صورت حضرت مریم جا تنگ نشود پلیس هم مشغول حفظ
جنب خیابان ... آخر از همه کشیش بزرگ پیدا شد لباده زردوزی پوشیده و دو نفر کشیش دیگر
هم بود و جلو مردم ... او ایستاده بودند و چیزی خاج مانند از نقره مطلا بزرگ و خوش ساخت
هم با لباده زردوزی دو طرف این ... خود گرفته بود بالای سر او چهارطاقی گرفته بودند از مخمل زردوزی
در دست کشیش بزرگ بود که پیش چشم ...
که پایه ها مفضض داشت و روی آن علامات مذهبی بود شش نفر این چهارطاقی را گرفته حرکت میدادند
و کشیش زیر آن بآرامی راه میرفت آمده تا جلو صورت حضرت مریم رسید چهارطاقی را زمین گذاشتند
کشیش بزرگ با چند نفر دیگر با آداب تمام بالا رفته خاج را زیر پای صورت مریم گذاشت و همه زانو

بیست و سوم

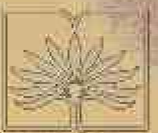
بزمین زده مشغول دعا شدند کشیشها هر یک انجیلی در دست داشتند و کشیش بزرگ دعائی میخواند بعد برخاسته
اهرا برداشت بچپ و راست و جلو و عقب اشاره کرده مردم را تقدیس نمود باز دسته باراه افتاده
بترتیب رفتند پشت سر کشیش بزرگ هم باز دستها بودند یکدسته چراغهای پایه دار مثل پایه چراغ
گاز مطلا و مفضض در دست داشتند که شمع در آنها میسوخت از اینجا میروند بکلیسای بزرگ و در انجا نماز و
دعا خوانده مراسم عید تمام میشود این کلیسا که بهترین کلیساهای بلژیک است موسوم به نتردام و خیلی عالی است
برج یا منارهٔ آن صد و بیست ذرع ارتفاع دارد (امروز قونسولهای خارجه مقیم انورس را بحضور ما آوردند
قریب بیست نفر قونسول بود از همهٔ دول اروپا و ینگی دنیا قدری با آنها صحبت داشتیم قونسول ایران در امستردام
یکنفر یهودی است موسیو هس نام پیر مرد قصیر القامه ریش سفیدی است کلاه ایرانی بسر گذاشته و شمشیری بسته
بود اما قونسلی که در انورس داریم که موسوم به موسیو کنرمان است آدمی است خیلی معقول و از متمولین و معتبرین
شهر است تجارت الماس میکند و با افریقا و امریکا و سایر جاها معامله و داد و ستد الماس دارد خلاصه
ظهر باید برویم بتماشای عید قشونی که تشکیل داده اند در سر ساعت معین سوار کالسکه شده رفتیم
مهماندار با امین السلطان و چند نفر دیگر از ملتزمین رکاب ما همراه بودند رسیدیم بمیدان وسیعی که دور
انرا با چوب چپر زده بودند قریب دویست ذرع طول و صد و بیست ذرع تخمیناً عرض داشت صندلیهای
زیاد در مقابل گذاشته و صندلی بزرگی هم در وسط برای ما قرار داده بودند حاکم و بورگ مستر و جنرالها و صاحب
منصبان و اعیان و جمعیت زیادی از زن و مرد حضور داشتند سرباز و سواره در میدان انواع و اقسام مشقها
و بازیها کردند (اسکریم) یعنی بازی شمشیر نمودند سواره اسب تازی و (کاوالکاد) یعنی اسب بازی
کردند در روی اسب مثل سیرک بازی در آوردند مشق ژیمناستیک و مشق پیاده نمودند خیلی تماشا داشت
وارها گاهی میافتادند و کلاه از سر آنها می افتاد زنها می خندیدند خندهٔ آنها تماشا داشت چون امشب
برویم برای صرف شام رسمی بخانه حاکم (بادون اژی) یکساعت بیشتر در تماشای عید قشونی نماندیم
بمنزل مراجعت کردیم که راحتی نموده برای شام حاضر بشویم این عید برای مجمع کردار و ژرگنگوی افریق بود یعنی مجمع
استخلاص و توجه در بارهٔ اشخاصی که در جنگ زخمدار میشوند و در همه فرنگستان این عید هست اتفاقاً امسال
تقارن آمدن ما با پنجاه جشن این عید واقع شد که هم ما تماشا کردیم و هم از قراریکه می گفتند بواسطه بودن ما دخل انجا
بجهة زیاد آمدن مردم چند مقابل انچه منتظر بودند شد و بانیان جشن این عید از همه جهة خوشوقت بودند دخل آن جا
رف بهمان مجلس کروار و ژ میشود در ساعت هشت رفتیم بخانه حاکم جمعی از وزراء و اعیان و صدر اعظم
رخارجه و بعضی از قونسلهای خارجه در انجا بودند در سر میز دست چپ ما بارون اژی حاکم و دست راست

زوجه حاکم نشسته بودند بعد از اینها امین السلطان و بعضی دیگر از وزراء و ملتزمین رکاب ما و صدر اعظم و وزیر خارجه بلژیک و جنرال ژلی و جنرال بدو و غیره نشسته بودند در سر شام حاکم بسلامتی ما تست کرد ما هم بسلامتی اعلیحضرت پادشاه و خانواده سلطنت بلژیک و اهالی بلژیک جام شربتی خوردیم همان شب به اعلیحضرت پادشاه که در لاکن بودند تلگراف کرده بودند که ما بسلامتی ایشان تست کرده ایم خوشحال شده بودند بعد از شام در اطاقهای دیگر گردش کرده و سیگاری کشیده بعد سوار کالسکه شده رفتیم بپارکی که در آنجا آتشبازیست باغ وسیعی است از جمعیت و ازدحام مردم در آنجا راه مسدود شده بود صاحبمنصبان جلو افتاده راه باز میکردند و میرفتیم برای ما در محل خوبی صندلی گذاشته بودند نشستیم چراغان عالی بود در میان درختها فانوسهای الوان مختلف آویخته بودند آتشبازی خوبی هم کردند برج مانند بنائی از مقوا و تخته ساخته و آنرا بمنزله قلعه تصور کرده از خارج نارنجک باین برج می انداختند و از این طرف قلعه هم مثل اینکه دفاع می کنند نارنجک و موشک می انداختند آتشهای رنگین زیاد قشنگ بود یکنوع موشک تازه دیده شد که در وقت بالا رفتن صوت میزد و صدای خوبی میداد بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم (امروز بعد از نهار پیش از رفتن بتماشای عید نظامی رفتیم به منزل قونسول ایران (کرهمان) خانه خوبی با اسباب و مبل دارد خیلی معمول است تشریفاتی فراهم آورده بود خواهر او و زوجه اش که زن جوانی است با بعضی زنهای خویشان او حضور داشتند ساز و آواز میزدند و میخواندند در حقیقت کنسر ساخته بودند قونسول چنانکه پیش هم اشاره کردیم کارخانه الماس تراشی دارد دسته دانه الماس درشت نتراشیده بهمان شکل که از معدن بیرون آمده آورد ما تماشا کنیم خیلی خوشم آمد آنها را خریدیم دو سه پارچه هم سنگ معدنی که الماس در آن پیدا میشود و دانه الماس در روی آن دیده میشود آورد تماشا کردیم و برای موزه ما پیشکش نمود سه قطعه الماسهای تراشیده یا بعضه و هشتاد قیراط وزن دارد (روز دوشنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم بروسل در قصر لاکن با اعلیحضرت پادشاه و ملکه بلژیک نهار بخوریم در ساعت یازده بعد از نصف شب رفتیم گار راه آهن بروسل سوار ترن بخار شدیم واگن مخصوص پادشاه را که خیلی ظریف و مزین است حاضر کرده اند امین السلطان و بعضی دیگر از وزراء و ملتزمین رکاب ما با لباس رسمی در رکاب بودند وزیر خارجه بلژیک هم که دعوت کرده بودیم با ما بیاید با مهماندار و جنرال همراه مهماندار با ما بودند ترن بطوری تند میرفت که بزمین نمیشد نگاه کرد بسر گیج میخورد در بین راه از شهر مالین گذشتیم شهر خوبیست ارشوک یعنی رئیس کشیش ها که از جانب پاپ است و کشیش آنورس و سایر جاها را او معین میکند در اینجا مقیم است از اینجا گذشته رفتیم تا بگار لاکن رسیدیم دیگر بگار بروسل نرفتیم این قصر در خارج شهر واقع است اعلیحضرت پادشاه بلژیک در گار ایستاده منتظر

ورود ما بودند پیاده شده با مهربانی و محبت زیاد با ایشان دست داده تعارف کردیم ایشان یاد از سفر اول
ما کرده گفتند در خاطر دارید بهمین جا آمدید و نهار خوردیم ما هم اظهار مسرت کرده گفتیم خوب در خاطر داریم بعد
با اعلیحضرت پادشاه تا آخر صف سرباز که برای احترام در گار حاضر شده بودند موزیکان میزدند بعد از پله ممتدی
پائین آمده در رب گار با پادشاه سوار کالسکه شدیم از میان پارک با صفائی که زمین گل و چمن و درختهای
بسیار کهن داشت گذشتیم اما چیزیکه در اینجا با نیست آب جاریست دریاچهای بزرگ هست اما آب
آنها ایستاده و سبز رنگ است همچنین در شهرها که از رودخانهای بزرگ عبور میکنیم رنگ آبها سیاه و
کدر است چشمه و آب جاری صاف نیست مگر در کوهستانها خلاصه از پارک گذشته وارد عمارت
شدیم ملکه منتظر ما بودند با ایشان ملاقات و تعارف شد بعد با پادشاه و ملکه رفتیم باطاقی قدری آنجا نشسته
با ایشان صحبت کردیم بعد پادشاه ما را باطاق راحت گاهی دیگر برده و اطاقها را معرفی کرده نشان دادند
و ما را تنها در آنجا گذاشته رفتند قدریکه گذشت آمده خبر دادند که وقت است برخواسته آمدیم در اطاق
بزرگی همراهان خودمان را برای اعلیحضرت پادشاه معرفی کردیم پادشاه هم وزراء و اعیان و همه صاحب منصبان
بلژیک را که حاضر بودند معرفی کردند بعد رفتیم سر میز نهار اطاق بزرگ و میز مرتبی بود ما با ملکه دست بدست
داده بودیم و پادشاه از عقب میآمدند سر میز نشستیم ملکه در دست راست و پادشاه دست چپ ما نشستند
نهار خوردیم پادشاه بسلامتی ما تست کردند ما هم بسلامتی ایشان شربت خوردیم بعد قدری میوه جات و
چیلک که بزبان فرنگی فرز میگویند خوردیم دو نفر دام دُنر ملکه هم که یکی اسمش (کنتس کرون) و دیگری
کنتس لمبودک بود در سر میز بودند بعد از نهار برخواسته با پادشاه و ملکه رفتیم بگردش باغ امراء و وزراء
و صاحبمنصبان هم همه با لباس رسمی از پشت سر ما می آمدند رفتیم جلو نارنجستان نارنجها را بیرون آورده
چیده خیابان ساخته بودند داخل نارنجستان شدیم همه بنای نارنجستان از آهن و بلور و خیلی مرتفع و بزرگ است
گلهای نوع نوع خیلی خوب که بعضی از آنها را جائی دیگر ندیده بودیم و همچنین درختهای خوب دیدیم باغبان
اینجا انگلیسی است که اجیر کرده اند از آنجا بیرون آمده به بالای تپه رفتیم روی تپه گلزار خوب وسیعی بود گلهای
خوب درشت پیوندی از قبیل گل سرخ که برشتی پیوند کرده اند خیلی دیده شد نهایت صفا را داشت
ملکه چند جا گلهای خوب چیده بما تعارف کردند از آنجا سرازیر شده از نزدیک گلخانه گذشته رفتیم
بچند دقیقه توقف کردیم تا وقت حرکت رسید با ملکه وداع کرده و با پادشاه بکالسکه نشسته آمدیم
بگار از پله با بالا رفته بترن رسیدیم با اعلیحضرت پادشاه دست داده وداع کرده داخل واگن شدیم ترن
حرکت کرد در حالتی که هنوز پادشاه بحالت وداع ایستاده بودند از همان راه که آمده بودیم رجعت بشهر

آنورس کردیم امشب باید برویم بسیرک و دایره و مجمع نقاشی (سیرکل دِ زاد دیتیست) اسم رئیس مجمع
مسیو نوئت) است در اینجا نقاشهای مدرن جمع شده پردهای کار خود را عرضه میکنند و در باب صنایع
نفیسه گفتگو مینمایند جمعیت زیادی در آن مجمع بودند ساعت هشت و نیم بعد از ظهر باینجا رفتیم اطاق بزرگی
بود اطراف آن پردهای بسیار خوب نصب کرده بودند خیلی از دیدن لذت بردیم اما چون هوای اطاق
حبس و درها بسته و جمعیت بسیار و چراغ زیاد بود قدری خفه و گرم بود نتوانستیم زیاد توقف کنیم
اجمالاً تماشا و گردشی کرده بیرون آمده پیاده رفتیم بباغی که متعلق باین مجمع است در اینجا هم جمعیت زیادی از زن
و مرد بود و چراغ بسیاری روشن کرده و دسته موزیکانچی ایستاده موزیک میزدند برای ما هم در جای
خوبی صندلی گذاشته بودند رفتیم نشستیم اعاظم و اعیان هم در اطراف ما نشستند قدری ساز زدند و آواز
میلیتر) یعنی نظامی خواندند این باغ چندان بزرگ نیست اما درختهای بزرگ خوب دارد معلوم است
که در روز باید سایه و خنک و باصفا باشد از اینجا برخواسته بسیرک آمدیم تمام مردم در ورود ما بسیرک
برخواسته هورای بلندی کشیدند دست زدند و اظهار شعف کردند این سیرک مثل سیرکهای دیگر بالاخانه
ندارد در همان مرتبه پایین نزدیک بجائی که اسب میدوانند محلی را با تخته قدری از زمین مرتفع ساخته مزین
کرده اند صندلی برای ما گذاشته بودند نشستیم حاکم و زوجه او و مهماندار و جنرالها و اعیان همه حضور داشتند
امین السلطان و عزیز السلطان هم بودند میرزا ملکم خان ناظم الدوله نیز که شب پیش از لندن آمده و امروز صبح
بحضور رسید حاضر بود امروز صبح (درُ دموند ولف) وزیر مختار انگلیس هم از لندن آمده قبل از رفتن ملاکن
بحضور آمد پروگرام ایام توقف ما در انگلیس در ورقه بزرگی چاپ کرده آورده بود خلاصه اسم دیرکتر
یعنی رئیس سیرک مسیو (هروگ) است مرد پیر بلند قامتی است سبیلهای کلفت سیاه و ابروی سیاه درشتی
دارد خیلی مرد قابلی است اسبها را خوب تعلیم داده و خودش با قمچی اینها را بمهارت مشق و بازی میدهد اسبهای
عربی اصیل اعلی دارد که البته هریکی پانصد تومان می ارزد اگرچه اینطور که اینها را تعلیم داده اند هرگز یکی دو هزار تومان
هم میدهند اسبها حرکات عجیب و غریب کردند و طوری باشارههای آن شخص معلم اطاعت میکردند
که هرگز نوکر اینطور نمیتواند فرمان ببرد بازیهای دیگر هم درآوردند و مقلدها انواع هرزه بازیها کردند بخصوص
یکنفر از اینها که بامزه بود زیاد اسباب مضحکه شد پهلوانهای این سیرک همه جوانهای قوی هیکل با بازوهای
کلفت پرقوت بودند بخصوص یکی از آنها جوان خوشگل بسیار قوی بود تشک آورده انداختند تخته ها
گذاشته اسبی در وسط وا داشتند پهلوان با دست بآن تخته ها میزدند و از روی اسب خیلی بلند جستن
کرده در روی هوا معلق میزدند و راست سر پا روی تشک پایین می آمدند بعد یک دسته اسب زیاد می
کردند

کردند تا دو اسب دسته اسب و تا آخر الی هشت اسب پهلوی هم و داشتند و این پهلوانها بر پشت اسها دور میدان می گرفتند و بقدر پنج ذرع بهوا بلند شده دو معلق در هوا میزدند و از سر همه اسبها گذشته بقدر پنج ذرع هم آنطرف اسبها بزمین می آمدند واقعاً پنج ذرع از زمین بلند شدن و پانزده ذرع جستن در هوا دو معلق زدن کار خیلی عجیبی است دیدنی بود پشت سر یکدیگر پهلوانها بهمین طور جستن میکردند بعد رقاصهای تماشاخانه آمده باله دادند و رقصیدند دیگر زن و مرد سواره آمده بازی کردند خیلی طول کشید بعد از تمام از سیرک بمنزل آمدیم سیرک اینجا خیلی کوچک است و با چوب و تخته ساخته اند مثل سیرک امستردام نیست که خیلی عالی و بزرگ بود ما اول تصور میکردیم که تمام اهل بلژیک از جنس فرانسه هستند و زبان اصلی آنها فرانسه است حالا معلوم شد که نصف آنها تقریباً فلامان هستند و زبانشان فلامان است اما اغلب فرانسه میدانند و بفرانسه حرف میزنند زبان رسمی دولتی هم فرانسه است در قسمت دیگر بلژیک هم که زبان اصلی آنها فرانسه است زبان فلامان نیز میدانند زبان فلامان شبیه بزبان هلاند و هر دو شبیه بزبان المان است فلامان را در فارسی فلمنک میگوئیم اطفال اینجا هم مثل بچه های طهران بادبادک هوا می کنند کبوتر باز زیاد هم در اینجا هست که کبوترهای دم سیاه و پشت سیاه هوا می کنند و صوت میزنند در فرنگستان جز در باغ وحش هیچ جا خر دیده نمیشود مگر در امستردام یک خر دیدم که بعراده بسته بودند و یکنفر در آن نشسته می کشید شارلت خواهر علیحضرت پادشاه بلژیک زن (ماکسی میلیون) برادر علیحضرت امپراطور اطریش که ناپلیون او را در مکسیک پادشاه کرد و بعد مردم بر او شوریده او را تیرباران کردند و کشتند و زن او هم که در مکسیک با او بود از وحشت دیدن اینحالت دیوانه شد و حالا هم بهمان حالت باقی است در عمارت (بوکوت) که نزدیک لاکن است منزل دارد و اسم علیحضرت پادشاه بلژیک لئوپلد دوم است و اسم ملکه (ماری) است **(دوشنبه بیست و پنجم)** امروز باید برویم بتماشای کشتی های بسیاری که در روی رودخانه اسکو هستند در ساعت سه سوار کالسکه شده اول رفتیم بکاتدرال انورس یعنی کلیسای بزرگ اینجا پیش و کشیش بجاء مُنتُور ساگره است همان کشیشی است که در آن روز عید فت دیو) یعنی عید خدا که دسته بندی کرده بودند او را دیدم نماز کرد از جانب ایشوک مالین در اینجا است پیرمردیست فربه شصت سال متجاوز دارد ریش و سبیلش را میتراشد آدم خوش صحبتی است میگفت در عهد ویکتور امانوئل که با پاپ در رُم جنگ و منازعه میکرد من جزو قشون پاپ بودم و مجاهده میکردم خلاصه دم در کلیسا حاضر بود داخل کلیسا شدیم بنای قدیم بسیار بزرگیست از سنگ [illegible] کهنه است که سنگ پایه‌ها ریزش کرده است و وقتی شخص بطاق و مناره کلیسا نگاه میکند کلاه از سر میافتد ایستاده



نمیتوان نگاه کرد باید به پشت خوابید و طاق را تماشا کرد بنای این کلیسا در هفتصد سال قبل شده سیصد سال پیش ازین سوخته و دوباره آنرا ساخته و مرمت کرده اند کلیسای کاتولیکها بر خلاف کلیسای پروتستانها اسباب زینت از پرده و تصویر و مجسمه و قندیل و اسباب چراغ و محراب و همه چیز دارد اما کلیسای پروتستان مثل مساجد اسلام ساده است در این کلیسا پرده های نقاشی خوب بود و چند پرده آن کار نقاش مشهور (روبن) است که یکی (دسانت دِلاکروا) یعنی صورت پایین آوردن حضرت عیسی را از خاج که کشیده است دیگری (اِدکسیون) یعنی بدار کشیدن حضرت عیسی و دیگری (آسنسیون) یعنی عروج حضرت عیسی به آسمان است پرده های دیگر هم بود شیشه ها و پنجره ها همه رنگین و نقاشی و از کارهای قدیم بود و بعضی پنجره های نقاشی جدید هم بود در روی شیشه صورت همین کشیش که خیلی شبیه بود دیده شد خیلی کلیسای عالی بزرگی است از قراریکه مجدالدوله قدم کرده بود و عرض میکرد صد و هفتاد قدم طول دارد عرضش هم زیاد است ارتفاع طاق وسط نزدیک به محراب یعنی (کوپل) خیلی است و مناره مرتفعی که نوشته ایم بالای این طاق است در وسط طاق صورت حضرت عیسی و صورتهای مقدسین مذهب نصاری را کشیده اند که باید کار همان نقاش معروف روبن نام باشد توی طاق ستونهای زیاد میخورد خیلی بزرگ و بلند که میگفتند همه از سنگ است اما روی آنها چیزی مثل گچ مالیده اند اثاث و اسباب کلیسا و صلات مذهبی از میز و ظروف و خاج قیمتی و غیره زیاد بود اما چون وقت نداشتیم نتوانستیم همه را بدقت ببینیم از اینجا سوار کالسکه شده رفتیم بکنار رودخانه و لنگرگاه کشتیها با کالسکه در محلات و کنار رودخانه و انبارهای کنار رودخانه خیلی گردش کرده انبار زیادی دیدیم که تمام را از ستونها و سقف و پوشش همه از آهن ساخته و بعضی جاها برای روشنائی کارخانه بلور گذاشته اند آهن های مشبک خوش طرح در انجاها کار کرده اند که از هر جهة خیلی خوب است این انبارها برای حفظ امتعه و مال التجاره است که از خشکی بکشتی یا از کشتی بخشکی حمل و نقل میکنند در انبارها کیسه های گندم زیاد دیدیم که از ینکی دنیا آورده انقدر روی هم چیده بودند که مثل کوهی شده بود معلوم میشود از ینکی دنیا گندم زیادی بفرنگستان می آورند و همچنین پنبه زیادی دیدیم که از ینکی دنیا آورده بودند همه جا در خیابانها و کنار رودخانه و بالای بلندیها و مناظر عمارات جمعیت زیادی جمع شده و برای تهنیت ورود ما همه هورا می کشیدند در بین راه هوا منقلب شده رگبار باران گرفت و با اینکه روی کالسکه را بستند باز قدری از کروک کالسکه که باز مانده بود آب زیادی از انجا بکالسکه ریخت آخر رفتیم زیر سقف یکی از انبارها تا باران بایستد مردم از زن و مرد همانطور زیر باران ایستاده بودند و حرکت نمی کردند ما هم رفتیم بمحلی که از انجا باید سوار کشتی شویم کپتان کشتی و جنرالها و صاحب منصبان همه با لباس رسمی حاضر بودند باران باز میامد بکشتی نشستیم این کشتی موسوم

باسم ماری ملکه بلژیک است راندیم رو ببالای آب کشتیهای زیاد دیدیم که لنگر انداخته بودند و بیرق افراشته
رسم تعظیم بجا می آوردند و توپ می انداختند یک کشتی جنگی فرانسه در اینجا بود از مقابل آن گذشتیم فوراً توپ
انداخته تعظیم کرد و ملاحها هورا کشیدند این رودخانه خیلی بزرگ است بعضی از جاهای آن بنظر ما سیصد و
چهارصد ذرع عرض داشت آب آن سرخ رنگ است سرچشمه این رودخانه از خاک فرانسه است قدریکه رو
ببالا رفتیم برگشته از همانجا که سوار کشتی شده بودیم گذشته از طرف نشیب رودخانه رو بدریا رفتیم چهل
کشتی بزرگ با بیرق و موزیکان پشت سر ما میآمدند همه آنها مملو از زن و مرد بود زنهای خوشگل با لباسهای
خوب حرکت میکردند خود این کشتیها با این جمعیت عالمی داشت قدریکه پائین آمدیم کشتی بزرگی
دیدیم که از طرف دریا میآمد ندانستیم که از کجاست اما همینکه ما را دید ایستاد گویا از دیدن این همه کشتی
که متفقاً در حرکت بودند با این همه جمعیت و ساز ایستاد به بیند چه خبر است بعد مراجعت باسکله کردیم باران
هم ایستاده و هوای بسیار خوبی شده بود از کشتی پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم بطرف منزل امروز
الحق چه دولت و چه کارگذاران و چه اهل شهر احترام و پذیرائی فوق العاده برای ما بجا آورده و قلباً همه اظهار شعف
میکردند در تمام کوچهای شهر و کشتیها بیرق ایران افراشته بودند این عمارت که منزل ماست ناپلیون اول امپراطور
فرانسه هم که باین شهر میآمده در همین جا منزل میکرده است عمارتیست دو طبقه در وسط یک حیاطی دارد که
زمینش را سنگ فرش کرده اند خلاصه بمنزل آمده در ساعت نه رفتیم به بیرکل که جائیست سرپوشیده در آن جا
مجمعی میشود و رئیسی دارد و در زمستانها گرم می کنند و قریب به پنجهزار نفر جمعیت در اینجا جمع شده
بال مسکه میکنند بال مسکه بالی است که روی بسته میرقصند که کسی آنها را نمی شناسد رئیسی هم دارد که هر
وقت بخواهند تیاتر می کنند وارد شدیم حاکم کل ایالت و جنرال ژنی و تمام اعاظم و اعیان شهر و مهماندارهای
ما و زوجه حاکم همه حاضر بودند برای ما در جلو سن جائی قرار داده صندلی بسیار بزرگی گذاشته بودند رفتیم نشستیم
پشت سر ما قریب به پنجهزار نفر زن و مرد روی صندلیها نشسته بودند پرده سن مثل سایر تیاترها بود از یک
تافته بود که معلوم بود در پشت این پرده رقاصها هستند اینجائیکه برای ما معین کرده بودند چون خیلی گرم و
خفه بود از انجا برخاسته آمدیم دم در که هوای خنکی داخل میشد همانجا صندلی گذاشتند نشستیم سه پرده بالا رفت
هر سه پرده رقص بود با لباسهای مختلف اهل عالم که همه با هم میرقصیدند و منحصر برقص بود سیاه ها رقص خوبی کردند
اسم این باغ که این عمارت در انجا بنا شده پالهٔ واندوستری یعنی مجمع الصنایع است چهار سال قبل از این
برای اکسپوزیسیون بلژیک احداث شده و حالا باغ تفرج است رئیس اینجا اسمش مسیو دپرا است برخواسته
آمدیم بیرون سوار شده رفتیم بیک جائی که سابقاً بتماشای نظامی رفته بودیم و تفصیلش را نوشته ایم جمعیت زیادی

از مرد و زن در اینجا جمع بودند موزیک هم میزدند قدری در میان مردم گشته بعد رفتیم روی صندلی که برای ما
گذاشته بودند نشستیم قدری که موزیک زدند از آنجا برخواسته رفتیم بباغی که در پائین اینجا بود چراغان
بسیار خوبی کرده بودند زوجه حاکم و سایرین هم بودند نشستیم آتشبازی مفصلی کردند که باین خوبی کمتر آتشبازی دیده
بودم از جمله صنایعی که در این آتشبازی بکار برده بودند یکی این بود که بزبان فارسی اما با خط فرانسه نوشته بودند
شاه سلامت) دیگر شیر و خورشید ما را و دیگر تمثال ما را ساخته بودند صورت دو آدم چینی هم ساخته بودند
دیگر یک آدم ژیمناستیک و صورت یک ماری که عقب پروانه میگرد ساخته بودند که هر یک از اینها را آتش
میزدند و ظاهر میشد با کمال جلوه و نمایش بود خصوصا صورت این مار که بقدر یک ربع ساعت پروانه را
تعاقب میکرد حقیقةً خیلی تماشا و تعریف داشت بعد از اتمام آتشبازی سوار شده بمنزل آمدیم امشب انقدر
جمعیت و ازدحام مردم بود و احترامات فوق العاده بجا آورده هورا می کشیدند و شاه سلامت باد
می گفتند که ما فوق آن بتصور نمی آید در موقعی که میخواستیم سوار شویم اسبهای کالسکه از ازدحام و فریاد مردم
دیوانه و وحشی شده بودند در وسط راه هم که می آمدیم یک بازار موقتی ساخته بودند و اسبی از مقوا تعبیه کرده
که دور میزد و کالسکه ها ساخته بودند که آدم سوار آنها میشد بالا و پائین می آمدند تماشای بسیار داشت اما
از ازدحام مردم نتوانستیم در اینجا پیاده شویم بمنزل آمده خوابیدیم از صدای دائمی کالسکه که از کوچه و خیابان جلو
منزل ما میگذرد شبها نمیتوان خواب کرد (روز چهارشنبه بیست ششم) امروز باید
یکساعت از ظهر گذشته به (اسپا) برویم در ساعت یک سوار شده بگار رفتیم سوارهای احترام با ما
همه جا جلو ما بودند و تشریفات در کار بود در گار هم دسته سرباز ایستاده بودند بهمان ترنی که به لاکن رفته
بودیم و ترن مخصوص پادشاه بلژیک است که بسیار عالی است سوار شده براه افتادیم مملکت بلژیک
بسیار آباد و حاصل خیز است و هر هزار قدم و دو هزار قدم ده و آبادی دیده میشود و تمام صحرا از زراعت است
زراعت گندم هنوز که هفتم سرطان است سبز است جو در بعضی جاها زرد شده رسیدیم بشهر (لوان)
در گار اینجا ترن پنج دقیقه توقف کرد بعد حرکت کرده بشهر (انتن) رسیدیم در گار اینجا ترن نه ایستاد
یکسر رفته بشهر (لیئژ) رسیدیم تمام کارخانه جات تفنگ سازی بلژیک در این شهر است که اغلب
دول تفنگ از اینجا میخرند شهر در میان دره و تپه افتاده و شهر بسیار بزرگی است در گار ایستادیم حاکم و
جنرال و دسته سرباز در گار حاضر بودند پیاده شده از جلو صف سرباز گذشته بعد از ملاحظه آنها بترن برگشتیم
از قراریکه گفتند چنانکه کارخانجات این شهر امتیاز دارد زنهای اینجا هم در حسن بر سایر شهرها مرتبت دارد
حرکت کرده رسیدیم بدره ها و تپه ها و از دو رودخانه نیز گذشتیم که در بزرگی حد وسط بود و از نه تونل هم گذشتیم

که در بزرگی حد وسط بود از نه تونل گذشتیم که هر یک دو دقیقه طول کشید و یکی از تونلها چهار دقیقه طول کشید تا
گذشتیم بعد از اتمام طونلها یک مرتبه ترن بجاده در صحرا ایستاد و بعد قدری بقهقرا برگشته خط ره را تغییر داده
و بعد از یمساعت باسپا رسیده وارد شهر شدیم این شهر همان شهریست که در شانزده سال قبل هم آمده دیده
بودیم چون دران سفر در هوتل (درانژ) منزل داشتیم و ناخوش شده بودیم سپرده بودیم دیگر در آن هوتل منزل
نگیرند این است که در هوتل (بوی تانیك) منزل کرده ایم راه امروز از آنورس تا باسپا چهار ساعت
دیم راه است در کار راه آهن حاکم شهر و شخصی (بارُن دُمنیل) نام که سی سال قبل از این منشی اسرار (مُسیو
هانوبی) ایلچی که وقتی بلژیک بوده و با او بدربار ایران آمده بود حاضر بودند نشانی هم که در سی سال قبل در
طهران به بارون دمنیل داده شده بود بسینه زده بود آدم قد بلند قوی هیکلی است سوار کالسکه شده بهتل
آمدیم هوتل بسیار خوب پاکیزه ایست نظر آقای وزیر مختار پاریس این هوتل را برای ما منزل گرفته و حاضر
کرده است اغلب ملتزمین ما هم در همین هتل منزل دارند بعضی هم در هتل درانژ منزل گرفته اند در مقابل هوتل
دیگری هم هست که مردم متفرقه منزل دارند پنجره و منظرهای بسیار دارد که آنها را از مناظر تماشا کردیم باغچه
کوچک هم در ب هوتل است که باید پائین رفت و خودی بکوچه نشان داده وارد باغچه شد شهر اسپا شهر
ییلاقی است شش هزار نفر جمعیت دارد تابستانها هم بقدر پنج شش هزار نفر مردم خارجی اینجا به ییلاق
میآیند که اوقات تابستان جمعیت اینجا ده دوازده هزار نفر میشود قدری پائین رفته در باغچه گردش کردیم شب را
با اینکه کسالت داشتیم چون شهر را چراغان کرده بودند محض اینکه اظهار التفاتی بمردم کرده باشیم بیرون آمده قدری در
خیابان جلو منزل راه رفتیم امین السلطان و عزیز السلطان و جمعی از پیشخدمتها هم حاضر بودند مردم شهر بطوری
ازدحام کرده بودند که راه عبور بود عمله پلیس جلو افتاده از اطراف راه باز میکردند دکانهای خیلی خوب دیدیم
به چند دکان وارد شده قدری اسباب خوب خرید کردیم رسیدیم به یک عمارت عالی بزرگی که چراغهای
زیاد داشت گفتند اینجا (کازینو) است برای تماشا داخل اینجا شدیم در پائین آن عمارت جاهای
بزرگ وسیع بود قهوه خانه داشت در اینجا برای واردین همه چیز حاضر میکردند راه پله بسیار عالی خوبی بود
از اینجا بالا رفته وارد اطاقها و تالارهای بزرگ مزین شدیم که در همه چهل چراغهای گاز و الکتریسیته روشن بود
بالکن خوبی هم داشت به بالکن رفته قدری راحت کردیم یک اطاق بزرگ دیگر در اینجا بود میزی میان آن
گذاشته قریب چهل نفر زن و مرد دور آن نشسته بودند پرسیدم اینها چه میکنند پیش دستگاه عرض کرد اینجا
باکارا) و (رولت) بازی میکنند وارد این اطاق که شدیم مردم خواستند برخیزند گفتیم
بنشینند و مشغول باشند ما میخواهیم تماشا کنیم مشغول شدند یک شخصی اینجا نشسته بود که گویا خلیفه بازی بود

ورق گنجفه می کشید مهرهای عاجی همین قرمز و سفید و زرد روی میز بود که گویا با آنها حساب پول برد و باخت را
نگاه میداشتند ندانستیم چه طور بازی میکردند خلیفه بازی که مرد تنومندی بود بقدر یک قبضه ریش داشت
چوب درازی در دست داشت که سر آن پهن و کج بود پولها را با آن پیش می کشید زنها و مردها بعضی بازی میکردند
و بعضی از آنها کاغذی در دست داشتند سیاهه مینمودند صرافی هم آنجا بود همه را تماشا کردیم تالارهای دیگر هم بود
خیلی عالی و مزین مثل عمارات خوب سلطنتی یک تالار دیگر هم بود که در آنجا کنسر و بال میدهند در اطاقی دیگر همه
نوع اسباب بازی قمار روی میزها گذاشته بودند از تخته نرد و شطرنج و غیره اسباب بازی رولت خیلی تماشا
داشت یک قطار راه آهن در روی صفحه ساخته اند و اسبابی دارد که دور میزند دو طرف آن دو میز گذاشته
در روی میزها اسامی ده پانزده شهر از شهرهای فرنگستان را نوشته اند دور صفحه قطار راه آهن هم همین
اسامی را نوشته اشخاصی که بازی می کنند هر یک شهری را اختیار مینمایند و پول روی اسم آن شهر که در روی
میز نوشته شده میگذارند مثلا یکی ده تومان روی پاریس میگذارد دیگری روی لندن دیگری روی امستردام
بعد قطار راه آهن را با اسباب حرکت میدهند و بسرعت میچرخد خیلی تماشا دارد بعد هر جا لکوموتیف ...
ایستاد اسم هر شهر که باشد یا در هر شهر که ایستاد حریفیکه روی آن شهر پول گذاشته می برد اطاقی دیگر هست
خیلی مزین با میز و صندلی زیاد انواع روزنامه ها بهر زبان در آنجا موجود است که مردم در آنجا رفته میخوانند خلاصه
از هر قبیل اسباب راحت و مشغولیت باکمال نظم و ترتیب و خوبی در آنجا موجود است اما اطاق بازی اینجا را
قمارخانه نمیتوان گفت مردمان معقول در آنجا بودند و چنان بی صدا و آرام و مؤدب دور میز نشسته بودند که
شخص تصور میکرد برای شورت نشسته اند اغلب متشخصین و معتبرین فرنگ که برای معالجه باینجا میآیند شبها
خودشان را در اینجا بخواندن روزنامه و مجلس بال و کنسر و تفنن و بازی مشغول میکنند گفتند دستگاه قمار بازی
بزرگی در (مناکو) هست مناکو شهریست در مملکت ایطالیا خیلی از اینجا بزرگتر که در آنجا قمار بازی و برد و باخت
زیاد میشود از کازینو رفتیم بهوتل ارانژ که متصل بکازینو است اطاقی که ما در آن سفر منزل داشتیم حالا مجیرالدوله منزل
کرده است از آنجا همانطور پیاده از میان جمعیت تا منزل آمده خوابیدیم جای خواب اینجا خوب و راحت
و بی صدا است نزدیک صبح عرق کردیم حالت ما بهتر شد معلوم شد تب جزئی کرده ایم این نوبه شانزده سال
است که در سفر سابق در همین شهر و حالا هم بعد از شانزده سال در همین جا تب کردیم اما الحمد لله این دفعه خیلی
خفیف و مختصر بود صبح حکیم طولوزان و فخرالاطبا بحضور آمده گنه گنه دادند خوردیم رفع کسالت شد شب در
مراجعت بمنزل از پهلوی بنائی گذشتیم موسوم به بنای بطرکبیر که در آنجا چاه آب معدنی دارد و مردم بجهت
معالجه از آن آب میخورند رفتیم تماشا کنیم بنای بزرگ و جای وسیع مدوری است اطاق جامعی دارد چراغ زیاد

روشن کرده دختر خوشگلی آنجا ایستاده بمردم آب میدهد یک استکان آب بما داد آب بمزه بود یعنی آب
کوکردی دارد و متعفن است جهت اینکه اینجا باسم پطر کبیر موسوم شده این است که پطر کبیر در سال هزار و هفتصد و
هفده مسیحی بجهت معالجه باینجا آمده و از آب اینجا فایده برده پرنس و پرنسس درازه در اینجا بنائی ساخته و باسم او
موسوم کرده اند ولی بنای حالیه آن بنا نیست بعد بنا را بزرگ کرده اند مجسمه نیم تنه هم از پطر کبیر در میان این
بنا دیده شد اغلب عمارات این شهر هوتل و عمارتهای اجاره ایست و دکانهای مزین با امتعه و اسباب
ممتازه بجهت فروش مهماندارهای ما در بلژیک یکی (مسیو دلیه) است که سمت وزیر مختاری دارد و در
اوایل دولت سلطان عبدالحمید خان سلطان حالیه عثمانی چندی هم وزیر مختار اسلامبول بوده و چندی هم همین
سمت در پطرزبورغ ماموریت و اقامت داشته است یکی دیگر جنرال (بلو) است که جنرال معتبریست
پنجشنبه ۲۷ روز پنجشنبه بیست و هفتم) صبح از خواب برخواستیم چنانکه نوشته شد نزدیک صبح
عرق کرده و باز کسالتی داشتیم هوای فرنگستان رطوبت دارد و اغلب اوقات ابر است بخصوص شهر اسپا
که هوایش شبیه بگیلان و رشت و بجور مازندران است خیلی خفه است و موجب کسالت و دلتنگی شخص میشود امروز
بعد از نهار یک زنی با یک پسر هفت ساله از اهل ورشو بحضور ما آمد عرض کردند پسر او پیانو را خوب میزند
و برای امپراطور روس پیانو زده و این اوقات در اکسپوزیسیون پاریس بوده پسر خیلی باهوش زرنگ قشنگی
بود قدری پیانو زد تمام هوش و هواسش پیش پیانو بود ملتفت هیچ جای دیگر نبود مادرش میگفت عشق به پیانو دارد
و دواله پیانو هست و از صبح تا وقت خوابیدن متصل میزند گاهی در پیانو را می بندیم که نتواند بزند قدری آسوده
باشد چند مدال داشت ما هم یک مدال باو دادیم خیلی خوشحال شد و اجازه خواست که خود را پیانوزن ما بنامد
اجازه دادیم اسم مادرش (لااوداکوچالسکی) و اسم خودش (رااول کوچالسکی) بود بعد دو کالسکه
حاضر کردند با بعضی از ملتزمین برای تفرج و گردش سوار شده رفتیم برای پارک (منانیوبو) راه سربالا بود کالسکه
گاهی آهسته و گاهی تند میرفت قدری که از شهر دور شدیم کم کم عمارتهای کوچک و ویلاها یعنی عمارتهای قشنگ
ییلاقی پیدا شد همه بسیار قشنگ و با باغچه ها و گلکاری های خوب در یکی از ویلاها پیاده شده داخل شدیم...
سرایدار پیری با زن پیری داشت اطاقها را بما نشان دادند صاحبخانه آنجا نبود بآنها انعامی داده بیرون آمدیم
دوباره سوار کالسکه شده رو به بالا رانده بجائی رسیدیم که آب معدنی در آنجا بود و عمارت خوبی سر چاه آب
ساخته قهوه خانه و رستوران هم دارد که قهوه و مشروبات و سایر چیزها بمردم میدهند آب را از چاه میکشند
و سر هر چاهی دختر جوانی ایستاده آب بمردم میدهد دور چاه هم میز و صندلی و گلدان زیاد گذاشته بودند پیاده شده
استکانی از آن آب گرفته چشیدیم دیدیم بدطعم و متعفن است قدری گردش کرده دوباره سوار شده راندیم راه



سرازیر و سربالا بود و از هر طرف چشم انداز و جنگل باصفائی دارد و همه جا خلوتست هیچ کسی نیست مگر گاهی یک کالسکه پیدا میشود که زن و مردی در آن نشسته گردش میکنند قدری که رفتیم باز بچاه آب معدنی دیگر رسیدیم که همانطور دختری سر چاه ایستاده و همان اوضاع و اسباب فراهم بود از اینجا گذشته بدالان سبز خوبی رسیدیم که دو طرف درخت و روی آن باز پوششی از سبزه و درخت بود پیاده شده قدری در روی هم تخت نشستیم هیچکس نبود آخر این دالان پارک خوبی بود و در مقابل عمارتی داشت بآنجا رفته یکنفر را دیدیم معلوم شد سرایدار و ناظر صاحب این خانه است از او پرسیدیم خانه از کیست گفت از (مسیو سیمونیس) خود مسیو سیمونیس سناتور است و خانه در شهر ورویه دارد در آنجا چند کارخانه ماهوت بافی معروف است که متعلق باوست و اینخانه را حالا بیک نفر ایطالیائی برای چهار پنجماه به پانصد تومان اجاره داده است و ایطالیائی چند روز دیگر خواهد آمد اسم ناظر (دِدِمان) و اسم این عمارت (میوودِه) است بعد ناظر در پارک را باز کرده کالسکه های ما از میان پارک گذشت و از آنطرف رفتیم راه زیادی که راندیم از جنگلها و ییلاقها و چشم اندازهای باصفا گذشته رسیدیم به ییلاق وسیع خوبی که پارک و باغچه بزرگ باصفا و عمارت بسیار خوبی داشت پیاده داخل شدیم صاحب خانه با زنش حاضر بود ییلاق و منزل او عالی و باصفا و وضع زندگیشان با آسودگی بود ما را همه جا گردش دادند بعد در اطاقی قدری نشستیم در بین عزیز السلطان پیدا شد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد گردش میکرده و چون کالسکه ما را دیده داخل این عمارت شده است از اینجا مراجعت بمنزل کردیم یعنی باز کالسکه های ما را از میان پارک آورده بسر راه دیگر انداختند مستقیماً بمنزل آمده قدری راحت کردیم دوباره کالسکه خواسته سوار شده با بعضی از ملتزمین بگردش رفتیم و از خیابان موسوم (مادت) گذشته از تپه بالا رفتیم که جنگل و چشم انداز خوبی داشت راه سربالا و سرازیر و پیچ پیچ بود توقف زیادی نکرده دوباره سرازیر شده مراجعت بمنزل کردیم امروز حاجی محمد رحیم برادر حاجی محمد حسن امین دارالضرب از صاحب کارخانهای (لیئژ) نمونه تفنگ رپتیسیون آورده بود دیدیم بسیار خوب تفنگ هائی بود......

جمعه بیست و ششم

روز جمعه بیست و ششم) صبح از خواب برخاستم امروز باید برویم بکارخانه (سِرَنگ) که در شهر (لیئژ) واقع است این کارخانه ایست که حاجی محمد حسن امین دارالضرب و حاجی محمد رحیم برادر حاجی محمد حسن که از تجار معتبر ایران و در پاریس است از هر قبیل آهن آلات و ماشین و خط راه آهن وغیره برای ایران لازم دارند از اینجا میخرند و با صاحب این کارخانه معامله کلی دارند اعلیحضرت پادشاه بلژیک هم بآنجا میآیند و باید در سوسیته همان کارخانه که عمارتیست پهلوی کارخانه با پادشاه بلژیک و رئیس کارخانه و ملتزمین خودمان نهار رسمی بخوریم دو سه روز هم هست که رفتن بآنجا را خبر کرده ایم از ساعت هشت

بعد از نصف شب سوار شده بکار راه آهن رفته بترن نشسته راندیم برای شهر لیژ امین السلطان و
عزیز السلطان و جمعی دیگر از ملتزمین رکاب ما همراه بودند از همان راهی که امروز با سپا آمده بودیم راندیم
از هفت هشت تونل گذشته رسیدیم بکار لیژ جمعیت زیادی در کار جمع شده بودند اعلیحضرت پادشاه
بلژیک هم با وزراء خودشان از قبیل وزیر جنگ و وزیر خارجه و وزیر دربار و وزیر مالیه در کار ایستاده بودند
ترن ایستاد پیاده شده با پادشاه دست داده تعارف کردیم بعد دوباره آمدیم بهمان راه آهن و قدری با راه
آهن رفتیم بعد راه ما تنک شد که این ترنها نمیرفت در آنراه مخصوص کالسکه های کوچک بخار است که بکارخانه
جات میرود و همه جا گردش میکند اینجا از واکن بزرک پیاده شده کالسکه های کوچک بخاری آوردند سوار شدیم
و این کالسکه ها مثل ترامواه است ولی عوض اسب لکمتیف بخاری دارد با پادشاه و سایرین سوار شده راندیم
اول رسیدیم بعمارت بزرگی که باید در اینجا نهار بخوریم از جلو عمارت گذشته و کالسکه ها پس و پیش رفته راندیم
برای کارخانجات شهر سرنک سرنک شهریست که تمام عمله این کارخانجات در این شهر سکنی دارند و تمام شهر
بواسطه دود ذغال سیاه است و زیر شهر سرنک تمام معدن ذغال سنک است که ذغال تمام این کارخانجات
از زیر همین شهر بیرون می آورند رئیس کارخانه عرض میکرد که حساب کرده ایم تا هشتاد سال دیگر هم که در این کارخانه
جات کار کنیم ذغال کارخانه جات را خود این شهر میدهد سنک آهن هم در معادن این شهر دارد که بیرون
می آورند میخرند و باین شهر آورده در این کارخانه جات آب میکنند که هم خود این شهر معدن آهن دارد و هم از خارج
میآورند خلاصه درب کارخانه پیاده شدیم و یک مدتی با اعلیحضرت پادشاه و همراهان در این کارخانها گردش
کردیم بعد بیرون آمده سوار همین ترامواه های بخاری شده رفتیم بکارخانه دیگر باز مدتی هم توی آن کارخانه گردیدیم
چندین کارخانه متصل توی یکدیگر است که باید تمام را گردش و تماشا کنیم از اینجا هم باز سوار شده رفتیم بکارخانه دیگر
بعضی از جاها هم طوریست که این راه ترامواه بخاری از توی کارخانجات میگذرد که چرخ و اسباب ها را تماشا می
کردیم و مدتی طول کشید که این کارخانجات را چه با ترامواه های بخاری و چه پیاده گردش کردیم این کارخانجات نه هزار و
پانصد نفر عمله جات دارد هشت هزار نفر این عمله جات روی زمین و توی این کارخانجات کار میکنند
هزار و پانصد نفر هم زیر زمین در معادن ذغال سنک وغیره مشغول کار هستند و در آن زیر زمین دستگاهی دارند
منجمله بقدر یکصد و پنجاه اسب در آن زیر همیشه در کار دارند که این اسبها ده سال پانزده سال دیگر هیچ رنگ
آسمان را نمی بینند عراده ها در آن زیر دارند که اسبها با آن عراده ها بسته از این سوراخ بآن سوراخ و از این رک
بآن رک میبرند و کار میکنند اغلب این اسبها هم بواسطه ندیدن هوای روشن کور هستند خلاصه بعد از تماشای
کارخانجات رئیس کارخانه عرض کرد برویم بالای این بلندی که چشم انداز خوبی دارد و تمام شهر و کارخانجات با پادشاه

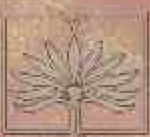
دیهم ایشان با راه آهن سر بالا که راه پیچ پیچ بود رانده رسیدیم به بلندیئی که چشم انداز نامطبوعی بود یعنی چیزی که
دیده میشد میلهای کارخانه جات بود مثل جنگل که دود از سر آنها بالا میرفت و هوا هم از کثرت دود زغال تیره
و سیاه بود درین بلندی هم از بس زغال سوخته ریخته بودند متعفن شده بود در انجا توقفی نکرده با راه آهن بطرف
پائین برگشتیم قدریکه سرازیر آمدیم بکارخانه که بعضی ماشین ها و چاهها در انجاست که از ان چاهها عمله جات
پائین میروند و در سر معادن کار می کنند و از ماشین دیگر هم آب آن چاهها که زیاد میشود می کشند داخل
کارخانه شدیم عمارتیست و چاهها هم در زیر سقف واقع است آمدیم سر چاهها دو چاه است پهلوی یکدیگر که
ششصد ذرع عمق آنهاست چاههای منظمی است دور چاهها نرده های آهنی نصب کرده اند که کسی در ان چاهها
نیفتد عجب درین بود که رئیس کارخانه بما تکلیف میکرد که ازین چاه ما پائین رفته آن زیر را تماشا کنیم چند نفر از عمله
جات حاضر شده بودند که بروند پائین از یک چاه پائین میروند و از چاه دیگر عمله جات دیگر که در ان زیر
هستند بالا میایند هر یک از عمله جات چراغی که مخصوص این کار است دستشان بود این چراغها شیشه هایی
نازک و بعضی چیزهای طور مانند دارند که هوا داخل فانوسها شده چراغ را روشن نگاه میدارد و خاموش هم
نمیشود با چراغها بجای خودشان نشستند این طنابها با چرخ پائین میرود و بقدر نیم ساعت طول کشید که این طنابها
حرکت میکرد و این عمله جات پائین میرفتند و عمله جات دیگر از چاه دیگر بیرون میآمدند خلاصه از تماشای اینجا
فارغ شده بیرون آمدیم سوار کالسکه بخاری شده آمدیم برای عمارتیکه باید در انجا نهار بخوریم جمعیت زیادی
از مرد و زن جمع شده بودند این عمارت پارک خوبی دارد که تمام گل و سبزه و چمن است اما افسوس که اطراف
آن همه زغال است و دود و گرد زغال است که اگر شخص بخواهد روی ان چمنها بنشیند تمام لباس زغالی میشود
بقدر یکدقیقه من رفتم توی چمنها گردش کنم یک سنگی بشکل قارچ از توی چمنها بیرون آمده بود که بمنزله صندلی بود
و خیلی خوب درست کرده بودند همینکه رفتم روی آن سنگ بنشینم با دست کش زدم که روی سنگ را پاک
کنم تمام دست کشم سیاه شد خلاصه داخل عمارت شده رفتیم ببالاخانه پادشاه ما را بردند باطاق راحت
گاهی و خودشان باطاق دیگر رفتند قدریکه نشسته راحت کردیم آمدند عرض کردند نهار حاضر است از اطاق
بیرون آمدیم پادشاه هم از اطاق راحتگاه خودشان بیرون آمده دست همدیگر را گرفته رفتیم باطاق نهار اطاق
بسیار بزرگی بود میز بسیار مفصل خوبی چیده بودند در سر میز من وسط نشسته بودم دست راست من (مسیو
ادلف کوای یو) رئیس کارخانه سرنک که جوان خوش روی خوش سیمائی است نشسته بود و دست چپ علیحضرت
پادشاه بلژیک نشسته بودند و بعد سایرین از دو طرف نشسته بودند بعد از نهار آمدیم پائین کرای تر رئیس کارخانه
پنج پسر از پانزده ساله الی بچه ساله داشت همه را حضور ما آورده معرفی کرد بعد توی اطاقهای پائین که متعلق بکرای تر

دوجه

و زوجه او ست قدری راه رفته صحبت کردیم بعد از جلو اطفال یتیم این کارخانه که بقدر یکصد نفر میشدند و در مدرسه
مخصوص تحصیل میکنند گذشتیم یکدسته سرباز هم از همین عمله جات با لباس سربازی و تفنگ و یکدسته موزیکانچی
هم از خود اینها دارند که صف کشیده و در کمال خوبی موزیک میزدند بعد وقت مراجعت شد با پادشاه در کالسکه
های کوچک بخاری نشسته آمدیم به محلی که ترن بزرگ بود با پادشاه توی ترن بزرگ نشسته آمدیم بکار لیئژ
همانجا که پادشاه ایستاده بودند با ایشان وداع کردیم و ایشان از ترن پائین آمده با وزراء خودشان انقدر
ایستادند که ما از جلو ایشان گذشتیم تفصیل این کارخانجات از این قرار است اصل کارخانه را در سال ۱۸۱۹
مسیحی یعنی در هفتاد سال قبل از این بنا کرده اند بانی کارخانه شخص انگلیسی (کوکریل) نام بوده بعد یک سوسیته
یعنی جماعتی از اهالی خود اینجا و بلژیک پیدا شده از کوکریل این کارخانه را خریده اند که حالا مالک کارخانه
یکنفر نیست بلکه مال یک جماعتی است و رئیس این جماعت (مسیو دلوامانیو) است عمارتی را که نهار
خوردیم در سنه ۱۷۵۹ مسیحی که یکصد و سی سال پیش از این باشد با این باغ کشیشها ساخته و مال آنها بوده است
و اسم آن کشیش بانی (پرنس دلیگلین) بوده است پانزده ملیون فرنک سرمایه این جماعت است در
سالی چهل و پنج ملیون معامله میشود و در صدی پنج و نیم منفعت عاید این جماعت میگردد خیلی کارخانه وسیعی است
که بقدر یکصد کیلومتر راه آهن در دور و وسط توی این کارخانجات دارد که روی هم رفته معادل شانزده ....
فرسنگ پنج در پنج راه آهن در اینجا است کار و صنعت این کارخانجات اغلب آهن سازی و فولاد سازی
و روی سازی است و اکثری از فولاد از آهن آلات و غیره هرچه لازم دارند این کارخانه میخرند مثل ریل برای خط
راه آهن و لکموتیف راه آهن و ماشین و اسباب چرخ تجار کشتی و چرخها و آلات دیگر و برای تسهیل حمل و نقل این آلات
و اسباب از اینطرف بآن طرف و بالا بردن و فرود آوردن اسباب ثقیل چیزهای عجیب تعبیه کرده اند از جمله
یک آهن بزرگی مثل دروازه حرکت میکند و بالای آن یک راه آهنی است که اسباب و آلات سنگین را این راه
آهن که مثل دروازه است با خود حرکت میدهد بعضی اسبابهای آهنی مثل واگن های راه آهن ساخته اند که اسباب
و ذغال سنگ و غیره را بواسطه جرثقیل بالا میبرد و پائین میبرد یک چکش بزرگی برای نازک کردن صفحه آهنها
در کارخانه بود که آهن و فولاد مثل موم زیر آن پهن و نرم میشد و وقتی بروی سندان میخورد زمین کارخانه بلرزه
می افتاد اسم این چکش (ماد توپی لن) چهار چرخ خیلی بزرگ با ماشین های خیلی سریع الحرکت بود که اینها برای
باد دادن تعبیه کرده اند و این چرخها بلوله های خیلی قطور که از چناره های خیلی قوی بزرگ تر است دم میدهند
و از ان لوله ها دم بکوره دمیده میشود که انجا آتش است و آهن را مثل آب گداخته از زیر کوره جاری میشود دائم
از دهن کوره مثل کوه بیرون می آید رفتیم درب ماشین خیلی تماشا کردیم هرکس داخل اینجا بشود مثل آتشست که داخل

جمع شده باشد هوا و در و دیوار و زمین و آدم و حیوان و پرنده هرچه در این کارخانه جات و شهر و حدود آن هست
تمام سیاه هستند درین شهر بواسطه دود زغال و غلظت هوا نمیتوان تنفس کرد مگر آنها که عادی شده اند خلاصه بکار
اسپار رسیده به منزل رفتیم دیشب اهالی شهر چراغان و آتشبازی خوبی کرده بودند ولی ما بواسطه کسالت نرفته
بودیم امشب هم باز چراغان و آتشبازی در کار است چون دیشب را نرفته ایم امشب را لابدیم که با وجود کسالت
برویم ساعت هشت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده رفتیم برای پارک (ستود) یعنی باغ هفت ساعتی
از کالسکه پیاده شده داخل باغ که در کمال صفا بود شدیم در اینجا خیابانی است معروف بخیابان هفت ساعتی که
باین مناسبت این پارک هم باین اسم موسوم شده است اصل این محل یک دره ایست که عمارتها و هوتل ها و
قهوه خانهای متعدد باینجا نگاه میکنند دو طرف مقابل دو تپه خیلی بزرگ جنگل دار از مسافت کمی واقع بود در این
محل هم که ما بودیم درختهای بزرگ جنگلی داشت یک کلاه فرنگی مفصلی هم از چوب درین محل ساخته اند محض اینکه
در اینجا موزیک بزنند تمام این دره را چراغان بسیار قشنگ کرده بودند بعلاوه در وسط جنگل هم بفاصله اسم
دولتها را بخط فرانسه از گاز یا از الکتریسیته ساخته بودند که بخوبی خوانده میشد مثلاً (پرس) یعنی ایران را باین خط
نوشته و از روشنی در آورده بودند هوای امشب بی باد و بسیار ملایم و خوب بود در وسط این پارک محوطه
بزرگی را سیم کشیده بودند که تمام زنها و دخترها و بچه ها و مردها بطور اجتماع دور این سیمها ایستاده بودند برای
ما هم صندلی در وسط محوطه گذاشته و یک میز بزرگ قشنگی هم در جلو ما بود که بعضی استکانهای یخ و تنگهای
بلور از آب و مشروبات روی آن چیده و دورش را هم صندلی گذاشته بودند اما کسی نزدیک میز نرفت و
چیزی نخورد ما هم دراینجا هیچ ننشسته گاهی در اطراف این محوطه گردش و با زنها و مردها صحبت و تعارف میکردیم
و چون این آتشبازی و چراغان را در اینجا و در تمام شهر اهالی شهر کرده اند نسبت بآنها اظهار محبت و مسرت
میکردیم و آنها هم حتی بچه های کوچک همه دست میزدند و هورا میکشیدند و شاه سلامت باد میگفتند بسیار
آتشبازی خوبی کردند و از میان جنگل و درختها خیلی جلوه و نمایش داشت بعد از آتشبازی آمدیم بیک عمارت
قشنگی که وصل به پارک است در مرتبه تحتانی این عمارت قمارخانه ایست بازی قمار غریبی در اینجا میکردند یک
آدمکی یعنی صورت انسانی ساخته بودند که باید آن آدمک را با گلوله بزنند برود بیک سوراخی و بعد برگشته
خودش بسر بعضی نمره هائی که در روی میز قرار داده بودند شرط شده بود بایستد اگر می ایستاد برد و باخت میشد
روی میز دیگر هم گلوله بازی بود و زن بسیار فربهی ایستاده بازی میکرد خلاصه بعد از مراجعت بمنزل هوا ابری
رعد و برق و باریدن را گذاشت شام خورده خوابیدم (دوشنبه بیست و نهم شوال) امروز
بحمدالله احوالم بهتر بود نهار در منزل صرف شد مجدالدوله و حاجی محمد رحیم بجهة خرید دوربین بشهر لیژ رفتند

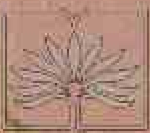
بعد از نهار کالسکه حاضر کردند سوار شده بهمان خیابان و گردشگاه پریروز رفتیم بعضی از پیشخدمتها هم در رکاب بودند بهمان پارکی که دالان سبز دارد و صاحبش هم انجا نیست و باغ را بدیگری اجاره داده است رفتیم پیاده شده قدری در انجا گردش کردیم چون هوا منقلب شده و ابرهای سیاه از اطراف آسمان بالا آمده بود که احتمال بارندگی داشت رفتیم توی یک عمارت نشستیم درین بین رعد و برق زیاد شده و بلا فاصله باران بسیار شدیدی مثل سیل بنای باریدن گذاشت از قهوه خانه که در نزدیکی انجا بود گفتیم قدری نان و پنیر و چای آوردند خوردیم انقدر در این عمارت مکث و گردش کردیم تا باران سبک شد ولی قطع نشده بود چون قصد حمام داشتیم سر کالسکه را بستند و سوار شده یک راست بحمام آمدیم در سر حمام پیاده شده وارد عمارت حمام شدیم بسیار عمارت عالی خوبی است و وضع بنایش اینطور است که یک تالار بزرگی در جلو واقع است تمام دیوارهای این تالار از سنگ مرمر است که رگهای سیاه دارد و سقف آن تخته و چوب نقاشی بسیار عالی مزین است و دو دالان بلند عریض در دو طرف تالار است که یکطرف حمام های مردانه و طرف دیگر حمامهای زنانه است و اقلا در هر دالانی صد حمام است و وضع هر حمامی این است که یک اطاقی است دارای یک حوض کشکولی که عبارت از دیگ مسی است و در کنار اطاق گذاشته اند و هر وقت لازم شود آب گرم و سرد بواسطه لولها و پیچهای متعدد که باز می کنند باین دیگ مسی میریزد و میز و صندلی و اسباب توالت خیلی خوب با آینه وغیره در هر اطاقی حاضر است و منظر این اطاقها از یکطرف بکوه و جنگل و خیابان و کوچهای بسیار قشنگ پاکیزه است و از طرف دیگر بهمین دالان بزرگست و هر یک حمام متعلق بیکنفر میباشد حاجی حیدر دلاک خاصه ما ما را بیک حمامی مخصوصی که از پیش گرم و حاضر کرده بود برد این حمام قدری بزرگتر و بهتر از سایر حمام هاست و زمین آن از تخته مشبک است بعد از حمام بیرون آمدیم صاحب حمام ما را بسایر عمارات و حمامهای انجا برده همه را گردش و تماشا کردیم این حمام دو نوع آب دارد یک آب معدنی که بجهة امراض مردم نافع است و از برای معالجه باینجا میآیند دیگری آب خالص است که هر کسی هر نوع حمام بخواهد حاضر است یکنوع حمام دیگر هم دارد که حوض آن از تخته است و لجن آب کوگرد و آهن دارد که بجهة اشخاصی که مرض مفاصل دارند ساخته اند و هر کس مبتلا به مفاصل باشد میاورند درین حوضها میخوابانند و کم کم زیر این لجنها را گرم می کنند بطوریکه بغلیان میآید تا سی چهل دقیقه انجا میماند خیلی مفید است درین عمارت باز تفصیلات دیگر هم هست که بدقت دیده شد خیلی تعریف دارد و بنظر ما این عمارت و حمامها باید بدویست هزار تومان ساخته شده باشد بعد از تماشای انجاها مراجعت بمنزل کردیم هنوز باران میآید از منزل به تیاتر رفتیم این تیاتر در همین کازینو که چند شب پیش ما انجا رفته بودیم واقع است وارد بگالری یعنی گالری خانه این عمارت شدیم پردهای بسیار عالی خوب درین گالری است و از انجا وارد تالاری شده و از آن تالار به گالری که



در روبروی سن برای ما معین کرده بودند رفتیم صندلی یاد بود مهماندار ما و امین السلطان و بعضی دیگر از ملتزمین
ما هم حاضر بودند این تیاتر کوچکتر از تیاتر طهران است اما قشنگ‌تر است لژهای بالا سوا است یکسون فاصله لژها
قریب دویست نفر زن و مرد نشسته بودند پرده‌ها بالا رفت در تمام پرده‌ها یک وضع بازی بود و اسم این قسم تیاتر
(تابلو ویوان) است یعنی مجسمه از آدم زنده ده پانزده نفر از این زنهای خوشگل را در وسط سن مثل مجسمه روی یک
پله مصنوعی که در وسط سن گذاشته بودند از مرتبه اول تا آخر بهیئت ایستاده و نشسته و خوابیده بترتیب واداشته
بودند اما نمیتوانستند بیش از دو دقیقه بی‌حرکت بمانند این بود که بعد از دو دقیقه پرده می‌افتاد و دوباره بالا میرفت
که بوضع دیگری می‌ایستادند ده پرده بهمین قسم بالا رفت در دو پرده هم رقص کردند یک رقاص بوسیاه بسیار
خوشگل در میان آنها میرقصید این بازیگرها از پای تخت بروسل آورده‌اند مخصوص جشن اینجا بودند بعد برخواسته
آمدیم به منزل شام خورده خوابیدیم شهر اسپا خیلی نزدیک بسرحد المان است یعنی از اینجا تا آنجا یکساعت و نیم
راه است (روز یکشنبه غرهٔ ذی القعدة الحرام) امروز باید برویم به آنورس) که انشاءالله
از آنجا بکشتی نشسته بطرف انگلیس برویم باید نهار را امروز در همین جا خورده یکساعت بعد از ظهر حرکت کنیم
مشغول حمل و نقل بار به راه آهن بودند مجدالدوله و حاجی محمد حسن عینک و دوربین متعددی از (لیژ)
آورده بودند قدری امتحان کردیم در بین این امین السلطان آمده عرض کرد (مسیو گوای نو) دیرکتور کار
خانه (کوکریل) با پسرهایش آمده‌اند که بحضور رسیده عرض تشکر کنند بعد یک دختر کوچکی دسته
گلی آورد بحضور از او پرسیدیم مادر داری که یکمرتبه مادرش هم داخل اطاق شده یک رومیزی بزرگی در
دست داشت بعجله باز کرده گفت کار اوست خواهش کرد که از او بخریم چون بدچیزی بود محض رعایت
او گفتیم بخرند خلاصه یکساعت بعد از ظهر وقت رفتن رسید مهماندارها حاضر شدند آمدیم پایین سوار کالسکه
شده رفتیم بگار همینکه توی واگنها نشستیم و ترن خواست حرکت کند دیدیم یک ترن از راه لیژ رسید در
بروی واگن ما ایستاد و یکدفعه بقدر هزار نفر آدم از این واگنها بیرون آمدند بقدر یک شهر جمعیت بودند
که از کارخانجات لیژ برای تفرج باسپا آمده بودند ترن ما بسمت آنورس حرکت کرد راندیم تا رسیدیم
بشهر (لوون) در گار اینجا اعلیحضرت پادشاه بلژیک حاضر بود رفتیم پایین با یکدیگر دست داده باتفاق
آمدیم توی ترن و راندیم چون یکساعت و نیم راه داریم تا برسیم برودخانه اسکو که سوار کشتی بشویم با پادشاه
خودمان بصحبت مشغول کردیم سه چهار قلعه نظامی در اطراف دیدیم از آنها گذشته از دروازه شهر آنورس
داخل شهر شده از کنار شهر راندیم بهمان جایی که از روز از آنورس سوار کشتی شدیم و تفصیل آنرا نوشته بودیم
آنجا پله گذارده بودند پایین آمده با پادشاه داخل کشتی شدیم جمعیت تماشایی و مردم متفرقه از این شهرهای

یکشنبه غره ذیقعده

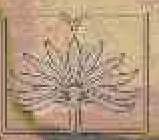
دیگر باندازه بود که حساب نداشت در راه عبور بود تمام قشون بلژیک هم از توپخانه و پیاده و سواره در کنار
راه صف کشیده بودند اسم این کشتی (ویکتوریا البرت) است و کشتی مخصوص سواری اعلیحضرت پادشاه
انگلستان است که مخصوصاً از انگلیس آورده اند سر درومند ولف) وزیر مختار انگلیس که جلو ما آمده بود
دراینجا بحضور رسیده صاحب‌منصبان و همراهان خود را معرفی کرد بعد با اعلیحضرت پادشاه بلژیک
دست داده وداع نمودیم با وزرا و رجال بلژیک و حاکم شهر آنورس و مهماندارهای بلژیک و سایرین
نیز خداحافظ کردیم تمام با پادشاه رفتند ما هم باطاق مخصوص خودمان آمده لباس رسمی را عوض کرده
رفتیم برای تماشا بعرشه کشتی بسیار کشتی خوب خوش وضع ممتازیست چرخ دار و آلات و اسباب این کشتی مثل
یک دستگاه ساعت بسیار اعلی ساخته شده است برای سواری و حرکت روی آب کشتی ازین بهتر
و راحت‌تر نمیشود سه مرتبه اطاق و منزل دارد همه اطاقها منقح و مزین با مبل و اسباب ممتاز و تخت
خواب و لوازم راحت تمام ملتزمین هم اطاقهای خوب دارند دو سالون بسیار خوب دارد انواع
خوراکیها از میوه‌جات و چای وغیره موجود و حاضر بود پیشخدمتها و خدمه کشتی هم در نظم و آراستگی کمال
تعریف را داشتند یک کشتی دیگر هم برای بعضی از ملتزمین و بارهای زیادی ما حاضر کرده اند که اسم آن
(آدبون) است کشتی سواری ما چراغهای الکتریسیته دستی دارد که خود آدم روشن و خاموش میکند و این
کشتی مخصوص سواری نواب ولیعهد انگلیس است تمام چراغها و اسباب کشتی مطلا است تمام کشتی مفروش
بقالیهای خوب اعلی است بقدر نیم ساعت کشتی در اسکله توقف کرده بعد بطرف انگلیس حرکت نمود که
ساعت پنج بعد از ظهر بکشتی رسیدیم و ساعت پنج و نیم حرکت کردیم هشت ساعت از ظهر رفته شام حاضر
کردند خوردیم و بعد از شام هم میوه‌جات از قبیل شلیل و هلوی بسیار ممتاز آوردند خلاصه خوابیدیم نصف
شب بیدار شده دیدیم کشتی لنگر انداخته است از قراریکه گفتند در مقابل رودخانه طیمس رسیده لنگر
انداخته است (روز دوشنبه دویم) ساعت هفت از نصف شب گذشته از خواب بر
خواستم الحمدلله احوالم بهتر بود معلوم شد اینجا که دیشب کشتی لنگر انداخته وسط دریاست هیچ دخلی بمقابل رودخانه
طیمس ندارد از سه ساعت و نیم از نصف شب گذشته الی حال اینجا لنگر انداخته و از حالا تا دو ساعت
دیگر هم بهمین جا خواهد ماند وجهه توقف دراینجا این است که چون نواب ولیعهد انگلیس باید در ساعت معین
باستقبال ما بیاید و چند کشتی جنگی انگلیس نیز برای تشریفات ما جلو آمده سلام نظامی داده شلیک توپ
کنند اگر شب میرسیدیم این تشریفات بعمل نمیآمد یک جهت عمده دیگر هم این است که اینجا ها اغلب اوقات مه غلیظ می
گیرد و اغلب در هوای مه دو کشتی با هم تصادف میکنند و کشتی های بزرگ و کوچک زیاد هم متصل دراین



دریا در حرکت میباشند با بودن همه خیلی با علم و استادی باید حرکت کنند و الّا اسباب خطر و حرکت خیلی
مشکل است امّا الحمد لله امروز هوا در نهایت خوبی و آرامی و صاف و بی مه بود و دریا مثل حوض بی موج و
آرام خیلی شکر خداوند را بجای آوردیم خلاصه صبح برخواسته رخت پوشیدیم و قدری در کشتی گردش کردیم ابتدا
از یک دالان باریک طولانی گذشته رفتیم بانطرف کشتی که جای فرنگیها و بعضی از ملتزمین خودمان است
و در حقیقت یک دستگاه دیگر نیست یکدو اطاق را تماشا کرده بعد از پله بالا رفته بعرشه کشتی رفتیم و در
اطاقهای عرشه که جای کاپیتانهای کشتی است قدری نشسته با کاپیتانها صحبت و فرمایش کردیم و دوربین باطراف
انداخته بعضی کشتیهای بزرگ و کوچک که از دور و نزدیک پیدا بود تماشا نمودیم بعد از عرشه پایین آمده
یک پله چرخی بود که میرفت بسر اسباب و ماشین حرکت کشتی از آن پله پایین رفته آمدیم سر چرخهای بخار
گرمی بود یک دستگاه ماشین هم برای روشنی چراغهای الکتریسیته این کشتی در اینجا دیدیم تمام قوه چراغهای
برقی کشتی از همین یک ماشین داده میشود برای دانستن اندازه و حد قوه برقیه یک آهن ربائی دارند یکپارچه
آهن بزرگ که مثل یک کار انبر بود دست گرفتیم بفاصله دو وجب مانده به آهن ربا قوه جاذبه مقناطیسی
آهن را از دست من کشیده و بماشین چسبید بطوریکه با نهایت زور آهن را از آهن ربا کنده نمیشد خیلی آهن ربای
غریبی بود بعد از آنجا بالا آمده قدری در سطحه کشتی گردش کرده آمدیم پایین در ساعت نه و نیم بعد از نصف شب
که دو ساعت و نیم بظهر مانده بود لنگر کشتی را کشیده بطرف انگلیس حرکت کردیم طول و عرض این کشتی از این
قرار است یکصد و شصت قدم طول دارد و هیجده قدم عرض آلات و اشیاء غریب و عجیب در این کشتی دیده
شد در حقیقت این کشتی عمارت بحری اعلیحضرت پادشاه انگلیس است که همانطور که در خشکی عمارت دارند توی
دریا هم یکدست عمارت دارند که دارای همه چیز از اسباب و عمله جات و حکیم و نوکرها و خدمه متعدد داشت
و اینها همیشه در همین کشتی منزل دارند صاحبمنصب و امیرال این کشتی هم معتبرتر از دیگران هستند خطر بزرگ
عمده که در این دریای شمالی و رودخانهای اینجا است این است که اینجا ها مه زیاد میگیرد و حرکت کشتیهای
کوچک و بزرگ از بسکه زیاد است و مثل بازار متصل در آمد و رفت هستند همینکه هوا را مه گرفت دیگر چشم
چشم را نمی بیند و بسیار میشود که دو کشتی بهم خورده غرق میشود برای رفع این خطر تازه اختراعی در تمام کشتیها کرده اند
که در این کشتی هم هست یک شیپوری است که صدای بسیار مهیب غریبی دارد و در وقت مه این شیپور را
محض اخبار متصل میزنند که دو کشتی بهم نخورد خواستیم صدای این شیپور را بشنویم ابتدا بخاری بلوله های شیپور داده
بعد بر حسب قاعده و رسمی که دارند در لوله را باز کردند یک صدای غریب عجیبی بیرون آمد که بگوش خیلی زحمت میداد
نتوانستیم در آنجا بایستیم این شیپور را در وقت مه متصل میزنند و معلوم نیست که اهل سفاین بیچاره با چه حالت

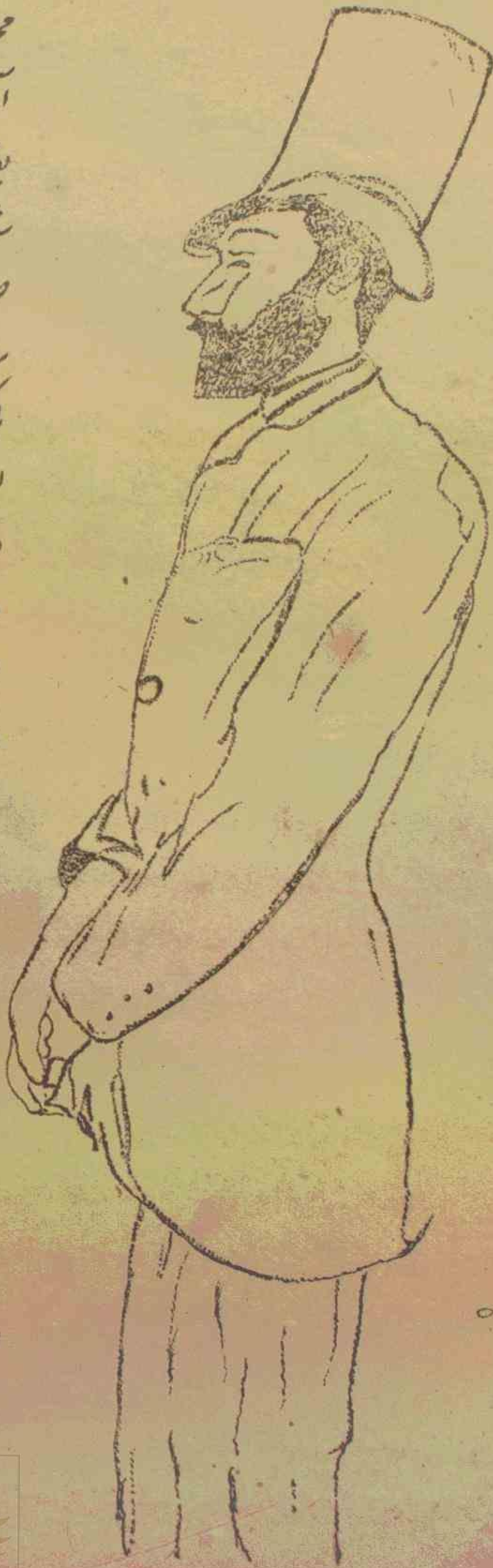
از

از شنیدن این صدا هم میرسانند الحمد لله که در این دو روز هیچ هوا مه بود و ما این صدا را نشنیدیم یک چیز
عجیب دیگر هم این است که عمله جات این کشتی با کشتیهای دیگر با دست و دو بیرق و علامات متصل بطور
تلگراف که مرس میزنند مکالمات مفصل طولانی مینمایند که همه چیز بخوبی معلوم و مفهوم میشود دست خود شانرا از
این طرف بآنطرف بطورهای عجیب حرکت و تکان میدهند چنانکه از کشتی سواری ما با کشتی (اُزبُرن) که بعضی از
ملتزمین ما سوار بودند بخوبی حرف میزدند خلاصه تفصیل این کشتی زیاد است که اگر بخواهیم همه را بنویسیم مفصل میشود
همینطور گاهی در بالا و گاهی در پائین کشتی گردش میکردیم و کشتیهای کوچک و بزرگ بخاری و بادبانی
که در اطراف این کشتی از دور و نزدیک زیاد بود تماشا میکردیم کشتی هم خوب میرفت دریا هم در نهایت آرامی
و ملایمت بود چنانکه خود کاپیتان هم اقرار داشت که سی سال است دریا را باین آرامی و ملایمت ندیده ایم
همینطور که میرفتیم رسیدیم بوسط دریا که در آنجا دو کشتی خیلی بزرگ در دست راست و چپ راه کشتی ما یکی در
دو سال قبل و یکی دیگر سه سال پیش از این غرق شده بودند و سوای دکلها و ریسمانهای آنها چیزی دیگر از آب پیدا
نبود الحمد لله از آنجا هم بسلامت گذشتیم و شب که دریا را تماشا میکردیم بعضی ماهیهای ریزه دیدیم مثل حیوانات
کوچک فُسفُردار که در مازندران ایران بسیار است و در شب دمشان برق میزند این ماهیها هم توی دریا
از زیر موج و کف آب که از زیر چرخ کشتی بیرون می آمد زیر و بالا میشدند و مثل الکتریسیته در تاریکی شب برق
میدادند خیلی تماشا داشت خلاصه راندیم هنوز نرسیده بمقابل رودخانه طمس سه کشتی جنگی زره پوش انگلیس
باستقبال ما آمده بنا کردند شلیک توپ نمودن و سلام دادن کشتی های بخاری و بادبانی زیاد هم که همه پر از
جمعیت مرد و زن بود از انگلیس بتماشای ما آمده بودند متصل هورا می کشیدند و دستمال تکان میدادند بقدری
جمعیت توی کشتیها زیاد بود که کم مانده بود بعضی از کشتیها غرق شود از سوراخهای زیر کشتی مردم دستشانرا بیرون
آورده دستمال تکان میدادند هنگامه غریبی بود که کم کم از طرفین سواحل پیدا شد تا رسیدیم به (گُووُزَند) که رودخانه
طمس است اینجا قلعه جات نظامی متعدد هم برای حفظ و استحکام این رودخانه ساخته اند و متصل از قلعه جات
شلیک توپ میکردند اطراف این رودخانه تمام کارخانجات و عمارات و آبادیست و کشتیهای بادی
و بخاری و قایقهای کوچک است که مثل گرد و از دو طرف روی آب ریخته بود و همه از مرد و زن و زنهای خوشگل
پر بود و موج آب اسباب خطر قایقهای کوچک بود که کم مانده بود غرق شوند اما الحمد لله آسیبی بکسی نرسید از
کشتیها و قایقها گل بکشتی ما میانداختند چون کشتی ما تند آمده و بساعتی که برای ورود ولیعهد معین کرده بودیم یک
ساعت مانده بود کشتی ما در (گُووُزَند) توقف کرد تا نواب ولیعهد بیاید یکنفر روزنامه نویس نقاش هم
که انگلیسی است از اسپا همراه ما است و متصل صورت ما و همراهان ما را بطورهای مختلف میکشید و در یکی از



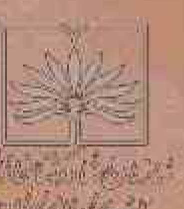
اطاقهای بالای کشتی که نشسته بودیم
فرمودیم نقاش قلم و کاغذش را
یک دقیقه صورت نیمرخ او را کشیدیم
که اسباب تعجب خود او و تمام فرنگیها
کردند که باین زودی و خوبی ما
خلاصه بقدر نیم ساعت که معطل
انگلیس) (پرنس دگال)
که باسم برادر نواب ولیعهد موسوم
مزبور را انگشتی با متصل کرده نوت
کشتی ها با ایشان دست داده تعارف کردیم
وحالتی هستند که در شانزده سال
بودیم قدری فربه تر شده و دو پسری
اینها را بعد خواهیم نوشت همراه ایشان
واجودان زیادی هم با ایشان آمده بودند
معرفی کردند با اینها تعارف کردیم
معرفی نمودیم بعد با نواب ولیعهد
بکشتی ولیعهد کشتی بسیار معقولی است

a lord de
yacht
Victoria Albert
Nasser-eddin chah
Kadjar.



محض گذراندن وقت
آورده گرفتیم و در
بقدری شبیه بود
شد و همه تعریف
صورت او را کشیدیم
شدیم نواب ولیعهد
با کشتی (اوبنبرغ)
است آمدند کشتی
ولیعهد آمدند توی
ولیعهد بهمان صورت
پیش ایشان از دیده
ولیعهد هم که اسمای
بودند صاحب منصب
ولیعهد همراهان خودشان را
ما هم ملتزمین خودمان را
وسایر همراهان رفتیم
سالن طولانی باریکی
دارد و تمام این سالن را
با گل و پارچه های
نفیس زینت داده
و میزی چیده بودند
که روی آن انواع خوراکی
ها بود یک بالاخانه
خوبی هم داشت که با نگاه
نشستیم کشتی را راندند
[illegible]

از برای لندن هرچه میرفتیم رودخانه تنگ‌تر میشد تا باندازه طبیعی خودش میشد در حقیقت (کُودسِنت) جزء شهر لندن است از محاذی (دِک) متعدد گذشتیم دک حوضی است که دستی در کنار دریا و رودخانه برای تعمیر کشتی‌ها بزرگ ساخته‌اند اما اصل دک پیدا نبود دکلهای کشتی را از میان آن میدیدیم ساعت بساعت دقیقه بدقیقه جمعیت زیادتر میشد هرجا که ممکن بود آدم بایستد یا بنشیند از پشت بامها تا پائین مردم ایستاده و از هر روزن و دریچه بود سر با دستها بیرون آورده دستمال تکان میدادند هورا میکشیدند و شاد باش میگفتند همینطور راندیم تا از یک پل بزرگی گذشته رسیدیم به کِه (کِه) یعنی این است که یک سمت این رودخانه را دیوار بلندی از سنگ کشیده‌اند که خیلی محکم و معتبر است و مبالغ گزافی هم خرج کرده تا باینطور رودخانه را منظم نموده‌اند و در حقیقه شهر حسابی لندن از که باینطرف است اینجا دیگر جمعیت زیادتر شد از پلهای آهنی بسیار بزرگ دو مرتبه و یک مرتبه و پلهای آجری بزرگ متعدد گذشتیم روی این پلها هم از جمعیت مردم سیاه بود و معلوم بود که اینها از اعاظم و محترمین هستند و همه هورا کشیده شادی میکردند یک کشتی تر پیل همراه ما بود دیگری هم همانطور از طرف لندن آمد اینها همینکه بهم نزدیک شدند بیکدیگر خورده کم مانده بود هر دو غرق شده حادثه غریبی روی دهد الحمد لله عیبی نکرده سالم از همدیگر گذشتند از (گرِینیچ) هم که موزه و مدرسه بحری اینجاست گذشتیم از قلعه کهنه لندن که تاج و جواهر سلاطین قدیم انگلیس در انجاست و از کلیسای (سن پُل) نیز عبور کردیم عمارت پارلمنت لندن و برج ساعت و بنای عالی آن هم از دور پیدا شد رسیده بمحاذی پارلمنت کشتی ایستاد از کشتی بیرون آمدیم (دُوک دو کامبریج) عموی اعلیحضرت پادشاه انگلستان و سپهسالار کل قشون انگلیس و (پرنس باتن برگ) داماد اعلیحضرت پادشاه انگلستان که شاهزاده خوش روی دلربائی است و داماد دیگر اعلیحضرت معظمه که اسمش مارکی دُولُورن) است و پیرمردی است و امیر آخور اعلیحضرت معظمه که جوان خوش روئیست با جمعی دیگر از معتبرین انگلیس استقبال آمده بودند با همه تعارف کردیم و از دالان مصنوعی که از گل وغیره ساخته بودند گذشته سوار کالسکه‌های سلطنتی شدیم رسیده بکالسکه‌ها زنهای معتبر و محترم زیادی توی این دالان ایستاده بودند که با همه تعارف کردیم کالسکه‌ها تمام کالسکه درباری و سلطنتی است و همه با اسبهای مجلل و کالسکه‌چیهای با لباسهای مزین هستند من با نواب ولیعهد توی یک کالسکه نشستیم سایرین هم در کالسکه‌های دیگر نشسته راندیم سواره گارد مخصوص اعلیحضرت پادشاه انگلستان با لباسهای ممتاز و سربازهای مخصوص پادشاه با لباسهای کلی و سوارهای دیگر و افواج دیگر از دو طرف کوچه صف کشیده و ایشیک آقاسی باشی یا و جلودارها از جلو ما میرفتند و ما از میان صفوف سرباز و سواره آهسته آهسته میرفتیم طرفین کوچه و بالا و پائین عمارتها نیز تماما مملو از جمعیت مرد و زن بود و متصل هورا میکشیدند و تعارف میکردند الحق نهایت پذیرائی و احترام را



بعمل میآورند که بالا رود بهتر از آن نمی شود و این پذیرائی از روی آزادی و اختیار و بر حسب میل خاطر خود...
ملت بود چنانکه نواب ولیعهد هم می گفتند که ما نمیتوانیم مردم را اینطور برای پذیرائی مجبور کنیم خودشان به
میل خود کرده اند خلاصه از جلو صفوف گذشته از دروازه (بوکینگام) داخل محوطه عمارت بوکینگام شدیم
اینجا هم جمعیت زیادی بود پای پله عمارت که سرباز و سوار زیادی در اینجا نیز ایستاده بودند پیاده شده
داخل عمارت شدیم زوجه نواب ولیعهد و دخترهای ایشان تا درب پله باستقبال آمده بودند با همه
دست داده تعارف کردیم و آمدیم توی اطاق خیلی صحبت داشتیم یکی از دخترهای نواب ولیعهد را که اسمش
پرنسس لوئیز) است و بیست و دو سال دارد برای (کنت دو فیف) که از اهالی انگلیس است
نامزد کرده اند آن دختر هم در اینجا حاضر بود با او نیز دست داده تعارف کردیم بعد نواب ولیعهد و زوجه
ایشان آمده اطاقها و منازل ما را نشان داده رفتند این عمارت همان عمارتیست که شانزده سال قبل هم
منزل کرده بودیم یک گلخانه بسیار خوبی که سقف و دیوارش تمام از شیشه است پهلوی اطاق ماست انواع
و اقسام گلها در اینجا موجود است و راحتگاه خوبی است بعد بلا فاصله رفتیم بباغی که جلو عمارت واقع است
باغ و چمن بسیار خوب باصفائیست عزیز السلطان هم همراه ما آمد آمدیم تا کنار دریاچه این باغ که دریاچه
بسیار بزرگی است و فواره بسیار بزرگی هم دارد و ناوهای باریک دراز روی دریاچه بود با مجد الدوله
و عزیز السلطان و سایرین توی ناوها نشستیم پاروزنها هم حاضر بودند قدری پارو زدند توی دریاچه...
گردش کرده آمدیم بیرون باز قدری توی باغ و گلکاریهای قشنگ گردش کرده آمدیم باطاق خودمان شب
شام خورده خوابیدیم اسم پسر بزرگ نواب ولیعهد (پرنس ادوارد) است (دوشنبه غره
سوم) امروز باید برویم به وینزور دیدن اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان یکساعت
قبل از ظهر باید برویم و نهار را هم در آنجا باید بخوریم صبح قبل از حرکت هم باید وزرای مختار حضور ما بیایند ایشیک
آقاسی باشی و ایشیک آقاسی های اعلیحضرت پادشاه انگلستان وغیره جلو ما افتاده ما را بردند بطبقه بالای
عمارت در تالاری که همیشه اعلیحضرت معظمه سفراء را می پذیرند و وزراء را بار میدهند در آنجا نشستیم تالار
خیلی عالی است و مجسمه های مرمر اعلی و زینتهای زیاد دارد سفرا در تالار بطور دایره ایستاده بودند اول......
مسیو وادینگتن) سفیر کبیر فرانسه معرفی شد مرد معروفی است و سالهاست در لندن سفارت
اقامت دارد میرزا ملکم خان ناظم الدوله وزیر مختار ما هم همراه ما بود و مترجمی میکرد بعد (بارون استال)
سفیر کبیر روس معرفی شد که مرد معتبریست و مدتهاست در لندن اقامت دارد بعد از آنکه سفرا یکیک
معرفی شدند خود آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند از جمله سفرای بزرگ رستم پاشا سفیر کبیر عثمانی که مرد با یک

کوچک اندامیست و موهای سفید دارد و ارمنی است سابقاً حاکم لبنان و شامات بوده و در انجا خدمات
کرده و معروف شده است یکی از اجزاء رستم پاشا هم پسر خیرالله افندی است که خیرالله افندی سابقاً سفیر
کبیر بود در طهران و در همانجا هم فوت شد با همه سفرا صحبت و اظهار التفات شد از جمله سفیر چین بود که غیر از زبان چینی
هیچ زبانی نمیداند یکی از انگلیسها زبان چینی میدانست سفیر چین زبان چینی حرف میزد و آن انگلیسی بانگلیسی ترجمه میکرد
و ناظم الدوله برای ما ترجمه میکرد دیگر سفیر ژاپون بود اسامی سفرا را بعد خواهیم نوشت بعد از رفتن سفراء بفاصله پنج
دقیقه (لرد سالیزبوری) با دسته وزرای خودش که کابینه وزراء هستند بحضور آمدند (لرد سالیزبوری مرد تنو
مند نیست وزرا را همه معرفی کرد با همه صحبت و فرمایش کردیم بعد مرخص شده رفتند اسامی وزرا هم بعد نوشته
خواهد شد بعد کالسکه حاضر شد ما و نواب پرنس ویکتور آلبرت که او را هم میگویند پسر بزرگ نواب ولیعهد
در یک کالسکه نشسته راندیم برای گار ویندزور از (هاید پارک) عبور کردیم بقدری جمعیت بود که
حساب نداشت و ما هم متصل با دست با مردم تعارف میکردیم رسیدیم بگار واگنهای راه آهن خیلی کوچک بودند
گویا واگن بزرگ از این خط عبور نمیکند از ترامواه قدری بزرگتر بود سوار واگن شده راندیم در واگن با همان شاهزاده
پسر نواب ولیعهد و لارسون و امین السلطان و ناظم الدوله نشسته بودند کالسکه خیلی تند میرفت بقدر نیمساعت
یا بیشتر که رانده ما رسیدیم بویندزور قلعه ویندزور همان است که در روزنامه سابق نوشته شده است
دیگر لازم نیست بنویسیم ویندزور شهریست از قدیمترین شهرهای انگلیس و تقریباً هفتصد هشتصد سال است که این
شهر بنا شده است سربازهای گارد اعلیحضرت پادشاه انگلستان با سوار با افواج طرفین راه صف کشیده
بودند علیحضرت پادشاه و دخترهای ایشان و دام دونورها) مقصود از دام دونورها زنهای معتبر مملکت انگلستان
هستند که محض افتخار خدمت اعلیحضرت پادشاه انگلستان را میکنند و ندیم ایشان هستند همه در پای
پله عمارت ویندزور ایستاده بودند علیحضرت معظمه لباس سیاهی پوشیده و عصای سیاهی در دست
گرفته مختصر جواهری هم بخود زده بودند پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم بعد علیحضرت پادشاه
انگلستان دست ما را گرفته از پله ها بالا رفتیم از گالری نگارخانه) و والان بزرگی که پرده های نقاشی خوب در انجا
بود گذشته باطاقی که شانزده سال قبل هم انجا رفتیم وارد شدیم و با علیحضرت پادشاه انگلیس در روی نیم تختی
نشسته قدری صحبت کردیم بعد علیحضرت معظمه چند نفر از اعیان را معرفی کردند ما هم امین السلطان و بعضی
دیگر از وزراء و همراهان خودمان را که در انجا حاضر بودند معرفی کردیم نهار حاضر شد رفتیم سر نهار در همان اطاق
که سفر سابق نهار خوردیم نهار حاضر کرده بودند رفتیم سر میز نشستیم دست چپ ما علیحضرت پادشاه انگلستان نشسته بودند
و طرف دست راست ما (پرنس کریستیان) بود و دیگر دختر علیحضرت پادشاه انگلستان (پرنسس بئاطریس)

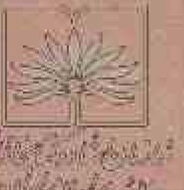
وشوهرش (پرنس بَاتِن بُرك) و (پرنس کریستیان) و دختر او و پسر نواب ولیعهد و (لُرد سالیز بوری) و زوجه لرد سالیز بوری وغیره و از ملتزمین ما امین السلطان و بعضی دیگر در سر میز ناهار خوردند با علیحضرت پادشاه انگلستان خیلی صحبت کردیم پادشاه دو سه نفر نوکر هندی دارند که با لباس هندی هستند و فارسی هم میدانستند مسلمان بودند پادشاه انگلستان می گفتند معلم آورده ام زبان اردو می آموزم بعد از نهار علیحضرت پادشاه انگلستان دسته گلی بما دادند و از انجا برخاسته آمدیم باطاق دیگر قدری با زنها صحبت کردیم بعد برخواسته دست با علیحضرت پادشاه داده مراجعت نمودیم علیحضرت معظمه تا دم پله مشایعت کرده انجا با هم وداع نمودیم سوار کالسکه شده رفتیم برای مقبره مرحوم (پرنس البرت) شوهر علیحضرت پادشاه انگلستان پرنس کریستین پسر نواب ولیعهد و امین السلطان هم با ما در کالسکه بودند پارک وینذزور خیلی بزرگ است از پارك گذشتیم سوارها جلو و عقب ما بودند رسیدیم به مقبره مقبره بسیار عالی است با سنگ سماق و سنگهای دیگر ساخته اند خرج بنای این مقبره را علیحضرت پادشاه انگلستان از خزانه شخصی خودشان داده دخلی بدولت و پارلمنت ندارد دختر پادشاه انگلستان (پرنس الیس) دختر همین دختر که نوه علیحضرت معظمه باشد نیز در انجا مدفونند نوه پادشاه سال قبل بناخوشی گلو درد (دیفتریت) مبتلا شده مادرش بی اختیار کرد و نزدیك او میرفت هرچه منع کردند ممنوع نشد چون دختر را خیلی دوست میداشت شخصاً پرستاری او را میکرد بعد از مردن دختر خودش هم مبتلا بدیفتریت شده مرد هر دو را در این مقبره دفن کرده اند مجسمه هر دو را هم از مرمر ساخته اند دختر کوچك پهلوی مادرش حالت حزن انگیزی داشت یکدسته گلی بسر قبر مرحوم پرنس البرت گذاشتیم چون وقت حرکت راه آهن رسیده بود آمدیم بگار سوار ترن شده آمدیم تا گار شهر از ترن بکالسکه نشسته راندیم بعمارت (بوکینگهام) در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر هم باید به تیاتر برویم که این تیاتر موسوم به اپرا و ایتالیا در (کُنت گاردن) است سوار کالسکه شده به تیاتر رفتیم جمعیت زیاد بود معابر و خیابانها را چراغان و زینت کرده بودند و مردم هورا می کشیدند از جلو کلوب (کنسرواتیو) و (لیبرال) گذشتیم که یکی برای دسته توری و یکی برای ویك است هر دو دسته در اینجا جمع میشوند و هر دسته در کلوب خودشان مثل رستوران شام و چای و قهوه دارند و یکدیگر را می بینند و صحبت می کنند یا گفتگوی پلتیکی مینمایند دیگر از میدان (ترافالگار) گذشتیم که میدان وسیعی است مجسمه نلسون در این میدان در روی پایه مرتفعی نصب است چون او در جنگ ترافالگار کشته شده و فاتح آن جنگ بوده مجسمه او را ساخته و میدان را هم باسم آن جنگ موسوم کرده اند از انجا گذشته وارد تیاتر شدیم در لژ بزرگ مزینی نشستیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان و دختر و پسرهای ایشان و جمعی از شاهزادگان دیگر هم انجا بودند تیاتر بسیار عالی مرتفعی است پنج طبقه است مطلا

کاری

[illegible]

کاری زیاد دارد امشب تمام بزرگان و نجبا و اعیان انگلیس اینجا هستند زنها با لباسهای سینه باز فاخر و انواع
زینت و جواهر و مردها با لباس رسمی در تمام این طبقات نشسته بودند مجلس باشکوهی بود گل زیادی که البته قیمتاً بقدر
هفت هشت هزار تومان گل میشد در لژها بود تمام اهل تماشاخانه از معتبرین بودند آدم غیر معتبر نبود در لژها جائی
که مثلاً در سابق یک لیره میدادند و می نشستند امشب بده لیره رسیده بود تمام تماشاخانه با الکتریسیته
روشن بود بسیار مجلس عالی باشکوهی بود عطر گلها تمام تماشاخانه را پر کرده بود تمام زنها و مردها که نشسته بودند
در حقیقت غرق گل بودند جلو لژها دو دست انداز ها مملو از گل بود و هر خانمی هم یک دسته گل بزرگ در دست داشت
که البته کمتر از دو تومان قیمت نداشت) تماشاخانه اپرا بود ساز و آواز خیلی مطبوع خوب بود خوانندها خیلی
خوب خواندند یکی از خواننده های خوب (مادام البانی) بود که از اهل امریک است سفر سابق هم که بانگلیس
آمدیم همین جا آواز میخواند حالا هم بهمان طور میخواند دیگر (مادام ماریزر) بود که خیلی خوب خواند گویا همچو خاطرم میآید
که همین ماریزر باشد که چهار سال قبل شوهرش در بالون نشسته بهوا رفت و دیگر اثری از او ندیدند و بالمرّه
مفقود گردید خواننده های دیگر هم از قبیل (میس الّا روسل (و) مادام نوردیکا) وغیره بودند تمام حرکات رقص
باساز موافق بود در آخر هم اجماعاً رقص خوبی کردند از آنجا مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم (روز چهارشنبه
چهاردهم) امروز باید برحسب دعوت (لرد مر) بیگلربیگی شهر بسیتۀ شهر لندن رفته در آنجا نهار بخوریم در ساعت
دوازده که وقت ظهر بود نواب ولیعهد بمنزل ما آمده ما را برداشته باهم سوار کالسکه شده با کمال توقیر
و احترام باین تفصیل روانه سیته شدیم اولاً از درب عمارت ما تا خانه بیگلربیگی که قریب بیک فرسنگ مسافت راه است
دو طرف راه سرباز و سواره زیاد با کمال نظم بجهة احترام ایستاده بودند و در پشت سر آنها جمعیت زیادی از
از اهالی شهر از تماشائی وغیره بودند از در و پنجره کوچها و هر کجا که ممکن بود آدم بایستد و تماشا کند آدم ایستاده
بود که البته بقدر دویست سیصد هزار نفر حاضر بودند و تمام دکاکین و اطراف دربارا باز کرده درعوض
متاع و اسباب فروش آدم ایستاده و بیرقهای زیاد با انواع گلها در پشت دکاکین و اطاقها و کوچها
نصب کرده در کمال زینت و قشنگی همه جا را آراسته بودند طاقهای زیاد از کوچها آویخته و گل بسیار با آنها
بسته بودند که خیلی تماشائی بود و اسم ما را در اغلب پرده ها با لفظ مبارکباد نوشته بودند با این ترتیب
و تفصیل وارد عمارت بیگلربیگی شدیم لُرد مر با نواب و شرفا (در انگلیس مخصوصاً اینها را شریف میگویند
اینکه ما فارسی کرده باشیم و قضاة و اعیان سیته با لباسهای قدیم نجبا و خرقهای قاقم و زلفهای عاریتی که
سفید است و در رشته های مخصوص که لباس رسمی میپوشند این زلفها را بسر میگذارند همه جلو ما افتاده ما را بعمارت
[illegible] بردند خود لرد مر خرقه قاقم بلندی پوشیده بود که دو سه ذرع طول او است و از عقب او

روز چهارشنبه چهاردهم

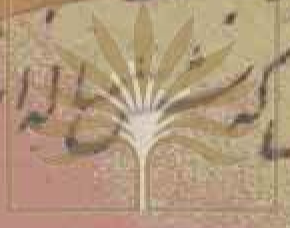


کشیده میشد و سایر نواب و قضات وغیره با تبرزین و عصاهای طلا و رکمال شکوه جلو ما میرفتند تا وارد
یک محوطه کوچکی شدیم که جلو از قالیچه کشیده بودند زوجه لردمر که زن کامله ایست با زوجه نواب ولیعهد و
سایر نسوان معروفه شهر و شاهزاده خانمهای محترم در انجا حاضر بودند وضع و قانون اینجا طوری است که درین
مواقع زوجه لردمر مقدم بر زوجه نواب ولیعهد است چنانکه ماهم در وقت رفتن از انجا بتالار بزرگ
بازن لردمر دست داده از جلو میرفتیم و زوجه ولیعهد با نواب ولیعهد و سایر زنها و شاهزاده خانمها از عقب
ما میآمدند و با این تفصیل وارد تالار شدیم در بالای تالار چهار پله بالا میرفت و یکجائی بود که مشرف بتالار بود
انجا یک صندلی برای من گذاشته بودند و چندین صندلی و نیم تختهای دیگر هم بود که سایرین نشستند بعد از نشستن
ما شهزادها و قضات و نواب روی صندلیهای دیگر نشسته شروع بنوشتن کاغذها نمودند لردمر خطبه روی کاغذ
نوشته بود از روی صندلی برخواسته ایستاده قرائت کرد خطبه بسیار مفصل فصیح غرائی در تهنیت ورود ما بود
و طول کشید تا قرائت شد وقت خواندن خطبه تمامی اهالی مجلس دست میزدند و تختهها و میزها با پاها میکوفتند
بطوریکه صدای رعد میکرد خطبه که تمام شد لارنسون که سابق در طهران وزیر مختار بود و حالا پیر شده است خطبه لردمر را
ترجمه کرد بعد ماهم جوابی در مقابل خطبه لردمر تقریر کردیم که باز لارنسون برخواسته جواب ما را ترجمه کرد در بین جواب
ماهم باز اهل مجلس دست میزدند و پا بتختهها و میزها زدند خطبهها که تمام شد برخواسته بهمان ترتیب و تشریفات
که آمده بودیم رفتیم برای اطاق نهار این تالار تالاری بزرگ و خیلی کهنه و قدیم است باید قریب هزار سال
باشد که اینجا را ساخته اند پنجرههای تالار را نقاشی کرده بکلیسا شبیه تر است تا بتالار بعضی مجسمههای مرمر هم در
تالار بود رفتیم سر میز نهار جای مخصوص خودمان نشستیم دست راست ما زوجه لردمر و دست چپ ما خود لردمر
نشسته بودند هشتصد نفر مدعوین نهار از زن و مرد در سر میزها نشسته بودند یک میز بود چندین میز پهلوی هم
گذارده و در سر هر میزی چهل پنجاه نفر نشسته بودند سیصد نفر پیشخدمت مشغول خدمت بودند که هر وقت راه میرفتند
صدای پاهای آنها مثل صدای رعد بود و دیگر جای خالی در این تالار نبود یک بالاخانه بود مشرف بر این تالار
که موزیک را در انجا میزدند خلاصه قدریکه غذا خورده شد جارچی که پشت سر لردمر بود فریاد کرد که مردم ساکت
شوند که لردمر میخواهد خطبه بخواند دو نفر شیپورچی از طرف ما و دو نفر هم از انطرف برای سکوت مردم شیپور کشیدند
مردمیکه بودند تمام دست زده کارد و چنگالها که در دست داشتند در روی میزها زده بعد همه ساکت شدند
و لردمر برخواسته خطبه مفصل مشروحی در توصیف ما و اعلیحضرت پادشاه انگلستان و نواب ولیعهد و بیان دوستی
مابین دولتین انگلیس و ایران قرائت کرد و مردم همه دست زدند ماهم برخاسته با تمام مردم بسلامت اعلیحضرت
پادشاه انگلستان جام شربتی خوردیم و نشستیم قدریکه گذشت دوباره شیپورچیها شیپور زدند جارچی جار زد و مردم

از



دست زده ساکت شدند دوباره لرد مر برخاست ومجدداً خطبهٔ مفصلی مخصوصاً در تهنیت ورود ما خواند وباز
همهٔ اهل مجلس دست زدند و ما همه برخواستیم و بسلامت ما تست کردند و نشستیم قدریکه گذشت ما خواستیم برخیزیم بسلامتی
لرد و سیتهٔ و اهالی لندن شربتی بنوشیم شیپورچی شیپور زد و جارچی جار کشید ما برخواسته نطق مختصری کردیم و ناظم
الدوله ترجمه کرد باز همه دست زدند و پا بروی تختها کوفتند و نشستیم دوباره جارچی جار زد و شیپورچیها
شیپور کشیدند نواب ولیعهد برخواسته خطبهٔ فصیح مفصل مشروحی در تهنیت و تمجید ما خوانده و مردم دست
زدند و همه بسلامت ما نوشیدند و ما هم جام شربتی بسلامتی ایشان خوردیم بار دیگر جارچی جار زد و شیپورچی
شیپور کشید گفتند لارد سالیزبوری صدر اعظم میخواهد خطبه بخواند همه ساکت شدند لرد سالیزبوری برخواست
و از حفظ خطبهٔ غرّاء مفصل مشروحی در پلتیک مودت آمیز انگلیس با دول خارجه بیان کرد در خطبهٔ او خیلی مردم شادی
کردند و همهمهٔ غریبی برخاست بعد از اتمام خطبه با قدریکه گذشت برخواستیم با همان ترتیب اول باز دست زوجهٔ
لرد مر در دست ما بود و سایرین از عقب از تالار بیرون آمدیم و باز همان تشریفات و قضات و اشراف
در جلو ما بودند بعلاوه چهار شیپورچی هم از جلو ما میزدند آمدیم باطاق اولی قدری راه رفته قهوه خوردیم و سیگار
کشیدیم و با نواب ولیعهد آمدیم بیرون توی کالسکه نشسته راندیم برای منزل راهی که امروز رفتیم و مراجعت
نمودیم از این قرار است از عمارت بوکینگام به پارک سنت جمیس و کوچهٔ (پل مل) که محل جمیع کلوبهای
مشهور لندن است و از آنجا به میدان ترافالگار و کوچه استرند تا بسیته و گیلدهال رسیدیم و در مراجعت
از گیلدهال به (ان بنکمنت) که لب رودخانه است و کوچه نارثمبرلند که محل مهمانخانه های بزرگ است و از آنجا به
سنت جمیس پارک و از آنجا به بوکینگام پالس آمدیم) اسم پارک بزرگ که متصل به هاید پارک است
(کینسینگتن پارک) است باز در مراجعت همان طور جمعیت مثل اول ایستاده بودند وقت رفتن بسیته از پهلوی
کلیسای سنت پل گذشتیم این کلیسا بقدری بزرگست که به بزرگی و ارتفاع کوه دوشان تپهٔ طهران بلکه قطرش
از کوه دوشان تپه بیشتر بنظر میآید خلاصه رسیدیم به منزل با نواب ولیعهد دست داده خداحافظ کردیم
ایشان رفتند و ما آمدیم باطاق خودمان قدری راحت کرده بعد با امین السلطان و ناظم الدوله توی
کالسکه نشسته راندیم برای سفارتخانهٔ ایران که منزل ناظم الدوله است از هاید پارک (کینسینگتن
پارک) گذشتیم و از خیابان آخر محلات شهر رفته رسیدیم بخانهٔ میرزا ملکم خان ناظم الدوله منزل او
در محلهٔ آخر شهر است اما محلهٔ پرگلی است تمام خانه ها جلوش باغچهٔ پر از گل دارد محلهٔ با صفائی است خانهٔ ناظم
الدوله هم خانهٔ خوبیست باغچهٔ پرگل و اطاقهای خوب و اسبابهای ممتاز دارد عصرانه و میوه جات حاضر کرده
بود قدری میوه خوردیم زن و دخترهایش را بحضور آورده معرفی کرد سه دختر دارد دختر کوچکش که [illegible] ساله است خیلی

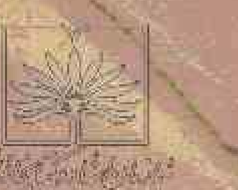


خوش صحبت و بامزه است قدری نشسته بعد مراجعت بمنزل کردیم قدری رحت کرده بعد با امین السلطان وسرورومند ولف بکالسکه نشسته رفتیم بمنزل (لرد گدوکان) مهردار علیحضرت پادشاه انگلستان که در آنجا بصرف شام مهمان بودیم بعضی از ملتزمین ما هم همراه بودند رسیدیم بمنزل لرد پیاده شدیم خود لرد با زوجه اش تا دم در باستقبال آمده بودند دست داده رفتیم بالا داخل عمارت شدیم تمام این عمارت از دیواره ها و پله ها از سنگ مرمر ایطالیائی است که سفید است و رگ سیاهی دارد اطاقهای بسیار خوب تو در توی عالی با مبلهای بسیار خوب داشت نواب ولیعهد هم آنجا بودند دست داده تعارف کردیم لرد سالیزبوری با بعضی از اعاظم شهر بار نهایشان حضور داشتند قدری توی اطاقها راه رفته و صحبت کرده بعد آمدیم سر شام تمام این عمارت پر از گل است اطاق شام هم میز بسیار خوبی چیده و گلهای زیاد زینت داده بودند بقدر سی نفر سر میز بودند هر یک در جای خود نشستیم دست راست من زوجه لرد سالیزبوری و دست چپ زوجه لرد گدوکان نشسته بودند زوجه لرد سالیزبوری زنی کوتاه قد و بسیار محترم و پلتیک دان و عاقل و بزرگ است خلاصه شام خورده بعد آمدیم باطاق دیگر قهوه خوردیم و سیگار کشیدیم و با یکان یکان صحبت داشتیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل امشب در این عمارت که منزل ماست بقدر هزار و پانصد نفر زن و مرد از اعاظم و محترمین و وزراء و سفرای خارجه ببال و رقص مهمان هستند که باید ما هم باین مجلس برویم قدری که راحت شدیم وزیر دربار و ایشیک آقاسی باشی آمده عرض کردند که مهمانها حاضرند مهمان طور باعصا با جلو ما افتاده ما هم لباس تمام رسمی پوشیده بقدر پانزده نفر هم از همراهان ما لباس رسمی پوشیده از پله بالا رفتیم تمام اطاقها و تالار با چراغهای برق روشن و به مبلهای ممتاز آراسته و مزین بود نواب ولیعهد جلو آمده با هم یکدیگر دست دادیم بعد رفتیم توی اطاق دیگری که زوجه نواب ولیعهد هم آنجا بودند با زوجه ولیعهد تعارف کرده بعد دست بدست ایشان داده ایشیک آقاسی باشی با ازجلو ما و نواب ولیعهد و سایر شاهزادها و شاهزاده خانمها از عقب ما حرکت کردند اطاق باطاق و تالار به تالار از کوچه میان دو صف زن و مرد گذشته تا رسیدیم بتالار بزرگ رقص این تالار بزرگ و سایر تالارها و اطاقها مملو از زن و مرد بود این تالار رقص خیلی بزرگ است چراغهای برق زیاد دارد و یک بالکنی هم دارد که آنجا موزیک میزدند یک ارگ خیلی بزرگی هم در همین بالکن است که میگفتند پرنس آلبرت شوهر علیحضرت پادشاه انگلستان در حیات خود درست کرده است و از وقتی که او فوت شده دیگر کسی این ارگ را نزده است خیلی ارگ بزرگی است اما موزیک میزدند اگر بخواهیم اسامی اشخاصی که در این تالار حاضر شده اند بنویسیم یک کتاب مخصوصی میشود همین قدر مینویسیم که تمام اعاظم و معتبرین رجال دولت انگلیس و وزراء محترم منصوب و معزول از مرد و زن حاضر بودند تمام زن ها

بکلی

سینه هاشان لخت و مکشوف بود و همه خودرا بالباسهای برلیان وجواهرهای نفیس زینت کرده بودند که تمام
اطاق و تالار را برلیان پر کرده بود بالای این تالار یک شاه نشینی است دو سه پله میخورد در انجا چند صندلی
برای ما گذارده بودند رفتیم نشستیم نواب ولیعهد و زوجه ولیعهد و شاهزاده ها هم آمده نشستند جلو ما هم بیک
اندازهٔ از تالار برای رقص باز بود قدری که نشستند نواب ولیعهد و زوجهٔ ولیعهد و پسرها و دخترهای ایشان
و سایر شاهزاده خانمها برخواستند برای رقص قدریکه رقص کردند آمدند نشستند خستگی گرفته دوباره برخاسته
مشغول رقص شدند باز نشسته قدری خستگی گرفته باز برخواسته رقصیدند خلاصه بقدر ده دوازده مرتبه همین طور
میرقص کردند و نشستند هوای اطاق گرم بود و این تالار بزرگ هم از بوی عطر پر شده بود این رقصهائیکه
امشب کردند والس ولنگا و مزورکا و کادریل بود بعد از ده دوازده مجلس تمام شد برخواسته آمدیم
باطاق دیگر که میزی برای سوپه در انجا چیده بودند تمام مردم هم انجا جمع شدند بهمین طور ایستاده قدری چیز
خوردیم و صحبت کردیم امشب سوای دوک دو کامبریج و خواهر ایشان دوشس دو تک که مادر شاهزاده
است و درین مجلس حاضر بودند دیگر همه شاهزادگان و اعاظم و رجال دولت انگلیس از زن و مرد حاضر بودند خلاصه
چون من خسته بودم باز وجه نواب ولیعهد دست داده خود نواب ولیعهد هم تا درب پله بمشایعت ما آمده از انجا
با ایشان تعارف کرده به منزل خودمان آمدیم و خوابیدیم اما نواب ولیعهد و سایرین دوباره برگشتند بهمان
تالار بال که برقصند و تا دو ساعت دیگر مشغول خواهند بود بسیاری از مهمانها هم هنوز تازه می آمدند و تا
هوا روشن بود اینها میرقصیدند (روز پنجشنبه پنجم) امروز پنج ساعت و نیم از ظهر گذشته باید
بخانه نواب ولیعهد برویم هوای لندن غالباً ابر و تیره است و کمتر افتاب دیده میشود امروز را تا بعد از ظهر
ملاقات رسمانه نداشتیم نهار را در منزل خورده بعد از نهار فرمودیم دو کالسکه حاضر کردند که بباغ وحش برویم
چون در سفر اول هم که بلندن آمدیم بهمین باغ وحش رفته بودیم میخواستیم ببینیم درین سفر تازه چه دارد من با ازدرجهبا
مهماندار دوم دریک کالسکه نشسته بعضی ملتزمین هم در کالسکه های دیگر سوار شده راندیم برای باغ وحش رسیدیم
به ریجنس پارک که باغ وحش توی این پارک است پارک بزرگیست اما در آخرهای شهر واقع است کسی از
اهل شهر باین پارک نمی آید مگر اشخاصی که در آخرهای شهر خانه دارند و بچه ها برای بازی زیاد باین پارک میآیند
بخصوص بچه هائی که بالنسبه بزرگتر هستند بازی مخصوصی در اینجا میکنند که اسمش کریکت است بعد داخل باغ
وحش شدیم زن و مرد زیادی در باغ بود و هر کجا ما میرفتیم دور ما جمع میشدند دخترهای خوشگل توی اینها خیلی بود
نزدیک قفس سباع رفتیم هفت هشت شیر و پلنگ بود دو فیل هم بود که روی آنها تخت زده اند و هر کس
میخواست پول میداد سوار میشد توی باغ میگشت بعد رفتیم پهلوی شیر آبی که در توی حوضی بود اینکه از دو

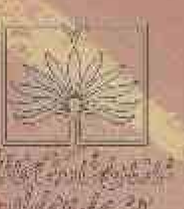
ریجنت پارک



ماهی بآن نشان میدادند میپرید و از روی هوا با آن دست و پای کوشتی میگرفت بعد ماهی را بالا خانه انجا
برده میگذاشتند شیر آبی بالا میرفت و ماهی را خورده دوباره از همانجا توی آب پشنگ میزد دیگر انواع
میمونها و شکارها و مرغها و طوطیهای مختلف و سایر حیوانات مثل باغ های وحش دیگر که دیده بودیم زیاد داشت
مار بزرکی در اینجا دیدم که در اکواریم برلن همچنین ماری ندیده بودیم قطرش باندازه ساق چنار بزرک و طولش
ده ذرع بود هیچ همچو اژدهائی در هیچ جا دیده نشده بود یک شمپانزه یعنی میمون بزرک هم داشت قدری
کوچکتر از شمپانزه باغ وحش برلن بود خیلی شمپانزه کج خلقی بود صورةً تعبیه خواجهای سیاه چاق است تفاوتی
که با اینها دارد این است که حرف نمیزند رئیس این باغ وحش یک پیرمرد ریش سفیدی و دیگری مرد قد بلندی
ریش سفید و سیاه دار هر دو جلو ما افتاده جانورها را نشان میدادند و معرفی میکردند چون باید در ساعت
پنج و نیم بخانه نواب ولیعهد برویم حقیقةً نتوانستیم تماشای کاملی بکنیم حرکت کردیم این دفعه از کوچه (ریجنس استریت
گذشته بعد آمد بکوچه پیکادلی اینهم کوچه وسیع بزرگی است مثل کوچه ریجنس استریت است کوچه ریجنس استریت خیلی
پاکیزه و وسیع است در حقیقةً بازاری است از دو طرف دکانهای عالی با امتعه زیاد دارد و جمعیت آینده
و رونده بقدری است که حساب ندارد در جلو دکانها جمعیت زیاد ایستاده بود در پیاده رو کوچه متصل پیاده‌ها
میایند و میروند و در وسط کالسکه و اراده و امنیبوس بقدریست که زمین کوچه پیدا نیست و شخص تعجب
میکند که چگونه اینها از یکدیگر میگذرند و محال است در این کوچها کالسکه بتواند تند برود با وجود اینکه آهسته میروند
اگر مهارت کالسکه‌چیها و قدرت پلیس این شهر نباشد روزی هزار حادثه رو میدهد قدرت پلیس بطوری است
که بیک اشاره دست جلو تمام را نگاه میدارد و کالسکه هر کس باشد فوراً می‌ایستد در کوچه پیکادلی هم جمعیت زیاد است
اما نه بقدر که در ریجنس استریت دیدم تماشای اینجا را شخص در کالسکه نباید بکند چرا که در کالسکه متصل متوحش است
که مبادا اتصادفی بشود و حادثه اتفاق افتد اگر آدم در کناری بایستد و تماشا کند سیاحت عجبی دارد از باغ
وحش مراجعت بمنزل کردم قدری راحت کرده بعد کالسکه حاضر کردند سوار شده بباغ نواب ولیعهد رفتیم رسیدیم
بخانه نواب ولیعهد استقبال کردند با ایشان رفتیم اعلیحضرت پادشاه انگلستان را که در انجا بودند ملاقات
کردیم در چادر کوچکی که در میان باغ روی چمن زده بودند خانواده سلطنت هم انجا بودند باغ بسیار با صفائی است
زمین چمن مثل مخمل روی آن کل کاری های خوب و درختهای قشنگ و در قطعات چمن چادرهای کوچک قشنگ بجهة
واردین و مهمانها زده بودند یک چادر بزرکی هم در کناری زده بودند که مهمانها در انجا عصرانه بخورند میز بزرگی
از عصرانه ترتیب داده بودند البته بقدر دو هزار زن و مرد و دختر از خانواده شاهزادگان و نجبا و اعیان و
وزرا و سفرا بر حسب دعوت در این باغ حضور داشتند که اگر بخواهیم بتفصیل بنویسیم کتابی میشود بعد با دو پسر

از

نواب ولیعهد قدری در باغ گردش کردیم همینطور که از میان جمعیت میرفتیم زن و مرد راه وسیعی باز میکردند و
میرزا ملکم خان ناظم الدوله که همراه ما بود بعضی ازانها را معرفی میکرد و ما با آنها دست داده تعارف و صحبت
میکردیم قدری هم در جلو چادر بزرگ که میز عصرانه گذاشته بودند ایستاده بعد در چادر کوچکی که در گوشه
بود قدری نشستیم پسر (کنت دپاری) نوه لوئی فلیپ پادشاه فرانسه را هم که حالا در انگلیس متوقف پدرش بوس
رفته است در اینجا دیدم آمد با ما نشست قدری صحبت کردیم بعد آمدیم نزد اعلیحضرت پادشاه پهلوی ایشان
نشسته قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد اعلیحضرت پادشاه بقصر وینذرور مراجعت کردند و ما هم گردش
کنان تا دم در باغ آمدیم که مراجعت کنیم پسر (دوک دمن پانسیه) را که اصلا از شاهزادهای خانواده
لوئی فلیپ پادشاه فرانسه است والحال از شاهزادگان اسپانیا محسوب میشود در انجا دیدم جوان است
اما علیل و ضعیف البنیه بطوریکه نمیتوانست بایستد پدرش اینجا نیست دختر (ایزابل) ملکه سابق اسپانیول زن اوست
او هم حاضر بود با او صحبت کرده احوال ایزابل ملکه را پرسیدم بعد آمدیم بمنزل شب را باید برویم به تیاتر......
(امپیر) اینجا را اساسونها اجاره کرده و اسباب تشریفات فراهم اورده و مخصوصا برای امشب که ما انجا
برویم سوپه حاضر کرده اند در ساعت نه و نیم رفتیم به تیاتر باز در راه همان طور جمعیت از زن و مرد بود و هورای کشیدند
و ما با دست با مردم تعارف میکردیم تا به تیاتر رسیدیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان و پسرها و دخترهاشان
و وزراء و اعیان انگلیس و سفرای خارجه و معتبرین شهر از زن و مرد در انجا بودند مجلس رسمی بود اما لباس هم رسمی
پوشیده بودند زنها بازهمانطور با لباس شب که سینه و ساعدشان باز بود و جواهر زیاد زده آمده بودند با گل و
دسته های گل تمام لژها را معطر و مزین کرده بودند از طرف ما هم امین السلطان و عزیز السلطان و جمعی دیگر
حاضر بودند وضع این تیاتر خیلی شبیه به تیاترهای دیگر است خیلی بزرگ است و همه مطلا است داخل آنهم خیلی مزین است
و بعضی از جاها با سنگ مرمر کار کرده اند با الکتریسیته روشن میشود پنج مرتبه دارد مرتبه اول از زمین بلند نیست
دور ستون دارد و در و بعقب خیلی جا دارد در حقیقت مثل این است که سایر مرتبه ها معلق باشد آن زیر
صندلیهای زیاد گذاشته اند مرتبه های دیگر بالای این مرتبه است مرتبه تحتانی دیگر لژ ندارد و دوره هم متصل است
مگر در بعضی جاها با تخته فاصله فیمابین ساخته اند جائی که ما نشستیم هم خیلی وسیع است عقب آن پله ها دارد که مردم
پشت ما نشسته بودند تمام زن و مرد بجبا در انجا بودند برای ما در جلو صندلیها گذارده بودند که با نواب ولیعهد
و زوجه ایشان و شاهزادها روی صندلیها نشستیم پرده ها و بازی امشب خیلی تماشا داشت البته قریب
سیصد نفر رقاص از دختر و پسر و زن و مرد و دخترهای کوچک بودند که همه لباسهای بسیار فاخر مشعشع
رنگارنگ پوشیده بودند و البته چهل پنجاه هزار تومان خرج آنها شده بود هر دفعه که پرده می افتاد لباسها را عوض

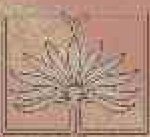


کرده لباسی بهتر و رنگین تر از اول می‌پوشیدند بسیار خوب رقصیدند در یک پرده که رقاصها و بازیگرها
معلق میزدند لوطیها و بازیگرها بواسطه حضور خانمهای معتبر لباس چسبان پوشیده با قبای سیاه معلق میزدند
خیلی غریب بود با این لباسهای سنگین اینطور معلق زدن و در هیچ سیرک ندیده بودم بعد ستونهای بلند نصب
کرده طنابها معلق آنها بستند زنهای بازیگر آمده از طنابها بالا میرفتند و چرخ میخوردند و همان بین طناب
دیگر جستن کرده آن طناب را می‌گرفتند و چرخ میزدند هیچ نمی‌افتادند اینطور کارها بکنند خیلی تماشا داشت
اما ما خسته شده بودیم چرا که قریب دو ساعت و نیم آنجا نشسته بودیم مثل تیاترهای دیگر نبود که بعد از افتادن
پرده برخاسته بیرون برویم و شربت خورده راحتی کنیم متصل در یکجا نشسته بودیم خلاصه بعد از تمام تیاتر
برخواسته از پله‌ها بالا رفتیم جائی بود وسیع و مدوّر در آنجا سوپ را حاضر کرده بودند در وسط میز بزرگی
بود ما با خانواده سلطنت آنجا نشستیم سایرین در سر میزهای مدوّر کوچک که در اطراف گذاشته بودند نشستند
تمام اشخاصی که در تیاتر بودند سوپه خوردند بعد از سوپه که مدتی از نصف شب گذشته بود به منزل آمده خوابیدیم جمعه ششم

روز جمعه ششم امروز صبح جنرال انگلیس و همین پارک جلو منزل ما یک توپی آورده بود که بنظر
ما برساند رفتیم تماشا کردیم توپیست که مخترع آن (میکسیم) ینگی دنیائی است و این توپ هم باسم همین
شخص موسوم و معروف است توپ بسیار عجیبی است لوله دارد که در زیر آن تعبیه‌ای کرده‌اند تا بواسطه
تیراندازی گرم نشود و در صفحه خارج چهار صد فشنگ میگذارند و در زیر توپ خزانه دارد که آن صفحه را آنجا
گذاشته و یک صندلی در پشت سر دارد که روی آن می‌نشینند قراول میرود دست باینجا میگذارد متصل
فشنگهای فلزی که در صفحه زیر توپ جا دارد خالی میشود و لاشهای فشنگ از زیر میریزد فشنگها هم مثل فشنگ
مارتینی است ما خودمان انداختیم عزیز السلطان و مجد الدوله هم دو سه تیر انداختند خیلی تماشا داشت امروز
یکساعت قبل از ظهر باید برویم بآسب دوانی و نهار را هم در آنجا بخوریم در وقت معیّن با سر درمند ولف
سوار کالسکه شده رفتیم از دم پارلمنت گذشته بکار راه آهن که باید باسب دوانی برود رسیدیم ترن حاضر
بود نواب ولیعهد و دو پسرشان و لارد سون هم در گار حاضر بودند با هم ترن نشسته صحبت کنان رفتیم
ترن خیلی تند میرفت رسیدیم بقصبه استرابری هیل در آنجا قدری ترن ایست کرد نواب ولیعهد می‌گفتند
چرا ترن ایستاد بنا بود توقف کند بعد راه را عوض کرده ترن بطرف اسب دوانی آمد در گار پیاده شدیم
دم گار یک دالان مسقفی بود که از دو سمت ستون داشت و یک دیوار چوبی هم بود ما بین این دیوار و این
دالان همه گلکاری است این دالان هم خیلی طولانی است تمام طول این دالان را بیرق زده‌اند قریب
هزار قدم که رفتیم رسیدیم باسب دوانی که اسم این محل اسب دوانی (کمپتن پارکن) است بالاخانه دیدیم

[illegible]

که مخصوص ما درهمین ایام ساخته و درظرف هیجده روز باتمام رسانیده اند سایر بالاخانه های قدیمی سابق هم درجلو
بترتیب دیده میشد از پله ها بالا رفتیم بالاخانه منظر بسیار خوشی به چمن باصفائی که درجلو است دارد از زن و مرد
اعیان و محترمین خیلی بابت دوانی آمده بودند مردم متفرقه تماشائی هم بسیار بودند خصوصاً در انجائیکه سر اسبها
شرطی جمعیت و قال و مقال غریبی بود یک نصف دوره اسب دواندند هفت هشت اسب بود تقریباً نصف
دوره اینجا از نزدیک قریه اکبرآباد تا پای پله عمارت اسب دوانی طهران است بعد گفتند فلان اسب
پیش آمد ما برخاسته چند پله بالاتر رفته وارد اطاقی شدیم که نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم نواب ولیعهد
و ناظم رجال هم در سر نهار بودند بعد از نهار باطاق اول برگشتیم یک دوره دیگر اسب دواندند بعد نواب
ولیعهد گفتند برویم پائین از نزدیک اسبها را تماشا کنیم آمدیم پائین چابک سوارها اسبها را از جلو ما
گذراندند اسبها و مادیانهای خوب بود و بعد از تماشا دوباره بالا رفتیم یک دوره دیگر هم دواندند باز دو
دوره باقی مانده بود چون ما خیال حمام داشتیم برخاسته با نواب ولیعهد پائین آمدیم همان دالان گل که
اول رسیده بودیم آمده سوار کالسکه راه آهن شده بلندن مراجعت کردیم در کار نواب ولیعهد از ما جدا
شده رفتند و ما با سر دروموند ولف و ناظم الدوله سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم در ساعت شش و نیم بعد از
ظهر باید بخانه لرد روزبری بمهمانی و صرف شام برویم در ساعت معین با امین السلطان و سر دروموند ولف
و ناظم الدوله و بعضی دیگر از ملتزمین رکاب خودمان بخانه لرد روزبری رفتیم روزبری از فرقه لیبرال و از دسته
وزارت مسیو گلادستون است که ضد با دسته وزارت حالیه است جوانیست خوشرو و کوتاه قد ریش
و سبیل را میتراشد خلاصه وارد خانه او شدیم خانه ساده ایست اما خیلی خوب است از در که داخل شدیم جلوخانی
داشت و مهتابی درجلو عمارت بود که بمنزله فضا و حیاط خانه بود اما در مرتبه بالا واقع بود نواب ولیعهد انگلیس
و دوک دوچابرلن و مسیو گلادستون و لرد گرانویل و لارنسون و مکنفر شاعر معروفی و یک نقاش پیرمرد
بلند قامتی که یک پرده صورت گلادستون را خیلی خوب ساخته بود و درهمین عمارت نصب کرده بود
که بهترین نقاشهای لندن است و جمعی دیگر از معارف و معتبرین شهر همه در اطاق ایستاده بودند تمام اهل
مجلس مرد بودند زن هیچ نبود از این اطاق باطاق دیگر که میز شام چیده بودند رفته نشستیم زیاده از سی نفر
بهمه جهة در سر میز بودند مسیو گلادستون دست راست ما و لرد روزبری دست چپ ما و نواب ولیعهد
و لرد گرانویل روبروی ما نشسته بودند از ملتزمین ما هم امین السلطان و دو سه نفر دیگر بودند شام که تمام شد
برخاسته از اینجا رفتیم به آلبرت هال نواب ولیعهد پیشتر باینجا رفته بودند که انجا منتظر کنند آلبرت
هال محوطه وسیعی است و گنبد بزرگی دارد تفصیل آلبرت هال همان است که در روزنامه سفر سابق نوشته ایم



در مرتبه بالای آن که فوق همه مراتب است ستونها دارد و ایوانی جلو آمده در باقی طبقات همینطور دوره جای نشستن دارد و صندلیها گذاشته و مردم نشسته اند زمین و مرتبه های بالا و پایین همه پر از جمعیت زن و مرد بود نواب ولیعهد و زوجه ولیعهد و دخترها و پسرهای ایشان و جمعی دیگر از شاهزاده خانمها جلو آمده ما را بسطح زمین لبرت هال برده میان مردم صندلیهائی با خودشان گذاشته بودند نشستیم هوای اینجا خیلی گرم بود خواننده ها زیادی آواز خواندند اول یک مرد و دو زن خواندند بعد تکنک هم خیلی خواندند دسته بدسته هم بطور اجماع میخواندند قریب پانصد نفر خوانده بودند مدتی طول کشید تا خواندنی تمام شد ارگ بزرگی هم در اینجا بود ما هم با اینکه از گرما قدری صدمه میخوردیم تا آخر مجلس نشستیم بعد از اتمام بیرون آمده سوار کالسکه شده مراجعت بمنزل کردیم و بعد از ساعتی خوابیدیم (امشب در سر شام لرد ... در بری پارچهای یخ بزرگ مخروطی خیلی صاف و شفاف بود پرسیدیم این یخها را از کجا میآورند گفت از دریاچهای شمالی ینگی دنیا که طبیعةً منجمد میشود بریده و حمل بکشتی کرده بلندن می آورند (دوشنبه هفتم) صبح برخاسته بحمام رفتیم حمام ترکی است بسیار خوب حمامی بود از حمام بیرون آمدیم بمنزل آمده نهار خوردیم ناظم الدوله عرض کرد که قونسول ایران که از اهل انگلیس است یک توپی پیشکش کرده و در پارک جلو عمارت حاضر نموده است که بنظر ما برساند و چند نفر عکاس هم حاضر شده اند که عکس ما را بیندازند بعد از نهار بپارک رفته توپ را دیدیم توپ خوبی است از سیستم مکسیم که روز پیش دیده بودیم بود اما اینهم بد نیست وضعش این است که یک جعبه گردی ساخته و میان آن فشنگ چیده اند وسط توپ هم یک جائی تعبیه کرده اند که این جعبه را در آنجا میگذارند و در پشت توپ یک دستگیره قرار داده که میگردانند مثل سازهای دستی و بهمان وضع توپ مکسیم فشنگها خالی میشود چند تیر انداختند تماشا کردیم بعد آمدیم باطاق امروز بخانه (دوک دکامبریج و مسیو گلادستون لرد گرانویل) باید برویم سوار شده از کوچهای معروف لندن که سابق دیده بودیم و بسیاری از کوچهای دیگر پرپیچ و خم گذشته تا رسیدیم بخانه دوک دکامبریج از آنجا گذشته بخانه (لرد گرانویل) رسیدیم لرد گرانویل از دسته لیبرال است و یک وقتی وزیر امور خارجه بوده است زن و دخترها و پسرهای او هم ملاقات شدند دو دختر بسیار خوشگل و دو پسر بسن پنج شش ساله دارد قدری نشسته بعد برخاسته پائین آمدیم سوار شده رفتیم بخانه مسیو گلادستون بعد مراجعت بمنزل کردیم (دوک دوسوترلاند امروز بدیدن ما آمده بود او را ملاقات کردیم در سفر سابق که بانگلیس آمدیم روزی در ترنتام که ییلاق دوک مشارالیه است مهمان او شدیم در آنسال که او را دیدیم اگرچه ریش داشت اما خوشگل و جوان بلند بالا بود امروز دیدم پیر شده است قدری صحبت کردیم پس از رفتن او عکاسها آمدند اول عکاسهای انگلیسی عکسی از ما

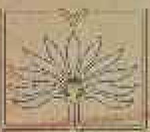
دوشنبه هفتم

انداختند



انداخت بعد یک عکاس ملتی آمد و هم عکس ما را انداخت ساعت شش و نیم بعد از ظهر باید برویم به کریستال پاله که صرف شام و تماشای آتشبازی مهمان نواب ولیعهد هستیم در ساعت معین سوار کالسکه شده به کریستال پاله رفتیم امین السلطان و بعضی دیگر از ملتزمین هم در رکاب ما بودند از منزل ما تا کریستال پاله دو فرسنگ راه مثل از طهران تا صاحبقرانیه شمیران کریستال پاله عمارتی است از بلور اول اکسپوزیسیونی که در فرنگ از برای صنایع باز نمودند در اینجا بوده بعد از آن این عمارت را منهدم نساخته و بهمان حالت نگاه داشته اند وقتی به عمارت رسیدیم دیدیم مردم ده پشته و بیست پشته ایستاده اند و همینطور تا دم کریستال پاله جمعیت بود بدون اغراق قریب سه لک نفر ایستاده بودند در این خط راه از طرفین منظر و محلی نبود که پشت در پشت آدم نه ایستاده باشد تمام این مردم با لباسهای تمیز قشنگ بودند البته چهل هزار نفر از این جمعیت دختر از چهار ساله الی هفده ساله بودند و رسم دخترها این است که تا شوهر نکرده اند باید موی سرشان را نبافته بهمان حالت طبیعی مثل موی سر درویش افشان وا بگذارند از تمام این جمعیت از درب عمارت الی کریستال پاله علی الاتصال صدای هورا بلند بود دستمالها تکان میدادند و بچه های خود را که کوچک بودند سر دست بلند میکردند تکان میدادند از هر سوراخی که دیده میشد دو سه دستمال تکان میخورد کالسکه ما هم آرام میرفت و جواب احترامات و تعظیمات آنها را میدادیم تا رسیدیم بعمارت کریستال پاله نواب ولیعهد و زوجه ایشان و اشراف و اعیان همه حاضر بودند داخل چند دالان شدیم که اکسپوزیسیون گل سرخ بود قریب بدو هزار قسم گل سرخ با انواع مختلف ملاحظه کردیم گل بود باندازه یک دوری زوجه نواب ولیعهد یک گل بما دادند بسینه زدیم و همچنین بعضی درختهای میوه خیلی از قبیل شلیل و آلو بالو و گیلاس دیده شد که همه پربار بود خیلی خوب تربیت کرده بودند در اینجا هم که از کالسکه پیاده شدیم قریب بصد هزار نفر جمعیت ایستاده بودند بعد از تماشای گلها دست بدست زوجه نواب ولیعهد داده وارد اصل تالار شدیم در اینجا هم قریب بدویست هزار نفر جمعیت بود که همه شاه سلامت باد میگفتند و هورا می کشیدند تماشا کنان میرفتیم تا رسیدیم بگنبد بلندی که در وسط این عمارت است در اینجا کنسر ساز و آواز است صندلی بسیار گذاشته و مردم جا گرفته بودند قریب به پنجاه هزار نفر جمعیت در این محوطه بود در راه پله را گرفته رفتیم بالا بجائیکه برای ما انتخاب کرده بودند قدری تماشا کردیم یک ارگ بزرگ خوبی هم در اینجا بود بعد از آنجا رفتیم بیک بالکنی که منظر بباغ و عمارت داشت درین باغ هم قریب بسیصد هزار نفر جمعیت بود که مثل دریا موج میزدند فوارهای بلند خوب دیده شده اما آب این فواره ها همیشه نمیجهد هر وقت بخواهند آب میاندازند و میجهد یک دو عمارت بزرگ بود که از روی آنها آب میریخت خلاصه تماشای زیاد کردیم و آن گلی که در سینه داشتیم از بالکن میان آن جمعیت انداختیم قریب ده هزار نفر برای آن بودند

آن گل هجوم آوردند و از دست یکدیگر گلرا میربودند در حقیقت اینهم اظهار یکنوع احترامی بما بود دیگر باره یکدسته گلی گرفته انداختیم باز بهمان حالت ازدحام از دست یکدیگر میربودند حتی پرهای گلرا که روی زمین ریخته بود جمع میکردند و میبردند خیلی تماشا کرده بعد آمدیم بلژ اولی که ذکر کردیم نشستیم این لژ روبروی این کنیسه و مجمع مردم است فرشی آوردند در وسط انداختند اول یکدسته بازیگر که جست و خیز میکردند و معلق میزدند آمدند اما این جست و خیز را مثل جست و خیزهای دیگر نمیتوان گفت بلکه نوعی از سحر است مثلا سه نفر آدم روی یکدیگر ایستادند و یکنفر در بالای آن سه نفر سرش را بسر آن شخص بالائی گذاشته پاها را هوا کرده بود دیگر چند نفر ژاپونی بودند که اینها شباهت بترکمان داشتند بندبازیهای غریب و عجیب کردند علی الخصوص یک پسر شش ساله از آنها که خیلی قابل بود کارهای بسیار عجیب کرد بعد سه فیل آوردند معلومات این فیلها آن بود که اولا ساز میزدند و میرقصیدند بعد بازی الاکلنگ کردند در یک سر چوب یک فیل نشست و طرف دیگر یکفیل و بازی کردند بعد یکفیل سوار دولوسپید شد و با خرطوم سکان را گرفته بهر طرف میل داشت میگردید و از این قبیل بازیهای غریب دیگر هم کردند بعد برخواسته آمدیم سر شام دست چپ ما زوجه نواب ولیعهد و دست راست ما دختر نواب ولیعهد و روبروی ما خود ولیعهد نشستند عزیز السلطان هم بود بعد از شام برخواسته آمدیم برای تماشای چراغان و آتشبازی در همان بالکن ایستادیم در جلو بالکن چراغان خیلی مفصلی بود فوارههای حوض هم آب انداخته و یک آتشبازی بسیار مفصل خوبی کرده بودند که در هیچ جا باین خوبی ندیده بودم خصوصا رنگهای خیلی قشنگ داشت مثلا صورت ما را ساخته بودند و بواسطه سیم تلگراف که سرش در بالکن بود میبایست آتش بگیرد این بود که بما عرض کردند سر سیم را پیچ دادیم که فورا آتش گرفت و صورت ما در آمد که یکبار بقدر دویست هزار نفر هورا کشیدند و شاه شاه میگفتند و کف میزدند دیگر یکدسته شیر و خورشید از آتشبازی ساخته بودند که بسیار خوب بود بعد دو خروس ساخته بودند که با هم جنگ میکردند تا یکی دیگری را کشت همچنین دو آدم بودند که با شمشیر جنگ میکردند و یکی دیگری را بقتل رسانید همه جهة آتشبازی بسیار ممتازی بود و باز از عجایب حرکات و حالات همان فیلها است که مثل یک نوکر مطیع نسبت باقای خود از صاحبشان فرمان برداری و اطاعت میکردند و هرچه میگفت بجا میآوردند و این فیلها جثة بتفاوت بودند یکی از آنها کوچکتر بود انواع بازیها کردند خلاصه آمدیم پائین وقتی باین عمارت آمدیم از طرف الهام بر او وارد شدیم و حالا از طرف دیگر که عمارتی بوضع مصری ساخته بودند و مجسمه حضرت موسی و بعضی تصاویر دیگر در آنجا بود و حوضها و فوارهای خوب داشت مراجعت کردیم و همان قسم دست ما در دست زوجه نواب ولیعهد بود تا دم کالسکه رسیدیم با نواب ولیعهد و زوجه ایشان دست داده خداحافظ کرده سوار کالسکه شده آمدیم به منزل خوابیدیم)



اسامی سفرای خارجه مقیم لندن که بحضور آمدند از این قرار است سفرای کبار (فرانسه میسو وادینگتن
روس (بارون دو واستال) آلمان (کنت دو هاتس فلد) عثمانی (رستم پاشا) اطریش (کنت دیم
اسپانیول (آلبارد ا وزرای مختار) هلاند (کنت دو بیلاند) بلژیک (بارون سلونیز) پرتوغال
میسو وانطاس) سود (کنت پی په) دانمارک (میسو دو فابل) کلومبی (آن گول) چین (
لو تجین) امریکا (لین کلن) یونان (ژنا دیوس) رومانی (پرنس قیکا) شارژ دافر (ایطالیا
میسو کاتالانی (سیام) (کنت دیطاهار) ژاپون (اهاب) جزیره هوائی) هف نو نگ
کوستاریکا) میسو فرناندز) **روز یکشنبه هشتم**) امروز باید از لندن برویم بخانه لرد
سالیزبوری) و شب آنجا مانده و از آنجا به مملکت اکس برویم بعضی از ملتزمین رکاب ما در لندن مانده و باقی
در رکاب هستند نهار را در منزل خوردیم بعد از نهار امین السلطان آمده عرض کرد که سر درومند ولف
عرض میکند که باید بکلوب برویم کالسکه هم حاضر است من با درومند ولف سوار کالسکه شده به کلوب
رفتیم اکبرخان پیشخدمت هم در رکاب بود در اینجا سه کلوب است یکی کلوب وزراء حالیه که دسته کنسرواتیو
هستند و یکی کلوب وزرای لیبرال و دیگری کلوب اهل نظام است ابتدا بکلوب وزراء کنسرواتیو رفتیم بالا و
پائین آنرا گردش کردیم آن دو کلوب دیگر را از بالا و پائین نگشتیم چرا که وضع کلوب یکی است تفصیل یکیرا که مینویسیم
سایر معلوم میشود کلوب عبارت از عمارتیست بسیار عالی اول که شخص وارد میشود یک محوطه بزرگ وسیعی است
و در همان جا راهی دارد که باطاقها میرود مثلاً یک اطاق بزرگ سفره خانه دارد که وزراء و خصوصاً آنهائیکه زن
ندارند در آنجا غذا میخورند وزرای لیبرال حق دخول به کلوب کنسرواتیوها را ندارند اینجا مخصوص خودشان است
اطاقی دیگر محض سیگار کشیدن است اطاق دیگر کتابخانه است که در آنجا کتاب میخوانند اطاقی دیگر برای روزنامه
خوانی است که انواع روزنامه جات تازه را هر روزه در آنجا حاضر می کنند این وضع مرتبه تحتانی بود مرتبه فوقانی
هم باز بهمین وضع است اطاقی هم برای دست و روشوئی دارد که همه قسم اسباب آسایششان فراهم است در کلوب وزرا
که رفتیم یکنفر کلنل کوتاه قد ریش سفید روزنامه در دستش روی صندلی خوابش برده بود قدری ایستاده با و
نگاه کردیم وضعش خالی از خنده نبود بعد بیدارش کردیم دیگر در هر کلوب اسبابی هست که بدن شخص را وزن می کنند
مثل صندلی چیزیست که آدم روی آن می نشیند وزنش معلوم میشود خلاصه امروز صبح تمام عمارت بوکینگام را هم
گردش کردیم خیلی عمارت عالی خوبی است مبل و اسباب ممتاز از مجسمه ها و آئینه های بسیار بزرگ و ستونهای
خوب و گچ بریها و طلاکاریهای خیلی خوب دارد امروز باید سه ساعت از ظهر گذشته برویم بخانه ملکم خان ناظم
الدوله و ساعت شش بعد از ظهر چنانکه اشاره کردیم باید برویم بعمارت هاتفلد لرد سالیزبوری برویم د



وشب را در همانجا شام خورده بخوابیم خلاصه در ساعت معین سوار کالسکه شده امین السلطان هم با ما بود
رفتیم بخانه ناظم الدوله باز از طرفین راه جمعیت زیاد ایستاده بودند و هورا میکشیدند امروز بواسطه اینکه
یکشنبه است و تمام دکاکین بسته جمعیت زیادتر بود بهمینطور از میان جمعیت گذشته وارد خانه ناظم الدوله
شدیم زوجه با دخترها و برادرش که میکائیل خان است جلو در ایستاده بودند جمعیت زیادی هم از معارف
شهر و وزرای مختار دعوت شده بودند که در باغ و خانه ناظم الدوله مشغول گردش بودند در بالای باغ یک
چادری زده و میزی مخصوص ما حاضر کرده بودند یک میز دیگر هم در گوشه باغ بجهة سایر مدعوین حاضر کرده بودند
من رفتم سر میز مخصوص خودمان نشستیم چون قرار بود نواب ولیعهد هم باینجا بیایند قدری که گذشت ایشان با زوجه
و پسرهای خودشان آمدند باتفاق نواب ولیعهد بسر میز رفته قدری نشستیم صحبت کرده و میوه و عصرانه خورده
بعد چون خیال حرکت هم بود برخواسته بمنزل آمدیم نواب ولیعهد و دیگران در انجا باز قدری ماندند بعد از
آمدن منزل مهیای حرکت شده بعد از اندکی توقف سوار کالسکه شده سردرمند ولف و امین السلطان
هم پیش من نشستند چون هوا استعداد باران داشت فرمودیم سر کالسکه را بستند روانه گار راه آهن
شدیم از درب عمارت تا گار باز اطراف راه جمعیت زیادی ایستاده هورا میکشیدند و دستمال حرکت
میدادند من هم با آنها از توی کالسکه تعارف میکردم تا رسیدیم بگار سوار ترن شده حرکت کردیم تقریباً
از هشت تونل گذشتیم که از زیر عمارات شهر و بعضیها از خانهها میگذشت وضع عجیبی داشت از شهر و اطراف
شهر گذشته باز وارد صحرا شدیم تمام صحرا هم خانه و آبادی و جمعیت است زمین صحرا همه سبز و خرم با جنگل زیاد
گاوهای مختلف در صحرا دیده شد تا رسیدیم بیک آبادی راه آهن از انجا بقهقری برگشته اندکی نگذشت
که بعمارت ییلاقی لرد سالیزبوری رسیدیم خودش جلو راه ایستاده بود ما پیاده شده با او دست دادیم
و باتفاق سوار کالسکه شده راندیم درب عمارت و باغ که خیلی جای با صفائیست از کالسکه بیرون آمدیم
زوجه لرد سالیزبوری در باغ حاضر بود با او دست دادیم بعد زوجه نواب ولیعهد ملاقات شدند با
ایشان هم دست داده وارد باغ شدیم خود نواب ولیعهد هم در باغ گردش میکردند نزد ما آمدند با ایشان
هم دست داده تعارف کردیم این باغ بسیار با صفا است گلکاری خوبی از روی سلیقه کرده اند منظر
بسیار خوشی به جنگل و صحرا دارد قدری گردش کردیم یک باغچه در این باغ ساخته دار درخت کاج بطور دیوار سبز
جائی تعبیه کرده و در یک جای گودی بوضع کوچه باغ خیابانهای کوچک درهم و برهم تشکیل داده اند که یکنفر
آدم میتواند در آن راه برود و اگر بلد نباشد ممکن است که راه را گم کند و نتواند برگردد ما با عضدالدوله قدری در این
خیابان راه رفتیم بعد لرد سالیزبوری آمده گفت من آمدم که مبادا گم بشوید بعد عزیز السلطان هم آمده قدری در

انجا

در اینجا با گردش کرد بعد از تفرج و گردش بلرد سالیزبوری گفتیم ما را باطاق مخصوص خودمان ببرند که قدری راحت
کنیم خود سالیزبوری جلو ما افتاده ما را اطاق باطاق آورد و از یک معبد و کلیسای کوچکی هم که در این عمارت
ساخته اند گذشته تا وارد اطاق خودمان شدیم و سالیزبوری مراجعت کرد قدری راحت شدیم ملتزمین ما هم
هر یک منزل مخصوصی در عمارت دارند این عمارت را سیصد سال است بنا کرده اند قدیماً مال الیزابت
پادشاه انگلستان بوده او بسالیزبوری جد همین سالیزبوری بخشیده و از آنوقت تا بحال نسلاً بعد نسل
در تصرف و ملکیت اینهاست و خوب نگاه داشته اند خلاصه در ساعت هشت لرد سالیزبوری باطاق
ما آمده ما را برداشته بسر شام برد از اطاقهای بسیار خوب گذشتیم که در سقف اطاقها چراغهای کوچک
الکتریسیته زیاد روشن کرده بودند باطاق شام وارد شدیم سر میز ما ده نفر نشسته بودند باین ترتیب
که دست راست ما زوجه لرد سالیزبوری و دست چپ زوجه نواب ولیعهد نشسته بودند و از معروفین
سر میز نواب ولیعهد و خود لرد سالیزبوری و امین السلطان و وزیر هندوستان و فرمانفرمای سابق
هندوستان و وزیر ایرلند و سر درومند ولف و لارسنون و پسرهای نواب ولیعهد و دخترهای ایشان
و جمعی دیگر از معتبرین و معارف هم در سر چهار میز مدور دیگر که توی همین اطاق گذاشته بودند نشسته شام
میخوردند بعد از شام ابتدا تمام زنها و خانمها از قبیل زوجه لرد سالیزبوری و دیگران از سر میز برخاسته
باطاق دیگر رفتند و ما با نواب ولیعهد و لرد سالیزبوری و سایر اشخاصی که سر میز بودند همانجا نشسته
قدری صحبت کردیم و سیگار کشیدیم بفاصله ساعتی برخاسته باطاق زنها رفتیم آنجا یک شطرنجی روی میز
حاضر بود پرسیدیم از شماها کی بازی میتواند بکند زوجه لرد سالیزبوری که زن متشخصه زیرکی است گفت من
حاضرم نشستیم شروع ببازی کردیم با اینکه هم خود زوجه لرد سالیزبوری شطرنج را خیلی خوب میدانست
و هم سایر اعیان و اشراف انگلیس هم که حاضر بودند باو یاد میدادند چند بازی بیشتر طول نکشید که او
مات کرده بازی را بردم بعد هم ناظم الدوله با (مرکیز اف لودیان) وزیر اسکاتلند یک دست شطرنج
بازی کرد و ناظم الدوله برد خلاصه قدری صحبت کرده رفتیم منزل که استراحت کنیم لرد سالیزبوری هم
همراه آمد که ما را باطاق خودمان برساند از این اطاقها که میگذشتیم در یک اطاق طولانی که بطور والان است
پسر نواب ولیعهد را با بعضی از زنها و مردها دیدیم مشغول رقص بودند و بنوای موزیک که در اطاق دیگر
میزدند اینها میرقصیدند قدری آنجا ایستاده تماشا کرده بعد رفتیم باطاق خودمان خوابیدیم اما تفصیل این
اطاقی که امشب شام خوردیم ازین قرار است اصل این اطاق تمام از تخته و چوب منبت است که خیلی خوب
و قشنگ ساخته اند و در سقف اطاق چراغهای الکتریسیته کوچک تک تک نصب کرده اند و بدیوار

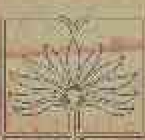
اطاق چهار بیرق کهنه نصب است تحقیق کردم این بیرقها از کجاست گفتند در جنگ واترلو (دوک
دو ولینگتن) از ناپلیون امپراطور فرانسه گرفته و به پدر لرد سالیزبوری داده است و هم در این اطاق خودش
بجهة یادگار و افتخار نصب کرده است اسم باغچه سروی که خیابان ساخته اند که آدم نابلد در آن گم میشود ......
اِپی دَنت) است (روز دوشنبه ۹ محرم) امروز عصر از اینجا باید برویم بباغ و عمارت
لرد بوون لو) که اسم آن عمارت قصر (اشبرج) شام را مهمان او هستیم این مرد از لردهای معتبر
انگلیس و بسیار بلند قامت و جوان و سناً چهل پنجساله است منصبش سرهنگی است و افواج داوطلب
انگلیس در تحت اداره اوست کالسکه حاضر کرده بودند که در باغ گردش کنیم سوار شده پسر لرد سالیزبوری هم
که اسمش لرد کرانبورن و از اجزاء مشورتخانه است در بالای کالسکه بجای کالسکه چی نشسته بود چون او را از اول نشناختیم
گمان کردیم کالسکه چی است راندیم و از خیابان سبز و جنگلهای خیلی کهنه قدیم گذشته بیک عمارت کوچک کهنه رسیده
پیاده شدیم اینجا از درخت دیوارهای سبز ساخته و دالانهای عجیب از اشجار تعبیه کرده بودند و در یک
جائی آب کمی جمع شده بود که پسر لرد سالیزبوری میگفت دریاچه ایست خلاصه قدری گردش کرده اینجا پسر لرد سالیزبوری را شناختیم با او دست داده گفتیم آمد توی کالسکه پیش خودمان نشست و اکبرخان پیشخدمت که
همراه بود رفت بجای او در بالای کالسکه سوار شد مراجعت کرده بعمارت آمدیم بعد از چند دقیقه لرد سالیزبوری
آمده ما را باطاق نهار برد که همان مجلس شام دیشب است و همان اشخاصی که در سر شام حاضر بودند در نهار هم حاضر
بودند امروز عصر لرد سالیزبوری بجهة تشریفات ما ضیافت مفصلی نموده بقدر هزار و پانصد نفر از اعیان و اشراف
انگلستان و غیره را باینجا دعوت کرده است که آمده صرف چای و شربت و عصرانه نمایند منجمله دوک دومال
پسر لوی فلیپ پادشاه سابق فرانسه است که در نزدیکی پاریس قصری دارد موسوم به (شان تی لی) و این
شخص پیرمرد خوبی است دیروز از پاریس بلندن آمده است خلاصه بعد از نهار رفتیم بباغ گردش کردیم نزدیک
باغ خیابانی دارد در آنجا روی صندلیها نشستیم نواب ولیعهد و زوجه ایشان و شاهزادها و تمام وزرا و
سفرای خارجه هم حضور داشتند شخصی امریکائی که یک زن و یک نوکر داشت اسباب تفنگ اندازی
فراهم آورده تفنگهای کوچک و بزرگ مخصوص داشت تفنگ کوچکش فشنگ فلزی باریک کوچکی
داشت که گلوله را توی فشنگ قرار داده بودند نه در سر فشنگ و این کار برای اینست که گلوله راست
به نشانه بخورد گلوله ها از شیشه یا چیز دیگر داشت گردی مثل گوی بدست نوکر و زنش میداد بهوا می انداختند
و متصل روی هوا با تفنگ میزد باز این گلوله ها روی سر و دوش زنش میگذاشت یکی یکی میزد و باز روی
دست زنش میگذاشت و میزد و دیگر روی میخوابید و قیقاج میزد بعد بحمدالله فرمودیم رفت چند تیر انداخت

ادل

اوّل تر زد بعد چند تیر خوب زد پس از آن برخاستیم که برویم منزل قدری راحت شده حرکت کنیم چند نفر رقاص و سازنده اسپانیولی حاضر کرده بودند ما با نوّاب ولیعهد و سایرین دم پله عمارت نشسته تماشا کردیم زنها رقص کردند دو نفر رقاص زن بودند با لباسهای خیلی خوب و چند نفر سازنده بعد قدری بالا رفته راحت کردیم و آمدیم پائین رفتیم پیش نوّاب ولیعهد و سایرین ایستاده قدری تماشای ساز و رقص را کرده و تعریف کردیم تا وقت رفتن رسید با نوّاب ولیعهد و زوجه ایشان و سایرین وداع کرده رفتیم سوار کالسکه شدیم لرد سالیزبوری هم پیش ما نشست رسیدیم براه آهن سوار ترن شدیم شاهزاده ویکتور پسر بزرگ نوّاب ولیعهد هم که همراه ما میآید آمد توی ترن پیش ما نشست و راندیم (در باغ لرد سالیزبوری و سایر باغها و عماراتی که دیدیم بازی گلوله بازی ترتیب داده بودند بازی بسیار خوبی است توی چمن خط دایره مستطیلی از سفیدی ریخته اند و وسط آن از دیوار کوچکی مثل تور کشیده و دو سر آن را در آخر دایره بکاد و سر را نصب کرده و بسته اند جمعی این طرف دیوار توری و جمعی آن طرف آنها باید توی خط دایره بایستند و با چوبهائیکه در دست دارند که سر چوبها مثل تله تا میان خالی است گلوله های توپ را از این طرف بآن طرف میزنند و آنهائی هم که آن طرف هستند گلوله را باید با همین چوب که در دست دارند برگردانند برای حریف بطوریکه از خط دایره خارج نشود بازی بدی نیست خلاصه با راه آهن راندیم همه جا اطراف راه سبز و خرم و جنگل و آبادی بود و تمام صحرا حاصل زراعت است و هنوز که تقریباً بیست روز از سرطان میرود گندم و جو آنجا را درو نکرده اند و همه سبز است خط راه آهن در شهر (سِمنت آلبَنس) تغییر کرد در نیمه راه رسیدیم بشهر (واتفورد) و از آنجا باستاسیون (بادلت هم استید) راه یکساعت و نیم طول کشید جمعیت زیادی از دهات اطراف جلو کار راه آهن جمع شده بودند و هورا می کشیدند و اظهار شوق و شعف میکردند ولی وضع لباس و زندگی اینها بمردمان شهری شبیه است دخترهائیکه دیده میشوند همه سفید میپوشند که این لباس سفید خیلی بر حسن آنها میافزاید و مخصوصاً زنها و دخترهای خوشگل لباس سفید میپوشند خلاصه از راه آهن پیاده شدیم (لرد برون لو) که امشب مهمان او هستیم سر راه آهن حاضر بود با او دست داده تعارف کردیم قدری رفته از چند پله پائین رفتیم کالسکه حاضر بود من و شاهزاده ویکتور و امین السلطان سوار شدیم لرد هم که جوان بلند قامتی است سوار شده جلو ما افتاد یکدسته سوار هم که لباس آنها مثل لباس خود لرد ماشی رنگ است از جلو و عقب ما بجهت تشریفات میتاختند و از دو طرف گرد زیادی برخواسته بود همینطور راندیم از وسط جنگل و پارک و درختهای خیلی کهن گذشتیم باز در کنار راه دو نفر چهار نفر ده نفر و بیست نفر زنها و مردها بتفرقه بجهت تماشا ایستاده بودند قدریکه رفتیم کنار جاده توی جنگل دو سه دسته مرال با نوع مختلف از سیاه و ابلق کوچک و بزرگ دیده شد اینها وحشی هستند و مخصوصاً گرفته توی این پارک رها کرده اند

از کار تا منزل لرد که قصر اشبریج است یکفرسنگ راه است بعد از طی این مسافت که بعمارت اشبریج رسیدیم لردی بردن لو) که زوجه لرد است و تقریبا چهل و هفت سال از سنش گذشته و زن بسیار خوشروی مهربانی است دیده شد اغلبی از نجبا و معارف انگلیس هم که مدعو بودند قبل از وقت حاضر شده بودند با همه تعارف کردیم این عمارت و باغ بسیار جای باصفائی است و از حیثیت گلکاری و شکوه عمارت و حسن سلیقه و زینت خانه بدرجه کمال است قدری با لرد در باغ گردش کردیم یک مرغی از ینگی دنیا جای خوبی آورده است هر وقت آدم را دید صدا میکند و آواز او نوع غریبی است هم مهیب است و هم انسان را محزون میکند تا حال همچو مرغی ندیده بودم شبیه بطاوس ماده است بعد از گردش باتفاق لرد با طاق و منزل خودمان آمدیم لرد همه اطاق ها را نشان داده و معرفی کرده رفت و ما قدری راحت شدیم در ساعت هشت بعد از ظهر بسر شام رفتیم اطاق شام بسیار عالی و مزین بود و میز خوبی ترتیب داده بودند سر میز نشستیم زوجه لرد بردن لو) دست راست ما و زوجه دوک اف بستر که اسم او (دوشس بستر) است دست چپ ما نشسته بودند و پهلوی او شاهزاده پسر نواب ولیعهد نشسته بود و شوهر دوشس هم که از ملاکین و متمولین ایرلند است روبروی زوجه اش طرف مقابل میز نشسته بود و دیگر از اشخاصی که سر میز بودند دوک البرکورن) با زوجه اش و (خادکه اوف بات) و (لرد دودوزین) فرمانفرمای سابق هندوستان که یک چشمش را عینک میگذارد مرد خوش روئیست و (لرد کیل مادی) با زوجه اش و جمعی از زنهای معتبر بودند زوجه صاحبخانه (کنتس بودن لو) خانم بسیار مودب عاقل پلیتیک دانی است بعد از شام رفتیم به گلخانه قشنگی که همه جور برگها و گلها بوضع خوشی ترتیب داده بودند در وسط گلخانه یک چادر قلندری کوچکی که پارچه اش از مخمل زری بسیار اعلی و اطرافش زنبوری بود که در طهران ابتیاع کرده باینجا آورده اند زده بودند بسیار چادر ممتاز قشنگی بود و یک حوض کوچک مرمری که بعضی مجسمه های خوب دارد و آب کمی قطره قطره بحوض میریزد و صدای خوبی دارد در بغل دیواری که در یکطرف گلخانه است نصب کرده بودند بسیار قشنگ است خلاصه توی این چادر کوچک نشسته با جمعی از عظماء انگلیس قدری صحبت کردیم بعد برخواسته درین باغ که حوض و فواره بلندی دارد که تقریبا بیست ذرع آب آن میجهد و چراغان مفصلی در اطراف حوض و باغچه کرده بودند با خانمها قدری گردش و تفرج کرده در مراجعت در یک کریاس راه پله که سقف بسیار بلندی دارد و چراغ زیادی در انجا روشن کرده و سه دختر رقاصه از ده ساله تا دوازده ساله حاضر نموده بودند صندلی بجهة ما گذاشتند نشستیم پسر نواب ولیعهد و بعضی خانمها و زوجه صاحبخانه نزد ما نشستند این دخترها بازیهای عجیب و غریبی با صندلی و میز و اسبابهای مختلف کردند روی هم

سوار

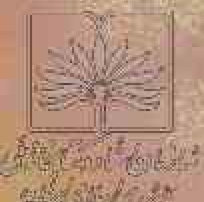


سوار شدند معلقهای زیاد زدند خیلی تماشا داشت بعد یک شخص امریکائی که صاحب فنگراف است
آمد جلو ما ایستاد و خطبه مفصلی در تعریف فنگراف خواند ناظم الدوله ترجمه کرد بعد فنگراف را وسط
مجلس حاضر نمود معلوم شد این نوع فنگراف غیر از فنگرافیست که در طهران ما داریم هم سهلتر است و هم
صدا را بهتر پس میدهد اول صدای موزیکی که در او داده بودند پس داد خیلی خوب و واضح بود بعد حرف
زدند همانطور پس داد بعد به مهدیخان اجودان مخصوص فرمودیم توی فنگراف حرف بزن دو شعر حافظ خواند
که این است

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیز است — ببانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
صراحیی و حریفی گرت بدست افتد — بعیش کوش که ایام فتنه انگیز است

[illegible]

همه را همانطور جواب داد صاحب فنگراف وعده داد که یک دستگاه فنگراف همینطور برای ما تقدیم
نماید (روز سه شنبهٔ دهم) امروز یکساعت بعد از ظهر باید از اینجا برویم بباغ و پارک و قصر
وادستون) که مال (بارون فردینان روچیلد) است لیکن اول باید برویم بپارک و قصر .....
الفرد روچیلد) آنجا نهار خورده بعد از نهار برویم بوادستون که شب را در وادستون فردیناند
روچیلد بخوابیم خلاصه از خواب برخواستیم هوا اگرچه ابر بود اما نمی بارید کالسکه حاضر کرده بودند من با لرد
دلارسون سوار یک کالسکه شده عزیز السلطان و سایر ملتزمین هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش پارک
و جنگلهای لرد خیلی جاهای با صفا داشت اغلب جنگلها در چوبی دارد که قفل میکنند سواری در جلو ما بود که درها را
باز میکرد و کالسکه داخل میشد درختهای کهنه قوی زمینهای گل و سبزه زار و چمن و چشم اندازهای خوب داشت سر راه
قفسهای زیاد بفاصله از یکدیگر ساخته بودند که هر قفس یک مرغ داشت که تخم قرقاول را زیر مرغ میگذارند فره میگیرند
و الان فره های زیادی در قفسها از توی علفها در آمده راه میرفتند بعد رسیدیم بیک دسته مرال و
شکارهای کوچک و بزرگ و سیاه و ابلق برنگهای مختلف که توی جنگل و پارک میچریدند نزدیک آنها باز فره قرقاول
زیادی بود بعد مراجعت بعمارت کرده نهار مختصری حاضر کرده بودند خوردیم و بعد برای حرکت پائین آمده یک
عکس کروپی انداختیم و با لرد و زوجه لرد و سایرین وداع و تعارف کرده کالسکه اسبی حاضر کرده بودند که از اینجا
تا منزل فردیناند روچیلد باید کالسکه برویم ما با شاهزاده پسر نواب ولیعهد و امین السلطان سوار یک کالسکه
شده سایر ملتزمین هم سوار کالسکه های دیگر شده براه افتادیم همه جا آبادی و سبزه و جنگل خیلی باصفا بود از بعضی
دهات و قصبات کوچک هم گذشتیم که خیلی قشنگ بود بعد از یکساعت که راه طی شد رسیدیم بپارک
و قصر الفرد روچیلد با جمعی از منسوبان او حاضر بودند پیاده شده داخل عمارت گردیده باطاق راحتی که برای ما
تعیین کرده بودند رفتیم الفرد روچیلد مردی است وسط القامه چهل و هفت سال دارد خیلی خوش رو و شناس است



اطاقی که ما را برای راحت آنجا بردند بسیار خوب اطاقی است دیوار و سقف آن تمام مطلا است و کمال زینت
و قشنگی را دارد و پارچه‌های بسیار نفیس بدیوار اطاق چسبانیده اند دیگر آئینه های بزرگ و فرشهای ایرانی
و قالی جوشقانی و سایر مبل و اسباب زینت این اطاق منتهای تعریف را دارد قدری در اینجا مانده بعد بجهة
صرف نهار بتالار بزرگ نهارخانه رفتیم و با زوجه لرد روچیلد دست بدست داده داخل اطاق نهار شدیم
چون صاحب خانه زن ندارد زن لرد روچیلد صاحبخانگی میکند میز خیلی عالی ترتیب داده بودند بارون استال
سفیر روس و جمعی دیگر از معارف و معتبرین را هم دعوت کرده بودند که در سر میز حاضر بودند زوجه لرد روزبری که در
شهر لندن یکشب مهمان او بودیم دست راست ما زوجه بارون روچیلد دست چپ ما نشسته بودند زوجه
لرد روزبری هم یهودی است و از عموزادگان روچیلدها است ولی خود لرد روزبری مسیحی است و این زن بسیار
چاق و فربه است این عمارت الفرد روچیلد موسوم بعمارت (هال تن) است کسانیکه در سر میز نهار بودند از
این قرار است پسر بزرگ نواب ولیعهد (بارون استال) سفیر روس (دوک اوف البوکودن) لرد
روچیلد) زوجه (لرد روچیلد) و چند نفر دیگر از اقوام روچیلدها که از دولتمندان فرنگستان هستند تفصیل حالت
روچیلدها از این قرار است روچیلدهای لندن سه برادر هستند (اول لرد ناتانیل روچیلد) که رئیس
خانواده آنها است دوم (الفرد روچیلد) سوم (لیوپلد روچیلد بارون فردیناند روچیلد
عموزاده اینها است یک روچیلد هم ازین خانواده در شهر فرانکفورد المان می نشیند یک روچیلد هم در وینا
پای تخت اطریش است و یکی دیگر هم در پاریس اقامت دارد و اینها همه با یکدیگر شریک و جمع المال و متفقند
خلاصه نهار خورده برخاستیم رفتیم توی باغ مشغول گردش شدیم پسر نواب ولیعهد هم با زنها و مردها به چادری که
در کنار باغ زده و یکدسته سازنده مجارستانی در آنجا مشغول ساز بودند رفتند باغ بسیار باصفائی است
در جلو عمارت گلکاریهای خیلی خوب شده و انواع گلهای زنگارنگ دارد جلو باغ چهار یک حوض بیضی است که در
وسط آن مجسمه اسب و آدم است و از وسط دهن اسبها و آدمها آب خیلی خوب فواره جاریست که تا بحال همچو جائی
در فرنگستان ندیده بودم دورادور حوض خیابانهای منظم خوب ساخته و از درخت کاج دیوارهای سبز تعبیه کرده اند
که خیلی خوب و باصفا است و بطوری این گلها و سبزها و دیوارهای کاج را با قیچی چیده و منظم کرده اند که از تعریف
خارج است و بعضی گوشها و کریچه ها درست کرده اند که درختهای منظم اطراف آنها کاشته شده و اطراف حوض
چراغهای حبابی الکتریسیته نصب کرده اند که در شب روشن میکنند خلاصه ازین وضع باغ و باغچه خیلی لذت بردیم
بعد بطرف باغچه های بالای عمارت که در اینجا هم تپه های گلکاری خیلی خوب و باصفا بود رفتیم بعد بگلخانه این عمارت
رفتیم که از یکطرف متصل بعمارت دارد و دو طرف دیگر بباغ و باغچه است و تمام این گلخانه از بلور ساخته شده و در کمال زینت
و خوبی

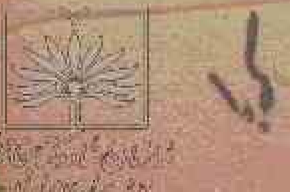
وخوبی است توی گلخانه هم اقسام گلها و انواع برگهای خوب عمل آورده و مجسمه های قشنگ در بعضی جاها نصب کرده اند بعد از آنکه قدری گردش کردیم آمدند عرض کردند که شاه زاده پرنس آو ویلس ولیعهد و سایر مردها و زنها در چادر انتظار ما را دارند رفتیم آنجا یک چادر بزرگی زده بودند مهمانها توی چادر نشسته و جلو چادر سازنده های مجارستانی ایستاده ساز میزدند قدری آنجا ایستاده صحبت کردیم بعد دختر روچیلد پاریس که زن پسر ساسون است و این ساسونها هم از یهودیهای متمول هستند که چندی است اعتباری پیدا کرده اند و یک شب هم در لندن در تیاتر آمپیر مهمان آنها بودیم و در آن شب این دختر جواهر زیادی بخود زده بود و روی هم رفته خالی از حسن و لطافت نیست و بمناسبت این که با روچیلدها نسبت دارد امروز اینجا آمده از ما خواهش کرد که عکس ما را بیندازد ما هم قبول کرده ایستادیم پرنس آو ویلس ولیعهد و بعضی فرنگیها و ایرانیها و عزیز السلطان هم با ما ایستادند و شیشه عکس ما را انداخت و بعد از آن قدری جلو این چادر در راه رفتیم اینجا هم گلکاری خوب کرده و مخصوصاً یک باغچه بطور سبد ساخته که توی سبد گل است از دور هیچ نمی توان فهمید که باغچه مصنوعی است یا سبد گل است خیلی خوب ساخته اند بعضی تپه های گلکاری دیگر هم اطراف این سبد بود که نهایت طراوت را داشت بعد بعمارت رفته توی اطاق قدری میوه خوردیم و راحت کردیم تا وقت حرکت شد کالسکه حاضر کردند من و شاه زاده پرنس ولیعهد و امین السلطان توی یک کالسکه نشسته حرکت کردیم از اینجا تا خانه فردیناند روچیلد باید تمام راه را با کالسکه اسبی برویم راه آهن نیست در این بین باران هم میبارید از دهات خوب پاکیزه گذشتیم راه قدری سر بالا و قدری سرازیر و زمین ها همه سبز و خرم و با جنگل مصفا بود تماشای کامل کرده تا رسیدیم بشهر الزبوری شهر کوچکی است ولی خیلی قشنگ جمعیت زیادی جمع شده بودند و هورا می کشیدند تا رسیدیم بمیان شهر حاکم شهر خطابه در تهنیت ورود ما حاضر کرده و خودش ببالای بلندی که جلو راه ما بود رفته ایستاده بود نایب حاکم هم که قاب ورقه خطابه را در دست داشت پهلوی حاکم ایستاده بود جمعیت زیادی هم اطراف حاکم جمع شده بودند کالسکه ما را پهلوی حاکم نگاهداشتند و حاکم خطابه در تهنیت ورود ما را بلند خواند ناظم الدوله که در کالسکه با ما بود برخواسته جوابی که ما دادیم بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن جا گذشته راندیم تقریباً دو ساعت طول کشید تا رسیدیم بقصر وادسون روچیلد جمعی از اعاظم و بزرگان دولت انگلیس بجهة پذیرائی ما در عمارت حاضر بودند که از جمله (نواب پرنس الفرد دوک دادینبورغ) پسر دوم علیحضرت پادشاه انگلستان و (دوک دکامبریج) عموی علیحضرت پادشاه انگلستان و سپهسالار کل قشون انگلیس و سفرای فرانسه و اطریش و (لرد نرت بروک) و (لرد دفرین) فرمانفرمای سابق هندوستان و (مسیو موریه) سفیر کبیر انگلیس مقیم پطربورغ و (دوک اوف البرکورن) و لرد روچیلد و غیره بودند چون این روچیلد هم زن ندارد

صاحب خانه بی زن بود لهذا زنهای دیگر هم دعوت نشده بودند همه مدعوین مرد بودند خلاصه بهمه دست داده وارد اطاق ها شدیم دستگاه این روچیلد دیگر از همه بهتر است و از حیثیت بنا و بزرگی عمارت و اسباب زینت و مبلهای نفیس قیمتی بر سایرین مزیت دارد و الفرد روچیلد و فردینان روچیلد هر دو این عمارت و پارک و باغ را هفت هشت سال است شروع کرده و ساخته اند میگفتند هشت نه سال قبل اینجا ها زمین بایر و محل زراعت بود و حالا همچو جائی ساخته شده است که کمتر کسی در عالم دارد از قراریکه گفتند این روچیلد قریب شش کرور تومان خرج این عمارت کرده است سوای اغلب اسبابها که از پدرش ارث باو رسیده است و در این عمارت گذاشته که همه نفیس و قیمتی است پرده های گوبلن کارخانه فرانسه خیلی بدیوار های عمارت نصب کرده است پرده دو هزار تومانی و چهار هزار تومانی و پرده های نقاشی بسیار اعلی دیده شد که همه کار استادان صد و بیست سال قبل از این است از جمله پرده بود که فاحشه محبوبه اسکندر یونانی شب در مستی تخت جمشید فارس را آتش زده و خودش با مشعلی که در دست دارد میگریزد و از دور آتش و سوخته تخت جمشید پیداست حقیقتاً پرده بسیار خوبی بود و معلوم شد به قیمت بسیار گزافی خریده است و همچنین سایر پرده ها را تالار شام و نهار خوری تمام از سنگ مرمر ابلق است و بخاریها از مرمر های مثل یشم و همچنین چند اطاق دیگر از سنگ مرمر است تمام اطاقها و راهرو ها و دالانها پر از زینت و اسباب نفیس است و چشم انداز عمارت تا چشم کار میکند بصحرا و جنگل و آبادیها است جلو عمارت باغچهای گلکاری و حوض بزرگ با فواره های متعدد از مجسمه های چودنی و غیره که از دهن و گوش و سر آنها آب بحوض میریزد آب صاف بسیار خوب اما آبش دائمی نیست در صنعت گلکاری فی الحقیقه سحر کرده صفحه زمین را مثل میناکاری و نقاشی با نواع نقشهای موزون و گلهای رنگارنگ گلکاری نموده درختها همه قیچی کرده و منظم پارک و چمن و خیابانها در نهایت طراوت و صفا بحدی از این بهتر بتصور نمی آید خلاصه هوا ابر بود رفتیم بالای عمارت پله های زیاد میخورد روچیلد جلو افتاده ما را برد بالا دو سه اطاق خیلی آراسته برای ما معین کرده بودند رفتیم قدری راحت شدیم و در ساعت هشت رفتیم پائین بتالار شام سر میز نشستیم شاهزاده ها و غیره همه سر میز حاضر بودند شام صرف شد بعد برخاسته قدری توی اطاقها گردش کردیم روچیلد رعیت های خود را که در این دهات دارد همه را جمع کرده بدست هر یک مشعلی داده بود و در حوض و باغچه ها می گشتند هوا چون بسیار سرد بود نمی شد بیرون رفته تماشا کنیم از پشت شیشه تماشا کردیم مطربهای هونگری هم که در خانه آن روچیلد بودند اینجا آمده مشغول ساز زدن بودند یکی سنتور بزرگی داشت بطرح سنتور های ایران با دو چوب میزد سایرین کمانچه فرنگی میزدند بعد رفتیم منزل بالا خوابیدیم

(روز چهارشنبه یازدهم

روز چهارشنبه یازدهم * امروز باید برویم بخانه (لُرد وینید زرود) صبح از خواب برخاسته میخواستیم در باغ تفرج
و گردش کنیم هوا را ابر تیره گرفته و باران میبارید که گلها و برگها را از حالت طبیعی انداخته بود و تفرج در باغ بواسطهٔ
باران ممکن نبود ناظم الدوله را احضار کردیم که بیاید با او برویم اطاقهای پائین را تماشا کنیم او حاضر شد در این بین
روچیلد صاحبخانه هم بحضور ما آمده یک قوطی کوچکی از طلا که روی آن مینا کاری قدیم داشت برسم یادگار بلا واسطه
تقدیم کرد ما هم از او پذیرفتیم بعد باتفاق ناظم الدوله و روچیلد باطاقهای پائین رفته گردش کردیم اسبابهای
خوب نفیس و اشیاء ممتاز خیلی در این اطاقها بود منجمله مجسمه یک فیل دیده شد که راجهٔ هندی سوار آن است روچیلد
گفت از اکوک کردند دست و پا و چشم فیل و راجه که سوار آنست بحرکت در آمد خیلی تازگی داشت از قراریکه معلوم
شد این را بچهار پنجهزار تومان از پاریس خریده است خلاصه بعد از گردش زیاد رفتیم بالا قدری نشستیم باران باز
متصل میبارید بالاخره کالسکه حاضر کردند رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای مرغها قدریکه رفتیم بمحوطهٔ
رسیدیم که سیمهای خوب در اطراف آن کشیده و قفسهای بزرگ خوش ترکیب ساخته و در اطرافش گلهای خوب کاشته اند
بسیار جای باصفائی بود انواع مرغها از قرقاولهای خوش ترکیب برنگهای مختلف و از نوع قرقاول چین و ژاپون
و هندوستان وغیره و مرغهای بزرگ و کوچک دیگر بانواع اقسام بودند قدری تماشا کرده بکالسکه نشسته
راندیم برای گلخانه و گرمخانهای باغ روچیلد تقریباً وضع گلخانهاش شبیه است بگلخانهای باغ کامرانیهٔ
نایب السلطنه که طهران است و بهمان وضع سقف شیشه با وسعت دارد و تمام اینها از آهن است و دالانهای
طولانی بانواع و اقسام و گلهای افریقی و ینگی دنیائی وغیره دارد که در هیچ جا چنین گلهائی ندیده بودیم در انتهای
یکی از این دالانها کوه مصنوعی سنگی ساخته اند که آبشار آب صاف خوبی از آن جاری است و در دوره
آنهم باز گلهای کوچک قشنگ زیاد است در زیر این آبشار هم باز مغارههای طولانی تعبیه کرده بودند
که گلها و گیاهها در همانجا دیده شد و بعضی فوارههای کوچک هم در بین آن مغارهها ساخته بودند که آب صاف
از آنها فوران داشت خلاصه همه جا را گردش کردیم باز هم دالانها و گلخانهای متعدده بود که هرچه میدیدیم
تمام نمیشد بعضی دیوارهای مصنوعی از سنگ ساخته و گلها از سنگ در آورده بودند که الحق خیلی تماشا داشت
و هیچ طور میل نمیکردیم از گلخانه بیرون بیائیم بعد از انجا بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگرمخانه میوه این
گرمخانه هم مثل گلخانه سابق از آهن و شیشه است و زمینش شبکه آهن دارد و لولههای آهن در زیر شبکه است
که در زمستان آتش میکنند این گرمخانه که وارد شدیم مخصوص انگور است انگورهایش درشت و رسیده اما
سبز رنگ است طعم بدی ندارد اما عطر مشک سیاه انگور مشکی است خوشهها را با نظم و ترتیب عمل آورده اند بعد
بدالانی دیگر رفتیم در انجا انگور ترش و شیرین است وضع و هوای انجا را القسمی ترتیب داده اند که در هر فصلی میوه

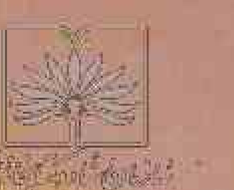
رسیده داشته باشد مثلاً یکی پیش از این و الانها است که انگورش پیش رسیده و خورده بودند بعد گرمخانه
ایست که اول رفتیم که انگورش حالا رسیده است یکی دیگر اینجا است که حالا ترش و شیرین است خوشهٔ از آن
فرمودیم چیدند بسیار خوش طعم و خوب بود اما انگورهای ایران هیچ نسبتی با این انگورها ندارد و بعد بدالانی دیگر
رفتیم که اینجا هنوز غوره بود خوشهٔ از غوره هم فرمودیم چیدند آوردند یک دو دانه خوردیم بعد بدالان دیگر
که اشجار هلو و شلیل دارد رفتیم درختهای هلو و شلیل را در پای دیوار غرس کرده و چهار میخ بدیوار کشیده اند
با اینحالت باز هلو و شلیل زیاد داشت که بعضی نیمرس و بعضی رسیده بود بعد از تماشا سوار شده بعمارت آمده ایم
باز توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده براه آهن رفتیم تا سر راه آهن یکساعت راه بود بعد
Hewell — سوار ترن شده باستاسیون (برومسگو) رفته پیاده شدیم و از آنجا بعمارت (هیوبل) رفتیم از — Bromsgrove
خانه روچیلد که سوار شدیم اول با کالسکه به ارلزبوری رفتیم که از آنجا سوار راه آهن بشویم اسم ناحیه که ارلزبوری
در آنجا واقع است (وورسترشیر) است از ارلزبوری سوار راه آهن شده راندیم با اینکه خیلی تند میرفتیم سه
Rugby — ساعت راه آمدیم تا برومسگو رسیدیم در بین راه بشهر (رُوگبی) رسیده آنجا قدری ایستادیم جمعیت زیادی از — Warwickshire
زن و مرد بودند و همه تعظیم و تعارف کردند بعد دختر کوچک قشنگی در بغل زنی دیده اشاره کردیم پیش آمد دست
بچه را گرفتیم همینکه مردم این را دیدند زن و مرد هجوم آوردند که با ما دست بدهند و بطوری بهم زور می آوردند
که نزدیک بود زیر کالسکهٔ راه آهن بروند ما هم بهمه دست میدادیم این راه آهنی که امروز میرویم راه آهن
مهمی است و ساعتی بیست فرسنگ راه طی میکند اما قدری تکان میدهد در جنبین این خط که ما حرکت میکنیم
هفت هشت خط راه آهن دیگر هم هست که متصل کالسکه ها از آن خطها در آمد و رفت است ابتدا ما از دو
سوراخ گذشته بعد بیک تونل طولانی رسیدیم که تقریباً از طهران تا دوشان تپه یعنی بقدر یک فرسنگ
راه است دو دقیقه طول کشید تا گذشتیم همین قسم که میرفتیم رسیدیم بگار راه آهن بیرمنگام این گار بسیار
بزرگ و مفصل است مال التجاره و الکنهای زیاد و اسباب متعلق براه بقدری ریخته بود که حساب نداشت شهر
بیرمنگام هم شهر بزرگی است در این استاسیون حرکت ترن قدری آهسته و آرام شد باز هم از دو سوراخ
عبور کرده و از بعضی جاهای دیگر مثل روی خانها و عمارات و زیر خانها و بعضی دره ها که از دو سمت تپه ها دارد
گذشتیم تا بگار راه آهن برومسگو رسیدیم گار کوچکی است لُرد ویندزور که صاحبخانه است با بعضی از معارف
انگلیس در گار حاضر بودند لرد ویندزور مردی است کوتاه قد و لاغر اندام بعد از تعارف من با لرد و امین السلطان
و ناظم الدوله سوار کالسکه شده بطرف عمارت راندیم ابتدا بیک دهی رسیدیم که اسمش (برومسگو) است
از آنجا گذشته رسیدیم بیک قصری ناتمام که مشغول ساختن بودند مال همین لرد است و نزدیک بقصر قدیم اوست



ایا

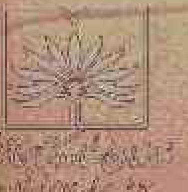
که با کالسکه تا قصر منزل ما نیم ساعت راه است رسیدیم بقصر زوجهٔ لرد که زن ضعیف اندام نجیب معقول با ادبی
است در قصر ایستاده بود مادر لرد وینذزور خیلی ناخوش است در اینجا نبود جای دیگر میباشد نزدیک لندن
لرد مرخصی میخواست که فردا بدیدن مادرش برود بعد از ورود بمنزل قدری راحت کرده بعد رفتیم سر شام
زن صاحبخانه لیدی وینذزور در دست راست ما و خود لرد در روبروی ما نشسته بودند دست راست لرد
در روبروی ما زن فربه سرخ و سفید خوشگلی نشسته بود که اسمش مسس پاژت است و از اقوام زن صاحبخانه
است پدر زن لرد وینذزور که اسمش (سیر اگوستس پاژت) است در وینه که سفیر کبیر انگلیس است دو برادر
زن صاحبخانه هم در سر میز حاضر بودند بعد از شام رفتیم باطاق راحتگاه خودمان از بالا قدری تماشای باغچه و درختها
را که چراغان کرده بودند کرده بعد خوابیدیم (روز پنجشنبه دوازدهم) امروز باید برویم به بیرمنگام برای
تماشای کارخانه جات آنجا صبح برخاسته بعد از ساعتی بگار بروسگو رفتیم لرد وینذزور صاحبخانه چنانچه
نوشتیم بدیدن مادرش رفته بود سر درومند ولف و ناظم الدوله و برادر زن صاحبخانه همراه ما آمدند در ساعت
دوازده یعنی وقت ظهر سوار ترن بخار شده راندیم از اینجا تا بیرمنگام نیم ساعت راه است بعضی از همراهان
را که در لندن گذاشته بودیم امروز به بیرمنگام آورده در هوتل منزل داده اند وقت ورود ما همه در گار
بیرمنگام حاضر بودند حاکم ایالت بیرمنگام و بیگلربیکی شهر و فرمانده و نظامی این ناحیه و اعیان و سایر
اهالی شهر نیز در گار حاضر شده بودند دسته سرباز و سوار هم بجهت احترامات نظامی برسم معمول صف
بسته مراسم احترام بجا آوردند و هورا کشیدند سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت بلدیه در کوچها بقدری
جمعیت ایستاده بود که بحساب نمی آمد این شهر بواسطه کارخانجات و صناعت زیاد معروف است پانصد هزار
نفر جمعیت دارد و البته امروز بقدر سیصد هزار نفر از آن بیرون آمده در اطراف معابر برای تماشای ما ایستاده
بودند و معلوم بود که اغلبی از انها کارگر و عمله کارخانجات هستند صورت و لباسشان از دود ذغال قدری
چرکین و سیاه بود بلکه رنگ عمارات و دیوارهای شهر هم بواسطه کارخانهای زیاد مایل بسیاهی بود مردم
از ورود ما خیلی خوشحالی میکردند و بنوعهای غریب هورا میکشیدند و کف میزدند رفتیم وارد عمارت شده در
اطاقی راحت کردیم بعد آمدند خبر کردند رفتیم باطاق دیگر که بیگلربیکی و اهالی مجلس بلدیه و اعیان شهر تمام در اینجا
حاضر بودند در روی بلندی تخت مانندی برای ما صندلی گذاشته بودند و پله میخورد رفتیم بالا جلو
صندلی ایستادیم خطابهٔ مبنی بر تهنیت ورود ما عرض کردند ما هم جوابی دادیم که از جواب ما خیلی مسرور
شدند بعد بلافاصله رفتیم سر نهار در اطاق بسیار عالی بزرگی میز گذاشته بودند این عمارت بلدیه
را گفتند هشت سال است ساخته اند عمارت عالی است سه میز طولانی طول اطاق گذاشته بودند و در
کله

Lady Paget. Sir Augustus Paget.



اطاق در بلندی شاه‌نشین مانندی میز مخصوصی برای ما ترتیب داده بودند سایرین در سر میزهای دیگر نشستند ما در وسط میز بالا نشستیم (لودلی) حاکم ولایت در دست راست ما بود و بیگلربیگی (مستر بانرو) دست چپ سایرین هم از ملتزمین ما و صاحب‌منصبان و اعیان انگلیس هر یک بجای خود نشستند قریب سیصد نفر آدم بود لردلی قریب شصت و چهار سال دارد مردیست بلند قد و قوی بنیه اگر کسی بخواهد هیکل و حرف زدن اصل انگلیس را ببیند این لرد را باید ببیند در پارلمنت در مجلس اعیان حق جلوس دارد و جنرال است از حالات او سؤال کردیم معلوم شد اولاد زیاد دارد یک دختر او زن (لردشندی) است از او پرسیدیم جنگ دیده گفت هرگز بوی باروط بد ماغم نخورده منصب جنرالی احترامی دارم اما پسرم در جنگهائی که در مصر وغیره روی داده همه جا بوده است خیلی با او صحبت کردیم بعد از نهار قدری در همان اطاق راحتگاه اول رفته راحت کردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم بکارخانه که اسباب مطلا و مفضض از همه قبیل در انجا میسازند. این کارخانه خیلی معروف است اول وارد اطاق بزرگی شدیم که اسبابها و مصنوعات کارخانه را برای نمودن و فروختن در انجا عرضه کرده اند اطاق متعدد بود همه پر از اسباب که در کمال نظم همه را روی میزها و در قفسها و پشت شیشها چیده بودند اسباب طلا و نقره هم داشتند منبت کاریهای اعلی دیدیم روی طلا و نقره و اشکال برجسته ساخته بودند مجسمه‌ها و گلدانهای بزرگ و میوه‌خوری و صفحهٔ میز و ظروف روی میز وغیره که همه در کمال امتیاز بود از هر قبیل دیده شد بلور آلاتی هم که برای بعضی ظروف مطلا و مفضض لازم است در همینجا میسازند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب هم در اینجا دیدیم بعد بتماشای کارخانه رفتیم در جائی نقاشی میکردند یعنی طرح ظروف و اسباب را که باید منبت و برجسته بشود اول میکشند بعد از چیز نرمی هیکل آنرا با شکالی که در آن باید ساخته شود میسازند بعد از روی آن یا منبت یا قالبی میسازند و مطلا و مفضض میکنند کارخانهٔ مطلا و مفضض کاری خیلی تماشا داشت با الکتریسیته مطلا میکنند چرخ بخاری هست که تولید قوهٔ چرخ الماس میکند حوضها ساخته و در انها آب طلا و نقره ریخته اند روی آنها بفاصله سیلهای برنج نصب کرده یک قوه بآب میدهند و یک قوه دیگر بآن سیلهای برنجی اسبابی را که میخواهند مفضض کنند با سیم فلزی در آب نقره می آویزند فوراً مطلا یا مفضض میشود اما اگر قوه الکتریسیته را قطع کنند ابداً رنگ اسباب تغییر نمیکند صفحهٔ از طلا یا نقره در آب آن حوضها می آویزند که هرچه از طلا یا نقره روی اسباب میرود از آن صفحه حل میشود و باز داخل آب میگردد که همیشه طلا یا نقره محلول در حوض هست و تمام نمیشود از انجا رفتیم بکارخانه بلورسازی اسبابهای خوب از چهلچراغ و آئینهٔ بزرگ و جارها و تنگ و گیلاس و ظروف دیگر از هر قبیل و بلورهای تراش خیلی مصفا دیدیم از همه عالم باینجا فرمایش اسباب میدهند کارخانه هم که بلور را در انجا تراش میداده‌اند دیدیم قدری اسباب

Lord Leigh.
Mr. Bassow.
Lord Sassey

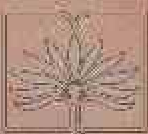


بلور و ظروف نقره هم ابتیاع شد از اینجا سوار کالسکه شده بقدر یک فرسخ رفتیم تا بکارخانه تفنگ و اسلحه سازی رسیدیم که در خارج و کنار شهر واقع است در ب کارخانه چادری زده و دالانی از پارچه ها تعبیه کرده بودند در انجا رئیس و اجزای کمپانی معرفی شدند داخل کارخانه شدیم چرخ بخاری بود چرخها و ماشینهای مختلف بدان بسته حرکت میکند و هر چرخی یک جزء تفنگ را میسازد یکی لوله را میتراشد یکی خان میزند یکی قنداق را صاف میکند یکی ناو میزند همینطور کارها میکنند در ماهی چهار هزار قبضه تفنگ مارتینی و غیر مارتینی از انجا بیرون می آید قدری تماشا کرده رئیس کارخانه همه جا را نشان ما میداد بعد بیرون آمده سوار کالسکه شده مراجعت کردیم برگشتن از راهی دیگر آمدیم جمعیت مردم و عمله کارگاه باز بقدری در اطراف راهها بودند که حساب نداشت لرد صاحبخانه باز نیامده بود برادرش همراه بود وارد بمنزل رفتیم به اطاق استراحتگاه خودمان و فرمودیم خبر کنند که شام را تنها در اطاق خودمان خواهیم خورد قبل از شام رفتیم در میان پارک قدری گردش کنیم پارک پاکیزه دارد با چمن خوب و درختهای تک تک با صفا و دریاچه طبیعی وضع که دور آن درختهای خوب دارد و جزیره مانندی در میان آب ساخته اند رفتیم بآن جزیره در این بین باران گرفت قدری مکث کرده بعمارت برگشتیم شام حاضر کردند خوردیم بعد از شام آتشبازی بسیار خوبی کردند تماشا کردیم اختراعات تازه و چیزهای بدیع در این آتشبازی دیدیم که از جمله بعضی آتشبازی ها بود که بهوا میرفت بسیار بلند و در میان هوا مثل خمپاره می ترکید و صدای توپ میداد شکوه زیادی داشت در حقیقت شلیک آسمانی بود و بعضی موشکها بود بهوا میرفت و در بالا موشکهای زیاد از سر یک موشک بیرون می آمد رنگهای خوب که داخل همدیگر کرده بودند در آتشبازی دیدیم که خیلی تماشا داشت موقع و محل هم برای آتشبازی خیلی خوب و مناسب بود عکس روشنائی بآب می افتاد و اشجار را برنگ های خوب بجلوه می آورد جمعیتی هم در آن طرف دریاچه مقابل ما برای تماشا جمع شده بودند درختها چمن را بالوان مختلف چراغان کرده بودند که روی صفحه چمن مثل گلهای نورانی بنظر می آمد بعد از آتشبازی خوابیدیم

روز جمعه سیزدهم

روز جمعه سیزدهم امروز باید برویم به (شفیلد) بیست دقیقه بظهر مانده حاضر حرکت شدیم لرد و بیند زور صاحبخانه که باحوال پرسی مادرش رفته بود امروز صبح زود برگشته میگفت مادرش بهتر است زوجه لرد باده خانم دیگر که از اقوام او بودند دم در ایستاده بودند با آنها وداع کرده بالرد و امین السلطان و ناظم الدوله بکالسکه نشسته راندیم هیچ خیال میکردم که باید باز بهمان استاسیون برمسگو برویم قدری که رفتیم راه بطرف دست چپ برگشت معلوم شد باستاسیون دیگر میرویم که اسم آن (ردیچ) است بقدر پانزده دقیقه هم راه ما تا استاسیون دور شده از جاهای خوب گذشتیم بیک شهر کوچکی رسیدیم که هیچ بهیچ شهری با این روح و صفا نمیشود کوچها کوچک و پاکیزه و خانها ظریف و دو رتبه شهری بالای بلندی واقع شده منظر بسیار

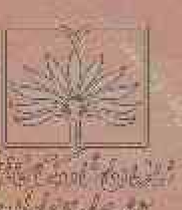
Redditch.



باصفائی دارد و رها و تپه های کوچک سبز و خرم درختهای تک تک زنها و دخترهای خوشگل زیاد که اغلب گیسوها
را نبافته پشت سر و بدوش انداخته بودند این شهر از هر جهة خیلی مطبوع و فریبنده بود که شخص میل میکرد واز
انجا بیرون برود کار اهالی این شهر سوزن سازی و بعضی اسباب کوچک دیگر مثل چنگک ماهیگیری
و غیره است اغلب سوزنهای عالم از اینجا میبرند آمدیم تا بگار برسیم در انجا صاحبان کارخانجات در اطاقی
سوزن و اسبابی و دیگر از مصنوعات خودشان در سر میزی گذاشته بودند تماشا کردیم بما پیشکش کردند از میان
این شهر کوچک که میگذشتیم مردم متصل هورا میکشیدند و اظهار خوشوقتی زیاد میکردند بالاخره وداع کرده سوار ترن
بخار شده راندیم برای شفیلد شهر (ردیچ) قریب هفت هشت هزار نفر جمعیت زیادتر ندارد رو بشفیلد که میرفتیم
باز از دو شهر گذشتیم که یکی از آن دو (بورتن) بود شهر معظمی با کارخانجات زیاد بنظر آمد اول ما تصور کردیم که
شهر بیرمنگام است دوباره از انجا میگذریم بعد معلوم شد شهر بورتن است کارخانه آبجو اینجا زیاد است
اغلب آبجو انگلیس در این شهر ساخته میشود بعد از شهر دربی گذشتیم در عرض راه از تونلهای متعدد کوچک و بزرگ
و از میان شهرها که از بالای عمارت و زیر عمارات راه آهن کشیده بودند عبور کردیم وضع صحرا در دو طرف
راه اینطور است و آنچه هم تا حالا در خاک انگلیس دیده ایم همین است جنگلهای بزرگ سرو و کاج و غیره چنانکه
در روسیه و المان دیدیم که انبوه و ممتد و پیوسته بهم بود در اینجا دیده نمیشود درختهای جنگل اینجا اغلب
تک تک است و بیشتر در کنار مزارع واقع است گاهی هم در وسط درختهای کهن قوی درخت بلوط و درخت
جنگلی دیگر و بید هم اینجا دیدیم در آمستردام هم درخت بید دیده شد بعضی از جاها هم دستهای درخت انبوه
بزرگ و کوچک دیده میشود که مثل جنگل بنظر می آمد خلاصه تمام صحرا مثل باغ است و هر چه بچشم می آید زمین همه سبز و
خرم است یک وجب زمین خالی ندیدیم دور مزارع چپر دارد و از درخت خار دار درخت گل و درختی
دیگر شبیه بکاج که بانظم و پیوسته بهم کاشته اند در حقیقت دیواری در دور مزارع و باغات تعبیه کرده اند
بعضی جاها هم سنگچین کرده لیکن خیلی کم است در خاک انگلیس گذشته از شهرها دهات معظم هیچ ندیدیم اغلب
بفاصله هزار قدم یا کمتر یا بیشتر خانهای دهاتی تک تک یا پنج خانه و ده خانه الی بیست خانوار دیده
میشود اما زیادتر از این ندیدیم یعنی در حوالی راه آهن که ما میرویم اینطور است ده معظمی دیده نمیشود
شاید دور خارج راه ده بزرگ باشد که ما ندیده ایم خلاصه قریب دو ساعت و نیم راه آمده تا به (شفیلد)
رسیدیم در کار سرباز و قراول احترام و موزیک برسم معمول سایر شهرها حاضر بود سواره نظام نیز
در آن کار ایستاده بیگلربیگی و اعیان شهر و دوک ونرفک که امشب مهمان او هستیم حاضر بودند ما را
پذیرائی کردند سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت بلدیه قدری در اطاقی راحت کرده بعد آمده پائین در

Sheffield

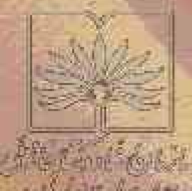
اطاق بسیار بزرگی بالای صفه بلندی برای ما صندلی گذاشته بودند آنجا رفته پهلوی صندلی ایستادیم خطابه خواندند نسخه آنرا خیلی قرین ساخته اند در قابی از عاج گذاشته تقدیم کردند ما هم جوابی دادیم که ناظم الدوله ترجمه کرد زن زیادی در این اطاق برای تماشا حاضر بودند از آنجا رفتیم بیکی از کارخانهای آهن و فولاد سازی این شهر در آنجا نهار مفصلی حاضر کرده بودند رئیس کارخانه (الیس) Ellis. نام مهمانداری میکرد دوک وزنفات و امین السلطان و دروموندولف و بعضی دیگر در سر میز با نهار خوردند بعد از نهار ما را با کالسکه راه آهن و میان کارخانجات حرکت و تماشا میدادند و در هر جائی قدری مکث نموده تماشا میکردیم اول رفتیم بکارخانهٔ آهنگری که اسبابهای بزرگ حجیم از قبیل میل چرخ بخار کشتیها و غیره میسازند و در اینوقت بجهته تماشا میل بسیار بزرگی میساختند که چندین ذرع طول و بقدر یکچنار قوی قطر داشت در کوره بود و میتابیدند وقتی که ما رسیدیم دور ایستادیم همینکه میل از کوره بیرون آمد سرخ بود و میدرخشید و حرارت آن طوری از دور سرایت داشت که نتوانستیم آنجا بایستیم عقب رفتیم این میل را با ماشین بقوت چرخ بخار از کوره بیرون آوردند و بزنجیرهای بزرگ آویخته بود که بهر طور میخواستند حرکت میدادند میل را گذاشتند زیر همینکه بزرگ فولادی که با قوت بخار حرکت میکند که (پرس هیدرولیک) میگویند وقتی میل باین عظمت را زیر منگنه میگذاشتند فشار میدادند مثل خمیر بنظر می آمد این منگنه را در عوض چکش بخار که سابقاً معمول بوده اختراع کرده اند از اینجا رفتیم بکارخانهٔ دیگر که فولاد میسازند بوته بسیار بزرگی بود و بقدر یک اطاق از آهن میان آنرا با کلهای مخصوص اندود کرده اند و متصل متحرک است بوته را داغ میکنند و بعد آهن گداخته را از کوره باز میکنند مثل نهری از آتش از یک ناودان آهنی جاری شده بمیان بوته میریزد همینکه بوته پر شد دهان آن بالا میرود و بعد با ماشین بخار هوا بمیان بوته میدهند آهن آب شده از دهن بوته مثل آتش فشان شعله و شراره آتش بیرون میآید اجزائی هم بدان میریزند بعد در قالب میریزند فولاد میشود بعد رفتیم بکارخانه که زره کشتی و دیوارهٔ آهنی برای قلعه و کشتی میسازند صفحه های آهن کلفت بزرگ میساختند بعضی بقدر دو وجب ضخامت داشت یکی از این صفحه ها را که در کوره تابیده بودند در حضور ما بیرون آوردند هوای کارخانه از حرارت مثل جهنم شد این کوه آهن را روی عرادهٔ آهنی انداختند و با چرخ بخار حرکت داده زیر منگنه انداختند منگنه غلطک بزرگ فولادی داشت و با قوت زیاد روی صفحه آهن میغلطید و فشار میداد بعد در کارخانه دیگر دیدیم کنار این صفحه های آهن را راست می برند خیلی تماشا داشت صفحه های زیاد دیدیم بحجمهای مختلف که برای کشتی و قلعه و غیره ساخته بودند اسم صاحب کارخانه (ژون بروون) John Brown. است و اسم دیگر که حالیه چنانکه ذکر کردیم الیس است بعد از تماشای کارخانه سوار کالسکه شده رفتیم بخانه دوک وزنفات که در کنار شهر واقع است شهر



شفیلد شهر غریبی است تمام از دود کارخانجات سیاه است عمارتهای عالی و دیوارها حتی ساقه درختها بطوری دود
زده که مثل مطبخ سیاه است اغلب ابنیه شهر کارخانه است از هر طرف دودکشهای بلند دیده میشود شهر هم در گودی
واقع است و دود روی شهر میخوابد امروز هم هوا را مه گرفته و باران هم قدری میبارد و دود هم مزید غلظت و تیرگی
هوا شده کثافت غریبی است اهالی شهر از مرد و زن و بچه کارگر کارخانجات هستند و دست و صورتشان سیاه
است و سایر مردم هم محال است خودرا بتوانند از سیاهی حفظ کنند چرا که دود بهمه شهر احاطه دارد خلاصه وارد خانه
دوک شدیم خانه مختصری دارد با ما یحتاج و اسباب لازمه در کنار شهر واقع و متصل به پارک بزرگی است اما باکوچکی و کم
اسبابی خیلی ظریف و مجلل است از قراریکه گفتند دوک در اینجا املاک زیادی دارد و تقریباً نصف اراضی شهر مال او است
سالی سه چهار روز باینجا آمده میماند اصل خانه و مسکن دائمی او که عمارت عالی است جائی دیگر است خود (دوک Duc de Norfolk
دنوفالک) از نجبای بزرگ و متمولین انگلیس است و از قرار مذکور در شان و نجابت اول شخص است از ورود
بکار همه جا همراه ما بود تا ما را وارد خانه خود کرد آدم کوتاه قدی است زیاد قوی نیست اما بابنیه است ریش سیاهی
دارد خیلی معقول و نجیب است قریب بچهل و هفت سال دارد برحسب رسم آمد اطاقهای ما را نمود و رفت
گردیم بعد رفته بود و همراهان ما را هم یک یک جا داده بلکه خود و برادرش هم مشغول خدمت بودند ساعت هشت
بعد از ظهر شام حاضر شد رفتیم پائین میز مختصری چیده بودند خود دوک و برادرش سر میز بودند زوجه دوک دو سال
است مرده داغدار است سکفت بعد از مردن زوجه اش این اول دفعه ایست که ضیافت میدهد بعد از شام
عرض کردند امشب است اهل این شهر تدارک یک بالی دیده اند و منتظر ما هستند حاضر حرکت شدیم و سوار کالسکه
شده بآنجا رفتیم این بال را رئیس صنف کارد و چاقو سازی داده است و تفصیل اصناف اینجا این است که در قدیم
اصناف و کسبه فرنگستان عده و اداره مخصوصی داشته اند که کسی نمیتوانسته بآسانی داخل صنفی بشود این
ترتیب قدیم را حالا بهم زده اند اما در انگلیس صورت اداره و کمپانیهای اصناف قدیم را هنوز حفظ کرده اند یعنی
سی چهل نفر از تجار و کسبه و نجبا اجزاء فلان کمپانی یا فلان اصناف میشوند و کار این مجمع این است که اموال و املاکی
را که بهر و برای کمپانی یا صنف جمع شده اداره نمایند و گاهی در مصالح صنف گفتگو کنند اغلب این اصناف
عمارتهای عالی دارند در این شهر شفیلد صنعت آنها کلیةً آهن آلات و خصوصاً کارد و چاقو سازی و امثال
اینها است اجزاء صنف چاقو و کاردسازی سی و سه نفر اند و هر سال رئیسی از نو برای خود انتخاب میکنند و او را
استاد مینامند و اغلب مردمان معتبر رئیس میشوند خلاصه رئیس این صنف این بال را فراهم آورده و در عمارت
این صنف که عمارت عالی است و تالار ملوکانه دارد بال را میدهند و این کمپانی و مجمع صنف دویست و شصت
سال است که برقرار است وقتی بعمارت رسیدیم دیدیم تشریفات زیادی بعمل آورده تمام عمارت را چراغان

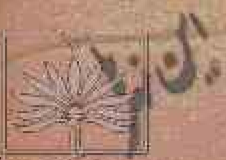
کرده موزیک میزنند و در راه پله بزرگ از دو طرف سرباز ایستاده زن رئیس صنف در انجا حاضر بود
و صاحب خانگی میکرد دست او را گرفتیم دوک هم همراه بود رفتیم باطاق بزرگ بال در کله اطاق صفه
شاه روانی ساخته صندلی برای ما گذاشته بودند انجا نشستیم دو طرف ما هم که صندلیها بود زوجه رئیس
و دو سه زن دیگر و دوک و بعضی دیگر از معتبرین نشستند بعد دیدیم وفقرا مجمع اصناف خطابه آورده بخواند بر
خاسته ایستادیم خطبه غرائی خواند ماهم جوابی دادیم که ناظم الدوله ترجمه کرد بعد یکنفر از پشت سر فریاد زد
خانمها و اشخاصیکه میخواهند برقصند شاه اذن دادند شروع کنند رقص شروع شد دو سه دور والس
رقصیدند تالار بان بزرگی از آدم پر بود هوا هم گرم چراغ گاز زیادی هم روشن بود قدری صدمه خوردیم
رئیس دو دختر ده دوازده ساله قشنگ دارد انهارا آورد دو دسته گل بزرگ بما دادند بعد برخاسته دست
زن رئیس را گرفته بهمان ترتیبی که آمده بودیم رفتیم بتالار بزرگی که برای موعودین میز سوپه گذاشته بودند
تماشا کردیم بعد ما را بردند باطاق کوچک دیگر در انجا میزی مخصوص گذاشته بودند زوجه رئیس در
دست چپ ما و زنی دیگر که از اقوام زوجه دوک است که مرده است دست راست ما نشسته بود دوک
با او خیلی احترام میکرد زن جوانیست باری نشسته قدری میوه وغیره خوردیم و برخاستیم سرور و منیف
و امین السلطان و جمعی از انگلیسان وغیره هم سر میز مانشسته بودند بعد از برخاستن آمدیم پائین پرده نقاشی
خوبی بود تماشا کردیم اطاق را تاریک کرده و از بالا بروی پرده روشنائی انداخته بودند تماشا داشت
کاریکه از نقاشان معروف جدید است صورت جوانی است که شهوت و هوا و هوس در مقابل و مجسم و
مصور شده او را بخود میخوانند و از طرفی دیگر ملک نیکوکاری او را عقب میکشد و بخود میخواند جوان در میانه
تردید دارد که بکدام طرف میل کند زوجه رئیس تا دم در همراه ما بود انگلیسی حرف میزد و کمی هم فرانسه میدانست
سوار کالسکه شده بمنزل آمده خوابیدیم * روز سه شنبه چهاردهم * امروز باید برویم به لیورپول
ساعت دو از خانه دوک سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی از کارخانجات اول رفتیم به کارخانه چاقو
سازی راجرز معروف این کارخانه ها اینطور است که انجا که عمله کار میکنند و چرخ بخار و ماشین وغیره هست
و کثافت دارد علیحده است ما بانجا نرفتیم نزدیک بکارخانه عمارت و اطاقهای عالی خوب دارد که بواسطه
راه پله های خوب بآن اطاقها سیر و دور آن اطاقها اسباب وادوات و حاصل کار و صنعت خود را
عرضه میدارند که در واقع اکسپوزیسیون اسباب و حاصل کار خودشان است که برای نمودن و فروش در
قفسه های شیشه و روی میزهای اعلی گذاشته اسبابهارا زیر آئینه خیلی مرتب و خوب چیده اند قبل از تماشای
اطاق مصنوعات کارخانه اول رفتیم که باطاقی که در مرتبه پائین بود دندان فیل زیادی در انجا دیدیم از هند

Liverpool.



واز یوق وسیام آورده اند بجهته دسته چاقو وکارد واسباب عاج هم در اینجا از هر قبیل میسازند مثل ماهوت پاک
کن وکارد کاغذبری وبادبزن زنانه وغیره دیگر دندانهای فیل بزرگ عجیب در انجا دیدیم که دندان نمره
اوّل ودوم بقدر دو ذرع ونیم متجاوز طول داشت ومیبایستی چهار پنج نفر آدم جمع شوند آن دندان را بردارند
انسان تعجب میکند که خداوند چه حیوانات عظیم خلق کرده که چنین دندانی در دهن دارند در سر راه پله دندان
بسیار بزرگی بجهت نمونه گذارده بودند که از همه عجیبتر بود بقدر یک قد ونیم آدم بلند قد طول داشت بقدر قیمت
بیست هزار تومان در انجا دندان فیل دیدیم بعد رفتیم از پله ها بالا باطاقی که اسبابهای نفیس زیاد از مصنوعات
کارخانه از قبیل چاقو ومقراض وکارد وچنگال وسایر اسباب میز وجعبه های اسباب کار زنانه وانواع اسباب
وآلات قیمتی اعلی در انجا بود واز هر قبیل اسباب عاج نیز بود. آنجا تماشا کردیم بعضی اسبابها هم از قبیل ممه وغیره
خریدیم یک چاقوی بزرگی دیدیم که دسته آن بقدر یک چماق بود وتیغها واسبابهای زیاد داشت که باز کرده
بودند مثل خرچنگی یا حیوان غریبی بنظر می آمد زیر حباب بزرگی گذاشته بودند قیمت از او پرسیدیم گفتند
مال فروش نیست برای تماشاست اگر بخواهیم بفروشیم سه هزار تومان قیمت دارد از اینجا رفتیم بکارخانه
مطلا ومفضض سازی (جیمس دیکسن) که اسم صاحب کارخانه است اینجا هم اسبابهای نفیس زیاد
دیدیم بعضی اسبابهای نفیس هم از اسباب چای خوری چینی وغیره در اینجا خریده از اینجا باز رفتیم بهمان
عمارت صنف چاقو وکارد ساز در همان تالار که دیشب بال بود نهار حاضر کرده بودند جای سیصد نفر در
سر میز معین شده بود نهار را مهمان بیگلربیگی شهر بودیم دوک دنرفوک هم بود ملتزمین ما هم بودند نهار خوردیم
بسلامتی ما نطق کردند بسلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان وخانواده سلطنت انگلیس نطقها کردند بیگلربیگی ورئیس
صنف وخود دوک نطق کردند ما هم بتوسط ناظم الدوله جواب تهنیت آنها را دادیم بعد از نهار آمدیم بگار ساعت
سه ونیم بعد از ظهر حرکت کردیم با دوک دنرفک که تا راه آهن بمشایعت آمده بود وداع کرده سوار ترن شده
راندیم برای لیورپول ترن بسرعت تمام میرفت در اوایل راه یکمرتبه جنگل سرو وکاج خیلی انبوه دیدیم خیال کردیم
همینطور بعد از اینهم جنگل خواهد بود ولی جنگل زود تمام شد زمینها پست وبلندی داشت کم کم بجائی رسیدیم
که قدری بالنسبه بنظر خشک می آمد درخت وسبزه اش کمتر بود طرف دست راست رودخانه کوچکی بود ومرتبه
بمرتبه آبشار مصنوعی ساخته بودند وخیلی صفا داشت واز قرار این آبشارهای مرتبه بمرتبه که درکنار راه است
معلوم میشود که راه آهن سرازیر میرود اینجا دره وتپه زیاد است راه آهن از بعضی تنگه ها میگذرد که از سنگ
کوه مثل دالان تراشیده اند از تونلهای زیاد گذشتیم یک تونل طولانی بود که دو سه دقیقه طول کشید از لندن
که بیرون آمدیم در اغلب جاها سبزه های دستی دیدیم که بیشتر از دو سه ذرع عرض دارد چندان هم عمیق نیست ندانستیم

James Dickson



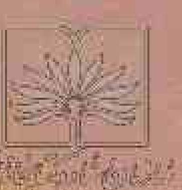
این نهرها برای چیست زراعت که آب لازم ندارد حمل بار کشتی هم در روی آب ندیدیم مگر بعضی قایقهای کوچک که در راه دیده شد از شهر (استاک پورت) گذشتیم و همه جا راندیم تا رسیدیم به لورپل قریب ده ساعت و نیم راه بود در کار باز تشریفات نظامی حاضر بود حاکم و بیگلربیگی شهر و بعضی از ملتزمین ما هم که از ما جدا شده بودند در اینجا حاضر بودند و بحضور رسیدند سوار کالسکه شده راندیم برای قصر کوچکی در خارج شهر موسوم به (نیو سنیم هوس) که عمارت دولتی و متعلق بشهر است و همیشه با تهیه و اسباب لازمه برای ورود مهمان محترمی یا برای شخص اعلیحضرت پادشاه انگلستان یا نواب ولیعهد یا یکی از خانواده سلطنت حاضر است شهر لیورپول شهر معظم معتبری است میگویند هفتصد هزار نفر جمعیت دارد عمارات عالی عمارات حکومتی با شکوه و هوتلهای خیلی بزرگ و کارخانجات معتبر زیاد دارد و بندر معتبری است اغلب مراوده مابین امریکا و انگلیس از اینجا میشود مال التجاره زیاد از اینجا بخارج و از خارج باینجا می آید خلاصه رو بعمارتیکه منزل ما است راندیم بیگلربیگی شهر و امین السلطان با ما در کالسکه بودند در تمام راه که قریب بیک فرسخ است طرفین کوچها از آدم پر بود همه هورا میکشیدند و اظهار بشاشت میکردند رسیدیم بعمارت وارد منزل شده قدری استراحت کردیم تمام همراهان ما در همین قصر منزل دارند اطاقهای کوچک خوب دارد ساعت هفت و نیم باید بسر شام رسمی برویم کالسکه حاضر شد سوار شده رفتیم بیک عمارت عالی خوبی میز بزرگی ترتیب داده بودند یعنی یک میز بزرگ برای ما بود و بعد وصل باین میز خانه خانه میز گذاشته بودند قریب بدویست نفر جمعیت سر میز بود (لرد دربی) هم امشب اینجا بود و در سر شام قدری با او صحبت کردیم دو تا از این میزهای جلو مخصوص بقونسلهای دول خارجه بود قریب بسی نفر قونسول در لیورپول اقامت دارند قونسول عثمانی هم بود یک کشیش اسلامبولی هم در سر میز بود معلوم شد که بعضی از اهل این شهر مذهب یونانی (یعنی ارتدکس) دارند و این کشیش بجهت ریاست مذهبی آنها در اینجا اقامت دارد حاکم نظامی این نواحی که در سر میز بود میگفت در شانزده سال قبل هم که باینجا آمدید باز من حاکم بودم و همین جا هستم تا بحال بحکومت باقی هستم و هیچ عوض نشده ام اما یک مر یعنی حاکم قلمی دارد که هر سال عوض میشود بیگلربیگی در سر میز برخاسته تست بسلامتی ما و تست بسلامتی اعلیحضرت پادشاه انگلستان کرد ما هم جوابی دادیم که ناظم الدوله تبلیغ کرد بعد برخاسته باطاق دیگر رفتیم چند دقیقه در آنجا صحبت و فرمایشات با همه کرده بعد برخاستیم پائین آمده سوار کالسکه شده بمنزل آمده خوابیدیم اسم حاکم نظامی این شهر (لرد سفتن) و اسم حاکم قلمی این شهر یعنی مر (مستر کوکسن)

✽ روز یکشنبه پانزدهم ✽

امروز باید برویم بقصر دوک (وستمنستر) یکساعت قبل از ظهر سوار کالسکه شده با [illegible] و امین السلطان وغیره رفتیم برای قصر دوک

Lord Derby

Lord Sefton



در انتهای شهر کار جستر رسیده سوار ترن بخار شده راندیم بعضی از ملتزمین ما هم در رکاب بودند ترین خیلی تند میرفت و حرکت میداد از بعضی راههای کج و معوج گذشتیم باز صحرا جنگل و اشجار و زراعتهای مختلف داشت از یک شهر کوچکی عبور کردیم که تمام شهر کارخانجات است یک رودخانهٔ بزرگی از وسط شهر میگذرد که کشتی در رویش حرکت میکرد از آنجا گذشته رسیدیم به جستر شهر جستر چهل هزار نفر جمعیت دارد قدیم ترین شهرهای انگلیس است در دو هزار سال قبل که قیاصرهٔ روم اینجا را داشته‌اند و در محل این شهر اردو زده‌اند بعد همانجا را شهر بنا کرده‌اند وقتی وارد کار رسیدیم دوک وست منستر خودش حاضر بود با دوک و امین‌السلطان بکالسکه نشسته رفتیم تا از تمام شهر گذشتیم این شهر هم در خوبی و وضع ابنیه مثل سایر شهرهای فرنگ است اهالی شهر که هیچ ما را ندیده بودند از ملاقات ما خیلی اظهار بشاشت میکردند و فریاد میزدند و هورا میکشیدند و در آخر شهر اول پارک دوک است بقدر نیم ساعت که راه رفتیم رسیدیم بدر پارک مخصوص دوک در چودنی مطلای خیلی اعلی داشت یکدسته مرال و شکار هم در پارک بودند که همه جا جلو ما میدویدند بقدر نیم ساعت هم از در پارک تا دم عمارت بود دم در عمارت پیاده شده داخل شدیم چند دسته سرباز و سوار وقت ورود بکار علی الرسم حاضر بودند که دوک عرض میکرد این سوار و سرباز داوطلب و مال همین نواحی هستند میگفت اینجا سیصد نفر سوار دارد دوک شخصاً آدمی بلند قامت و لاغر بنظر می‌آید لیکن بسیار با بنیه است یک پسر بزرگ داشته که مرده است حالا یک پسر دیگر دارد که هیجده ساله است در جلو ما سوار بود و صاحب منصب همین سواره است اما از مکنت این دوک بی نصیب است چرا که قانون انگلیس بر این جاری است که باید ارث بارشد اولاد برسد پسر بزرگش که مرده است از او پسر ده ساله الان باقیست که ارث دوک باید باو برسد و این پسر بزرگ هیچ حقی نمیبرد آن نوهٔ دوک هم حالا در لندن مشغول تحصیل است این عمارت را بیست سال قبل دوک شروع بساختن کرده و الحال هفت سال است تمام شده عمارت عالی خوبی است این عمارت آنطرفش هم پارک بزرگی است که از آنطرف منظر با آن پارک دارد چهار سمت عمارت همه رو به پارک باغ است زمین عمارت را با سنگهای مرمر و غیره خاتم سازی کرده‌اند دیوارها و ازارهٔ اطاقها و راهرو جلو عمارت و ستونهای کوچک ظریفی که در عمارت بکار رفته همه از سنگهای سماقی است که از ایطالیا و فرانسه و ایرلاند می‌آورند اطاقهای مرتبهٔ بالا که اطاقهای خواب است دیده نشد اما مرتبهٔ پائین را که دیدیم از حیثیت زینت و اسباب تجمل خیلی عالی و باشکوه است پرده‌های نقاشی خیلی اعلی در هر یکی از اطاقها و دیوارها نصب است معماری و بنای این قصر را فرانسه‌ها کرده‌اند گلکاری جلو عمارت خوب است قبل از نهار خیلی در عمارت گردش کردیم بعد دوک گفت نهار حاضر است رفتیم سر نهار در تالار بزرگی میز نهار چیده

بودند صندلیها و اسبابهای ممتاز قشنگ داشت و ظروف روی میز تمام نقره بود گل سرخ زیادی روی
میز ریخته بودند نشستیم نهار خوردیم بعد از نهار باز رفتیم در اطاقها گردش کرده کتابخانه عمارت را دیدیم بعد
در اطاق قدری راحت کرده آمدیم از پله ها پائین بباغچه عمارت باغچه و پارک خوبی دارد و در انجا زن و مرد زیادی
جمع بودند زنهای خوشگل میان انها دیده شد دوک اسبهای خود را توی چمن آورده بود که بنظر ما برساند یک
اسب درشت کلفت قراکهری بود چهار دست و پایش بیک اندازه سفید و سمها بزرگ موهای مچ او شلال
داشت و آویخته بود بقدری چاق و تنومند بود که شخص تصور نمیکرد اسب است یک فیلی بود دوک میگفت
این اسب برای تخم گیری اسبهای کالسکه و عراده است بعد دو سه اسب سواری خودش را آورد تماشا کردیم خوب
اسبهائی بودند انها هم اسب تخمی بودند هر یکی دوازده و چهارده و هیجده سال داشتند میگفت یکی از انها را
یک نفر امریکائی از اهل (تکساس) بچهارده هزار لیره تقریباً پنجاه هزار تومان میخرد ندادیم
نژاد این اسب چنین و چنان است ما گفتیم تو نصیحت میکنیم که بفروش اسب است شاید شب افتاد و درد
گرفت راست است خواهم فروخت بعد کره ها و مادیانهای خودش را نشان داد مادیانهای خوب داشت
میگفت یکی چهار پنج هزار لیره قیمت دارد این قیمتها که اینجا روی اسب میگذارند اغراق و گزاف بنظر می آید اما حقیقت
دارد رسم اینجا همینطور است این اسبهای خوش اصل با نژاد را در اسب دوانیها همیشه پیش افتند و بنظر و گرو
بندی مبالغ بیرون می آورند چون موافق قانون اسب دوانی اینجا اسب بالاتر از سه سال را نمیگذارند
بدوانند و بعد از انکه وقت دواندن انها گذشت از انها تخم گیری میکنند و بواسطه انکه معروف هستند
و در اسب دوانیها عقب نمانده و نباخته اند صاحبان مادیانها گاهی سیصد لیره و چهارصد لیره میدهند
که اسب را بمادیان خودشان بجهند کره هم که از نژاد اسب و مادیان نامی باشد خوب بفروش میرود
خیلی اسبها در ایران هستند که اگر در اینجا بدوانند ده بیست هزار تومان میتوان از انها برد اما اینجا چنانکه
نوشته شد اسب بالاتر از سه سال را نمیگذارند با اسب دوانی بیاورند مثل اسب و مادیان و کره های دوک
در طویله و در ایلخیهای لار و مراغه ایران زیاد است در چهار پنج هزار ایلخی خودمان کره کره و مادیان بهتر از
اینها دیده ایم اما در ایران این قیمت را ندارد مادیان و اسب اصیل که بهتر از آن نباشد منتها سیصد
چهار صد تومان قیمت داشته باشد اما قیمت اینجا گزاف است از باغچه رفتیم بگلخانه و گرمخانه دوک
خیلی بزرگ و عالی بود دالان طولانی و جاهای متعدد داشت همه از آهن و سقف و دیوار همه از بلور و زمین سنگ
آهن بود بجهته گرم کردن زمستان گلهای اعلی از انواع گلهای هند و ماداگاسکار و ینگی دنیا و گلهای تازه
دیگر در انجا دیدیم که بعضی تا السقف کشیده بودند همه پر گل و با صفا بود وقت زیادی برای تماشا نداشتیم

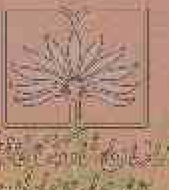
از انجا رفتیم بیک طرف که محل بنای دائمی دوک است اطاقهای آن کوچکتر و راحت تر است همیشه در سالونهای
بزرگ نمیتوان زندگی کرد از انجا دالانی بود طولانی که بعمارت بزرگ میرفت از انجا عبور کرده پرده های نقاشی و
مبل و اسباب نفیس زیاد در انجا دیدیم دم در عمارت بزرگ با دوک دست دادیم و مرخص شده برادر کوچکتر او
و پسر دوک که بالباس نظامی سوار بود همراه ما می آمدند برادر دوک میگفت سی سال قبل از این بقفقاز و تبریز و
ایران سفر کرده ام آمدیم تا بکار راه رسیدیم باز همان طور از پارک دوک گذشته و از شهر جستر عبور کردیم
مردم بهمان طور باز ایستاده و هورا میکشیدند پیش نوشتیم که قدیم الایام در محل این شهر اردوی رومن بوده
است و اسم از اکاستوم میگفته اند یعنی اردو حالا جستر کرده اند پارک اینجا منظر خوبی بکوههای
(پیک دو گال) دارد که ولیعهدهای انگلیس را پرنس انجا مینامند یعنی پرنس دگال کوههای پست باصفائی
بود خانه مسیو گلادستون موسوم به (ها واردن) باینجا نزدیک است با کالسکه اسبی یکساعت تا انجا میتوان
رفت خلاصه سوار واکن راه آهن شده راندیم برای لیورپول باز از رودخانه بزرگی که اسم آن مرزی است
گذشتیم صبح که می آمدیم رودخانه آب زیاد داشت حالا اغلب جاها که صبح آب داشت گل پیدا بود معلوم شد که
جزر و مد دریا باینجا میرسد صبح دریا مد داشت آب اینجا زیاد بوده و حالا جزر کرده آب برگشته است در کنار رود
خانه شهری دیدیم موسوم به (رن کورن) که جزو لیورپول محسوب میشود در اینجا قلیاب میسازند کارخانه
زیاد دارد و از انجا گذشته رسیدیم بلیورپول سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت پیاده شده راحت
کردیم طرف عصر زن و مرد زیادی دور نرده باغچه عمارت جمع شده ازدحام غریبی کرده بودند و هیچ طور نمیرفتند
معلوم شد ما را میخواهند به بینند بیرون آمدیم دم نرده قدری با انها صحبت کردیم و با پیر مردها و پیر زنها
حرف زدیم خوشحال شدند زور آوردند بطوریکه نرده آهن را شکستند ما بطرف دیگر رفته انجا هم قدری حرف
زدیم مردم نزدیک امده دست ما را از لای نرده میگرفتند و میبوسیدند بعد از انکه ما را تماشای کامل کردند
قدری توی باغچه گردش کرده آمدیم بالا شام خورده خوابیدیم از جمله معترضه نوشته میشود اشخاصیکه
در خانه لرد سالزبوری بودند در روزیکه بانجا رفته بودیم اسامی انها از این قرار است (لرد
کراس) وزیر هند (لرد سسل) برادر لرد سالزبوری (دوچس دو منچستر)
(مارکوئیس دو هارتنگتن) که پسر (دوک دو دون شیر) است در دسته مسیو گلادستون بوده است
و موافق قاعده بایستی بعد از گلادستون این شخص صدر اعظم بشود ولی در مسئله ایرلاند از مسیو گلاد
ستون جدا شده با شصت هفتاد نفر از لیبرالها در پارلمنت دسته دارد و از لرد سالزبوری همراهی میکند
لباس انگلیس خیلی تعریف دارد اولا همه مردمان بلند قد و هیکل و پرقوت هستند همه یک قد و با الگو اغلب

Castleton
Payne Gallet
Hawarden
Runcorn
Duchess de Manchester
Lord Cross
Lord Cecil
marquise de Hartington
Duc de Devonshire

مردمان معقول بقاعده در شهر و خارج پولیس میشوند مواجب اینها هم زیاد است که دیگر کاری جز عمل انتظام و
احتساب شهر ندارند لباس آنها ماهوت سرمهٔ خوب کلاه شبیه بکلاه خود پروس اما از ماهوت شنیل بجهته باران
که تا نصف تنه انها را میگیرد و وقتی باران نیست لوله کرده مثل قداره پهلوی خود می آویزند تسلط انها هم بر عیت
زیاد است در شهرهای انگلیس ساخلو و سرباز و قراولخانه نیست نظم با پلیس است و عدد انها هم زیاد نیست مثلاً
در بیرمنگام پانصد هزار نفر جمعیت است سیصد نفر پلیس دارد و منظم است یکنفر پلیس جمعیت را مثل جوجه بغل
میکند رد مینماید و نافذ الحکم است روز دوشنبه شانزدهم امروز باید برویم به (منچستر)
قبل از نوشتن تفصیل امروز این فقرات را که معترضه است مینویسیم اسم خانه (دوک دِ وِلیست منستر
ایاتن هال) است اسم برادر او استانل بوبج و اسم پسر او لوک اَبرجِهر گروِنو است اسم نوهٔ
دوک که وارث اوست (لود بلگویو) خلاصه صبح از خواب برخواستم در ساعت یازده میبایست بتماشای
حوض کشتیها که ساخته و مخارج گزاف کرده اند از برای حفظ کشتیها و سوار و پیاده کردن مسافر و مال التجاره و
کشتیهای که به ینگی دنیا میروند برویم سوار شده از شهر گذشتیم باز طرفین راه الی اسکله جمعیت مردم ایستاده
هورا میکشیدند و دست میزدند باسکله رسیده سوار کشتی شدیم کشتی بخار بزرگی حاضر کرده بودند امین السلطان
و عزیز السلطان و جمعی دیگر از ملتزمین ما هم در کشتی همراه بودند این رودخانه معروف بمرزی است آب
زیادی ندارد اما چون متصل بدریا میشود و آبش تابع جزر و مد دریا است و در حقیقت شعبهٔ از دریا محسوب
میشود کشتی که حرکت کرد بواسطهٔ طرف صبح که وقت آمدن آب دریا بود و دریا هم انقلابی داشت کشتی ما بنای حرکت
را گذاشت بطوریکه نزدیک بود حالتها منقلب شود در کشتی ما مردم متفرقه هم از زن و مرد زیاد بودند که برای
تماشای ما آمده بودند یک کشتی کوچک بخاری هم بطور قراول از جلو کشتی ما حرکت میکرد چون موج از دریا می آمد
کشتی ما آرام میرفت تا رسید بدهنه دریا در آنجا یک قلعه نظامی دیده شد که مثل جزیره اطرافش آب بود
توپ بسیاری محض تشریفات ما از قلعه انداختند بعد بیک پلی رسیدیم پل را باز کردند گذشته وارد حوض
شدیم حرکت کشتی آرام و ملایم شد در اینجا از این حوضها بسیار است و سردکلهای کشتیها از توی حوضهای دیگر
پیدا بود اما این حوض از سایر حوضها امتیاز داشت کشتیهای بزرگ زیاد که بطرف نیویورک ینگی دنیا میروند
در اینجا دیدیم از جمله کشتی بسیار بزرگی بود که اتفاقاً دیروز از نیویورک رسیده بود کشتی ما را انجا ر آن کشتی
بردند نردبان گذاشتند از این کشتی بآن کشتی رفتیم این کشتی متعلق بکمپانی است رئیس کمپانی و کاپیتان
کشتی حاضر بودند این کشتی حمل مال التجاره و مسافر میکند اسم رئیس کمپانیهای کشتی (شرادرین) است
اسم کاپیتان کشتی (ماک میکان) و اسم کشتی (ادمبریا) است کاپیتان میگفت چهارصد

Manchester
Duc de Westminster
Eaton Hall

Jardine.
Mac Gradam.
Empress!



هشتاد و دو مرتبه در محیط سفر کرده ام اسم کمپانی این کشتی ادم بریا مال اوست (کوناد) است اسم محوطه کشتی Cunard
را در انجا دیدیم الکساندریا است که موسوم باسم زوجه نواب ولیعهد است تفصیل وضع این کشتی از این Alexandria
قرار است طول پانصد و بیست پای انگلیسی عرض پنجاه و هشت پا ارتفاع بدن کشتی چهل پا عدد کوره
های کشتی هفتاد و دو کوره ذغالی که در یک شبانه روز صرف میکند سیصد و بیست تن انگلیسی عدد مسافرین
درجه اول کشتی ششصد و چهل نفر عدد مسافرین درجه دوم پنجاه نفر عدد مجموع مسافرین با درجه سیم یکهزار
و پانصد نفر عدد عمله کشتی دویست و هشتاد نفر قوت چرخ بخار کشتی معادل قوت پانزده هزار اسب است در
هر ساعتی هفت فرسخ یا بیست و دو میل و نیم انگلیسی راه میرود عدد چراغ الکتریسیته کشتی یکهزار عدد قیمت
کشتی سیصد و سی هزار لیره قطر دودکش کشتی شصت پا این کشتی از لیورپول میرود به کوینزتون Queenstown.
ایرلاند که تا انجا مسافت دویست و چهل میل است و از انجا میرود به نیویورک که دو هزار و هشصد میل مسافت
است و شش روزه از لیورپول به نیویورک میرود این کشتی بسیار عظیم است و تالارهای بزرگ دارد مثلا
تالاری مخصوص غذاخوری دارد که سیصد نفر در سر یک میز غذا میخورند همچنین تالار مخصوص برای بال و کنسر
دارد تالارهای دیگر برای سیگار کشیدن دارد عمارت کشتی چهار مرتبه است و دالانهای طولانی دارد آدم که
نگاه میکند اخر دالان اگر کسی باشد نمیشناسد دکان دلاکی دارد و یک دلاکی داشت باریک و بلند قامت
باو فرمودیم که در این کشتی خوب مداخل میکنی عرض کرد اگر کشتی آرام باشد مردم میل باصلاح میکنند و خوب است
و اگر دریا و کشتی انقلابی داشته باشد مردم همه بد حال می افتند و منهم یک گوشه بیکار می افتم همه قسم اسباب
دلاکی داشت چراغ کشتی تمام الکتریک است و محض این است که اتش چراغ بکشتی اذیت نرساند رفتیم بجائی که ماشین
کشتی در انجا است از بالای پله نگاه کردم دیدم دویست پله اهنی باید پائین رفت خیلی هم گرم بود پائین نرفته
از همانجا تماشا کردم چرخ و اسباب ماشین این کشتی از حد توصیف بیرون است چرخ بسیار بزرگی دارد که کشتی را
حرکت میدهد خلاصه بعد از انکه همه کشتی را از عرشه تا مرتبه سفلای ان گشتیم رفتیم به یک تالارچه که میزی در
انجا گذاشته و همه قسم میوه جات روی میز چیده بودند که از گرمسیرات افریقا وغیره اورده بودند خربوزه
طالبی اناناس چیلیک بان که موز میگویند و بوضع خوشه است و در اینجاها بسیار است شبیه است
به باهیا اما قدری بزرگتر و زرد رنگ پوست انرا که میکنند مغز سفید رنگ نرمی دارد خوش مزه و معطر است
دیگر هلو و پرتقال داشت قدری صرف شد بعد آمدیم بکشتی خودمان در حوض بقدر یک ربع ساعت
معطل شده چون کشتی دیگر میبایست بیاید منتظر او بودند کشتی آمد و رد شد بعد حرکت کرده قدری که رفتیم
رسیدیم به الکوز سدمی است که در بعد از ظهر که موقع جزر دریا است و آب کم است می بندند که آب

کم نشود در انجا هم بقدر یک ربع معطل شدیم که این سد را باز کردند داخل محوطه کوچکی شدیم بعد سد دیگر
را باز کردند که داخل رودخانه شدیم و کشتی ما آزاد شد باز که داخل رودخانه شد تکان میداد اما نه بقدر صبح از
همانجا که صبح سوار شده بودیم از کشتی پیاده شده سوار کالسکه شده بجائیکه دو شب پیش برای صرف شام رفته بودیم رفتیم
منزلی بود قریب چهل نفر فرنگی و ایرانی حضور داشتند سر میز نشسته نهار خوردیم بعد از نهار امدیم باطاق مخصوص
مر تلیفن داشت آدمهای ما بواسطه تلیفن با هوتل حرف میزدند خلاصه سوار کالسکه شده بگار راه آهن آمدیم سوار
ترن شده بعد از چهل دقیقه بگار راه آهن منچستر رسیدیم در که بیگلربیگی منچستر است و به لیورپول هم باستقبال ما امده
بود با جبه قرمز در گار حاضر بود سایر حکام جزو رؤسای صاحبمنصبان اطراف اینجا و کلانترها نیز همه بودند معرفی
شدند بعد بکالسکه نشسته بطرف شهر راندیم جمعیت زیادی در گار و طرفین راه ما همه جا ایستاده بودند باران هم میبارید
ما چتر بسر گرفته بودیم مردم درست ما را اذیت نکردند رسیدیم بهوتل دویل راه هم نزدیک بود و این هوتل دویل را خود اهل
شهر ساخته اند یعنی زمینش از دولت است اما عمارتش بخرج رعیت ساخته شده یک ملیون (دو کرور) لیره خرج بنای
ان شده است سفر سابق که ما امدیم هنوز شروع به بنای آن نکرده بودند هشت سال است تمام شده عمارت بسیار
عالی و دارای تالارهای بزرگ و مبل و پرده های ممتاز است دالانهای بسیار طولانی دارد که از اینطرف
در آنطرف آدم شناخته نمیشود منزل ما مرتبه اول است صد و پنجاه پله باید بالا رفت در هر سی پله یک مرتبه و یک
غلام گردش دارد و بعضی از ملتزمین ما را در هوتل دویل و بعضی دیگر را در هوتل وکتوریا که آن نیز هوتلی
عالی و ممتاز است منزل داده اند منزل شخص ما در هوتل دویل معین بود رفتیم نشسته راحت شدیم شام را باید در
زیر همین عمارت بطور رسمی بخوریم اول شب لباس رسمی پوشیده رفتیم به تالار بسیار بزرگی یک میز طولانی برای ما معین
شده بود بقدر ده میز دیگر هم خانه خانه وصل بمیز ما و در جلو ما بود و قریب بچهار صد نفر در سر میز دعوت شده بودند
دست راست ما قاضی بزرگ لندن که در لندن سکنی دارد و بعضی از اوقات هم بشهرهای بزرگ دیگر میرود
که از وضع عدالت قضاة مطلع شود و این ایام باینجا آمده است نشسته بود شخصی است بلند قامت و با بنیه و
تو هیکل دست چپ ما بیگلربیگی نشسته بود در اواخر شام بیگلربیگی برخاسته نطقی که در تهنیت ورود ما نوشته و حاضر
کرده بود برداشت و خواند ما هم جوابی دادیم بعد از دست چپ شخصی برخاسته نطقی کرد و بعد قاضی بزرگ
برخاسته نطقی کرد بعد یک شخص دیگر برخاسته نطق مفصلی کرد هر یک که میخواستند برخیزند نطق کنند از برای
اسکات مردم اول یک جارچی برخاسته فریاد میکرد که فلان میخواهد نطق کند و شیپورچی که پشت سر ما ایستاده بود شیپور
روز سه‌شنبه میکشید خلاصه شام تمام شد آمدیم بالا راحت کردیم (روز سه شنبه هفدهم) امروز باید تماشای کانال
جدیدی که در منچستر بنا کرده اند و میخواهند بواسطه این کانال این شهر را با شهر لیورپول وصل کنند برویم در این کانالها

صد هزار تومان مزد عمله میدهند و مخارج گزافی خواهند کرد و این کانال هم مثل کانالی است که در سوئز مصر ساخته اند
بعد از نهار با امین السلطان و حاکم سوار کالسکه شده رفتیم باز در طرفین جاده همه جا آدم ایستاده بود و در انتهای
شهر رسیدیم بیک محوطه که چادر پوشش هندی بزرگی زده بودند وارد چادر شدیم جمعی از اعاظم شهر هم از زن و دختر
و مرد در آنجا حاضر بودند نقشه این کانال را از گل ساخته و برجسته درست کرده بودند مهندسین و استادان
ساختن این کانال هم حضور داشتند مدتی وضع و نقشه کانال را بما نشان دادند بعد از تماشا آمدیم بکالسکه
راه آهن که حاضر شده بود ما با امین السلطان و جمعی از صاحبمنصبان فرنگی و ملتزمین رکاب خودمان سوار ترن
شده راندیم این خط راه آهن برای همین کانال ساخته شده و موقتی است که برای بردن خاک و سنگ بنا کرده اند
و از قراریکه میگفتند قریب به پانصد میل راه آهن موقتی ساخته اند چون راه محکم نبود ترن ما مثل اینکه پیاده تند
برود حرکت میکرد عرض این کانال بیست و پنج ذرع و عمقش هشت ذرع است حوضها برای کشتی میسازند از
قراریکه معلوم میشود همه منظورشان اینست که این شهر هم مثل لیورپول بندر بشود و هرچه که از ینگی دنیا می آورند
میخواهند مستقیماً با کشتی باینجا آمده دیگر به لیورپول نرود و از آنجا با راه آهن بیاید در این کانال هشت هزار نفر عمله کار
میکنند و بعضی ماشینها هم از برای تحصیل کار ساخته منجمله یک ماشین ساخته اند شبیه بماشین کالسکه راه آهن و در
آنجا بعضی اسبابها تعبیه کرده اند که بواسطه آن عمله کار میکنند زنجیرها و میلهای بلند دارد و یک دلو بزرگی بر
یک میل بلند نصب کرده اند خاک کننده که در کانال حاضر است و باید برداشته شود این دلو از بالا بپایین
آمده با کمال قوت مثل توپهای جنگی سر را زمین میگذارد و با قوت بلند میکند و خاک در آن پر میشود بعد که
بالا رفت بارکشی که در روی خط آهن است و باسب بسته اند بزیر دلو آورده اند با یک حرکت سیم ته این باز میشود
و قریب به بیست خروار خاک بمیان بارکش میریزد دو مرتبه که خاک ریخت بارکش پر میشود و میبرند و حمل
بسایر کالسکه ها می کنند که یک مرتبه بیست فرسنگ بجاهای گود زمین میریزند و پستیها را بلند و هموار کرده قابل
زراعت مینمایند و همچنین این ماشین و اسباب را بوضع دیگر ساخته اند که از این دلوها متعدد دارد و پی در پی
پر میکنند و از وسط کانال بخارج کانال میریزند بعد از گردش رسیدیم به استاسیون **ایرلام** از اینجا
خط را عوض کرده ترن از خط موقتی بخط معمولی دائمی افتاد و تند حرکت کرده رسیدیم باستاسیون منچستر سوار
کالسکه شده آمدیم بمنزل حاکم حاکم هم همراه ما بود قدری استراحت کرده بعد سوار کالسکه شده رفتیم بحمام باز
مردم بهمان حالت اجتماع طرفین راه ایستاده بودند خصوصاً دم حمام جمعیت زیاد بود وارد حمام شدیم سر حمام
مثل یک اطاق بزرگ خوبی است حوض و فواره دارد بعد داخل گرمخانه شدیم اطاق اول قدری سرد
بود بعد باطاق دیگر که گرمتر بود رفته استحمام کرده از حمام بیرون آمده سوار کالسکه شدیم انقدر جمعیت

درحمام بود که حساب نداشت بمنزل آمدیم امشب در این عمارت مجلس غریبی منعقد میشود قریب بدو هزار پانصد
نفر زن و مرد حاکم در این عمارت وعده خواسته است که دلیسکوری (نطقی) بنماید و ما هم جوابی بدهیم از حالا
کالسکهٔ مدعوین می آمد قریب به پانصد کالسکه تا بحال در میدان جمع شده است در جلو عمارت منزل ما یک
میدان وسیعی است و در وسط آن گنبد مانند بنائی ساخته و در میان آن (استاتوی) پرنس البرت
شوهر اعلیحضرت پادشاه انگلستان را گذاشته اند و اطرافش پله های زیاد دارد مردم زیادی هم از اهل شهر در این
میدان و دوره این بنا ایستاده تماشای این مدعوین را میکنند در ساعت نه بعد از ظهر لباس رسمی
پوشیده آمدیم باین مجلس حاکم و صاحبمنصبان و ایشک آقاسیها با تشریفات زیاد در جلو ما بودند وارد شدیم
بدالان تالار موزیکانچی و سرباز در سر راه عمارت صف بسته بودند و در دالان و راه تالار بزرگ و اطاقها
تمام زن و مرد ایستاده و بجهته عبور ما کوچه داده بودند و همه مراسم تعظیم و احترام بجا می آوردند ما هم همه
تعارف میکردیم اطاق باطاق رفته تا بیک جائی رسیدیم که یک آبشار مصنوعی ساخته بودند یعنی یک آئینه
بزرگی بود و در پشت تمام کل آب و روی آئینه میریخت معلوم نبود که این آب از کجا می آید و بکجا میرود
از حاکم پرسیدیم گفت محض تشریفات شما این را ساخته اند همیشه نیست خلاصه بعد از دالانها و اطاقهای بسیار
وارد تالار شدیم این تالار هم پر بود از مرد و زنهای خوشگل که همه لباسهای سینه باز پوشیده و جواهر زده
بودند در بالای تالار تختی برای ما گذاشته بودند امین السلطان و عزیز السلطان و ناظم الدوله و بعضی
دیگر از نوکرهای ما که لباس تمام رسمی پوشیده بودند و بعضی از معتبرین انگلیس در پله های این بلندی که ما بودیم
ایستاده بودند آن شخصی هم که باید خطبه بخواند با همان موی عاریه حاضر شده بود قریب هفتصد نفر از اعاظم
و زنهای خوشگل انگلیس در همین تالار بودند حاکم آمده اجازه خواست که با آن قاضی که حاضر شده است
خطبه را بخواند اجازه دادیم خطبه مفصلی که نوشته و در دست داشت قرائت کرد ما هم قریب بده دقیقه
علی الاتصال جواب خطبه او را دادیم و ناظم الدوله ترجمه کرده بآنها تبلیغ نمود همه خوشحال شدند و هورا میکشیدند
حاصل ترجمه خطبه آنها این بود که اظهار خوشحالی خودشان را از ورود ما و خوشوقتی از دوستی ما با انگلیس و
رواج تجارتشان با ایران نمودند بعد شخصیکه رئیس بعضی کمپانیهای تجارتی است اجازه خواست که خطبه بخواند
بناظم الدوله فرمودیم که بپرسد مختصر یا مطول همینکه ناظم الدوله این سؤال را کرد تمام مردم بی اختیار خندیدند
ما هم خیلی خندیدیم بطوری خنده شد که یک ربع ساعت در مجلس بجز خنده چیزی نبود بعد اشاره کردیم مردم
ساکت شوند از پشت سر صوت زدند و دست زدند تا همه ساکت شدند رئیس کمپانی مزبور خطبه اش را
خواند ما هم جوابی دادیم بعد پائین آمده در راه باز با آنها صحبت کنان آمدیم تا بمنزل خودمان شام خورده

استراحت کردیم ❊ روز چهارشنبه هیجدهم ❊ امروز باید برویم بقصر {بوکان کاسل} شش
ساعت راه است اما چون باید بقصر برویم و قصر از شهر (گلاسگو) دورست هفت ساعت راه بود خلاصه
جمعیت زیادی از صبح در مقابل عمارت بلدیه و در کوچهائیکه معبر ما است جمع شده بودند و وسط راه را کوچه داده
یک دسته سواره نیزه دار و دو سه دسته سرباز قرمز پوش هم آمده صف نظام بستند و دو دسته موزیکانچی هم
که یکدسته قرمز پوش و متعلق بهمین فوج و دسته دیگر سیاه پوش و متعلق بپولیس بودند آمده حلقه زدند و شروع
بزدن موزیکان کردند نواهای فتح الخیر بسیار خوب میزدند بطوریکه فرمودیم نوط آن نواها را برای ما بفرستند
بطهران ببریم که موزیکانچیهای ایران بزنند پسر قونسول ایران را که در منچستر مقیم است بحضور آوردند پسر خوش
روی خوبی است سن هفت هشت سال کلاه ایرانی هم در سرش بود در سر ساعت از بالا آمدیم پائین در
راه پله و دالان و اطاقهای عمارت همه جا جمعیت مرد و زن بود پائین پله در جلو در عکاسی حاضر شده کروپ
عکس ما را با همراهان از انگلیسی و ایرانی و بگلربیگی شهر وغیره انداخت بعد با بگلربیگی شهر و امین السلطان سوار کالسکه
شده راندیم برای کار (اکس) رسم انگلیسها این است که برخلاف آنچه در روسیه و آمستردام وغیره دیدیم
در موقع تشریفات کالسکه را خیلی آهسته میرانند ما هم با هستگی تمام میرفتیم و مردم تماشا میکردند و هورا میکشیدند
ما هم با مردم تعارف میکردیم تا رسیدیم بکار بگلربیگی و اجزاء حکومت شهر مرخص شده ما هم با همراهان بترن
بخار نشسته راندیم قدری که رفتیم از سوراخی گذشتیم وضع و هیئت صحرا در طرفین راه مسطح و همانطور است که سابقاً
نوشته ایم راندیم تا رسیدیم به (هلیفیلد) از اینجا وضع صحرا کم کم تغیر کرد پست و بلندی دیده میشود و درخت
و زراعت و حاصل کمتر است اما زمین سبز است و مراتع قدری بیشتر گاو و گوسفند و مادیان زیاد در چراه دیدیم
گاوهای درشت فربه و اغلب ابلق و بعضی هم سفید و زرد یکدست گوسفندها همه سفید بودند این گاوها از
گاوهای هالند درشت تر هستند اما در هولند گاو غیر ابلق ندیدیم باز از تونلهای متعدد عبور میکردیم و
گاهی از تنگه کوه میگذشتیم که سنگ را بریده اند و راه آهن مثل کوچه از میان آن میگذرد و باز از هر سوراخ
که میگذشتیم وضع صحرا تغیر میکرد درخت سرو و کاج دسته دسته بطور جنگل دیده میشد تا آمدیم بکار (کارلیل)
اینجا یک ربع ساعت توقف کردیم شهر خوبی است و کار خوبی دارد مردم زیادی از اهل شهر جمع شده
بودند و مراسم تشریفات بجا می آوردند از اینجا تا خاک اکس نیم ساعت راه است ترن باز براه
افتاد و از اینجا گذشته باز وضع صحرا تغیر کرد تپه و پست و بلندی بیشتر بود تپه های بلند سنگی که تا بحال ندیده
بودیم دیدیم طرفین راه باز مرتع سبز و خرم بود گاهی دهات کوچک هم دیده میشد که در دره ها واقع بود خیلی باصفا
در طرفین راه آهن گاهی چشمه ها میدیدیم مثل خاک ایران اما آب چشمه ها زرد و سیاه بود یعنی خاک اینجا آب را

Buchanan castle
Glasgow
Crosse
Carlisle

اینطور زمین میکند از بعضی جاها گذشتیم که شبیه به ییلاق لار طهران بود و گاهی دهات و اشجار دیده میشد شبیه
بلواسان طهران و بعضی جاهای دیگر شبیه بود بدونا و کجور و ییلاقات حدود مازندران و طهران هوا خیلی سرد
بود یعنی حالا که اواخر سرطان است مثل ماه قوس طهران بود رسیدیم ببعضی کارخانجات کارخانجات و عمارتها که
بجهته عمله جات بنا کرده اند دیدیم که سواد اینها مثل شهری بنظر می آمد دود کشهای بلند کارخانجات
از دور مثل جنگلی بود و از بالای اغلب دود کشها آتش زیادی زبانه میکشید خیلی تماشا داشت دود زیادی
صحرا را گرفته بود بقدر یک ساعت از کارخانجات میگذشتیم دو محل معتبر که مجمع کارخانجات زیاد و مثل شهری
بود یکی (ویشا) و یکی دیگر (کوت بریج) بود اغلب این کارخانجات کارخانه آهنگری و کورهای آهن
آب کنی بود و در اینجا معدن زغال سنگ و در شش هفت فرسنگی معدن آهن هم هست که از معادن آهن باینجا
آورده آب میکنند حتی از اسپانیول سنگ آهن باینجا آورده آب میکنند و فولاد و خط راه آهن و اسباب
دیگر میسازند خطوط راه آهن اینجا زیاد بود دود اکنهای زیاد دیده میشد که از زغال و سنگ آهن که از معدن
در آورده بودند پر بود در یک بادی دیگر هم ترن بخار ایستاد که موسوم به (استرلینگ) بود و چند دقیقه
در اینجا توقف کردیم و معلوم شد که مدتی است داخل خاک اکس شده ایم راندیم از (گلاسکو) که
شهر معتبری از مملکت اکس است گذشتیم یعنی اصل شهر را ندیدیم از محاذی آن عبور کردیم و شهر در دست
چپ ما ماند رسیدیم بیک استاسیونی که اسمش (درهمین) است در اینجا صاحبخانه که مهمان او هستیم در کالسکه حاضر
بود و اسمش (دوک دمانتروز) است جوان بلند قامت خوشروی خوبی است حاکم یک قسمتی از مملکت
اکس است سوار و نوکر ابوالجمعی هم دارد لباس نظامی پوشیده بود دو سال قبل هم با زوجه اش بهندوستان و مملکت
ما سفر کرده است با او و امین السلطان سوار کالسکه شده راندیم برای قصر (بوکانان) وارد در قصر
شدیم این قصر از دور که بنظر ما رسید یک قصر سنگی است که بعضی میلهای مخروطی در اطرافش دارد و سیاه رنگ
است و در یک پارکی واقع است که درختهای بزرگ تک تک و گلکاری مختصری دارد و زمینش همه سبز و خرم
است دم در قصر زوجه دوک که زنی بلند بالا و خوش صورت و خوش صحبت است ایستاده بود بایستی چهل
و دو سال داشته باشد اما خود دوک بیش از سی و هفت سال ندارد آمد بما دست داده تعارف کرد اوایلی
که ما در لندن بودیم زوجه دوک هم در لندن مهمان بوده است اما شوهرش در همین جاها بوده بلندن نیامده
بود یک زن جوان سرخ و سفیدی هم با زوجه دوک ایستاده بود معلوم شد خواهر همین دوک است و
شوهری از نجبای اکس دارد شوهرش را هم در همین جا دیدم لباس اکسی پوشیده است لباس اکسی خالی از
تماشا نیست شلواری دارد مثل زیر جامه و لباس بروی زیر جامه آویزان است و یک جوراب بلندی میپوشند

Wishaw. Coatbridge.
Stirling. Glasgow.
Drymen. Duc de Montrose.
Buchanan.

از بالای زانو می بندند زوجهٔ حاکم گلاسگو هم که زن مسنه ایست و چشمهای سیاه کوچک و صدای نازکی دارد
حضور داشت خلاصه وارد قصر شدیم این قصر از مال اجداد همین دوک است اما قصر قدیمی آنها که از پیش ساخته
بوده آتش گرفته سوخته است و این قصر را سی سال است بنا کرده اند ولی بهمان وضع ابنیه و عمارات قدیمه است
و خیلی بوضع بناهای حالا ندارد و بعضی اطاقهای بزرگ با بعضی ستونها و آرایش بنائی ندارد و اطاقهایش همه کوچک و
سه مرتبه است اطاق سفره خانه اش هم چندان بزرگ نیست اما مبلهای لطیف قشنگ از بعضی قلاب دوزیها
هند و اسبابهای چینی و اشیاء نفیسه قدیمه مشرقی دارد معلوم است که دوک میلی باین قبیل چیزها دارد و تفنگهایش
را در قفسه چیده و بعضی حیوانات که در انگلیس یافت میشود از قبیل انواع مرغابیها و غیره مرده آنها را ساخته و در
والانها چیده اند و بعضی پوست حیوانات را آش کرده و در اطاقها و والانها انداخته اند از جمله در همین
اطاق یک پارچه بوضع قالی انداخته اند که وسطش پوست یک سگ خرمائی رنگ است و اطرافش پوست
بیست عدد گربه است که همه را آش کرده و بهم دوخته یک تخته فرش ساخته اند زوجهٔ دوک ما را آورده اطاق
خواب و نشیمن ما را نمود و رفت بعد از ساعتی ما پائین آمده قدری در پارک گردش کردیم خرگوش زیادی از جلو
ما بیرون می آمد مادر با بچه هایش دو تا دو تا و سه تا سه تا میدویدند دوک میگفت این خرگوشها که در اینجا هستند
در زمستان آنها را شکار میکنند قرقاول هم از قراریکه میگفت دارد از چمنها و علف (پهلن) هم معلوم بود که باید
قرقاول داشته باشند اینجا در زمستانها قرقاول و خرگوش را شکار میکنند بعد از گردش آمدیم باطاق شام
را با دوک باید بخوریم لباس نیم رسمی پوشیدیم رفتیم سر شام دوک و زوجه و خواهر دوک و زوجهٔ حاکم گلاسگو
و امین السلطان و عزیز السلطان و ناظم الدوله و سایر ملتزمین ما با لباس نیم رسمی حضور داشتند و دوازده نفر
در سر میز مخصوص ما شام خوردند در سر شام یکدسته سازنده و مطرب انگلیسی که سازشان بعینه ساز اکراد
است و بهمان آهنگ هم میزنند مثل چهار دولی و کری و قوچانی وارد اطاق شده قدری دور میز دور میزدند
که وضع ساز اینجاها با اکراد ایران دارد این است که در زیر سورناهای اینجا یک چیزی بشکل بادکنک است
یعنی مثل نی انبان چیزی دارد و سورناهای ایرانی انبان ندارد این ساز قدیم اینجاهاست یا باید اینجاها از
ایران آورده باشند یا ایرانیها از اینجا برده باشند لباس خوبی هم که بهمان وضع لباس انگلیسی بوده پوشیده
بعد از شام قدری دم پنجرهٔ اطاق نشسته این مطربها در بیرون قصر تخته زمین گذاشته در روی تخته رقصیدند
بعد پائین رفته قدری رقص شمشیر کردند باینمعنی که شمشیر غلافش را چپ و راست گذاشته در بین اینها رقصیدند
مردم زیادی هم برای تماشا جمع شده بودند بعد آمدیم باطاق راحت کردیم پنجشنبه
امروز باید در ساعت نه تماشای دریاچه برویم در ساعت معین کالسکه حاضر بود من و دوک

علف پهلن [illegible]



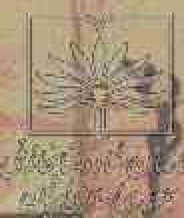
ودر یک کالسکه نشسته و بعضی از ملتزمین ما هم بکالسکه های دیگر سوار شده بطرف دریاچه رفتیم در وسط راه یک
کارخانه کوچکی دیدیم که چوب زیادی در آنجا ریخته بودند پرسیدیم چه کارخانه ایست گفتند کارخانه سرکه سازی است
از چوب بلوط سرکه میگیرند تعجب کردیم در ایران سرکه از انگور میگیرند و اینجا از چوب در منزل سرکه را خواستیم دیدیم
خوش طعم و خوب است بعد رسیدیم باسکله سوار کشتی شدیم کشتی کوچک بخاری است جای پانزده نفر دارد این
دریاچه بطول افتاده و مارپیچ در بین کوه واقع شده است عرض کمی دارد جزیره های کوچک و بزرگ پرجنگل دارد
قدری دور این جزیره ها گردش کردیم آب دریاچه شیرین است سه چهار ذرع عمق دارد شش فرسنگ طول
دارد و کمتر از نیم فرسنگ عرض از اسکله دیگر بیرون آمده سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم چون باید بعصر را در گلاسکو
بگذرانیم در ساعت دوازده سوار کالسکه شده بکار آمدیم بترن بخار نشسته قدریکه ترن رفت بعد خط را عوض کرده
بسمت گلاسکو رفت صحرای باصفا و پر گل و تپه های سبز قشنگ در راه میدیدیم تا نزدیک بشهر گلاسکو شدیم یک
دسته نظامی کهنه سیاه رنگ مهیبی دارد و چند عراده توپ نزدیک قلعه گذاشته بودند محض تشریفات در ورود ما شلیک
کردند از آنجا که گذشتیم راه آهن بزیر شهر رسید چراغ کالسکه را هم روشن کرده بودند از این سوراخها هر یک دو سه
دقیقه طول میکشید تا کالسکه میگذشت تاریک بود مثل شب بعد از گذشتن از چند سوراخ از این قسم سوراخها وارد گار
شدیم گار آهنین بزرگ خوبی داشت حاکم و کدخدایان شهر با خرقه های قاقم ایستاده بودند اعیان شهر و یک
دسته سرباز با یک دسته سوار و موزیکانچی هم بودند ما با حاکم شهر و امین السلطان سوار کالسکه شده بطرف
عمارت حکومت راندیم جمعیت این شهر یک کرور است که صد هزار نفر آنها ایرلاندی و از قدیم باینجا آمده کار
میکنند جمعیت زیادی از مرد و زن اطراف معبر ایستاده بودند شهر عالی خوبی است بعینه مثل منچستر و لیورپول
و اهل بعضی کوچهای لندن است وضع شهرهای فرنگستان همه شبیه بیکدیگر است فرقی ندارد اگر چشم کسی
را در منچستر ببندند و باینجا آورده باز کنند تصور میکنند که شهر دیگر رفته خیال میکنند همان شهر منچستر را
می بینند فرقیکه این شهر دارد اینست که پست و بلند و دره و تپه است والا همان عمارات عالیه بهمان وضع
دیده میشود رفتیم تا رسیدیم بهوتل دویل که تازه ساخته اند و یک میدان گلکاری قشنگ در جلو دارد جلو عمارت
هوتل دویل خیلی عالی است حجاری معتبری در سر در دارد وارد عمارت شدیم عمارت بسیار عالی ممتاز است
پله ها و ستونها و سقف و زمین از مرمر است این مرمرها را بعد از آنکه تراشیده اند رنگ برنگ شده خیلی قشنگ
زمینها بعضی مرمر یک دست و بعضی خاتمکاریهای درشت از مرمر است این عمارت را شش سال است
شروع بساختن کرده و قریب چهار کرور خرج آن شده است اهل شهر خودشان این بنا را ساخته اند حاکم
باشد زمین آن فقط از دولت بآنها کمک داده شده است تالارهای اینجا هنوز تمام نشده است

بعضی گچ بریها باقی دارد قدری در اطاق اول نشستیم بعد برخاسته باطاق دیگر رفتیم جمعی از اعاظم سکنه
ایستاده انتظار ورود ما را داشتند بعد از ورود ما خطبه حاضر کرده بودند ایستادیم خطبه را خواندند ما هم جو
دادیم کسیکه خطبه را میخواند سوی حاریه بر سر داشت بعد از اتمام سؤال و جواب خطبه در عمارت گردش کرد
در دالانهای این عمارت و زمین و سقف و دیوار تمام کاشی کار کرده اند و لعابی که بکاشی زده اند لعاب چینی
است که در حقیقت یک پارچه چینی است خیلی خوشنما و مطبوع است بعد آمدیم پایین سوار کالسکه شده به بو
رفتیم باز مردم همه جا اجتماع و ازدحام داشتند وارد بورس شدیم عمارت بزرگی است ستونهای زیاد دارد جمعیت
زیادی از صرافها و اجزا ارباب کمپانیها و تجار در انجا جمع بودند برای عبور ما کوچه دادند از میان آن جمعیت تا باخر
رفته بیادگار بورس چیزی در آن کتابی که آنجا بود نوشتیم بعد از انجا بیرون آمده سوار کالسکه شده بهوتل
ویل قدیم سکنه که در انجا نهار حاضر کرده بودند رفتیم اول بیک اطاقی که برای راحت ما معین شده و در
سوم عمارت واقع بود و تمام سقف و در و دیوارش را از پارچه های رنگارنگ مزین کرده بودند وارد شد
قدری نشستیم بعد حاکم آمد ما را بیک تالار بزرگی که در و دیوارش را تمام پرده های نقاشی کهنه ممتاز نصب کر
بودند برد تماشا کردیم اغلب این پرده ها کوچک بود بعضی پرده ها را هم روی چوب ساخته بعد قاب کرده
نصب نموده بودند بعد از تماشا به تالار دیگر که آنجا هم صورت زیاد داشت و میز نهار آنجا بود رفتیم میز بزر
ترتیب داده بودند قریب دویست نفر سر نهار بودند نهار صرف شد حاکم در سر نهار خطبه خواند جوابی دا
بعد برخاسته بهمان تالار اول رفته باز تماشا کردیم و قونسلهای خارجه که در اینجا اقامت دارند حاضر شد
بودند که در حضور ما معرفی شوند سوای قونسل ینگی دنیا و فرانسه که از اهل مملکت خودشان بودند سایر
همه از اهل گلاسکو بودند که هر یک از طرف دولتی بقونسلگری و اقامت اینجا منصوب شده بودند بع
باطاق اول آمده چند دقیقه استراحت کردیم بعد پایین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کارخانه
سازی که مال طامسون است یعنی مالک کارخانه یک کمپانی هستند و رئیس طامسون است راندیم از کو
طولانی پر جمعیت که طرفین عمارات عالی داشت گذشته داخل پارک شهر شدیم عمارات در بلندی واقع است
و زمین پارک وضعا پست و بلند است بعضی تپه هاست که تا پایین سبز است و بالای آن عمارت مرتف
خیلی خوب ساخته اند از یک طرف روی بلندی عمارت اکسپوزیسیون است که دو سال قبل ساخته اند و حا
اطراف آنرا خراب کرده گنبد وسط و بنای بلند آن هنوز باقی هست و از طرف دیگر در روی تپه عمارت
خیلی عالی است که برج بلندی هم از وسط آن سر باسمان کشیده و در نهایت قشنگی است خیابانهای پارک
سر بالا و سرازیر میرود در اطراف خیابانها و توی سبزها جمعیت زیادی از مرد و زن و بچه راه میرفتند تفر

میکردند خیلی صفا داشت الحق از تعریف و توصیف خارج است همینطور رانده تا بکار راه اهن رسیدیم سوار ترن بخار شده یک ربع ساعت طی مسافت کردیم تا بکارخانه کشتی سازی رسیدیم طامسون رئیس کارخانه که مردی خوش بنیه و سرخ رو است حاضر بود مارا ابتدا باطاق خود برد در این اطاق نمونه کشتیهائیکه در اینمدت در کارخانه خود ساخته باندازه یک ذرع و دو ذرع و کوچکتر درست کرده گذاشته است و این نمونهای کوچک را بطوری خوب ساخته که هیچ چیز از کشتیهای بزرگ را ترک نکرده اند کمال تعریف را دارد بعد از ملاحظه نمونه ها رفتیم بتماشای کارخانه و کشتی بزرگ که تازه ساخته اند قدری پیاده راه رفته به تنه کشتی رسیدیم این کشتی در نهایت بلندی و عظمت و طوری تعبیه کرده اند که باین بزرگی و بلندی هر وقت بخواهند برودخانه بیندازند در مدت چند ثانیه وارد رودخانه میشود و سببش اینست که از یکطرف زیر کشتی را بلند ساخته اند و از طرف دیگر که رو برودخانه است سرازیر است بطوریکه هر وقت بخواهند برودخانه بیندازند زود داخل میشود و این کارخانه کنار رودخانه (کلید) واقع است چون این کشتی از سطح زمین خیلی بلند است بجهته رفتن عمله جات بتوی کشتی از روی زمین از تخته پله مانند چیزی ساخته اند تا بالای کشتی بسهولت میتوان رفت ما رفتیم که توی کشتی را درست ملاحظه و تماشا کنیم خیلی راه تا بالا بود حقیقت کشتی خیلی عظیمی است و بهمه جهة شبیه آن کشتی است که در لیورپول دیدم که مسافت بامریکا میکرد (دوک دومنطروز) که میزبان ماست و امشب را منزل او هستیم با زوجه و خواهرش و لرد و دیگران حضور داشتند این کشتی را میگفت قریب الاتمام است یعنی تا یک هفته دیگر کارهای خشکی آن تمام میشود و برودخانه می اندازند سه هفته هم در رودخانه کار دارد که آن وقت حرکت خواهد کرد قدری در بالای کشتی گردش و تماشا کرده پائین آمدیم و از همانجا سوار کالسکه شده براه اهن رفتیم در ترن حرکت کرده طرفین راه سبز و باصفا و پرجنگل و خوب بود دره و تپه زیاد داشت از همه جا بکمال سرعت گذشته وارد گار منزل شدیم کالسکه حاضر بود با دوک دومنطروز و امین السلطان سوار شده بمنزل آمدیم شام را در ساعت نه بعد از ظهر تنها در اطاق مخصوص خودمان خوردیم بعد از شام صاحبخانه یکنفر حقه باز در اطاقی حاضر کرده و بعضی زنها و مردهای محترم را هم دعوت نموده بود ما هم بآن مجلس رفتیم حقه باز که شخص انگلیسی بلند قامتی است و سبیلهای بلندی دارد بعضی اعمال غریبه کرد من جمله از زیر یک دستمال که روی دست خود انداخته بود گاهی نشان میداد که زیر آن چیزی نیست بغفلة ظرف آب و آتش بیرون میآورد که کمال تعجب را داشت نیز از نظام مهندس الممالک حاضر بود چند مهره با یک جعبه باو داد که مهرهها را بترتیب مخصوصی خودش در جعبه بگذارد و بعد حقه باز بگوید که چطور گذاشته است [illegible] در عوض اینکه مهرهها را در جعبه بگذارد توی دست خود نگاهداشت و جعبه خالی را باو داد حقه باز مدتی تقریر کرد که مهرهها را

چگونه چیده است بعد که حقه را باز کرد دید مهره ها آنجا نیست مهندس الممالک در حضور مردم دست خود را باز کرد و گفت مهره در دست من است مهره حقه باز خیلی خفیف شد و مردم خنده زیادی کردند بعد بعضی بازیها دیگر کرد که کاردی بشکم خودش فرو برد و از پشت سرش بیرون آورد و بعد از اتمام بازی ما را دعوت بسوپه کردند چون ما امروز خیلی خسته شده بودیم و میخواستیم بخوابیم از سوپه عذر خواستیم سایر مدعوین رفتند و ما باطاق خودمان رفته استراحت کردیم وقتی از کارخانه طامسون بمنزل می آمدیم راه آهن از نزدیک (کلید) Clyde گذشت که کارخانه کشتی سازیهم چنانکه نوشتیم در کنار همین رودخانه است راه آهن زیاد بود که از دو طرف متصل میگذشت و کشتی بخار و قایقهای بسیار هم در روی کلید آمد و رفت میکردند منظر بسیار خوشی داشت

روز جمعه بیستم ذی القعده امروز باید برویم (بالاتر) Ballater بالاتر اسم مکانیست نه اینکه مقصود این باشد که بالاتر میرویم اگرچه از اتفاق اسم این مکان با لفظ بالاتر فارسی مطابق است و بالاتر هم هست یعنی باید بالاتر برویم تا به بالاتر برسیم ساعت یازده که وقت رفتن بود سوار کالسکه شده راندیم برای گار لرد و بیکر بیکی گلاسکو از کار مرخص شدند و ما سوار ترن بخار شده راندیم از همانطرف که با راه آهن آمده بودیم مراجعت بخیستر میکیبم رفتیم تا به گار (استولینگ) رسیدیم که وقت آمدن از اینجا گذشتیم از اینجا خط راه را عوض کرده رو بشمال رفتیم در اینجا زنهای خوشگل زیاد دیدیم که بعضی هم شباهت به ترکمان داشتند صحرا خیلی باصفا بود تپه های مرتفع و پست و بلند پیدا دیده میشد اما کوه بلند در اینجاها نیست بعضی تپه های سنگی دیدیم که تا اینجاها ندیده بودیم همه سبز و خرم بود همه جا یا چمن و مرتع بود یا حاصل زراعت زراعت اینجا هنوز نرسیده خیلی سرد و سیر است مثل هوای ییلاقات لار طهران است در اوایل سنبله وقت درو حاصل اینجا خواهد بود در مراتع گاو و گوساله و گوسفند و مادیان و کره زیاد دیده میشد درخت هم در صحرا تک تک دیده میشد از دهات کوچک قشنگ میگذشتیم که در دره ها و دامنه تپه ها واقع بود و در دور و حوالی آنها دسته دسته درخت و آبها و چشمها و رودخانهای کوچک که از روی سنگ جاری بود دیده میشد اما آب انهار صاف و سفید نبود و بدرنگ بود از تونلهای کوتاه و طولانی و از تنگه ها که سنگ را شکافته و مثل دالان و کوچه راه آهن ساخته بودند میگذشتیم تا رسیدیم به (پرت) یک ربع ساعت در اینجا توقف شد حاکم شهر و اجزاء مجلس بلدیه در گار حاضر بودند نسبت بانها تفقد کردیم افسوس میخوردند از اینکه زود خبر نشدیم که ترن پادشاه در اینجا خواهد ایستاد تا خطابه تهنیتی حاضر کنیم در اینجا نهاری برای ما حاضر کرده بودند که در واگن بیاورند وقت حرکت بخوریم جمعیت زیادی هم جمع بودند اینکه گفتند این شهر در سیصد چهارصد سال قبل پایتخت اسکاتلند بوده شهر معتبریست بناهای قدیم دارد و از صناعت



شهر سؤال کردیم گفتند کارخانه صباغی و کتان بافی دارد ولی در این صفحات بیشتر بکار زراعت و فلاحت و پرورش اغنام و احشام اشتغال دارند این مسئله را هم باید بنویسم که کلیةً در انگلیس و بخصوص در این صفحات چمن و مرتع بیشتر از فرع است اگرچه زراعت هم زیاد است اما ثلث قوت سالیانه خودشان را نمیتوانند عمل بیاورند غله زیادی از روسیه و امریکا و استرالی و هندوستان باینجا میاورند از اینجا هم گذشته در جائیکه محاذی منظور بود قدری از دریا پیدا شد و کشتیها را دیدیم منظور همانجائیست که دوک سیزبان و سیثب مادوک دوالی اینجاست از اینجا هم گذشته در مقابل (استونهاون) بدریا خیلی نزدیک شدیم که در سیصد قدمی دریا پیدا بود و مدتی از حوالی دریا میرفتیم سبزه و زراعت این زراعت سیر وید تا بدریا متصل میشود تپه ها و کوههای سنگی هم نیز همه بدریا منتهی میگردد و ساحل دریا اغلب سنگ است و بعضی از جاها آب دریا خلیج مانند بدره های سنگی افتاده و داخل زمین شده است و این آبها در میان کوه و سبزه صفای غریبی دارد و همینطور راندیم تا رسیدیم به (ابردین) که از شهرهای معتبر اسکاتلند و در نزدیکی دریا و در کنار رودخانه (دی) واقع است شهر باصفائی است در کنار دریا مناره های کلیساها و بناهای مرتفع زیاد دارد و اغلب را از سنگ سخت بنا کرده اند منظر خوبی بدریا دارد و کشتیهای کوچک زیاد و از شراعی و بخاری از دور دیدیم اما نفهمیدیم اینها برای چیست کشتی ماهی گیری است یا جهته کار دیگر است خلاصه تا اینجا ایستادیم تختی با پله که ماهوت سرخ روی آن انداخته بودند آورده و متصل ترن کردند بیگلربیگی و اجزاء بلدیه شهر ابردین بالباسهای فاخر و ماهوت قرمز معمول خودشان حاضر بودند ما هم از واگن بیرون آمده روی تخت ایستادیم جمعیت زیادی هم از زن و مرد بودند بیگلربیگی خطابه حاضر کرده بود اجازه خواسته داد به کلانتر شهر قرائت کرد ما هم جوابی دادیم ناصر الملک ترجمه نمود مردم هورا کشیدند فوراً ترن برگشت که بخط دیگر افتاده رو به بالاتر برویم بالاتر در اواسط خاک اسکاتلند واقع است از دریا دور است صحرا تقریباً بهمان طورهاست که نوشتیم دره و تپه خاکی و سنگی زیاد است درخت کمتر دیده میشود مگر تک تک یا در حوالی دهات درخت سرو و کاج در اینجا بیشتر است اما صحرا اصفائی پیدا کرد که از حد تعریف خارج است گلهای زیاد دیدیم که صحرا و تپه ها را رنگین کرده و تازه وقت شکفتن آنهاست گلهای سرخ رنگ زیاد که هنوز غنچه بود و گلهای زرد و بنفش و آبی گوناگون و رنگارنگ صحرا را گرفته بود و مثل گلستان ارم میشود و هوا هم صفا از این بهتر نمیشود قدری که رفتیم باستاسیون موسوم به (دسی‌فن) رسیده قدری ایستادیم از اینجا به بعد صحرا خیلی باصفاتر شده دهات بسیار قشنگ در راه دیدیم همینطور راندیم تا به بال[illegible]دیم در کنار پسر نواب ولیعهد (پرنس البرت ویکتور) بالباس اسکاتی حاضر بود سر و پاهائی که از زانو برهنه [illegible]

Stonehaven.
Aberdeen) Dee.
Deyshien
Prince Albert Victor



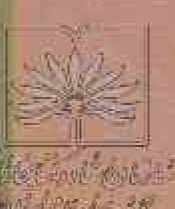
بود جلو دامن آویخته بود و کلاه کوچکی در سر داشت چنانکه معمول این لباس است سر روباه را مثل شالهای قدیم که در ایران می بستند و شال را سالانه میکردند پرنس هم سر روباه را سالانه کرده روی دامنش انداخته بود یعنی رسم لباس انگسی همینست که سر حیوانات را مثل شال سالانه بکمر می بندند و می آویزند) خلاصه با پرنس دست داده تعارف کردیم مکنزی هم که امشب در خانه او خواهیم بود حاضر بود او هم رخت انگسی پوشیده بود یکی از متمولین انگاتلند است ملک و مال زیاد دارد و پیر مردی زنده دل است با او و پرنس پسر نواب ولیعهد بکالسکه نشسته راندیم بجائیکه خارج از عمارت و منزل است رسیدیم بمیدانگاه وسیعی که چمن زار بود و چادر کوچکی در آنجا زده میوه و شیرینی حاضر کرده بودند جای باصفائی بود از اطراف و جنگلها و تپه های سبز و خرم دیده میشد مرد و زن بسیار که اکثر زنها هم بسیار خوشگل بودند در این چمن جمع شده بودند یک دختری دیدم گیسوهای پریشان داشت که از پشت و دوش او آویخته و مثل گلابتون زرد رنگ و براق بود و خیلی تعریف داشت زنهای خوشگل مو سیاه و مو حنائی هم خیلی بودند تختی از تخته ساخته چند نفر از مردها روی آن رقص انگسی کردند تماشا داشت یک بازی دیگر خواستند بکنند که تماشا کنیم ساقه درخت سرو بزرگی بود که پهلوانها میبایستی بلند کرده طوری بیندازند که در هوا یک چرخ خورده بعد بزمین بیفتد پهلوانها آمده ساقه درخت را بلند کرده انداختند هر چند کردند نشد چرخ بخورد درست بزمین افتاد آخر اره آورده از سر آن بریدند که کوتاه بشود بلند بیندازند بلکه چرخ بخورد و بریدند و انداختند باز نشد مکرر انداختند باز نشد ما هم دیگر نمانده آمدیم بمنزل که خانه مکنزی است چندان خانه بزرگی نیست اما از سنگ سخت ساخته اند و اطاق را خیال کردیم از تخته ساخته اند بعد معلوم شد کاغذ چسبانیده اند که مثل تخته جلا دارد همه جا مبل و اسباب زیاد ندارد در اطاقها اغلب از سر شکارها و پوست شکارها است که در اینجا صید کرده اند پوست ببر و شکار و مرغهای خشک کرده و اشکال مرغ و شکار خیلی بود دو پرده نقاشی در راه پله دیدیم که خیلی تعریف داشت در پائین هم در میان قفسه از مرغهای اینجا ساخته در «امپالیه» کرده (یعنی میان انهار اکاه چسبانیده اند) و گذاشته یکی از آنها «گروس» است که مرغیست بقرقاول شباهت دارد یعنی ماده آن شبیه بقرقاول است اما زیر بال بنفش سیاه رنگی دارد بدن این حیوان هم بنفش رنگ و بعضی جاها سیاه رنگ است پاهای کوتاه پر دار و دم کوتاه دو شعبه مثل شاخ دارد یکنوع مرغ دیگر هم دیدیم شبیه بکبک جبل ایران یکی دیگر دیدیم سفید از کبک کشیده تر و سرش کوچکتر که در کوههای اینجا یافت میشود خیلی قشنگ مرغیست انواع اقسام دیگر هم بود یک دانه از مرغ گروس را زده بودند و در سر شام آوردند خوردیم ولی حالا فصل شکار این مرغ نیست قدغن است این را هم برای ما مخصوص زده بودند و گفتند هر کس در این وقت یکی

Grouse. Empaillée

سالهای این مرغ را شکار کنند بیست لیره جرمانه باید بدهد گوشت این مرغ از انواع مرغهائی که تا بحال خورده ایم لذیذتر بود یعنی ما بحال هیچ گوشتی نخورده بودیم خلاصه آمدیم باطاق خودمان قدری راحت کردیم رفتیم سر شام زوجه مکنزی ...ست دست چپ ما نشسته بود زن سن الیست دو دختر و عروس او هم سر میز بودند داماد او که سرهنگ است و ...ی از پسرهایش هم که صاحبمنصب هستند حاضر بودند شام خوردیم در سر شام خیلی صحبت کردیم خوش گذشت در یکی از ...ب و بعضی از اطاقهای اینخانه بدیوار مرغهای کشته کشیده اند گفتند کار یکی از نقاشهائیست که الحال زنده است بطوری کشیده ...و خیلی درست که برجسته بنظر می آید و شخص خیال میکند که مرغ و قرقاول است شکار کرده و تازه آویخته اند در جلو عمارت ... دیده چادر هندی بزرگی زده بودند شب در اینجا بال خواهند داد بعد از شام باطاق خودمان آمده قدری توقف ...دیم کیسوها ...ده بعد آمدیم پائین دست زوجه مکنزی را گرفته رفتیم بمجلس بال (رقص) پله از تخته ساخته ماهوت قرمزی ...ست روی آن انداخته بودند از پله ها رفتیم پائین در چادر چراغ زیاد بود پنج دیرک داشت بهر دیرک چهلچراغی آویخته ...کسی گرو ...وند بقدر پانصد نفر خانم و دختر و صاحبمنصب وغیره باید باهم برقصند زن فرنگی اینجا ارگ میزد کمانچه ...بالیسی ...ها هم دور او نشسته بودند دو دسته بودند ساز انگلیسی میزدند گاهی این دسته و گاهی آن دسته میزدند تختی ...بلند کرده ساخته روی آن صندلی برای ما گذاشته بودند اما ما ننشستیم گردش میکردیم زمین چادر را برای رقص تخته فرش ...کوتاه ...ده بودند حکم رقص شده خانمها و کنیزها که از خارج و دهات آمده بودند همه باهم بنای رقص گذاشتند خود مکنزی ...آمدیم با لباس انگلیسی قوشبته پسر نواب ولیعهد هم با همان لباس خانمها شروع برقص کردند رقص انگلیسی شبیه برقص ...کردیم ...بیتهای ایران است یکدست بکمر میگذارند و با دست دیگر بشکن میزنند و بر میجهند و پاها را حرکت میدهند ...ار در نشستن میشدند بعد دور دیگر رقصیدند دخترها و زنها و مردهای مختلف همه با یکدیگر میرقصیدند چند دور که رقص ...خشک ...ند چادر گرم شد آمدیم بیرون خنک شدیم باز توی چادر آمدیم یک دور دیگر رقصیدند میرشکار ...هم در میان حضرت پادشاه انگلستان هم با دخترهایش اینجا بودند بنا بود فردا شکار برویم اما چون گفتند باید مدتی ...و که اشند لسکه رفت و بعد دو سه فرسخ با اسب تا توی کوچک و بعد هم یک فرسخ باید پیاده برویم و بعد از آن از ...قاول بجا بیاییم حرکت کنیم برای منزل دیگر دیدیم زیاد اسباب خستگی میشود موقوف کردیم خلاصه بعد از تماشای ...ست پا ...آمدیم بالا باطاق خودمان خوابیدیم از اینجا تا لندن بخط مستقیم ده ساعت با راه آهن راه است و ...ن دیگر دیدند پنجاه فرسخ مسافت دارد

(روز سه شنبه بیست و یکم)

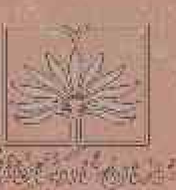
صبح برخاسته رفتیم در میان ...وع ... گردش کنیم مکنزی و سرور سند ولف و بعضی دیگر از صاحبمنصبان فرنگی هم پیش ما آمدند توله های مکنزی ...فضل جنو ر ما آوردند خیلی بچه های خوبی بودند در میان جنگل در جائی مرالی از چوب ساخته بودند که حرکت ...ت یکی ...ار بقدر سیصد قدم برای نشانه زدن میرشکار پادشاه انگلستان آمده تفنگ آورد که نشانه بزنیم بما عرض



گرو روی زمین بخوابید تیر بیندازید ما گفتیم سرو دست میزنیم سه چهار تیر متصل انداختیم پی درپی به نشانه زدیم خود
میرشکار و مکنزی خوابیدند و با دقت تمام انداختند زدند مجدالدوله و اکبرخان هم تیر انداختند هیچیک
نزدند بعد پسر و دختر مکنزی را آوردند اسب کوچکی آنجا بود و چوب نصب کرده بودند که سر آنها حلقه بود
میبایستی این پسر سوار شده و نیزه بگیرد بتازد و از آن حلقه بیرون کند مکنزی آمد با تشریفات او را سوار کرد
و روانه نمود چند دفعه رفت و آمد تاخت نتوانست چوب را از حلقه بیرون کند اما آخر یکی را از حلقه بیرون
کرد بعد اکبرخان هم آمد سوار شد تاخت و چوب را از حلقه بیرون کرد در این بین باران هم نم نم شروع
بباریدن کرد هوای خوبی بود از آنجا برگشتیم نهار غلیانی خوردیم بالاتر قصبه کوچکیست قریب سیصد
خانوار جمعیت دارد این دره و تپه های اطراف و وضع اینجا خیلی به برزن آباد بیرون شهر از محال
کجور مازندران شبیه است در رودخانه اینجا هم برودخانه چالوس خیلی شباهت دارد که شخص تصور میکند
چالوس است که بدریای مازندران میرود و این تنگه هم بدهنه که میرود به بنفشه ده کلاردشت شباهت زیاد
دارد در بیرمنگام و منچستر و سایر بلاد انگلیس کبوتر باز زیاد دیدیم که مثل کبوتر بازهای ایران کبوتر هوا میکنند
بادبادک هم کره دیدیم هوا کرده بودند اینجاها هم کبوتربازی میکنند کلاغهای اینجا هم نوع غریبی است
کلاغ ابلق و کلاغ قوزقون و زاغچه نک قرمز و پا قرمز که سیاه است در اینجاها هیچ ندیدیم کلاغهای اینجا نوع
مخصوصی است از زاغچه کوچکتر نک سفید دارد و دور چشمش هم سفید است همه کلاغها این نوع هستند نوع
دیگر ندیدیم امروز باید برویم (امینور کلد) از بالمرال خواهیم گذشت از اینجا تا اینورکلد سه ساعت
نیم با کالسکه اسبی راه است در همان اطاقی که شام خورده بودیم نهار خوردیم و همان اشخاص هم بودند
قریب نیم ساعت بعد از نهار سوار کالسکه شده با پسر نواب ولیعهد و مکنزی و ناظم الدوله راندیم تا
بالمرال قدری در عمارت آنجا گردش کرده و قدری هم در اطاق مخصوص راحت نمودیم بعد چای و
عصرانه خورده دوباره سوار کالسکه شده راندیم برای اینورکلد تفصیل راه از اینقرار است از خانه مکنزی
که حرکت کردیم بعد از قدری طی مسافت در جلو یکی از خانه های کوچک متعلق بمکنزی یک دختر جوانی
دیدیم بسیار خوشگل که در فرنگستان باین خوشگلی و لطافت ندیده بودیم از اینجا گذشته قدری که رفتیم
جنگل درخت زیاد شد و راه همه جا از میان اشجار بود و کوههای بزرگ میشد بعضی با درخت و بعضی بیدرخت
و زمینها سبز و خرم و مملو از گلهای قرمز که دیروز دیده بودیم که هنوز غنچه بود و بواسطه سردی هوا
باز نشده هوای اینجا در سردی مثل هوای ماه قوس طهران است هوا ابر بود و سر کوهها را مه داشت
رودخانه هم از میان دره میگذشت آب صافی داشت و از روی سنگها می غلطید صدا و حالی داشت

در سر راه عمارت ییلاقی نواب ولیعهد را دیدیم که برای شکار باینجاها می آیند یا هر وقت با علیحضرت پادشاه انگلستان می آیند اینجا در عمارت خود منزل میکنند اسم این ییلاق ابرکلدی است از اینجا گذشته همه جا در پارک بالمرال راندیم تا بعمارت رسیدیم قبل از رسیدن بعمارت در صحرا دو مجسمه چودنی بزرگ دیدیم که بفاصله زیادی روبروی یکدیگر در پای کوه بالای بلندی مشرف برودخانه روی تخته سنگ بزرگی نصب کرده اند یکی مجسمه خود علیحضرت پادشاه انگلستان و دیگر مجسمه شوهر ایشان است که انگلیسها (پرنس کنسورت) میگویند اهل بالمرال به پول خود این دو مجسمه را ساخته اند رسیدیم به بالمرال عمارت ییلاقیست که از سنگ خارا بنا کرده و چهار گوشه از برج مانند ساخته اند تمام خدمه عمارت بالمرال از زن و مرد جلو آمده بودند سرایدار باشی اینجا که مرد معتبر بلند قد تنومندی است جلو افتاده اطاقهای ایشان را داد اطاقها کوچک بسیار ظریفی است مبل و اسباب زینت زیادی ندارد خانه و عمارت شکارگاه است نمازخانه و کتابخانه دارد و تالار بزرگ بال دارد و چهل چراغ اعضای مطلا در تالار بال آویخته بود اطراف تالار سر شکار نصب نموده و دور انها را مطلا کرده بودند تماشا داشت سر شکار بسیاری که در همینجا صید شده که یا شوهر علیحضرت پادشاه انگلستان یا کسانیکه با علیحضرت پادشاه بشکار آمده صید کرده اند در این عمارت بیادگار گذاشته اند قدری در اطاق مخصوص راحت کرده بعد آمدیم بسفره خانه سیری گذاشته و عصرانه چیده بودند ما با پرنس و صاحبمنصبان انگلیس و دو سه نفر از ملتزمین خودمان در همینجا چای و عصرانه خورده براه افتادیم در جلو عمارت مجسمه دو مرال از چودن ساخته و نصب کرده بودند یک قرس بزرگ چودنی هم میان دو مرال بسیار خوب ساخته بودند گلکاریهای باغچه های دور عمارت باصفا بود از اینجا راه افتادیم مکنزی و عمه مرخص شده رفتند مکنزی هشتاد سال عمر دارد معهذا بسیار دل زنده است چنانکه در مجلس بال از جوانها شوق و شورش در رقص بیشتر بود بال دیشب هم معرکه بود معلوم شد تا صبح زن و مرد رقصیده بودند خلاصه بعد از حرکت از بالمرال باز صحرا و جنگل و کوه و درختهای سرو زیاد بود پرنس پسر نواب ولیعهد که با ما در کالسکه بود اول یک شوکا بما نشان داد که در جنگل میچرید بعد ما خودمان شش هفت شوکای دیگر دیدیم که در دست چپ و راست راه از مسافت کمی میچریدند و چندان وحشی هم نداشتند چون قرق است کسی بانها تیر نمی اندازند و باینجهة ترس ندارند همه جمعیت را که دیدند رمیدند آمدیم از پل کهنه سنگی گذشتیم که پنج چشمه داشت اینجا آخر بالمرال است از اینجا گذشته داخل اینورکلد شدیم و طولی نکشید که بعمارت و خانه که باید منزل کرد رسیدیم هوای اینجا بسیار خوب است در تمام انگلیس ما مگس و پشه ندیدیم بخصوص در اسکاتلند که یک خزنده و حشرات الارض

Prince Consort



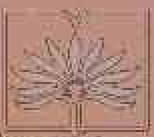
انگلستان

محال است دیده شود زن و مرد زیادی در پای عمارت اینورکلد جمع شده بودند زنها همه خوشگل و معقول قریب صد نفر هم جوان بالباس اکسی و موزیکان اکسی ایستاده و بیرق شیر و خورشیدی در جلو انها بود و همه هورا کشیدند پیاده شدیم (سر هنجر فن بور نوئیک) که اینعمارت را اجاره کرده و در اینجا منزل دارد و ما مهمان او هستیم دم در پذیرائی کرده وارد شدیم عمارت خوبی است خانه انگلیسی تجمل زیاد ندارد اطاقها مثل گچکاری است روی انها پارچه چسبانیده اند اما همه چیز دارد ما و همراهان از انگلیسی و ایرانی همه در انجا جا گرفتند عمارت در چمن و پارک وسیعی واقع شده اما سبزه چمن رو بزردی گذاشته است دره وسیعی است اطراف آن کوههای جنگل وار سبز بسیار باصفا دارد سردی هوای اینجا بدرجه ایست که گل زردی که پارسال یکماه بعد از عید نوروز در بالای کوه تلهرز طهران دیده بودیم که گلی است ساقه بلند و مثل دسته گلهای آن بهم پیوسته است حالا که آخر سرطان است تازه در اینجا گل آن شکفته است سه ماه تفاوت هوای اینجا با انجا میشود و همچنین گل سفیدی است شبیه به بداق که بعد از بداق گل میدهد و در عمارت سلطنتی طهران جلو آبدارخانه هست یکماه بعد از عید گل میدهد در اینجا در بالمرال دیدیم تازه میشکفد خلاصه میزبان امشب که عمارت اینورکلد را اجاره کرده از اجزاء پارلمنت انگلیس و از دسته کنسرواتر است روزنامه مشهور (مورنینگ پوست) یعنی پسته صبح مال این شخص است اما اسم صاحبخانه این خانه (فار کهار سون) است پدرش دو سال قبل از این فوت شده و حالا خودش جوان است و تازه صاحبمنصب فوج نواب ولیعهد شده است عصر قدری توی پارک و در روی چمن گردش کردیم پایه عمارت را تماشا کردیم خیلی محکم از سنگ ساخته اند مثل اینست که از سرب ریخته باشند ولی سنگهای غیر منتظم کوچک و بزرگ چیده اند و در زیر عمارت جائی بود مثل غار از سنگ ساخته اند و فرغلها دارد بجهة تیراندازی با تیر و کمان بعد معلوم شد اینجا هزار سال قبل از این زمانیکه اهالی اینجا وحشی بوده ساخته اند ملکه یکصد و پنجاه سال قبل هم وضع مردم اسکاتلند وضع ایلیت بوده و هنوز هم اسامی ایلات باقیست و رئیس انها را ایلخانی میگویند مثل ایلخانی قشقائی و شاملو و غیره هزار سال قبل از این همه چادرنشین بوده و بعادت ایلات از زمینی بزمینی کوچ میکرده اند و تا مدتها بهمین حالت بوده صاحب اینعمارت از یکی خانوادهای قدیم اسکاتلند است و قریب ده فرسخ از اراضی دور اینجا ملک است بعد بعضی ملحقات تازه باینعمارت کرده و بعضی تغییرات و تعمیرات در آن نموده اند منجمله اطاقی که دیشب شام خوردیم از تخته بود اما سقف آن کوتاه و سیاه جهته را پرسیدیم معلوم شد دویست سال قبل از این بنا شده است شب را شام رسمی در همین اطاقی که در مرتبه تحتانی عمارت واقع است خوردیم و بعد از

شام آمدیم با طاق بالا پسر نواب ولیعهد هم بودند اکسی‌ها در توی چمن پای بالاخانه مشعل روشن کرده ساز
میزدند و میرقصیدند بعد رفتیم در پایین عمارت که چادر زده بودند زمین وسط چادر تخته بود زن و مرد رقصیدند
و ساز زدند مجلس بال مفصلی بود یک دختر بسیار خوشگلی اینجا بود عینک هم گذاشته بود دوده برمار می‌نشینند
چند دور که رقصیدند ما رفتیم خوابیدیم هوای اینجا ابر و خیلی سرد است مثل چله زمستان طهران (روز
یکشنبه بیست و دویم) تعطیل روز یکشنبه را در اینجاها خیلی سخت رعایت میکنند به هیچ کار اشتغال نمیجویند
صاحبمنصب انگلیسی هم چون روز تعطیل است حضور ندارند ما هم نهار خورده بعد از نهار سه کالسکه حاضر کردند
سوار شده بگردش رفتیم عزیز السلطان و مجدالدوله و میرزا محمدخان و ادیب الملک و اکبرخان هم همراه بودند
راندیم بطرف قصبه (برمار) که از آنجا برویم به (مار لژ) که متعلق به (ارل فیف) است
ارل فیف از نجبای بزرگ اسکاتلند است و میخواهد دختر نواب ولیعهد را بگیرد و در همین جا نشرل خواهند کرد
جنرال ملکین که قونسول مشهد است و فارسی میداند او هم برای ترجمی و بلدیت همراه ما بود چهار نفر روزنامه
نویس هم با ما می‌آمدند رفتیم از پلی عبور کردیم که مقابل پلی است که دیروز از آن گذشتیم راندیم تا بدامنه رسیدیم
که جنگل بود دو راه داشت یکی مستقیم که برمار میرفت و دیگری غیرمستقیم که از جنگل و درخت میگذشت اما راه از را
خوب ساخته بودند و رمی با این راه بود و باز کرده‌اند ما از این راه پر جنگل رفتیم سربالا تا قله کوه میرفت راه را
پیچ پیچ و خوب ساخته بودند کالسکه بسهولت بالا میرفت کوه منظر خوبی داشت بالای کوههای اسکاتلند که از دور
پیداست و مرتفع هم هستند درخت ندارد همه سبزه است مگر نقطه‌ها و دامنه‌ها را که دستی جنگل کرده‌اند شکار
هم در این کوههای بیدرخت چرا میکنند درختهای این جنگلها که دستی عمل آورده‌اند سرو و کاج است و
سطح زمین پوشیده از گلهای قرفر است که هنوز غنچه است و تا یک ماه بیست روز دیگر شکفته خواهد شد
آنوقت عجب صفائی خواهد داشت تمام صحرا قرفر خواهد بود حالا هم کمی قرفری میزند از کوه سرازیر شده
باز همه جا راه پیچ پیچ و خوب بود رسیدیم به برمار جای قشنگ خوبی است خانه‌های ظریف پاکیزه دارد جمعیت
اینجا زیاد نیست قریب هزار نفر در اینجا دیدیم بقاعده اینها زمستان را در اینجا نمی‌مانند همه مردها و زنهای
خوش لباس در اینجا هستند که معلوم است به ییلاق آمده‌اند و باز میروند دسته دسته میایند و میروند
اهالی خود اینجا معدود هستند یک رودخانه در اینجا دیدیم که آب کمی دارد و سنگهای بزرگ در آن است
آب با آنها خورده صدا و کف میکند بی‌صفا نیست زنها و دخترهای خوشگل در اینجا دیدیم از اینجا گذشته
راندیم برای مار لژ مسافتی داشت و همه جای راه دره و تپه و زراعت و چمن و کوه و جنگل بود اما سر
کوهها درخت ندارد رسیدیم به پل کوچکی آبی از بلندی میریخت زیر پل دره تشکیل کرده آب جمع شده بود

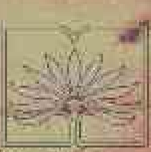
روز یکشنبه ۲۲

Braemer
Earl of Fife



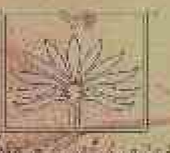
ودر آب هم درخت وهشت بصفا بود و از روی پل قدری ایستاده تماشا کردیم و گذشتیم تمام صحرا باز از همان
ل سرخ که نوشتیم پر است گلهای دیگر هم که فصل باز شدن آنهاست زیاد است صحرا حقیقةً یک گلستان ارمی است
د و نهایت بهار از خیابان پیچ پیچ خوبی بود و از آن گذشته رسیدیم بدر عمارت پیاده شدیم درهای عمارت بسته بود
ان سرایداری از خدمتکاران فیف اینجا بود و درها را باز کرده داخل شدیم اطاقهای اینجا از چوب است بیرون
عمارت هم ستونهای چوب کاج دارد سر مرال زیادی با شاخ در اطاقها نصب کرده اند هیچ جا از این عمارات
شکاری باین زیادی سر مرال ندیده بودیم هرچه خود ارل فیف و دوستان و اجداد او از قدیم تا بحال شکار
ده سرانها را در این عمارت گذاشته اند و پای هر یک نوشته اند که کی شکار شده است اشکال چاپی زیادی هم
دیوارها کوبیده که همه آن اشکال و صورتها سرگذشت شکار کابهای مرال اینجاهاست اما این عمارت چندان
رگ نیست در پایین اطاق نشیمن و غذاخوری و دو سه اطاق دیگر دارد و مرتبه بالا هم چند اطاقی دارد اینجا قدری
عصرانه خورده دوباره سوار کالسکه شده راندیم رو به برمار جمعیت زیادی از زن و مرد نشسته سر یکدیگر کروش
ان رو بعمارت فیف که ما از اینجا بیرون آمدیم میرفتند و تفرج میکردند ما از برمار از راه دیگر که پایین تر
اقع بود راندیم خیلی زود بمنزل رسیدیم انگلیسها میگفتند تا عمارت فیف دو فرسخ و نیم راه است اما بنظر ما کمتر
آمدیم تا رسیدیم بمنزل این عمارت که اسمش اینورکلد است مرکب از سه قسم بنا است یکی بنای اصلی که از هزار
سال قبل بوده و هنوز اساس و آثار آن باقیست قسم دیگر آن دویست سال است و قسم دیگر که بنای کلی است
پنجاه سال قبل ساخته شده آخرین شورشی که در صد و پنجاه سال قبل از این (پرنس چارلس ادوارد)
ارث خانواده سلطنت اسکاتلند برضد خانواده سلطنت حالیه انگلیس برپا کرد ابتدا ظهور و طرح آن شورش
همین اطاق که شام خورده شد بوقوع رسیده است بعد از ورود بمنزل عصرانه آوردند خوردیم در این
ین میرزا محمدخان پیشخدمت کتابی بحضور ما آورد که امین السلطان عرض میکند اسم خودتان را برای زن
ا بخانه بنویسید و یک شکلی هم برای یادگار بکشید ما هم کتاب را گرفته مشغول شدیم و شکل اکروس
له مرغ اسکاتلند است در چند دقیقه با کمال عجله کشیدیم بسیار خوب شد بعد تلگرافی از طهران از نایب السلطنه
سید مهندس الممالک بحضور آورده عرض کرد امین حضرت برادر امین السلطان بعد از ناخوشی ممتدی وفات
ده است امین السلطان هم از این تلگراف مطلع گردیده مشغول گریه شده بود خلاصه وقت شام شد آمدند
عرض کردند شام حاضر است رفتیم سر شام شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم بالا امین السلطان
حضور تسلیه و دلداری دادیم و تفقد کردیم بعد آمدند عرض کردند پرنس پسر نواب ولیعهد میگویند
بخانه سنگی از معدنیات اسکاتلند میخواهد پیشکش کنند آمدیم باطاق بزرگ سنگ را آوردند سنگ بزرگ تراشیده





ایست بقدر کل کمربند در حقیقت کریستال درش نقش است شکر اکرفتیم با پرنس قدری صحبت کرده بعد آمدیم
باطاق خودمان خوابیدیم ﴿روز دوشنبه بیست و سوم﴾ امروز باید برویم بخانه لرد هوپ تون که نزدیک
شهر (ادین بورک) است بعد از صرف نهار در ساعت یازده از عمارت آمدیم پائین عکاسی پائین پله
حاضر بود عکس ما را انداخت هوا بشدت سرد بود مثل فصل قوس طهران پرنس پ نواب ولیعهد از اینجا بلندن
مراجعت میکنند با هم وداع کردیم رفت بعد با سر و مند ولف و امین السلطان سوار کالسکه شده براه افتادیم
از راهی که به این قصر آمده بودیم برگشته از راهی دیگر که این سمت رودخانه بود آمدیم تا رسیدیم بده بالاتر تا بالاتر
قریب دو ساعت راه بود ما از این راه جدیدی که امروز آمدیم از آبادی زیاد گذشتیم خانه های تک تک و دهات
کوچک در بین راه خیلی دیدیم از میان ده بالاتر عبور کرده آمدیم با ستاسیون در انجا اطاقی بود مخصوص
اعلیحضرت پادشاه انگلستان که وقتی به بالمرال می آیند اطاق انتظار ایشان است یکدسته سرباز اکسی بجهة
احترام ما حاضر بودند داخل واکن شده در انجا منتظر حرکت شدیم مکنزی که خانه اش نزدیک اینجا است بستاسیون
آمده حاضر بود نیم ساعت از ظهر گذشته حرکت کرده راندیم تا بخانه (لودهوپ تون) شش ساعت راه
است و هفتاد فرسخ مسافت از همان راه که آمده بودیم تا (ابودین) وضع راه و کنار دریا همانطور است
که نوشته ایم در انجا قدری ایستادیم حاکم شهر باز حاضر بود یک سبد چیلیک ارمغان آورده بود و عرض میکرد
چیلیک اینجا معروف است از ابردین گذشته از (استون هاون) عبور کردیم و از منترو نیز گذشتیم
منترو شهر آباد و قشنگی است در کنار دریا واقع است بعد به اربروت رسیده قدری در انجا توقف کردیم از
انجا رانده به (دوندی) رسیدیم دوندی شهر معتبر بسیار خوبیست در کنار دریا واقع است و زبانه از
دریا داخل زمین شده خیلی ممتد و عریض است و شهر را دو قسمت کرده یک قسمت بزرگ است و قسمت
دیگر کوچکتر در قسمت معتبر آن در کارخانه بزرگی قدری ایستادیم حاکم با اجزاء بلدیه بحضور رسیدند بهمه تفقد
کردیم با حاکم و اجزاء بلدیه جمعیت زیادی از زن و مرد شهر جمع بودند و طوری ازدحام کرده و فشار
میدادند که حاکم نتوانست خطابه خودش را بخواند در جعبه آهنی بسیار خوبی گذاشته تقدیم کرد که
بعد خودمان بخوانیم زوجه حاکم هم یک آلبوم بزرگ از عکسهای مختلف این صفحات تقدیم کرد دختر حاکم
هم در انجا بود با اینها دست داده تعارف کردیم سایرین هم خواستند نزدیک آمده دست بدهند و تعارف
بکنند بعضی ازدحام کردند که نزدیک بود همه روی هم بریزند ما زیاد توقف نکرده براه افتادیم در روی
این زبانه دریا که شهر را دو قسمت کرده پلی کشیده اند که راه آهن از روی آن میگذرد این هم از پلهای
عجیب است و تقریباً مثل همان پلی است که مابین آمستردام و خاک بلجیک دیده و تفصیل آنرا نوشتیم قریب

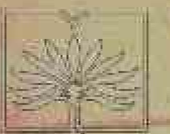
یکربع ساعت با راه آهن از روی پل میرفتیم همینقدر بس است که بنویسم پلی روی دریا کشیده اند و ترن بخار با
آن عظمت و سرعت از روی آن میگذرد دیگر معین است استحکام بنا و وضع بنیان و مهندسی آن چه باید باشد
روی همین پل در چهار سال قبل ترن بخار میگذشته بوسط پل که میرسد یکقطعه از پل خراب شده تمام ترن
از بالا بدریا میافتد و مسافرین تمام تلف میشوند بعد دوباره ساخته اند والحمدالله بالسلامت گذشتیم از قصبات
و استاسیونهای متعدد عبور شد از (لیوخارس) و از (کوپار) و از (لیدی بنك) و از Leuchars. Cupar. Ladybank.
(کیرك کالدی) گذشته تا به (هوپ تون هوس) رسیدیم در بین راه سه اردوی نظامی انگلیس Kirkcaldy. Hopetoun House
بفاصله از یکدیگر دیدیم که در هر یک از اینها یک فوج بود بعضی در کنار دریا و بعضی دورتر در میان سبزه ها
چادرهای مخروطی شکل زده بودند و در هر اردو هم یک چادر بسیار بزرگ چهار دیرکی زده بودند که یا برای
غذا خوردن اینها یا بجهت اجتماع صاحبمنصبان است نتوانستیم عبوراً از روی تحقیق بفهمیم دهات اینجا خواه
خانهای تک تک و خواه ده پنجاه و صد خانواری خیلی پاکیزه و باصفاست کوچهای آنرا شکل این است که هر ساعت
جاروب میکنند اهالی دهات هم همه پاکیزه و خوش لباس و شاداب هستند در بین راه که می آمدیم زن
و مرد و دخترهٔ بسیار از اهل دهات اطراف میدیدیم که در کنار دریا و روی چمنها دو نفر و سه نفر با یکدیگر
در گردش و تفرج و بعضی مشغول بازی هستند بسیار عالم خوشی داشت قبرستانهای اینجا طور غریبی است
شکل یک باغچه باصفائی است ابداً شخص از دیدن آن ملول و متنفر نمیشود درخت و گلکاری دارد و بسیار
پاکیزه نگاه میدارند رسم است در سر هر قبری بعد از دفن میت یک درخت کاج مینشانند و شاخ و برگ
از اتراش نمی کنند که زیاد بزرگ نشود و چرخی و کوتاه قد میماند رسیدیم باستاسیون نزدیک عمارت (ارل
اف هوپ تون) خود لرد آنجا حاضر بود با او ملاقات و تعارف شد باران شدیدی میآمد روی کالسکه Earl of Hopetoun
را فوراً بستند و سوار شدیم جمعیت زیادی از اطراف جمع شده بودند و هورا میکشیدند خود لرد هر چه اصرار
کردیم سوار کالسکه نشد سوار اسب شده گاهی از جلو و گاهی پهلوی ما میراند و از باران تر شد این لرد قریب
سی و هشت سال سن دارد ریش و سبیل خود را میتراشد تازه از ناخوشی برخاسته لاغر است ماده در روی
سینهٔ او بوده عمل یدی کرده بیرون آورده اند حالا هم فتیله دارد و هنوز رنجور است آمدیم به پارک
عمارت رسیدیم خیلی باصفا بود از پارک رانده حوض بزرگی در جلو عمارت دیدیم فوارهٔ بسیار بلندی داشت
پای عمارت پیاده شدیم زوجه لرد با اطفالش آنجا ایستاده بودند با اینها برخورد کردیم ما را بردند
باطاق مخصوص خودمان که در مرتبهٔ پائین واقع است بسیار عمارت عالی خوبی است طرح اندرونی بعمارات
دیگر که دیدیم ندارد در جنبین آنهم دو دستگاه دیگر عمارت است که بواسطه ستونها و مهتابی گالری مانندی



وصل کرده اند که جزو همین عمارت بزرگ اصلی شده است عمارت را دویست سال قبل اجداد لرد ساخته
اما بعد تصرفات جدید در اطاقها و زینت اطاقها کرده اند منظر خوبی برودخانه بزرگ ممتدی از دریا وارد که در اینجا
داخل خاک شده و مثل رودخانهٔ عظیمی بنظر می آید پل بزرگی که در روی این رودخانه میسازند از اینجا پیداست
دو پایه و دو ستون بزرگ وسط پل خوب دیده میشود بلافاصله بیرون آمده با بعضی از ملتزمین رفتیم
رودخانهٔ دریا که پل را هم از نزدیکتر تماشا کنیم خیابان راست را گرفته رفتیم زن و مرد زیادی پشت سرما
جمع شدند و زنها پیاده و با کالسکه همه جا می آمدند رسیدیم بکنار آب دیدیم باز پل دور است همینقدر هیکل
آن با آهنهای بزرگ آن از دور پیدا و دیده میشد بعد از قدری گردش و در نزدیک چند خانوار
که در کنار آب واقع بود از یکی از خانها دختر سیزده چهارده ساله بیرون آمد زلفهای آشفته اش بهر دو طرفش
اورخته خیلی ظریف و خوشگل و خوش رو و خوش مو گربه در بغل داشت با او بازی میکرد قدری او را تماشا
کرده تا کالسکه آوردند سوار شده راندیم از آنطرف عمارت که حوض بزرگ دارد پیاده شدیم انجا هم گردش
کردیم اطراف چمن خوبی بود سبز و خورم و صاف مثل مخمل با ترشح فواره بزرگ خیلی صفا داشت بعد آمدیم
داخل عمارت شده وقت شام شد رفتیم سر شام اطاق سفره خانهٔ عالی بود در سر شام جمعی بودند زوجه
لرد دست چپ ما نشست وزیر اسکاتلند (مارکی د لوتهان) و اسمیت که مدتها در طهران رئیس
تلگرافخانهٔ انگلیس بود و حالا در ادین بورک رئیس موزه است در سر شام بودند مهندس این پل بزرگ
(سر جان فولو) هم بود شام خوردیم بعد از شام قدری در سالون بزرگی مانده بعد رفتیم
باطاق خودمان خوابیدیم (روز سه شنبه بیست و چهارم) امروز باید برویم در ادین بورک
انجا نهار خورده از انجا برویم به (نیوکاسل) و در نزدیکی انجا در (راثبوری) شب را در
خانه (لود آرمسترونگ) خوابیم بود قریب پنج ساعت با راه آهن تا انجا راه است صبح برخاسته
بالا رفتیم به پارک در چمن زار درختی آوردند و کودی کندند ما درخت را برای یادگار کاشتیم بعد
سگ های شکاری لرد را آوردند که بقدر پنجاه شصت سگ بود همه توله شکاری که بودارند برای
شکار کبک و قرقاول وغیره گاهی در شکار خوک هم اینها لب خوک میریزند تماشا دارد سگبان
انها تازیانه در دست داشت فرمان میداد و سگها اطاعت میکردند مثل بازی سیرک بعد عکاس
حاضر شده بگروپ عکس انداختیم و سوار کالسکه شده با لرد و امین السلطان راندیم برای تماشای
پل دو طرف راه زن و مرد زیادی ایستاده بودند از همان راه که دیروز برگشتیم کنار
آب رفتیم عبور کرده تا رسیدیم بدهی موسوم به (کوئینس فری) جمعیت زیادی دارد و پل بزرگ

Marquis de Lothian
Sir John Fowler
Lord Armstrong
Newcastle. Rothbury
Queens Ferry

در نزدیک همین ده است اسم پل (فورث بریج) است پل عجیبی است در پهلوی پل چوب بست محکمی کرده و روی آنها هوت قرمز کشیده بودند چوب بست در پایین بود پل در بالا است سمت دست چپ ما رفتیم بالا یازده پایه بزرگ دیدیم که روی آن آهن کشیده اند از پایه ها گذشتیم کشتی بخاری حاضر کرده بودند سوار کشتی شده از میان دهنه های بزرگ وسط پل گذشته در روی آب چرخی زده پل را خوب تماشا کردیم تمام طول پل هشت هزار و نود و سه پا میشود دو دهنه بزرگ در وسط دارد که هر یکی یکهزار و هفتصد پا است که تقریباً هر دهنه ششصد ذرع است و در دو طرف این دو دهنه بزرگ نصف دهنه دارد بعد پایه های سنگی زده و روی آنها انداخته اند ارتفاع پایه های سنگی قریب پنجاه ذرع است همه از سنگ خارا که آهنیت که از ابردین آورده و محکم ساخته اند که یک پارچه بنظر میاید فاصله پایه های سنگی از یکدیگر یکصد و شصت و هشت پا است در طرفیکه ما بودیم یازده پایه و در طرفی دیگر شش پایه سنگی دارد قریب شش سال است که کار میکنند و هنوز تمام نشده و وسط طاق دهنه های بزرگ را هنوز بهم وصل نکرده اند بقدر سیصد و پنجاه پا باز است پنجاه دیگر تمام خواهد شد تعجب در این است که این نصف طاقهای با این عظمت در میان هوا ایستاده و سرش بجائی بند نیست اتصالش بهمان پایه است و زیرش چوب بست و غیره هم ندارد و طاقها بقدری بلند است که هر کشتی بزرگی با دکل مرتفع از زیر آن میگذرد قدری گردش کرده ما را بردند بجزیره کوچکی که متصل و مجاور با یکی از پایه های پل است در اینجا خانه ها بود و پل خوب دیده میشد طنابهای کلفت از پایه ها آویخته تمام جا است بالا میرفتند بعضی نردبانها هم پله پله از طناب ساخته بودند بجهت بالا رفتن بعلاوه اسبابهای (اسانسور) متعدد که ده نفر و پنج نفر در آن نشسته بالا میرفتند بقدری بلندی بود که آدمها در بالا مثل مرغی بنظر میآمدند قریب هشت هزار نفر عمله در اینجا کار میکنند که خانه و عیال خود را باینجا آورده و در همینجا ساکن هستند مخارج اینجا دو ملیون و نیم لیره شده است که تقریباً معادل هیجده کرور تومان میشود و این همه مخارج برای این شده است که دور این زبانه آب گردش نکنند و راه آهن راست از روی زبانه دریا بگذرد و یکساعت راه شمال انگلستان نزدیکتر بشود اگر این راه تمام شود از آن راه که ما آمدیم یکساعت نزدیکتر خواهد بود و اصل علت این است که کمپانیهای سمت شرقی انگلستان برقابت کمپانیهای غربی این کار را می کنند که بواسطه کوتاه کردن راه و تسهیل حمل امتعه و مسافر این مخارج گزاف را بیرون خواهند آورد رئیس کمپانیها که پل را میسازند (لرد کولویل) است که رئیس دربار زوجه نواب ولیعهد هم هست آدم معتبری است او هم حضور داشت خلاصه بعد از تماشا در جزیره عکس گروپی از ما برداشتند آمدیم با کشتی بکناره و از روی چوب بست گذشتیم و سوار کالسکه شده



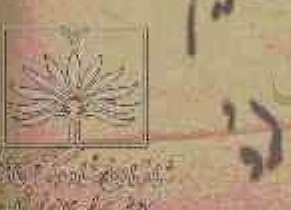
راندیم برای خانهٔ مهندس پل که اسم او را نوشتیم اینخانه موقتی است که بجهته سرکشی بعمله جات و کار پل بنا کرده است از اطاق او پل خوب پیدا بود و میگفت از اینجا می بینم چه میکنند اینجا دوسه دقیقه ایستاده اسم خودمان را در کتاب او نوشتیم یک البوم خوبی هم از عکس پل و جاهای دیگر پیشکش ما کرد از اینجا بیرون آمدیم باران میبارید سوار کالسکه شده راندیم برای (ادین بورک) لرد و امین السلطان هم در کالسکه اسبی با ما بودند راندیم از کوچه باغهای شبیه بدهات شمیران طهران میگذشتیم دست چپ دیواری بود پشت دیوار پارک و منزل لرد روزبری است خلاصه بقدر یکساعت رانده تا بشهر ادین بورگ که پای تخت اسکاتلند است رسیدیم جمعیت این شهر را گفتند دویست و پنجاه هزار نفر است جمعیت زیادی از زن و مرد و بچه در سر راه و در طبقه های عمارت ایستاده و نشسته بودند شهر در پست و بلندی تپه و دره واقع شده است و کوهی در میان شهر است که بالای آن دیوار و قلعه دارد و ارک قدیم این شهر بوده است و حالا سربازخانه است در زیر آن شلیک توپ میکردند از پای مجسمه شاعر معروف و مورخی که تاریخ اول ناپلیون اول را او نوشته و اسمش (اسکوت) بوده است گذشتیم این شاعر مورخ معاصر با ناپلیون اول بوده و خودش هم از اهل اسکاتلند است یک برج مانندی وطی بلندی ساخته و مجسمه او را در بالای آن قرار داده اند خیلی عالی است از این کوچه که میگذشتیم کوچه معروف بزرگی بود خیلی راه رفته تا رسیدیم بدرب موزه این شهر که از موزه های معروف انگلیس است رئیس این موزه اسمیت است که بیست سال در ایران بود و تلگراف از ایران بهندوستان باهتمام او کشیده شد آدم خوبی است اما حالا خیلی پیر شده است پیاده شدیم موزیکان و صف سرباز و غیره حاضر بودند رفتیم بالا نهار را باید در موزه خورده و بعد از آن با راه آهن برویم برای قصبه و عمارت لرد ارستریک محض اینکه وقت حرکت ترن بتاخیر نیفتد نهار زود خورده شد در اطاقیکه امتعه و صنایع قدیم و جدید ایران را در انجا گذاشته بودند نهار حاضر کرده بودند در سر میز جمعیت زیادی از صاحبمنصبان و بزرگان انگلیس بودند پرووس شهر در سر نهار برخاسته نطقی کرد ما هم جوابی دادیم لیکن خطبه مفصلی در تهنیت ورود ما قبل از نهار در اطاق تحتانی که زن و مرد زیادی حاضر بودند خوانده بودند خلاصه بعد از نهار برخاسته و موزه را بقدری که در یکساعت می توانستیم گردش کنیم تماشا کردیم انصافاً بسیار موزه پر اسباب خوبی است بعضی نمونه های کلیساها و عمارات ایطالیا و هندوستان و غیره را بعینها از گچ ساخته اند که بسیار خوب است دیگر انواع اسبابها از بلور آلات و چینیهای کهنه و نو و ظروف مختلف از هر قبیل دیده شد لکوموتیف اولی که برای راه آهن اختراع شده است (استیونسن) انگلیسی اختراع کرده است در این موزه گذاشته اند

Scott.

Stevenson.

که اینهمه راههای آهنی که حالا هست و وضع ونیارا بالمره تغییر داده اند از اختراع همین شخص بوده است بسیاری از مرغها وجانورها را بعینها درست کرده در اطاقها گذاشته از انواع مارها وماهیها وشکارها از ولایات هندوستان وافریقا وینکی دنیا در اینجا هست و مثل اینست که زنده باشند دیگر یک نهنگ بسیار بزرگی که یک وقتی اتفاقاً از دریا بسواحل انگلیس افتاده وگرفته بودند از سرتا دم استخوانش را از وسط اطاق آویخته اند حقیقه خلقت غریبی است بسیار حیوان بزرگی است طول وعرض زیادی دارد وسرش از فیل خیلی بزرگ تر است در همساعت بیشتر از این نشد چیزی فهمید از موزه بیرون آمده سوار کالسکه شده واز کوچه سرازیری رفتیم تارسیدیم براه آهن سوار ترن شده براه افتادیم قریب چهار ساعت ونیم راه است وضع صحرا تقریباً همان است که نوشته ایم گاهی دره وتپه وپست وبلندی است وگاهی صحرای صاف سبزه وچمن زیاد است درخت کمتر دیده میشود گل هم کمی هست امانه بقدر خاک اسکاتلند ودرعرض راه در استاسیونهای که توقف کردیم یکی (هیویك) ودیگری (ریدسموس) ودیگر اسکوتش کپ) بود در هر یک از اینها سه چهار دقیقه توقف کردیم قدری هم باران آمد هوا خوب بود همینطور راندیم تاوارد استاسیون رثبوری شدیم از این استاسیون باید برویم بخانه لرد ارمسترنگ که مخترع توپ معروف آرمسترنگ است خود لرد در استاسیون حاضر بود پیرمردی هشتاد ودو ساله است اما هیچ شکسته نشده صورتش صاف وسرخ وقد اور است است آثار چین وپیری جز درگردن وزیر گوش وچانه وبشش پیدا نبود دست خودش را بگردن انداخته بود خیال کردیم شکسته است معلوم شد عیبی ندارد صبح امتحانی با الکتریسیته میکرده انگشت او سوخته است سوار کالسکه شدیم لرد وامین السلطان در کالسکه ما وسایرین در کالسکه های دیگر نشسته راندیم برای عمارت راه نزدیک بود از جاهای باصفا گذشتیم اصل عمارت عالیست در دامنه کوه سنگی واقع شده منظر خوبی دارد محل عمارت سنگلاخ بوده محض اینکه مسطح کنند سنگهای آنرا پرانده آنچه لازم بوده در عمارت کار کرده اند وباقی را در اطراف عمارت در سرازیریها مثل سنگلاخ طبیعی چیده اند واطراف را جنگل کرده ودرختهای خوب خزهره وکاج وغیره نشانده ودر لای سنگها انواع نباتات وگلهای رنگارنگ کاشته اند که بعینه مثل طبیعی است یک بوته سبز خوبی بود مثل گون اما خار ندارد گل قرمز کوچکی دارد از گلهای قرمزی که در اسکاتلند دیدیم زیاد دیده شد در جلو عمارت دره ایست رودخانه کوچکی از میان آن میگذرد یک آبشار سه چهار ذرعی ساخته اند منظر خوبی دارد بالای رودخانه یعنی سر دو قسمتی از دره پل طولانی آهنی ساخته اند بقدر یک ذرع عرض دارد برای پیاده رو ساخته اند نه برای کالسکه زیر پل آب ودرخت حالت خوشی دارد وارد عمارت که شدیم زوجه

Hawick. Reedsmouth. Scotsgap.



لرد و مادام پذیرائی کردند سن او هشتاد و پنج است اما چاق و فربه و موی سرش سفید است خیلی زینت کرده
و گل زیادی بسرش زده بود لرد ما را برده اطاقهای مخصوص ما را نشان داد و قدری استراحت کرده آمدیم
پائین برای گردش بعضی از ملتزمین ما همراه بودند لرد صاحبخانه و بیگلربیگی نیوکاسل و یک جنرال و دو نفر
دیگر هم حاضر شده همراه ما آمدند رو بپائین رفتیم تخته سنگها را بطور طبیعی پله کرده اند از روی پل گذشته در
کنار رودخانه خیابانهای کوچک پیچ پیچ و درختها و گلهای رنگارنگ و دره و تپه های خیلی باصفا داشت
بعد از قدری تماشا از طرف دیگر بالا رفته بعمارت آمدیم منزل ما در مرتبه سیم عمارت است منظر خوبی دارد
قدریکه گذشت وقت شام شد رفتیم باطاق شام نشستیم زوجه لرد صاحبخانه در دست چپ و حکیم طولوزان
در دست راست ما نشسته بودند (جنرال سر جان ادی) هم در سر شام بود از جنرالهای معتبر انگلیس
است که در شورش هندوستان و در جنگ سواستاپول و در افغانستان همه جا بوده است دختر او زوجه
خواهرزاده لرد ارمسترنگ است خود آرمسترنگ اولاد ندارد وارث او منحصر بخواهرزاده او است دختر
جنرال در حقیقت مثل دختر خود لرد است محبوب و محترم و جوان است قدری لاغر میباشد تازه عروسی
کرده اند یک جنرال دیگر هم بود اسمش (جنرال سر ادوارد بلاوکت) او هم در جنگ قرم بوده
و در سواستاپول پای چپ او را از خمپاره برده است حالا پای مصنوعی میگذارد و راه میرود منتها قدری
میلنگد حاکم شهر نیوکاسل با زوجه و دو سه نفر از اجزاء حکومت و روسای کارخانه آرمسترنگ در سر
میز بودند بعد از شام حقه بازی آورده بودند که اصل او فرانسوی است مدتی در لندن کرسپندنس روزنامه
لی تیمپس بوده بعد حقه باز شده سبیلهای آویخته دارد بازیهای دستی با گنجفه و دستمال کرد خیلی
طرار و تردست است یک بازی آن این بود که سه دستمال سه رنگ در کاغذی پیچیده داد بدست
امین السلطان بعد یک قوطی از شیشه که میان آن پیدا بود در روی میز گذاشت و دستمالی روی آن
کشید و دو سه مرتبه بلند کرد دیدیم یک مرتبه اشاره کرده دستمال را برداشت سه دستمال رنگین که در میان
کاغذ دست امین السلطان بود رفت بمیان قوطی و کاغذ خالی دست امین السلطان ماند باز کرد همه دیدند
بعد بازیهای دیگر کرد و بعد دختری آورد که لباس سفید غریبی پوشیده بود سر برهنه با گیسوهای پریشان
و چشمهای خواب آلوده خوشگل بود و حالتی داشت او را روی صندلی نشاند و چنین نمود که او را خوابانید
دختر خود را بحالت بیهوشی زده جلوه دیگر پیدا کرد قبل از آنکه دختر بیاید بهر یک از اهل مجلس گفت
هرکس هرچه در خیال خود بگذراند بدون حرف زدن و بدون اینکه من بدختره حرفی بزنم [illegible]
کرد بعد هرکس برود که آهسته حرفی زد دختره که چشمش بسته و در عالم بیهوشی بود بهمان حالت برمیخاست

وآن کارها را انجام می‌آورد مثلاً ما گفته بودیم بعینه سنگ ما دست بزند آمد همین کار را کرد سایر را هم همینطور
اما حالت و جنتر دیدنی بود کار او خیلی عجیب و حیرت انگیز بود عمارت لرد آرمسترنگ طرح غریبی است اطاقهای
زیاد و دار و دو راه و پله‌ها و دالانهای زیاد اسباب و اثاث البیت و مجلل است در یک اطاق نشیمن کوچک
او که بعد از شام نشسته بودیم و در آنجا حقه بازی کردند حجاری سنگ مرمر خوب کرده بودند یک شاه نشین کوچک
داشت جلو و گوشه‌های آن سنگ مرمر بود که روی سنگ را منبت کاری بسیار اعلی کرده بودند پرده‌های
نقاشی بسیار اعلی هم داشت که کمتر پرده باین خوبی دیده بودیم بعد رفتیم خوابیدیم روز چهارشنبه بیست و پنجم
امروز باید برویم به (برادفورد) در ساعت دوازده یعنی وقت ظهر حرکت کرده خواهیم رفت به
(نیوکاسل) و از آنجا برویم به برادفورد یکساعت قبل از رفتن کالسکه کوچک مربعی آوردند ما و حکیم باشی
طولوزان و خود لرد به کالسکه نشسته رفتیم رو به ده کوچکی که مال لرد است در آنجا انبار و چند خانه رعیتی مال
باغبانان و رعیت‌های لرد میباشد در راه منظر خوبی از گل و اشجار در دو طرف داشتیم از خیابانهای بسیار
پاکیزه راحت که چندان بزرگ هم نبود عبور کردیم و بهمین جهة لرد کالسکه کوچک برای سواری خواسته بود
انواع گلها و درختها از درخت خرزهره که همه کوه قرق بود و درختهای کوچک و بزرگ کاج وغیره و گلهای
الوان کوهی که در شهرستانک و ییلاقات خود و طهران هم هست از گلهای قرقرا اسکاتلند که پیش نوشتیم
زیاد بود و اغلب این اشجار و گلها را مصنوعی تربیت کرده جنگل طبیعی کم بود صفای غریبی داشت لرد گفت
(کروس) هم در اینجا یافت میشود دو دریاچه دیدیم که در آنها ماهی قزل آلا بود راندیم دور کوه
قدری گردش کرده در مراجعت راه سرازیری تندی بود پیاده آمدیم تا عمارت یازده دقیقه بوقت
رفتن مانده بود قدری توقف کردیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده راندیم برای همان استاسیون ثبوری
که از آنجا آمده بودیم سوار ترن بخار شده راندیم برای نیوکاسل یکساعت و نیم راه بود در بین راه در استاسیون
موربث) قدری ایستاده و راندیم تا به شهر نیوکاسل رسیدیم راه همه جا پست و بلند و حاصل
زراعت و چمن و درخت تک تک اما گل زیاد نبود دره و تپه هم نزدیک جاده بود از بعضی تونلهای کوچک
هم گذشتیم در ورود بکنار نیوکاسل حاکم شهر و اجزای بلدیه حاضر بودند و تشریفات نظامی علی الرسم
بعمل آمد حاکم خطابه تهنیت حاضر کرده بود همانجا خواند ما هم جوابی دادیم که ناصرالملک ترجمه کرد بعد
سوار کالسکه شده راندیم از کوچه بسیار ممتدی گذشتیم که جمعیت بسیاری از زن و مرد ایستاده بودند
و هورا میکشیدند همینطور رفتیم تا در کنار شهر به کارخانهای آرمسترنگ رسیدیم در آنجا در اطاقی چند
دقیقه راحت کرده بعد رفتیم سر نهار همان اشخاصی که از زن و مرد دیشب در سر شام دعوت بودند در اینجا

روز چهارشنبه ۲۵

Bradford
Newcastle

Grouse

Morpeth

هم حضور داشتند نهار خوردیم آرمسترانگ و حاکم شهر نطقی در سر نهار کردند سرور ومنون و لطف از جانب
ما جواب داد و بعد از نهار رفتیم بکارخانهٔ توپ سازی آرمسترانگ بعد از اینکه این شخص اختراع توپ
کرده تمام توپهای انگلیس و هندوستان و سایر متصرفات دولت انگلیس از توپ سفاین و قلعه جات
در اینجا ساخته میشود توپهای غریب در اینجا دیدیم وضع کارخانه و چکشهای بزرگ بخار و منگنهٔ بخار و کوره
و غیره شبیه بکارخانهٔ کروپ است یک توپ بزرگ دیدیم بقطر چهار بزرگ و طول بیست قدم وزن
آن یکصد و ده (تن) انگلیسی است سوراخ آن بقدری گشاد بود که یک بچه پنجساله از میان آن میگذرد
خان خوبی زده اند گلولهٔ آن یکهزار و هشتصد (پوند) انگلیسی وزن دارد یک تیر باروط آن نهصد و
شصت پوند وزن دارد یک توپ بزرگ دیگر دیدیم بجهت قلعه ساخته بودند حصاری از فولاد
دور آن بود با یک چرخ و اسباب که یکنفر آدم توپ باین عظمت را حرکت میداد و بهر طرف میخواست
چرخ را میگرداند توپ بالا می آمد و پائین میرفت یعنی بعد از انداختن گلوله توپ خودش پائین رفته
پشت حصار فولادی پنهان میشد اغلب توپها در جلو پیشروی آتشخان سپر فولادی دارد که توپچی
محفوظ باشد گلوله باین سپر اثر نمیکند از اینجا سوار راه آهن دستی شده رفتیم بکارخانهٔ کشتی سازی
آرمسترانگ که در کنار رودخانه (تاین) که رودخانه بزرگی است و کشتیهای بزرگ در آن کار میکنند
دو میل تا دریا مسافت دارد و کشتی میسازند چندین کشتی دیدیم که در اینجا میساختند و یکی از آن کشتیها
تمام شده بود که میخواستند بحضور ما بآب بیندازند اما چون بملاحظه جزر و مد دریا صبح زود وقت
انداختن آن بآب بود و ما نمیتوانستیم در آن وقت حاضر شویم قبل از حضور ما بآب انداخته بودند یک کشتی
برای دولت ایطالیا ساخته و بعد از اتمام بآب انداخته اند کشتی خوبی است توپهای بزرگ و کوچک
دارد گفتند ساعتی هشت فرسنگ راه میرود حالا در تندروی کشتیها خیلی اهتمام میکنند چندان اعتنائی
به بزرگی سفاین ندارند رفتیم این کشتی را تماشا کردیم کپتان و عملجات کشتی همه ایطالیائی بودند اسم
کپتان (پیکنونه) است که از ایطالیا باینجا آمده است کشتی را ببرد یک ماه دیگر چند نواقص
کشتی تمام میشود کشتی را میبرند اسم کشتی (پیه مونته) است از اینجا باز سوار راه آهن دستی شده
آمدیم بکالسکه سوار شده راندیم بکار انجا سوار ترن بخار شده راندیم برای براد فورد لرد آرمسترانگ
و جنرال الهاو سایرین در کار مرخص شده رفتند ما هم سوار واگن شده ملتزمین ایرانی و انگلیس نیز
سوار شده راندیم اول میگفتند راه نزدیک است بعد معلوم شد پنجساعت راه آهن است خیلی تند
میرفتیم صحرا از دو طرف باز پست و بلندی داشت اما تپه های کوچک پست تک تک بود رفتیم تا به

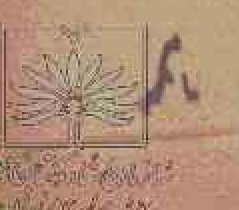
Ton
Pound
Tyne
Pignone
Piemontese.

انگلستان

(داءرلینگتن) رسیدیم در اینجا چون مردم عبور ما را خبر داشتند جمع شده بودند اینجا قصبهٔ کوچکی است
اما جمعیت زیادی از زن و مرد بودند باران شدیدی هم می آمد و مردم تمام زیر باران ایستاده تماشا
میکردند و هورا میکشیدند چند دقیقه توقف کرده بعد گذشتیم و راندیم تا به (هاروگیت) رسیدیم در آنجا
ازجمعیت مردم معرکه بود یکدسته سرباز قراول احترام هم صف کشیده بودند اما مردم از ازدحام غریبی دور
کالسکه ما کرده به ترن میچسبیدند و دست دراز میکردند که ما دست آنها را بگیریم ما هم دست بعضی را گرفته
تعارف کردیم مردم بیشتر زور آوردند که نزدیک بود توی ترن بریزند و از طرف دیگر که ترن از زمین خیلی بلند
بود از ترن بالا میرفتند و از پنجره ها سر تو میکردند که ما را ببینند غریب میلی به دیدن ما داشتند خواستند دسته
سرباز را جلو وادارند که مقابل ترن ما قدری خلوت بشود ممکن نشد همینطور مردم یکدیگر را فشار میدادند و زور
بطرف ترن می آوردند تا ترن براه افتاد رسیدیم به (برادفرد) در گار حاکم و نواب شهر حاضر بودند
فوج و موزیکان و سوار هم ایستاده بودند آمدیم با حاکم شهر و امین السلطان سوار کالسکه شده راندیم در
اینجا رسم تشریفات تازه دیدیم که تا بحال ندیده بودیم نواب شهر با آن لباده های بلند غریبی که دارند پیاده
جلو کالسکه ما افتادند و آهسته آهسته میرفتند کالسکه ما هم آهسته میرفت در کوچه بقدری زن و مرد جمع شده
بودند و از پنجره ها و منظرها سرها بیرون آورده بودند که از دو طرف جز سر و کله آدم چیزی دیده نمیشد
و اینها همه بطوری هورا میکشیدند که گوش از صدای آن صدمه میخورد و زنها دستمالها حرکت میدادند
و کف میزدند هنگامه بود باران هم همانطور می آمد ما چتر گرفته بودیم اهالی اینجا چون اغلب عملهٔ کارخانه و
عیال آنها هستند و تا بحال هیچ پادشاه ندیده حتی پادشاه خودشان در اینمدت باین شهر نیامده و نواب
ولیعهد یکمرتبه در هفت سال قبل باینجا آمده اند برای تماشای ما خیلی مایل و حریص بودند و از ورود ما تعجبی
داشتند حاکم میدانسته است که اهالی شهر چه حالتی دارند قبل از وقت در جلو و اطراف عمارت منزل ما جلو پیاده
رو کوچه موقتا نرده بزرگی از چوب کشیده و پلیس گذاشته بودند خلاصه آمده وارد منزل شدیم منزل در
عمارت بلدیه (هتل دویل) است در مرتبهٔ بالا که مشرف بکوچه است منزل داریم از ملتزمین ما هم امین السلطان
و بعضی دیگر در اینجا منزل دارند و سایرین در هوتل الکساندرا منزل کرده اند از بالای عمارت
مردم را تماشا میکردیم همه همینطور زیر باران ایستاده بعمارت نگاه میکردند که پادشاه اینجاست هیچ طور
نمیرفتند و تا صبح جمعیت بود و از این اینها هر کس بیرون میرفت یا از فرنگیها هر کس یک لباس رسمی داشت
و از کوچه میگذشت مردم کف میزدند و هورا می کشیدند حقیقة هیچ جا تماشاچی بشاش از ورود ما مثل اینجا
ندیده بودیم زن و دختر خوشگل هم که خیلی ظریف و صاحب حسن و خوش رو و خوش قد بودند در اینجا بیشتر از

Darlington.
Harrowgate.
Bradford.

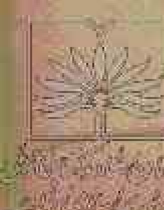
هم



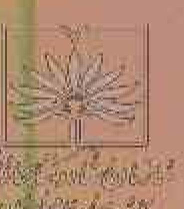
همه جا بود هتل دویل یعنی عمارت بلدیه این شهر که منزل ما را در اینجا معین کرده اند بالنسبه بسایر عمارات
بلدیه شهرهای انگلیس که دیده ایم کم وسعت است اما تمام عمارت را از سنگ ساخته اند اطاقها تخته است
مبل و اسباب زیاد ندارد و هرچه هست ساده و بقدر لزوم است که برای آمدن ما تهیه کرده اند در اینجا کسی منزل
ندارد و همه اطاقها دفترخانه و جای کار است هوا بقسمی سرد بود که اطاق نشیمن ما را شب آتش کرده بودند شام
خورده بعد از شام در ساعت نه رفتیم بتماشای آتشبازی که اهالی شهر در پارک حاضر کرده بودند اول کالسکه
چهار اسبه آورده بودند سوار شویم اسبها از هیاهوی مردم وحشی برداشتند آن کالسکه را برده کالسکه دو اسبه
آوردند اسبهای این کالسکه هم وحشی شدند هوا برداشتند اسبهای کالسکه را عوض کرده اسب آرامتر آوردند
پیش از سوار شدن دیدیم مردم باز بهمانطور در جلو عمارت ازدحام کرده اند رفتیم جلو اینها که ما را خوب ببینند
و کمتر داد و فریاد کنند با چند نفر دست دادیم که مردم یکدفعه زور آوردند بطوریکه نزدیک بود نرده را بشکنند
دیدیم دیگر جای توقف نیست آمدیم سوار کالسکه شده راندیم حاکم و امین السلطان هم در کالسکه ما بودند کالسکه ما را
خیلی آهسته میبردند شب سواره نظام همراه ما نبود پولیس هم کمتر بود از عهدهٔ مردم بر نمی آمدند قدری که رفتیم
صفوف مردم که دو طرف ایستاده بودند شکسته ریختند دور کالسکه ما و همه جا با کالسکه ما می دویدند هورا
میکشیدند پلیسها بهر طور بود جلو مردم را گرفتند و نظم دادند در این بین باران شدیدی شروع کرد یکطرف
کالسکه را که ممکن بود بستند نزدیک پارک که رسیدیم از حاکم پرسیدیم آیا در آنجا اطاقی چادری جائی هست که از
باران محفوظ باشیم گفت خیر زیر آسمان باید ایستاد گفتم با این باران یقیناً آتشبازی خراب شده و ما هم باید
زیر باران بایستیم بهتر این است که برگردیم حاکم تصدیق کرد برگشتیم باطاق خودمان رفتیم خوابیدیم
تازه خوابمان برده بود که صداهای عجیب و غریب از کوچه زیر عمارت بلند شده ما را بیدار کردند معلوم
شد مردم شهر جمع شده دسته بندی کرده اند و تصنیف میخوانند تصنیفی است که در موقع شادمانی میخوانند
و فریاد میزنند اسم ما را ذکر میکنند بالاخره خوابیدیم اهالی اکس خیلی وضع و حالات و رفتارشان با انگلیس
تفاوت دارد اگرچه مذهبشان مثل انگلیس پروتستانی است اما باز در متفرعات مذهب هم اختلاف کلی دارند
مثلاً زبان انگلیسی را میدانند اما خودشان هم زبانی علیحده دارند که تکلم میکنند بعضی از حالات و عادات
اهل اسکاتلند از اینقرار است در اسکاتلند یعنی در ممالک کوهستانی که موسوم به هایلند است اهالی
منقسم شده اند بایلات چند که آنها را کلن میگویند رؤسای این ایلات بوراثت معین میشوند و اگرچه هیچگونه
تسلط شرعی باهل خودشان ندارند ولی خیلی طرف اعتماد و اعتنا و صاحب نفوذ زیاد میباشند که اسم رؤسای
ایلات از آنجا معین میشود ولی اغلب غیر نجبا هستند و با وجود این خیلی محترم میباشند بزرگترین این ایلات

ایل (کامبل) است که بدو شعبه منقسم میشود (رئیس یک شعبه) (دوک دارگایل) است و رئیس شعبه دیگر مارکز برید و لبین یکی دیگر از ایلات معروف اسکاتلند ایل کامرون است که رئیس این ایل از غیر نجبا است و دختر دوک دیگلو را گرفته است وقتیکه پسر دوک دارگایل دختر اعلیحضرت پادشاه انگلستان را گرفت ایلات کامبل که در همه جای امریک و هندوستان و سایر کلنیهای انگلیس متفرقند میانه خودشان پولها جمع کرده و یک هدیه قابلی بجهة عروسی او فرستادند این کامرون هم بجهة رئیس خودشان همین کار را کردند دوک دو منطون رئیس ایل کرهیم است سرجان کمتل رئیس ایل کمتل است هر ایل یک نوع ماهوت مخملات مخصوصی دارند که بآن ماهوت شناخته میشوند رئیس هر طایفه حق دارد که پر عقاب بسرش بزند و رئیس خانواده دو پر عقاب و سایر یک پر میزنند افراد این ایلات خیلی حمیت و تعصب همدیگر را میکنند مثلاً دو نفر کامرونی که هرگز همدیگر را ندیده و نشناخته باشد اگر وقتی در هند یا در یکی دنیا بهمدیگر برسند کمال تقویت و معاونت را از یکدیگر میکنند و مثل دوست بسیار قدیم با هم رفتار مینمایند

(روز پنجشنبه بیست و ششم) امروز باید برویم بعضی کارخانه ها را تماشا کنیم در ساعت دوازده بعد از نصف شب که وقت رفتن بود سوار کالسکه شده بطرف کارخانجات رفتیم جمعیت و ازدحام مردم در راهها باز همانطور بود اول رفتیم بیک انبار پارچه های پشمینه عمارت وسیع خوبی بود تمام اطاقها را از بالا و پائین متاع چیده بودند یعنی توپهای پارچه ها را در قفسه چیده و نمونه آنها را در جلو آنها آویخته بودند اسم رئیس اینجا سر هنری بیجل است در اینجا خیلی گشتیم انواع پارچه ها از پشم حیوانات ایران و پشم شتر ایران و پشم حیوانات عثمانی و پشم برانگوره که یکی از ممالک آسیائی دولت عثمانی است در پائین و بالا دیدیم و از بعضی پارچهای پشمی رنگ برنگ چند توپ انتخاب کرده برای نمونه خریدیم از آنجا پائین آمده باز سوار کالسکه شده مسافتی رفتیم تا بکارخانه دیگر که کارخانه ابریشم است رسیدیم در اینجا باید نهار بخوریم قدری در اطاقی راحت کرده بعد رفتیم سر نهار سی چهل نفر آنجا بودند صاحب این کارخانه (لیستر) نام است یعنی این کارخانه حالا متعلق بکمپانی است و این شخص رئیس است در سر میز او دست چپ ما نشسته بود پیرمردی است هفتاد و پنج سال دارد زنده دل گونه های سرخ دارد و مطلقاً چین بصورتش نیفتاده آدم خنده روی خوبی است خیلی صحبت میداشت میگفت پنجاه سال است من شروع باین کارخانه کرده ام و هر سنگ را خودم بنا نموده ام خودش مخترع ماشین است اما میگفت پنج شش ماه است کارخانه را کمپانی کرده ام اصل کار این کارخانه این است کلاش و ابریشم بد خراب از هر کجا هست از ایران و هندوستان و ژاپون میخرند در کارخانه فیلاتور



دارد ابریشمهای پست بد را میکشند پاک و صاف و بی عیب میکنند و مخمل و غیره از آن میبافند رئیس کارخانه
میگفت سابقاً از ایران هم ابریشم زیاد می آوردند حالا کم شده و جهتش ناخوشیست که در ایران و هندوستان
و سایر جاها با بریشم افتاده اما در فرانسه و ایطالیه علاج انرا میدانند و از هندوستان هم آدم فرستاده
که یاد بگیرند تا در هند هم علاج انرا بکار ببرند و میگفت حکومت هند و بنگاله زمین زیاد بمن داده که ابریشم
عمل بیاورم خودم هم دو سه دفعه برای سرکشی بآنجا رفته ام یک ساعتی داشت یکطرف آن شیشه و طرف دیگر طلا
بود میگفت پنجاه و پنج سال قبل از این در نیویارک خریده ام و همیشه همراه من بوده واقعاً طلای آن هم
سائیده شده بود خیلی تعجب کردیم صحبت زیاد کرد و بما عرض میکرد که از جانب ایران هم آدم بفرانسه
و ایطالیا برای علاج ناخوشی کرم ابریشم فرستاده شود این دو سال کرمهای ابریشم ایران الحمدلله
رو بخوشی گذاشته و مرضش کم شده است و بالنسبه خوب عمل آمده است در آخر نهار هم یکی دو نطق کرد
و اظهار امتنان و مسرت زیاد از آمدن ما نمود بعد از نهار برخواسته از همان اطاق یکسر داخل کارخانه
شدیم کارخانه بزرگ مفصلی است وقتیکه کارخانه کار میکند بطوری صدا میکند که گوش آدم صدمه میخورد و
هیچ نمیتوان در آن کارخانه حرف زد عمله جات اینجا بیشتر زن و دختر هستند تمام کارخانه را گردش
کرده بعد رفتیم مرتبه بالای کارخانه که کارهای تمام شده و مخملهای بافته را در آنجا آویخته بودند آنجا را
هم تماشا کرده آمدیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای منزل امشب را باید برویم در یک عمارتیکه
شام رسمی بخوریم در ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم برای آن عمارت شام و مجلس بسیار عالی بود بقدر دویست
نفر سر میز نشسته بودند حاکم در دست چپ ما بود قبل از شام دعائی بطور دیگر که در مجالس رسمی سابق ندیده
بودیم خواندند چهار نفر زن برخاسته پای میز ایستادند و با آواز خیلی خوب دعا را قرائت کردند و شروع
کردیم بخوردن شام بعد از اتمام شام هم باز دعا را همان چهار نفر زن خواندند در وسط شام که بسلامت
من نطق کردند تمام اهل مجلس از حاکم و صاحبمنصب و سایرین با آواز خیلی خوشی تصنیف بسیار خوبی خواندند
و هورا کشیدند و کف زدند و شام تمام شد بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای عمارتیکه نزدیک همین جاست
برای خواندن اورسین بآنجا رسیده پیاده شده تالار بسیار بزرگی است که مخصوص دادن کنسرت است و هر وقت
کنسرت میدهند در این تالار است بقدر هزار و ششصد نفر جمعیت از مرد و زن و دخترهای خوب خوشگل
در این تالار بودند از دو طرف زنها کوچه داده از میان آنها گذشتیم هوای اطاق خیلی گرم بود
از پله ها بالا رفتیم صندلی برای ما گذارده بودند اما ما روی صندلی ننشسته ایستادیم پشت سر ما هم
جمعیت زیادی در مرتبه بالا ایستاده و هرکدام کتابی در دست داشتند اما معلوم نبود این کتابها



برای جمعیت یک مرد ریش سفیدی هم پشت یک پیانو نشسته بود این تالار دو مرتبه دارد و از بالا تا پائین تمام آدم بودند بعد از انکه هر کس در جای خود قرار گرفت حاکم اجازه خواست که خطبه بخواند مردم همه ساکت شدند و نایب الحکومه که زلف سفید مصنوعی دارد خطبه مفصلی خواند و ما هم جوابی بفارسی دادیم که ناصر الملک بانگلیسی ترجمه کرد بعد تمام مردم از جواب ما اظهار خوشوقتی کرده هورا کشیدند و دست زدند اینها که تمام شد گفتند این دخترها که کتاب در دست دارند تمام خواننده‌های معروف هستند که مخصوصا برای خواندن آورده‌اند و از ما اذن خواستند که آواز بخوانند اذن دادیم شروع بخواندن کردند ایستاده و نشسته آواز خواندند و آن مرد ریش سفید هم پیانو زد چون هوای اطاق خیلی گرم بود در وسط خواندنگی برخاسته آمدیم منزل خوابیدیم باز صدای های و هو و قال و مقال مردم توی کوچه و معبر باقی بود

《 روز جمعه بیست و هفتم 》... امروز باید اول برویم بشهر لیدز بعضی کارخانجات که در انجاست تماشا کرده بعد از انجا برویم بشهر برادفرد که اعتماد السلطنه و بعضی دیگر از ملتزمین هشت شب است در انجا اقامت دارند صبح برخاسته پس از ساعتی سوار کالسکه شده راندیم برای گار باز مردم طرفین راه جمع شده بصداهای بلند هورا میکشیدند کالسکه ما را هم از میان جمعیت خیلی آهسته راه میبردند بهمینطور رفتیم تا رسیدیم بگار سوار ترن بخار شده از شهر (برادفرد) تا شهر (لیدز) تمام راه از توی آبادی و تونلها گذشتیم ده و آبادی انفصال نداشت هیچ صحرا و جلگه ندیدیم چهل دقیقه از برآدفرد تا لیدز راه است جمعیت شهر براد فرد یکصد و شصت هزار نفر و جمعیت شهر لیدز دویست و شصت هزار نفر است رسیدیم بگار لیدز حاکم و اعاظم شهر و دسته سرباز و موزیک تمام حاضر بودند از گار سوار کالسکه شده باز کالسکه ما را آهسته با کمال تشریفات بردند تا به هتل دویل که عمارت بلدیه است رسیدیم عمارتی عالی است اما به بزرگی و وسعت عمارتهای بلدیه شهرهای دیگر نیست سی سال قبل ازین ساخته اند و خود اعلیحضرت پادشاه انگلستان باینجا آمده افتتاح این عمارت را کرده اند راه پله بسیار عالی وسیعی داشت از پله‌ها بالا رفتیم دو سمت راه پله سرباز ایستاده بود داخل تالار بزرگی شدیم که مثل تالار برادفرد مملو از جمعیت بود یک ارک بزرگ بالای اطاق گذارده بودند دور آن غلام گردش داشت اینجا هم تالاری است که هر وقت میخواهند کنسر بدهند در اینجا میدهند راه هم نبود مگر همان دالانی که از وسط مردم برای ما باز کرده بودند رو ببالای تالار رفته رسیدیم بسکوئی که برای ما انجا صندلی گذاشته بودند انجا ایستادیم حاکم اذن خواسته خطابه تهنیت را او بنایب الحکومه شروع بخواندن کرد بعد از اتمام ما هم جوابی دادیم که ناصر الملک بانگلیسی ترجمه کرد و مردم هورا کشیدند

Bradford
Leeds.

دو دست زدند بعد آمدیم با طاق دیگر که برای راحت ما حاضر کرده بودند آنجا قدری استراحت کردیم تا وقت نهار شد عمارتی روبروی همین منزل دویل است که اهم از عمارات بلدیه است نهار را در آنجا حاضر کرده بودند برخاسته پیاده رفتیم با عمارت بالا خیلی بزرگی بود شبیه به کار طاقش تمام از شیشه بود آنجا میز نهار را ترتیب داده بودند دویست و شصت نفر سر میز بودند از دو طرف ما در بالای تالار دو بالکن بود در بالکن دست چپ یکنفر عکاس ایستاده و چادری از ماهوت قرمز زده سر دوربین عکاسی را رو بما کرده بود که بهر هیئت در سر میز نشستیم عکس ما را بیندازد در بالکن دست راست هم جمعی زنهای بسیار خوشگل بودند علی الرسم دعائی که معمول بود خواندند بعد نشستیم نهار خوردیم حاکم در وسط نهار بسلامت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تستی کرد و بعد بسلامت ما خطبهٔ غرائی خوانده و تست کرد آنوقت خود حاکم با تمام اهل مجلس از صاحبمنصبان نظامی و اعضاء مجلس بلدیه و کدخداء و نایب الحکومه و روسای کارخانجات که حاضر بودند...

تصنیف بسیار خوبی که اسم ما هم در آن بود با آواز خیلی خوشی خواندند و هورا کشیدند خیلی مطبوع بود بعد برخواسته نطقی کردیم ناصر الملک بانگلیسی خیلی خوب ترجمه کرد باز همه هورا کشیدند و کف زدند بعد نهار تمام شد باز دعای آخر نهار را قرائت کردند و برخواستیم تمام این عمارت پرده های نقاشی بسیار خوب نصب کرده اند که اغلبی از نقاشهای آنها هم زنده هستند از جمله یک پرده نقاشی بسیار ممتاز بود که نقاش صورت شوریدن هندیها با انگلیس کشیده بود یک ببر بنگاله ساخته بود خیلی مهیب و قوی که قصدش هند بود و زیر دست و پای او چند زن و بچه انگلیسی ساخته بود که اینها را ببر کشته بود و بعد یک زن کج خلق مهیبی ساخته بود که قصدش انگلیس است و نیزه بدست او داده که نیزه را بشکم ببر فرو کرده بود و مقصود نقاش مضمحل و مغلوب شدن هند بدست انگلیس بوده و خیلی پرده ممتاز خوبی بود و یک پرده دیگر هم بود که یکفوج سوار انگلیس را در جنگ با فرانسه در حالت حمله بقشون فرانسه زن نقاشی کشیده است بسیار پرده عالی خوبیست و در حقیقت فنهای صنعت را بکار برده حالا هم این زن نقاش هست خلاصه آمدیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای کارخانه... ویلسونها که با هم برادر و شریک هستند و بعضی کارخانجات دیگر اول رفتیم بکارخانه رخت دوزی که تفصیلش از این قرار است کارخانه ایست خیلی بزرگ با اسبابهای زیاد یک چاقوی خیلی بلندی برای بریدن پارچه نهاده اند که این چاقو با چرخ بخار حرکت میکند یک سنگی است در بالا که متصل این چاقو خودش را بدم این سنگ میدهد و تیز میشود و وقتی که چاقو بلب سنگ میرسد تیش از لب سنگ و چاقو بیرون می آید بعد بقدر دویست سیصد تخته سرداری یا بغل و دامن سرداری که حجم یکذرع است میدهند بدم آن چاقو و چاقو از روی خط اندازه همه آن پارچه ها را مثل پنیر تر یکدفعه میبرد که بقدر دویست تخته یا دویست بغل سرداری یا چیزهای دیگر یکدفعه از این چاقو بریده میشود خیلی اسباب عجیبی است و دیگر اسباب و آلات زیاد دارد که نمیشود نوشت و در بالای این کارخانه جائی است که این لباسها را میدوزند رفتیم بالا را هم تماشا کردیم و قدری رخت دوخته ابتیاع نموده آمدیم پائین بعد رفتیم بکارخانهای ویلسونها آنجا هم کارخانجات

زیاد بود خیلی گردش کردیم صداهای غریب و عجیب از این کارخانجات بلند بود که مغز آدم را خیلی صدمه میزد اغلب
عمله جات این کارخانه ها زن و دختر هستند و تمام در اطراف این کارخانجات خانه و منزل دارند صورتاً هم این
زنها خوشگل هستند و گیسهای خوب دارند اما لباسشان باقتضای کار و عملگی چرک و بد است خلاصه بعد از
گردش زیاد سوار کالسکه شده آمدیم بگار سوار ترن بخار شده راندیم برای برایتن وقتی که براه آهن نشستیم پنج ساعت
از ظهر گذشته بود همینطور میراندیم رو بلندن کالسکه بخار هم در کمال سرعت ساعتی بیست فرسنگ میرفت
هوا هم ابر و مه بود و کم کم تاریک میشد مدتی که راندیم رسیدیم (گرانطام) در اینجا استاسیونی است
که شام حاضر کرده اند و باید در واگن همراهان و ملتزمین ما شام بدهند ترن ایستاد همراهان شام دادند برای
ما هم شام توی واگن آوردند بعد از شام ترن حرکت کرد و متصل از راههای فوقانی و تحتانی و تونلها می گذشتیم و
متصل راه آهن و ترن بخار بود که از پهلوی ما میآمد و میرفت باران هم دوباره شروع بباریدن کرد و هوا تاریک
شد تا رسیدیم بشهر لندن از زیر عمارات و روی عمارات شهر و از تونلها و کوچهای مهیب و جاهای غریب
میرفتیم تا وارد گار شدیم قدری در گار لندن توقف شد و مهردار و مند و لف از اینجا مرخص شده بلندن
رفت که یکشب بماند و بعد بیاید و ما حرکت کردیم باز مدتی هم از توی شهر لندن با راه آهن رفته تا از شهر خارج شدیم
و افتادیم براه راست برایتن دیگر بواسطه تاریکی شب معلوم نبود بکجا میرویم ساعت یازده که یکساعت بنصف
شب مانده بود رسیدیم به گار برایتن حاکم برایتن با بعضی از ملتزمین ما که در اینجا بودند همه در گار حاضر شده بودند
ما با حاکم برایتن و امین السلطان در یک کالسکه نشسته خیلی راندیم تا رسیدیم بمنزلی که برای ما معین شده بود
اینجا خانه داود ساسون یهودی است که در لندن هم مهمان او شده بودیم خانه بسیار خوبی است رو بدریا نگاه
میکند عمارتش مثل عروس آراسته است مبل های خوب و اطاقهای مزین و چراغهای الکتریسیته دارد اطاقهای
عمارت را از اطاق مخصوص خودمان و منازل ملتزمین همه را گردش کردیم این شهر را که شب دیدیم شهر بسیار
خوب باصفائی مزینی بنظر آمد خیابانهای وسیع پاکیزه و دیوارهای سفید دارد مثل بعضی شهرها که دیوارها و...
عماراتش بواسطه دود کارخانه جات سیاه شده بود نیست و از همه بهتر این است که شهر بی صدائی است
نصف شب خوابیدیم (دوشنبه بیست و هشتم) این شهر برایتن شهر بسیار خوبی است
تماشاخانه واکواریوم و سایر آثار معتبره بلدیه دارد و چند شبها ملتزمین ما که در اینجا بودند عرض میکردند دریا
همه روزه سخت منقلب بود ولی از دیروز تا بحال آرام شده است نهار را در منزل خوردیم دو ساعت بعد از
نهار کالسکه خواستیم که سوار شده بگردش برویم یکدسته سوار نظام برای تشریفات سواری ما حاضر شده بودند
لرد مر بلکه بیکلر شهر هم با لباس قرمز خز و قاقم حاضر شده در کالسکه پهلوی ما نشست لارسبون هم که از لندن

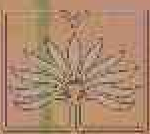
آمده

آمده بود با امین السلطان توی کالسکه پیش ما نشستند یکنفر هم از کدخدا های شهر هم یک چماق طلای بزرگ
بلندی که روی دوشش گرفته بود در جزو تشریفات جلو کالسکه ما میرفت عمارت منزل ما رو بدریا و خیابان است از این
خیابان که میرویم خیابان وسیعی است یکطرفش دریاست و طرف دیگرش عمارات عالی چهار پنج مرتبه است که باین
خیابان و دریا نگاه میکند زیر دست این خیابان از طرف دریا باز یک مرتبه راه دیگر است تا بدریا متصل میشود
که از آن مرتبه دیواری بلندی است که میان دریا و این خیابان ساخته اند بسیار وضع خوبیست این خیابان
وسیع از سمت دریا و خانه ها بفاصله از یکدیگر چراغهای گاز دارد که شبها روشن میشود و این چراغهای خیابان
و صفای دریا و چراغهای عمارات شهر در شب خیلی جلوه دارد و از این شهر دو پل ساخته اند که توی دریا میرود اما
نه این باشد که بندری باشد و کشتی بیاید فقط برای تماشا و گردش است کشتی بزرگ باین دریا نمی آید پل اولی
پل ها کی است طولانی آخر پل محل مدوری است برای گردش اما چون باید خیلی پله بخورد تا پائین برود آنجا پیاده نشدیم
عرض کردند آن پل دیگر بهتر است راندیم برای آن پل جمعیت زیادی هم از مرد و زن و بچه و طرفین خیابان بودند
ما رسیدیم بدر پل دومی که پل خیلی خوبیست بیست و سه سال است کمپانیها این پل را بمبلغ چهل هزار لیره بنا کرده اند
و مداخل از آن میکنند طول این پل یکهزار و یکصد و پانزده پای انگلیسی است که قریب چهار صد قدم ما میشود و عرض
آن قریب یکصد قدم است اما عرضش همه جا مساوی نیست یعنی در بعضی جا ها خروجی دارد در اول پل اطاقی بود
سقف آن مخروطی در آنجا شناگر قابلی بود او را در منتها الیه پل پیش ما آوردند که در حضور ما شنا کند جوان بوسیاهی
است در دو طرف صورت نزدیک گوش اندک ریشی دارد باقی را میتراشد خیلی قوی بنیه و درشت اندام است
اسمش (بُوفُنُودُدیش) و از اهل لیورپول است رفت از بالای بام اطاقی که در روی پل بود و از آنجا
تا آب ارتفاع زیادی داشت با پیراهن آهار دار و شلوار با بوت خود را بآب دریا انداخت تا مدتی
زیر آب بود بعد بیرون آمده در کمال سهولت مشغول شنا شد از ضرب افتادن توی آب پشت پیراهنش ترکیده
چکمه خود را کنده بود و شنا کرد در اواسط پل پله ایست که بآب میرسد و در حقیقت اسکله کشتیهای کوچک بخاری
و بادبانی است از آنجا بیرون آمد بعد رفتیم همان اطاق اول پل که متعلق بشناگر است دختری بود آب بازی میکرد
او را تماشا کردیم حوضچه ساخته اند که روی آن بعینه مثل حوضچه های اکواریم صفحه از بلور است مگر آنکه بالای شیشه
قدری باز است و حوضچه مملو از آب است جلو آنرا پرده کشیده بودند پرده بالا رفت دختری پانزده شانزده
ساله بسیار خوشگل و سفید لباس سیاه چسبانی پوشیده سینه و بازو هایش برهنه گیسو های طلائی افشانش
آویخته در زیر آب بوضع خوشی خوابیده و چشمهایش باز بود در زیر آب با کمال آسودگی دراز کشیده بود بعد برخاست
نشست و کم کم بالای آب آمده ایستاد آب از سر و ریش میریخت بعد بعضی گوش ماهی و صدف توی آب

ریخته دختر سبد کوچکی در دست داشت رفت زیر آب یکی یکی انهارا جمع کرده با تانی تمام بالا آمد بعد در حالتی که
او زیر آب بود از پشت شیشه حرف زد ما بالا آمد جواب داد یک شیشه شیر برد زیر آب و در زیر آب خود بدون
اینکه آب بدهنش برود و شیشه خالی را با کرد آمد روی آب باز مدتی بحالت نماز مسیحی در زیر آب نشست خلاصه
خیلی کارهای غریب کرد با آن سفیدی و لطافت بدن مثل پریهای دریائی که در افسانه ها میگویند بنظر میآید در
اطاق دیگر روی پل چیز غریبی دیگر دیدیم یک زن و یک مرد انجا بودند و یک کله آدمی از چینی درو برده در محلی
گذاشته بودند زن رفت پشت پرده میدانیم چه کرد که کم کم بتدریج این کله چینی کله دختری زنده شد که حرف میزد
دوباره کم کم بحالت اول برگشته چینی شد و بتدریج محو گردید خیلی عجیب بود دیگر یک استخوان نهنگ بزرگی
که در قدیم خود را باینجا انداخته است گرفته و در اینجا گذاشته اند در روی پل دکانهای کوچک متعدد هست
که اسباب خرازی و اسباب بازی اطفال از همه قبیل میفروشند و صاحب دکانها دختر هستند از
اینجا خواستیم یکسر باکواریم برویم حاکم راضی نشده عرض کرد مردم شهر زحمت کشیده شهر را آئین بسته و در کوچها
جمع شده منتظرند باید در شهر گردش بنمائید رفتیم بگردش شهر زن و مرد زیاد بودند دخترهای خوشگل پریشان بود
خیلی دیدیم اهالی اینجا همه خوش لباس و پاکیزه هستند عمله و کارگر کمتر دارد اغلب اهل شهر اینجا متمولین هستند
و یا از لندن و اطراف دیگر برای تفرج باینجا آمده اند تمام شهر را زینت بسته بودند و بخط فارسی و انگلیسی
خوش آمد و خوش باد نوشته بودند برای شب تهیه چراغان کرده بودند تماشاکنان رفتیم تا باخر شهر در حین
رفتن یکمرتبه حاکم عرض کرد من دیگر حاکم اینجا نیستم از خاک حکومت من خارج شد گفتیم اینجا که همان شهر است
و کوچه و خانها بهم متصل چطور از خاک حکومت تو خارج شدیم گفت جز از اینجا داخل هو شدیم و حاکم هو علیحده هست
هو سی هزار جمعیت دارد (بواتین) یکصد هزار باز قدریکه رفتیم حاکم عرض کرد حالا باز حاکم شدم داخل خاک
برایتن شدیم خلاصه بعد از گردش باز آمدیم بکنار دریا و اکواریم پله میخورد پائین میرود خیلی وسیع و بزرگ است
حوضچه های بزرگ و آئینه های بزرگ دارد زن و مرد زیاد دسته دسته بودند در اطراف هم دکانهای خرازی
متعدد بود که دخترها در اینجا فروش میکردند در این اکواریم حیوانات مختلف از قبیل مار و مرغ و خزنده یا اقسام
ماهیهای زیاد ندارد بعضی از اقسام ماهی دارد یک نوع مرغابی که زیر آب شنا میکند در اینجا دیدیم حیوانیکه خرچنگ
میخورد دو دست و پا و بالهای عجیب مثل سفره دارد دیده شد بسیار حیوان عجیب مهیب کثیفی است یک ماهی
کوچکی دیدیم که شفاف بود تقریبا مثل اینکه از بلور رنگین یا پارافین ساخته باشند دیگر از حیوانات زیر آب که مثل گل
هستند دیدیم و آنها غذا دادند تماشا کردیم سگ آبی تعلیم داده بودند با صاحبش بازی میکرد و با او ماچ میکرد دست
میداد دیگر شیر آبی دیدیم که او را هم تعلیم داده بودند بزبان صاحبش بود و هرچه میگفت میکرد مثل اینکه زبان

بقیه بعد از تماشای اکواریم بیرون آمده از راه پایین کنار دریا رفتیم دیگر از خیابان بالا رفتیم کوچه پایین بدریا نزدیک
اما کوچه بالا مرتفع است و مثل دیواری در طرف مقابل دریا دیده میشود بعضی جاها هم از کوچه بالا بکوچه پایین پله
دارد که مردم آمد و شد میکنند در کنار دریا دخترها و پسرها بازی میکردند و روی ریگهای پاک صاف میغلطیدند
قدری تماشای اینها را کرده آمدیم منزل منزل ما چنانکه پیش اشاره کردیم خانهٔ البرت ساسون است و بسیار مزین
و مجلل است کوچهای این شهر همه بسیار پاکیزه و تمیز است بعد از ورود بمنزل چایی و عصرانه خورده راحت
کردیم امشب هشت ساعت بعد از ظهر حاکم باینجا میآید که ما را ببرد بمهمانی شام رسمی که در عمارت دولتی قدیم
اینجا میدهند و در همانجا هم مجلس تیاتری میشود در ساعت هشت حاکم آمد تمام ملتزمین ما هم از امین السلطان و
اعتماد السلطنه و عزیز السلطان و مجد الدوله و صدیق السلطنه و امین خلوت و سایر همراهان تماماً لباس
رسمی پوشیده حاضر بودند ما با حاکم و امین السلطان و البرت ساسون توی یک کالسکه نشسته سایر همراهان
هم بکالسکه‌های دیگر سوار شده راندیم خیلی راه طی کردیم و دور زدیم تا رسیدیم بخانه حاکم شهر راه هم تماماً چراغان
کرده بودند وارد عمارت شدیم این عمارت را رژنت انگلیس در قدیم ساخته است عمارتی عالی است اول
داخل اطاق بزرگی شدیم که زن زیادی در آنجا ایستاده بودند از آنجا گذشته اطاق باطاق و دالان بدالان
که همه بچراغهای الکتریسیته روشن و سرباز و صاحب منصب نظامی زیادی در تمام این دالانها و اطاقها از
دو طرف ایستاده بود عبور کرده داخل اطاق بزرگی شدیم که میز شام چیده بودند اطاقش بوضعهای قدیم است
که نمیتوان درست وضعش را نوشت جور غریبی طاق زده اند یک چهل چراغ بسیار بزرگی از وسط این تالار
آویخته اند اما خیلی کهنه و قدیم بود بقدر یکصد و بیست نفر در سر این میز شام دعوت شده بودند رفتیم سر میز
بار رسم معمول دعای مختصری یک مردی خواند و نشستیم چند میز هم روبرو بود که جمعی از مدعوین هم سر آن میزها نشسته
بودند شام خوردیم حاکم در وسط شام برخاست و نطقی کرد و ما هم جواب دادیم بعد از سر میز شام برخواسته
آمدیم بیرون باغی بود چراغان کرده بودند و زن زیادی توی باغ از دو سمت ایستاده بودند از میان اینها گذشتیم
هورا کشیدند رفتیم داخل یک عمارت دیگری شدیم که آنهم جزو همین عمارت است این عمارت سابقاً
اصطبل اینعمارت بزرگی که شام خوردیم بوده است بیست سال است که بنای آنرا تغییر داده و اصطبل را جای
کنسر و رقص و بال ساخته اند یک جای بزرگ مدوری است دو مرتبه طاق چوبی دارد و یک ارگ بزرگ
هم اینجا است که در وقت رقص و کنسر میزنند اینعمارت و آن عمارتی که شام خوردیم بهر دو ارثاً متعلق باعلیحضرت
پادشاه انگلستان بوده است ایشان در ابتدای سلطنت خودشان که بشهر برایتن آمده این شهر را چندان
قابل اعتنا ندیده باین لحاظ این دو عمارت را هم باهالی شهر بخشیده اند بعد از آنکه این عمارت را [illegible] در اینجا

[illegible]



ساخته است کم کم اینجا محل آباد خوبی شده است خلاصه درین عمارت هم زن و مرد زیادی ایستاده بودند صندلی
بزرگی برای ما گذارده بودند برای سایرین هم صندلی گذاشته شده بود ابتدا ایستاده لرد میر اجازه خواست
و پس از اجازت نایب الحکومه با زلف مصنوعی خطبه مفصلی خواند ما هم جواب دادیم بعد روی صندلی ها نشستیم
شروع کردند بزدن موزیک اسباب بندبازی هم آویخته بودند ابتدا یک دختر بسیار مقبولی سن چهارده
سال که زلفها و گیسوهای افشان از دو طرف سرش ریخته بود و اسمش (ژلال الدین) و از اهل ینکی دنیا و اصلاً
یهودی است لباس چسبان بسیار قشنگ خوبی پوشیده بود آمد رفت بالای بند بنا کرد ببازی کردن و معلق
زدن حقیقت کارهائی کرد که بعقل راست نمی آید و نمیتوان نوشت بعد از آنکه بازیهای خوب و کارهای عجیب
کرد آخر آن طنابی که آویخته بود تاب زیاد خورده یک طنابی دیگر که اینطرف از بالای طاق آویزان کرده
بودند و یک مردی سر آنرا نگاه داشته بود دختر در بین تاب خوردن پنج ذرع مانده باین طناب پرید
و این طناب را گرفت در این طناب هم بازیهای خوب کرده آمد پائین بعد یک مردی آمد که لباس قرمزی
پوشیده و تمام اعضا را پولک دوخته بود که برق میزد اینمرد که مثل مار بخود می پیچید و چرخ میخورد و مثل جانور سرش را
می آورد لای پایش و پایش را میبرد بسرش اعضا و اندامش مثل موم نرم بود بلکه موم را نمیتوان اینطور در دست باشکال
مختلف درآورد خیلی غریب بود بعد دو نفر دیگر آمدند که معلق میزدند یکی از آن دو از اهل الگریس و لوژن بود
این دو نفر هم کارهای عجیب میکردند اول یک میزی آوردند که پایه هایش بارتفاع یک ذرع و بقدر کرسیهای
زنانه بود اول از روی آن میز یک معلق زد روی مچ دست خودش بعد سه معلق دیگر زد بعد دو کرسی روهم
گذاشت و معلق زد همینطور تا هشت کرسی روهم گذاشت که هشت ذرع ارتفاع داشت از آن بالا معلق وارد
میز روی مچ دست خودش بعد هفت معلق دیگر هم زد خیلی کار غریبی بود تعجب داشت که هیچ این مردکه.....
عیب نمیکند بعد سه نفر آمدند که خودشانرا بصورت ژاپونیها ساخته و لباس ژاپونی پوشیده بودند ابتدا گلوله
بازی کردند هر کدامی چهار گلوله در دست داشتند و بهوا می انداختند بطوریکه گلوله ها متصل در هوا بود و
معلوم نبود که بدست اینها برسد خیلی غریب بود بعد یکی از اینها چند کبوتر آورد اینها را عادت داده بودند که دول
کنند بعد بیایند روی دیوجامه که بسرش مثل چتر میزدند بنشینند کبوتر بار اول کردیکی دو تا آمدند نشستند باقی دیگر
نیامده رفتند بمرتبه های بالا که زنها بودند روی ستونها نشستند خیلی اسباب خفت مردیکه شد بعد همین سه نفر
کارد بازی غریبی کردند کاردهای بزرگ مثل کارد مطبخ بهمان تیزی و بزرگی آوردند و هر کدامی سه چهار کارد بدست
گرفته بنا کردند بهوا انداختن متصل با کمال سرعت کاردها را بهوا می انداختند و میگرفتند بطوریکه هیچ وقت
در دستشان چیزی نبود اینهم خیلی تماشا داشت بعد بنا کردند این کاردها را بهم انداختن دور از یکدیگر ایستاده

مقل

انگلیس

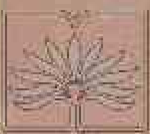
متصل کارد هارا بطرف همدیگر میانداختند وچنان بجلدی میگرفتند ومیانداختند که متصل کاردها میانه هوا بود اینهم بازی عجیبی بود بعد از اتمام بازیها برخاستیم دختر بندباز که لباس سیمی خودش را پوشیده بود انجا ایستاده بود آواز کردیم آمد جلو ما با او قدری حرف زدیم از نزدیک هم که اورا دیدیم خیلی خوشگل بود آن دو نفر برادرهم که معلق میزدند فرستادیم آوردند قدری هم با آنها حرف زدیم بعد سوار شده آمدیم منزل خوابیدیم (روز یکشنبه بیست و نهم) امروز باید برویم بحمام ترکی یک نهار مختصری خورده کالسکه آوردند سوار شدیم راندیم از کنار دریا برای حمام از یک کوچه سربالا رفته تا رسیدیم بحمام پیاده شدیم سرحمام بسیار خوبی داشت یک حوض مرمری باآب صاف در سرحمام بود که سوزن از ته آب پیدا بود و این حوض میرفت تا توی گرمخانه که اگر آدم میخواست از این حوض توی گرمخانه برود و از گرمخانه بسرحمام بیاید ممکن بود سرحمام و حمام اینجا همه اطاق است و در حقیقت یکدست عمارتیست که همه‌اش را حمام گذارده اند سقف سرحمام تخته است لخت شده رفتیم توی حمام حمام گرم بسیار خوبی بود خزانه ندارد همان شیر دارد با حوضهای مرمر کوچک که آبش گرم و سرد میشود و آدم شست وشو میکند طاق گرمخانه حمام از آهن است و شیشه های خانه خانه رنگین دارد بعد از حمام آمدیم بیرون رخت پوشیده سوار کالسکه شده آمدیم منزل حکیمباشی طولوزان آمد عرض کرد که ماژر طالبت دو پسر و یک دخترش را آورده است میخواهد بحضور بیاورد گفتیم بیایند آمدند دو پسر داشت بسن هفت هشت سال و دختری بسن چهار سال خیلی معقول قشنگ خنده روی بامزه بود موهای زرد بافته و چشمهای کبود گیرنده داشت با او صحبت کردیم بعد ماژر طالبت کتابی داده از ما خواهش کرد که صورت دختر او را در کتاب بکشیم منهم شروع کردم و بقدر نیمساعت طول کشید مادر دخترش را نگاهداشته بود که تکان نخورد باوجود این خیلی تکان میخورد و درست نمی ایستاد اما من خیلی شبیه و خوب کشیدم رفتند بعد نهار خوردیم بعد از نهار امین السلطان و سر درومند ولف و چرچیل گری را که نایب اول وزارت خارجه انگلیس است و از پیش لرد سالسبوری باحوال پرسی ما آمده بود بحضور آوردند قدری با اینها فرمایش کردیم و حرف زدیم و رفتند سه ساعت بعد از ظهر فرمودیم کالسکه بیاورند برویم بگردش سوار کالسکه شده بعضی از ملتزمین هم در رکاب بودند از همان خیابان وسیع که یک سمت عمارتهای مرتبه برتبه دارد و سمت دیگر دریا است و منزل ما کنار این خیابان است راندیم و بکالسکه چی فرمودیم همینطور است از همین خیابان برود برای آخر شهر امروز هم چون یکشنبه است و انگلیسها بطور عموم ایام یکشنبه را تعطیل میکنند و دکانها را می بندند حتی توی عمارات و خانه ها هم کسی نمی ماند تمام در پارکهای آنطرف شهر و این خیابان و چمنهائیکه در کنار این خیابان سمت دریا واقع است گردش میکنند و راه میرفتند اطفال در کنار دریا بازی میکردند خلاصه راندیم از کنار هتل که منزل اعتمادالسلطنه و سایر همراهان

ما است که از پیش ما بنجا آمده بودند و بسیار هتل عالی بزرگیست گذشتیم یک هتل دیگر هم تازه شروع کرده پهلوی این هتل میسازند اینهم خیلی عالی است و از این هتل خیلی بهتر خواهد شد از پل بزرگی هم که برای گردش است عبور کردیم از اینجا که میگذریم چمنهای بسیار خوب که دور آنها را نرده کشیده بودند زیاد دارد زنهای خوشگل با لباسهای رنگا رنگ خوب در توی این چمنها گردش مینمودند اغلب زنها لباس سفید میپوشند و خیلی این لباس تحسین و خوبی آنها افزوده زلفهای زرد آنها مثل کلابتون از پشت سرشان روی لباس سفید ریخته از هر جهة خیلی مطبوعیت دارند خلاصه راندیم تا رسیدیم به آخر شهر اینجا دیدیم خلوت شده است و خیلی از مردم دوریم گفتیم خوبست اینجا پیاده شده برویم کنار دریا گردش کنیم پیاده شده رفتیم بکنار دریا کنار دریا ریگ و ماسه زیاد دارد اما ریگهای درشت هم را از اندامی داده مثل کنار دریای مازندران که ریگهای خوب خوش ترکیب دارد نیست چند دانه از آن ریگها را برای یادگار برداشتیم در این بین دیدیم که مردم خبر شده اند که ما در اینجا پیاده شده ایم از آخر شهر میدوند و میآیند کم کم دور ما جمعیتی جمع شد دریا هم اندک موجی داشت یک زنی توی قایق کوچکی نشسته و یک مردی هم پارو میزد و موج این قایق را بقدر دو ذرع بالا میبرد و پایین میآورد با این حالت زنکه از توی قایق دستمالش را تکان میداد و تعارف میکرد خیلی حالت او مضحکه بود....

دیدیم کم کم جمعیت در اینجا زیاد میشود برگشته آمدیم توی کالسکه و بکالسکه چی فرمودیم کالسکه را ببرد بطرف پارک (پوستن پادلت) از پشت شهر رفتیم به پارک بزرگی شهر بطول و کنار دریا افتاده است اینجا که آخر شهر است خیلی خانه و عمارات از عرض کم دارد و پشت شهر متصل به لپست و بلندی و دره و ماهور میشود اما انطرف شهر عرضش زیادتر است و خانه و عمارات خیلی دارد راندیم تا رسیدیم به پارک مزبور پارک بسیار خوب قشنگی بود اما درخت زیادی نداشت تمام زمینش چمن سبزه و صاف بسیار باصفا هست اطراف این پارک را گلکاری کرده اند بنا کردیم توی پارک با کالسکه گردش کردن زن و دختر و بچه زیادی هم با لباسهای الوان قشنگ توی این پارک و چمنها گردش میکردند قدری کالسکه را آهسته رانده تماشای پارک و زنها و مردم را کرده بعد براه افتادیم زنها و دخترها باز از عقب کالسکه ما عرق کنان میدویدند و از ما منفک نمیشدند خلاصه از پارک بیرون آمدیم از اینجا کوچها سرازیر و سربالا و پست و بلند میشود راندیم تا آمدیم باز بکنار دریا و رسیدیم به پل کوچک دلی که نزدیک منزل ما است که دیروز با بخار رفته بودیم این پل را شصت سال میشود که ساخته اند کهنه شده عرضش خیلی کمتر از آن پلی است که دیروز دیدیم این پل هم متعلق به کمپانیست و ربحی دارد دو دری و دربانی دارد که هر کس میرود پول میگیرند طولش پانصد قدم است با چوب ساخته اند پایه اش هم چوبی است آهن کمی کار کرده اند در وقت راه رفتن تکان هم میخورد رفتیم تا آخر پل اینجا یک محوطه مدوری دارد یکدسته موزیکانچی

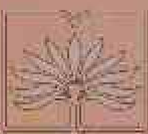
در اینجا بود موزیک میزدند دیگر چیز تماشائی نداشت اینجا هم با زن و مرد جمع شدند بچه‌های کوچک هم کنار دریا توی ماسه بازی میکردند و میدویدند یک دو مشت شلینک انگلیسی از بالای پل پیش آنها ریختیم پیش یکدیگر ریخته پولها را جمع میکردند و از چنگ یکدیگر میربودند خیلی خنده داشت بعد برگشته سوار کالسکه شده راندیم برای منزل امشب چون شام را جائی موعود نیستیم فرمودیم در ساعت نه که سه ساعت به نصف شب مانده است حاضر کنند پای بالاخانه ما از وقتی که از گردش مراجعت کردیم متصل بقدر هفتصد هشتصد نفر زن و مرد و بچه و دخترهای خوشگل ایستاده تکان نمیخوردند و متصل ببالاخانه نگاه میکنند و میگویند پادشاه توی این بالاخانه است و هر وقت یکنفر از ملتزمین ما بیرون میرود او را هم تماشا میکنند و یکدسته که میروند دسته دیگر بجای آنها میآیند تا دو ساعت به نصف شب مانده همینطور توی کوچه پر از جمعیت بود و چشم از منزل ما بر نمیداشتند بالاخره از پشت شیشه خودی بآنها نشان داده و دستی بلند کردیم تمام هورا کشیدند بعد یکدسته از گلهای توی اطاق را برداشته پیش آنها ریختیم باز همه هورا کشیدند خلاصه شام خورده خوابیدم این عمارتیکه در اینجا ما منزل داریم اسمش (پاویون) است

(روز دوشنبه سلخ ذی القعده) امروز باید برویم بجزیره ویت و از آنجا برویم انشاءالله به (شربورغ) خاک فرانسه چون وقت حرکت ما معلوم بود لهذا احتیاطاً صبح زود یعنی در ساعت شش و نیم از خواب برخاستیم ملتزمین ما هم همه لباس پوشیده و حاضر حرکت شدند و بعضی از آنها پیش بگار رفتند که بکشتی علیحده بنشینند دریا هم الحمدلله امروز بسیار آرام و سالم و خوب بود وقت رفتن ما که شد (مر) حاکم شهر و سایر اعضاء بلدیه حاضر شدند با حاکم و امین السلطان و سر درومند ولف) بکالسکه نشسته از همان کنار دریا راندیم جمعیت هم باز در اطراف خیابان زیاد بودند قدریکه راندیم از کوچه دیگر رفتیم عقب شهر از این کوچها پس خیلی پست و بلند دارد رسیدیم بگار از این گار راه آهن میرود به (پورتسموث) باید با بخار رفته و از آنجا بدریا بنشینیم این گار خیلی گار عالی بزرگی است میگفتند تازه دو سال است ساخته اند حاکم بلدیه از اینجا مرخص شد و ما بترن بخار نشسته حرکت کردیم قدریکه ترن رفت از راه برگشته بخطی دیگر افتاد و از تونلی گذشته راندیم دریا همه جا بدست چپ ما افتاد که گاهی میدیدیم و گاهی دیده نمیشد حاصل زراعت اینجا را تازه دست بدرو زده اند اما اراضی بالا دستهای انگلیس هنوز دست بدرو نزده اند صحرا گذشته از زراعت همه جا چمن و گل و اشجار سبز و بوته زار بود یکساعتی که راندیم رسیدیم به (پورتسموث) تصور میکردیم که اینجا هم مثل سایر شهرها جمعیت زیاد زیاد خواهد داشت ولی بعد که دیدیم آنطورها که گمان میکردیم جمعیت نبود شهر کوچک قشنگ خوبیست بندرگاه معتبر نظامی انگلیس است و خیلی موقع مهمی است که همیشه جهازهای بزرگ جنگی در اینجا اقامت دارند



کشتی جنگی هم در اینجا زیاد است خیلی بندر معتبریست ازگاری پیاده شده داخل کشتی شدیم اشخاصی که در اینجا معرفی
شدند این قرار است (جنرال سر لیتر اسمیت) فرمانده قشون جنوبی (امیرال سر ادموند کامرال
فرمانده کل بندر پرسموت (وییس امیرال گوردن) مدیر دریاچه های کشتی سازی وغیره (ماژور جنرال
استولینک) فرمانده دسته توپخانه (کلنل توفنیان) مستر الیس) مر (یعنی حاکم شهر پس از
معرفی اینها از توی کشتی مرخص شده رفتند کشتی همان کشتی ویکتوریا البرت است که روز ورود بانگلیس هم بهمین
کشتی نشسته بودیم همه ملتزمین جاهای خودشان را میدانستند و رفتند جابجا شدند ما هم در سطحه کشتی تفرج می
کردیم کشتی بطرف جزیرهٔ ویت حرکت کرد قدری که رفتیم رسیدیم بکشتیهای زیادی که دولت انگلیس در این بندر
حاضر کرده است و عدد آنها یکصد و هفت فروند کشتی جنگی وغیره است و این کشتیها را فقط از بنادر انگلیس
که در اطراف آورده در اینجا حاضر نموده اند سه ردیفه صف بسته بودند و کشتی ما از وسط این خیابان کشتی ها می گذشت
دو فرسنگ تمام طول خیابان کشتیها بود و از جلو این سفاین که میگذشتیم عمله جات آنها بالای دکلها رفته و سر پا
هر یک بلباس مختلف بعضی قرمز و بعضی سیاه توی کشتی ها صف بسته سلام احترام میدادند و قدری که رفتیم
یکدفعه تمام این کشتیها بنای شلیک توپ را گذاشتند مثل اینکه با دشمن مقابل شده جنگ میکنند وضع غریبی
داشت روی دریا یکدفعه از دود سیاه شده خیلی تماشا داشت تاکنون این وضع تیراندازی و مشق سفاین را ندیده
بودیم یعنی در شانزده سال پیش هم که در سفر اول فرنگ بانگلیس آمدیم با همین طور در اینجا سان دادند اما با این خوبی و
کاملی نبود سه روز دیگر اعلیحضرت امپراطور المان هم برای ملاقات با اعلیحضرت پادشاه انگلستان و امپراطریس
هندوستان بهمین جزیره ویت آمده سه شب مهمان علیحضرت معظمه خواهند بود و بانگلیس هم نرفته از همین جا
مراجعت بالمان خواهند کرد و این کشتیهای جنگی یک سان بحری هم بامپراطور المان خواهند داد همینطور رفتیم
تا صف کشتیها تمام شد و بعد آمدیم در اطاق خودمان نهار خوردیم یک روزنامه نویس روزنامه (کرسپاندانس
دیلی تلگراف که اسمش (بلنت بودله) است آنچه روزنامه در باب وقایع مسافرت ما نوشته و طبع شده
بود تمام را چیده و جمع کرده یک کتابی کرده بود آورد پیشکش کرد خلاصه راندیم تا رسیدیم بدهنه رودخانهٔ
مدینه که از جلو جزیره ویت میاید اینجا که ایستاده بودیم وسط دریا است رودخانه مدینه از میان جزیره آمده داخل
دریا میشود باین جهت اینجا را مقابل رودخانه مدینه میگویند آبادی که در دو طرف رودخانه مدینه واقع است اسمش (
کاوس) است یکطرف کاوس مغربیست و یکطرف کاوس مشرقی و ما در وسط این دو آبادی و مقابل جزیره
ایستاده ایم یک کشتی بزرگ جنگی المان که دارای سیزده چهارده توپ است سه روز است برای ورود
امپراطور المان باینجا آمده است امیرال آن کشتی آمد بحضور مرد بسیار رشید تنومند بلند قامتی قوی هیکلی

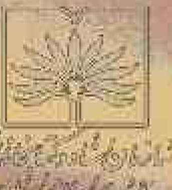
دو کشتی بخار کوچک که هر کدام بیش از چهار نفر آدم جا نمی‌گرفت یکی از طرف کشتی و یکی از طرف کشتی ما حاضر کردند از پله‌های کشتی پائین رفته داخل کشتیهای کوچک شده و نشستیم خیلی کشتیهای تند رو خوبی بود بفاصلهٔ یک ربع ساعت رسیدیم بجزیرهٔ ویت و کاوس مغربی کشتیهای کوچک دیگر هم روی آب گردش میکردند چون خشکی و کناره آب ارتفاعی از سطح آب دارد که با این کشتیهای کوچک نمیتوان بخشکی رفت یک کشتی بزرگی متصل بخشکی کرده بودند که از این کشتیهای کوچک داخل کشتی بزرگ شده و از آن کشتی وارد خشکی شدیم پرنس باتن برغ داماد علیحضرت پادشاه انگلستان توی این کشتی بزرگ باستقبال آمده بود با هم بخشکی رفته ما و پرنس و امین السلطان توی یک کالسکه نشسته سایر ملتزمین با هم سوار کالسکه‌های دیگر شده راندیم کاوس مغربی شهر کوچک خوش وضعی است یک خیابانی بود از آنجا راندیم برای اُزبُرن جمعیت زیادی طرفین راه ایستاده بودند رسیدیم بدرب پارک اعلیحضرت پادشاه انگلستان پارک خیلی جلوت بود و بجلیس را توی پارک ندیدیم پارک بسیار وسیع بزرگ خوبی است درختهای بسیار خوب که مخصوصاً از ینگی دنیا و کانادا آورده درین پارک کاشته اند که برگهای خوب شبیه به برگ درخت نارنج دارد و بزرگی درختهای نارون و برگهای آن روی زمین افتاده است خیلی قشنگ تمام پارک و چمن سبز و بسیار باصفا است مسافت زیادی از توی پارک رانده تا رسیدیم بدرب عمارت علیحضرت پادشاه دیدیم چادر زیادی دور عمارت زده اند پرسیدیم برای چه است عرض کردند چون در این عمارت جا کم است این چادرها را برای ورود علیحضرت امپراطور المان زده اند درب پله عمارت پیاده شدیم علیحضرت پادشاه انگلستان توی راه پله جلو در ایستاده بودند با ایشان دست داده تعارف کردیم بعد بازو ببازوی ایشان داده رفتیم توی اطاق امین السلطان و ناظم الدوله و پرنس باتن برغ) و دختر علیحضرت پادشاه انگلستان زوجه همین پرنس و ایشیک قاسی باشی پادشاه توی اطاق بودند با علیحضرت پادشاه خیلی صحبت داشته و احوال پرسی کردیم و ایشان اظهار مهربانی زیاد نمودند بعد دختر علیحضرت پادشاه رفته یک سینی بدست گرفته آورد پیش پادشاه یک قابی توی سینی بود علیحضرت پادشاه برداشته باز کردند میان آن یک نشان الماس برلیانی بود که وسط آن صورت خود علیحضرت پادشاه انگلستان را داشت و بسیار خوب و شبیه ساخته بودند ایشان آن نشان را بما داده و گفتند برای یادگار بشما میدهم ما هم خیلی اظهار مسرت و خوشوقتی از این هدیه و یادگار عظیم القدر کردیم بعد علیحضرت معظمه نشان را گرفته بدست خودشان بگردن ما آویختند یک نشان اول بَن هم که بفارسی بمعنی حمام است با حمایل و زنجیر بدست خودشان بامین السلطان دادند بعد از درجه دوم و سوم نشان سنت ژرژ و سنت میشل بسایر همراهان دادند یعنی آنها را آوردند توی اطاق و یکیک را از اعتماد السلطنه و مجد الدوله و امین خلوت و صنیع السلطنه



وجیمز طولوزان و ناصر الملک با علیحضرت ملکه بدست خودشان دادند و باز قدری با علیحضرت پادشاه نشستیم بعد با
پرنس باتن برغ آمدیم باطاق دیگر عصرانه خوردیم و رفتیم بتراس یعنی مهتابی جلو این عمارت که بسیار خوب انجارا
گلکاری کرده اند قدری گردش کردیم جلو این عمارت را همینطور تا پایین گلکاری کرده از خیلی صفا دارد این عمارت
یک منظر بسیار خوبی بدریا دارد که بر حسن و صفای آن افزوده است علیحضرت پادشاه ده روز است که در اوزبرن
اقامت دارند وقت عروسی دختر بو آب ولیعهد هم که به لرد فیف تزویج میکردند علیحضرت معظمه از اینجا رفته
بودند بعمارت بوکین گام پاله عروسی کرده و مراجعت نموده بودند این عمارت را سی سال قبل از این پرنس البرت
شوهر علیحضرت معظمه بسلیقه خودش بنا کرده که قبل از آن اینجا هیچ عمارت و بنائی نبوده است بسیار هم خوب
و باسلیقه ساخته اند تمام دالانهای اطاقها را با مرمرهای رنگارنگ خاتم کاری کرده اند که خیلی قشنگ است
دیگر مبلهای خوب و پردهای نقاشی ممتاز از هرجا بوده باینجا آورده اند از هر جهة بکمال خوبی و امتیاز دارد خلاصه
بعد از گردش دوباره آمدیم پیش علیحضرت پادشاه با ایشان وداع مجددی کرده آمدیم بیرون من با زوجه پرنس
باتن برغ و خود پرنس توی یک کالسکه نشسته سایرین هم سوار کالسکه های دیگر شده راندیم تا بیک جائی رسیده
انجا پیاده شدیم یک درخت کاجی حاضر کرده بودند بدست خودمان بیادگار کاشتیم بعد یکدور باغ را با کالسکه
گردش کردیم خیلی پارک بزرگ باصفائی است یک قرقاول ماده با بچه اش از جلو ما پرید گفتند اینجا خیلی
قرقاول دارد خلاصه از همان راه که آمده بودیم راندیم تا آمدیم بکنار رودخانه باز داخل همان کشتی بزرگ
شده از انجا با دختر علیحضرت پادشاه انگلستان و شوهر او پرنس باتن برغ وداع کرده داخل کشتیهای کوچک
شدیم و آمدیم بپای کشتی مخصوص خودمان رسیده رفتیم بالای کشتی سر درومند ولف و لارسون و جنرال
ملکمین قونسول خراسان از اینجا مرخص شده رفتند ناصر الملک هم مرخص شده رفت باکسفرت چون در
مدرسه انجا تحصیل کرده و آشنایانی در انجا دارد میخواهد از آن بازدیدی نموده بعد از دو سه روز بپاریس مراجعت
نماید دور جزیره ویت پنجاه و دو میل انگلیس است که دوازده فرسخ ایران میشود در تمام جزیره هشتاد هزار
نفر جمعیت و چند شهر هم دارد حکومت تشریفی این جزیره هم با پرنس باتن برغ داماد پادشاه است الحال
پنج ساعت از ظهر گذشته هوا و دریا هم خیلی خوب و مساعد است بکاپیتن فرمودیم چون اعتباری در هوا و دریا
نیست بتعجیل در حرکت کند او هم زیاده از یک ربع دیگر توقف نکرده لنگر بار کشیدند و حرکت کردیم سواحل
انگلیس دست راست بود سواحل جزیره ویت دست چپ جزیره ویت کوه و تپه های بلند دارد که روی
آنها را مه گرفته بود آخر سواحل ویت که رسیدیم چند قلعه محکم دیدیم که نزدیک بدریا ساخته اند طرف دست
راست هم یک قلعه بسیار محکم بزرگی بود و از طرفین شلیک توپ میکردند این دو قلعه که محاذی یکدیگر است

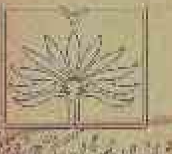
طوری که

طوری است که هر کشتی که از این دهنه بخواهد داخل شود با توپهای قلعه جات بمبارده بشود از طرف دست چپ هم کوههای
بزرگ دیده شد که سنگهای سفید داشت و چند قطعه هم از آن سنگها خرد شده بدریا ریخته بود که مثل کوه پیدا بود
از اینجا گذشته راندیم تا بوسط دریا رسیدیم که دیگر از هیچ سمت ساحلی پیدا نبود هوا کم کم تاریک شد و آفتاب
غروب کرد دریا چندان موجی نداشت اما موج خود کشتی کشتی را تکان میداد و احوال بعضی هم بهم خورد بعد از غروب
آمدیم پایین باطاق شام شام خوردیم و بعد از شام بار کابیتان را خواسته با او و امین السلطان قدری فرمایش
کرده بعد رفتیم خوابیدیم (تمام طیور دنیا از هر مملکت و بلدی بتغییر و اختلاف با مملکت و بلدی دیگر دارد یعنی
جنساً یکی هستند ولی نوعاً اختلاف دارند مثلاً طیور و حیوانات ینگی دنیا با پاریس و لندن تفاوت دارند
و همچنین جاهای دیگر در تمام دنیا قرقاول هست اما قرقاول ینگی دنیا با قرقاول لندن فرق کلی دارد و همچنین سایر
حیوانات اما تعجبی که داریم در گنجشک است که گنجشک ایران با گنجشکهای تمام بلاد فرنگستان که دیدیم همه
یک جور و یک ترکیب است بیک طور صدا میکنند و یکوضع پرواز مینمایند مگر در لندن و بعضی شهرهای
دیگر انگلیس که کارخانه جات زیاد دارد بواسطه دود رنگ گنجشکها سیاه است اما خلقه همان گنجشک
ایران است ابابیل هم که خیلی تند پرواز است و بالا میرود در فرنگستان خیلی شبیه با ایران دیده شد
معلوم میشود ابابیل هر کجا هوای خنک خوب است بیشتر میباشد چنانکه در ایران هم هر جا هوای خوش است
ابابیل دارد اما در فرنگ همه جا هست) (روز دوشنبه غرهٔ ذی الحجة الحرام) شش ساعت
از نصف شب گذشته از خواب برخاستم که روی هم رفته دیشب سه ساعت و نیم خوابیدم اما با وجود کمی خواب
احوالم خوب بود و کسالتی نداشتم هیچکس بیدار نبود حتی دوربین هم که بطرف شربورغ انداختم دیدم احدی بیدار نیست
آمدم بالای سطحه کشتی آنجا هم تازه عمله جات کشتی از خواب برخاسته و مشغول فرش و تمیز کردن سطحه کشتی بودند
کشتی ما در وسط حوض بزرگی ایستاده بود این بندر شربورغ خیلی بندر معتبریست اگر بقدر سیصد کشتی هم وارد
این حوض و بندرگاه شود تمام آنها را بسیار خوب میتوان محافظت کرد هوا هم امروز صاف و آفتاب و ملایم
بود کشتی دیگر هم که بعضی از ملتزمین ما در آن بودند روبروی ما لنگر انداخته بود با دوربین شربورغ را نگاه کردم مکینه
ارسنال) قورخانه و قلعه بزرگی که بالای بروج آن توپهای متعدد کشیده بودند دیدم پنج کشتی جنگی شروع
کردند بآمدن و شلیک توپ کردن از قلعه هم شلیک توپ زیادی کردند کشتیهای کوچک باری هم با
کشتیهای دیگر که با آنها بسته بود ندارای بردن بارهای ما آهسته شروع کردند بآمدن ما هم در سطحه کشتی
راه میرفتیم چون حرکت ما طول دارد و نهار را هم باید توی واگن بخوریم رفتیم پایین در اطاق سفره صرف نهار
مختصری خورده دوباره آمدیم بالای سطحه امین السلطان و نظر آقا وزیر مختار ما که مقیم پاریس است با مسیو لوا

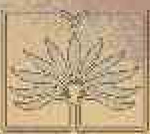


وزیر مختار فرانسه مقیم طهران که برای تشریفات آمدن ما قبل از ما از طهران بپاریس آمده و دوباره مراجعت میکند و حکیمباشی طولوزان امرای بریه و بحریه بندر شربورغ را با حاکم شربورغ بحضور آورده یکی یکی را معرفی کردند که اسامی آنها از این قرار است (امیرال لیسپی) حاکم بحری شربورغ (جنرال هانریون) کماندان دهم لشکر فرانسه (کنترامیرال بواسنکی) کماندان کشتیهای زره پوش شمالی (جنرال دو دلیسندن) کماندان افواج سی و نهم پیاده نظام در شربورغ یکنفر قونسول ایران که اصلاً فرنگی و از اهل اینجا و در سالها است قونسول ایران است او را هم معرفی کردند حاجی حسینقلی خان وزیر مختار ما هم که در وشینگتن ینگی دنیا بود بواسطه سوء مزاجی که داشت بپاریس آمده از سفارت خود استعفا کرده است بتوسط امین السلطان بحضور رسید بعد وقت رفتن رسید سه ساعت بظهر مانده برخواستیم سرجان مکنیل که از اول خاک انگلیس تا اینجا مهماندار ما بود دایی خویش همان سرجان مکنیلی است که در اواخر سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه و اوایل سلطنت مرحوم محمد شاه پدر ما بسفارت در طهران بود بحضور آمده مرخص شد چرچیل نایب سفارت انگلیس که در طهران است و کاپیتان کشتی هم مرخص شدند ما از پله کشتی پایین آمده داخل قایق طولانی شدیم که این قایق را یک کشتی بخاری کوچکی میکشید و راندیم امین السلطان و عزیز السلطان و مجد الدوله و اعتماد السلطنه و امین خلوت و صدیق السلطنه پیش ما بودند سایرین هم در قایقهای دیگر نشستند با اتفاق نشستیم بازار کشتیها و قلعه جات شلیک توپ زیادی کردند آب این بندر بقدری صاف و باصفا بود که تا دو ذرع ته آب پیدا بود موجهای کوچک میزد اینجا از گردشگاههای باصفای دنیا است که باید آدم مخصوص تماشای اینجا آمده در این بندر و حوض بزرگ باصفا سوار قایقها یا کشتیهای کوچک بخاری شده گردش کند اما افسوس که ما چون در سر ساعت معین باید داخل ترن شویم وقت و فرصت این گردش و سیر خوب را نداشتیم و نتوانستیم اقلاً یک دور این حوض را بگردیم خلاصه راندیم تا بساحل و کناره رسیدیم اینجا یک پله چوبی خوبی درست کرده بودند که از آن پله ها باید از قایق وارد خشکی شد تمام صاحب منصبان بحری و بری که در کشتی معرفی شده بودند در اینجا نیز حاضر بودند از قایق بیرون آمدیم جمعیت زیادی از اهل شهر و عمله جات کارخانه جات ایستاده بودند اما اکثر جمعیت عمله جات بودند چرا که اینجا کارخانه کشتی سازی دارد و عمله جات زیاد مشغول کار هستند یکفوج سرباز هم صف کشیده ایستاده بودند خیلی صف ممتدی بود پیاده از جلوی صف تا آخر رفتیم و دوباره برگشتیم خیلی سرباز خوب خوش لباس بودند اما مثل سالدات روس چکمه پایشان نبود عوض چکمه یک کفش کوچکی پوشیده و یکپارچه سفیدی روی کفششان مثل جوراب بسته بودند خلاصه آمدیم داخل ترن شدیم ترن خوب مفصلی بود ترن ما از هر طرف هفت بالار و آینه داشت از توی شهر شربورغ گذشتیم و در این شهر تمام کوه است طرف دست چپ یک

کوه



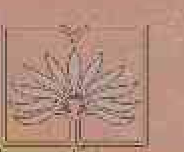
کوه بسیار بلندی بود که بالای آن یک قلعهٔ محکم بزرگی داشت از توی آن قلعه هم شلیک توپ کردند جمعیت
این شهر اهالیش سی و پنجهزار نفر گفت شهر شربورغ خیلی سبز و باصفا و پرگل و مقبول است شربورغ بندر معظم
معتبری است دور شهر قلعه و خندق محکمی دارد که خندقش خیلی وسیع و عریض و پر از آب است ترن بخار خیلی آهسته
میرفت از یک تونلی هم گذشتیم بعد از آن تونل هم بازخانه و آبادی شهر بود از اول شهر تا آخر شهر تمام سرباز و
موزیکانچی ایستاده بود و همه جا احترامات نظامی بعمل میآوردند در سینهٔ بعضی از این سرباز با بعضی نشان ها
دیده پرسیدم چه نشانی است گفتند این نشانی است که در جنگ تنکن (تنکین) در اقلیم آسیا و در
سرحد چین است باینها داده اند خلاصه رانده امروز از چند تونل گذشتیم دو تونل آن خیلی طولانی بود که عبور از
هر کدام پنج دقیقه طول کشید. باقی دیگر خیلی کوتاه بود تا پنج شش فرسنگ هم که از شربورغ دور شدیم اطراف راه
جنگل انبوه داشت صحرا دیده نمیشد درختهای سرو و کاج جنگلی هم خیلی دیدیم بعد کم کم جنگل تمام شد و به صحراهای حاصل خیز
رسیدیم تمام صحرا پوشیده از حاصل زراعت بود گندم و جو اینجا را تازه شروع به درو کرده اند هوای اینجا از
انگلیس گرمتر است حاصل زراعات طرف اسکاتلند را که هنوز هیچ درو نکرده اند سهل است تا بیست روز دیگر
هم وقت درو آن نیست حاصل برلین را هم تازه شروع بچیدن کرده بودند خلاصه تا پاریس همه جا آبادی
و زراعت پیوسته بهم بود وضع از شربورغ الی پاریس و کیفیت آبادی اینجا را در روزنامهٔ سفر اول فرنگ
که در شانزده سال قبل آمده بودیم مفصل و مشروح نوشته ایم در این روزنامه دیگر بیشتر از این حاجت بشرح
ندارد امروز از شربورغ الی پاریس را در هفت ساعت آمدیم و ترن بخار ساعتی ده فرسخ راه میرفت که رویهم
هفتاد فرسنگ راه آمدیم سه ساعت بظهر مانده از شربورغ حرکت کرده چهار ساعت بعد از ظهر وارد پاریس
شدیم در گار (سن لازار) پاریس پیاده شدیم دود ذغال سنگ و گرد راه رو و لباس ما را گرد آلود و سیاه
کرده بود خیلی عجیب است با وجود اینکه مملکت فرانسه و انگلیس در حقیقت بیکدیگر متصل است و بجز یک دریای
باریکی فاصله ندارد معهذا بمحض ورود بخاک فرانسه در آنی تمام اوضاع و عادات در رسوم و زبان و هیئت
و صورت زن و مرد دهقان و سرباز و سواره و کوه و صحرا و اشجار بالطبیعه تغییر کرد و من تا مدتی در این نوع
اختلاف بلافاصله غرق حیرت بودم عمارت گار عمارت تازهٔ عالی طولانی خوبی بود جناب (ساوی کارنو
رئیس طایفهٔ جمهوری فرانسه با تمام وزرا و اعیان و رجال نظامی و قلمی پاریس باستقبال ما آمده در گار حاضر
بودند جناب (ساوی کارنو) خلقةً آدم وسط القامه باریک اندامی مو سیاه چشم و ابرو سیاه خوش
خلقی هستند بسیار ملایم و متعارف و شیرین کلام و خوش صحبت میباشند سنشان پنجاه و یکسال [illegible] خلاصه
با رئیس جمهوری دست داده تعارف کردیم و آمدیم باطاق بسیار عالی که در همین گار حاضر کرده و صندلی



زیاد چیده بودند که ما در انجا نشسته وزرا و رجال را معرفی کنند جناب رئیس جمهوری تمام وزرا و رجال را
معرفی کردند که اسامی آنها ازین قرار است (مسیو لوواییه) رئیس مجلس سنا (مسیو تیراد) صدر
اعظم (مسیو اسپولر) وزیر امور خارجه (مسیو دفریسینه) وزیر جنگ (مسیو کنستان)
وزیر داخله (مسیو گوبلو) وزیر فواید (امیرال کرانتس) وزیر بحریه (جنرال سوسیه) حاکم
نظامی شهر پاریس (مسیو شوتان) رئیس مجلس شورای شهر پاریس خلاصه من و جناب رئیس جمهوری و امین السلطان
و مسیو تیراد صدر اعظم دریک کالسکه نشسته سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر سوار شده راندیم از دو طرف
خیابان و راه الی منزل ما سوار و سرباز و توپخانه ایستاده بودند قشون بسیار خوب منظمی است سوار های
کوراسیه زره پوش که جوانهای بسیار خوب میان آنها دارد و بسیار سوار منظم مرتبی است ایستاده بودند
ابتدا از جلو کلیسای (مادلن) گذشته از انجا رسیدیم به (پلاس دولاکن کرد) یعنی میدان اتحاد که (
ابلیسک) مصری در انجا است یعنی مناره ایست مخروطی شکل که چهار ضلع دارد و کم کم بالا رفته باریک
میشود و صورت و خطوط مصری دارد که از مصر با اینجا... آورده اند بعد (شانزلیزه) و بعد به آرک
تریونف) رسیدیم که عبارت از چهار دروازه ایست که ناپلیون اول امپراطور فرانسه بنا کرده و فتوحات
او را با سردارهایش که همراه داشته است در اینجا حجاری کرده اند بالای ارک تریونف) هم جمعیتی زیاد
بتماشای ما ایستاده بودند که از ان بالا کوچک فراقوشی بنظر می آمدند طرفین راه هم همه جا جمعیت زیادی
ایستاده و تمام با آواز بلند هورا می کشیدند و تعارف میکردند اسامی خیابانها و راهیکه از کار بمنزل آمدیم
ازین قرار است (دوتونشه) (میدان کن کورد) (خیابان شانزالیزه) (بوادوبولن) خلاصه
با همین تشریفات و تجملات آمدیم تا رسیدیم بعمارتی که برای ما معین کرده بودند که در کوچه (کلوبیک
است چون مخصوصاً سفارش کرده بودیم که منزل ما را در پاریس در بحبوحه شهر و جائی که جمعیت و آمد و رفت
زیاد باشد قرار ندهند که باید در پاریس راحت کنیم لهذا این عمارت را که در گوشه شهر نزدیک باکپو
زیسیون و بوادوبولن است قرار داده اند وارد عمارت شدیم منزل مخصوص ما یک تالاریست که سقف
آن شیشه و بلور است و جلو این تالار یک باغ زمستانی است که طاق آنهم از بلور است بسیار باغ...
قشنگی است یک باغچه خوبی هم برای گردش و تفرج درین عمارت دارد بالای تالار ما هم یک بالاخانه
ایست که پله های خوش وضعی دارد و خوابگاه ما انجا است ملتزمین با هم تماماً دراین عمارت منزل دارند
جناب رئیس جمهوری و وزراء : بعمارت آمده دست داده رفتند و بعد از اندکی صحبت با امین
السلطان و مسیو بالوا و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده رفتیم بباز دید جناب رئیس جمهوری مجد الدوله و امین

مرحوم عزت

خلوت و نظرآقا وزیر مختار هم همراه ما بودند سوار و سرباز و پلیس بهمان ترتیبی که وقت آمدن ایستاده بودند
حالا هم از دو سمت راه ایستاده بودند بقدر یکربع ساعتی در منزل جناب رئیس نشسته بعد برخاسته مراجعت
بمنزل کردیم وقت برخواستن از انجا زوجه ایشان هم آمد ملاقات کردیم امروز اشخاصی که از ایرانیها بحضور
رسیدند امین الدوله بود و حاجی محسن خان معین الملک سفیر کبیر اسلامبول که با امین الدوله آمده بود و معاون
الملک و حاجی محمد میرزای سپهر اسدالله میرزای نایب الایاله که مدتی در پاریس تحصیل میکرده و در سفارت
ایران بوده است و حاجی میرزا نجفعلی خان کارپرداز مصر که با معین الملک آمده است که از اینجا باهم بروند
بسوِد که و نرُوِژ به مجلس شرقیه که در انجا منعقد شده است امین الدوله در اسلامبول دختر معین الملک را
برای پسرش محسن خان عقد کرده و مجلس عقد کنان خوبی داشته اعلیحضرت سلطان هم خیلی بانها تکریم و احترام
کرده بودند خلاصه ما شام خورده با اینکه دیشب هم نخوابیده و خسته بودیم باز تا نصف شب بیدار بودیم
وتوی باغچه جلو عمارت و توی باغ زمستانی که جای خیلی باصفائی است گردش و تفرج میکردیم در پاریس
یک بالونی است که آدم در آن نشسته بهوا میرود و ریسمانی دارد که بزمین می بندند بقدر یکصد ذرع
از زمین بالا میرود مردم دسته بدسته توی آن نشسته میروند و از آن بالا شهر را تماشا میکنند و پائین آمده
دسته دیگر بالا میروند و صاحب بالون از مردم پول میگیرد وقتی که وارد شهر شدیم دیدیم بالون در اوج
هوا ایستاده است مثل یک کوهی خیلی بزرگ زیرش هم اطاق بود که جمعیت زیادی نشسته بودند
سر برج ایفل امشب چراغ الکتریسته روشن میکنند با وجودی که باغچه جلو عمارت ما خیلی کود است باز کله برج
و چراغش پیدا بود این چراغ گردش میکرد و بواسطه شیشه های الوان نور آن برنگهای مختلف از زرد و سبز و سرخ
و آبی میتابید خیلی تماشا داشت اسامی مهماندارهای ما از این قرار است (جنرال بروانوه) مهماندار که مرد
متین قابلی بنظر آمد پنجاه شصت سال از عمرش گذشته و سیمای مطبوعی دارد (کلنل گوردن پووست) ....
کمان دان بادن) (لیوتنان طومنا) اجودان جنرال برانژه (روز چهارشنبه دوم
امروز رسماً باید برویم باکسپوزیسیون نهار را در منزل خوردیم دو ساعت بعد از ظهر باید سفرای خارجه
که در پاریس مقیم هستند بحضور ما بیایند در ساعت معین سفرا که بقدر شصت هفتاد نفر بودند آمدند در
اطاق پذیرائی این عمارت اگرچه اطاق قدری کوچک بود ولی همه جا بجا شدند ما هم آمدیم بآن اطاق
امین السلطان و نظرآقا وزیر مختار و ایشیک آقاسی باشی دولت فرانسه که اسمش (مسیو د مسن
است با ما بودند و سفرا را معرفی میکردند اول (ننس) پاپ بود که معرفی شد و از جانب تمام سفرا
عرض تهنیت و اظهار خوشوقتی ورود ما را بپاریس کرد این ننس آدم بسیار معقولی خوش روی خوش سیمای



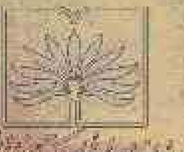
خوش تقریر خوبی است بعد سایر سفرا را یکی یکی معرفی کردند تا رسیدیم بشارژدافرها تمام دولتهای کوچک و بزرگ از اروپ و چین و ژاپون و سیام وغیره در پاریس سفیر و شارژدافر دارند و اسامی آنها از این قرار است جناب (مسیو دِیِلی) نامور جناب پاپ (اسعد پاشا) سفیر کبیر عثمانی (ژنرال امنابو اماذکی دی والدرا) سفیر کبیر ایطالیا (کنت هویو) سفیر اطریش و هنگری (مسیو دووپلا اودینا) وزیر مقیم اسپانیول (کنت دلیتین) سفیر کبیر انگلیس (مسیو ل بادن بیان) وزیر مختار بلژیک (کنت د سولین) شارژدافر دانمارک (مسیو دِپلان) نایب سفارت ساکو (مسیو ژان مادنیویچ) وزیر مختار سرب (مسیو نباتس) نایب اول سفارت .... دُبلکن (مسیو بود کادت) نایب سفارت سویس (کلنل دیاذ) وزیر مختار اوروکا مسیو دامن فرناندز) وزیر مختار مکسیک (مسیو لاینداس لادِآ) نایب سفارت اکاتور (کنت گوستاولون هپ) مستشار سفارت سود (مسیو بادن دادینو) وزیر مختار برزیل (مسیو فرانسیسکو مدیا) وزیر مختار نیکاراگوا (مسیو لان) وزیر مختار انازونی (مسیو الکساندری) وزیر مختار رمانی (مسیو نلاسکوا دیتزویلا) نایب اول ارژانتین (مسیو استوود) وزیر مختار هلاند (مسیو مادسلین) نایب سفارت هایتی ...... مسیو الینانی) وزیر مختار یونان (جنرال کوزمان بلانکو) وزیر مختار ونزویلا (مسیو الی منوادس) وزیر مختار مونوی (کنت دووالبم) وزیر مختار پرتغال (مسیو کونیستانتو مدینا وزیر مختار کوتملا (مسیو کادلو کاندامو) وزیر مختار پرو (فیا کوکوا) وزیر مختار سیام (دیکنت ناماکا) وزیر مختار ژاپن ژنرال (جنلت کی تنک) نایب سفارت اول چین (کالوان تونو) وزیر مختار شیلی (مسیو ابتو) شارژدافر باویر (بادن مزین دمالوا بریه) شارژدافر سنت مارن) سفرا که رفتند شاه زاده ژاپونی که در پاریس است آمد پیش ما این شاه زاده پسر عموی امپراطور ژاپون است مدتی است در پاریس توقف دارد چهار پنج ماه دیگر هم توقف خواهد نمود این شاهزاده برای ملاحظه کشتی آمده است چون اهل ژاپون کلیتاً وضع خودشان را تغییر داده لباس و وضع صوری خودشان را بشکل اروپ کرده اند کارها و صنایعشان را هم میخواهند کلیتاً اقتباس از فرنگیها کنند و مشغولند حال این شاه زاده آمده است که وضع ساختن کشتی و بندر و حوض برای محافظت کشتی و توپهای توی کشتی و لوازم کشتی را دیده برای امپراطور خودشان بنویسد گویا خود شاه زاده هم بحری باشد خلقتاً خیلی کوچک و لاغر اندام و زرد رنگ و کم جثه است زبان انگلیسی تحصیل کرده و حرف میزند اما فرانسه نمیداند مترجمی داشت که فرانسه و انگلیسی را

نماینده

میدانست با شاهزاده حرف میزد و او بفرانسه بما میگفت و سؤال و جواب میکردیم اگرچه ژاپونیها تمام وضع
و لباسشان مثل اروپائیها است لیکن خلقتاً هیچ شباهتی باهل اروپ ندارند و در هر لباسی باشند معلوم است
که ژاپونی هستند و بعینه مثل ترکمانها میباشند و زیرکهای چین را که دیدم همان لباس چینی پوشیده و هیچ تغییری
نداده اند اما ژاپونیها لباس فرنگی و آلبیت و خیلی لباس معقولی دارند کلیتاً تاتارها و اهل ژاپون و چین و سیام
و ترکمانها یک شکل و یک خلقت هستند هیچ تفاوت ندارند بقدر یکساعتی با شاهزاده ژاپونی صحبت کردیم
و برخاست و رفت اسم شاهزاده (پرنس آریسوگاوا) است خلاصه اینها که رفتند کالسکه‌ها را حاضر
کردند من و امین السلطان و جنرال مهماندار و مسیو بالوا توی یک کالسکه نشسته سایرین هم بکالسکه‌های
دیگر سوار شده رفتیم باکسپوزیسیون سفر سابق که باکسپوزیسیون آمدیم از در تروکادرو میرفتیم این سفر از اینجا راه
نیست راه دیگر باید برویم رسیدیم باکسپوزیسیون با کالسکه تا زیر برج ایفل رفتیم آنجا پیاده شدیم آنجا
که از رئیس اکسپوزیسیون وغیره در اینجا دیده شدند از این قرارند (مسیو الفن) رئیس معماری اکسپوزیسیون
مسیو برژر) رئیس ادارات اکسپوزیسیون این برج که دیدیم غیر از آن برجی است که صورتش را کشیده بطهران
آورده بودند و میدیدیم و تفصیلش را میشنیدیم عجب بنائی است ایفل مهندس این بنا را که خیلی میل داشتیم
ببینیم بود این برج را او بنا کرده اما تنها خودش این کار را نکرده البته مهندسهای معتبر دیگر هم با او در این کار
شریک و معین بوده اند ولی اصل این کار با ایفل است خیلی بنای غریب عجیبی است تمام آن را با آهنهای مشبک
ساخته اند ابتدای بنا خیلی پهن و بزرگست بعد بتدریج هرچه بالا میرود باریک میشود و از وسط پایه‌های این برج که چهار
پایه دارد یک آسانسر بالا میرود و در هر آسانسری هشتاد نفر آدم می‌نشینند و در پنج دقیقه بمرتبه اول میرسد این آسانسرها
مثل کالسکه راه آهن است که از پائین با چرخ و ماشین بخار همینطور که کالسکه راه آهن روی ریل میرود این هم تا مرتبه
اول سر بالای مالیده مثل راه آهن میرود و بعد از مرتبه اول الی بالا دیگر مالیده نیست و آسانسر بخط
مستقیم بالا میرود و یک آسانسر هم بیشتر نیست و شبیه بدلو چاه میباشد اگرچه اینجا را مهندسهای با علم و
عقل ساخته اند و این آسانسرها خیلی محکم و با اعتبار است و متصل هم مردم بالا میروند و میآیند اما شخص
نباید اطمینان چندان باین اسباب بکند خلاصه میل نکردم که با این اسباب بالا برویم ولی جمعی از
ملتزمین بالا رفتند و بعضی تا مرتبه اعلی رفته بودند که بالاتر از آنجا دیگر جائی نیست و از آنجا بالاتر هم که دیگر
آسانسر نمیرود و باز بقدر سی پله میخورد تا به منتهی الیه برج میرسند در مرتبه اول رستورانها و حجاخانها و
جاهای عظیم برای خوردن غذا وغیره دارد و سطح مرتبه اول بقدر صد ذرع در صد ذرع میشود که ده هزار ذرع
مضروبی است تا مرتبه آخر بازسته مرتبه است که همه جا دکان است و انواع امتعه و اسباب و عکس

میفروشند و در آن مرتبه آخر چهار اطاق است که یکی از آنها منزل مخصوص خود ایفل است و همه چیز در آنجا هست
این برج چراغهای الکتریسیته متعدد دارد که هر شب روشن میشود در مرتبه دوم یک دستگاه چرخ و اسباب
چاپ روزنامه است که روزنامه فیگارو در آنجا چاپ میشود خلاصه قدری دور برج گردش کردیم زیر برج
هم باغچه سبزی ساخته اند بعد همینطور خیابان را گرفته بنا کردیم سر بالا رفتن خیلی خسته شدیم و عرق زیاد
کردیم هوای پاریس هم مثل طهران خیلی گرم میشود زن و مرد و بچه زیادی در اطراف راه ما بودند و همه تعظیم
و احترام میکردند اهل پاریس از حیثیت اخلاق و خلقت و رنگ بشره و وضع و هیئت خیلی شباهت
با اهل ایران دارند آن بنیه های قوی که در انگلیس و روس دیدیم هیچ در اینجا دیده نمیشود پیشتر میگفتند ایران
فرانسه مشرق زمین است هیچ غور در این فقره نکرده بودم این سفر که درست دیدم یقین کردم همینطور است
همه چیزشان خیلی شباهت با ایران دارد خلاصه یک طرف حوضها و فوارهای بقطاری است که دورش تمام سبزه
و گلکاری است و از فوارها آب میجست گفتند شب که اینجا را چراغان میکنند که آب این فواره ها با رنگهای
مختلف قشنگ دیده میشود امروز از کثرت جمعیت نمیشد درست جائی را تماشا کنیم رفتیم تا رسیدیم
بدری که از آنجا باید داخل اصل اکسپوزیسیون شد اینجا سر در بسیار عالی بلندی ساخته و مجسمه ها از گچ درست
کرده با آهن و طلا رنگ زده اند گچ بریهای خیلی خوب کرده گل و بوته های خوب در آورده اند خیلی سر در باشکوهی
خوش نمائی است از این در میرود به گنبدی که آنجا مرکز اکسپوزیسیون است و از آنجا شعبات بکوچه ها و دالانها
و بازارها دارد که هر جا را یک نوع اسباب و امتعه میگذارند از اینجا که آدم ایستاده این حوضها و فوارها
و برج همه پیداست و از وسط برج هم تا اکادرو نمایان است و اینها یک تماشا و عالم بسیار خوشی دارد...
داخل گنبد شدیم بسیار گنبد عالی خوش ترکیبی است دو پرده کار گوبلن فرانسه که تازه تمام شده است
در دو طرف گنبد نصب کرده اند تا بحال هیچ پرده کسی ندیده است بقدری خوب است که شخص از دیدن
آنها سیر نمیشود از این گنبد که بخط مستقیم میرود بطرف ماشین های بخار راست از آن راه رفتیم برای تماشای...
ماشین های بخار خیلی راه بود دو طرف این دالان هم هر بده قدم به ده قدم یک دالان بزرگ طولانی
از طرف چپ و راست دارد که اسبابهای زیاد چیده اند این شعبات از این مرکز جدا میشود در همین
دالان مرکزی هم اسباب نفیس و بدلی خیلی بود که ما مجال نکردیم درست ببینیم همه جا آمدیم تا رسیدیم
باخر این خیابان و دالان دو پله میخورد میرود بالا اینجا چرخهای ماشین هر شهری را که در آنجا کارخانه جات
انواع صنایع است برای نمونه ساخته اند از زیر این پله راه است که آدم داخل وسط کارخانه و سطح آن میشود
از این پله ها راهی است که میرود بالا یک غلام گردشی که دور تا دور آن دست انداز دارد و از آن بالا این

ماشین ها و کارخانه پیداست یا دیگر با آن زیره که سطح کارخانه است رفتیم از پله بار فتیم بالا و از آن بالا چرخها را تماشا کردیم
در آن بالا هم بعضی چرخها و ماشین گذارده بودند که کار میکردند و پارچه ها میبافتند این ماشین ها بعضی کار میکنند
و بعضی دیگر بیکار است که فقط برای نمونه چرخهای بزرگ و ماشین هائیکه قوه بخار میدهد ساخته اند این محل و کارخانه
عرضش هشتاد ذرع و طولش زیاد تر است طاق انجا را با آهن زده اند و خیلی معمار این بنا در ساختن اینجا
صنعت کرده است قدری گردش کرده بواسطه گرمای زیاد آمدیم پائین از خرازی فروشها که در بیرون گذ...
نشسته بودند تمام اسباب شبیه برج ایفل را میفروختند از هر یک بیک اندازه چیزی برای یاد
کار خریدیم تمام صاحبان دکانها زن بودند خیلی جاها گردش کرده و پرده های نقاشی تماشا که کار نقاشهای این
عصر است و کمتر این طور پرده ها دیده شده تماشا کردیم و از جلو قهوه خانهائیکه ردیف یکدیگر در کنار پسیون
ساخته اند مثل قهوه خانه ایطالیا و قهوه خانه خود پاریس و بعضی قهوه خانهای دیگر گذشته از جلو یک
قهوه خانه که بعضی از زنهای مجارستانی در انجا ساز میزدند و میرقصیدند گذشته قدری انجا ایستاده تماشا
کردیم بعد آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل امشب باید برویم بخانه مسیو تیرار که وزارت خانه صدر اعظم است
شام بخوریم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم امین السلطان و جنرال مهماندار و مسیو
مالوا در کالسکه با ما نشسته بودند امین الدوله و سایر ملتزمین ما هم در کالسکه های دیگر با لباسهای رسمی ملتزم
رکاب بودند از بعضی کوچه ها گذشته رسیدیم بکوچه تنگی و از انجا رسیدیم بخانه صدر اعظم پیاده شده...
داخل عمارت شدیم اطاقها و تالارهای تو در تو با مبل و اسباب خوب دارد و همه جا از سوارهای زره
پوش پیاده دم در و سر پله ها بجهة تشریفات احترامیه ایستاده بودند اگر چه این عمارت کوچک است
اما در زمان لوی پانزدهم ساخته شده است با صدر اعظم دست داده تعارف کردیم مسیو کنستان
وزیر داخله و سایر وزرا هم بودند صدر اعظم زوجه خود را معرفی کرد بعد از تعارف با زوجه صدر اعظم دست
بدست مشار الیها داده داخل یک اطاق دیگر شدیم که جمعی دیگر از زنهای وزراء و رجال هم انجا بودند
همه را معرفی کردند و با خانمها یکیک دست داده تعارف کردیم بعد باز دست بدست زوجه صدر اعظم داده
داخل اطاق شام شدیم میز بسیار مزین عالی که تمام غرق گل بود ترتیب داده بودند تا هوای اطاق بواسطه
جمعیت و روشنی چراغها خیلی گرم بود رفتیم سر میز نشستیم زوجه صدر اعظم دست راست ما و زوجه وزیر
داخله دست چپ ما نشسته بودند شام آوردند شام خورده برخاستیم آمدیم بیرون دیدیم تمام اطاقها
از جمعیت بزرگان و رؤسای شهر و اعاظم روزنامه نویسها و صرافهای معتبر و سفرای خارجه و امرای عسکریه
و صاحبمنصبان لشکری که صدر اعظم همه را با زنهایشان دعوت کرده بود پر شده است بقسمی که دیگر



راه بود ما هم از گرما مستقل عرق میکردیم گفتند یک باغچه ایست بیرون این عمارت که چراغان کرده اند رفتیم توی آن باغچه
باغچه کوچکی است خوب چراغان کرده بودند قدری گردش کردیم دو نفر عرب الجزایری که از بزرگان و معتبرین هستند و لباسهای نفیس
پوشیده بودند و لفتهای زرد با عمامه داشتند دیده شدند با اینها قدری صحبت کردیم مترجم فرانسه داشتند من
مترجم اینها بفرانسه حرف میزدم و اینها بعربی جواب میدادند اینها مسلمان سنی و بمذهب مالکی هستند توی
باغ هم کم کم جمعیت زیاد شد بعد برگشتیم باطاق و دیدیم اطاق هم مملو از جمعیت است بعد که خواستیم از در
اطاق بیرون بیائیم دیدیم پادشاه سیاه که خیلی میل داشتیم او را ملاقات کنیم وارد اطاق شد ریش کوسجی
داشت قبای ماهوت کلابتون دوزی پوشیده و کلاه ماهوت کلابتون دوزی مثل تاج سرش بود اتباع
زیادی هم از پسر و برادرزاده وغیره همراهش بودند با ما دستی داده رفت توی اطاق صدراعظم با گفت
خوب است برگردید با او یک برخوردی بکنید و آنوقت مراجعت نمائید ما باطاق برگشتیم پادشاه
سیاه رفته بود روی صندلی نشسته بود بعد با او حالی کرده بودند که ما هنوز نیامده ایم دوباره برخواسته
ایستاده بود من که رسیدم هر دو روی صندلی نشسته قدری باهم صحبت کردیم پادشاه سیاه وعده
کرد که فردا بیاید بدیدن ما بعد ما برخواسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده آمدیم منزل خوابیدیم قطعه ایست
در افریقا معروف به سنگال فرانسه این پادشاه همسایه سنگال است و میگویند در تحت حمایت دولت
فرانسه است و با بچه بپاریس آمده است برای تماشای اکسپوزیسیون جهان فرانسه با هم هست ......
وقتی که ما مراجعت بمنزل کردیم عزیز السلطان هم تازه از سیرک مراجعت کرده بود امشب پاستر معروف را
که برای سگ هار گرفته علاج پیدا کرده است ملاقات کردم شرح احوال او را در روزنامه جات خوانده
بودم خیلی با او صحبت کردیم میگفت معالجه این مرض را خوب پیدا کرده ام اما آدم سگ هار گرفته را
باید زود بیاورند که معالجه شود اگر دیر بیاورند و طول بکشد خیلی معالجه اش مشکل است مثلا اگر از طهران
سگ هار گزیده را بپاریس بیاورند خیلی معالجه اش مشکل است بخصوص اگر دندان سگ هار بعصب با
گرفته و بخون رسیده باشد که او را باید حتماً بعد از دو روز الی سه روز حاضر کنند که معالجه شود والا مشکل است
حالا پاستر در پاریس مدرسه دارد و مشغول تدریس است و مردم تحصیل این علم را از او مینمایند حقیقت
پاستر خدمت بزرگی بعالم انسانیت کرده است در یکی از بالاخانهای عمارت صدراعظم دستگاه
تلفونی گذارده بودند که سرش باپرا بود و شخص که در اینجا تلفون را بگوش میگرفت صدای ساز و آواز اپرا را
خیلی خوب بگوش میرسید (روز پنجشنبه سوم) نهار را منزل خوردیم امروز حکیم باشی
طولوزان یک حکیمی بحضور ما آورد که اسمش فوزیه است این حکیم فرانسوی است و بدلی در تردو بینش

صحبت با عربها
پنجشنبه سوم

مِتِنگُر و بوده این اوقات بپاریس آمده لباس نظامی پوشیده بود معلوم میشود حکیم نظامیست جوان خوش
بُنیه خوش روی زرنگی است چون خود طولوزان میخواهد چند ماهی در پاریس بماند این حکیم را آورده است که نایب
خودش در خدمت ما باشد تا خودش بایران بیاید ما هم قبول کردیم و قرار شد با ما بطهران بیاید (میسیو هینت خاین
دندان ساز ما هم که چندی پیش به پاریس آمده بود امروز دیده شد یک دندان سازی را هم حکیمباشی طولوزان
بحضور آورده بود که اسمش (دکتر گالیپو) است مرد عالمی است قد بلندی و ریش زرد کوسجی دارد بحکیم
کلوکه فرانسوی که قدیما در خدمت ما بود خیلی شبیه است دندان ما را دید بعضی دستور العملها و دوا باو داد
که دندان ساز خود مان بیاورد یکنفر مقوم الماس که مقوم دولت است و تمام الماس ها را او قیمت میکند
و اسمش (دآنِد دهیم) است و دیشب در خانه صدر اعظم به حضور ما رسیده معرفی شد عرض کرد من
مقوم الماسم و یک الماسی هم دارم اگر میل دارید بیاورم تماشا کنید گفتیم فردا بیاورد امروز آورده بود
الماس درشتی بود از معدن کاپ خیلی سفید برلیان کرده بودند قیمت این الماس را که پرسیدیم یک
مبلغی فرانک گفت که حساب کردیم معادل یک کرور تومان ایران میشد (پادشاه سیاه که اسمش دینا
سالی فونتا) وعده کرده بود که یکساعت بعد از ظهر بیاید گویا سر وعده را نداشته بود یکساعت عقب
تر آمد دست دادیم آوردیم پهلوی خودمان روی صندلی نشستیم همان لباس دیشب را پوشیده بود
پسر و برادر و جمعی دیگر از سیاه ها همراهش بودند مترجمی هم همراهش بود زبان فرانسه را خوب حرف میزد خود
پادشاه هم فرانسه میداند خیلی با هم صحبت کردیم بعد برخواست و رفت عکس خودش را قرار شد بما بدهد
یک شمشیر مرصع هم باو دادیم که فردا برایش خواهند برد امروز باید برویم (بوفالو بیل) را تماشا کنیم
یعنی جائیکه وحشی های ینگی دنیائی را باینجا آورده و وضع و حالات آنها را در اینجا مینمایند که در ینگی دنیا چه
وضع زندگانی میکنند اسم رئیس این کار هم بوفالو بیل است که به مناسبت همین کار او را بوفالو بیل میگویند
و این کار هم جزء اکسپوزیسیون است هر وقت اکسپوزیسیون تمام شود این بازی هم تمام خواهد شد سه
ساعت از ظهر گذشته سوار کالسکه شده با امین السلطان و جنرال مهماندار و میسیو بالوا راندیم برای آنجا قدری که
راندیم رسیدیم کالسکه چی سهو کرد از دری که جمعیت مردم ایستاده بودند داخل نشد و رفت پشت دیوار
محوطه بوفالو بیل محوطه بزرگیست بطاق دور آن دیواری از تخته کشیده اند که در اینجا بازی میکنند مدتی
کالسکه چی ما را بیراهه برد بعد آمدند گفتند برگرد کالسکه چی برگشت رسید بدر این محوطه پیاده شده داخل
بازیخانه شدیم این محوطه وسیع و مدور است و نصف آنرا از داخل تخته بندی کرده و طاق آنرا هم با تخته
زده اند که از آفتاب محفوظ باشد مردم تماشائی همه در اینجا می نشینند نصف دیگر محوطه باز و بی سقف است

که برای بازی است در وسط آن طرفی که مردم می‌نشینند یکجائی برای ما ترتیب داده و صندلی گذاشته
بودند رفتیم آنجا نشستیم روی تخته‌های دیواری را که در مقابل ما بود شکل دورنما کشیده بودند که اندازه مثل صحرای
وسیع و جنگل با صفائی بنظر میآمد و دو دروازه داشت که ینگی دنیائیها و پروژها یعنی ینگی دنیائیهای پوست قرمز
از آن دروازه‌ها داخل محل بازی میشدند هر وقت دروازه باز میشد دروازه بود و هر وقت بسته میشد دورنما بود
بقدری این دورنماها خوب ساخته بودند که بهتر از آن بتصور نمی‌آید این دورنما تمام شکل کوه و چمن و صحرای ینگی
دنیا است که محل سکنای وحشیهای ینگی دنیا را نشان میدهد که کجا منزل دارند و صورت چمنهائیکه اسبهای
وحشی را میگیرند و چراگاه اسبها و گاوهای وحشی را کشیده‌اند وسط این محوطه یکجای بلندی است که دور آن
چمن است و بالای آن یک آدمی ایستاده که هر وقت بازی تازه میخواهند بیرون بیاورند او اول فریاد
فریاد میزند که فلان بازی حالا میآید و بیرقی در دست دارد که آن بیرق را تکان میدهد آنوقت بازی
داخل میشود خلاصه این مرد که داد زد و بیرق را تکان داد اول یک دختری آمد بسن سیزده چهارده سال و
بنا کرد بتفنگ انداختن اما این دختر دخلی به ینگی دنیائیها نداشت بازی علیحده بود که اول درآوردند حرکات
این دختر شبیه بود بآن شخصی که در انگلیس در خانه لرد سالیزبوری تفنگ می‌انداخت ولی خیلی بهتر از او تفنگ
میانداخت روی هوا روی زمین تاخت از جلو از عقب در همه وضعی ماهر و استاد بود بعد یک پسری
آمد او هم همینطور بنا کرد بتفنگ انداختن او دیگر از دختر هم بهتر بود و با نواع مختلف تفنگ میانداخت
دختر تفنگی را میگذاشت روی زمین و میرفت کنار بعد دو گلوله میانداختند روی هوا میدوید تفنگ را
برمیداشت یک گلوله را با این لوله و یکی را با لوله دیگر میزد باز آدمهایش بعضی چیزها بهوا می‌انداختند
مسافت زیادی بالا میرفت دختر سر بالای بلندی دویده با تفنگ میزد حقیقت هر دو خیلی خوب تفنگ
میانداختند بعد از آنکه اینها رفتند باز بیرقدار بیرق را تکان داد یکدسته از سوارهای وحشی ینگی دنیا که سوارهای
چابک زرنگی بودند همه سوار اسبهای لخت و هر یک پرهای مختلف بسر و پشت و سینه شان زده لباسهای
وضع غریب پوشیده در کمال چلندی و چابکی اسب تاختند یکدور اسب دواندند و بعد دسته‌های دیگر از
پروژها آمده همینطور تاختند این پروژها مردمان خیلی رشید بلند قامت زمختی هستند و موهای زلف
سیاه مثل موی اسب دارند چشمهایشان تنگ است شبیه بترکمانها رنگ بشره شان هم خلقه زرد است
بعلاوه دستی هم زرد میکنند و این رسم و عادت در میان پروژهای ینگی دنیا شایع است نه اینکه
که مخصوص این بازی زرد کرده باشند خلاصه دسته جات زیاد از این سوارها آمده در وسط محوطه ایستادند
بعد یکدسته سوار دیگر از اهل ینگی دنیا که حالا فرنگی مآب شده و شبیه بایلخی چی هستند که در صحرا اسب وحشی را
بگیرند

میگیرند و رؤسای این کارها میباشند آمده ایستادند بعد صاحبمنصبها و ریش سفیدهای اینها آمدند و همه
بترتیب ایستادند بعد بازی و شبیه این را درآوردند که توی صحرا چطور این وحشیها اسب وحشی را میگیرند
و کمند می اندازند و چگونه سوار میشوند و اسب لگد میاندازد و میدود و مخصوصاً اسب بی‌تعلیم کرده بودند که
هر وقت سوارش میشدند مثل اسبهای وحشی جفته می انداخت و لگد میزد و این مرد بکه سوارش بود زمین
میخورد و همینطور که زمین خورده و کمند در دستش بود اسب میدوید و مرد که را روی زمین می کشید خیلی
خنده داشت بازیهای خوب درآوردند مدتی طول کشید هوا هم گرم بود بعد برخاستیم باردوی اینها که
در صحرائی چادر زده و در اینجا منزل دارند توی چادرهایشان رفته از نزدیک هم آنها را دیدیم مردمان
غریبی هستند تا آخر اکسپوزیسیون این ینگی دنیائیها اینجا خواهند بود بعد از قدری تماشا و گردش سوار
شده آمدیم منزل امشب در منزل جناب مسیو کارنو رئیس جمهوری در عمارت الیزه بشام و سواره دعوت
داریم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده با امین السلطان و مسیو بالوا و جنرال مهماندار
سوار کالسکه شده راندیم امین الدوله و سایر ملتزمین هم با لباس رسمی سوار کالسکه های دیگر شده در رکاب
بودند رسیدیم بعمارت الیزه تشریفات لازمه بعمل آمد جناب رئیس تا پای پله استقبال کردند زوجه
ایشان هم جلو آمد با او دست دادیم جناب مسیو کارنو سه پسر دارند پسر بزرگش رفته است به مقدبورغ چون
پدر جناب رئیس که از جنرالهای معتبر بوده بعد از جنگ فرانسه و المان و انقراض سلطنت ناپلیون اوّل
او هم از پاریس ببرلن رفته و در آنجا فوت شده جسدش را در مقدبورغ دفن کرده اند حالا که جناب مسیو
کارنو بریاست برقرار شده پسر بزرگ خود را فرستاده اند که استخوان و تربت پدر ایشان را با تجلیل
و تجمل حمل بپاریس کرده در اینجا دفن کنند دو پسر دیگرشان حاضر بودند و معرفی شدند با زوجه جناب
رئیس دست بدست داده رفتیم باطاق ستون برای شام اطاق عالی بزرگی است تمام چلچراغها از الکتریسیته
است میز عالی خوبی چیده بودند تمام میز پر از گل بود شام خوردیم تمام اشخاصی که دیشب در خانه مسیو تیرار
صدراعظم بشام دعوت شده بودند اینجا هم بودند شام که تمام شد برخاسته آمدیم باطاقهای دیگر عمارت
خیلی عالی است جناب مسیو کارنو یک ایوان و گالری هم برای راه رفتن زمستان باین عمارت افزوده اند
و این ایوان را به پردهای گوبلن زینت داده بودند و چهل چراغهای الکتریسیته آویخته جناب رئیس میگفتند
مبل و اسباب این ایوان برای تشریفات است و موقتی است برداشته خواهد شد ولی ایوانش
بحال خود خواهد بود خلاصه قدری گردش کردیم مهمانهائیکه دعوت سواره داشتند شروع کردند بآمدن
بقدر هزار و پانصد نفر دعوت بسواره شده اند و همه باید از یک در داخل شوند جناب رئیس در اطاق

اول ایستاده اند و یکنفر پیشخدمت هم دم در ایستاده هر یکنفر که وارد میشود اسم خودش را به پیشخدمت میگوید و او فریاد میکند که فلان وارد شد خیلی خوب وضعی است مدتی نشسته ورود همه را تماشا کردیم تمام امرا و اعیان و سفرای خارجه و بزرگان شهر و ژاپونیها و چینی ها و هندیها و سیامیها وغیره که در پاریس بودند دعوت شده بودند سفیری از آنام (آنام مملکتی است که در سرحدات چین واقع است و پادشاهی علیحده دارد) دیده شد که هیچ تا بحال ندیده بودم یک شاه زاده آنامی هم که پسر عموی پادشاه آنام است در اینجا ملاقات شد مردی کوتاه قد و زرد چرده و آبله رو است چند دانه مو در چانه اش دارد پادشاه سیاه هم با زوجه اش آمده بود آمد پیش ما نشست قدری صحبت کردیم باغ جلو این عمارت را چراغان چوبی کرده فوود بنگال زیاد هم روشن کرده بودند که مثل روز شده بود قدری با مهمانها گردش کردیم و در همین عمارت یک تیاتر مختصر بسیار قشنگی هم حاضر کرده بودند تماشا نموده بعد سوار کالسکه شده آمدیم منزل

روز جمعه چهاردم) امروز باید برویم به لوور که موزه پاریس است نهار را در منزل خوردیم سفیر دولت روس که پیرمردی هفتاد هشتاد ساله اسمش (بارُن دُ مُهرِنْهِیم) است قبل از ظهر با نظر آقا وزیر مختار بحضور ما آمد قدری صحبت کردیم برخاست و رفت بعد از نهار کالسکه حاضر شد امین السلطان صبح تا وقت حرکت بود حالا که میخواستیم برویم حاضر شد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد با آسانسر رفتم بر تبه اعلای برج ایفل خیلی تعریف میکرد که تماشا داشت و همه شهر پیدا بود خلاصه با امین السلطان و جنرال مهماندار و مسیو بالوا توی کالسکه نشسته مجدالدوله و امین خلوت و اکبر خان و ادیب الملک هم در کالسکه دیگر ملتزم رکاب بودند راندیم تا رسیدیم به لوور پیاده شدیم دیرکتر لوور که اسمش (کمپفن) است جلو افتاده داخل شدیم زیر عمارت لوور یکمرتبه ایست که مجسمه های سنگی زیاد گذارده اند از آنجا پله میخورد میرود بعمارت از آن پله بالا رفته داخل عمارت شدیم عمارت لوور و اسبابهای آنجا معروف و مستغنی از تعریف است همه کس میداند امروز هم میخواستیم اسبابهای مسیو دلافوا را ببینیم که از شهر سوس که شوشتر باشد بیرون آورده است مادام دلافوا آمد جلو او را دیدم بهمان طوریست که در چند سال قبل بطهران آمده و لباس مردانه پوشیده بود حالا هم لباس مردانه پوشیده بود هیچ عادت بلباس زنانه ندارد فارسی هم خوب حرف میزند در این مدت که طهران بوده یاد گرفته است اما خود دلافوا که طهران بود لاغر و زرد و ضعیف بود حالا که او را دیدم حال آمده است خلاصه از یکی دو اطاق گذشته داخل اوطاقی که اسبابهای دلافوا بود شدیم اگرچه اسباب زیادی نیاورده ولی اینکه آورده است خوب است صورت سربازهای عهد دارا را آورده و سنگهای بزرگ که در آن وقت ستون عمارت دارا بوده و تمام را حجاری نموده بودند و شکل گاو داشت و از این قبیل خیلی چیزهای خوب آورده است

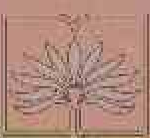
آورده است همه را تماشا کردیم بعد آمدیم باطاقهای دیگر هر اطاقی یکنوع اسباب و چیزی بود و بعضی سنگهای
حجاری شده که از زیر خاک در آورده بودند در اطاقها دیده شد و بعضی قبرهای اموات مصری که از سنگ
و چوبست و از مصر آورده اند ملاحظه شد یک مرده دیده شد که تفصیلش از این قرار است در سابق مردهای
نینوا را که نینوا موصل باشد دوا میزده اند که عیب نکنند این مرده را هم در دو هزار سال پیش این دوا
زده اند و باینجا آورده رنگش سیاه شده است اما بدنش هیچ متلاشی نشده بهمان حالت لاغر و خشک
شده و معلوم است که جسد زن است ناخنهای دست او که بلند شده بود بهمان طور بدست و پایش
باقی بود خیلی غرابت داشت بعد آمدیم باطاقهای پرده های نقاشی که تمام این اطاقها را پرده های نقاشی زیاد
زیاد از کوچک و بزرگ نصب کرده اند و بقدریست که اگر شخص یکماه اینجا بماند و همه روزه از صبح تا عصر
تماشا کند باز تمام پرده ها را ندیده خواهد بود پرده های بسیار خوب داشت از جمله دو پرده بزرگ دیدم
که صورت جنگ اسکندر اول با دارا را کشیده بودند خیلی نقل داشت یک پرده بزرگ هم صورت
حضرت مریم بود که بکمال تعریف را داشت و میگفتند در عهد ناپلیون سوم فرانسه ها این پرده را به هشتاد
هزار تومان خریده اند در این اطاقهای صورتخانه نقاشهای زیاد از زن و مرد حتی پیره زنهای هفتاد و هشتاد
ساله نشسته و از روی این پرده ها نقاشی میکردند یعنی دولت بآنها اذن داده است که از روی اینها نقاشی
کرده بفروشند پرده های کار تازه هم در این عمارت گذارده اند یک گالری و تالار طولانی بزرگی بود که
تمامش پرده نقاشی بود این تالار چهارصد قدم طول داشت جواهرات سلطنتی را که اکثر فروخته اند آنقدری
که باقی بود از این قرار است که در یکی از این تالارها گذارده اند قداره ایست با دسته مکلل بالماس برلیان خیلی
خوب دسته دار و از (شارل دیز) یعنی شارل دهم است دیگر یاقوتیست تراشیده که بترکیب جانوری
از دور بنظر میاید از عهد لوئی کنز است که لوئی پانزدهم باشد دیگر یکساعت مرصع بود که زمانیکه فرانسه ها
الجزایر را گرفته اند از مال پادشاه آنجا غنیمت بدست آورده دیگر الماس حیان که الماس سفید برلیان خوبیست
دیده شد که نیز در عهد لوئی کنز خریده شده است یک تاجی هم مرصع بجواهر است که آن هم مال لوئی پانزدهم
بوده و در آن عهد ساخته اند یک تاجی دیگر هم بود از طلا که جواهر نداشت مال ناپلیون اول است بعد آمدیم
پایین سوار کالسکه شده رفتیم بباغ توئیلری آنجا پائین آمده پیاده شده داخل باغ شدیم پله پیچ پیچی دارد
رفتیم بالا خیلی گرم بود منفذ هم نداشت آنجا که رفتیم دیدیم سواره و آدم و عمارت و جمعیت است
که پیوسته هم تا پنج فرسنگ راه دیده میشود اما اینها اشکالی است که دو ذرع با آدم فاصله دارد و بواسطه
صنعتی که تعبیه کرده اند این طور بنظر میاید خیلی صنعت عجیبی است صورت ناپلیون اول [illegible]

ایستاده و ناپلیون با قشون و صاحب‌منصبها از جلو او میگذرند همه پادشاهان قدیم فرانسه و رؤسای جمهوریرا
مثل جناب سادی کارنو و مارشال ماکماهون ساخته اند که در هر سمت یک پادشاهی و یک وضع سلطنتی است
اما هوای اینجا خیلی حبس و بد است که احوال آدم هم میخورد هیچ محل تنفس نیست زود پایین آمده یک گردشی هم سواره
دور باغ کردیم اما عمارت تویلری آن عمارت قدیم نیست عمارتیکه اول عمارت روی زمین و جای سلاطین
و پادشاهان بزرگ بود بکلی منهدم و خراب شده است و باغی که در تمام دنیا معروف بود حالا منحصر بچند
درخت کوچک گردیده است خلاصه از اینجا مستقیما آمدیم منزل شب را باید برویم باکسپوزیسیون برای ما
عید و جشن گرفته اند و چراغان کرده اند ساعت هفت بعد از ظهر شام خوردیم و ساعت هشت با امین السلطان
و میو بالو او جنرال مهماندار توی کالسکه نشسته سایر ملتزمین هم از عقب سوار شده راندیم خیلی دور تر از
اکسپوزیسیون یک دروازه کمانی با آهن ساخته اند که زیر آن پلی است و مردم متصل آمد و رفت می
کنند روی آن شکل کمانی از طرفین صورت نشانهای فرانسه و ایالات فرانسه و سایر دول را تماما در
روی گچ یا آهن کشیده و رنگ زده نصب کرده اند و بالای هر نشانی هم بیرق آن ولایت و دولت را
زده اند این دروازه را با چراغهای الکتریسیته از طرفین چراغان کرده بودند از دست راست رودخانه سن بود
که اطرافش را در کمال خوبی چراغان کرده بودند و جریان آب از میان چراغان خیلی جلوه داشت و از آخرش
چراغان تراکادرو خیلی با نمایش بود از دست چپ هم چراغان هیپدرم خیلی با جلوه بود از اینجا گذشته داخل
اکسپوزیسیون گردیده پیاده شدیم صدر اعظم و سایر وزرا و رئیس پلیس و دیرکترهای خود اکسپوزیسیون
حاضر بودند ...... چون در اکسپوزیسیون جمعیت زیاد و محال بود که بتوانیم
از وسط اکسپوزیسیون برویم تا برسیم بمحلی که برای تماشای ما معین کرده اند لهذا دکانهای اطراف اکسپوزیسیون
را با پلیس خلوت کرده و زمین آنرا فرش نموده بودند که از اینجا برویم همیشه مردم در اکسپوزیسیون یک
فرنگ میدهند و داخل میشوند اما امشب برای حضور ما و این چراغان مفصل این یک فرنگ به پنج فرنگ
رسیده است اقلا امشب بقدر صد و پنجاه هزار نفر جمعیت باکسپوزیسیون آمده اند و مدیر اکسپوزیسیون
معادل دویست هزار تومان از این جمعیت منتفع شده است خلاصه از میان اطاقها رفتیم و هر کجا بالائی میرسیدیم
و مردم ما را میدیدند هورا می کشیدند و مراسم تعظیمات بجا می آوردند همینطور آمدیم تا رسیدیم بدرب گنبدیکه
که مرکز اکسپوزیسیون است که تفصیل آنرا نوشته ایم اینجا جناب رئیس جمهوری با زوجه و پسرهایشان و
جمعی از وزرا هم که پیش ایشان بودند دم در ایستاده بودند با ایشان دست داده از پله ها بالا رفتیم
جلو این گنبد یک بالکن و غلام گردشی است که اینجا را برای تماشا و نشستن ما معین کرده اند رسیدیم

بالای

به بالای گنبد اول یک غلام گردشی است که نگاه بوسط گنبد میکند آنجا ایستادیم جمعیت زیادی که در
وسط گنبد جمع شده بودند و بقسمی بود که هیچ جای زمین پیدا نبود همینکه ما را دیدند بی اختیار بصدای بلند
فریاد کردند و (یول شاه) با آنها تعارف کردیم و بعد رفتیم بگوشهٔ این گنبد که باید اول آنجا بنشینیم و
برای ما صندلی گذارده بودند همینکه وارد آنجا شدیم این جمعیت انبوه باز ما را دیدند همگی بنا کردند بفریاد
مسرت آمیز زدن و معلوم بود که تمام این حرکات و صداها از روی شوق و میل قلبی است از توی گنبد
الی زیر برج ایفل تمام صحن اکسپوزیسیون و هر کجا که ممکن بود آدم بایستد مردم ایستاده بودند چنانکه
زمین هیچ پیدا نبود شعاع چراغ برق بالای برج ایفل را که مثل ستاره دنباله دار است متصل بما میانداختند بطرف
و هر وقت نور آن چراغ بما میتابید مردم بیشتر فریاد میزدند قدری در آنجا نشسته بعد برخواستیم آمدیم
بغلام گردش و بالکن وسط این گنبد آنجا هم صندلی زیاد بود نشستیم باز مردم بی اختیار فریاد میکردند
حوض وسط که فواره های آن بعجیب برنگهای مختلف سبز و زرد و قرمز و آبی دیده میشد و خیلی تماشا داشت
از سوراخهای زیر این فواره ها با چراغهای با شیشه های الوان و الکتریسیته کرده اند که آب را این رنگ
میکند عجیب تر این است که یک فواره پنج شش رنگ میشد حقیقت چراغان از این بهتر و بالاتر نمیشود
هوای صاف و ماهتاب شب پنجم ماه و چراغان اکسپوزیسیون و چراغهای برقی برج ایفل و چراغان
ترکادرو) و این جمعیت مردم که البته بقدر سیصد هزار اجتماع کرده بودند عالم غریبی داشت که بوصف
نمیآید بقدر یکساعتی که نشستیم دیدیم دیگر با این ازدحام نمیشود توی اکسپوزیسیون گردش کرد قرار شد
بمنزل مراجعت کنیم بعد از یکساعت و نیم توقف برخواسته از پله ها آمدیم پائین از توی جمعیت مردم
که باز رسم تعظیم و تعارف بجا می آوردند و ما از یکطرف و جناب رئیس جمهوری از طرف دیگر جواب آنها
میدادیم رفتیم تا رسیدیم به آن والان های تاریک اکسپوزیسیون که اول آمده بودیم از آنجا هم گذشته
نزدیک کالسکه رسیدیم با جناب رئیس و زوجهٔ ایشان تعارف و خداحافظ کرده سوار کالسکه شده
بمنزل آمدیم (روز شنبه پنجم) امروز باید برویم باکسپوزیسیون نهار مختصری خورده سوار
کالسکه شده راندیم برای اکسپوزیسیون کالسکه ما را از درهای اکسپوزیسیون گذرانده قدری دور کردند
پرسیدیم چرا اینقدر دور میرویم گفتند راه آهنی مخصوص اکسپوزیسیون ساخته که دور اکسپوزیسیون را
میگردد و هر کجا بخواهند کالسکه می ایستد مردم پیاده میشوند و میروند گردش کرده میآیند دوباره براه آهن
برای نشستن با آن راه آهن راه را دور کردیم همینطور آمدیم تا از یک در اکسپوزیسیون که نزدیک راه
آهن بود داخل گردیده پیاده شده رفتیم به گار گار کوچکی بود رفتیم توی واگن دیگر واگن راه آهن





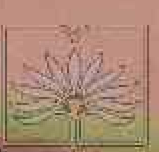
ازین طریف تر و بهتر نمیشود رئیس این راه که اسمش (دکوویل) است بحضور آمد و معرفی شد مرد بسیار معقول نجیبی بود فاصلهٔ ما بین دو خط راه این پنج وجب است واگنهای کوچک معقول برای بزرگان و اعیان و پوبلیک دارد لکوموتیف های کوچک دارد که خیلی راحت است بهر طور بخواهند تند یا آهسته میرود از همه نوع راه آهنی این راه بهتر است خلاصه مدتی با راه آهن رفته در محلی که سکسیونهای دول است پیاده شده داخل آنها شدیم سکسیون روس و یونان و سربی و ژاپون و آنام و سیام همه بود در سکسیون قسمت ژاپونی خیلی اسباب از چینی های کار ژاپون و چیزهای دیگر خریدیم ژاپونیها در صنایع خیلی ترقی کرده اند مصنوعات نفیس داشتند اغلب ژاپونیها هم فرانسه حرف میزنند سکسیون مراکش و الجزایر و مصر و اسباب شامات را هم دیدیم پسر عرب مراکشی دیده شد که لباس عربی پوشیده خیلی خوشگل بود کوچه ساخته بودند مثل کوچهای مصر بوضع مشرقی که آدم در آنجا راه میرفت گمان میکرد در کوچهای مصر راه میرود پیاده از توی کوچه رفتیم خراط مصری پای برهنه نشسته خراطی میکرد دکانهای دیگر هم بعینه دکاکین اهل حرفه مصر ساخته اند که اجناس دیگر میفروشند از آنجا گذشته داخل اکسپوزه ایرانی شدیم یکی از فرنگیها از ما اجازه خواسته بود که اسبابهای ایران را خودش در اینجا اکسپوزه کند ما هم اجازه دادیم حالا او با مسیو لمر موزیکانچی باشی ما و مسیو ریشار معروف بخار اشتراکت درست کرده اند مسیو لمر و آن شخص فرنگی و مسیو ریشار حاضر بودند جای وسیع خوبی بود با انواع اسبابهای ایرانی از قالیهای خوب و امتعهٔ دیگر مزین کرده خیلی خوب ترتیب داده بودند آنجا را هم گردش کردیم یک سمت اینجا تمام امتعه و اسباب مسیو ریشار بود مسیو ریشار از چهل سال قبل الی حال که در ایران بوده اسباب عتیقهٔ ایرانی را از قبیل چینی و کاشیهای کهنه و سکه های قدیم و نقاشیهای کار قدیم همه نوع اسبابی از شکسته و درست هر رو بقیمت های نازل از دست دلالها و غیره دیده خریده و جمع کرده است که البته بیشتر از هزار تومان برای اینها نگذاشته است حالا یک شخص انگلیسی اسبابهای او را از برای موزه لندن هشت هزار لیره که سی هزار تومان پول ایران باشد از او خریده و اینجا گذاشته است که اکسپوزیسیون تمام شود ببرد از جمله اسبابهای او که فروخته است دو گلدان کاشی یعنی چینی قدیم ایران است که شبیه بکاشی است هشتصد لیره که معادل دو هزار و چهارصد تومان پول ایران میشود فروخته است خلاصه آنجا هم قدری گردش کرده آمدیم بیرون سوار ترن بخار شده پایین آمدیم زیر برج ایفل آنجا پیاده شده رفتیم طرف پله که میرود بالای برج آنجا که رسیدم خیلی اصرار کردند که از آسانسیر بالا برویم قبول نکرده از پله با پا بنا کردیم به بالا رفتن اگر چه پله ها را خیلی خوب ساخته اند که براحت بالا میرود اما قدری که آدم بالا میرود سرش گیج میخورد چرا که تمام این برج از آهن مشبک است

وزیر پای آدم و اطراف تمام پیداست آدم که نگاه میکند از بالا سرش گیج میخورد و لکن هر طور بود آهسته
آهسته براحت بالا رفتیم اشخاصی که همراه ما بودند از فرنگیها میسیو بالو و جنرال مهماندار و میسیو برژه که یکی از
رؤسای همین اکسپوزیسیون است و از ایرانیها مجدالدوله و امین خلوت و اکبرخان و احمدخان و ادیب
الملک وغیره بودند از پائین تا مرتبه اول سیصد و پنجاه و دو پله است در حقیقت خیلی کار کردیم خیلی بیدرت
از این پله ها بالا میآید رسیدیم بمرتبه اول از پائین هیچ معلوم نمیشود که اینجا این قدر جا است بالا که آمدیم
دیدیم جای بسیار وسیعی است مرتبه اول مشتمل بر دو مرتبه است یک غلام گردش دارد دور تا دور از آن
چند پله میخورد میآید بالا اینجا دیگر تمام اطاق و مهمانخانه است اما تمام با این چهار رستوران که مهمانخانه
باشد دارد که هرکدام یک عمارت بزرگ عالی است و در اطاق وسط آن دویست نفر غذا میخورند
اطاقهای کوچک هم در اطراف دارد تمام با مبل و صندلی و چراغهای الکتریسیته و میزهای مستعد برای خوردن
غذا یک رستوران اینها باسم روس است که چند نفر روسی هم اینجا بودند یک رستوران هم باسم انگلیس دارد
و دو رستوران دیگر باسم خود پاریس میباشد تمام اینجا را گردش کردیم بقدر دو هزار نفر جمعیت در این بالا بود
بازهم متصل میآمدند و میرفتند بالا و برمیگشتند آسانسورهای متعدد پاکیزه در این مهمانخانه ها دارد خدمتکارهای
خوشگل با لباسهای خوب موهای خیلی خوب دارند دیگر دکان و تلفن و تلگراف دارد در مرتبه بالاتر که مرتبه دوم باشد
روزنامه و کارد چاپ میکنند جای عالی است از این مرتبه اول تمام شهر پاریس و اکسپوزیسیون و خیابانها
پیدا بود شهر مثل یک نقشه در روی صفحه میشود که جلو آدم گذارده باشند بقدری باصفا بود که آدم میل
نمیکرد از اینجا پائین بیاید یکی از اطاقهای کوچک پهلوی رستوران را خلوت کرده میز نهاری ترتیب داده
رفتیم نشستیم و نهار خوردیم بعد برخواسته آمدیم پهلوی یک آسانسور که میرفت بمرتبه دوم خیلی اصرار کردند
که با آسانسور برویم بمرتبه بالا قبول نکردیم یکدسته توی آسانسور نشسته رفتند بالا تماشا کردیم قدری هم گردش
کرده بعد از همان راهی که بالا رفته بودیم برگشته آمدیم پائین باز یک دو سکسیون کوچک دیگر را هم رفته تماشا
کردیم بعد سوار کالسکه شده بانجا رفتیم امین السلطان و مسیو بالو و جنرال مهماندار و سایر ملتزمین هم در کالسکه های
دیگر ملتزم رکاب بودند رسیدیم بعمارت وزارت خارجه که در { که دُرسته } واقع است عمارت را چراغان
کرده بودند نورکاچی و بیرق و سایر تشریفات احترامیه همان طور که در خانه جناب رئیس جمهوری و صدر اعظم در بیرون
اطاق ایستاده بودند اینجا هم حاضر بودند از جلو آنها گذشته داخل عمارت شدیم عمارت بسیار عالی است
که در عهد لوی فیلیپ در چهل سال قبل این را ساخته اند تالارهای خوب و اطاقهای تو در توی مزین با مبل و چراغ
دارد زوجه صدر اعظم جلو آمده با او دست دادیم زنهای دیگر هم که بودند معرفی شدند بعد داخل شام

شدیم تالار بسیار عالی طولانی بود و میز بزرگ مفصلی در آن چیده بودند چون وزیر خارجه زن ندارد و هیچ زن هم نگرفته است زوجهٔ صدراعظم صاحب خانه شده بود دست بدست او داده سر میز شام آمدیم و نشستیم مهمانهای امشب بقدر یکصد و بیست نفر بودند تمام مدعوین شب خانه صدراعظم و جناب رئیس اینجا بودند بعلاوه جمعی دیگر هم که امشب دعوت شده بودند دست راست زوجهٔ صدراعظم و پهلوی او شاهزادهٔ ژاپون و دست چپ من مادام کنستان زوجهٔ وزیر داخله و زیر دست او رئیس پارلمنت و زیر دست رئیس پارلمنت مادام دوکری وزیر مختار فرانسه که مقیم وینه است و این روزها به پاریس آمده نشسته بودند سایرین هم هر یک در جای خود نشسته شام خوردیم بعد از شام برخواسته آمدیم با طاقهای دیگر مدتی راه رفته و گردش کردیم جمع کثیری هم از سفرای خارجه و وزراء و جنرالها و زنهای آنها که سواره یعنی شب نشینی دعوت شده بودند بعد از شام آمدند در تالار دیگر یک تماشاخانه موقتی درستی مخصوص ما ترتیب داده و صندلی زیادی گذارده بودند رفتیم اینجا نشستیم زنها تا پشت سر ما نشسته بودند رجال و وزراء و شاهزادهٔ ژاپون وغیره هم در طرفین ما نشسته بودند پرده بالا رفت جای کوچکی بود یکدسته موزیکانچی نشسته ساز میزدند بازی ماه را در آوردند که یک مرد کرگنگ بدگلی با ماه عشقبازی میکرد و از دور ماه را میبوسید یک زن خوشگلی هم که از اهل ایطالیا و میلان و اهل بازیگرها بود آمد با این کرگنگ خیلی حرکات غریب عجیب نمود و عشقبازیهائی مقبول کردند قاصها و بازیگرهای اینجا را از اپرا کمیک آورده اند بعد بازیهای دیگر در آوردند قصیده و ساز زدند خیلی خوب بود اما زیاد طول کشید یکساعت از نصف شب گذشته بود که بازی تمام شد زود برخاسته سوار کالسکه شده آمدیم منزل خوابیدیم ناصرالملک که از لندن آمده است دیده شد خیلی از دریا بد تعریف میکرد عرض میکرد موجهای بزرگ میزده یکموج آمد ریخت توی کشتی و خورد بزنی که او را انداخت

اسامی اشخاصی که در سر میز شام سوپیر صدراعظم بودند از این قرار است (مسیو گوتیه) (مسیو دوشه) (مسیو بادن) (مهماندار) (مسیو بیه) یکی از ارباب صنعت بزرگ (مسیو گوتن جنرال بوانوه) مهماندار (مسیو پوت لو) وزیر علوم (مسیو نالوا) وزیر مختار مقیم دربار ایران (جنرال داووت) (مسیو فای) وزیر فلاحت (مادام فونتن) زن وزیر دفتر محاسبات (مسیو دوویر وزیر مالیه (مادام اتین) زن معاون وزارت مهاجرین (مادام گوانطس) زن وزیر بحریه مسیو بیواد) صدراعظم (مادام دوفوسینه) زن وزیر جنگ (مادام ضاین) زن رئیس بانک وانه (مسیو فوسینا) وزیر جنگ (مادموازل فای) دختر وزیر فلاحت (مادموازل خاینین دختر رئیس بانک (مسیو پاستر) حکیم معروف که انکشاف معالجه سگ هار گزیده را کرده است (دوُل

سیمون) که از وکلای معتبر است (جنرال هاتی) رئیس آنامارشور (مسیو بوده) رئیس کمیسیون
مسیو ساباتیه) (کنت دو منن) مقدم السفرا مسیو مولار پدرش که در قدیم الایام مقدم السفرا بود
مسیو دوت دسیمه) ایشیک آقاسی باشی دولت فرانسه (مسیو کادیو) پسر جناب رئیس جمهوری
جنرال لیش تن استاین) از دستگاه ریاست جمهوری (سیرکو ویل بادلت لی) جنرال بود
دد) رئیس نظامی دایره ریاست (مسیو الفاند) معمار باشی (مسیو اتین) معاون وزارت
مهاجرین (لئین مبی) (جنرال بیلو) وزیر جنگ سابق (مادموازل فوبینه) دختر وزیر جنگ
مادام کوم بز) زن وزیر عدلیه سابق رئیس مجلس سنا (مادام تیراد) زوجه صدر اعظم (مادام
کنستانس) زوجه وزیر داخله (مسیو اسپول لو) وزیر خارجه (مادام فالیر) زوجه وزیر
علوم (مسیو کنستانس) وزیر داخله (مادام دومنن) زوجه مقدم السفرا (مسیو فالیر
وزیر علوم (سوسیه) حاکم نظامی شهر (پل ماد) (مای سونیه) نقاش مشهور (مسیو لوزه
رئیس پلیس) (پیکاد) (جنرال بولت) رئیس دفتر وزارت جنگ (مسیو فادیق) (پادمان
تیه) (پادان) **روز یکشنبه ششم**) امروز باید برویم بورسایل و نهار را هم آنجا بخوریم
در ساعت ده بعد از نصف شب سوار کالسکه شده امین السلطان و جنرال مهماندار و مسیو بالوا در کالسکه ما نشسته
سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر ملتزم رکاب بودند راندیم اول از کوچه (دبکتور تیوگو) گذشته رسیدیم به بواد
بولن) و از بواد بولن رسیدیم به سنت کلو) و از سنت کلو بیرون دیر و آدره و از آنجا بشهر ورسایل که شهر کوچکی
رسیدیم یکساعت و نیم در راه بودیم خیلی تند آمدیم سنت کلو قصبه معتبریست آنجا بسیار جای معتبری بود عمارت
عالی و پارک بسیار خوب و آبشارها و فواره های متعدد داشته در جائی واقع است که تمام شهر پاریس زیر پای
آن افتاده همانطور که قصر قاجار طهران چشم اندازش تمام شهر طهران الی حضرت عبد العظیم است سنت کلو
هم تمام شهر پاریس چشم انداز آن است که دیگر جائی بهتر و خوش منظر تر از آنجا نبود عمارت اینجا اول عمارت
دنیا بوده است از پاریس که باینجا میروند از روی پلی که بر روی رودخانه سن است عبور میکنند رودخانه سن
هم در اینجا خیلی قشنگ و وسیع و آبش مالامال است عمارت هم در دست چپ رودخانه واقع است
اما حالت حالیه این پارک و عمارت این است که بعد از جنگ فرانسه با المان عمارت اینجا را آتش
زده اند که جز دیوار خرابه چیزی باقی نمانده پارک هم تمام خراب و ضایع شده و از آن آبشارها و فواره ها
هیچ اثری نیست و حالا اهل پاریس روزهای یکشنبه میآیند توی این پارک گردش میکنند ویروادره
هم جای بسیار خوبی است پارکها و عمارتها و گلکاری های خوب قشنگ دارد اهالی شهر پاریس در آنجا



عمارات ییلاقی برای خودشان ساخته اند در تابستانها در آنجا خیلی جمعیت میشود خلاصه وارد ورسایل
شدیم شهر ورسایل را هم قدری خراب دیدیم عمارت دولتی اینجا نیز شکست خورده بطوریکه سه چهار کرور تومان
خرج دارد که تعمیر شود و اگر تعمیر نکنند خرابی کلی بآن خواهد رسید از آنجمله یک حوض خراب شده که پنجاه هزار
تومان خرج تعمیر آنجا کرده درست نموده اند آب انبارهای پهلوی عمارت است که از رودخانه سن پر از آب
میشود و منبع این حوضها است نهار را باید در هوتل رزروار بخوریم مستقیماً رفتیم به هوتل رزروار این هتل پهلوی
عمارت مادام پن پادور هم چسبیده بعمارت ورسایل است و هوتل رزروار متصل بآن آب انبار معدن
حوضها است و باین جهة هم اینجا را هتل رزروار میگویند خلاصه در اطاقی راحت کرده بعد آمدیم باطاق
کوچکی برای نهار بعد از نهار آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت این عمارت همان عمارتیست که در
سفر اول که به ورسایل آمدیم در اینجا شام خوردیم و آتشبازی کردند عمارت معروفی است هر کس شنود
میداند کدام عمارت است شرح عمارت و پردهای آنرا در سفرنامهٔ اول نوشته ایم دیگر محتاج بنوشتن
نیست اما باوجود این بار لازم است که مختصری بنویسیم این عمارت را لوئی کاتُرز ساخته است رفتیم
بالا همانطور که نوشته بودم شکستی خورده است و مشغول تعمیر هستند تمام اطاقها و طالارها را دور تا
دور گردش کرده خیلی خسته شدیم چرا که بقدر نیم فرسنگ دور تا دور این عمارات و تالارها است تالار
صلح و تالار جنگ تمام دیده شد زمینهای این عمارت از تخته است و تازه روغن زده اند لغزنده
شده که آدم زمین میخورد پردهای نقاشی اینعمارت را سابقاً نوشته ایم حالا هم مینویسیم پردهای نقاشی
بسیار اعلی صورتهای سلاطین قدیم و جنگهای ناپلیون و سایر پادشاهان در این تالارها زیاد است
که هر کدام ده هزار تومان و پنجهزار تومان بیشتر قیمت دارد همه را تماشا کردیم امروز یکشنبه است جمعیت زیادی
از پاریس برای تعطیل روز یکشنبه و آمدن ما باینجا جمع شده اند از عمارت پائین آمده سوار شده رفتیم برای
تماشا فوارها و حوضها که همه را آب انداخته بودند سر هر حوض که برای تماشا می آمدیم آنقدر اطراف ما
جمعیت میشد که مانع از تماشا بودند و باین واسطه با کمال عجله از جلو حوضها میگذشتیم تا باز آمدیم به هتل
رزروار قدری راحت کردیم بنا بود که از اینجا هم برویم عمارت تری یانون که در پهلوی ورسایل است
تماشا کنیم و بشهر برویم چون خسته بودیم و امشب هم باید بتماشای (بال دن دوپتیتی) برویم و وقت زیادی
نداشتیم رفتن آنجا را موقوف کرده سوار کالسکه شده راندیم برای شهر در مراجعت از توی پارک سن
کلو آمدیم توی پارک هم جمعیت زیادی بود که نهار میخوردند و گردش میکردند آمدیم به بلندی سن کلو که
شهر پاریس و برج ایفل تماما پیدا بود کالسکه را نگاه داشته قدری تماشا کردیم خیلی جای باصفائی است دو

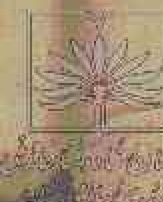
بالون هم که در هوا بود و با طناب بزمین بسته بودند از شهر دیدیم بعد برگشته راندیم به بوا د بلن که رسیدیم جمعیت زیادی از زن و مرد با کالسکه های بسیار که از حساب بیرون بود در خیابانهای انجا دیدیم که برای گردش و تفرج از اطراف شهر میآیند و بشهر برمیگشتند از انجا رانده رسیدیم منزل وقت شام شد شام خوردیم بعد سوار شده رفتیم بعمارت پاله دن دوستری ملتزمین هم بالباس رسمی در رکاب بودند این عمارت حالا خالی است و کسی منزل ندارد رسیدیم بجلوخانی پیاده شده رفتیم بایوانی یک وسعت گاهی داشت که انجا میز و صندلی و اسباب خوراکی و بستنی چیده بودند جناب رئیس جمهوریم با تمام وزرا حاضر بودند با انها تعارف کرده از پله بالا رفتیم بالا اینجا عمارت عالی بزرگیست و جائیکه امشب می نشینیم یک تالاری است دو مرتبه که دور تا دور آن از زیر و بالا طاق نما است طول این تالار بیست و سه طاق نما است و هر طاق نمائی دو ستون میخورد و دهنه هر طاق نمائی ده ذرع است که دویست و سی ذرع طول این تالار میشود عرض تالار هفت طاقنما است که هفتاد ذرع میشود سقف این تالار این است تماما با پارچه مثل چادر سقف زده بودند خیلی تالار بزرگی است تمام این تالار چراغان است بانواع چراغها از الکتریسیته و گاز و چهل چراغها و چراغهای دیگر که مثل روز است تمام این طاقنماها از جمعیت پر بود صحن تالار هم مملو از جمعیت بود در دست راست بمسافت زیادی جائی بود مثل منبر پله پله که هزار و هشتصد موزیکانچی میلیتری نظامی نشسته بودند بقدری دور بودند که با دوربین باشکال دیده میشدند تمام تماشای این مجلس و وضع اینجا همین است که این موزیکانچیها موزیک بزنند مثل تیاتر و سیرک و نظایر آن نیست طوری دیگر است مرتبه بالا که رفتیم وسعت گاهی بود و صندلی گذارده بودند رفتیم انجا با جناب رئیس جمهور و سایرین نشستیم موزیکانچیها شروع بزدن موزیکان کردند بقدر یک ربع ساعت که موزیک میزدند بعد ساکت میشدند و هر وقت ساکت میشدند مردم بصداهای بلند (ویولو شاه) میگفتند و ما هم با انها تعارف میکردیم خلاصه مدتی نشستیم و موزیک زدند بی تماشا بود خیلی جای عالی است پسر بزرگ جناب رئیس جمهوری هم که بمقدبورغ رفته بود استخوان و تربت پدر جناب رئیس انفرانسه سادر دامرق آورده بود امشب او را انجا دیدیم بعد برخاسته آمدیم پائین که بستنی بخوریم دیگر دوباره ببالا برگشته با جناب رئیس جمهوری تعارف کرده سوار شده آمدیم منزل یکساعت و نیم از نصف شب گذشته خوابیدیم امروز صبح شاهزاده انامی که تفصیل او را نوشته بودیم بمنزل ما آمده عکس خودش را داد اسمش (میس ادین) است بعد از شاهزاده انامی شاهزادهای سنه گالی بحضور ما آمدند همه سیاه بودند دو نفر سازنده سیاه هم داشتند که کمانچه میزدند کمانچه هایشان شبیه بود بکمانچه های فرنگی اما همه سازشان

نخ بوده ایلچی فرانسه که در ماداگاسکار است آمده بود در شام الیزه او را دیدیم اسمش (میر دو ویلو
است اسم پرنس ناپولی که مکرر او را نوشته ایم آریستو کاوا) است اسم این دو نفر عرب مراکشی که ملاقات
کردیم یکی سید عبدالکریم بریشا دیگری سید العربی ایارودی است و هر دو کمیسر دولت مراکش
هستند یعنی نظارت اشیائیکه از مراکش آورده اند با اینها است (روز دوشنبه هفتم

دوشنبه هفتم

امروز ناظر منزل بودیم بعد از نهار (دیناه سالیفو) پادشاه سیاه افریقی برای اظهار تشکر شمشیر یکه ما باو
داده بودیم پیش ما آمد این دفعه پسر و عموزاده و برادرزاده و هر چه خویش و قوم داشت همراهش آورده
بود همه سیاه بودند دو نفر مطرب سیاه خودش را هم با خود آورده بود ابتدا قدری صحبت کردیم بعد اجازت خواست
که سازندهای خودش بیایند ساز بزنند اذن دادیم آمدند لباسهای سفید مقبولی پوشیده بودند نشستند
روی زمین شروع کردند بساز زدن وضع ساز اینها بشکل سنتور ایرانست اما روی اینها عوض سیم تخته های
پهن بلند افتاده است و کدوهای قلیانی کلهاش را بریده بزیر این چوبها بسته اند بعد دو سه جای هر کدو را
سوراخ کرده و روی آن سوراخ ها را با تار عنکبوت گرفته اند می گفتند این صدا تمام از این تار عنکبوت است
دو چوب بشکل گرز کوتاه کوچکی در دست داشتند که مضراب ایشان بود شروع کردند بزدن خیلی خوب
میزدند و صدای آن بعینه سنتور بود از دور هیچ با صدای سنتور مطربهای استاد فرق نداشت و خود
کاکای مطرب هم از روی عشق و شوق در ضمن ساز آوازی میخواند و حال خوشی داشت اینها اگر دو سه شبانه
روز متصل ساز بزنند خسته نمی شوند خیلی ساز زدند پادشاه سیاه هم نشسته بود و میخندید یکی از سازهای اینها را
خواستیم که برای نمونه بطهران ببریم قرار شد فردا بیاورند (مصطفی بن اسمعیل صدر اعظم سابق تونس که در
عهد محمد صادق بیک والی تونس صدر اعظم او بوده حالا محمد صادق بیک مرده و این مصطفی از صدارت
خلع شده است صبح بحضور ما آمد جوان ابرو سیاه پر موئی است سبیل سیاه و ریش کمی دارد و داماد محمد
صادق بیک است الحال چند سال است خودش متوقف پاریس است اما عیال و اولادش در تونس میباشند
خلاصه بعد از ظهر سوار شده راندیم برای اکسپوزیسیون از (ارک) تری ینف) گذشتیم جای خیلی خوبی
واقع شده یکطرفش خیابان بوا دو بلن است و طرف دیگرش خیابان شانزِ لیزه و از میدان مدوری که دور
عمارت ارک تری ینف است دوازده خیابان باطراف منشعب میشود دوره این میدان مدور هم
مشجر است دور میدان پلاس دولاکونکرد مجسمه های بزرگ زن و مرد که هر یک علامت یکی از شهرهای
پاریس است نصب کرده اند مجسمه دیدم از استراسبورغ که تمام آنرا با دسته های گل گرد پوشانیده بودند
به سیاهی این علامت اهمیت کفن چون استراسبورغ مرده است این مجسمه را با گل پوشانیده اند

مجـ



یعنی چون این شهر در تصرف المان است این صورت را بطور غرور داشته اند خلاصه با کسپوزیسیون
رسیده انجا پیاده شده قدری راه رفتیم بعد رفتیم به سکسیونهای الجزایر و تونس و ژاوه که متعلق بدولت
هلاند است و سکسیون هند انگلیس و تنکن و ایطالیا را نیز تماما گردش کردیم در سکسیون تونس چیزهای غریب
بود اشکال دهات تونس را بعینه ساخته و در خانههای آن دهات کارگرهای تونسی نشانده بودند که مشغول
صنعتهای دستی از قبیل پارچه بافی و خراطی و منبت کاری وغیره بودند منبت کاری تونسیها روی چوب
خیلی تعریف دارد بلکه میتوان گفت از منبت کاری چینی ها خیلی بهتر است کار دو اسبابش را هم داشتند
مشغول کار بودند روی دندان فیل و عاج را هم خیلی خوب منبت میکنند خلاصه این سکسیون خیلی نمونه از
از مملکت تونس است که شخص از دیدن آن مثل این است که بتونس رفته باشد چند نفر سازنده و رقاص
تونسی هم آورده اند که مشغول ساز و رقص بودند در سکسیون ژاوه هم اسبابهای خوب بود یک تماشا
خانه هم در انجا بود که مطربهای ملهٔ و ژاوه میرقصیدند و ساز میزدند انجا قدری نشسته تماشا کردیم اهل
تونس و ملهٔ و رقاصهای انها خیلی شباهت به چینی ها دارند ابروهای باریک چشمهای تنگ [illegible]
و بدنشان بعادتیکه در مملکت خودشان دارند رنگ زرد زده اند رقاصهاشان پا و کمر خود را هیچ
حرکت میدهند و روی انگشت پا هم راه میروند در سکسیون ایطالیا هم سازنده و رقاص داشتند
و خیلی خوب ساز میزدند و میرقصیدند در سکسیون الجزایر پردهای نقاشی خوب که اشکال همان اعراب
و شتر و صحرای الجزایر است ساخته و نصب کرده اند پردهها کوچک است اما نقاشیش ممتاز است کار نقاش
های پاریس است که بانجا رفته و ساخته اند در سکسیون هند بعضی اسبابها خریدیم رئیس این سکسیون هم
انگلیسی بود در انجا یک کتابی با جلد ایرانی روی میز دیدم گمان کردم کتاب شعر است برداشته باز کردم دیدم
قران بزرگ کم حجمی است بخط خفی نوشته اند اما خانه است بوسیدم و گذاشتم و بعد از آمدن بمنزل ابوالحسن
خان پیشخدمت را فرستادم که بهر قیمت میدهند قرآن را خریده بیاورد رفت و در دویست و هفتاد
تومان هدیه کرده آورد امشب باید بعد از شام برویم به (هیپودرم) شام خورده ساعت هشت سوار کالسکه
شده امین السلطان و جنرال مهماندار و مسیو بالوایش ملتزمین بودند سایر ملتزمین هم تماما بالباس رسمی همراه بودند
راندیم رسیدیم به هیپودرم از دریکه همه مردم داخل میشدند چون جمعیت بود داخل نشده رفتیم از در
بالاکه خلوت بود داخل شدیم نزدیک در یک لژی خیلی عالی و مزین برای ما ترتیب داده بودند یک
پله میخورد رفتیم بالا نشستیم اینجا را هفت سال است ساخته اند سفرهای سابق که آمده بودیم هیچ ندیده
بودیم جای بسیار عالی است دو مرتبه دارد مرتبه اول تمام ستونهای آهن و چلچراغ دارد و از جلو پله

میخورد تا بالا مرتبه دوم جای نشیمن است طاق اینجا تمام با آهن زده اند وسط این سقف بیک اندازه که
باز خیلی بزرگ است گشوده و بسته میشود و آن هم از آهن است و با اسباب پس و پیش میرود وقتی که ما وارد
شدیم باز بود و آسمان دیده میشد در وسط بازی بستند وسط زمین این فضا را برای بازیها خاک ریخته اند
این فضا بقدری بزرگ است که از اینجا که ما نشسته بودیم اشخاص طرف مقابل را چشم که سهل است با دوربین
دو چشم هم درست دیده نمیشد دور وسط اینجا دوره اش بقدر پانصد ذرع بود از اره اینجا را اول سفید کرده
کرده بودند که وقت بازی کثیف نشود آخر که بازی شکار در آوردند آن پارچهای سفید را برداشتند دور
نمای خیلی خوبی نمایان شد خلاصه جای بسیار عالی تماشائی است روی صندلی نشستیم میسو الفن که شرح
احوال او را در آخر مینویسیم نزدیک ما نشسته بود شروع ببازی کردند اول یک دختر بسیار مقبولی با لباس
فاخر قشنگ و کلاه خود آهنی براق سوار اسب سفید خوبی شده دوان دوان آمد جلو طاقنمای ما ایستاد
یک کبوتری از عقب آمد روی دست او نشست کاغذی بپای کبوتر بسته بود از پای او کاغذ را باز
کرده بمن داد وقتی که باز کردم دیدم بخط فارسی نوشته بود که به هیپودرم خوش آمدید برگشت در وسط
این فضا سه دیوار چوبی کوتاه مدور یکی در وسط و یکی در این کله و دیگری در آن کله ساخته بودند برای بازی
اسب بجهة اینکه اگر در وسط این فضا بازی در می آوردند بقدری دور است که از اطراف اشخاصی که
نشسته بودند بازی را نمیدیدند باین ملاحظه در سه جا بازی در میآوردند که همه ببینند اول بازیها
اسب بازی در آوردند که زنها سوار اسب شده رقص میکردند بعد اسبهای کوچک زیاد آوردند
که دور این محوطه میدویدند و از سر دیوارهای چوبی عالیتی میپریدند بعد آدمها را سوقان گذارده بودند
که مثل اسب دور این محوطه بدوند جمعی آدم آمدند و بقانونی که دارند بنا کردند بدویدن و از روی دیوارها
کوتاه چوبی که چهار پنج جا گذارده بودند جستن دو دور که دویدند بعضی از آنها وا ماندند و کم کردند تا آخر
که بمحل و میعادگاه خودشان رسیدند زیاده از چهار نفر بودند و هر کدام چهل فرانک که شش تومان
ایران میشود بیرق برداشتند بعد کالسکه مجللی که چهار اسب بآن بسته بودند و دو نفر پیشخدمت که
که پسرهای خوب خوش لباس و سوار اسبها بودند آوردند این چهار نفر که بیرق برداشته بودند
توی کالسکه نشسته از جلو ما بنا کردند رفتن و مردم هم بنا کردند بکف زدن جمعیت بقدری بود که
حساب نداشت بعد یک کالسکه دیگر بهمین شرح وارد و دو نفر زن با لباسهای چسبان قشنگ از
کالسکه پیاده شده بمیل آهنی که بزمین کوبیده بودند شروع کردند این دو زن به بازی ژیمناستیک از
سر آن میل پریدند و از اینطرف بآنطرف معلق میزدند و تاب خوردند خیلی بازیهای غریب کردند بعد

بعد



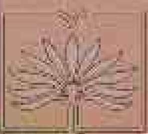
بازکالسکه حاضر شد هر دو سوار شده از جلو ما عبور کردند بعد کالسکه دیگر آمد یک جوان مقبول خوش سبیلی
که لباس زردی پوشیده بود وارد و پیاده شد معلوم شد بندباز است اسباب بندبازی ترتیب داده
و عوض بند هم یک میل آهنی خیلی نازکی که متصل و بی‌حرکت بود کشیده بودند یک چوب کلفت بلندی
هم برای لنگر مثل بندبازهای طهران در دست داشت رفت بالای آن مفتول آهنی و بنا کرد ببازی
کردن روی بند دوید و انواع معلقها زد و چرخ خورد و ایستاد کارهای خیلی عجیب و غریب تماشائی کرد
که الحق نوشتن نمیاید بعد آمد پائین سوار کالسکه مجللی شده از جلو و سایر مردم گذشت اینها که تمام شد
بازی (اُلمپیاد) که در عهد قیاصره روم این بازی را در میاورده اند در آوردند بقدر سی چهل نفر دختر
با لباسهای مخصوص و کلاه خودهای براق برگشته بسیار قشنگ سوار اسب بودند یکدسته اسبهای
سفید و یکدسته اسبهای کهر داشتند و جلو آنها هم یکنفر دختر فرمان ده بود که او هم همین لباس را پوشیده
و شنل قرمزی بدوش انداخته و بر اسب غزل ممتازی سوار بود فرمانده از جلو و دخترها از عقب بنظام
و ترتیب مخصوصی وارد شدند و بفرمان آن فرمانده حرکات مقبول قشنگ سواره در دور این محوطه کردند
بعد ده دوازده عراده نیم بلال دو چرخه که آنهم بوضع عرادهای رمی است هر یک را بدو اسب بسیار
قوی بسته آوردند و دخترها بنا کردند مشق کردن عراده‌ها هم بهمان مشق و حرکت در پشت سر آنها حرکت
میکردند حرکتهای غریب کردند آخر یک عراده آوردند فرمان ده با اسب رفت توی آن عراده
نیم بلال ایستاد و دخترهای سوار بترتیب مخصوصی دور او را گرفته بعد عراده‌ها در کمال سرعت چندین
مرتبه دور اینها تاخت کردند که همین عراده دوانی را الیمپیاد میگویند بسیار بازی خوبی بود بعد از این بازی
یک قفس آهنی بزرگی که پارچه پارچه بود آوردند وسط تماشاخانه بهم محکم وصل کردند جای مدور بزرگی شد
یک سرپوش آهنی هم بلند کرده روی آن قفس گذاردند و بعد یک قفس کوچک دیگر که توی آن یک
شیر ماده بزرگ و یک سگ بزرگ بود آوردند و در قفس کوچک را وصل باین قفس بزرگ نمودند
معلم این شیر هم با یک اسب سفید که روی آن زین پهنی بود وارد قفس شد و شیر و سگ را از آن قفس
کوچک داخل قفس بزرگ کرده وسط قفس بزرگ یک سکوی بلند چوبی گذارده بودند شیر رفت
روی آن سکو ایستاد شیر ماده چاق کج خلق مغروری بود معلم اشاره کرد که شیر برود روی زین اسب
شیر اول درشتی و بی اطاعتی کرد بعد بهر طور بود رفت روی زین اسب و بنا کرد دور این قفس اسب
دواندن و از روی چوبها جستن شیر هم همینطور پشت اسب نشسته هیچ تکان نمیخورد [illegible] بازی کرد بعد
شیر آمد پائین آنوقت شیر و اسب و سگ بنا کردند پشت سر یکدیگر دویدن و از سر چوبهائیکه

گذارده بودند جستن بعد شیر و سگ را دوباره توی قفس کوچک کرده بردند الحق خیلی کار غریبی بود در
وسط این بازیها هم که بعضی اسبابها درست میکردند الواط و مقلدها وارد میشدند و بازیهای عجیب
و حرکات مضحک میکردند بعد بازی شکار درآوردند آن محوطه را مرتبه بمرتبه پل و جنگل و نهر آب و چاه و
خانههای کوچک توی جنگل درست کردند و دیوارهای چپری وضع چوبی بعینه نمودند و در حقیقت آن
فضا را جنگلی کردند و جمعیت زیادی دسته دسته سواره و پیاده و با کالسکه میآمدند توی جنگل پیاده میشدند
و نهار میخوردند و صحبت میکردند و راه میرفتند بعد شیپورچیهای متعدد با شیپور خوش آهنگی که مخصوص
شکار است از اطراف و روی پلها وارد جنگل شده شیپور میزدند بعد از شیپور دخترهای سواره با لباسهای
خوب دیگر دسته بدسته وارد شده سگ زیاد آوردند و جمعیت زیادی جمع شده با آن شیپور
و اجزاء شروع کردند بشکار کردن و از در بیرون رفتند طول نکشید که یک مرال بزرگ شاخداری وارد
شده قدری ایستاد که سوارها و سگها از عقب او رسیده مرال بنا کرد دویدن و بهمان تعلیمی که داشت
بخط مستقیم از روی پل رفت سگها و سوارها هم از عقب او بنا کردند بتاختن این پل مصنوعی هم پله پله بود
اینها بتاخت با اسب از روی این پل و از روی این دیوارهای مصنوعی عقب مرال میرفتند و مرال از
در دیگر بیرون میرفت دو سه مرتبه همینطور مرال آمد و سوارها و سگها هم از عقب میرا و آمده دفعه آخر
یک مرال دیگر را کشته آوردند و این سواران و شکارچیان دور آن جمع شده گوشت مرال را بسگها دادند
و قدری ایستاده رفتند یک مرد کوتاه قدی میرشکار اینها بود که حکم تلخک مسخره داشت وضع غریبی
اسب میدواند هی از اسب بزمین میخورد و بلند میشد خنده داشت خلاصه نیمساعت از نصف
شب گذشته بازی تمام شد و آمدیم منزل خوابیدیم (شرح احوال الفن که اشاره کردیم این است پیرمرد
هشتاد ساله مهندس است ترتیب اکسپوزیسیون و هیپودرم و این قبیل کارها به توسط او میشود آدم با
سلیقه ایست همین الفن نایب و همدست همان هوسمان معروف بود که در عهد ناپلیون سوم پاریس را زینت
داد و او هم هنوز زنده است مسیو برژه هم مهندس قابلی است و با الفن همدست است پنجاه سال دارد
امروز اکسپوزیسیون مکزیک (مکزیک مملکتی در ینگی دنیای جنوبی است) رفتیم عمارت و اکسپوزه را خیلی خوب
ساخته و ترتیب داده بودند انواع مرغهای مکزیک را درست کرده بودند شبیه مرغهای طهران خیلی
داشت چند نوع مرغ مگسی دیدیم که سینه اش خال زیادی داشت خیلی مرغهای قشنگی بود چند نمونه از آن مرغهای
مصنوعی را خریدیم (روز دوشنبه هشتم) صبح برخواسته سوار کالسکه شده رفتیم بحمام
ترکی مسافت تا حمام خیلی بود این همان حمامی است که سفر اول و دوم هم در پاریس بآنجا رفته بودیم حمام

نوع مرغ

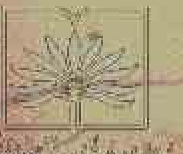
حوض

خوبی است شرح این حمام را در روزنامه سفر اول نوشته ایم استحمام کرده بیرون آمده آمدیم بمنزل نهار خوردیم
و بعد از نهار سوار کالسکه شده رفتیم باکسپوزیسیون قدری گردش کردیم سکسیون کره دنیا و سکسیونهای
بلژیک و برزیل و تماشاخانه اسپانیول که پهلوی سکسیون خودشان ساخته اند همه را تماشا کردیم اما
کره این کره را در اطاق بسیار بزرگی قرار داده اند که تمام این اطاق از دیوار و طاق آهن است و کره
تمام فضای اطاق را پر کرده است اصل کره از آهن است که روی آنرا با مقوا و گچ درست کرده اند تمام
شهرها و جزیره ها و دریاهای دنیا را نموده اند آنچه معادن از طلا و آهن و نقره و الماس و سایر جواهرات و
فلزات در کره زمین هست در این کره ساخته اند و هر کدام را با میخهای رنگ رنگ معین کرده که کدام
الماس و کدام جواهر دیگر و کدام طلا یا فلزات دیگر یا زغال و غیره است بنا کردیم دور کره بگردش و تماشا
کردن و میخواستیم برویم بالای کره که از آن بالا خوب تماشا کنیم همینطور که دور کره می گشتیم ملتفت شدم
که کم کم بالا میروم تا یکدفعه دیدم رسیدم بقله کره خیلی تعجب کردم که چگونه باین خوبی این راه را ساخته اند
از روی هندسه که شخص باین راحتی بالا میاید در آن بالا چند پله میخورد و از آهن رفتیم بالا در وسط
قطب شمال ایستادیم و از زیر بنا کردیم تماشای کره را کردن خیلی کره غریبی درست کرده اند بهترین صنایع
و چیزهای تماشائی اکسپوزیسیون و فرنگستان و شهر پاریس این کره و وضع ساختن آنست که خیلی چیز
تماشائی عجیبی است الحق هر قدر تعریف کنیم و بنویسیم کم است یک چرخی در زیر کره است مثل سکان کشتی
که همانطور که با سکان کشتی را میگردانند با این چرخ هم متصل کره را حرکت میدهند و بواسطه این حرکت
هم شخص تمام کره را می بیند و هم وضع حرکت کره را نشان میدهد بسیار چیز عجیبی است رئیس سکسیون
این کره زمین دو نفر هستند یکی (یوید) و دیگری (یونال) اشخاصی هم که این کره را ساخته اند
دو نفر هستند یکی (ویلارد) و دیگری (کتاذ) معادل سی هزار تومان پول ایران خرج این کره و
اطاق و جای کرده و در ظرف ششماه کره را ساخته اند در بالای کره که بودیم مثل اینکه شخص از آسمان کره
زمین را از دریاها و خشکیها و دریاچه ها و کوهها و جزایر و معادن با کمال احاطه و استیلا ملاحظه میکند
ما هم این کره را میدیدیم خلاصه بعد از تماشای کامل آمدیم پائین و رفتیم بمحل الماس تراشی هلاند که اسم
(الماس تراش بوآتس ها) است قدری ایستاده تماشا کردیم الماسهای متعدد داشت که میتراشیدند یک
قطعه سنگ معدنی طبیعی هم که یک الماس کوچکی توی آن بود بما یادگار داد بجهة نمونه که معلوم شود الماس
در چه نوع سنگی است رنگ سنگ الماس سیاه ماشی رنگ است که خیلی چرب و نرم که آب بزنند ادهم
بازمیشود در تماشاخانه اسپانیول هم که رقاصها و سازندهای اسپانیولی رقص میکردند و ساز میزدند تماشا

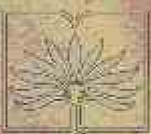


مختصری کرده سوار شده آمدیم بمنزل امشب باید رسمانه برویم بگران اپرا شام خورده لباس رسمی پوشیدیم امین
السلطان و سایر ملتزمین ما هم لباس رسمی پوشیده در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر سوار کالسکه شده رفتیم
بگران اپرا عمارتی بسیار عالی است همان جائی است که در دو سفر سابق هم دیده بودیم از پله ها رفتیم بالا جناب
رئیس جمهوری جلو آمدند دست داده تعارف کردیم و رفتیم در لژ مخصوص نشستیم زوجه جناب رئیس و زوجه
صدر اعظم و جمعی از زنهای دیگر هم بودند صدر اعظم و سایر وزراء و اغلبی از سفرای خارجه نیز با زنهایشان با لباس
رسمی حضور داشتند پادشاه سیاه هم با شمشیر حمایل کرده با زوجه اش در لژ زیر پای ما روبرو نشسته بودند پرنس
ژاپونی و پرنس موناکوی ایطالیا که امشب در اینجا دیده شد و جنرال کلباریس که از علماء جغرافیادانهای دانشمند
روس است همه را در اینجا دیدیم این جنرال جغرافیادان برای این آمده است که در مجلس جغرافیای فرانسه با
علمای این فن نشسته حرف بزند رئیس مجلس جغرافیای فرانسه (میو لسپس) معروف است که مهندسی
مشهور و در این علم اول شخص است خود لسپس هم اینجا بود و با او خیلی صحبت کردیم با وجود اینکه پیرمرد هشتاد و
پنجساله است بنیه بسیار خوبی دارد و اولاد پنج شش ساله دارد خلاصه پرده بالا رفت همان تیاترهائی است
که دیده ایم رقاص زیادی آمده رقصیدند و موزیک زدند بعد پرده افتاد و برخواسته آمدیم اینطرف قدری
راه رفتیم و بستنی خوردیم دوباره به مجلس آمدیم پرده دوم بالا رفت تماشای خوب در این پرده دادند
صورت دریا را ساخته بودند که مثل دریای حقیقی موج میزد و تلاطم میکرد خیلی تماشا داشت رقص کردند
و بازیها درآوردند بسیار خوب پرده بود پرده سیم باز صورت دریا نموده شد و باز رقاصها با اشکال
مختلف بیرون آمده رقصیدند خیلی تماشا داشت چون خیلی خسته و کسل بودیم دیگر نشسته برخواستیم و با جناب
میو کارنو تعارف کرده رفتیم منزل یک چیز خیلی عمده که در اکسپوزیسیون دیدیم و فراموش شده بود
بنویسیم این است که یک پانوراما ساخته اند از طرف آتلانتیک یعنی کشتیهای بزرگ تجارتی که مردم
فرنگ را میبرند به آمریک و از آنجا میاورند بفرنگ از بندر (هاور) فرانسه یک روزی رفتیم به
آنجا یک محوطه ایست که نهایت دورش سی ذرع است چند پله دارد آدم میرود بالا تا وقتی که آدم وارد
آنجا میشود داخل یک کشتی بزرگ میشود که در وسط دریای محیط واقع است و از توی این کشتی تا چشم کار میکند
دریای مواج است و بندر هاور فرانسه از دور بفاصله سه فرسنگ پیداست که پر از کشتی است کشتیهای
بزرگ جنگی و غیره جنگی زره پوش و غیره که طول آنها بقدر دویست ذرع است بهمان بزرگی دیده میشود در و
دریا مملو از سفاین است و در تمام بندرات کشتیهای زیادی لنگر انداخته که شخص هیچ تصور نمیکند که در
اکسپوزیسیون است و داخل جای باین کوچکی شده یقین میکند که در وسط دریای محیط است جای خیلی

رفتن به منزل رئیس جمهور



غریب تماشائیست وقتی هم که آدم از اینجا پائین میآید مرتبهٔ دوم گشتی را نشان میدهند اطاق باطاق که
در یک اطاق مردم نهار میخورند و در یک اطاق شطرنج بازی میکنند و سیگار میکشند جمعی دیگر از مردم
نشسته صحبت میکنند هیچ چنین جائی دیده نشده است وقتی هم که آدم بیرون می آید اکسپوزیسیون را
می بیند و این بنا را با یک عمارت کوچکی بنظر میآید (روز چهارشنبه نهم) امروز
باید برویم به (بودشمن) سفر دوم هم که بپاریس رفته بودیم اینجارا دیده بودیم صبح که از خواب برخاستم
دیدم توی باغ کوچک جلو اطاق با جمعیت و ازدحامیست از جمله دو سه نفر عکاس اسباب عکاسی
آورده بودند که عکس مارا بیندازند یکی از آنها پسر نادار عکاس بود عرض میکرد پدرم نادار بهمان قوه و بنیهٔ
سابق باقی است اما مادرم کمی فالج شده است دیگر مسیو لسپس مهندس معروف بود که آمده بود به حضور ما
برسد او را ملاقات کردیم دیگر مسیو دیلر وزیر مختار فرانسه در ماداگاسکار بود که آدم بسیار خوش صحبتی است
و تفصیل او را نوشته ایم دیگر کاکاهای شاه سیاه بودند که سازی را که خواسته بودیم آورده بودند ساز را
داده قدری ایستاده رفتند بعد لباس رسمی پوشیده رفتیم بیرون عکاسها از دو طرف دوربین با ایستان را
گذارده چند شیشه عکس مارا برداشتند بعد آمدیم توی اطاق توی حیاط هم جمعی از نوکرین خودمان و مردم
متفرقه که اسباب فروخته بودند آمده مشغول بار بستن بودند روسای روزنامه های تان و ممموریال دیپلو
ماتیک را هم اعتماد السلطنه بحضور آورده بود توی نارنجستان آنها را دیدم و قدری صحبت و فرمایش شد
رئیس روزنامه فیگارو را هم دیروز به حضور آورده بود پادشاه سیاهها هم از قراری که گفتند دو سه دیگر
میرود بولایتش خلاصه نهار خوردیم و بعد از نهار سوار کالسکه شده راندیم برای بودشمن که در آخر شهر واقع است
ابتدا بودشمن محلی کثیف و معدن گچ بوده و اشرار و اوباش در اینجا مسکن داشته اند و اکنون هم تمام عملجات
شهر در این محله سکنی دارند ناپلیون سیم امپراطور فرانسه اینجارا ساخته و پارک خوبی کرده است چون مرتبه مرتبه است
آبشارهای طبیعی خوب احداث کرده اند راندیم اول از پارک (منسو) گذشتیم که توی شهر واقع است
چندان پارک بزرگی نیست دور این باغ را عوض دیوار مشبک آهنی نصب کرده اند و سرهای آنها مطلاست
اینجا محل گردش دایه هاست که اطفال را میآورند صبح و عصر میگردانند بعد از جلو گران هتل و گران اپرا و
بلوار دمنمارت گذشته بوزه هیستوریک که نزدیک به بودشمن است رسیده از آنجا گذشته با
کالسکه وارد بودشمن شدیم در بین راه اغلب جاها اسباب بازی گذارده بودند و اسبهای مقوائی
وغیره ساخته بودند که چرخ میخوردند توی راهها و بلوارها هم بقدری جمعیت بود که راه عبور نبود به بودشمن هم
که رسیدیم پر از جمعیت مرد و زن و اطفال بود در بودشمن یک مدرسه ایست که اطفال عملجات در آنجا

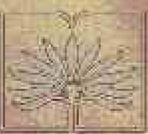


تحصیل میکنند امروز روز امتحان آنها و اجر دادن بآنهاست اعلی را هم امتحان کرده و اجرشان را داده
بودند این جمعیت زیاد بیشتر باین جهت بود با کالسکه قدری توی پارک گردش کردیم اما ازدحام مردم مانع از
تفرج بود بالاخره رفتیم روی یک بلندی که شهر پاریس از طرف مون مارت پیدا بود مون مارت یک تپه بلند است
که روی آن عمارت و خانه ساخته اند و در اینجاست که ناپلیون اول در ایام سلاطین متفقه که بپاریس آمده بودند
جنگها کرده بوده است قدری اینجا را تماشا کرده آمدیم پایین از روی پلی که زیر آن یک آبشار خیلی عمیق
و پرتگاه است گذشتیم در پاریس هر کس میخواهد خودش را بکشد میاید روی این پل خودش را پرت میکند
از پل گذشته رفتیم بالای بلندی که یک کلاه فرنگی خوبی در اینجاست پیاده شدیم شهر پاریس و برج ایفل
پیدا بود اینجا هم قدری گردش و تماشا کرده آمدیم پایین رفتیم توی مغاره که آبشار پل از کله این مغاره پایین
میریزد جای خوبی است چون عرق داشتیم و هوای اینجا هم سرد بود زیاد توقف نکرده آمدیم بیرون سوار کالسکه
شده آمدیم بمدرسه که امروز شاگردان اینجا را امتحان کرده اجر میدهند وارد مدرسه شدیم در تالار بزرگی که
اطاق ژیمناستیک که خدای محله بودشمن که اسمش (مانودن مودو) است نشسته بود و باین اطفال و
دخترها اجر میداد دختر و پسر زیادی بودند قدری توی اطاق نشستیم خیلی اینها از آمدن ما باین مدرسه
خوشوقت شدند بچند نفر از این بچها آن دسته گلی را که میدادند من گرفته بدست خودم بگردن اینها انداختم
از این فقره هم بسیار خوشحال گردیدند بعد برخاسته سوار کالسکه شده بطرف منزل راندیم محلات و کوچهای
بودشمن از این قرار است محله (کمبا) محله (و بلیت) محله (آمریک) این سه محله در (آرند
یسمان) نوزدهم است خلاصه رسیدیم بمنزل شام خوردیم در ساعت نه سوار کالسکه شده مجدالدوله و مسیو
بالوا و جنرال عماد هم پیش ما نشسته سایرین هم بکالسکه های دیگر سوار شدند رسیدیم بخیابان شانزلیزه
دو کافه شانتان در این خیابان است بکافه شانتان اولی رفته دم در قدری تماشا کردیم مردم که ملتفت
شدند ما هم برگشتیم و سوار شده رفتیم کافه شانتان دیگر آنجا دیگر توی مجلس نرفته رفتیم ببالاخانه که مجلس را تماشا
میکنند قدری نشسته تماشا کردیم باز مردم ما را شناخته و هورا میکشیدند دیدیم اینجا هم نمیتوان نشست
برخاسته آمدیم سوار شده راندیم باز از مون مارت گذشتیم یک خیابانی هم دیدیم که اطرافش دکانهای طولانی
مثل دالانهای کاروانسرا داشت در یک دالان پیاده شده داخل دالان شدیم جمعیت زیادی
بود ما را که دیدند اطراف ما ازدحام کردند بقسمی که دیدیم نه امتعه دکان دیده میشود نه میتوان راه رفت
بالاخره داخل دکانی شده یک عصای نیزه دار و چند سر چپق خریدیم و بمجدالدوله فرمودیم پول را بدهد بیاورد
و خودمان بیرون آمدیم سوار کالسکه شده بکالسکه چی فرمودیم از معابر خلوت برود بطرف سرای از کوچه که بطرف

آرندیسمان

اند

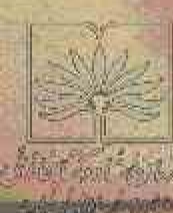
فولی برژه میرود عبور کردیم چراغهای فولی برژه را دیدیم روشن است خیلی با جلوه بود همینکه بسر کوچه رسیدیم
یک مرتبه اسبهای کالسکه ما بر دو زمین خورده خوابیدند و کم مانده بود که کالسکه برگردد جنرال مهماندار
گفتیم پیاده شود و ما هم پیاده شدیم باز مردم ازدحام کردند بالاخره بکالسکه دیگر نشسته راندیم بطرف منزل
رسیدیم بخیابان شانزالیزه پهلوی آن میلی که از مصر آورده اند دوربین فلکی بسیار بزرگی است که ماه را
می بینند امشب هوا صاف و ماه هم جلوه غریبی داشت بالای برج ایفل هم چراغ الکتریسیته را روشن کرده
بودند که آن خیلی جلوه داشت چراغهای شانزالیزه و کافه شانتانها و قهوه خانهای اطراف خیابان وصفای
خیابان بهار و بهم رفته عالم خاصی داشت بالون کاپیف هم که چهار دارد در هوا بود و باروشنی الکتریسیته
که از زیرش تابیده بود مثل یکی از ستاره های آسمان بنظر میآمد میل کردیم برویم زیر بالون تماشا کنیم راندیم
از پهلوی عمارت خودمان گذشته رسیدیم بمحل بالون که نزدیک منزل خودمان است اتفاقاً اینجا خلوت
بود پیاده شده داخل باغی شدیم و از یک کوچه که زمین و دیوار هایش از خاک بود گذشته وارد محوطه شدیم
که تمامش خاک و اطرافش درخت و وسطش گود بود وقتی که باینجا رسیدیم بالون پایین آمد چند نفر زن و مرد
توی آن نشسته بودند رئیس بالون بود اگر خان پیشخدمت و مسیو بالوا و زیر مختار فرانسه مقیم
طهران و چند نفر دیگر با رئیس بالون توی بالون نشسته رفتند بالا در بین راه گویا ترسیده بودند لذا اینجا
شیپور کشیده شد رسم است که شیپور که میزنند آنوقت بالون را پایین میکشند پنج دقیقه رفتن اینها
طول کشید سیصد ذرع بالا رفته بودند در زنبیل این بالون که جای نشیمن آدمها باشد ده دوازده نفری
نشینند وضع رفتن بالون ببالا این است اولاً یک ماشین بزرگی توی باغ است با دستگاه مفصلی که با
آن چرخ و اسباب الکتریسیته را بزیر بالون میزنند ثانیاً در آن محوطه خاکی که وسط آن مثل گود زورخانه گود است
و پله های چوبی بخورد دور و وسط آن گودی یک گودی دیگر و یک سوراخ کوچکی است طناب این بالون از این
سوراخ کوچک که یک اسباب و ماشین کوچکی میان آنست میرود پایین و از زیر زمین وصل است بیک
ماشین بزرگی که در گوشه باغ است و این طناب محکم بآن پیچیده شده است در وقت بالا رفتن بالون
آن ماشین بزرگ را بکار حرکت میدهند و طناب آهسته آهسته از آن سوراخ کوچک و ماشین کوچک
بیرون میآید و بالون بهوا میرود خلاصه مراجعت بمنزل کردیم (روز پنجشنبه دهم)
صبح از خواب برخواستیم اشخاصی که امروز قبل از نهار بحضور ما آمدند از این قرارند سید حمزه الجزایری که از اولاد
ابوبکر خلیفه است جوان عربی است بلند بالا و خوش سیما بسیار آدم با نمکی است اصل سیمای عرب را دارد
برای تماشای اکسپوزیسیون بپاریس آمده است دیگر مسیو براز احا کم کنگوی فرانسه است که بلکنگو میرود



جنرال اتون دکتر کالیپو دندان ساز مسیو دبلوش مسیو بلوطمیس که اصلاً فرانسه است قد کوتاه و تنه قطوری
دارد سنش زیاد اما بنیه اش خیلی خوبست اگرچه اصلاً فرانسوی است اما مدتیست کرسپندان روزنامه طمیس
لندن است که اخبار انگلیس و سایر ممالک فرنگ را در طمیس مینویسد خلاصه نهار خوردیم بعد از نهار یکساعت
از ظهر گذشته کالسکه حاضر شد من با جنرال مهماندار و مسیو بالوا به کالسکه نشسته بعضی از ملتزمین هم در کالسکه
های دیگر ملتزم رکاب بودند راندیم برای انگن از پارک (مونسو) گذشته و از اغلب محلات پاریس
وسط پاریس عبور کرده و از دروازه (سنت اوان) بیرون رفتیم و از دهی که همین اسم را دارد عبور
کرده و از روی پل نهری که از آب رودخانه سن منشعب کرده و دستی ساخته اند گذشته بقصبه (وَنیس)
رسیدیم کلیسای بزرگی دارد از آنجا داخل قصبه ده (اپی نای) شده بعد بقصبه (انگن) رسیدیم
جمعیت زیادی خبر شده حاضر بودند دم قهوه خانه پیاده شده رفتیم بالا آنجا هم جمعیت زیادی قدری
بالای قهوه ایستادیم مجدالدوله و ابوالحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از ملتزمین ما هم که عقب بودند
رسیدند قایقی برای ما روی دریاچه حاضر کرده بودند رفتیم سوار شده راندیم آب دریاچه زرد رنگ
و عمقش کمست بیش از یک ذرع عمق ندارد تفصیل انگن را در روزنامه سفر اول مشروحاً نوشته ام حالا
دیگر لازم نیست شرح بدهیم همینقدر مینویسیم که جای خیلی باصفائی است اهالی انگن قایقهای زیاد حاضر کرده سوار
اینها شده در اطراف ما گردش میکردند دخترهای خیلی خوشگل امروز در اینجا دیدم که گیسوهای زرد بلند بصورت
و دوششان ریخته بود امروز باید برویم بعمارت ییلاقی که (پرنسس ماتیلد) در اینجا دارد در سفر
دوم هم اینجا آمدیم بباغ و عمارت همین پرنسس رفتیم اما خودش نبود این سفر او را دیدم راه پارک پرنسس
از زیر یک پل کوچکی است که شراع قایق ما بآن پل گیر میکند باینجهة از زیر آن پل نرفته ما را از راه دیگر برد
توی کوچه باغهای انگن پیاده شده این راه طولانی را پیاده رفتیم تا وارد پارک شدیم یکنفر فرنگی هم که
قایقهای این دریاچه در اجارهٔ اوست جلو ما افتاده و حرف میزد و اطلاعات میداد داخل پارک
که شدیم پرنسس ماتیلد را دیدیم که با لوی ناپلیون جلو ما میآید لوی ناپلیون برادرزاده پرنسس است پرنسس
ماتیلد دختر ژرُن بناپارت برادر ناپلیون اول است و لوی ناپلیون پسر پرنس ناپلیون که او برادر پرنسس
ماتیلد است و این دو دختر ژرن بناپارت هستند که برادرزاده ناپلیون اول میشوند پرنس ناپلیون
را از فرانسه بیرون کرده و حالا در سویس است پرنسس ماتیلد هفتاد و یکسال دارد لوی ناپلیون جوان است
ریش سیاه و رنگ پریده دارد میگفت در قشون ایطالیا منصب دارم و در آنجا خدمت میکنم (ژ د
من ناپست) جواهری که پسر ناپست جواهری است در سفر اول گلوبند الماس بزرگی از او خریدیم و با



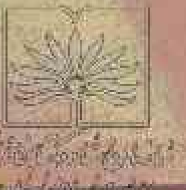
امین السلطان مرحوم دوست بود در اینجا دیده شد با زوجه اش که زن جوان خوشگلی است در پارک گردش
میکرد گویا با پرنسس سابقه آشنائی دارد خلاصه پارک بسیار بزرگ باصفائیست و گلکاری خوب دارد
تمام زمین پارک آدوشن و کاکوتی است و بوی خوبی دارد رفتیم توی اطاق و عمارت پرنسس که عمارت
خوبی است نشستیم پرنسس ماتیلد اگرچه هفتاد و یکسال از عمرش گذشته اما خیلی با بنیه و قوی جثه و زرنگ است شیرینی
آوردند خوردیم آب خوردیم از شاهزادگان کسی را که فرانسه با اذن داده اند که در پاریس توقف نماید
یکی همین پرنسس ماتیلد است که از خانواده لوئی ناپلیون است یکی دیگر هم دوک دومال است که پسر لوئی
فلیپ و در قصر شان تی ئی منزل دارد خلاصه چون خبر کرده بودیم که بموزه لاکسامبورغ برویم و دیر میشد
برخواسته آمدیم بیرون یک پیره زن هشتاد و یکساله در اینجا دیدیم که با این کبر سن بسیار زرنگ بود و تند
راه میرفت این پیره زن (دختر مارشال کاستیلان) است و زوجه (بولانکو) مارشال کاستیلان
از سردارهای قدیم فرانسه در عهد ناپلیون سیم و رئیس اردوی لیون بوده است و بولانکو در سفارت
فرانسه در عهد ناپلیون سیم آتشه میلیتر بوده و یک روز که در آلمان سان قشون در حضور گیلیوم میداده اند
اسب او را برداشته بزمین زده مرده است خیلی زن خوش سیمای بالابلندی است خلاصه آمدیم شاه
زاده خانم با ما آمد چون کشتی بزرگ از زیر پل سابق الذکر نمی گذرد بکشتی کوچک شاهزاده خانم سوار
شدیم و خود شاهزاده خانم با لوئی ناپلیون و زن پسر خوابری و آن زن پیر دیگر و جنرال برانژه و مسیو بالوا
وجیه الدوله و ابوالحسن خان در این کشتی پیش ما بودند پسرها و دخترها هم که در وقت آمدن در قایقها همراه ما بودند
باز با قایقهای خودشان دور ما را گرفته راندیم تا رسیدیم بقهوه خانه اینجا پیاده شده رفتیم بالای قهوه خانه
قدری اینجا ایستاده بعد با آنها وداع کرده توی قایق نشسته رفتند و ما هم سوار کالسکه شده از همان راهی که
آمده بودیم مراجعت کرده بشهر پاریس که رسیدیم راه را کج کرده راندیم برای موزه معدن لاکسامبورغ
وقت تنگ بود رسیدیم بموزه پیاده شدیم دیرکتر موزه که مرد پیر قد بلندی بود و ریش سفیدی داشت
و اسمش (هانری دلاگونیلیر) است او آمد دست داده تعارف کردیم اول ما را برد بمنزل
خودش که متصل باین موزه است خانه خوبی دارد زوجه اش استقبال کرد رفتیم توی اطاق قدری میوه و شیرینی
خورده برخواسته آمدیم برادر جناب ساوی کارنو میس هم که اسمش (آدلف کادنو) است حاضر
بود دنبال کردیم بگردش کردن اگرچه هوا تاریک شد و درست دیده نمیشد اما تمام میزها را دیدیم جواهر و سنگهای
معدنی قیمتی و غیره خیلی داشت وقت زیادی برای گردش این موزه لازم است که آدم تمام اینجا را
بعینه ببیند اما ما با این کمی وقت و تاریکی هوا و خستگی ممکن نبود همه را بدقت ببینیم سنگهای معادن نقره و جواهرات



هرقدر ممکن بود دست گرفته تماشا کرده آمدیم پائین اداره این موزه یک باغ کوچک مخصوص خوبی هم بجنبه
عمله جات خودش دارد که اهل شهر و مردم خارجی داخل این باغ نمیشوند از این باغ کوچک هم بباغ بزرگ ......
لاکسامبورغ دیواری آهنی و دری دارد که مقفل است بباغ کوچک آمده از انجا داخل باغ بزرگ لاکسامبورغ
شدیم همینکه مردم فهمیدند ما داخل باغ شدیم اجتماع نمودند فرمودیم کالسکه ها را آوردند توی باغ سوار شده
و رفتیم از کوچهای زیاد عبور کرده از جلو (پانتئن) که کلیسائی است که مردمان معتبر معروف را در انجا
دفن میکنند و استخوان پدر مسیو کارنو را هم در انجا دفن کرده اند گذشتیم و آمدیم منزل شب را بتماشاخانه ......
(اودئن) رفتیم تماشاخانه بسیار خوبیست از چند پله کوچک بالا رفته روبروی سن لژ رسمی بود در انجا
نشستیم امین السلطان و عزیز السلطان و سایر ملتزمین ما هم بودند وضع این تماشاخانه هیچ شباهتی بوضع سایر
تماشاخانهها ندارد بطرحی خاص ساخته اند دو مرتبه است اما مثل سایر تماشاخانهها لژهای کوچک ندارد اطراف
تماشاخانه شکل علام گردش است که در انجا مراتب دارد و روی صندلی می نشینند پرده بالا رفت یک دور
نما و جمعیت عجیبی از بازیگرها و رقاصها بود قریب دویست نفر زن و دختر و پسر و مرد با لباسهای فاخر بودند
اساس و اصول این بازی این است که بازی عقل و جهل را بیرون می آورند یک مردی لباس سیاهی پوشیده
و روی خود را بشکل مختلف سیاه کرده خود را شبیه جهل ساخته بود و یک زن بلند بالائی که لباس بسیار
قشنگ خوبی پوشیده شبیه عقل شده بود این دو بدون حرف زدن باشاره با یکدیگر منازعه میکردند مثلاً
در یک پرده صورت شخص حکیمی را که اختراع چراغ الکتریسیته را کرده بود درآورده بودند اطاقی برای شخص حکیم
ترتیب داده بودند و خود حکیم در اطاق سر میز نشسته دستش را زیر چانه گذاشته فکر میکرد و اسباب زیادی
توی اطاق و روی میزش ریخته مشغول اختراع الکتریسیته بود جهل که آن مرد سیاه بود وارد اطاق حکیم
شده او را باشارات و وضعهای مختلف از اختراع و فکر این کار منع کرد بطوریکه حکیم از سر کار خود برخواست
رفت بگردش و از صرافت این کار افتاد بعد عقل که آن زن جمیل بود وارد شده حکیم را بدست و اشاره
چشم نصیحت و تحریض کرده منع از پیروی خیال جهل نمود دوباره او را بسر کارش آورده مشغول شده الکتریسیته
را ایجاد و احداث کرد در پردهای متعدد دیگر شبیه تونل منسنی ایطالیا را که هفت فرسنگ راه توی
کوه را سوراخ کرده اند درآورده بودند با پرده شکل کوه و تونل که عمله جات مشغول کار بودند جهل که آن مرد سیاه
پوش بدترکیب بود وارد شده و باشاره عمله جات را از کار و سوراخ کردن تونل باز داشت بعد زنی که صورت
عقل بود وارد شده و عمله جات و مهندسین را نصیحت کرده آنها را دوباره بکار واداشت و تونل را سوراخ
کردند بعد شبیه کانال سوئز را درآورده بودند که در قدیم انجا همیشه جنگ بود و نزاع میکردند و آدم کشته میشد

جهل اینهارا باین حرکات بد وا میداشت تمام این حالات بدرا نشان دادند و جنگ کردند و آدم کشته
شد و جهل در میان آنها مشغول اغوا بود بعد عقل وارد شد و آنهارا ازین حرکات زشت منع کرده بکندن کانال
وا داشت و مشغول شده کاررا تمام کردند و دو دریارا بهم وصل نمودند خلاصه ازین قبیل بازیها در آوردند
و هی عقل بر جهل غلبه میکرد و تمام این بازیهارا پرده بپرده عیناً نشان میدادند که خیلی تماشا داشت و در این
ضمن رقاصهای زیاد میرقصیدند و بازی در می آوردند بچه های کوچک را صورتشان را سیاه کرده شبیه
کاکا ساخته میآمدند رقص میکردند و ساز میزدند و بعد حلقه شده نشستند یک رقاصی آمد وسط آنها خیلی
رقصید و این سیاهها با آن دایره ها میزدند و میخواندند خیلی خوب و خوش حالت بودند اما این همه رقاص
از خود این تماشاخانه نیست از ایطالیا و سایر جاها هم آورده اند و در سر پرده رقاصها بشکلهای مختلف میشدند
مثلاً یکدفعه میرفتند روی صندلیها مرتبه مرتبه می ایستادند بشکل بروج و یکدفعه بصورت دسته گل......
معقولی میشدند در پرده آخر صورت را در وقت غروب کردن نشان دادند که تمام این رقاصها در آخر
تماشاخانه روی صندلیها بشکل نیم خورشید مرتبه بمرتبه ایستادند و از اطراف آنها شعاع قرمز خورشید
مثل وقت غروب بالا آمده بود در این صورت عقل هم در وسط آنها ایستاده بود خیلی پردهٔ قشنگ
خوبی بود الحق تماشاخانه و بازی بسیار خوبی بود بعد از اتمام آمدیم منزل اسم حکیمی که مخترع چراغ الکتریسیته
بوده (ادیسن) است امشب در آخر بازی کانال سوئز صورت تمام اهالی ممالک و دول را در آورده بودند
از ایرانی و انگلیس و فرانسه و آلمان و اطریش و عثمانی و هلاند و سیاه وغیره وغیره سه نفر ایرانی بسیار
خوب ساخته بودند که لباس آنها لباس خوشگل تماشاخانه بود اما کلاههای پوست ایرانی کوچک معقولی
سرشان گذاشته بودند بکلاهشان هم جقهٔ پردار کوچکی زده و در دست هر کدام یک بیرق شیر و خورشید
داده بودند اهالی سایر ممالک هم لباس همان مملکت خودشان را پوشیده و هر کدام بیرق دولت خودرا
در دست داشتند تمام اینها آمده با یکدیگر رقصیدند بازی و رقص با تماشائی بود (روز جمعهٔ یاز
دهم) امروز روز آخر توقف پاریس است و ملتزمین همه در تدارک حرکت و مشغول بار بستن
هستند قبل از نهار امین السلطان و مسیو بالوا و جنرال مهماندار و الیسک آقاسی باشی دولت فرانسه
بحضور ما آمده بعضی اسباب و هدایا از طرف جناب رئیس جمهوری برای ما آوردند از جمله یک
هزار پیشه بود با اسباب چینی کار سور بسیار چیز خوبی بود دیگر یک قبضه تفنگ ساچمه زنی و یک
قالی کار گوبلن بود همه خیلی نفیس بود اظهار امتنان کردیم بعد آمدیم سر نهار نهار خوردیم بعد از نهار با مجدالدوله
و مسیو بالوا و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از کوچه کلبر رفتیم بباغی که بالون در آنجا حاضر میکنند هم





این باغ هم کلیه براست داخل باغ شدیم دور باغ درخت موز زیادی بدیوار باغ کشیده بودند و غوره زیادی داشت یکدسته موزیکانچی مجاری هم درانجا موزیک میزدند اینها همان موزیکانچیهای مجاری هستند که در انگلیس درخانه روچیلد هم ساز میزدند آن بالون بزرگی که طناب و مهار دارد امروز بالا میرود و یک بالونی دیگر ازان کوچکتر برای بالا رفتن حاضر کرده بودند ناسل کوچکی بقدر جای دو نفر داشت یک لوله ابریشمی بود که یک سر این لوله ببالون و سر دیگرش بماشینی اتصال داشت که ازان ماشین بخار گاز بواسطه آن لوله داخل بالون میشد تمام این بالونها با ابریشم است و ابریشم اینها را هم مخصوصاً باید از چین بیاورند میگفتند ابریشم ایران هم برای این کار بسیار خوبست خلاصه بالون حاضر شد میو گدار خودش با یکنفر روسی که اسمش کلریو بود توی بالون نشسته بهوا رفتند تا چشم کار میکرد بالا رفتند اما زیاد بالا رفته بطرفی کج کرده از نظر غایب شدند بعد ابوالحسن خان و ادیب الملک و بعضی دیگر از ملتزمین را فرمودیم توی آن بالون بزرگ طناب دار نشسته بالا رفتند اما چون باد میآمد و برای رفتن بالون هوا مساعد نبود بقدر سی ذرعی که بالا رفتند دیدیم بالون حرکت زیادی میکند فرمودیم پایین آوردند وقتی بالون بهوا رفت یک زن فربه تومندی که (ددلون کود) و در یک تماشاخانه (آکتریس) است یعنی بازیگر اشعار بدیهه که در تعریف و جرأت مسافرین بالون (کلوویس هوگ) گفته بود ایستاده مثل خطبه باواز بلند خواند خیلی زن غریبی بود این کلوویس هوگ وکیل شهر مارسیل است و شعر هم میگوید قد کوتاه و زلفهائی مثل دراویش دارد خلاصه مراجعت بمنزل کرده تغییر لباس داده سوار کالسکه شده بسمت رفتیم بالیزه برای وداع با جناب رئیس جمهوری و امین السلطان وغیره هم در رکاب بودند دم پله عمارت جنرال بووذد) ایستاده بود میو تیرار صدر اعظم و اسپولر وزیر امور خارجه هم بودند جناب رئیس هم استقبال کردند دست داده رفتیم بالا قدری نشسته صحبت کردیم زوجه جناب رئیس هم آمد رئیس یک مجسمه کوچک خودرا که در توی جعبه بود حضوراً بما هدیه دادند مراجعت بمنزل کردیم بعد از ساعتی سوار کالسکه شده با امین السلطان وغیره رفتیم باکسپوزیسیون با کالسکه داخل شده تا محل امتعه خود دولت فرانسه که در مرکز اکسپوزیسیون واقع است رفتیم تماشا و گردش ما امروز منحصر بدیدن صنایع فرانسه شد خیلی پیاده راه رفته خسته شدیم جواهری و زرگری طلا و نقره و مطلاکاری و مفضض کاری و چینی سازی و بلورآلات و آینه و اسباب های دیگر فرانسه را بتفصیل تماشا کردیم و بعضی جواهرات وغیره خریدیم اسبابهای نفیس خوب بقدری بود که جا داشت اقلاً شخص دو سه کرور تومان بدهد و خرید نماید خلاصه وقت هم تنگ بود چرا که شش ساعت بعد از ظهر داخل اکسپوزیسیون بسته میشود و مردم باید بیرون بروند آنوقت بیرون اکسپوزیسیون



دیع

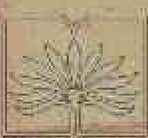
و برج ایفل را صبح هم باز است یک آینه بی جیوه در میان امتعه فرانسه دیدم که هفت ذرع طول و چهار ذرع بلکه متجاوز عرض داشت در حقیقت اول درجه آینه بزرگیست که الی حال در دنیا ساخته شده است کارخانه جات صنایع فرانسه از پارچه و بلور و چینی و آهن آلات و غیره و غیره خیلی ترقی کرده است امروز البته اینجا از چند کرور تومان در اینجا جواهر دیدم که همه علی و حمتار بود مروارید های خوب و الماسهای رنگ رنگ که البته بقدر ده جور و ده رنگ الماس بود دیده وقت غروب مراجعت کرده از میان اکسپوسیون سوار کالسکه شدیم و یکسر از آنجا رفتیم بخانه نظر آقا وزیر مختار ایران خانه قشنگی داشت قدری نشسته عصرانه خوردیم سه چهار پسرهای بزرگ و کوچک و یکدختر کوچک چهار ساله دارد اولادش زبان ترکی هم میدانند از آنجا بمنزل برگشتیم و شب را چون خسته بودیم و فردا هم به بادن باد بردیم بهیچ جا نرفتیم (روز دوشنبه دوازدهم) امروز باید انشاء الله از پاریس به بادن باد المان برویم و یکساعت بعد از ظهر وقت حرکت است نهار خوردیم بعد از نهار بطرف گار شرقی پاریس حرکت کردند که از آنجا باید به بادن باد رفت حکیمباشی طولوزان آمد مرخصی گرفت که چندی در پاریس مانده بعد بطهران بیاید و عوض خودش دکتر فوریه را موقتاً ملتزم رکاب کرده است بارهائیکه اینجا از ما بسته شد که بقدر سیصد بار بود دادیم بحاجی حسین قلیخان وزیر مختار تازه ونی که از دریا از راه مارسیل و باطوم حمل داده بانزلی ببرد خلاصه آمدیم توی باغ نزدیک بطارمی آهنی باغ روی صندلی نشستیم یکساعت بعد از ظهر جناب مسیو کارنو رئیس و جنرال مهماندار مسیو برانره و همراهان با اینجا آمدند که باتفاق گار برویم با جناب رئیس دست داده تعارف کردیم و چند دقیقه در چادر وسط باغ نشستیم بعد برخواسته آمدیم سوار کالسکه شدیم جناب رئیس جمهوری و امین السلطان و مسیو اسپولر وزیر خارجه فرانسه در کالسکه ما نشسته راندیم اول از خیابان شانزلیزه و بعد از آرک دُتریُنف و بعد از پلاس دلاکن کرد و بعد از گراند هوتل و گراند اپرا و از کوچه لافایت که پیش از ناپلیون سردار بوده و در وقتیکه ینگی دنیائیها با انگلیسها شوریده بودند اینهم در جزو ینگی دنیائیها بر ضد انگلیس جنگ میکرد و آنها را از آزاد نمود و اصلش فرانسوی بود و این کوچه را باسم او موسوم کرده اند گذشتیم کوچه بسیار طولانی بود تا با انتهای این کوچه رفته از وسط کوچه رفتیم بگار شرقی همه جای راه قشون و سواره زیاد ایستاده بود رسیدیم بگار اول باطاق مزینی رفته قدری آنجا نشستیم جناب مسیو کارنو بعضی از صاحبمنصبها و دیر کتر باو وزرائی را که در گار حاضر بودند معرفی کردند بعد از دیدن آنها داخل گار شدیم گار بسیار عالی طولانی خوبی بود و طاق بلندی داشت که تمامش بلور بود عرض و طول گار خیلی بود آنجا را تماشا کرده داخل ترن شدیم ترن بسیار خوب تجملاتی است ملتزمین هم همه جابجا شدند اطاق واگن ما یک سالون و یک اطاق کوچکی بود در هیچ جا راه نداشت

با جناب رئیس جمهوری و وزراء و صاحب‌منصبهای نظامی و غیرنظامی وداع و تعارف کردیم و بهمان حالت
ایستاده بودند تا ترن حرکت کرد و راندیم برای بادن باد حاصل زراعت فرانسه را همه جا چیده اند و
تمام صحرا از زرد شده و چمنها هم رو بزردی گذارده اتایو بخه و اسپرس و بعضی محصولات دیگر سبز بود خلاصه
از شهر (بادسوزیق) گذشتیم سورس برای این میگویند که نزدیک برودخانه س است بعد به شهر
بادسوداب) رسیده قدری در انجا توقف کرده بعد راندیم شب بود که رسیدیم بشهر (نوفوا)...
اینجا هم توقفی کردیم حاکم شهر و جنرال و بعضی ژاندرمهای خوش لباس جلو ما آمده بودند آنها را دیدیم بعد
راندیم (شومن) رسیدیم اینجا باید شام بخوریم در اطاق کار شام حاضر کرده بودند پیاده شده رفتیم
توی اطاق یک اطاق کوچکی بود و میز کوچکی برای ما ترتیب داده بودند یک اطاق دیگر هم برای ملتزمین
میز شام چیده بودند رفتیم شام خوردیم میزی دیگر هم برای بعضی از ملتزمین در خارج از اطاق زیر آسمان ترتیب
داده بودند پس از اتمام شام برخواسته آمدیم توی واگن هوا مهتاب بسیار خوبی و صحرا صفا و عالم خوشی
داشت تا نصف شب بیدار بودیم و تماشای صحرا می‌کردیم از تونلهای متعدد گذشتیم بعد برخواسته
روی نیم تخت خوابیدیم تازه خوابم برده بود که رسیدیم بشهر (وزول) انجا قال و مقال شد بیدار
شدم اما از روی نیم تخت برنخواستم حاکم و پارلمان هوت سان یعنی ناحیه که وزول در آن واقع است
اینجا حاضر بود اسم حاکم (اوژن سنی) است خلاصه بعد خوابم برد وقتی که خواب بوده رسیده
بودیم به بلفر که قلعه محکمی از مال فرانسه است انجا ترن بقدر ربع ساعت ایستاده بود و ما چون خواب
بودیم هیچ ندیدیم چطور جائی است (روز یکشنبه سیزدهم) صبح زود که تازه هوا روشن یکشنبه سیزدهم
شده و چهار ساعت از نصف شب گذشته بود از خواب برخواستم خواب آلوده از پنجره که نگاه کردم
بقدر نیم فرسنگی از خاک سویس را دیدم که جنگل و کوههای خوب داشت بلا فاصله رسیدیم بشهر بال
که آخرین شهر سویس و در سر المان است که از اینجا تا سرحد المان یک ربع راه است تا بخاک بادیه رسد
در اینجا ترن مقابل هوتل بوفرن ایستاد هنوز هوا تاریک و صبح خیلی زود بود اهالی ترن ما تمام خواب
بودند باران تند شدیدی میآمد از پنجره ترن که نگاه به بیرون میکردم مسیو بالوا وزیر مختار طهران و جنرال
پارژه مهماندار خودمان را دیدم که لباس سفری خودشان را پوشیده میخواهند مرخص شده بپاریس مراجعت
کنند با آنها خداحافظ کردیم و مرخص شده رفتند میرزا رضا خان وزیر مختار مقیم برلن که دیشب
باینجا آمده بوده است صبح بحضور رسید در بین که ایستاده بودیم یک ترنی از المان رسیده جلو
ما ایستاد جمعیت زیادی از مسافرین توی آن بودند که بحالتهای مختلف خواب آلود پیاده شدند

بالجمله

میخواستند بشهر بال بروند خلاصه ترن ما هم حرکت کرد بقدر یک ربع که رفتیم رسیدیم به اوفان بورغ مهماندارهای دولت باد که در حمال شهر بال آمده بودند و بحضور رسیدند این قرارند (بادن دو گیمن گن) وزیر دربار دولت باداست (بادن دو شوبو) اجودان مخصوص گراندوک (آیون لیهر) رئیس کل راههای آهن باد و مستشار وزیر داخله (مشیی فول) حاکم رن اعلی مستشار وزارت داخله ایوننان کلنل گمل) نایب سرهنگ کماندان کل ژاندارم رن اعلی (اشخاصی که در شهر فری بورغ بحضور رسیده معرفی شدند این قراراست (جنرال دوشلیخ تینگ) سردار قشون قسمت چهاردهم المان که عبارت از قشون باداست (جنرال دو مانتای) سرتیپ قسمت اول تومان چهاردهم (جنرال ذنکلر) سرتیپ پیاده نظام (جنرال دو کرنبیك) سرتیپ سواره نظام ...... کلنل دو هل ده) کوماندان رژیمان یکصد و سیزدهم (فریستد) مارشال دربار گراندوک فرید ریک کلیوم ولیعهد باد که خود ناخوش بوده و در شهر فری بورغ است بجهة تبریک ورود ما مخصوصاً مأمور شده بود (مسیو بوملو) رئیس و معلم کل مدرسه فری بورغ (مسیو دودیك) رئیس دیوان عدلیه شهر فری بورغ و کلانتر شهر مزبور اشخاصی که در شهر اوفان بورغ بحضور رسیده معرفی شدند (مسیو هیپ تینگ) کلانتر ولایت رن سیانه (اشخاصی که در ورود بشهر باد بحضور رسیده معرفی شدند گراندوک خودشان در گار راه آهن اشخاص ذیل را معرفی نمودند (پرنس ماکسی میلین) برادرزاده گراندوک که پسر گراندوک کلیوم و مادرش دختر خواهر الکساندر دوم امپراطور ماضی روس است (جنرال هودوك سردار قشون قسمت پانزدهم در الزاس و لرن که از همه قسمتهای قشون المان معتبرتر و بزرگتر است مخصوصاً برای رسیدن بحضور ما از استراز بورغ آمده بود جناب (دو هولونینك) امیراخور گراندوک که در دربار گراندوک بمناسبت کبر سن و قدمت خدمت از همه برتر است (بادن دو قوقون) اجودان مخصوص گراندوک (مسیو دبیناد) حاکم شهر بادن باد خلاصه یکساعت بظهر مانده وارد گار بادن باد شدیم راهها و اماکن اینجا را چون در دو سفر سابق هم دیده بودیم همه را بلد بودیم خود گراندوک با سایر رجال و اجزاء دربار ایشان که اسامی آنها را نوشتیم جلو آمده در گار حاضر بودند و معرفی شدند و کمال پذیرائی و مهربانی را بجا آوردند گراندوک آدمی بسیار خوب و مهربان هستند شصت و سه سال دارند برادرزاده ایشان هم که خواهرزاده امپراطور مرحوم روس است جوان خوش سیمای بلند قامت خوبیست من با گراندوک در کالسکه نشسته سایرین هم از عقب بکالسکه های دیگر سوار شده راندیم برای عمارت (شلوس بادن) که عمارت سلطنتی و متعلق بگراندوک است که اجداد ایشان ساخته اند عمارت قدیم کهنه کثیفیست بجاده سنگ

میشود که بنا کرده‌اند این عمارت در بالای تپهٔ بلندی واقع و مشرف بتمام خانه‌ها و عمارات بادن باد و دره‌های
اطراف است خیلی جای باصفای با روحی است راه پیچ پیچ مالیدهٔ راحت خوبی دارد که کالسکه بسهولت
بالا میرفت وارد عمارت شده پیاده شدیم خود گراندوک در مرتبهٔ زیر اینعمارت منزل دارند منزل ما
در مرتبهٔ دوم است پلهٔ زیادی میخورد اما پله‌های راحتی است ملتزمین ما هم تماماً در همین عمارت از مرتبهٔ اول
الی مرتبهٔ سوم منزل دارند جای همه خوب و اسباب راحت است در دو سفر سابق که ببادن باد آمدیم
منزل ما در هوتلی بود که آن هوتل معروف باسم انگلیس بود و چون در جای گودی واقع بود شهر بادن باد را
هیچ باینطور ندیده بودیم خیلی این عمارت باصفا و خوش منظر است خلاصه گراندوک آمده اطاق و منزل
ما را نشان دادند و رفتند ما هم راحت شدیم امروز از وقتی که از خواب برخواستیم رودخانه‌هائیکه در
عرض راه الی بادن باد دیدیم از این قرار است رودخانهٔ اول نزدیک شهر بال رود کوچکی است اسمش
(ویزه) که در نزدیکی شهر شونیف هایم که در جنگل فوره نوار واقع شده است جاری میشود رودخانهٔ دوم
که اسمش (ددی سنام) است نزدیک شهر فری بورغ که از درهٔ موسوم به (آن فو) یعنی جهنم واقعه
در جنگل فوره نوار جاری شده برودخانه بزرگ رن داخل میشود رودخانهٔ سومی اسمش (کینزیگ)
است که سرچشمه از نزدیکی شهر اوفان بورغ میگیرد و از کوه دره‌ای موسوم به (کبی بیس) واقعه
در جنگل فوره نوار بطرف رودخانه بزرگ رن جاری میشود خلاصه نهار خوردیم بعد از نهار قدری خوابید
عصر در باغ جلو عمارت قدری گردش کردیم شب را بعد از شام رفتیم بعمارت کازینو که انجا را چراغان
کرده و موزیکان میزدند تفصیل اینعمارت را در روزنامهٔ سفر سابق نوشته‌ایم گراندوک هم با من بودند
رسیدیم بکازینو داخل عمارت شدیم در ایوان جلو عمارت صندلی گذارده بودند با گراندوک نشستیم
امین السلطان و عزیز السلطان و سایر ملتزمین هم بودند قدری باغ و چراغان را تماشا کردیم جمعیت زیادی
جمع شده بودند بعد برخواسته در اطاقها گردش کردیم طالارها و اطاقهای بسیار عالی با چهل چراغهای
خوب داشت رفتیم بیک تالاری که در گوشهٔ اینعمارت واقع است تمام در و دیوارهای آن تالار را
نقاشی کرده بودند اول تصور کردیم پرده‌های کار گوبلن فرانسه است وقتی که رسیدیم گفتند نقاشی است
اما کار نقاشهای فرانسه است بسیار خوب نقاشی کرده‌اند این عمارت اول قمارخانه بوده است
حالا جای کنسرت است که غالباً انجا ساز میزنند و سالی دو سه مرتبه باله رقص میدهند در حقیقت کلوب
مانندی است بعد از گردش اطاقها آمدیم توی باغ یکدور باغ را هم در میان جمعیت گردش کرده و از جلو بعضی
دکاکین گذشتیم اسبابهای خوب از مصنوعات و امتعهٔ خود انجا و سایر جاها از جواهرات و غیره



خیلی داشت یک مبلغی جواهرات و اسباب متفرقه خریدیم و چراغان را تماشا کرده بعد با گراندوک بکالسکه نشسته آمدیم منزل خوابیدیم (روزیکه از خاک فرانسه خارج میشدیم درخت بید و سبزی زیاد دیدیم وقتی وارد خاک المان شدیم دست چپ راه بمسافت زیادی کوههای پرجنگل زیاد بود اما دست راستمان کوههای جنگلی نزدیک بود و درخت موزیادی دیدیم که تمام آنها پر از غوره بود می گفتند ناخوشی که در پاریس بدرخت مو زده است که آن ناخوشی را بفرانسه (فیلک سِلاد) میگویند در اینجاهم پیدا شده این موهای زیاد برای ساختن شراب است (روز دوشنبه چهاردهم) امروز قبل از نهار پرنس منچیکف روسی قرار است بحضور ما بیاید در سفر اول و دوم فرنگ پرنس منچیکف در خاک روستیه مهماندار ما بود و بسیار آدم خوبیست دیروز در کار با گراندوک باستقبال ما آمده بود اوراکه دیدیم از دیدن او خیلی مشعوف شدیم پیر و شکسته و منحنی شده است لباس رسمی پوشیده بود ماراکه دید گریه کرد گفت دو سال است زوجه ام مرده است مدتیست زمستان و تابستان را همیشه در بادن باد هستم تفصیل خانه و عمارت او را در بادن باد در روزنامه سفر سابق نوشته ام خلاصه قبل از ظهر بحضور ما آمد و قدری نشسته صحبت کرد و رفت او که رفت نهار خوردیم و بعد از نهار رفتیم توی باغ جلو عمارت خیلی گردش کردیم باغ بسیار باصفای بزرگیست خیابانها و گلکاری های خوب دارد یک مهتابی دارد که تمامش گلکاریست و چشم انداز خوبی بعضی جاها دارد مرتبه مرتبه است و پله بخورد بالا میرود چفته های مو خوب دارد که غوره زیاد داشت حوضها و فوارهای قشنگ دارد یک حوضی داشت که متصل بدیوار بود و از دهن کله شیری آب کمی بحوض میریخت و یک حوض دیگر بود که فواره بزرگی داشت و بقدر شانزده هفده ذرع آب آن میجست و یک حوض دیگر بود که فواره مثل کلاه درویشی داشت و آب کمی از آن بیرون می آمد یک ایوانی بود که ستون میخورد و وسط آنرا با سنگهای قلوه درست کرده بودند که وقت آمدن باران آدم توی آنجا رفته از باران محفوظ باشد خیلی قشنگ جائی بود خلاصه گردش زیادی کرده دو ساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شدیم مجدالدوله و میرزا محمدخان که تفنگ مخصوص ما را در دست داشت و پیشخدمت باشی گراندوک که اسمش (بادون دوکیلنگ) است در کالسکه پیش ما بودند راندیم برای جای ماهیخانه که از آنجا بشکار برویم در بین راه که میرفتیم در کنار رودخانه از مهمانخانه های خوب متعدد و پلهای کوچک آهنی که روی رودخانه بسته بودند عبور کرده و از همان هتل انگلیس که در دو سفر سابق اینجا منزل کرده بودیم گذشتیم جلو هتل ها گلکاریهای خوب کرده بودند از رودخانه هم آب کم باصفائی جاری بود و از دم عمارت پرنس منچیکف هم که در دست راست

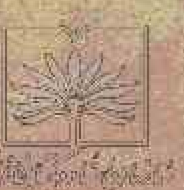
دوشنبه چهاردهم

بود عبور کردیم عمارت چوبی هم از دور پیدا بود که گفتند مال پرنس کاکارین است کاکارین از شاهزادهای
روس و صاحب دولت است در اینجا منزل ییلاقی دارد خلاصه راندیم از جلو ده (لیبهتن تال) گذشته
رسیدیم بماهی خانه اینجا جائی است که چند اطاق چوبی و حوضهای کوچک ساخته اند که از تخم ماهی در این حوضها
ماهی عمل میآورند و میفروشند در بیرون هم دریاچهای بزرگ داشت پیاده شده انجارا تماشا کردیم سفر
سابق که اینجا آمدیم رئیس این ماهی خانه شخص انگلیسی بود حالا یک مرد المانی است زنی با دو دختر خوشگل هم
دارد که حاضر بودند بعد از تماشای اینجا سوار شده رفتیم برای شکار قدری که رفتیم یک کالسکه دیدیم که توی
آن میرشکار گراندوک که اسمش (مسیو لوئی ابو فریسن) است نشسته بود این همان میرشکاری است
که در سفر اول هم با ما بشکار آمده بود قدری دیگر که راندیم از عقب سر ما گفتند شوکا دیده شد یعنی سید
محمد خان پیشخدمت دیده بود ما پیاده شده خیلی گردش کردیم چیزی ندیدیم دوباره سوار شده راندیم
میرشکار عرض کرد دیگر کالسکه نمیرود باید پیاده رفت پیاده شدیم در راه سربالا را گرفته خیلی پیاده رفتیم
خسته شده عرق زیاد کردیم میرشکار عرض کرد جمعیت همراهان زیادند همراهان پائین گذاشته خود ما
با مجد الدوله و عزیز السلطان و میرزا محمد خان رفتیم پشت یک درختی نشستیم چند نفر پیاده هم مثل شکار
چیهای پیاده ایران که میرشکار برای سرزدن بشکار دارد حاضر کرده بودند آنها رفتند برای سرزدن و ما
تا مدتی پشت درخت نشستیم بعد پیادها آمدند و هیچ شکاری دیده نشد هوا هم در این بین منقلب شده
و شروع کرد به نم نم باریدن آمدیم پائین سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم بمنزل برگشتیم
هوای اینجا و وضع تپه و جنگل و زمینش بعینه مثل هوا و جنگل و زمین لجور مازندران است درختهای اینجا هم
تمام کاج است اینجا مختلف خیلی کم دارد از وقتی که وارد اینجا شده ایم یکساعت ابر است و میبارد و
یکساعت آفتاب است گاهی هم نسیم ملایم و گاهی باد تند میوزد هوائی دارد مثل بهشت که وقت تنفس
و استنشاق آدم حظ میکند و لذت میبرد شام را امشب در عمارت پائین پیش گراندوک که تالار بسیار
بزرگ عالی خوبیست خوردیم سر میز گراندوک دست راست ما نشسته بودند و دست چپ ما
میرآخور گراندوک که پیرمردی محترم و اول شخص دربخانه گراندوک است سایرین هم از فرنگیها
و ملتزمین ما مثل امین السلطان و امین الدوله و مجد الدوله وغیره در اطراف میز هر یک در جای خود نشسته
بودند بعد از شام آمدیم بالا بلا فاصله علیا لی کشیده دوباره رفتیم پائین با گراندوک در کالسکه نشسته
رفتیم بتماشاخانه همان تماشاخانه ایست که در دو سفر سابق هم رفته و دیده بودیم چند پله میخورد رفتیم بالا
توی لژ مخصوص خودمان که نزدیک سن بود نشستیم من و گراندوک در این لژ تنها بودیم سایرین از ملتزمین ما

و فرنگیها در لژهای دیگر نشسته‌اند تماشاخانهٔ کوچکی است اما خیلی خوش‌وضع و مزین ساخته‌اند همه مطلاکاری است جمعیت هم از زن و مرد زیاد بود بعد از یکی دو پرده که تماشا کردیم برخاسته با گراندوک آمدیم بمنزل خوابیدیم دیشب گراندوک میگفتند صاحبمنصبهای توپخانه را که اینجا آمده اند مرخص کنید بروند به (هاگنو) که در الزاس واقع است آنجا مشق توپ‌ریزی دارند بکنند گفتیم البته بروند صبح که از خواب برخاستم صدای توپ آنها که در هاگنو به نشانه می اندازند در کمال خوبی تا اینجا می آمد (دوشنبه پانزدهم)

دوشنبه پانزدهم

صبح از خواب برخاستم هوا ابر بود و باران زیاد هم باریده بود نظر آقای وزیر مختار که تا اینجا آمده بود مرخص شده بپاریس مراجعت کرد اعتماد السلطنه تاریخ نرون قیصر روم را از دیروز شروع کرده در حضور میخواند تاریخ شیرین خوبیست قبل از نهار گفتند گراندوک میخواهند بیایند پیش ما یک ساعتی است میخواهند بما هدیه و یادگار بدهند حاضر و رود ایشان شدیم آمدند و یک دستگاه ساعتی آوردند که دور و توی آن تمام چینی و کار خود باد است و پایهٔ آن که پایهٔ بلندیست از چوب درخت امرود همین جنگل ساخته اند بسیار چیز نفیس خوبیست دیشب هم ما نشان صورت خودمان را بگراندوک هدیه دادیم خلاصه این عمارت چنانکه اشاره کردیم عمارت خیلی عالی کهنه ایست و پرده‌های زیاد از اشکال اجداد همین گراندوک در این عمارت نصب است که تمام اشکال تاریخی است از اول اجداد ایشان هست تا حالا بالجمله نهار خورده بعد رفتیم توی باغ گردش کردیم و بعد از گردش باغ با امین السلطان و مجد الدوله سوار کالسکه شده بعضی از پیشخدمتهای دیگر هم مثل ادیب الملک و ابوالحسن خان در کالسکه‌های دیگر نشسته راندیم برای خانه پرنس منچیکف منزل منچیکف را در سفر سابق هم دیده بودیم و بلد بودیم دور از منزل ما بود رسیدیم پیاده شده منچیکف آمد جلو تا در پله استقبال کرد چند نفر از صاحب‌منصبان المانی و مهماندار ما هم همراه بودند رفتیم توی اطاق نشستیم چای آوردند خوردیم خود منچیکف با وجود پیری و شکستگی متصل مشغول پذیرائی و در زحمت و حرکت بود بعد برخاسته مرتبهٔ دویم عمارت او را هم گردش کردیم سفر سابق که اینجا آمدیم گلکاری و صفایش بیشتر بود حالا قدری درختهای بزرگ زیاد اطراف خانه را گرفته روح و صفای خانه را کم کرده بود چون شنبه ساعت بعد از ظهر از اینجا باید بخانه (کنت ویتستوم) برویم و گراندوک هم برای پذیرائی در ساعت معین آنجا حاضر میشوند و هنوز وقت رفتن آنجا نشده بود از خانه پرنس منچیکف که بیرون آمدیم توی شهر شهر بادن باد گردش زیاد کرده قدری هم لب رودخانه و در مهمانخانها پیاده شده با امین السلطان و پیشخدمتهای راه رفتیم کنار رودخانه همه سبز و چمن و گلزار بود سه ساعت که شد سوار کالسکه شده راندیم برای خانه کنت یک ربع ساعت در راه بودیم و در بین راه هم عمارات قشنگ خیلی قشنگ در بالای



کوه و دامنه ها و توی دره ها دیدیم که پله های خوش وضع میخورد میرفت بالا و جلو همه عمارات گلکاریهای
خوب بود تا رسیدیم بخانه کنت در عمارت پیاده شدیم عمارت بسیار عالی مجلل خوبی بود یک مهتابی بسیار
خوش وضعی داشت که چشم انداز خیلی خوبی دارد بسیار جای باصفائی است داخل اطاقها شدیم اطاقهای مزین
خوب مطلاکاری وغیره دارد با مبلهای ممتاز قیمتی که شباهت به مبلهای عمارات بعضی از لردهای انگلیسی دارد
یک اطاقی داشت که پارچه های ابریشمی بافته چین را در آنجا آویخته بودند زن کنت میگفت این پارچه
ها را وقتی که قشون فرانسه و انگلیس به پکن پای تخت چین رفتند سربازهای فرانسه از عمارت خاقان غارت
کرده بودند و دلالها و انتیکه فروشها بقیمت نازل از سربازها خریده بودند من از آنها بقیمت گزاف خریده ام
پارچه روی صندلی و نیم تختهای اطاقش هم از همان پارچهای چینی بود و از قراریکه خود کنت میگفت این پارچه ها
هم لباس خواب خاقان بوده است بعد مارا باطاق خوابش و اطاق زوجه اش برد بدیوار اطاقهایش
هم چیتهای بسیار خوب کار قدیم چسبانده بود که خیلی تعریف داشت و مثل پارچهای ابریشمی بلکه بهتر بود
میگفت این چیت کار قدیم شهر ژن ایطالیاست بعد مارا برد باطاق سالا مانژه یعنی نهار و شام
خوری تالار بسیار بزرگی بود پردهای بسیار خوب و مبلهای گران بها داشت یک پرده صورت
زن کنت در آنجا بود خیلی بزن کنت شبیه بود میگفت صد هزار فرنک بنقاش داده ام این صورترا
ساخته است یک آئینه بسیار بزرگی هم آخر تالار گذارده بودند که عکس تمام تالار توی آن افتاده
بود بطوریکه شخص در اول نظر تصور میکرد که تالار دیگری است خیلی از روی علم این آینه را گذارده بودند
دو میز در اطاقش چیده بودند که روی آنها آینه و زیرش قوطیهای مینا و اشکال میناطور و بعضی جواهرات
بود در یک اطاق هم پنج پرده کار گوبلن آویخته بودند پردهای بزرگ خوبی بود میگفت این پردها
را از انتیکه فروشها بقیمتهای گزاف که خجالت میکشم بگویم خریده ام الحق پردهای بسیار خوبی بود با
اینکه خیلی کار قدیم و کهنه بود نو و تازه بنظر میآمد و بهر قیمتی خریده باشد می ارزد زوجه کنت هم که حاضر
بود جواهرات خیلی گرانبهای خوب بسر و سینه خود زده بود این کنت از نجبای ساکس است سابقا
از جانب دولت ساکس وزیر مختار لندن بوده بعد از جنگ پروس و اطریش در ۱۸۶۶ مسیحی که ساکس
هم متفق با اطریش و مغلوب پروس شدند و چندی مملکت ساکس را پروس ضبط کرد (کنت دو بوست
وزیر امور خارجه ساکس باطریش رفته خدمت آن دولت را اختیار کرد و بعد ها بوزارت رسید این
کنت و بست هم خدمت دولت اطریش را گزید و از جانب امپراطور اطریش وزیر مختار بلژیک
شده چهارده سال خدمت بدولت اطریش کرد حالا از خدمت معاف و در بادن باد و پاریس

متوقف است و در هر دو جا خانه‌های عالی خیلی مزین دارد زمستان را در پاریس و تابستان را در
بادن باد میگذراند و بواسطهٔ این زن دولت زیادی هم رسانیده است این زن دختر یکی از اعیان
و نجبای پرو دولت لهستان بوده که اسم او (لاکادوبنسکی) است اول بیک نفر از نجبای
لهستان (کُنت پُوتُوتسکی) نام شوهر کرده و آن شوهرش که مرده دولت زیادی هم از
شوهر باو رسیده دولت خواهرش هم که بلاعقب بود بارث باین زن رسیده و صاحب دولت
گزافی گردیده است و کنت ویتستوم چهارده سال است که این زن را گرفته زن کنت پیر است
و تخمیناً هفتاد سال دارد خود ویتستوم هم صاحب دولت بوده اما اولادی ندارد فقط این ضعیفه
از شوهر اولی یک پسر دارد که چهل ساله است و اغلب مشغول گردش و مسافرت دور دنیا است و حالا
از امریک گذشته در مراجعت بوطن است خلاصه قدری در آن مهتابی عمارت گردش کرده چای و
بستنی خوردیم گراندوک هم بودند بعد چون خیال رفتن بحمام را داشتیم با گراندوک وداع کرده با مین
السلطان و سایر همراهان سوار شده رفتیم بحمامی که در سفر دوم هم بآنجا رفته بودیم از پله‌ها بالا رفته بحوطه
رسیدیم که از آنجا باید داخل تالار با و حمامها بشویم یک تالاری بود که در آنجا اسباب ژیمناستیک
زیادی از هر قبیل گذارده بودند این اسبابها را حکیمی از اهل (ذانکلد) نام اختراع کرده است
برای اشخاصی که مبتلا بامراض و دردهای عصبانی و استخوانی هستند که هر عضوی از اعضای انسان درد
کند روی این اسبابها که هر کدام برای مالش عضو مخصوصی از بدن است می نشانند و این آلات و اسباب را
با چرخهای بخاری که در زیر این تالار است حرکت میدهند مثلا برای درد دل یا درد دست یا درد
پا اسباب مخصوصی است که آدم را روی آن نشانده حرکت میدهند بحرکات مختلف عجیب غریب
و دردش رفع میشود مثلا یک نوع حرکتی است مثل حرکت شتر که آدم همانطور که در سواری شتر
تکان میخورد روی آن اسباب هم تکان میخورد اول دیرکتر حمام ما را دلالت باین اطاق کرد داخل
شده خودمان روی بعضی از این صندلیهای محرک نشستیم یک ماشین و اسبابی بود که مشت داشت
و آدم که روی آن می نشست آدم را از پشت مثل انسان مشت میزد ماشین اسبابی دیگر بود که آدم را
میمالید مثل اینکه آدم پرقوتی شخص را بمالد اما همه ملایم با بدن بود خیلی خوب اسبابهای اختراع کرده است
از آنجا بیرون آمده رفتیم سر حمام رخت کنده داخل حمام شدیم وضع حمام ازین قرار است حمام بادن باد
اصلا خیلی قدیم است و معلوم میشود در عهد قیاصره رومها حمام معتبری دارد و اسم آن (اورلیا اکسا
بوده است بمناسبت اورلیوس قیصر که خود بآنجا آمده و استحکام نموده است اسم شهر بادن باد هم قدیماً

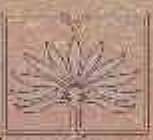
باسم او نوسوم بوده خرابها و آثار حمامهای رومیها هنوز پیداست و حوضهای مرمر خیلی قیمتی دارد که در موقع حفر بعضی جاهای زمین حمام حالیه از مرتبهٔ بالا و پائین بیرون آمده است که وجود حمامهای بزرگ و عالی آن وقت را ثابت میکند حمام حالیه هم خیلی بزرگ و عالی بنا شده حوضهای متعدد دارد که گرمی آب آنها بدرجات مختلفه است در اصل سرچشمه چنان آب گرم است که نه تنها رفتن توی آن ممکن نیست و تخم مرغ را در چند دقیقه میپزد بلکه تنفس و توقف در کوره‌های آن هم ممکن نیست درجه گرمی آب در سرچشمه هفتاد و سه درجه است چشمه‌های علیای آن مطموس و بسته شده بود بعد از تنقیه در این اواخر مقدار آب آن چشمها بروزی پانصد هزار لیتر رسیده و با مقدار آب چشمه‌های سفلای آن روی هم رفته روزی دو کرور لیتر آب جاری میشود حکیم و رئیس آن (دکتر هایلی گنتال) است که خود این حکیم حاذق از مستشاران دربار گراند وک است و این حمام را خیلی تمیز و مزین و منظم نگاه داشته است و اسباب ژیمناستیک بخاری را که تفصیلش نوشته خیلی خوب دایر داشته خلاصه داخل حمام که شدیم یک حوض بزرگی بود از مرمر سفید آب گرم داشت اما هوای فضایش بواسطه بزرگی گنبدش سرد بود نتوانستیم آنجا توی آب برویم رفتیم بحمام کوچکی که گرمتر بود استحمام کرده بیرون آمده رخت پوشیدم دوباره آمدیم باطاق ژیمناستیک این تالار چهار کنیز خدمتکار داشت خوشگل هم بودند آنها را روی اسبابهای ژیمناستیک نشاندیم چرخ میخوردند و حرکات مختلف میکردند خیلی مضحک بود بعد سوار کالسکه شده مستقیماً آمدیم بمنزل هوا هم ابر بود و میبارید امشب باید با لباس رسمی با گراند وک شام بخوریم لباس رسمی پوشیده با امین السلطان و سایر ملتزمین رفتیم پائین در اطاق سالون بعضی از صاحب منصبانی که سابق هم معرفی شده بودند معرفی شدند دو نفر جنرال هم که تازه آمده بودند و آنها را هیچ ندیده بودیم امشب در اینجا دیدیم و معرفی شدند اسم یکی (دوکسلو) کماندان دویزیون بیست و هشتم در شهر کالسروه است و اسم دیگری (جنرال استرک سنینس) کماندان شهر راستاد) شاهزاده فرانکلیس که سابقاً اسمش را نوشته بودیم و امشب اینجا بود اسمش (ناسو ذو شلین) است خلاصه داخل اطاق شام شدیم همان اطاق پذیرائی بود دست راست من گراند وک و دست چپم پسر برادر گراند وک نشسته بودند از ملتزمین ها امین السلطان و امین الدوله عزیز السلطان مجد الدوله امین خلوت معاون الملک ناصر الملک جهانگیر خان میرزا رضا خان وزیر مختار میو هیبت خان وندان سار دکتر فوریه حکیم بودند شام خوردیم بعد از شام بقدر پنج دقیقه آمدیم باطاق خودمان و دوباره برگشته رفتیم باطاق گراند وک اشخاصی که در سر شام بودند همه آنجا حاضر بودند روی تپه جلو عمارت آتش بازی حاضر کرده بودند از پشت شیشه تماشا کردیم بعد مرد حقه بازی که

در

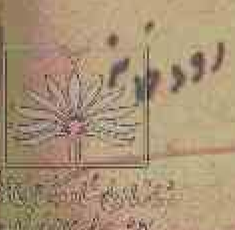
در سفر اول درویس باد آمده حقه بازی کرد آمده در همان اطاق گراندوک حقه بازی در آورد بازیهای خوب کرد یکی از کارهای این حقه باز این بود که از صاحبمنصبان و اشخاصی که در مجلس نشسته بودند انگشتر زیادی گرفته همه را مثل زنجیر بهم آورد بعد یک قداره از یکی از صاحبمنصبها گرفته سر و ته قداره را داد بدست دو نفر آنوقت سه چهار انگشتر را برداشته از وسط قداره میان قداره کرد خیلی کار غریبی بود بازیهای خوب دیگر هم در آورد بعد آمدیم بالا منزل خودمان خوابیدیم (شهر بادن باد از حیثیت آب و هوا و سبزه و صفا یکی از بهترین شهرهای اروپ است و مردمان متمول از ملل خارجه زیاد در اینجا سکنی دارند بخصوص روسها که در ایام پیری و معافی از خدمت دولت خود باینجا آمده خانها خریده و ساخته زندگی مینمایند و خانهای بسیار عالی دارند مثل خانه پرنس (گاگادین) و (پرنس کوچاکف) (و پرنس سوادوف)- و پرنس منچیکف) و خانه (پرنس استوردزا) که سابقاً امیر والاشی بوده و بیست و چهار سال قبل از وقوع شورش و بلوائی طرد شده و در بادن باد سکنی اختیار نموده است پسرش قبل از خودش در اینجا مرده و بجهه مقبره او کلیسای روسی در نقطه بلندی طرف دست راست بادن باد بنا کرده است بقدری که از همه جا پیداست و در جای با صفائی واقع شده کلیسای روسی دیگری هم طرف دست چپ مهاجرین روسی در ده سال قبل ساخته اند که بسیار مزین و عالی است انگلیسها هم کلیسائی تازه در اینجا بنا کرده اند و از سیاح توریست و عیاشان انگلیس هر سال زیاد باینجا میآیند عدد مسافرینی که هر سال به بادن باد میآیند و میروند از سی هزار الی شصت هزار نفر میشود اوقاتی که در اینجا قمارخانه بود خیلی زیاده از اینهائی آمده اند بعد از موقوفی آن سال بسال عدد مسافرین کمتر شده و رسم و قرار این است که هر مسافری وارد بادن باد میشود اگر از یک هفته زیادتر بماند باید از بیست الی سی مارک که معادل چهار پنج تومان پول ایران میشود باداره بلدیه بدهد و مبالغ گزاف از این ممر جمع شده خرج تنظیف شهر میشود (**روز چهارشنبه شانزدهم**) امروز باید برویم به (شوتزینگن) که قصبه ایست و پادشاهان قدیم باد در انجا عمارت و باغی بسیار خوب بنا کرده اند نهار را با گراندوک باید انجا بخوریم از اینجا تا شوتزینگن یکساعت و نیم با راه آهن راه است و از انجا بعد از نهار با کالسکه اسبی باید رفت شهر هایدل برگ در انجا اونی ورسیته یعنی دارالفنون معروفیست تماشا کنیم اگرچه ایام تعطیل و متعلمین نیستند اما بنا و دستگاه انجارا ببینیم و از هایدلبرکت به بادن باد مراجعت کنیم دو ساعت بظهر مانده باتفاق گراندوک حرکت کردیم میرزا رضا خان وزیر مختار هم در رکاب بود در راه آمدیم برای کارهین هوا و صفای خوبی بود ابر بود کمی باران بود رسیدیم بگار در کالسکه که عقب ترن بود نشستیم اطراف آن بیشه بود گراندوک

بایک یاور از صاحبمنصبان خودشان که جوانیست بلند قد و خوش صورت اما در نزد گراند دوک مقرب
و محترم و اسمش (شونوهر) میباشد و از اهل هایدلبرگ است با امین السلطان و امین الدوله و عزیز
السلطان و مجد الدوله و اکبر خان و ادیب الملک و احمد خان و میرزا رضا خان وزیر مختار در کالسکه
ما بودند و سایرین که اعتماد السلطنه و معادن الملک و میرزا محمد خان و سید محمد خان و فخر الاطبا و ابو الحسن
خان و جهانگیر خان و مسیو هیبت خان دندان ساز و حکیم فوریه بودند در کالسکه های دیگر نشسته راندیم طرفین راه
همه جا با صفا و سبز و خرم است ده دقیقه که راندیم باستاسیون (اوس) رسیدیم خط راه آهن که به بادن
باد میرود از اوس میگذرد و منحصر بهمین خط است از هر جا به بادن باد بخواهند بروند یا از بادن باد بجائی دیگر
از کارلسروه و هایدلبرگ وغیره باید از این ستاسیون بگذرند رودخانه کوچکی موسوم به اوس از بادن باد
سرازیر شده از اینجا میگذرد بجهة اسم این رودخانه این محل را نیز اوس میگویند در اوس خط راه آهن عوض
شد راندیم بطرف کارلسروه کوه بادن باد افتاد بطرف دست راست و ما از کوه دور بودیم رشته
این کوه تا هایدلبرگ کشیده میشود در تمام جنگل است صحرا هم تمام زراعت و چمن و گل بود قرقاول زیاد در اینجا
هست بلدرچین هم دیده شد دو شوکا هم همراهان دیده بودند در راه بکارخانه رسیدیم گراند دوک
گفتند کارخانه قند سازیست زراعت چغندر زیادی هم دیدیم که از آن قند میسازند از قلعه راستات
که قلعه معتبریست گذشتیم و از آنجا شلیک توپ کرده احترام نظامی بعمل آوردند در دست چپ ده معتبری
دیدیم که در اینجا کاندرال معتبر معروفیست شهر راستات خیلی قدیم است اما قلعه آنرا در سنه ۱۸۴ مسیحی بنا
کرده اند و مخارج آنرا کنفدراسیون ژرمانیک اتحاد المان که قبل از امپراطوری المان بوده داده است
و مهندسین آن متساوی بوده اند چون قبل از جنگ اخری میانه فرانسه و المان سرحد فرانسه در همین نزدیکی
راستات واقع بوده کنفدراسیون استحکامات و قلعه اینجا را در مقابل فرانسه لازم میدانسته بنابران
پولی جمع کرده و این قلعه را ساختند ولکن حالا بملاحظه توپهای حالیه و علم جدید نظامی این قلعه را بیحاصل دانسته
میخواهند خراب کنند و دست بخرابی آن زده اند رودخانه موسوم به (مودک) از این شهر گذشته
برودخانه رن میریزد و سرچشمه آن در فوره نوار جنگل سیاه واقع است تفصیل کلیسائی که از دور دیدیم
این است که مناره ها و برجهای عظیم دارد و بسیار عالی است در عهد شارلمان در شهر سپایه ساخته شد
و مدتی کشیشان که در آن زمانها استیلا داشته در آن ملک حکومت میکرده اند در وقت قتل سنت
بارطلمی که در فرانسه واقع شد جمعی هوگن ها فرار کرده باینجا آمده جا گرفتند یکصد و پنجاه سال قبل که قوت
کشیشها مبتدا بضعف شد این شهر و توابع آن جزو پالاتینا شده در موقع تقسیم پالاتینا به بادن رسید و حالا
در این

در تصرف امارت باد است شهر باغ شوتزینگن تا هایدلبرگ با کالسکه اسبی یکساعت مسافت دارد از
بناها و آثار قدیمه است اصل شهر در عهد قیاصره معمور و آباد بوده و آنوقت بزبان رمن (سولیسی
نیوم) مینامیده اند و در سنه ۳۶۵ مسیحی قیصر (والانتی نیان) نزدیک اینجا با المانها جنگ سختی کرده است
در سنه ۱۷۶۵ مسیحی در اراضی که عمله کار میکردند و بوسعت باغ میافزوده اند قبور زیاد پیدا شده که معلوم کردند
است قبور رمنها است تیغه شمشیر و سپر و سر نیزه رومی زیاد با ظرفهای مملو از خاکستر در آن قبور یافته اند
عمارت آن در سنه ۱۳۳۵ مسیحی که پانصد و سی و نه سال قبل از این باشد احداث شده و سیصد و هشتاد و سه
سال قبل بر وسعت آن افزوده اند و بعد در ازمنه مختلفه تعمیرات در آن کرده و متدرجاً خرج نگاهداری باغ
و عمارت بسالی شصت و شش هزار فلورن که تخمیناً معادل پانزده هزار تومان پول حالیه ایران است
رسیده بود و یکی از جاهای دیدنی عالم شده است در سنه ۱۸۰۲ مسیحی شهر باغ که جزو پالاتینا بود در تقسیم
مملکت باد رسید اصل بانی باغ معلوم نیست ولیکن حکمرانهای باد بر آبادی و صفا و نزهت آن خیلی
افزوده اند از شوتزینگن بهایدلبرگ رفتیم شهر هایدلبرگ در دره کنار رودخانه (نیکار
واقع و یکی از شهرهای قدیم معتبر فرنگستان است و مدرسه بزرگ اینجا در تمام فرنگ معروف مدرسه
بزرگ عالی شمرده میشود و در این نقطه صفای رودخانه بقدری خوب است که مثل پرده نقاشی بنظر میاید
از قرار معلوم رمنها قلاع و برجهای دفاعیه در بلندیهای یمین و یسار شهر ساخته بودند و مخصوصاً یک
کلونی بزرگ از رمنها در آن طرف رودخانه محاذی هایدلبرگ که موسوم به (نوئن هایم) است
بوده است و در ان محل در سنه ۱۸۴۳ حفر و کاوشها شده و اشیاء عتیقه رمن در انجا یافته اند در اواخر
سنه سیصد مسیحی رمنها را و میهارا از انجا بیرون کرده اند و آنها را فرنگها دویست سال بعد اخراج نمودند
عمارت انجا که بسیار عالی است و از آثار بزرگ تاریخی و قابل تماشا است (الکتور دودلف
اول ساخته و در سنه ۱۳۰۰ مسیحی در آن مسکن داشته و بعد بتدریج وسعت یافته و در جنگ معروف بجنگ
سی سال آنرا خراب کرده اند و در سنه ۱۶۵۰ و سنه ۱۶۸۰ شارل لوی تعمیر کرده است و هشت سال بعد از آن
سردار قشون فرانسه (ملاک) تمام عمارت و شهر را سوزانیده در سنه ۱۷۶۴ (الکتر شادل تئادر
باز تعمیر کرده ولی صاعقه بران زده یکطرف را بکلی خراب کرده و از ان بعد بهمان صورت خرابی تا بامروز
مانده است اما حالا دولت باد خیال دارد این عمارت را تعمیر نماید یکی از آثار غریبه انجا این است
که دو چلیک شراب یکی بزرگتر و دیگری کوچکتر به جهة شراب ساخته که عشر محصول شراب را از رعیت
گرفته انجا میریخته اند ظرف بزرگ دو کرور و شیشه بزرگ شراب و ظرف کوچک نصف آن شراب



میکرفته است مهمانخانه بزرگی در بلندی دیدیم خیلی عالی مهمانخانه ایست در انجا چای و میوه صرف شد
اسم آن البرت هوتل است موسوم باسم شخصی که کمپانی تشکیل داده انجارا ساخته است از اهالی خارجه سالی
زیاده از شصت هزار نفر از همه جا بجهة تغییر آب و هوا به هایدلبرک میآیند راه آهنی دیده شد که از کنار
رودخانه تا بالای کوه از زیر خانه‌ها رو ببالای کشند ارتفاع آن از ته دره تا بالا از دویست ذرع متجاوز است
مدرسه بزرگ هایدلبرک بنائی عالی است و زیاده از ششصد سال است بنا شده امروز زیاده از هزار نفر
شاگرد از نقاط مختلفه اروپا و امریک در انجا مشغول تحصیل هستند کتابخانه معتبری دارد معلمین و متعلمین
بواسطهٔ ایام تعطیل حاضر نبودند بحسب اتفاق یکی از معلمین انجا که معلم حکمت است در این بین حاضر شد گراند دوک
اورا بحضور آورده معرفی و تعریف کرده گفتند در تمام اروپا این معلم معروف و بیمانند است زیاده
از دویست شاگرد دارد اسمش (فلیشر) است مجسمهٔ مارشال برد عبوراً دیده شد این سردار
اصلاً از اهل هایدلبرک بوده در جنگهای ناپلیون اول مادامی که ناپلیون غلبه میکرد باد بود یعنی دولت
باویر با ناپلیون اتفاق و همراهی داشت و مارشال برد) سردار قشون باویر بود در اواخر دولت
باویر از ناپلیون برگشت و مارشال برد جنگ بزرگی بر ضد ناپلیون کرده است از پل بزرگ عالیی
که دولت بمبالغ و مخارج گزافی ساخته است عبور کردیم و تماشا نمودیم از مهمانخانه که پائین میآمدیم از پل کهنه
گذشتیم که در وقت بنای عمارت قدیم ساخته شده و خیلی قدیم است بعد که گردیم و بکاربیر رفتیم از پل جدید ° گردش
گذشتیم که دولت بوضع جدید ساخته راه آهن که ببالای کوه میرود و تفصیل آنرا نوشتیم فقط برای تماشا و تفرج
مسافرین است بجائی منتهی نمی‌شود خیلی سرد بالا میرود در روینه هم یک همچو راه آهنی در سفر سابق دیدیم که به
یک هتلی که در بلندی واقع است میرود اما سر بالائی آن باین تندی نیست این راه آهن در حقیقت
آسمان سور است در کتابخانه مدرسه کتابهای خطی زیاد دیدیم کتب ادعیه و توریه و انجیل بخط قدیم و بعضی
کتب خطی مصور از قبیل شاه نامه و کتاب حافظ خطی خوب و غیره دیده شد کتابی داشتند آوردند اسم
و تاریخ دیدن مدرسه را بخط خودمان در آن برسم یادگار نوشتیم و برئیس مدرسه دادیم تالار مدرسه را از
تخته ساخته اند خیلی عالی است دویست سال است ساخته شده در اینجا جمع میشوند و درس بمتعلمین میدهند
و گاهی در بعضی از مواقع کنسرت میدهند در بالای تالار پرده بزرگی گذاشته بودند که کار یکی از نقاشان جدید است
بسیار خوب پرده ایست مهمانخانه که رفتیم انجا عصرانه خوردیم بسیار جای خوبی است در محل مرتفعی واقع
و چشم انداز خوبی دارد عمارت قدیم هم در بلندی واقع است اما همچو منظری ندارد شهر هایدلبرک چنانکه اشاره
کردیم در میان دره واقع است دو طرف آن کوه و جنگل سبز و خرم است از هتل تمام دره و شهر و کوه و [illegible]

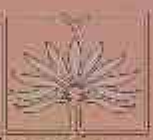


رودخانه نکار و بعد از آن جلگه بزرگ بی انتهائی پیداست و تا چشم کار میکند همه جا سبز و خرم و آبادی و عمارت
و بهتر و باصفاتر از این تصور نمی آید عمارت کهنه دیگر آبادی ندارد سقف آن تمام افتاده فقط دیوار با دو جلوخان
آن باقی است حجاریهای خوب و مجسمه ها دارد و در دیوار با حجارهای سنگ تراش و گلهای منبت
درآورده اند که خیلی عالی است اهالی هایدلبرگ گویا هیچ ایرانی ندیده باشند ایرانی که سهل است گویا شتر
زنی کمتر دیده اند در بادن باد چون دو سفر دیگر هم آمده بودیم ما را میشناختند اما اهل هایدلبرگ از دیدن
ما خیلی تعجب داشتند و از بالا و پائین برای تماشای ما اجتماع کرده بودند و هورا میکشیدند مالیات بادن
باد چهل ملیون فلورن است که تقریباً معادل ده دوازده کرور پول ایران میشود اینجا سابقاً تنباکوی زیاد
برای توتون سیگار میکاشتند از وقتی که مالیات به توتون بسته اند خیلی کم میکارند خلاصه سوار کالسکه راهی
شده آمدیم رسیدیم به راه آهن داخل ترن شده راندیم صبح چون میخواستیم با آن باغ برویم این خط رفته
از خط زیردست رفتیم که کوه بادن دور بود اما این خط بالا کوه نزدیک است خلاصه از شهر کارلسروه که پای
تخت است گذشته رسیدیم به استاسیون اوس اینجا قدری تأمل کرده خط راه عوض شده راندیم بکار بادن
باد پیاده شده با گراندوک سوار کالسکه شده آمدیم منزل قدری راحت کردیم و دوباره لباس پوشیده
آمدیم پائین بار رفتیم تماشاخانه دگراندوک دوباره با راه آهن رفتند به کارلسروه پای تخت زوجه گراند
دوک که دختر گلیوم بزرگ است اینجا نیست کنار دریاچه کنستان است جزیره در وسط دریاچه است که
گراندوک در آنجا عمارتی دارد و زوجه ایشان در آنجاست بهترین ییلاقات دنیا و فرنگستان کنار
دریاچه کنستان است پسر گراندوک ناخوش است و حالا الحمدلله قدری بهتر شده و در قریه بورغ که هم
ییلاق خوبی است توقف دارد یک پسر گراندوک که بیست و یکسال داشته و ولیعهد بوده پارسال
فوت شده است حالا این پسر ولیعهد گراندوک است خلاصه شام را برای مراجعت گذارده رفتیم
تماشاخانه ساعت هشت رسیدیم تماشاخانه رفتیم در لژ مخصوص خودمان نشستیم امشب بازی بیگا
پادشاه قدیم ژاپون را درمیآوردند پرده بالا رفت زنها و مردها با لباسهای بریشمی گلابتون دوزی فاخر چینی
چینی که هر یک یک بادبیزن بزرگ در دست داشتند آمدند بنای رقص و آواز گذاردند و
بادبزنها را تکان میدادند خیلی خوش آینده میخواندند بزبان انگلیسی حرف میزدند اما به صورت ژاپونیها
و چینیها برای اینکه شبیه باهل ژاپون باشند یک پوست نازک سفیدی بسرشان کشیده بودند
که طاس بنظر بیاید و از وسط آن کاکل بیرون آورده بودند خود میکادو یک ترکیب و ریش و صورت
غریبی خودش را ساخته بود که خیلی مضحک بود یک چیز غریبی بکلاهش بسته بود که تکان میداد و مرغ سفید میخواند

هیچکدام هم ریش نداشتند بعینه ژاپونیها بودند خیلی خواندند و رقصیدند موزیک خوب هم میزدند بازی اسپینا با تماشای بود یکی دو مرتبه که پرده بالا رفت همین بازی میکادو پادشاه ژاپون بود بعد بازی تمام شد آمدیم منزل شام خوردیم (اسامی اشخاصی که امروز در عرض راه و شهر با ملاقات و معرفی شد از این قرار است در (شوتزینگن) لیوتنان کلنل کماندان رژیمان سیت و دوم سواره دراکن (مسیو دو پوتسکف) رئیس عملجات و اجزاء عمارات و باغات شوتزینگن (مسیو فنیستی) در هایدلبرگ نایب الحکومه شهر مسیو دو کوافت و کدخدای شهر (دکتر وئیت کینز) رئیس مدرسه هایدلبرگ که مقامی عالی دارد (مسیو فنیتزن) گویا این فنیتزن با آن فنیتز دیگر که نایب الحکومه شهر شوتزینگن است پسر عمو باشند (روز پنجشنبه هفدهم) صبح از خواب برخاستیم هوا از دیشب تا حال منقلب است باد میآید و متصل ابر است و میبارد و نهار را منزل خورده بعد از نهار قدری توی باغ گردش کردیم و رفتیم برای حمام در اطاق ژیمناستیک فرمودیم اسبابها را بکار انداختند و بعضی ابلغ زینها در آنها نشسته تکانهای غریب و عجیب خوردند تماشا کردیم بعد از حمام در آمده رفتیم بگردش جنگل تا کار داشتیم اما با این هوا می شد مجدالدوله و ناصرالملک و ادیب الملک و ابوالحسن خان و احمد خان و میرزا محمد خان و اکبر خان وغیره در رکاب بودند راه زیادی توی جنگلها سربالا و سرپائین رفتیم اغلب جاها را مه گرفته بود اما خیلی خوش و باصفا بود بقدر دو ساعتی گردش کرده آمدیم منزل عصر باز رفتیم توی باغ خیلی گردیدیم تا یکساعت از شب رفته توی باغ بودیم بسیار باغ وسیع باصفائی است یک فواره دارد که بیست ذرع آب آن میجهد با داین فواره هجوز داب آز افشان میکرد و درختهای کهنی که در اطراف این حوض بود از باد در حرکت بود یک صفا و عالمی مخصوص داشت هوا هم گاهی ابر تیره و گاهی روشن بود کنار حوض بقدر یکساعتی روی صندلی نشسته از صفا و هوای باغ و طراوت درختها و نمایش فواره و آب لذت بردیم بعد آمدیم بالا شام خوردیم سر شام اعتمادالسلطنه روزنامه اروپ خواند امشب را بجائی نرفته خوابیدیم هوای بادن باد الان که قلب الاسد است خیلی شبیه است بهوای قبل از نوروز و ایام نوروز طهران همان طور که آنجا در آن فصل سبز و خرم است بادن باد هم در فصل قلب الاسد بهمان سبزی و خرمی است بارندگی و هوای بادن باد خیلی شبیه است بمازندران لکن تفاوتی که دارد این است که مازندران رطوبت زیاد دارد اما اینجا با این همه بارندگی هیچ رطوبت ندارد کاغذ بهم نمی چسبد آدم مبتلا بدرد پا و درد دست نمیشود خیلی هوای خوبی دارد (روز جمعه به هایدلبرگ میرفتیم در باغات و شهر آنجا و توی صحرا اشجار سیب قرمز زیاد دیدیم که سیبهای قرمز بزرگ به درختها بود اما هنوز نرسیده بود در باغ شوتزینگن که نهار خوردیم

پنجشنبه

خوردیم نارنجستانها و گرمخانهای خوب زیاد پهلوی عمارات آنجا داشت که تازه درختهای نارنج را که توی
چلیک چیده بودند از نارنجستان در آورده توی باغ گذارده بودند نارنجها را بشکل نارون کوچک
چرخی ترتیب کرده بودند نارنج زیادی هم بهر درختی بود چون وضع و حالت باغ شوتزینگن را نوشته بودم
حالا در بنجا می‌نویسیم اول که وارد باغ شدیم خیابانهای زیاد طولانی و درختهای بزرگ جنگلی داشت و جمعیت
زیادی از زن و مرد و بچه توی باغ گردش میکردند ماهم با گراند دوک در توی یک کالسکه و سایر ملتزمین هم در کالسکه
های دیگر عقب ما بودند توی باغ و خیابانها و کنار حوضها که آبهای آن از دهن مجسمه‌ها بیرون میریخت و از
خیابانهائیکه نرده آهنی داشت و روی آنها را برگهای سبز کشیده بودند عبور میکردیم و هر جا که بآثاری
میرسیدیم کالسکه‌ها را نگاه میداشتند همه پیاده شده انجاها را تماشا میکردیم و دوباره سوار میشدیم از جمله
جاهای تماشائی یک حوضی بود که طرفین حوض دو مجسمه مرال درست کرده بودند که سگهای زیاد دور مرالها را
گرفته و مرال بحالت نزع افتاده آب از دهنش میآمد و میریخت توی حوض خیلی چیز تماشائی بود یکطرف
دیگر حوضی بود که یک خوک زردندان داری که عبارت از گراز باشد از چودن ساخته بودند که باز
سگ زیادی دور آنرا گرفته بزمین زده بودند و آنهم در حالت نزع افتاده آب از دهانش میریخت توی
حوض آنرا هم خیلی خوب ساخته بودند دیگر یک معبد کوچکی از سنگ مرمر ساخته در وسط آن یک مجسمه
از رب النوعها نصب کرده بودند با بعضی گلدانهای مرمر کار قدیم یک جائی مجسمهٔ دو نوزاد ساخته بودند
از مرمر خیلی خوشگل که حمام رفته بود و سر گیسهایش را افشار میداد و آب از آن میریخت دیگر یک محوطه مدوری
بود دور آن از سنگ و آهن محجر داشت وسط آن یک حوضی بود و وسط حوض یک بوفی ساخته
بودند که بالهایش را باز کرده بود بالای آن محوطه هم دور تا دور که زیر آسمان بود مرغهای مختلف از قرقاول
و طوطی و سایر مرغها ساخته بودند که باین بوف نگاه میکردند و از دهن بوف آب جاری بود از منقار تمام
مرغها هم از آن بالا آب میریخت توی حوض چون تمام مرغها بچشم بوف میل دارند اینطور ساخته بودند دیگر
یک کوهی ساخته بودند که از وسط آن کوه آب بیرون میآمد و بالای کوه یک مجسمه ساخته بودند که صورت
یک رب النوع سازی بود مجسمهٔ قوی هیکلی بود و پاهایش شباهت بسم گاو داشت خیلی خوب ساخته بودند
و نیز مسجدی شبیه بالحمراء اسپانیول و گرانادکه اعراب در زمان تسلطشان در اسپانیول ساخته بودند دیدیم
گنبد بزرگ و گلدستهای بلندی داشت و بعضی امثلهٔ عرب را در کتیبه‌های این مسجد نوشته بودند
و زیر آنها بزبان المانی ترجمه کرده بودند که یکی از آن ترجمها این است (که خار را بخاطر گل آب میدهند
مثل دیگر (حرف زدن نقره و سکوت طلا است) مثلهای دیگر هم خیلی داشت بعد از گردش آمدیم



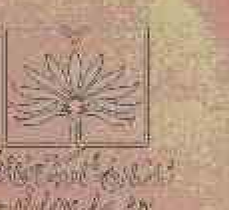
روز جمعه هیجدهم

بعمارت باغ که عمارت کهنه ایست و توی عمارتهم تمام تخته است نهار خورده بعد از یکساعتی سوار شده رفتیم
به پارک لبرگ که تفصیل آنرا نوشته ایم (روز جمعه هیجدهم) امروز هوا ابر و آفتاب است
نهار را در منزل خورده بعد از نهار فرمودیم کالسکه آوردند یکساعت بعد از ظهر بکالسکه نشسته راندیم برای
سمت جنوب بادن باد که آنجارا هیچ ندیده بودیم مجدالدوله و صدیق السلطنه و اکبرخان و ادیب
الملک و احمدخان و ابوالحسن در رکاب بودند از کوهها و جنگلها و جاهای سبز و خرم و راههای باصفا...
گذشته بدّتی گردش کردیم در یک چمنی پیاده شده قدری راه رفتیم توی آن چمن درختهای سیب تکتک
بود و سیبهای درشت قرمز داشت اما هنوز نرسیده بود بهمانطور که در صحرای امامه ییلاق طهران...
درختهای سیب تکتک هست اینجاهم هست اما سیب امامه ریزه است و ترش سیب اینجا درشت است
و ترش خلاصه در ساعت چهار بعد از ظهر مراجعت کرده آمدیم منزل ساعت پنج و نیم باید بشکار برویم در سر ساعت
معین سوار کالسکه شدیم مجدالدوله و اکبرخان و عزیز السلطان و امین خلوت و ادیب الملک و حسن خان
و سید محمدخان و مرتضی خان وغیره در رکاب بودند از طرف اوس و حوالی راه آهن آنجا راندیم برای جلگه
و شکارهای جلگه و از دهات ذیل گذشتیم (اوس) (سینزهایم) (هالبرستونگ) (کادتونانگ)
تا رسیدیم بمحل شکار این دهاتی که دیدیم همه بسیار خوب و تمیز و پاکیزه بود و ابداً کثافت دیده نمیشود اهالی این دهات
اگرچه لباسشان قدری کهنه بود اما اصلاً تمیز و پاکیزه بودند صحرا را خوب کاشته بودند تمام پر از حاصل
زراعت و زنهای دهاتی توی حاصلها مشغول کار بودند خلاصه بشکارگاه که رسیدیم آنجا دو کالسکه آوردند
که از توی جنگل و راههای شکارگاه آسانتر از این کالسکه های معمول برود سوار کالسکه های کوچک شده راندیم
یکنفرهم که سوار اسب کهری بود آمد جلو ما رسیدیم این کیست گفتند کنت پرباک است خیلی شوق بشکار
و اسب دارد اسب سوقان میکند ار دو زیاد بشکار میرود امروز آمده است که با ما همراهی نماید او هم سواره
عقب ما میآمد طرفین راه جنگل است و بعضی جاها هم در میان جنگل یک جلگه بزرگی پیدا میشود که تمام چمن است
و طرف عصر که همین وقتها باشد شوکا از جنگل بیرون آمده در اینجاها چرا میکند قدریکه راندیم از توی یونجه زاری
چند قره قرقاول بزرگ پریده رفت توی جنگل فوراً پیاده شدم و تفنگ چارپاره زنی را گرفتم که یک
خروس قرقاول بسیار بزرگی بقدر یک قراقوش که دُم درازی داشت از نزدیک پرواز کرد با لوله
اول زدم خورد اما نیفتاد خواستم با لوله دیگر بزنم درخت جلوم را گرفت و خروس پرده افتاد توی جنگل از
پیدا شدنش مأیوس شدیم و از آنجا سوار شده رفتیم بجائی دیگر باز رسیدیم بیک وسعت گاه چمن زاری
آنجا راه زیادی پیاده رفتیم و خسته شدیم تا آخر از توی زمینهائیکه یار الماسی سیب زمینی کاشته بودند



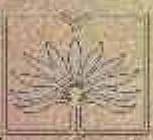
چند

چند قرقاول پرید ولی قدری دور پرواز کرد تفنگ خالی نکردم برگشته سوار کالسکه شده راندیم بیک زرت زاری رسیدیم دو سه نفر پیاده شکارچی هم همراه ما بودند یکی از آنها خیلی ماهر بود جای قرقاول امید است با چشم هم دیده بود که بورقه می کنند ما را پیاده کرد رفتیم توی زرت زار چون تفنگ ساچمه زنی خود ما را همراه نیاورده بودند تفنگ ساچمه زنی که در دست پیشخدمت باشی کراندوک بود گرفته انهم تفنگ نمرهٔ شانزده بود فشنگ های کوچک داشت برای شکار بلدرچین خوب بود همینک میان زرت زار رسیدیم یکدسته قرقاول پرواز کرد دو تیر انداختیم نخورد مجدالدوله نزدیک بود یک قره خروس که خال انداخته بود زد بعد یک خروس بزرگ دیگر پرید آنرا زدم پا پایش آویزان شد خود را توی جنگل انداخت بعد شکارچی عرض کرد میل دارید کبک بزنید گفتیم بلی رفتیم پیاده برای کبک چیل باز خیلی راه رفته رسیدیم بگندمک زار و یونجه زار یکه یکدفعه از دور یک زر به کبک چیل پرید خیلی دور بود تفنگ انداختیم نخورد باز توی زراعتها می گشتیم که یک خرگوش بیرون آمد تفنگ را بخرگوش قراول رفتیم که در این بین یک کبک چیل از زیر پای عزیز السلطان پرید با اینکه راه دستم نبود از صرافت خرگوش افتاده خیلی تفنگ را برای کبک انداختیم کبک افتاد سرش را بریده بردا شتند آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای شکار شوکا نزدیک بغروب بود خیلی راندیم تا رسیدیم بوسعت گاهی شوکای زیادی دیده شد اما دور بودند مجدالدوله را فرمودیم برود مارق او رفت ما ایستادیم برای یکدسته شوکای دیگر که بقدر سه هزار قدم از ما دور بود یک تیر گلوله انداختیم ولی معلوم بود که نمی خورد بعد برگشته سوار شدیم و باز رفتیم از برای شوکا خیلی راه رفتیم هوا هم تاریک شده بود شوکا هم از نزدیک دیده نمیشد دور بود بالاخره باز رسیدیم بیک چمنی انجا یک زر به کبک چیل پرید پیاده شدم هوا هم حالا خیلی تاریک است یک کبک چیل مانده بود پرواز کرد زدم افتاد توی چمن اما کسی نتوانست پیدا کند آخر پیشخدمت باشی کراندوک پیاده شده توی چمن راه میرفت که از جلوش بنا کرد بدویدن تیر ببالش خورده بود پیاد با آن را گرفته دیر شد بریدند حالا بقدر دو فرسخ راه تا منزل داریم هوا هم خیلی تاریک است سوار کالسکه شده خواستیم مراجعت کنیم گنت بیزمارک باز اصرار کرد که بشکار شوکا برویم بالاخره رفتیم اما هوا طوری تاریک است که جائی دیده نمی شود باز رسیدیم بیک چمنی انجا یک شوکا دیده شد اما خیلی دور بود یک گلوله بآن انداختیم نخورد برگشته سوار کالسکه شدیم راندیم برای کالسکه های بزرگ بکالسکه ها رسیده سوار شده راندیم برای منزل سه ساعت بنصف شب مانده بمنزل رسیدیم بعضی الماسهای برلیان خوب آورده بودند بقدر ده پانزده هزار تومان الماس خریدیم بعد شام خوردیم (دوشنبه نوزدهم) امروز باید



بردیم باستوت کارت هوا امروز آفتاب وخوب بود وقبل از نهار گراند دوک نشان وحمایل دولت خود را
آورده بدست خود بما هدیه دادند حمایل زرد خوش رنگی دارد که کنارش اکلابتون زرد دوخته اند یک نشان
گردنی ویک نشان سینه ویک سرحمایل داشت نشان خوش طرحی است نشان را گرفته اظهار امتنان
کردیم وبا گراند دوک قدری نشسته صحبت داشتیم ورفتند نهار خوردیم وبعد از نهار لباس پوشیده و نشان
گراند دوک را زدیم امین السلطان وسایر ملتزمین هم همه لباس رسمی پوشیده یکساعت بعد از ظهر با گراند دوک
در کالسکه نشسته راندیم برای کار قبل از آنکه برویم آمدیم توی باغ گردشی کردیم تا وقت حرکت رسید
سوار شده بطرف کار راندیم سوار ترن شده باز رفتیم باوس وخط راه عوض شده افتادیم براه گراند دوک
وامین السلطان وعزیز السلطان ومیرزا محمد خان ویاور گراند دوک که همیشه پیش ایشان است توی
واگن ما بودند امروز همان خط راه کالسروه که پای تخت باد است میرویم قلعه راستاد در دست چپ
راه دیده شد از قلعه راستا که گذشتیم قریه معظمی در دست راست در دامنه دیده شد اسم قریه را
پرسیدیم گراند دوک گفتند بالچ است وتفصیلی از این قریه ذکر کردند که از این قرار است میگفتند
در عهد ناپلیون اول جنگ بزرگی مابین فرانسه واطریش در اینجا واقع شد جنرال مورو سردار فرانسه
با آرشیدوک شارل سردار اطریش در اینجا جنگ کردند وارشیدوک شارل شکست خورد
اما قشون خود را از دره های فرنوار بطور منظم عقب نشاند وسی هزار از قشون خود را در اولم بریاست
جنرال ماک ساخلو گذارد وبعد خود ناپلیون اول اولم را محاصره کرد وجنرال ماک با آن سی هزار قشون
اسلحه را زمین گذاشته تسلیم شدند خلاصه راندیم تا رسیدیم بکالسروه اینجا گراند دوک تمام صاحبمنصبها
ووزراء ورجال دربار خودشان را در کار حاضر کرده بودند که معرفی نمایند از ترن بکنار ایستاد آمدیم پائین
گراند دوک تمام وزراء وصاحبمنصبها را معرفی کردند موزیکانچی هم بود وموزیک میزدند این صاحبمنصبان
نظامی بادهمه بسیار خوب درشت وخوش لباس بودند تمام لباس ماهوت آبی پوشیده چکمه وکلاه پردار
سفید داشتند وهمه بیک شکل سبیلها را تاب داده بودند واقعا این پنجاه شصت نفر صاحبمنصب
هیچ صورة باهم اختلاف نداشتند خیلی عجیب بود خلاصه با گراند دوک وداع کرده آمدیم توی واگن ایستادیم
تا ترن حرکت کرد وراندیم برای استوت کارت از بادن باد هرچه میگذریم هوا گرمتر میشود درختهای سیب
هم اطراف راه خیلی بود که سیبهایش سرخ شده ورسیده بود اعلیحضرت امپراطور المان دو روز دیگر میایند
به بادن باد ودو شب توقف کرده از اینجا میروند باستراز بورغ ومتس درین راه وصحرا اگرچه کوه و
دره وجنگل وحاصل زراعت وسبزه وچمن زیاد بود اما آبادی وصفای بادن باد بود دهات خوب

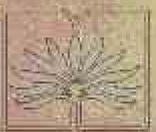
در اطراف راه دیده شد. در یک ده چشمهٔ آب خیلی صاف خوبی مثل آب گله کیله که نزدیک بشهرستانک
در کوه البرز است دیدیم که در مدت در فرنگستان هیچ آب و چشمه ندیده بودیم ریگهای ته آب همه پیدا
بود اهالی ده هم محل گشت و صفای ایشان در اطراف همین چشمه است در سرحد میانه باد و ورتمبرغ یک
استاسیونی است که اسمش (موه لاکر) است از اینجا مهماندارهای دولت باد که همراه بودند
مرخص شده رفتند و مهماندارهای دولت ورتمبرغ که اسامی آنها از این قرار است (جنرال وُل
کِرن) (کلنل کنت بیتلو) اجودان مخصوص پادشاه ورتمبرغ (هُرْ پُو
رئیس ترن توسط میرزا رضاخان وزیر مختار در بب واگن بحضور رسیده معرفی شدند و مأموریت خودشانرا
عرض کردند و رفتند توی واگن نشسته راندیم از بادن باد تا کالسروه پای تخت باد یکساعت
راه است و از کالسروه تا سرحد هم یکساعت و از سرحد که موه لاکر است الی اشتوت کارت
نیز یکساعت راه است که روی هم رفته سه ساعت راه و سی فرسخ مسافت است بعضی از جاهای
راه بجنگل برمیخوردیم اما اغلب کوه و دره و پست و بلندی بود از دو تونل هم گذشتیم که هر کدام
دو دقیقه طول کشید خلاصه در ساعت چهار بکار اشتوت کارت رسیدیم چون پادشاه ورتمبرغ ناخوش
و علیل هستند و تنگ نفس دارند و نمیتوانند زیاد بایستند بکار نیامده در عوض ولیعهد خودشانرا که
خواهرزاده و نوهٔ عموی ایشان است بکار فرستاده بودند چون خود پادشاه هیچ اولاد از ذکور و اناث
ندارند لهذا ولیعهد بخواهرزادهٔ ایشان تعلق گرفته است در اینجا پیاده شدیم یکدسته سرباز با صاحب منصب
زیادی در کار ایستاده بودند دو سه نفر شاهزاده کوچک هم بودند با ولیعهد دست داده تعارف
کردیم و از جلو صف سرباز گذشتیم وضع قشون و لباس صاحبمنصب اینجا و پروس و باد و غیره یعنی کلیهٔ
ممالک المان یک جور است و همه در تحت حکم و زیر جنگ المان هستند و قشون تمام المان از
اعلیحضرت امپراطور المان است اما سرباز و صاحب منصب ورتمبرغ کوتاه تر و کم جثه تر از قشون باد هستند
اینها قوی جثه تر بنظر می آیند خلاصه نواب ولیعهد صاحب منصبان همراه خودش را با آن سه نفر شاهزادهٔ
کوچک معرفی کرد و بعد با ولیعهد و امین السلطان و میرزا رضاخان در کالسکه نشسته راندیم برای
عمارتیکه منزل ما است و در آخر شهر واقع است و اسم آن عمارت (لاند هوس دِذن) اسمش این
است که باید از شهر و پارک گذشته رفت بعمارت شهر توی دره واقع است که اطراف آن پست
و بلندی است درست شهر و جاهایش دیده نمیشود از دور سوادی بنظر آمد اما درست معلوم نبود
قدری از توی شهر و بعضی کوچها گذشته داخل پارک شدیم جمعیت مرد و زن از کار الی منزل دو طرف



راه ایستاده بودند همه مردمان نجیب نو دولتی هستند زن و دختر خوشگل هم میان اینها خیلی دیده شد پارک
درختهای قوی دارد خیلی پارک خوبیست رسیدیم بدر عمارت اعلیحضرت پادشاه که با رجال خودشان
روی پله ایستاده بودند ملاقات نمودیم و از کالسکه پیاده شده با ایشان دست داده تعارف کردیم
آمدند اطاقهای منزل ما را نشان داده رجال و بستگان خودشان را بما معرفی کردند ما هم امین السلطان
و سایر ملتزمین خودمان را برای ایشان معرفی کردیم عمارت ایشان خیلی خوب عمارتیست مثل عمارتهای
مشرفی یکمرتبه است اطاقهای خوب مطبوع دارد و مبلهای ممتاز از گلدانها و مجسمهای مرمر حجاری شده خوب
و پردهای خوب نقاشی بسیار ممتاز در اطاقها نصب است قدری نشسته با پادشاه صحبت کردیم
می گفتند ناخوش هستم و در دریاچه کنستان مشغول معالجه بودم مخصوص خاطر شما آمده ام و فردا هم از برای معالجه
بانجا مراجعت خواهم کرد بعد از صحبت برخاسته رفتند بمنزل خودشان و نشان و حمایل اول دولت
خودشان را برای ما هدیه فرستادند ما هم نشان صورت خودمان را توسط میرزا رضاخان وزیر مختار
برای ایشان فرستادیم (اسم ولیعهد دولت ورتمبرغ که خواهرزاده و نواده عموی پادشاه حالیه است
پرنس گلیوم دو ورتامبرغ) کسانی که نواب ولیعهد در کار اشتوت کارت معرفی کردند از این
قرار است (دوك الرخت دو ورتامبرك) که عموزاده اعلیحضرت پادشاه و مادرش دختر برادر
اعلیحضرت امپراطور اطریش است (پرنسس دنیت دو ساکس وایمار) خواهرزاده پادشاه (پرنس
شارل دو ذاخ) پسر عموی پادشاه (بارن میط ناخت) رئیس وزارت داخله دربار (بارن
تومیت نو بودك) ایشیك آقاسی باشی (بارن فالکن شتاین) جنرال (بارن دو
پلانو) مارشال دربار (جنرال دو آلونس لبن) فرمانده کل قشون ورتمبرغ که قسمت سیزدهم قشون
المان است (دماسو) (جنرال دو شتاین هایل) حکمران اشتوت کارت (دکتر فن
هاك) بیگلربیگی شهر کسانی که اعلیحضرت شارل اول پادشاه ورتمبرغ در عمارت معرفی کردند از این قرار بد
دکتر بوبیگو) رئیس دفترخانه پادشاهی و مستشار مخصوص (بارن فل وادت لوتو بودك) مارشال
دربار خلاصه بعد از رفتن پادشاه نشانی که برای ما فرستاده بودند بسینه زده و حمایل آن را که قرمز است
آویخته سوار کالسکه شده رفتیم بازدید پادشاه امین السلطان و جنرال لکرن مهماندار هم با ما بودند رانديم
از پارک عبور کرده و از بعضی خانهای کوچک گذشته رسیدیم بمنزل پادشاه وارد شدیم این عمارت را
از روی عمارت اعراب که اسپانیول را فتح کرده و مدتی در انجا مستقل بوده اند ساخته اند و بفرانسه ان را
اسبتیل مودسك میگویند اسم عمارت (ویلهلما) است اعلیحضرت پادشاه با وزرا و جنرالها دم

هرچه

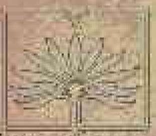
پله ایستاده بودند رفتیم وارد اطاق شدیم زینت داخله اطاقهم بطرز اعراب بود گچ بریهای بارنگ سقف
بلند مثل مسجد ستونهای کوچک ظریف خیلی از روی سلیقه ساخته اند اسباب اطاقهم بطرز مشرق زمین است
هیچ شباهتی بوضع فرنگی ندارد پرده های کار مشرقی دارد که پادشاه میگفتند در نیس خریده ام چون زمستانها
بجهة اصلاح مزاج به نیس میروند این اسبابهارا اغلب از انجا خریده اند در یکی از اطاقهای کوچک این
عمارت اشکال و پرده های خوب دیده شد که اغلب اشکال اعراب و مشرق زمینی ها مثل شترسوار و سوار عرب
سواحل و چادرنشین و زن و مرد اعراب بدوی بود بسیار خوب نقاشی کرده بودند وضع عمارت
اینطوراست در وسط صفه مانند گنبد بسیار بلندیست شبیه مقصوره مسجد اطاقها در اطراف این گنبد
واقع شده همه بوضع ابنیه عرب تا بالا و در این اطاقها بودند هر اطاقی یک جوری در فرنگستان
مخصوصاً عمارتهای عالی و زینت های داخله آنهارا بوضع مورسک میسازند چنانکه در برلن و پتسدام
وغیره هم دیده شد ازین معلوم میشود که اعراب اسپانیول در سلیقه معماری کامل بوده و ترقی داشته اند
جلو عمارت هم باغ باصفای خوبی است و پادشاه مخصوصاً گل دوست و گل و یاسمین و اشجار و باغ مایل
هستند میگفتند این عمارت را پدر من ساخته اما گلکاری و بنای باغ و مواظبت اینجارا خودم کرده ام
وحقیقت بسیار خوب و باسلیقه ساخته اند با ایشان رفتیم قدری باغ را گردش کردیم باغیست مثل بهشت
نه زیاد بزرگ و نه کوچک در جلو عمارت واقع است در دست چپ و راست نارنجستان و گل
خانه دارد و درختهای کاملیان زیادی در انجا کاشته اند اما فصل گل آنها بود و گل نداشتند در اول باغ
جلو عمارت چهار مرتبه وسیع دارد اما مرتبه ها زیاد بلند نیستند از چهار مرتبه باید پائین رفت تا بسطح باغ
رسید در مرتبه ها گلکاری بسیار خوب بود و گلهای رنگارنگ مثل مینا کاشته بودند و در هر یک
ازین مراتب متصل به پله حوضهای کوچک بافواره ساخته اند که ازین حوض بحوض دیگر آب میریزد و در پائین
مراتب که سطح باغ است وسط انجا حوض بزرگی بافواره دارد که آب زیادی بقوت تمام قریب یازده
ذرع از فواره جستن میکند دور حوض سبزه و چمن و گلکاری بسیار قشنگ است خیابانهای مختلف در
اطرافش ساخته اند که در کنار خیابانها تنگ تنگ درختهای کاج دارد و همه از ساق تا سر برگ بقطر دو سه چهار بسیار
کلفت برگهای آنرا زده و بطوری تربیت کرده اند که سطح صاف سبزی دیده میشود که از پائین تا بالا یکمو ناهمواری
ندارد و ازین کاجها در اطراف باغ قریب بهزار درخت است و سر این درختها مثل یک عمامه سبزی
از برگ است که بالای عمامه نیز یک تاجی از همان شاخ و برگ کاج بریده و تعبیه کرده اند از خیابانها
و میان سبزه ها هم گلکاری بسیار خوب بوده دور باغ هم غلام گردشی دارد به طرز بنای اعراب که در اطراف



مساجد میساخته اند و دور تا دور جلو این غلام گردش را ستون زده و گچ بری ریزه اعلی کرده اند الحق گردشگاه
خوبیست یک خیابان را گرفته رفتیم تا انتهای آن با یوان غلام گردش رسیدیم و از میان همان ایوان رفتیم
بعمارت دیگری که از عمارت اول که وارد شده بودیم بزرگتر است این عمارت هم بطرز اعراب است
داخله از اینها همانطور گچ بری و نقاشی ریزه کرده اند تالار بزرگی داشت بسیار عالی چهار صفه شاه نشین دار
بسیار مزین و پنجره های اینها شیشه های الوان بسبک عرب خیلی دیدنی بود زمین آنهم تخته منقش بطور
خاتم بود و در اینجا میز بزرگی ترتیب داده بودند برای شام فردا شب که باید در اینجا شام رسمی بخوریم یک
باغ دیگر هم سوای این باغی که تفصیل آنرا نوشتیم در آنطرف این عمارت بزرگ است قدری توی این تالار
روی نیمکت با پادشاه نشسته صحبت داشتیم باز میگفتند فردا باید برویم بکنار دریاچه کنستانس که در انجا
مشغول معالجه هستم زوجه ایشان هم در انجا است لاک کنستانس در سویس واقع و چنانکه سابقاً هم اشاره
کردیم از بهترین جاهای فرنگستان بلکه همه دنیا است وضع دریاچه کنستانس از این قرار است بیشتر
سواحل آن خاک ورتمبرغ است قدری هم از خاک باویر با این دریاچه اتصال دارد و قدری نیز از باد
که این چهار دولت یعنی سویس و باویر و ورتمبرغ و باد در اطراف دریاچه متصرفات دارند خلاصه
بعد از قدری نشستن برخواسته از همان غلام گردش آمدیم بعمارت اول که در ورود دیدیم و از همان راه
که آمده بودیم گذشته با پادشاه وداع کرده آمدیم منزل قدری راحت کرده بعد رفتیم بباغ عمارت ییلاقی
خودمان گردش کنیم اینجا هم باغ خوبی دارد با گلکاریهای اعلی و سبزه و چمن و خیابانهای مشجر سایه دار خیلی باصفا
در دو طرف عمارت دو چفته طولانی بود دارد غوره زیادی بود باویخته بود قدری از ان فرمودیم چیده
آب غوره گرفتند با شربت خوردیم اعتماد السلطنه حاضر بود روزنامه اروپ میخواند در بین گردش یکمرتبه
دیدیم یکترن بخار سته قطار و بعمارت ما میآید تعجب کردیم چطور بود از روی چمن پائین رفته پائین چمن سکوی
سنگی بود مشرف به صحرا از انجا دیدیم خط راه آهن زیر سکو ممتد شده است معلوم شد از زیر این عمارت
تونل ساخته و راه آهن کشیده اند و در همان وقت ترنی آمده از زیر پای ما گذشت و یکی دیگر بیرون آمد
و شب و روز در کار است بعد آمدیم توی اطاق شام خوردیم بعد از شام برخواسته در همین عمارت
گردش کردیم وضع این عمارت مربع مستطیل است تالار بزرگ مرتفعی در وسط است که ستونها دارد
اطاقهای دیگر در اطراف است در دو طرف تالار دو حیاط کوچک دارد مثل حیاطهای ایران در وسط
اینها حوض مدور است مجسمه از برنز در وسط حوض است که صورت زنی است که کوزه خودرا فشار میدهد
آب از آن میریزد اطراف این دو حیاط اطاق است در تالار بزرگ وسط مجسمه های مرمر خوب از زنها

برهنه و اشکال ملائکه و صورت ربّ النوع ها مثل مشتری و زهره وغیره دارد که تاریخ ساختن آنها از بیست
الی سی و پنج سال و چهل سال قبل زین و کار حجّارهای ایطالیائی است که یا در رم یا در اینجا ساخته اند چهلچراغهای
برنز مطلای بزرگ خیلی اعلا دارد تمام مبل عمارت قیمتی و نفیس است بعد رفتیم چند اطاق که مخصوص پرده
های نقاشی است تماشا کردیم همه اینها را با روشنی چراغ و لامپ میدیدیم بسیار خوب بودند زیاد
بزرگ بود و متوسط بود و بعضی را روی چینی کشیده بودند و بعضی دیگر را روی چلبی و بعضی هم روی تخته پاره
را هم روی کرباس خیلی پرده های قیمتی دیدنی بود از آنجا آمدیم وقت خواب بود خوابیدیم (روز
یکشنبه بیستم ذی الحجه) امروز نهار را منزل خورده بعد از ظهر فرمودیم کالسکه حاضر کردند
سوار شده رفتیم برای گردش میرزا رضا خان و جنرال مهماندار و کلنل مهماندار هم در یک کالسکه دیگر از جلو ما میرفتند
از کنار شهر و توی کوچه باغها و از پهلوی بعضی پارکها میراندیم و تماشا میکردیم شهر در حقیقت توی دره واقع است
و اطراف آن کوه است اما کوههای خاکی مالیده چندان کوه بزرگ نیست راه هم کم کم از کنار شهر سربالا
میشد اما کالسکه همه جا با کمال راحت میرفت بالا همینطور گردش کنان آهسته آهسته رفتیم تا بالای یک تپه
که آنجا قهوه خانه بود عمارات قشنگ مختلف اهالی شهر در این بلندیها ساخته و منزل دارند که دور تا دور
شهر روی این تپه و بلندیها عمارات است چون این شهر توی دره واقع است و تابستان آن گرم میشود
اهالی شهر این عمارات را در این بلندیها ساخته اند که وقت گرمی هوا اینجاها بیایند یک راه آهن کوچک
سبک خیلی دیدیم که سربالا کشیده بودند دندانه دندانه بود چرخهای لکوموتیف هم دندانه داشت که
دندانهای چرخها می افتاد توی دندانهای ریل و بالا میکشید خلاصه میراندیم و از توی زراعتها میگذشتیم
درخت و جنگل در اینجا زیاد بود درخت مو هم در اینجا خیلی کاشته اند اغلب بلندیها را با سنگهای صاف
خوب مرتبه مرتبه سنگچین کرده و روی آنها را درخت مو کاشته اند وسط اینها را هم نهر مانند پله پله ساخته اند
که هم پله است که آدم میرود سر مو و انگور با هم در وقت باریدن باران و سیل از این نهرها جاری شده موها را
خراب نمیکند اغلب بلندیها را که مشرف بشهر بود سواره و پیاده گردش نموده و شهر را تماشا کردیم عمده سواد
شهر در یک دره بزرگی واقع است سه چهار دره های کوچک هم هست که بعضی از سکنه شهر در آن دره ها منزل
دارند از این بلندی سربازخانه خیلی بزرگی را که جای سه فوج سرباز بود تماشا کردیم دیگر عمارت قدیم سلطنتی
که اجداد این پادشاه چهار صد یا پانصد سال است بنا کرده اند و عمارت تازه سلطنتی ایشان را تماشا نمودیم
و در بین که پیاده گردش میکردیم باران خیلی شدیدی گرفت رفتیم توی کالسکه سر کالسکه را پوشانیده
و سرازیر راندیم برای شهر موهای اینجا هم تمام ناخوش است و زرد شده خیلی کم بار داده است هوای اینجا

عشرین ذی الحجه



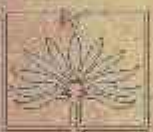
با اینکه خیلی گرم و بدرجه هوای گجور مازندران است باوجود این هنوز غوره‌ها انگور نشده است همه مردمش
حتی اطفال نجیب و معقول هستند عوض هورا در مقام تعارف و دعا هوهو می‌کنند خلاصه از توی شهر
رانده وارد جلو عمارت سلطنتی که دیشب نشستیم عمارت بسیار عالی است جلوخانی بشکل نیم دایره دارد جلو این عمارت هم
یک پارک بسیار خوبی دارد که گلکاری خوبی کرده‌اند دو حوض بزرگ با فواره‌های مرتبه مرتبه دارد که از آن
بالا میریزد بمرتبه اول و از مرتبه اول بمرتبه دوم و از آنجا بحوض میریزد خیلی فواره‌های قشنگی بود عمارت آب
قدیم سلطنتی هم متصل با عمارت جدید است اما کسی در آنجا منزل ندارد و بعضی اجزاء و عمله جات پادشاهی
می‌نشینند دور این گلکاری را هم یک نرده کشیده که از کوچه و معبر مجزا کرده‌اند قدری شهر را گردش کرده
افتادیم به پارک و راهی که دیروز آمده بودیم و راندیم برای منزل یک خیابان چنار بسیار خوبی دارد که
از اول این پارک است الی پارک سلطنتی بسیار خیابان خوبیست چنارها سر بآسمان کشیده و شاخ و
برگ آنها سر بهم داده مثل یک طاق سبزی شده است که از زیر آن ابداً آسمان پیدا نیست اما چنارهای
اینجا با ایران خیلی فرق دارد رنگ ساقه چنارهای اینجا سیاه‌تر و برگ اینها هم کوچکتر از برگ چنارهای
ایران است خلاصه رسیدیم به منزل قدری راحت کرده رفتیم توی باغ گردش کردیم پهلوی این عمارت
یک محوطه وسیعی در میان چمن است که دور تا دور آن را مجرهای آهنی ساخته و سیم کشیده‌اند و میان آنها بقدر
سی مرال نر و ماده سفید انداخته‌اند این مرالها غیر از جنس مرالهای ایران است تمام سفید هستند مرالهای
اینجا کوچکتر هستند و شاخهای عجیبی دارند رفتیم آنجا دری داشت فرمودیم باز کردند مرالها دور بودند
رفتند تو آنها را بطرف ما راندند تماشا کردیم باوجود اینکه مدتی است اینجا هستند باز وحشی میباشند
و آدم را که می‌بینند فرار میکنند بعد برگشتیم بجلو اطاق خودمان امشب در ساعت شش و نیم از ظهر گذشته
باید برویم بعمارت پادشاه که دیروز رفته بودیم که در آنجا شام رسمی بخوریم وقت رفتن لباس رسمی پوشیده
آمدیم توی اطاق نواب ولیعهد و شاهزاده‌ها که باید همراه بیایند و ملتزمین ما همه با لباس رسمی حاضر بودند من
با ولیعهد و امین السلطان و میرزا رضاخان توی کالسکه نشسته سایرین هم در کالسکه‌های دیگر از عقب
راندیم برای عمارت پادشاه دیروز از در بالای عمارت رفته بودیم امروز از در پائین داخل پارک شدیم
دستقبال رفتیم باطاقی که میز چیده بودند سر میز نشستیم نواب ولیعهد دست راست ما نشست و
پرنس دوک آلبرخت دو ووتامبرگ) دست چپ و زیر دست او پرنس ارنس ساکن ویمار که آدم خوش
خوش صحبتی است نشسته بود این شاهزاده هم پسر خواهر اعلیحضرت پادشاه است این دو شاهزاده که در دست
چپ ما نشسته بودند هر دو تقریباً بیست و شش هفت سال دارند ولیعهد هم چهل و سه سال دارد از طرف

ورتمبرغ

ولیعهد میرزا رضا خان وزیر مختار نشسته بود دو زیر دست او (پرنس شارل دوداکنت دوود فامبرگ
نشسته بود سنش بیست و سه سال است بسیار شاهزاده خوش روی خوش بوی شیرینی است و با این صغر
سن خیلی عالم و فاضل است بخصوص بواسطهٔ سفرهائیکه در مشرق زمین و طرف شامات و مصر و بیت
المقدس وغیره کرده است اطلاعات شرقیه خوب دارد شاهزاده که دست چپ ما نشسته بود و
همش را نوشتیم پدر پدرش برادر پادشاه اول ورتمبرغ است و اسم پادشاه اول ورتمبرغ فردریک
بوده مادرش دختر ارشیدوک البرت عموی اعلیحضرت امپراطور حالیه اطریش است و شاهزادهٔ
اخیر که نوشتیم بمشرق زمین سفر کرده است (پرنس شارل دوراخ) مادرش خواهر پرنس دمناکوی حالیه است
و پدرش برادرزادهٔ پادشاه فردریک است که پادشاه اول ورتمبرغ بوده است (اسامی سفرائیکه
در سر میز شام حضور داشتند از این قرار است وزیر مختار باویر و این یعنی اقدم همه سفرا است
کنت توف کرخن) وزیر مختار اطریش (کنت اذکولیسکانی) وزیر مختار انگلیس (مسیو
بادون) شارژدافر پروس (مسیو دوکلانیست) شارژدافر روس (مسیو دوسیل داسنگی)
خلاصه شام خوردیم چراغ و شمع زیادی روشن کرده بودند و بابواسطه اطاق بسیار گرم شده بود و ما عرق
زیاد کردیم به ولیعهد گفتیم پنجره ها را باز کنند باز کردند هوائی داخل شد اما چندان تفاوتی نکرد آمدیم بیرون
قدری در باغ گردش کردیم توی باغ چراغی نبود تاریک بود فواره آب جستن میکرد در تاریکی عالمی داشت
بعد از قدری گردش سوار کالسکه شدیم که برویم بمحل آتشبازی که اسم آنجا (کان اسنات) است
جائی است متصل باشتوت کارت مثل دولاب شهر طهران در آنجا معدن آب گوگرد سردی دارد که بجهة
معالجه میخورند راندیم از پل رودخانه گذشتیم مدتی رفتیم تا بجائی رسیدیم که چراغ بود کم کم چراغ زیاد شد و جمعیت
دیده شد تا جائی که چراغان مفصل بود نواب ولیعهد و شاهزاده با هم که از پیش آمده بودند آنجا بودند دالان
طولانی ساخته دو طرف آن چراغ زیادی گذاشته بودند بسیار گرم بود دست نواب ولیعهد را گرفته رفتیم
ولیعهد اشخاصی را که مباشر آتشبازی شده بودند مثل بیگلربیگی شهر وغیره معرفی کردند از دو طرف زن و مرد
زیادی ایستاده بودند دخترها و زنهای خوشگل و پسرهای مقبول زیاد میان آنها بودند نواب ولیعهد ما را از
توی جنگل که همه جا چراغان کرده بودند بردند بسر بالائی که بقدر دو شان تپه ارتفاع داشت راه پیچ پیچ خوبی داشت
و همه جا چراغان بود رفتیم تا ببالا رسیدیم در آن بالا حوضی بود و فوارهٔ داشت دور آنهم درخت بود بدرختها
فانوسهای رنگین آویخته و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد بود تماشا کردیم و برگشتیم
از همان راه از میان جمعیت زن و مرد آمدیم تا رسیدیم بوسعت گاه بزرگی در میان جنگل در وسط آن جائی

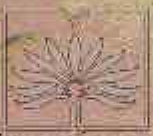
از چوب موقتاً ساخته بودند که ده پانزده ذرع دور آن بود میزی در آنجا گذاشته روی میز آب و مشروبات
وغیره تهیه کرده بودند اطراف همه پر از آدم بود یکطرف جائی مرتبه مرتبه ساخته بودند و آوازه خوانهای مرد و زن
در آنجا نشسته میخواندند بعد آتشبازی برخاسته سوار شده راندیم رو بمنزل وارد شدیم (امشب در توی چراغان
و آتشبازی با چراغ کار لفظ (ولکم) خوش آمدید) نوشته بودند رودخانه (نکار) که از هایدلبرگ
میگذرد از اینجا هم میگذرد یعنی از اینجا میرود به هایدلبرگ و از آنجا میرود در مانهیم داخل رود رن میشود
(روز دوشنبه بیست و یکم) امروز در ساعت یک بعد از ظهر باید برویم بشهر مونیک — روز دوشنبه بیست و یکم
که پای تخت مملکت باویر است قبل از نهار قرار بود برای تماشا برویم بعمارت سلطنتی شهر در ساعت یازده
کالسکه حاضر شد من و مجدالدوله و صدیق السلطنه در یک کالسکه نشسته میرزا رضاخان وزیر مختار
و جنرال مهماندار هم در کالسکه دیگر نشسته از جلو میرفتند عزیز السلطان و میرزا محمد خان و ادیب الملک
و احمد خان و حسن خان هم در کالسکه [illegible] عقب سوار شده راندیم برای عمارت شهر از جائیکه گذشتیم تا بعمارت شهر
رسیدیم از این قرار است اول شخص از پارک و باغ این عمارت منزل ما گذشته میرسد بیک محجر آهنی
که آن محجر این پارک را از پارکهای دیگر مفروض و جدا میکند و میرسد بیک دری که یکدسته قراول و
سرباز دم در ایستاده بودند از این در که بیرون میرود داخل یک پارک بزرگ دیگر میشود و بلافاصله داخل
میشود به خیابان چهار بزرگ که تفصیل آنرا نوشته ایم و بسیار خیابان خوبیست در ایام تابستان چقدر این
خیابان سبز سایه گستر مفید است که در میان آن پیاده و سواره و با کالسکه گردش میکنند و روی نیمکتها
می نشینند در پارکهای اطراف این خیابان هم بعضی مجسمه ها از چودن و مرمر و سنگهای دیگر وغیره نصب کرده اند
در انتهای این خیابان هم دو مجسمه بسیار بزرگ ساخته اند که یک اسب دیوانه ببزرگی اسب دستهای خود را
بلند کرده و گوش خوابانده است یک مردی هم به بزرگی انسان پهلوی آن ساخته اند که با دست زیر پوزه
اسب زده است هر دو مجسمه که جفت و بیک ترکیب هستند مقابل همدیگر نصب شده بسیار خوب مجسمه
ایست از این خیابان که بیرون میرود داخل خیابانی دیگر میشود که اطراف آن درختهای بلوط است که بفرانسه
شن میگویند اطراف این خیابان هم پارک است در وسط آن یکجای مدوریست که روی آن یک مجسمه
پیرمرد قوی هیکل بزرگی ساخته اند این خیابان بلوط منتهی میشود به باغ و پارکی که جلو عمارت سلطنتی واقع است و
تفصیل آنرا نوشته ایم بسیار پارک خوبی است گلکاریهای ممتاز نموده گاه چهار ابه شکلهای معقول قیچی زده
و تربیت کرده اند و یک فواره در وسط این پارک دارد که آب آن خیلی بلند میجهد فوارهای دیگر هم
مرتبه مرتبه دارد که آب از آن مرتبه ها میریزد خیلی پارک خوبی است خلاصه رسیدیم بعمارت و درب

پله پیاده شدیم چنانکه سابقاً هم نوشتیم عمارت سلطنتی اینجا دو دستگاه است یکی از قدیم که چهارصد پانصد سال
است ساخته اند و حالا وزیر دربار با عمله جات پادشاهی در آنجا منزل دارند و عمارتی دیگر تازه است
که دویست سال میشود ساخته اند در سبب عمارت تازه که پیاده شدیم وزیر دربار و مهماندار ها دم در حاضر
بودند و ما را بعمارت راهنمائی نمودند مرتبه اول عمارت را که چند پله میخورد تماشا کردیم عمارت بسیار عالی است
بخصوص اسبابهای نفیس دارد از قبیل مجسمه های مرمر (بونست) یعنی نیم تنه مجسمه و پرده های کارکوبلن و
پرده های نقاشی بسیار ممتاز و نقاشیهای روی گچ که کار نقاشی قدیم در پطربورغ است و همه نقاشیهای تاریخی است
که تاریخ جنگها و وضع سلطنت سلاطین قدیم و اجداد این پادشاه را ساخته اند و یکی از پرده های نقاشی اینجا
پرده بود که کار یکی از نقاشان معروف از اهل استکارت که سی سال قبل ساخته و حالا مرده است اسمش
(هین دلانت) بوده است این پرده اسمش پرده عشق مادری است صورت یک جوانه زنی را ساخته
که شب در اطاقی بچه خودش را آرایش میکند و حالت مهر مادری را اینجا پیدا نیست در پشت پرده که روی
آن چراغی است اما نه پیداست نه چراغ ولی نور چراغ بطوری باین زن و رختهای او و صورت بچه افتاده
که حالت چشم بچه را که چراغ میزند نموده است بسیار پرده ممتازیست در تمام فرنگستان اینطور پرده
ندیده بودم یعنی پرده کار تازه باین خوبی ندیده بودم والا پرده های نقاشی ممتاز در فرنگستان خیلی است
مجسمه های بوست هم که آنجا دیدیم یکی صورت مرد تنومند ریش پهنی است که رب النوع رود خانه نیل است
یک مجسمه دیگر که باز مرد تنومند ریش پهن مو درازی بود رب النوع رود تبر شهر رم است دیگر نیم تنه
زن قیصر روم و نیم تنه ژوبیتر و نیم تنه اپلن و نیم تنه دینوز و بعضی نیم تنه های دیگر قیاصره روم بود و یک پرده
پطر کبیر و نیکلا و فردریک بزرگ و الکساندر و دیگر اشکال پادشاهان خودشان هم خیلی بود و یک مجسمه ولتر هم
که خیلی بدگل بود آنجا دیده شد پهلوی مجسمه فردریک کبیر گذارده بودند خلاصه خیلی توی اطاقهای این عمارت
گردش کرده بعد رفتیم باطاقی که ناپلیون اول در وقتی که این شهر را فتح کرده بود توی این اطاق خوابیده است
دیدم همان تختی که ناپلیون روی آن خوابیده بود بهمان حالت باقی است یک پرده صورت خود ناپلیون
اول اینهم که کار کوبلن و خیلی شبیه به ناپلیون است و ناپلیون برای پادشاه آن عصر در پطربورغ هدیه فرستاده
بالای تخت خواب ناپلیون آویخته بودند بعد رفتیم مرتبه دوم عمارت پله های سنگ خوبی داشت
داخل یک تالار بزرگ خوبی شدیم که تالار مرمر میگویند بباغ و فواره ها منظر دارد و خیلی تالار عالی با صفائی است
در گیلادی این تالار نقره خام زیادی کار کرده اند اغلب از چلچراغهای تالار هم نقره بود بعد رفتیم باطاقی
که منزل ملکه است آنجا هم اطاق بسیار عالی بود و یک بالکن خوبی داشت که بباغ و فواره ها نگاه میکرد



بعد آمدیم پایین و دوباره رفتیم باطاق کابینه یعنی اطاق تحریر و کار پادشاه انجا را هم تماشا کردیم عکسهای زیاد
و نقاشیهای مینیاتور خیلی داشت تا آخر اطاق رفتیم در انجا یک پرده کوچکی بود که صورت یک زن
سفیدپوش رو حالی ضعفی را مثل زنهای تارک دنیا کشیده بودند پرسیدیم این صورت کیست گفتند این
(دام بلانش) است و همه خندیدند پرسیدم یعنی چه گفتند وقتی که مصیبتی بخانواده سلطنت رو میدهد کسی
از انها میمیرد این پرده زوج است بپای خودش میرود بمنزل وزیر دربار و تسلیت میگوید معلوم شد که چون این سخن
افسانه است ازین جهت همه خندیده اند از وزیر دربار هم پرسیدیم که شما این را دیده اید نه اقرار کرد و نه انکار
خلاصه بعد از تماشای انجا آمدیم بباغ مخصوص عمارت که دور آن نرده آهنی و غلام گردش دارد و مجزی از پارک
بزرگست گلکاری خوبی در انجا کرده اند و حوض مخصوصی دارد که دور حوض را نرده کشیده و توی حوض را مرغابی
انداخته اند و نرده برای این است که مرغابی از حوض بیرون نیاید و انجا را کثیف نکند خیلی جای باصفائی بود
بعد از قدری گردش ازین پارک رفتیم به پارک بزرگ که فوارهای مرتبه بمرتبه دارد و پارک عمومی است
که همه مردم گردش میکنند انجا هم خیلی باصفا است از انجا سوار شده از همان راهی که آمده بودیم راندیم
برای منزل انعمارت را چنانکه اشاره کردیم دوک شارل در دویست سال قبل ساخته است از جمله پرده
های کارکوبلن که خیلی ممتاز بود و درین عمارت دیده شد پرده آسیا و افریقا و ینگی دنیا بود که حالات و طبایع
خلقی این سه قسمت معظم کره زمین را مینمود و دیگر مجلس تاج گذاری و جنگ ایوان معروف بظالم روسی با
عثمانیها که اورا (ایوان لکووشل) میگویند بود که از جمله پردهای نقاشی بسیار ممتاز است پرده دیگر
در اطاق مخصوص ملکه بود که با ذغال و سنگ گچ کشیده بودند انقدر خوب و از روی مهارت و با حالت
کشیده بودند که فوق تعریف بود و نقاش آن (کول باخ) نام است که از اهل باویر و در تمام اروپا
مشهور است خود او مرده و پسرش که همین اسم را دارد حالا زنده است و خیلی در نقاشی استعداد دارد
کلیسای روس هم در خود همین عمارت دیده شد مخصوصا بجهة عبادت ملکه که دختر امپراطور نیکلا است
ساخته اند خلاصه آمدیم منزل نهار خوردیم و بعد از نهار یکساعت بعد از ظهر سوار کالسکه شده راندیم برای گار
نواب ولیعهد و سایر شاهزادها و امراء و وزراء و صاحب منصبان ورتمبرغ تمام در گار حاضر بودند قدری
در اطاق گار ایستاده بعد رفتیم توی واگن با نواب ولیعهد تعارف و خداحافظ کرده راندیم برای بک
صحرا از طرفین راه پست و بلند بود چون هوای ورتمبرغ گرمتر از هوای باد است صحراهای اینجا زرد شده
و آن طراوت و خضارت صحراهای باد را ندارد زمینهای گندم و جو را که درو کرده اند زرد است
اما سایر حاصلها از قبیل ذرت و شبدر و دیو بجه سبز بود هر جا هم که زراعت نیست چمن است همینطور که میراندیم

کم کم کوههای طرفین که اغلب هم جنگل بود بجاده نزدیک شد و راه آهن افتاد بیک بغله کوهی که انجارا بریده
بودند از یکطرف که نگاه میکردیم یک بغله سختی بود که منتهی بدره میشد و توی ان دره خانههای رعیتی کوچک
تکتک خوشوضع دیده میشد و دره های کوچک دیگر هم از این دره منشعب میگردید راندیم تا رسیدیم
بیک آبادی بزرگی که اسمش (گایس این گن) است پنجدقیقه اینجا توقف کردیم قصبه معتبر بزرگی است
بعد راه بنا کرد بسربالا رفتن یک لکموتیف هم بعقب ترن بسته بودند و بمدتی ترن سربالا میرفت تا ازین
پست و بلندیها گذشته رسیدیم بجلگه سبز باصفائی که هیچ کوه در اطراف آن دیده نمیشد همینطور راندیم
تا رسیدیم بشهر اولم که آخر خاک ورتمبرغ و سرحد باویر است دور شهر اولم یکقلعه و حصار محکم نظامی است روی
یک بلندی هم برای محافظت شهر یکقلعه نظامی ساخته اند رودخانه دانوب از وسط این شهر میگذرد یک
کلیسا هم از دور دیدیم که یک برج خیلی بلندی داشت تقریباً بطول یکصد و سی ذرع و دور آن برج را چیق
(اشافوداژ) درست کرده بودند که معلوم بود میخواهند چه بکنند خلاصه در استاسیون ایستادیم یک
ترن بسیار ممتازی که پادشاه سابق ورتمبرغ که خودش را در دو سال پیش کشت فرمایش داده ساخته اند و
بیش از دو ساعت آنهم برای امتحان درین ترن سوار نشده بود امروز برای ما آورده اند شهر اولم دوتا است
یکی اولم کهنه است یکی نو اولم کهنه آنست که اول وارد آن شدیم و ترن از زیر قلعه نظامی آن مثل تونل بود
گذشت و قلعه نظامی روی تپه واقع بود این اولم جزو ورتمبرغ و حاکم آن از طرف دولت ورتمبرغ است
اولم جدید آنطرف رودخانه دانوب است که جزو باویر است و حاکم انجا نیز از طرف دولت باویر است
ولی حاکم کل این دو اولم جنرال معتبری است از اهل پروس که حکومت کلیه این دو شهر جزء مملکت پروس است
مهماندارهای باویر هم از طرف دانوب در اولم جدید آمده بودند خلاصه در استاسیون برای تعویض ترن
پیاده شدیم حاکم شهر اولم و کماندانها با وزیر اعظم باویر و بعضی جنرالها و صاحب منصبان که باستقبال ما آمده بودند
در استاسیون معرفی شدند بعد از دیدن آنها آمدیم باطاق کوچکی که برای ما حاضر کرده بودند چون این
ترن مخصوص پادشاهی کوچک است و جا کم دارد فرمودیم بارها و آدمهای همراهان همانطور که در ان ترن
اولی بودند جلو بروند ما هم با تمام ملتزمین درین ترن تازه نشسته از عقب میرویم قدری که در اطاق توقف کردیم
ترن تازه حاضر شد رفتیم توی آن نشستیم پرده و توی این ترن مطلا از طلای اشرفی است و توی واگن را
از پارچه های بسیار ممتاز قیمتی درست کرده مبلها تماما مطلای اشرفی است پنج کالسکه است تمام همینطور مطلی
و مزین که در فرنگستان گویا ترن ازین بهتر ساخته باشند توصیف و تعریف نمی آید خلاصه راندیم تا رسیدیم
بشهری که گویا (اوگس بورغ) بود سه چهار دقیقه انجا توقف کردیم جلگه باویر خیلی آباد و پر حاصل و پر چمن است



برای یال مرتع خوبست دهات خوب معظم داشت آبادی پیوسته هم بود همینطور راندیم تا ساعت هفت رسیدیم به کارمونیک شهر معظمی است دویست و شصت هزار نفر جمعیت دارد شهر با صنعتی است در کار پرنس رژان که نایب السلطنه بادیر است حاضر بود مرد خیلی پیری است چین زیادی در صورتش بود خود با تمام پسرهایش و شاهزادگان بادیر و جمیع جنرالها و سرکردها و وزرا و حاکم شهر و ایشیک آقاسی باشی و تمام اعیان بلد بلا استثنا در کار حاضر شده بودند پرنس رژان در شهر بایرت بوده که از شهرهای مملکت بادیر و باراه آهن تا اینجا پنج ساعت راه است امروز صبح برای استقبال ما حرکت کرده باینجا آمده است چون اعلیحضرت امپراطور المان آمده بودند به بایرت که از آنجا بروند باستراسبورغ ایشان را پذیرائی کرده و راه انداخته و از آن جا آمده است کار اینجا هم بسیار کار عالی بزرگی است از ترن پیاده شده با نواب نایب السلطنه دست داده و رفتیم باطاق کار در آنجا نایب السلطنه تمام شاهزادها و وزراء و صاحبمنصبان را معرفی کردند قبل از آنکه باطاق کار بردیم یک دسته سرباز بسیار خوبی با لباسهای ممتاز صف کشیده ایستاده بودند با یک دسته موزیکانچی از جلو سرباز با دسته موزیکانچی گذشته بعد آمدیم درب اطاق کار ایستاده سربازها از جلو دفیله کردند بعد با پرنس رژان در یک کالسکه نشسته سایر ملتزمین و غیرهم کالسکه های متعدد دیگر سوار شده راندیم یکدسته سوار زره پوش از جلو و یک دسته سوار هم از عقب و جنرالها هم تا ما سواره همراه ما میآمدند هوا هم تاریک شده و چراغ روشن کرده بودند جمعیت زن و مرد هم از دم کار الی منزل ما که در عمارت دولتی و وسط شهر واقع است دو صفه ایستاده بودند و همه با کمال معقولیت و آرامی هو هو می کشیدند از دو سه میدانهای بزرگ و کوچههای خوب و قهوه خانههای ممتاز گذشتیم این شهر عمارتهای سه چهار مرتبه دارد که از تمام دریچههای عمارات هر کجا که ممکن بود زن و مرد سرهای خود را بیرون آورده هو هو می کشیدند از دم مجسمه ماکسی میلین اول که این دولت بادیر و خانواده سلطنت حالیه را او برپا کرده است گذشته وارد میدان کاهی شدیم که اینجا هم یک مجسمه ایست که تفصیل آنرا هم مینویسیم خلاصه رسیدیم بدرب عمارت و داخل یک حیاط کوچکی شده و درب پلههای عمارت پیاده شدیم از لب پله الی درب اطاق در طرفین پله سربازهای پیر و جوان قوی هیکل با لباسهای بسیار خوب و چهار آینه ایستاده بودند دست هر کدامی هم یک سرنیزه فولادی بلندی بود که سر آن نیزه به شکل تیغه حربههای تیز داشت خیلی سربازهای باشکوهی بودند جلو ما هم چهار نفر پیشخدمتهای خوش لباس شمعدانهای بزرگ با شمعهای بزرگ مومی کلفت روشن کرده میرفتند رژان و سایر شاهزادها و وزراء از عقب و ایشیک آقاسی ها از جلو با کمال جلال از پلههای زیاد طولانی متعددی بالا رفته داخل اطاق شدیم داخل که شدیم عروسهای رژان تمام ایستاده بودند پرنس رژان زن

ندارد

ندارد مدتیست زوجه اش مرده است عروسها همه معرفی شدند بعد پرنس رژان بعضی از وزرا و صاحبمنصبانی
که در عمارت بودند معرفی نمود پس از آن نشان اول دولت باویر را که حمایل قرمزی دارد و نشان مقبولی است
پرنس رژان بدست خودشان با هدیه دادند و رفتند ما هم آمدیم باطاق خودمان و نشان صورت خودمان را
بتوسط میرزا رضاخان وزیر مختار برای پرنس رژان فرستادیم خود پرنس رژان هم در همین عمارت منزل
دارند اما از منزل ما تا آنجا مسافت زیادی است بعد هم خودمان برخاسته رفتیم به بازدید پرنس رژان
بقدر یک میدان راه پیاده از عمارتها و دالانها گذشته تا رسیدیم بعمارت پرنس رژان و اطاق ایشان
دست داده تعارف کردیم قدری نشسته صحبت کردیم بعد برخاسته مراجعت بمنزل خودمان نمودیم
در شهر (اولم) که سرحد میانه ورتمبرغ و باویر است مأمورین دولت باویر که باستقبال و مهمانداری ما
مأمور شده بحضور رسیدند اولی وزیر امور خارجه باویر و رئیس وزراء (بارُن دُ کِریلوهایم) بود
مرد جوانیست و بسیار هوشیار بنظر آمد مهماندار مخصوص (لیوتنان جنرال دُو پادسوال) کماندان
تومان سوم قشون باویر (مادُو داما ذُو دُثان پرات سام هوین) (کاپیتن هویزلو) که
چهار سال قبل بطهران آمده بود و قدری فارسی میداند و پیشخدمت مخصوص پرنس رژان (مسیو مُودو
بود این چهار نفر از جانب نواب پرنس رژان یعنی نایب السلطنه باویر از مونیک بسرحد باستقبال
و مهمانداری ما آمده بودند (اشخاصی که در شهر اولم معرفی شدند از این قرار است (لیوتنان جنرال دگودنو
حاکم نظامی و سردار قشون المان در هر دو شهر اولم است خود جنرال پروسی است و از جانب امپراطور المان
مأمور بسرداری این قسمت از قشون المان است این قسمت قشون مرکب است از دو رژیمان پیاده نظام
ورتمبرغ و یک رژیمان سواره و یک باطلیان توپخانه قلعه کوبی ورتمبرغ که در تحت فرمان (جنرال
دُستِن) است و یک رژیمان پیاده و یک اسکادرون سواره و یک باطالیان توپخانه باویر در
تحت فرمان (جنرال کُنت دُزخ) هر دو این جنرالها توسط سردار معرفی شدند شهر اولم قدیم که
در طرف چپ رودخانه دانوب و جزء خاک ورتمبرغ است بقدر سی هزار نفر جمعیت دارد و اولم
جدید در طرف راست رودخانه در ملک باویر واقع است و دارای چهار هزار نفر جمعیت است
این موقع باقتضای وضع جغرافیائی و هیئت مکان برای قلعه کل المان و نقطه دفاعیه دول متفقه المان احتیاط
شده و حکومت نظامی آن همیشه برعهده اعلیحضرت امپراطور المان است همین جا بود که در عهد ناپلئون
اول قشون معظم اطریش بسرداری (جنرال مالک) تمام مغلوب و تسلیم شدند (اشخاصی که در کارتیک
معرفی شدند از این قرارند پسر اول پرنس رژان (پرنس لوئی) ولیعهد باویر که چهل و چهار سال دارد

پسر دوم پرنس رژان (پرنس لئوپلد) کماندان قسمت اول قشون باویر که چهل و سه ساله است پسر
سوم رژان (پرنس آرنولف) فرمان ده توپخانه اول قشون باویر سی و هشت ساله نوه پرنس رژان
پرنس دو پوخت) نایب توپخانه که پسر بزرگ پرنس لوی است (پرنس آلفنس) برادرزاده پرنس
رژان فرمان ده یک اسکادرون سواره وارکون (دوک لوی دو باویر) از سلسله همین خانواده سلطنت
اما نسبت دوری دارد و حق سلطنت از او ساقط است (دوک ماکس امانوئل) کماندان مدرسه
سواره نظام این دو شاه زاده اخری برادر امپراطریس حالیه اطریش هستند و پدر اینها دوک ماکس در ماه
ژانویه گذشته در سن هشتاد و پنج سالگی وفات یافته است یک برادر دیگر این شاه زادگان که در مونیک
حاضر بود کحال حاذق و معروف اروپاست و مردم را بدون اجرت معالجه میکند اسم او (دوک کارل
تئودر) و رئیس خانواده خودش است برادر بزرگ او یکزن خواننده را بزنی گرفته و باین جهت از ریاست
خانواده خود افتاده است مادر این شاه زادگان که دختر ماکسی میلین پادشاه اول باویر و عمه پرنس
رژان است هشتاد و دو ساله است و هنوز در حیات است پرنس لوی پسر اول پرنس رژان یک
ارشیدوشس اطریش را که اسم او (ماری ترز) است که از نوه های عموی علیحضرت امپراطور اطریش است
بزنی گرفته و ده اولاد از این زن دارد سه پسر و هفت دختر پسر بزرگ ..... او روپرخت است
که بیست و سه ساله است و اسم او در اونشنیم پرنس لئوپلد پسر دوم نواب پرنس رژان (آرشیدوشس
گیزلا) دختر اعلیحضرت امپراطور حالیه اطریش را گرفته و دو پسر و دو دختر از او دارد که هنوز کوچک هستند
پرنس ارنولف زوجه‌اش (پرنسس دلیختن اشتاین) است خانواده لیختن اشتاین در اطریش خیلی
قدیم و حتی از خانواده های هابسبورغ هم قدیم‌تر میباشند خانواده تاجدار است و محل حکومت آنها که بهمین
اسم معروف است میانه اطریش و سویس است قطعه کوچکی است لیکن نه جزو اطریش است نه جز المان
خود ایالتی مستقل است اولاد پرنس ارنولف یک پسر بجباله است مادر این شاه زادگان که پسران
پرنس رژان هستند شاه زاده خانم توسکان بود دختر (گراندوک دُتسکان) (لئوپلد) که در آن
وقت سلطنت توسکان را داشت بعد از وفات او در سنه ۱۸۵۹ مسیحی حکمرانی مستقل توسکان منقرض شد
و جزو ایطالیا گردید سی و یکسال است زوجه پرنس رژان وفات یافته پدر خود رژان (لوئی
اول پادشاه باویر است که بقدر چهل سال سلطنت کرده از سنه ۱۸۲۴ الی سنه ۱۸۶۴ مسیحی و پدر او ماکسی میلین
پادشاه اول باویر است که ناپلیون اول در سنه ۱۸۰۶ مسیحی بر تخت پادشاهی نشانده است جد معتبر این خانواده
الکزماکس) است که سیصد سال قبل از این در زمان جنگ سی ساله میانه کاتولیکها و پروتستانها

بهرت



شهرت وعظمت یافته وبانی عمارت سلطنتی حالیه مونیک است که بتدریج وسعت یافته مجسمه او سواره در میدانی
نصب شده است که در حین عبور از کار بعمارت دیده شد قسمت عمارتی که منزل ما در آن معین شده چهل سال
قبل در سلطنت پدر رژان حالیه لوی اول پادشاه باویر بنا شده است بعد از وفات پدر پرنس
رژان پسر بزرگ او که اسمش (ماکس بوده است بتخت نشسته شانزده سال سلطنت کرده است
و آن پادشاه دو پسر داشته یکی پادشاه لوی دوم بود که بعد از بیست و دو سال سلطنت خود را در
دو سال قبل کشت دیگری پادشاه حالیه که مریض است اسم او اوتون است در یک فرسنگی مونیک
در عمارت (فودستن دید) است وحالا پرنس رژان باسم او سلطنت میکند وچون هر دو پادشاه
مذکور بلاعقب هستند بعد از این پادشاه سلطنت بخود پرنس رژان منتقل میشود و پسر اول او پرنس لوی
از حالا بولیعهدی معین شده است اشخاص دیگر که در کار توسط پرنس رژان معرفی شدند از این قرارند
وزیر جنگ (دهاین لت) حاکم نظامی شهر مونیک (جنرال دودیت مان) رئیس کابینه نظامی
رژان (جنرال بارون فرایلشاخ) امیر آخور (کنت دوهولن استاین) ایشیک
آقاسی باشی (بارون دپرگلاس) رئیس دربار (کنت دکاستل) رئیس عمله خلوت
(بارون دمالسن) شاهزاده خانمها که در عمارت معرفی شدند (آدلپید وشس گیزلا) زوجه
پسر دوم پرنس رژان (پرنسس دولف) زوجه پسر سوم پرنس رژان (پرنسس الویرا) برادر
زاده رژان که پدرش مرده وهنوز شوهر نکرده خواهر پرنس لعوئس است که در کار معرفی شد مادر این شاه پرنس
زادها (پرنسس آملی دوبودبن) است که دختر ایزابل ملکه اسپانیول است در یک فرسنگی مونیک
عمارتی دارد موسوم به (نن فن بودغ) یعنی شهر پایان انجامی نشسته اند یعنی عمارت دولتی است با آنها
داده اند که بنشینند ملک خودشان نیست خلاصه این عمارت که ما منزل داریم مثل یک شهری
میماند مثلا از اطاق ما اگر کسی بخواهد بمنزل مجدالدوله برود باید از اطاقها ودالانها وعمارتهای زیاد پائین
و بالا برود تا باطاق مجدالدوله برسد بقدر این است که شخص در طهران از باغ ما تا مسجد شاه برود مثلا از
منزل ما تا اطاق امین السلطان که باید از پله های زیاد بالا رفت که همه سنگهای یکپارچه وشبیه بسنگ
سماق است اما از سنگ سماق پست تر است تقریبا یکساعت راه است آنجا هم تالارهای عالی
تو در تو دارد وبعضی از ملتزمین ما هم مثل امین الدوله واعتماد السلطنه وصدیق السلطنه وناصر الملک وبعضی دیگر در
هوتل منزل داده اند این عمارت که ما منزل داریم بقدری بزرگ ووسیع وپرزینت ودارای حیاطهای
متعدد است که سی هزار نفر در نهایت راحتی میتوانند در این عمارت منزل کرده بخوابند وشام ونهار بخورند

بدون اینکه اندکی جای آنها تنگ باشد یک کلیسای بزرگ هم جزو این عمارت است خزانه دولتی در این عمارت
است تالار تاج گذاری دارد همه چیز از دستگاه سلطنتی دارد بعضی از قسمتهای این عمارت ساده و اغلبش
خیلی مزین و مجلل و با مبلها و پردهای نقاشی گران و چهلچراغها است آن قسمتی که مجدالدوله می نشینند که معروف است
به پارتمان مکسی میلین اول خیلی عمارت عالی است تمام گیلادی و سقف این اطاقها و عمارتها مطلاکار قدیم است
که همه را با طلای اشرفی درست کرده اند تمام اسباب این اطاق منزل ما از میز و اسباب تحریر مزیق کار ایطالیا است
تمام دیوار این اطاق را از استوک درست کرده اند بطوری صاف و لطیف و خوب است که مثل مزیق ایطالیا
لیاقت این عمارت نه این است که یکدفعه ساخته شده باشد از سیصد سال قبل پادشاهان بر در این عمارتها را
ساخته و هر پادشاهی یک قسمتی از این عمارت را بانی شده است و بهم وصل کرده اند یکی دو مرتبه هم بعضی از قسمتهای
این عمارت سوخته است که بعد دوباره ساخته اند خلاصه شب شام خوردیم (روز سه شنبه
بیست و دویم) صبح از خواب برخاسته بعد از ساعتی رفتیم بگردش و تماشای این عمارات سلطنتی تمام
اطاقها و تالارها را گردش کردیم الحق بطوری خوب و مفصل است که نمیتوان حق تعریف از او نوشت مگر
مختصری که مینویسیم ازانجمله رفتیم بیک آپارتمانی که خیلی دور بود عمارت بسیار عالی و اطاقهای بزرگ
که تمام مطلاکاری بود مطلاکاری اینجا را با طلای اشرفی روی چوب میکنند و خیلی صنعت خوبیست
مبلهای ممتاز از پارچهای قدیم داشت بدیوارهای طاق تماماً پارچهای نفیس چسبانیده اند در یک اطاق
تخت خوابی بود که ناپلیون اول که این شهر را گرفته بود در روی این تخت خوابیده است عین تخت با تمام
لوازم آن بهمان حالت باقی بود و پرده تخت و روی تخت مخملی بود که روی آنرا گلابتون اصل زر نما دوخته بودند
و این صنعت تماماً مخصوص شهر مونیک پای تخت باویر است که با دست زردوزی و گلابتون دوزی
کرده بودند بسیار پارچه نفیسی بود بعلاوه روی تخت و پرده تخت سه سمت دیوار اطاق را هم از این مخمل
گلابتون دوز چسبانیده بودند بمبالغ گزاف این پارچه ها تمام شده است میگفتند یک ملیون مارک
که متجاوز از دویست هزار تومان پول حالیه ایران باشد داده این پرده ها را تمام کرده اند چینیهای قدیم خیلی
کهنه کار ژاپون و چین در این عمارت زیاد است که از چوب مطلا رف از دیوار در آورده و روی
آن چینی ها را گذارده اند پهلوی اطاق خواب ناپلیون یک اطاق کوچکی بود که یک چهلچراغ پنج شاخه
از عاج در آنجا آویخته بودند که تمام آنرا مثل دسته خنجرهای قدیم که منبت میکردند منبت کاری کرده شصت
صورت باشکال مختلفه از آن بیرون آورده بودند شصت هزار فلورن تقریباً معادل سیزده هزار تومان
این چهلچراغ را خریده اند یک چهلچراغ منبت پنج شاخه هم داشت که تمامش عاج بود اما بی منبت خلاصه

استوک
گچ و بعضی اجزاء دیگر را
مخلوط ساخته ستون و غیره
در عمارات میسازند
و بعینه مثل سنگ
سماق است
و هر رنگ از سنگ
بخواهند میسازند
و مثل سنگ است

اگر بخواهم شرح این عمارات را بنویسم یک کتابی میشود از پله ها آمدیم پائین داخل یک حیاط کوچکی شده رفتیم
بعمارت کهنه قدیمی که خزانه دولت است خزانه دار انجا حاضر بود قراول زیادی هم در خزانه ایستاده بودند
خزینه دار در خزانه را که در آهنی بزرگی بود باز کرده داخل شدیم ابتدا یک کالری و دالانی بود از ان گذشته
داخل خزانه شدیم جای کوچکی است اما خیلی محکم و خوب دور تا دور این اطاق و وسط آن قفسهای چوبی بود
که روی آن ها شیشه و پشت شیشه جواهرات و نقره و طلا و اسباب نفیسه دولتی را چیده بودند یکی
یکی درهای قفسه ها را باز کرده تماشا نمودیم تاج پادشاه و تاج ملکه را دیدیم که جواهرات خوب داشت
و زرگری بسیار خوب کرده بودند زرگری اینها هم کار زرگرهای خود مونیک است الماسهای خوب
دیدیم تمام کهنه و براق و سفید و ممتاز ازین الماسهای تازه معدن کاپ بود جواهر آلات ملکه از قبیل
نیم تاج الماس و گردن بندهای مروارید درشت یکدست ممتاز که آویزهای ممتاز داشت و دست
بندهای مروارید و چیزهای نفیس دیگر از هر قبیل بود اما حالا ملکه عجالةً در باویر نیست که این جواهرات را
زینت سر و سینه خود کرده به مجالس و بالها برود و این جواهرات در نهایت تلألؤ و جلوه از پشت شیشه
خودنمائی کرده انتظار ملکه را میکشد که زینت سینه و دوش او بشود در باویر رودخانه ایست موسوم به
زگن) که از (پاسائو) از سرحد اطریش میگذرد و به دانوب میریزد ازین رودخانه مروارید بیرون
میاورند صدفی دارد که از آب در میاورند و از توی آن مرواریدهای درشت یکدست خوب بیرون
میاورند اگرچه تلألؤ و جلای مرواریدهای فارس و هند نیست اما مروارید خوبیست و ازین مرواریدها
درین خزانه زیاد داشت توی الماسها یک الماسی بود کبود بر لیان خیلی نفیس و قیمتی بود چندان هم بزرگ
نیست حد وسط است سنگ کریستال ورش معدنی در اینجا زیاد بود که از آن اسبابهای خوب
و کاسه بشقابها و چیزهای دیگر تراشیده و ساخته بودند که از اشیاء نفیسی بود که پشت شیشه گذاشته بودند دیگر
زمردهای بزرگ خوب دیدیم جواهرات پیاده خیلی بود که توی جعبه های چرمی و زیر میزهای اطاق که
روی آنها شیشه است گذارده بودند انها را هم باز کردند تماشا کردیم یاقوت کبود که فرانسه ها سفیر میگویند
درین جعبه ها زیاد بود خلاصه اگر بخواهم تمام اسباب این خزانه و جواهرات را بنویسم یک کتابی میشود
مختصر اینکه خزانه کوچک ممتاز جامعی است بعد از تماشای اینجا یک راه نزدیک تری به منزل خود دیدیم
غیر از راه خیلی طولانی که آمده بودیم پیدا کرده آمدیم منزل نهار خوردیم و بعد از نهار کالسکه حاضر کردند سوار شده
راندیم برای گردش شهر مجدالدوله هم پیش ما بود از کوچها و برزنها گذشتیم خیابانها و کوچهای وسیع خوب دارد
مکانها بسیار آراسته مزین دیده شد تمام با امتعه و اسبابهای خوب نفیس از قبیل پردهای نقاشی ممتاز

چون نقاشهای معروف در مونیک خیلی بوده پرده های نقاشی خوب خیلی در ینجا دارد افسوس که ما وقت و مجال
نداشتیم درین مکرها پیاده شده اسباب ابتیاع نمائیم خلاصه رانده از شهر خارج شدیم رسیدیم بیک
محوطه که زمینش تمام چمن بود و وسط آن یک عمارتی بزرگ چوبی ساخته بودند که حالا خراب میکردند از
جنرال همانداری پرسیدیم این چیست گفت در چندی قبل جشنی برای ژمناستیک بازها گرفته بودند
که تمام ژمناستیک بازهای المان و بعضی دولتهای دیگر در عمارت جمع شده ژمناستیک بازی ها
کردند هر کدام بهتر و خوبتر بازی میکردند انعام بایشان و مدالی میگرفتند آن جشن حالا تمام شده است
و این عمارت را خراب میکنند قدری دیگر که راندیم رسیدیم میدانی که اسم این میدان و چمن (ترزین
ویزه) است هر سال در اول ماه اکتبر درین میدان از دهات اطراف حیوانات و چهار
پایان شاخ دار مثل گاو و غیره آورده اکسپوزه میکنند وسط این میدان یک مجسمه بسیار بزرگی ساخته اند
که یک انسان خیلی عظیم الجثه بیک شیر قوی بزرگی تکیه کرده است این مجسمه را از چودن ریخته اند صورت
زنیست که قبای پوستی پوشیده و سرش یک تاج افتخار که برگ خرزهره باشد گذارده یک دستش را
بلند کرده و دست دیگر را روی کله شیر گذاشته این هیکل زن مملکت و سلطنت باویر را نماینده است بلندی
این مجسمه که بلند است شش ذرع است از کله مجسمه تا کف پای آن متجاوز از شانزده ذرع است زیرا این مجسمه
هم سکوی بزرگیست که از کف زمین تا کله مجسمه خیلی ارتفاع دارد اسم سازنده این مجسمه (لوی دوشوان
تالر) و اسم ریخته گران فردیناند دُمیلر) است پانصد هزار مارک که معادل نود هزار تومان پول ایران
باشد خرج آن شده است این اول مجسمه عظیمی است که در دنیا ساخته اند ازین بزرگتر مجسمه نیست مگر
مجسمه آزادی که فرانسه ها برای مملکت ینگی دنیا ریخته و بجهة آنها هدیه فرستاده اند که حالا در نیویورک
شهر آزاد ینگی دنیا است آنهم بقدر همین مجسمه است پشت این مجسمه یک نیم دایره درست کرده
بودند که جلوش ستون نهاد داشت شبیه بگالری و بدیوارهای آن مجسمه های نیم تنه (بوست) از مرمر
درست کرده نصب نموده بودند که همه مجسمه جنرالهای معتبر و شعرای معروف و مردمان بزرگ است از
کف زمین دوازده پله میخورد میرود بالا میرسد بکف این گالری دیگر پیاده نشدیم که برویم بالا از
توی کالسکه این مجسمه را تماشا کردیم باز قدری توی شهر گردش کرده رفتیم برای (نمفن بورغ) یعنی
شهر پریان راندیم و از توی شهر و کنار شهر گذشته رسیدیم براه آهنی که دیروز آمده بودیم از راه آهن
هم گذشته بصحرا افتادیم هوا هم ابر تیره شده بود همینطور که میراندیم رسیدیم بیک پارک و باغ بسیار
بزرگی که دورش دیوار داشت و یک دری پرسیدیم چه باغی است گفتند باغ [illegible] و ماده یادی

در این باغ ول کرده اند درختهای کهن قوی دارد تمامش جنگل است در میانش چمن انجا قدری ایستاده
مرالها را تماشا کردیم در این بین باران بسیار شدیدی بارید کالسکه چیها آمدند که کالسکه را بستند چون
از انجا بر کردیم و گفتیم شهر پریان همین است باید مراجعت کرد میرزا رضا خان وزیر مختار و مهماندار عرض
کردند خیر باید برویم بالاتر باغ و جاهای خوب آن بالا دست است و راندیم قدری که رفتیم رسیدیم
بیک محوطه بزرگ وسیعی که تمامش گل کاری چمن است وسط این پارک حوضی است یک فواره داشت
که سه سنگ آب صاف بقدر هیجده ذرع ازان فواره میجست دور این فواره را سنگهای تخته بزرگ
مثل کوه طبیعی غیر منظم چیده بودند که آب از وسط آن سنگها میپرید این سنگها دو جهه است یکی اینکه
حالت طبیعی پیدا کرده چنین بنماید که آب از توی کوه بیرون میاید یکی دیگر برای این است که اگر این
سنگها را روی فواره نگذارند بسا این است که زور آب فواره را میشکند خلاصه خیلی فواره قشنگی
است دور حوض هم تمام باغچه گلکاری و چمن است دور پارک هم خانها و عمارات خوش وضع سفید کاری را
بشکل نیم هلال ساخته اند که از دور خیلی جلوه داشت و برق میزد این باغ و فواره و گل کاری و منظر با صفا در جلو
عمارت شهر پریان واقع شده یک خیابان ممتدی هم در وسط ان یک نهراب بقدر یک رودخانه
میرود تا چشم کار میکند از جلو این محوطه کشیده شده است که در واقع این پارک و خیابان و این عمارتها
جلوخان عمارت پریان است که اصل باغ و پارک بزرگ توی عمارت واقع است این عمارت
مال دولت است و حالا پادشاه زاده خانم (پرنسس آملی دُبُودُبُن) که دختر ایزابل ملکه اسپانیول است
چنانکه در سابق اشاره شد داده اند و منزل دارد خلاصه با کالسکه رفتیم داخل باغ شدیم چه باغی مثل بهشت
حقیقت باغ پریان است یک فواره بزرگی مثل فواره بیرون توی باغ بود که سه سنگ آب بقدر یازده
ذرع ازان میپرید و یک دریاچه طولانی تشکیل میداد اطراف دریاچه هم خیابان بهمین طولانی که تا چشم کار میکند
کشیده است با درختهای کهن و گلکاری و چمن دارد و باران هم باریده صفای مخصوصی بباغ و گلکاریها
داده بود که آدم از تماشای آن واله میشد عمارت باغ هم که یک رویش بان جلوخان و پارک بود روی
دیگرش باین باغ است عمارت خیلی طولانی مفصلی است بقدر یک شهر تا پیاده نشدیم که برویم توی عمارت
از بیرون تماشا کردیم خود شاهزاده خانم و شوهرش هم در عمارت بودند و مارا با دوربین تماشا میکردند خلاصه
پیاده شده خیابان را گرفته رفتیم برای حوض بزرگ که فواره بلند دارد شوهر پرنسس آملی دوبوربن لوئی
فردیناند برادرزاده پرنس رژان است و پرنس الفونس برادر شوهر پرنسس است که هر سه در این باغ
منزل دارند رسیدیم لب حوض فواره و حوض را تماشا کرده قدری راه رفتیم و تفرج نمودیم سه چهار پرنس

خیلی بد گل دیدیم که مواظب جاروب باغ بودند قدری با آنها حرف زده و چند امپریال با آنها انعام دادیم
بعد سوار کالسکه شده راندیم برای بعضی عمارات کوچک که در این باغ است رسیدیم بیک کلاه فرنگی
خیلی معقولی آنجا پیاده شدیم این کلاه فرنگی توی جنگل واقع است یک اطاق مدوری در وسط دارد که
آئینه کاری کرده اند و مبلهای ممتاز خیلی خوب دارد و چند اطاق هم در اطراف داشت یک مرتبه ساخته اند
اینجا را برای گردشگاه عصر و خوردن چای و عصرانه ساخته اند خیلی جای مطبوعی است از آنجا رفتیم بیک
کلاه فرنگی دیگری آنهم جای بسیار خوبیست اما زینت این یکی نیست قدری رانده رسیدیم بیک
رودخانه که آب آن از مرتبه های متعدد میریخت و این مرتبه ها را با سنگهای مرمر خوش رنگ خوب
ساخته اند که آب از مرتبهٔ اعلی مرتبه بمرتبه بپائین ریخته تا داخل حوض میشود بطوری این سنگها و مرتبه ها را
میزان درست کرده اند که وقتی آب میریزد مثل یکپارچه بلور است دندانه دندانه نیست پیاده شده
آنجا را تماشا میکردیم که در این بین دیدیم پرنس ژرژ نایب السلطنه رسیده از کالسکه پیاده شده و با
ما دست دادند پرسیدیم کجا بودید گفتند روزها با آب سرد عادت دارم آمده ام بروم توی آب
خلاصه از آنجا سوار شده رفتیم برای کلاه فرنگی دیگر پرنس ژرژ هم رفتند برای آب سرد از توی پارک
و خیابان و باغ رانده رسیدیم بیک عمارت کوچکی که این را هم برای تفرج و تفنن ساخته اند پیاده شدیم
عمارت دو مرتبه ایست یک اطاقی در زیر دارد و پله های چوبی کوچک دارد میرود بالا رفتیم بالا آنجا
سه چهار اطاق مختصر تو در تو داشت پنجره های کوچک درهای معقول مثل اطاقهائی که برای اجنه و دختر شاه
پریان بسازند تمام این عمارت را با آجرهای چینی کوچک رنگ رنگ مثل کاشی ساخته بودند خیلی معقول
و خوش وضع عمارتیست اینجا را هم تماشا کرده سوار شده آمدیم زیر عمارت بزرگ در گوشه این عمارت
یک مجسمه بسیار خوبی که کار (کانوواز) است و کانوواز از استادهای معروف این کار و از
اهل دانمارک است توی طاقچه گذارده اند که از آفتاب و باران محفوظ است مجسمه زن بسیار
خوشگلی است و زیر آن هم یک حوض آب خوبی و آبشار کوچک معقولی داشت پیاده شده کالسکه
ها را دادیم بروند بیرون باغ و خودمان پیاده دور این حوض و این عمارت بنا کردیم بگشتن وقتی که در
آن عمارت کوچک پیاده شده گردش میکردیم شاهزاده خانم و شاهزاده بانیکه در این عمارت منزل
دارند آمده بودند آنجا که ما را ببینند با آنها دست داده تعارف کردیم و قدری صحبت داشتیم بعد
سوار شده پیش این مجسمه آمدیم و بعد از تماشای مجسمه پیاده از دور عمارت بیرون آمدیم و رسیدیم
به حوضی که در جلوخان این عمارت است و اول هم دیده بودیم قدری ایستاده تماشای آنجا را کردیم

بلکه



یکصد سال میشود که این عمارتها را ساخته اند والحق بسیار خوب تفرجگاهی است بعد از تماشا سوار کالسکه شده از راه دیگر و تکیه‌های دیگر و میدان گاههای خوب و از جلو هتلها آمدیم برای کنار رودخانه که از این شهر میگذرد و در مراجعت از روی پل رودخانه (ایزر) گذشتیم یک مدرسه در آنجاست که این مدرسه را مکسیمیلین دوم پادشاه باویر پدر لوی دوم که خودش را کشت سی سال قبل ازین بنا کرده است مجسمهٔ پادشاه هم در مقابل مدرسه آنطرف رودخانه نصب شده است این رودخانه آب صافی دارد و بعضی جاها راهم سد بسته اند که آب مثل آبشار میریزد و گویا این رودخانه داخل دانوب میشود خلاصه آمدیم منزل راحت کردیم امشب باید درین عمارت مجلس شام رسمی رفته شام بخوریم در ساعت هفت لباس رسمی پوشیده رفتیم برای شام امشب ما را بعمارتی بردند که هیچ ندیده بودیم یعنی در همین عمارت که منزل داریم از دالانها و اطاقهای متعدد گذشتیم و پیشخدمتها با شمعدانها و ایشیک آقاسیها از جلو و ما از عقب رفتیم نواب پرنس رژان جلو آمدند دست دادیم و داخل یک تالاری شدیم که تمام شاهزاده خانمها در آنجا بودند تالار بسیار عالی بود و بدنهٔ این تالار را از روی گچ نقاشی کرده بودند نقاشیهای بسیار خوب باندازهٔ آدم صورت جنگها و اشکال سلاطین باویر را کشیده بودند قدری آنجا ایستاده بعد بازو ببازوی دختر اعلیحضرت امپراطور اطریش که زوجهٔ پسر دوم پرنس رژان است داده داخل تالاری دیگر شدیم که آنهم تالار بزرگیست و دیوارهایش تمام نقاشی است سایر شاهزاده‌ها و شاهزاده خانمها هم از عقب ما میآمدند داخل اطاق شام شدیم تالار بسیار بزرگ عالی بود چهل چراغهای زیاد داشت میز بسیار مجللی ترتیب داده بودند بقدر یکصد و بیست نفر سر این میز دعوت شده بودند دختر امپراطور اطریش دست راست و پرنس رژان دست چپ ما نشستند ملتزمین ما و سایر فرنگیها هم هر یک در جای خود نشستند شام خوردیم پرنس رژان در وسط شام برخواسته بسلامتی ما نطقی کرد ما هم بسلامت او بزبان فرانسه نطقی کرده و جام شرابی خوردیم دو طرف تالار هم بالاخانه بود که در هر کدام یک دسته موزیکانچی بودند که سوای فرنگی و ایرانی موزیک میزدند شام تمام شد برخواسته آمدیم بتالار اولی مدعوین هم از زن و مرد در آنجا جمع شدند قدری صحبت کردیم و قهوه خوردیم بعد من برخواسته با پرنس رژان تعارف کرده آمدیم منزل (وضع سلطنت باویر ازین قرار است چنانکه پیش هم اشاره کردیم این پرنس رژان پدر و برادرش پادشاه بودند اما خودش پادشاه نشده و سلطنت رسید به لوی دوم که ناخوش بود و خودش را کشت او که مرد سلطنت رسید ببرادر لوی دوم که او هم حالا در عمارت فورستن رید نشسته است و بکار هیچ کار ندارد و سلطنت بالاستقلال

باویر ملکه است فشون باویر در غیر از موقع جنگ بیست هزار نفر زیر اسلحه است در موقع جنگ صد هزار قشون میتواند حاضر کند قشون باویر هم از قشونهای معروفست از حیثیت لباس و رشادت و اسلحه و جوانی خیلی ممتاز دولت ورتمبرغ و بادن کمتر از باویر میتوانند قشون حاضر کنند در غیر جنگ سردار و سرکرده و مختار و رتق و فتق امور این قشونها خود پادشاهان بادن و باویر و ورتمبرغ هستند اما در موقع جنگ جنرال معتبری از پروس برای حرکت و نظم و دستور العمل جنگ این قشونها مأمور میشود که فقط باید بدستور العمل جنرال پروس رفتار کنند علامت بیرق این سه دولت هم غیر از بیرق پروس است هر کدام علامت مخصوصی بموافق سلطنت خودشان دارند سر بیرق باویر شیر داشت و سایر هم طورهای دیگر از قبیل سرنیزه وغیره که نشان و علامت مخصوص ایالت خودشان است در امور داخله خودشان هم مستقل هستند پولهای این سه ایالت را بشکل و سکه مخصوص خودشان سکه میزنند از دربارهای دول دیگر در دربارهای این سه ایالت مأمورین دیپلوماتیک هستند که در حضور ما معرفی شدند و آنها را دیدیم از دولت پروس هم در این ایالات مأمور مخصوص بود این سه ایالت هم در دربارهای دول خارجه سفیر و مأمور نیست اما در دربار هیچیک این ایالات از طرف دولت فرانسه مأموری ندیدیم گویا فرانسه با این دولتهای جزء المان مأموری نباید بفرستند مأمور پروس که در اینجاها است در حقیقت با وزیر امور خارجه اینجا بانفوذ تر است از مأمورین سایر دول در دربارهای این سه ایالت معتبر است لوازم دربار سلطنتی را مثل سایر دولتهای معتبر از وزراء بزرگ و ایشیک آقاسی باشی ها و وزیر دربار و صاحبمنصبان درباری و تجملات دربار از کالسکه و قراول احترام وغیره وغیره همه را دارند خیلی خوب و ممتاز بخصوص دربار باویر که خیلی دربار عالی معظمی است

(روز چهارشنبه بیست و سوم) امروز باید برویم سالزبورغ اول باید برویم بعمارت هرنشیمسی) که جزیره ایست در میان دریاچه و این عمارت لوی دوم پادشاه باویر که خودش را کشت ساخته است باید در آنجا نهار بخوریم و از آنجا به سالزبورغ برویم تفصیل عمارت را بعد خواهیم نوشت دیروز نیش پاپ از جانب هیئت سفرا پیش ما آمده بود یعنی ایلچی پاپ است که از جانب پاپ در اینجا است آدم خوش روی سفید موی خوش صحبتی بود از جانب سفرا تبریک گفت و رفت هم او (منسینور دانتونیو اگلیاردی) و (آرشوك بزادا) است خود نواب پرنس رژان و خانواده ایشان کاتولیکی مذهبند دو ثلث اهالی باویر هم کاتولیکی هستند یک ثلث پروتستانی و دیگر یهود و مونیک شدیم یک (سیناگوگ) که معبد یهود است سر راه دیدیم خیلی عالی بود معلوم میشود اینجا یهودی زیاد است خلاصه ساعت ده باید حرکت کنیم رخت پوشیده حاضر

چهارشنبه

شدیم پرنس رژان هم در ساعت معین آمدند صاحب منصبان و ایشیک آقاسیها هم حاضر شدند آمدیم پائین با پرنس رژان در کالسکه نشسته راندیم برای کار تجلات و تشریفات اجرائیه از سوار و قشون و غیره بهمان ترتیب روز ورود ایستاده و همراه بودند از جلو یک مدرسه عالی گذشتیم پرنس رژان گفتند این مدرسه صاحبمنصبی است که همهٔ صاحبمنصبان ابتدا در این مدرسه تحصیل میکنند و تربیت میشوند هر سال صاحب منصب از اینجا بیرون میآوریم خلاصه رسیدیم بهمان کاری که دیروز آمده بودیم شاهزادگان خانوادهٔ سلطنت و وزرا و اعیان تمام در اینجا حاضر بودند داخل کار شدیم یکدسته سرباز ایستاده بود از جلو آنها گذشته با پرنس رژان و شاهزادگان تعارف کرده آمدیم توی واکن و اکن هم همان واکن مجلل روز قبل است راندیم رو بطرف جنوب صحرا امروز تمام جلگه هموار نیست پست و بلندی خیلی دارد هوا ابر بود اما نمی بارید صفای امروز خیلی بروزهای دیگر نداشت صحرای سبز چمن و پر گل و جنگل و باصفا دهات کوچک متعدد در راه دیدیم بقدر یکساعت دیدیم که راه رفتیم کوههای الب باویر نمایان شد از دور اول تصور کردیم ابر است بعد کم کم که نزدیک شدیم کوهها خودشان را نموده قله های مهیب بلند بنظر آمد اگر چه خیلی مرتفع بود اما برف هیچ ندیدیم راندیم تا رسیدیم بشهر (دُوزِن هایم) یعنی شهر گل اینجا ایستادیم زنهای خوشگل خوب در اینجا خیلی بودند جمعیت زیادی از اهل شهر حاضر شده بودند بعد ترن راه افتاد خیلی تند و خوب میرفت قدری که راندیم از رودخانه (این) گذشتیم کوهها کم کم بجاده نزدیک شدند که خیلی خوب پیدا بودند راه هم تماشا دره و تپه و چمن و ده و گل و سبزه بود که دیگر از این بهتر هوا و صفا و چشم انداز ممکن نیست خیلی تعریف داشت راه زیادی رانده رسیدیم باستاسیون (پرین) شهر زن هایم شهر بزرگی نیست ده هزار نفر جمعیت دارد در صحرای مرو بوته های ایکاکه در رکس دیده بودیم و گل قرمزی داشت در صحرای بادن باد هم بود و خیلی دیدیم خلاصه از اینجا یک ترن کوچکی مثل ترنی که دور اکسپوزیسیون پاریس میکردید برای ما حاضر کرده بودند که سوار آن شده بردیم به بندر (اِسْتُوک) اینجا یک قصبه کوچکی است اما از اطراف جمعیت زیادی از زن و مرد درین موقع ورود ما جمع شده بودند نهار ما را هم در عمارت اینجا حاضر کرده بودند از ترن پیاده شدیم حاکم و حاکم شهر و دو نفر قیم این پادشاه ناخوش محبوس که حالا عمارت از او است و دست این دو نفر قیم میباشد حاضر بودند معرفی شده جلو افتادند ما هم از میان کوچه جمعیت مرد و زن بنا کردیم برفتن زن و دختر خوشگل میان آنها خیلی بود مخصوصاً چهار نفر دختر بسیار مقبول گلهای زیادی داده بودند که توی راه افشان بکنند جلو قدم ما نثار میکردند خلاصه رسیدیم به ترن کوچک سوار شده امین السلطان و عزیز السلطان و مجد الدوله و اهل خلوت

و میرزا محمد خان و جهانگیر خان و ادیب الملک و ابوالحسن خان و احمد خان و حسن خان و سید محمد خان
در رکاب ما بودند راندیم رسیدیم به بندر استوک تخته بندی کرده بودند کشتی بخاری حاضر بود در رفتیم
توی کشتی بقدری باران میآمد نصف از کشتی را چادر زده بودند رفتیم زیر چادر نشستیم کشتی بخار حرکت کرده
براه افتاد این دریاچه بقدری صاف است که تا ده ذرع زیر آب پیداست آب شیرین گوارای
خوبی دارد اغلب جاها عمق دریاچه تا دویست ذرع است ماهی قزل آلا درین دریاچه خیلی دارد که بزرگ
شده از ماهی میشود موج و صفای دریاچه و این هوای خوش که ابر بود و نمی بارید بسیار عالم خوبی داشت
بقدر یک ربع ساعت که راندیم رسیدیم بانکه جزیره آنجا پیاده شدیم زمین این جزیره اغلب پست
و بلندی و جنگل است درختهای سبز کهن دارد خیلی خرم و باطراوت است باید برویم بعمارت کهنه در آنجا
نهار بخوریم قدری راه سربالا بود یک کالسکه برای ما با یک نوع صندلی که آدم را بلند می کنند و
میبرند حاضر کرده بودند من بهیچکدام سوار نشده پیاده آن سربالائی را با همراهان رفتیم جمعیت زیادی هم
از زن و مرد درینجا حاضر شده بودند خیلی سربالا رفته خسته شدیم و عرق کردیم تا رسیدیم بعمارت
کهنه از پله های زیاد بالا رفته رسیدیم بمرتبه دوم آنجا برای ما نهار حاضر کرده بودند و نهار امین السلطان
و سایر همراهان ما را هم در مرتبه زیر حاضر کرده بودند این عمارت چندان عالی نیست عمارت متوسط است
مبل و اسباب هیچ ندارد مگر درین یکی دو اطاقی که برای ما حاضر کرده بودند مبل مختصری داشت از پنجره های
این بالاخانه که نگاه میکردیم منظرهای خوب داشت از یکطرف که نگاه کردیم دو جزیره نزدیک بهم در
دریاچه دیده میشد که یکی خیلی کوچک بود و جز سبزه و چمن هیچ نداشت یک جزیره دیگر که بالنسبه بان
بزرگتر است قدری خانوار و رعیت داشت یک معبدی گفتند در آن جزیره است که دخترهای
تارک دنیا در آن معبد سکنی دارند کوههای آلپ باویر دور این دریاچه را احاطه کرده است اگرچه
کوهها دور هستند اما خوب پیدا بودند صفای این جزیره و آن جزیره دیگر و کوههای آلپ و رنگ
آب دریاچه از منظر این بالاخانه یک عالم خوشی داشت که بوصف نمی آید خلاصه نهار خوردیم و
آمدیم پائین یک خیابانی را گرفته رفتیم برای عمارت جدید که از بناهای لوئی دوم پادشاه باویر است
که خودش گذاشته است باز قدری سربالا رفته کالسکه و تخت روان دستی هم برای ما حاضر بود اما سوار
نشدیم تا ده پانزده قدم مانده بعمارت فرمودیم آن تخت روان را آوردند توی آن نشستیم دو نفر از جلو و دو
نفر از عقب ما را بلند کردند ده بیست قدمی که رفتیم رسیدیم بعمارت پائین آمده داخل جلوخان عمارت
که حوضها و فوارهها در آنجا بود شدیم افسوس که راه آب این حوضها خراب شده و قطره آب از این فوارهها



و حوضها بیرون می آید و مشکل هم هست بیرون بیاید چرا که میگفتند بیست سی هزار تومان خرج تعمیر این فوارها است تا آب اینها بیرون بیاید یک بازوی این عمارت هم ناتمام است یا معنی که سقف کاری و بنای اطاقها و طالار ناتمام شده است اما مبل و اسباب اینها را درست نکرده اند و حالا هم نمی کنیم که تمام شود زیرا که بعد از لوی دوم که این عمارت را ساخت و خودش را کشت اولادی نداشت که وارث او شود و اموال و مشغلاتش که از الجمله همین عمارت باشد از ثابه برادرش که پادشاه حالیه ناخوش باشد رسید این پادشاه هم که ناخوش است و نیامده است این عمارت را ببیند که بدهد تعمیر کنند و بسازند گذشته از این لوی دوم که اینعمارت را ساخت بقدر سه چهار کرور قرض کرده به مصرف بنای اینعمارت رسانیده که هنوز آن قرض باقی است و دولت باویر نداده است و باید این دو نفر یعنی پادشاه حالیه از منافع و مداخل املاک پادشاه متوفی که باین پادشاه رسیده است بمرور قرض پادشاه متوفی را بدهند دراینصورت پولی نیست که عجالةً خرج تعمیر این فوارها بشود ده پانزده سال است که اینعمارت را شروع و تمام کرده اند جا دارد که دولت آلمان این عمارت را بخرد و تعمیرات آنرا اتمام نماید و دارای عمارتی شود که در تمام دنیا نظیر آن نیست خلاصه این حوضها و فوارها را خیلی عالی ساخته اند فوارهای چدنی تمام مطلا مرتبه بمرتبه هر کدام بقدر کوهی به شکلهای مختلف و متعدد بخصوص دو فواره بزرگ دارد که خیلی بلند است مثل یک کوهی است صورت حیوانات و آدم بوضع های مختلف در آن ساخته اند از الجمله چند آدم ساخته اند که از بالای آن فواره معلق زده میخواهند بیایند توی حوض و در حال شلنگ زدن هستند بسیار فوارهای عالی است حیف که آب ندارد و کف حوضها پر و تمامش چمن شده است هنوز داخل عمارت نشده از پهلوی این فواره ها ظاهر عمارت را تماشا کردیم که چندین مرتبه است و رنگ زرد مایل بطلائی دارد و از پایین الی بالا در دور با چهار جلو پنجره های عمارت و بالکنها مجسمه های زیادیکی نصب است خیلی باشکوه بنظر میآید از زیر عمارت دری بود رفتیم داخل شدیم بیک صفه که از آن صفه باید بیرون رفت و داخل حیاط شد در این صفه یک طاوس بزرگی از چدن ساخته و در روی گلدان مرمر بزرگی که از مرمر رنگین ایطالیا ساخته اند گذارده اند این طاوس را از روی طاوس و باندازه طاوس طبیعی ساخته اند اصل طاوس از چدن است و از گردن تا سینه اش نقره یکدست است و رنگ طاوس را میناکاری کرده اند یا معنی که از سینه الی دمش را با نقره و میناکاری روی نقره منقش نموده اند که بعینه مثل رنگهای پر و بال و دم طاوس است این طاوس که مثل طاوس است روی گلدان ایستاده و یک طاوس ماده که از ابهم از نقره ساخته و شکل و رنگهای طاوس را میناکاری کرده اند و آن هم زیر گلدان رو



یک دست انداز سنگ مرمری خوابیده است نگاه میکند بقدری این دو طاوس را خوب ساخته و مینا کاری کرده اند که بهتر از آن تصور احدی نمی آید و آدم از تماشا و دیدن آن سیر نمیشود افسوس که بواسطه تنگی وقت مجال درستی نداشتیم که خوب و بدقت این عمارت و زینتهای آن را تماشا کنیم این طاوسها کار پاریس است و بسلیقه اهل پاریس ساخته شده بقدر سی هزار تومان قیمت این طاوس ها است از صفه طاوسها گذشته داخل حیاط مرمر شدیم که سه سمت عمارت نگاه باین حیاط میکند این حیاط را باینجهة حیاط مرمر میگویند که کف آن را بشکل نظامی از مرمر سیاه و سفید فرش کرده اند از حیاط مرمر داخل پله بزرگی میشود که از آن راه پله باید بعمارت رفت همینکه شخص داخل راه پله میشود حالت غریبی بآدم دست میدهد یعنی حالت سکوتی برای آدم پیدا میشود و یک حالت حجابی که شخص با آن حالت متحیر و متعجب و مات میشود هیچ راه پله باین روشنائی و ارتفاع سقف و وسعت نیست و تمام این راه پله که بسلیقه تازه و وضع بدیعی ساخته شده و دخل براه پله های دیگر ندارد از پله ها و جرزها و کبلادیهای بالا و بعضی اجزاء دیگر این راه پله از سنگ مرمر رنگین و باقی مطلاکاری و استوک و نقاشیهای جور بجور است که روی گچ نقاشی کرده اند مدتی در این راه پله و زیر ایوان راه رو ایستاده تماشا کردیم بعد داخل اطاقها شدیم داخل اطاق اول و دوم و تالار سوم که شخص میشود هوش از سرش میرود و حالت بهت بهم میرساند باطاق و اطاق چینی که رسیدیم حیرت بر حیرت افزود این اطاق چینی تمامش چینی کار ساکس است که درب و دیوار و چهلچراغ و بخاری و میز و گلدان و سایر اسباب تمام چینی است مخلوط و مزین بنقاشی و مطلاکاری و مجسمه مرمر و تمام چینی های گل برجسته مثل منبت رنگ برنگ خلاصه این عمارت تمام آینه و مطلا است تمام روی چوبها طوری منبت کرده اند که شاخه شاخه شده است مثل منبت روی عاج و تمام مطلاها از طلای اشرفی است و پرده های تمام عمارت مخمل آبی و سبز فرنگی است که روی آنها را تخته تخته کلابتون دوزی و زردوزی کرده اند همه کلابتونهای کار مونیک که ممتازترین کلابتونها است و ریشها تمام کلابتون و تمام مبل و صندلی و نیمکتهای کوچک مطلا و اول درجه بخاری و روی تمام مبلها مخملهای رنگ برنگ کلابتون دوزی تمام این اطاقها از مجسمه های مرمر اعلای تمام تنه و نیم تنه پر است تمام با چهل چراغ های اعلا که از آن عالی تر نمیشود و جارهای پایه دار ممتاز و آینه های بزرگ خوب که هر کدام بجای خود در نهایت سلیقه نصب شده است تالار آینه که درازی و طولش صد و هفتاد قدم است و عرضش بیست قدم این تالار سقف بسیار بلندی دارد که تمام سقفش نقاشی و مطلا و آینه است و درها و بدنه دیوارهم همه از روی سلیقه نقاشی و آینه شده است سه ردیف این تالار چهل چراغهای ممتاز بسیار خوب

[illegible] دارد

دارد دو طرف تالار جارهای پایه بلند مطلای سر بلور شمع زده حاضر گذارده اند وسط هر جاره یک صندلی
بزرگ بید بسته که تابوره میگویند گذارده اند برای نشستن که روی آنها تمام مخمل گلدوزی و گلابتونهای یکپارچه
است علاوه برین زینتها پردهای گوبلن بادی هم داشت بالاتر از همه زینتهای اینعمارت و مبلهای ممتاز آن
چشم انداز اینعمارت و تالارهاست که هرچه آدم نگاه میکند دریاچه و آب دریا و سبزه ها و جزیرهای توی دریا
و جنگل با حصارت و کوههای الپ است که دور دریاچه را احاطه کرده اغلب مجسمه های اینعمارت
اشکال لوی چهاردهم و سردارها و جنرالها و معشوقهای لوی چهاردهم پادشاه فرانسه است خیلی این
پادشاه بلوی چهاردهم میل و عقیدت داشته بطوری که بلوی چهاردهم سجده میکرده است اینعمارت
را هم از روی عمارت ورسایل پاریس ساخته در تالار جنگ و تالار آیینه تمام تقلید عمارت سلطنتی
پاریس را کرده است وضع فوارها و حوضها هم همه از روی ورسایل اقتباس شده است اگر این عمارت
نواقص و ناتمامیهایش تمام میشد و مبل و اسباب مزین میکردند اول عمارت دنیا بود الان هم همینقدرش
که تمام است و مبل شده و زینت دارد هیچ نسبت بورسایل ندارد بعضی چیزها در اینجا است از کار سور
که اشکال دارد و بسیار چیزهای ممتاز بی نظیر گرانبهائی است بطوری که در قیمت آنها اغراق میگفتند
حیف که وقت و مجال زیاده ازین توقف و گردش نداریم و باید برویم به راه آهن اطاق خواب
اینعمارت هم از جاهای تماشائی بسیار قشنگ بود تختی از مطلا داشت و پردهای مخمل که در دور تخت
بود تمام مفتول دوزیهای ممتاز کار مونیک بود دو آیینه های بسیار بزرگ مزین گذاشته بودند که صبحها
که آدم از خواب برمیخیزد خودش را در آن آیینه ها به بیند و بقدری این اطاق مزین و ظریف و مجلل است
که بهتر ازین متصور نیست از عمارت آمدیم پائین در زیر این عمارت هم حمامی است که از همین حیاط
مردم داخل حمام میشوند این حمام خودش یک دستگاه و عمارت علیحده است وارد سر حمام که شدیم
آیینه های بسیار بزرگ و نقشهای مطلای برجسته در سقف و گیلاوی و حالت ظرافت و نظافت
و صنعت و قشنگی این حمام را دیدیم بی اندازه است که اگر بخواهیم شرح بدهیم محتاج بیک کتاب مفصل
علیحده البته از غرایب این است که این پادشاه متوفای باویر که این عمارت باین خوبی را ساخت
چهار پنج مرتبه بیشتر باین عمارت نرفت و هر وقت که باینجا میرفت تمام چراغهای عمارت را که بیشتر از
هشت هزار شمع بود روشن میکرد و همه مردم را بیرون میکرد و یکه و تنها می نشست و راه میرفت
و تماشا میکرد حالتهای غریب داشته است هر وقت هم که در اینعمارت شام میخورده است
خانه در زیر عمارت بوده و جائی ساخته بودند که غذا را با میز و اسباب که اختراع شده بود بالا میآوردند

وصرف مینموده است واین تعبیه برای این بوده است که پیشخدمت داخل اطاق نشود خلاصه چون
از اینجا بسالزبورغ مسافت زیادیست از عمارت بیرون آمده من با امین السلطان و عزیز السلطان
توی کالسکه نشسته قدری دور جزیره و کنار دریاچه گردش کردیم سایر ملتزمین پیاده رفتند دم اسکله
ما هم با کالسکه رفتیم برای اسکله عمارتی که نهار خوردیم از عمارتهای کهنه قدیم است اولش معبد بوده بعد به
دولت رسیده و حالا مهمانخانه شده است خلاصه رسیدیم باسکله کشتی بخار اول حاضر نبود دقیقه که گذشت
حاضر شد داخل کشتی شده راندیم گردشی هم در دور جزیره معبد دخترهای مارک دیناو آن جزیره کوچک
دیگر کرده رسیدیم باسکله استوک از کشتی پیاده شده براه آهن کوچک نشسته راندیم رسیدیم بگار
داخل ترین بزرگ شده راندیم صحرا هم همه جا پر سبزه و چمن و گل و جنگل و دره و تپه و خیلی باصفا بود از
رودخانه های خوب متعدد گذشتیم مسافت زیادی که راندیم بکوه نزدیک شدیم در رشته کوه آلپ
بدست راست بطوریکه مثل این مینمود که از دامنه کوه برویم رفتیم تا رسیدیم بدره داخل دره شده و راندیم
تا ساعت هفت و نیم از ظهر گذشته وارد سالزبورغ شدیم ژریاخان وزیر مختار و جنرال مهماندار و سایر مهمان
دارهای اطریش و بارون تیل وزیر مختار اطریش که سابقاً مقیم طهران بود و حالا وزیر مختار سربستان شده
در گار حاضر بودند پیاده شده با همه تعارف کردیم جنرال مهماندار بسیار آدم معقولی است یکدسته سرباز
و موزیکانچی در گار حاضر بودند از جلو صف آنها گذشته با جنرال مهماندار سوار کالسکه شده راندیم برای
هوتل دوروپ که منزل ما در آنجا و خیلی بگار نزدیک است رسیدیم به هوتل هوتل بسیار خوبی است سه مرتبه
اطاقهای عالی مزین دارد یک آسانسور هم دارد که بالا میروند و پایین میآیند چشم انداز خوبی هم این
هوتل بکوه و باغ و اطراف خودش دارد بعد از ورود به منزل هوا ابر شد و باران شدیدی بارید خیلی
هم سرد شد (روز پنجشنبه بیست و چهارم) امروز در سالزبورغ توقف کردیم باران پنجشنبه
هم متصل میبارید هوای منقلبی بود نهار خوردیم بعد از نهار با وجود باران سوار کالسکه شده راندیم برای
هل بورون) من با امین السلطان و جنرال مهماندار توی یک کالسکه نشسته مجدالدوله و امین خلوت
و ابوالحسن خان و ادیب الملک و احمد خان و ناصر الملک و صدیق السلطنه و معاون الملک و سایر
ملتزمین هم در کالسکه های دیگر سوار شده راندیم از کنار رودخانه سالزا گذشتیم سالزبورغ نسبت بسفر سابق
که ما دیده بودیم خیلی آبادتر شده هتل های خوب عالی قهوه خانه های بسیار خوب خانه های اعلی خیابانهای
ممتاز بنا کرده اند خلاصه یک ساعت راه است تا هل بورون از توی جنگل و گل و درخت و سبزه و چمن و جاهای
باصفا گذشته از در پایین باغ هل بورون پیاده شده داخل شدیم باران هم باز در نهایت شدت میبارید باغ

همان باغ است که دیده و بتفصیل از او نوشته ایم گل و سبزه زیاد دارد و از کنار حوض بزرگ که ماهی قزل آلا دارد
تماشاکنان آمدیم بالای حوض که یک چادر قشنگی برای ما زده و توی چادر شیرینی و میوه جات روی میز چیده
بودند بعلاوه مهماندارهای ما بعضی از صاحبمنصبهای دیگر و پیشخدمتها و ناظر وغیره هم در اینجا حاضر بودند یکدسته
موزیکانچی هم موزیک میزدند داخل چادر شدیم که بلکه باران بایستد هرچه تأمل کردیم باران نایستاد
بالاخره برخواسته بنا کردیم بگردش کردن همان جاهای قدیم و لاک پشتها که آب از دهن این لاک
پشت بدهن آن میرود و شهریکه کوک میکنند تمام اهالی شهر هر کدام بیک کاری مشغولند و جاهای تما
شائی دیگر و نهرهای آب صاف که ماهی قزل آلا داشت تمام را بهمان حالت سابق دیدیم زن و مرد
زیادی هم با وجود باران جمع شده بودند رفتیم بجائی که آب از سقف و در و دیوار میریزد و کلاه در روی آب
آب بلند میکنند کلاه را آب بلند کرد همه جای تماشائی را تماشا کردیم خیلی خوش گذشت و باران هم
کم کم ایستاد دیگر جائیکه از دهن و شاخ مرال که بدیوار نصب است آب میریخت دیدیم ابش را ول کردند
سر مردم ریخت خیلی تماشا داشت بعد برگشته سوار کالسکه شده از راه دیگر راندیم برای منزل امروز نباید
برویم براه آهنی که تازه ساخته اند که از کوه بالا میرود چون هوا مساعد نبود موقوف داشتیم این راه که آمدیم مستقیما
آمد بکار همین راه آهن این راه را چهار سال است ساخته اند که میرود بیک بلندی باصفائی که آنجا قهوه خانه است
و چشم انداز خوبی دارد و مردم متصل از این راه بالا و پائین میروند و گردش میکنند چهل و پنج دقیقه ترن از این
راه میرود تا بالا و چهل دقیقه میاید پائین این راه سه رایل دارد عمده آن رایل وسطی است که دندانه دندانه است
و این ترن در رفتن بالا و پائین آمدن بآن دندانه ها بند میشود و الا ترن از بالا پرت میشد و تا پائین
بر سر هم میریخت خلاصه وقتی که رسیدیم ترن حاضر بود جمعیت زیادی هم چه در اینجا جمع شده و چه برای
تماشای ما رفته بودند بالا گفتیم حالا که ترن حاضر است خوب است برویم بالا و سیاحت و تماشائی بکنیم
اسم این راه را (شمن دوفردو گوبولت) میگویند سوار ترن شدیم مهندسی که این راه را ساخته است
حاضر بود مرد کوتاه بالای جوان چاق سفیدی است ریش و سبیل هم ندارد اسم این استاسیون که حالا
سوار شده و میرویم (پادش) است اول که نشستیم تصور کردم که این راه را از بغله پیچ پیچ ساخته
اند و بپیچ بالا میرود که چندان احساس نمیشود این کوه هم خیلی مرتفع است قهوه خانه که در آن بالا است
از این پائین جای کوچکی بنظر میاید بارتفاع کوه دارآباد البرز طهران است هوا هم ابر بود و باران نم
نم میبارید این کوه هم تمامش جنگل است وقتی که سوار شدیم و ترن حرکت کرد نگاه کردم دیدم راه را
مستقیما سر بالا میرود و خالی از احتمال خطر نیست که اگر خدای نخواسته عیب کند و بشکند ترن تا پائین

پرت میشود خلاصه راندیم و هرچه میرفتیم راه بلندتر میشد و گاهی کمی پیچ و خم هم میرساند و باز اگر جا بارآت
میرفت هرچه بالاتر میرفتیم چشم اندازش بهتر میشد شهر سالزبورغ و رودخانه سالز همه از بالا پیدا بود...
دره های متعدد و دریاچهای چند از این بالا میدیدیم چشم اندازی داشت که در عالم چنین چشم اندازی
نمیشود اگر هوا صاف و آفتاب بود تماشاگاهی بهتر از این نمیشد با اینکه ابر و باران بود باز خیلی تماشا
داشت اسب هرگز از این راه که راه آهن میرود نمیتواند برود و ممکن نیست برود اطراف این راه
هم مثل راه هزارچم مازندران پرتگاه های بد دارد در بین راه مجدالدوله سه شوکا دید که توی جنگل خوابیده اند
بما نشان داد خودمان هم دیدیم چهار پاره رس بود اگر تفنگ حاضر بود میزدیم این راه آهن دیگ
بخار کوچکی دارد که اختراع جدید است و ترن هم یک مجلس است و اطرافش صندلی دارد که همه یکجا
نشسته بودیم لکمتیف را هم به عقب واگن بسته بودند چند نفر و دیرکتر راه هم جلو ما نشسته بودند...
مدتی راندیم تا رسیدیم بقله کوه که قهوه خانه و استاسیون است در راه هم دو استاسیون کوچک...
معقولی بود در استاسیون و قهوه خانه قله پیاده شدیم هوا بشدت سرد بود باران هم باز میآمد از بالای این
قله کوه گرد تمام شهر و جلگه ها و کوههای اطراف و کوههای آلپ و دریاچهای توی جلگه و جنگلهای کوههای
اطراف و سبزها و رودخانها پیدا است حیف که هوا سرد و ابر بود و برای تماشا و احساس این منظرهای خوب
مساعد نبود والا در عالم چنین جای با تماشائی نیست از آن بالا مثل این بود که شخص از آسمان زمین را تماشا
کند خلاصه از شدت سرما رفتیم توی قهوخانه قهوه خانه دو مرتبه خوش وضع پاکیزه ایست جمعیت زیادی
هم در اینجا بود اطراف قهوه خانه شیشه بود از پشت شیشه قدری تماشا کردیم چای آوردند خوردیم
این قهوه خانه عمله جات و رئیس معتبری دارد زن و دختر رئیس قهوه خانه هم در اینجا حاضر بودند. بعد از قهوه خانه
آمدیم بیرون دکانهای کوچک هم از امتعه و اسباب خود سالزبورغ و اسباب تفننیه در اینجا داشت
اسباب زیادی ما و ملتزمین برای یادگار از این دکاکین خریدیم دکان عکاسی هم داشت وقتی که ما آمدیم
سوار واگن بشویم عکاس آمده یک عکس ما را پای واگن و یکی هم توی واگن انداخت که از عقب برای ما
بیاورند بعد سوار ترن شده بنا کردیم پائین آمدن الحق این راه از کارهای بزرگست و خیلی خوب ساخته اند
امر سهلی نیست که آدم در چهل دقیقه با راه آهنی که مثل این است که از دیوار بالا برود تا سر همچو قله کوه
مرتفعی خیلی صنعت بزرگی است خلاصه پائین آمده رسیدیم بگار سوار کالسکه شده راندیم برای هتل
بمنزل رسیده راحت کردیم (روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه) امروز باید برویم
بوین چون ساعت هشت باید برویم بگار ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخاسته
رخت

روز شنبه بیست و ششم

رخت پوشیده حاضر حرکت شدیم و در ساعت هشت رفتیم بگار که هم نزدیک بود سوار واگنها شدیم
و راندیم هوا هم ابر بود و کمی باران میآمد امروز همه جا کوههای بلند بزرگ در طرف دست راست ما بود
و اغلب جاها تپه های جنگلی میانه ما و کوه حایل بود اما باز پشت تپه ها و جنگلها و کوهها پیدا بود تا وارد وین
هم که شدیم همه جا در دست راست کوههای بزرگ امتداد داشت صحرا هم همه سبز و پر گل و جنگل و باصفا
بود از کنار دو دریاچه کوچک گذشتیم آبادی زیادی در راه بود در استاسیونهای بین راه اغلب جاها
ترن می ایستاد از جمله در استاسیون (آت نانک) ترن ایستاد یکدسته سوار دراگن زره پوش
ایستاده بودند پیاده شده رفتیم جلو سوارها آنها را تماشا کردیم سوارها هم از جلو ما دفیله کرده رفتند بعد
رسیدیم به (لنتز) در اینجا نیم فوج سرباز ایستاده بودند از ترن پیاده شده از جلو سربازها گذشته
آنها را تماشا کردیم حاکم شهر با جمعی از جنرالها اینجا ایستاده بودند همه را دیده احوال پرسی کرده آمدیم ترن
و راندیم و نهار را هم توی واگن همینطور که میرفت خوردیم اسم مهماندارهای اطریش از این قرار است......
بارون دِپ فِن) که در قشون اطریش رتبه سرداری دارد (بارون کینزل) (کلنل گوتن)......
سه ساعت بعد از ظهر باید وارد وین شویم که از سالزبورغ الی وین با راه آهن هفت ساعت تمام راه است
در سر ساعت سه رسیدیم به گار وین گار بزرگی است جمعیت زیادی در گار حاضر بود اعلیحضرت
امپراطور اطریش (فرانسوا ژزف) با اونیفرم سفید و شلوار قرمز با تمام شاه زاده های خانواده سلطنت
و آرشیدوکها و نواب آرشیدوک لوئی برادر اعلیحضرت امپراطور که حالا ولیعهد هستند و در سال
سنّاً از امپراطور کوچکتر میباشند با پسرها و اغلب جنرالها در گار حاضر بودند پیاده شده با اعلیحضرت امپراطور
دست داده تعارف کردیم و امپراطور ما را با کمال مهربانی و دوستی پذیرفتند یکدسته سرباز صف کشیده
بودند موزیکانچیان موزیک میزدند با اعلیحضرت امپراطور از جلو صف سرباز گذشتیم و بعد امپراطور اشاره
کردند موزیک را موقوف داشته تمام شاه زادگان و آرشیدوکها را برای ما معرفی کردند پس از آن با
امپراطور از اطاق گار گذشته بکالسکه نشستیم سایرین هم از عقب بکالسکه های دیگر سوار شده در کمال شکوه
راندیم برای عمارت بورغ که عمارت سلطنتی است جمعیت زیادی در دو سمت کوچه و خیابانها ایستاده
بودند رسیدیم بمنزل پیاده شده با امپراطور از پله ها آمدیم بالا در اطاق اول تمام شاه زاده خانمها و آر
شیدوشس ها ایستاده بودند امپراطور همه را معرفی کردند و با آنها تعارف کرده دست دادیم اعلیحضرت
امپراطریس اینجا نیستند در (ایشل) میباشند بزرگ زنهای اینجا حالا زوجه نواب ارشیدوک لوئی
ولیعهد برادر امپراطور است که اینجا حاضر بود از شاه زاده خانمهای پرتوغال است بعضی از زنها هم دام دونرها

بعضی مصاحبات امپراطور و امپراطریس بودند بعد از معرفی شاهزاده خانمها اعلیحضرت امپراطور صدراعظم و وزیر عدلیه و وزیر خارجه و سایر وزرای دربار خودشان را معرفی کردند بعد از رفتن آنها امپراطور ما را آوردند توی اطاق مخصوص خودمان و خودشان مراجعت بمنزلشان کردند که در همین عمارتست بعد از یکساعت ما برخاسته از راه دیگر رفتیم برای بازدید اعلیحضرت امپراطور اطاق باطاق و تالار به تالار از دالانها و تالارها اینکه پرده های نقاشی خوب و پرده های کار گوبلن داشت گذشته از پله پائین رفته رسیدیم باطاقهای کوچک که اطاق کابینه و کار امپراطور است باز از اطاقهای متعدد دیگر گذشته تا رسیدیم باطاق تحریر و کار مخصوص که اسباب تحریر و کاغذ زیادی و قلمدان امپراطور آنجا بود وارد شده با اعلیحضرت امپراطور دست دادیم من بودم و امپراطور و ریحان خان وزیر مختار بقدر یک ربع ساعت با اعلیحضرت امپراطور صحبت کردیم امپراطور خیلی مهربانی و محبت نمودند بعد برخاسته خیلی راه اعلیحضرت امپراطور ما را مشایعت کردند و بعد تعارف کرده آمدیم باطاق خودمان قبل از رفتن ببازدید امپراطور میلان پادشاه سربستان که حالا در وین است آمد بدیدن ما خیلی نشست و صحبت کردیم شاهزاده جوانیست سی و دو سال دارد خوش رو و معقول و مو سیاه و چشم و ابرو سیاه و خوش صحبت است اما حالا پادشاه سرب نیست از سلطنت آنجا استعفا کرده پسری چهارده ساله دارد که او پادشاه است خلاصه چون امشب باید با اعلیحضرت امپراطور شام بخوریم امپراطور آمده ما را برداشته بردند باطاق شام امشب شام مخصوصی است اعلیحضرت امپراطور هستند و یکدو نفر از شاهزاده خانمها که یکی زوجه نواب ولیعهد است با یکی دو نفر دیگر و دو نفر از دام دنورها و چند نفری هم از وزرا و شاهزادها که روی هم رفته بیست و پنج شش نفر بودند از طرف ما هم تنها امین السلطان و مجدالدوله و امین خلوت و ریحان خان بودند پرنس میلان هم دعوت شده بود شام خوردیم دست راست من زوجه نواب ولیعهد و دست چپم اعلیحضرت امپراطور بودند بعد از شام برخاسته توی اطاق دیگر قدری گردش کردیم و صحبت داشتیم بعد آمدیم باطاق خودمان چند دقیقه راحت کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رفتیم به تیاتر اعلیحضرت امپراطور چون عزادار هستند به تیاتر نمیآیند این تیاتر همان تیاتری است که در دو سفر سابق هم رفته بودیم راه پله های مرمر عالی خوبی دارد عمارت تیاتر شش مرتبه است تمام نقاشی و مطلاکاری و با چراغهای الکتریسیته خیلی تیاتر عالی است تمام شاهزاده خانمها بودند در لژ مخصوص خودمان نشستیم زوجه نواب ولیعهد دست راست و عروس ولیعهد دست چپ من نشسته بودند پادشاه میلان هم بود این تماشاخانه بسیار خوب بود رقاصهای معتبر و بازیگرها و آکتریکهای ممتاز دارد اول باله بود بعد بازی عقل و جهل که در تماشاخانه اودئن پاریس دیدیم در آوردند

چند پرده بالا رفت و پایین آمد یکدفعه همه برخاسته رفتیم با طاق دیگر بستنی و شربت و آب خوردیم و دوباره آمدیم به مجلس تیاتر بعد از اتمام بازی آمدیم منزل (اسامی شاهزادگان و ارشیدوشسها و ارشیدوکها و جنرالهای بری و بحری که اعلیحضرت امپراطور خودشان در کار راه آهن و در عمارت سلطنتی معرفی کرده اند از این قرار است در کار راه آهن معرفی شده اند (آرشیدوک شارل لوئی) (کنت پراکسویچ ایشیک آقاسی باشی (آرشیدوک فردیناند) (کنت شن فلد) ماژور و شامبلان یعنی پیشخدمت (آرشیدوک ویلهلم) جنرال و پیشخدمت شوالیه و کوبلیطر (آرشیدوک رینر) (بارون دو دو جنرال ایشیک آقاسی باشی (بارون کوذدیلت) رئیس کل راه آهن (بارون دو کینات) جنرال و فرمانده کل شوالیه ذکوچوا) نایب ریاست دولتی (بارون دو کراس) رئیس طبیب (ادوارد اول بورکت سترونیه (در عمارت معرفی شدند (پرنس دوهوهن لوه) جنرال سواره ایشیک آقاسی باشی اول (کنت دو تروت مانودرف) پیشخدمت باشی (کنت منزکین) مارشال بزرگ پرنس دو تودن اتابکین) میراخور و جنرال سواره (بارون دکولر) سلطان قراول مخصوص اطریش کنت پالفی) سلطان قراول مخصوص مجار (کنت والکی استاین) ناظر و خوانسالار (کنت هونیادی) ایشیک آقاسی باشی امپراطوری (بارون دبرکنی) آجودان خاصه (دبولفراس اجودان جنرال جنرال بریگاد (کنت دو کالنوکی) وزیر دربار و امور خارجه کنت دو ثاف رئیس مجلس وزرا (کنت فالکن هین) وزیر (بارون دو پراژاک) وزیر (کنت ولسرسهیم جنرال و وزیر (دکتر کادج) وزیر (مادکی باکهم) وزیر (کنت شون بودن) وزیر (شوالیه ددالسکی) وزیر سایر شاهزاده و نواب (آرشیدوک شارل لوئی) برادر اعلیحضرت امپراطور ولیعهد حالیه) (آرشیدوشس ماری طرزیا) زوجه ولیعهد شاهزاده خانم راکاس (آرشیدوک کلیوم) عموی امپراطور برادر ارشیدوک آلبرت امیر توپخانه (آرشیدوک رینر) عموزاده اعلیحضرت امپراطور که عالم ترین ارشیدوکها هستند (آرشیدوشس ماری) زوجه ارشیدوک رینه خواهر ارشیدوک آلبرت (آرشیدوشس ماری ذذف) شاهزاده خانم ساکس زن پسر دوم ولیعهد (آرشیدوشس ماری طرزیا) زن ارشیدوک اتین (دو دوشس نابت از وشتسمها) صبح از خواب برخاستیم هوا ابر و سرد بود و باران میآمد نهار را در منزل خوردیم کنت کالنوکی وزیر امور خارجه دولت اطریش با امین السلطان و وزیر مختار بحضور ما آمد قدری صحبت و فرمایش کردیم کنت کالنوکی آدم قصیر القامه ایست ریشش را مثل شسبیل کمی دارد و دو سه سال

دارد اما مرد عاقل کامل ملایمی است لباس نظامی مجاری پوشیده بود کالنوکی که رفت اول شب نفر از سفرای
کبار آمدند توی اطاق به حضور ما اجزا و اتباع خودشان را معرفی کردند و رفتند سفیر کبیر المان (پرنس
دوروس) سفیر کبیر عثمانی (سعدالله پاشا) سفیر کبیر ایطالیا (کُنت نیگرا) بعد آمدیم باطاق دیگر
که تمام سفرا و وزیر مختارها و شارژدافرها ایستاده بودند یکی یکی معرفی شدند کنت نیگرا در ایام جوانی
مرد خوش روی خوش قامتی بوده حالا که پیر شده خوش قامت است و پیشترها سفیر اشد در ایام ناپلئون سوم امپراطور
فرانسه از جانب دولت ایطالیا در پاریس همیشه سفارت داشته و در دربار امپراطور و امپراطریس خیلی محترم
و خیلی او را دوست میداشته اند (پرنس لوبانف) سفیر کبیر روس و (سِر پاجیت) سفیر کبیر انگلیس و (دِکرُبا
سفیر کبیر فرانسه حضور نداشتند به ییلاق رفته بودند شارژدافرهای آنها بودند سایر سفرا همه حاضر بودند و معرفی
شدند و با همه احوال پرسیها و صحبت کردیم و رفتند بعد تمام جنرالها و فلدمارشالها و صاحبمنصبان بزرگ
قشون بری و بحری به حضور آمدند آنها را هم یکان یکان معرفی کردند بعد آمده قدری راحت کرده با جنرال مهماندار
و نریمان خان وزیر مختار سوار کالسکه شده رفتیم برای دیدن شاهزادها و ارشیدوکها و ارشیدوشسها اول رفتیم
به کلیسیای کاپوسین که ولیعهد در آنجا مدفون است دو نفر کشیش در آنجا بودند جلو ما افتاده شمعهای بزرگ
در دست داشتند چهارده پله پائین رفته داخل سردابی شدیم تمام اموات خانواده امپراطور از زن و مرد
در اینجا مدفونند یعنی جسدهای آنها را در این سرداب گذارده اند صندوق جسد ماری ترز امپراطریس بزرگتر
و مجلل تر از سایر بود و صندوقهای سایرین دوران بود تمام شاهزاده خانمها هم در اینجا صندوقشان
گذارده شده است حتی پسر ناپلئون اول که مادرش ارشیدوشس ماری لوئی است که دختر فرانسوا امپراطور
اطریش بود در اینجا است تاج نقره گذاردم سر قبر ولیعهد و از کلیسا آمدیم بیرون رفتیم بخانه نواب ولیعهد
خود ولیعهد و زوجه و عروس ایشان همه حضور داشتند اسم زوجه نواب ولیعهد (مادی تیوذا پرنس
پرتوغال است اسم عروس ولیعهد (مادی یاذدفا) برادر زاده پادشاه ساکس است زوجه نواب
ولیعهد عکس با انوری خودش انداخت و قرار شد برای ما بطهران بفرستند نواب ولیعهد در خانه
خودشان برادر زن خود را که تازه از بخارستان آمده بود معرفی کردند اسمش (دوک دوبرا کانا؟)
یادروسه کرده فوج دهم هوسار است جوان خوب خوش روئی است از آنجا بیرون آمده رفتیم بخانه ارشید
دکها و بعد رفتیم بهوتلی که پادشاه سیلان منزل دارد همه جا با کارت گذاشتیم و گذشتیم درب هوتل که
ایستاده بودیم یک دکان دوربین فروشی بنظرم آمد نریمان خان وزیر مختار را فرستادیم رفت
دو دوربین کش خرید و آمدیم منزل قدری راحت کرده بعد با امین السلطان و جنرال مهماندار و مجدالدوله

توی کالسکه نشسته راندیم برای شُون برون میرزا محمد خان و بعضی از پیشخدمتها هم همراه بودند هوا ابر
بود و باران میآمد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم به شُونبرون وارد باغ شدیم و در خیابان های باغ قدری گردش
کردیم تفصیل شونبرون را در روزنامهٔ سفر سابق نوشته ایم دیگر در اینجا لازم نیست تفصیل از نویسیم همین
قدر است باغ باصفای خوبیست بعد از تماشای اینجا رفتیم به باغ وحش حیوانات خوب از هر قبیل دارد
تکه های بزرگ خوب دیده شد ولی غیر از جنس تکه های ایرانست شاخهای بزرگ و تنه های قوی
دارد که بزبان فرانسه (بوکدان) میگویند مست بودند بطوریکه اگر آدم نزدیکشان میرفت آدم را
میزدند دیگر شیر و پلنگ خوبی داشت حیوان تازه نداشت هرچه در باغهای وحش دیگر دیده بودیم اینجا
هم بود بعد آمدیم به گلخانهٔ تازه که اعلیحضرت امپراطور بنا کرده اند گلخانهٔ بسیار بزرگ تمام شیشه ایست
گنبد بزرگی در وسط دارد که آئینه است درختهای شبیه بخرما در گلخانه خیلی داشت خیلی جای خوب بزرگی است
و گل بسیاری دارد از اینجا سوار شده آمدیم منزل امشب باید اعلیحضرت امپراطور شام مفصل رسمی بما
بخوریم وقت شام که شد لباس رسمی پوشیدیم و اعلیحضرت امپراطور آمدند باطاق ما با هم رفتیم در اطاق
دیگر که شاهزاده خانمها و ارشیدوکها در آنجا بودند با آنها تعارف کرده بعد دست بدست زوجهٔ
نواب ولیعهد داده از جلو و اعلیحضرت امپراطور و سایر شاهزادها و شاهزاده خانمها از عقب ما از اطاق
باطاق و تالار بتالار رفتیم برای اطاق شام از یک دالان طولانی گذشتیم که در جنبین آن پرده های کار
گوبلن بسیار ممتاز اعلی نصب کرده بودند از دالان گذشته داخل تالار بزرگ شام شدیم این تالار بوضع قدیم
سقف و مطلا کاریست و چهل چراغها و دیوارکوبهای برنز مطلای و سه مرتبه کار قدیم دارد خیلی تالار بزرگی است
میزی بشکل نعل اسب گذارده بودند ما و اعلیحضرت امپراطور در گلهٔ میز پهلوی یکدیگر نشسته مشغول خوردن شام
شدیم دست راست ما هم زوجهٔ نواب ولیعهد بود یک بالکنی هم این تالار داشت که یکدسته موزیکان
چی در آنجا موزیک میزدند یکصد و هشتاد نفر امشب ارشیدوکها و ارشیدوشس ها و امرا و وزرا
و جنرالها و صاحبمنصبان و اعاظم و اعیان وین همه در سر میز مدعو و حاضر بودند تنها میلان پادشاه قدیم
سیرب و در سر شام بود اغلب ملتزمین رکاب ما هم مثل امین السلطان و مجدالدوله و امین خلوت و غیره
بودند شام خوردیم اعلیحضرت امپراطور برخاسته بسلامتی ما نطقی کردند ما هم برخاسته بسلامتی اعلیحضرت
امپراطور جام شربتی نوشیدیم امپراطور حمایل دولت سیام که زرد است و نشان صورت ما را زده بود
بعد از شام برخاسته آمدیم باطاق و تالاری دیگر مشغول صحبت و گردش شدیم شاهزادهٔ سیام
نشان و حمایل زرد دولت سیام برای اعلیحضرت امپراطور بود و برای اعلیحضرت امپراطور آلمان

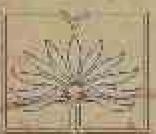


هم نشان برده بود در سر میز شام دعوت داشت او را ملاقات کردیم شاهزاده قصیر القامه سبزه ایست
اتباع زیادی هم از سیامی همراهش آمده اند که آنها هم امشب در سر میز بودند خلاصه قدری صحبت کرده
بعد باز وجه نواب ولیعهد دست بدست داده از همان راه که آمده بودیم برگشته درب اطاق خودمان
با آنها وداع کرده آمدیم منزل (روز یکشنبه بیست و هفتم) صبح از خواب برخواستیم یکشنبه ۲۷
هوای خوشی بود ابر بود و نمی بارید ساعت نه نهار خورده سوار شده رفتیم برای گردش امروز باید از وین
حرکت کنیم اول رفتیم به تیاتری که دوازده سال است بنا شده و در این تیاتر بازی هم کرده اند تازه هم
تمام شده است ولیعهد مرحوم در این تیاتر تماشای بازی آمده بوده است و حالا چون موقع بازی نیست
بسته اند در ماه اکتبر باز خواهد شد وارد شدیم از پله ها رفتیم بالا پله های بسیار وسیع عالی از سنگهای مرمر
ایطالیا و در اغلب دست اندازها و بعضی از ستونها هم از همین نوع مرمر رنگین ایطالیا بود دیوارها فقط
استوکت بود آئینه های بسیار بزرگ خوب در اطراف این راه پله نصب کرده بودند دور تیاتر
هم ستون داشت یکی در مرتبه بالا بزرگ و دیگری مرتبه پائین کوچک تمام این ستونها را نقاشیهای
خوب بوضعهای تیاتر از نقاشهای وین کشیده بودند داخل تیاتر شدیم رفتیم به لژ امپراطور که پهلوی سن است
آنجا را تماشا کرده آمدیم به لژ وسط آنجا را هم تماشا کردیم سقف این تیاتر را هم خیلی بلند و عالی و باشکوه
ساخته اند تمام مطلاکاریهای برجسته خوب است هیچ شبیه بآن تیاتر قدیم ندارد از روی گران اپرای
پاریس ساخته اند میتوان گفت در فرنگستان این تیاتر نظیر ندارد و اگر هم دارد همان گران اپرای پاریس است
سن بزرگ خوبی هم دارد پرده های سن متعدد خوب است که بطرح تازه ساخته اند که زود و بسهولت
پرده ها عوض میشود بعد از تماشای تیاتر بیرون آمده رفتیم بموزه (هیس تو وادنا تودل) این موزه را هم
دوازده سال قبل بنا کرده اند و تازه تمام شده است بنای بسیار بزرگ عالی است رئیس موزه که اسمش
دکتر فرانس ریتر فن هاور است جلو افتاده همه جا را راهنمائی و معرفی کرد اول رفتیم بمرتبه اول که اقسام
حیوانات از مرغ و ماهی و نهنگ و سباع وغیره بانواع مختلف در اینجا بود که آنها را امپایه کرده یعنی
با کاه پر نموده بودند اقسام و انواع میمونها در اینجا دیده شد که از آنجمله شامپانزه بود و میمونی دیگر دیده شد
که گریل میگویند خیلی حیوان بزرگ مهیبی است یقین همان دیوی که در قصه ها و افسانها میگویند همین گریل
بوده است بعد از تماشای این حیوانات رفتیم بمرتبه زیر که انواع سنگهای معدنی از جواهر و طلا و نقره و
سایر فلزات وغیره در اینجا در پشت شیشه ها چیده اند این سنگها از تمام معادن ممالک است از معادن
اطریش و سیبیر و روس و ینگی دنیا و سایر معادن بسیار خوب سنگهائی است در حقیقت شخص باید هر سنگی را

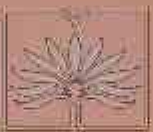


یکهفته تماشا کند افسوس که ما وقت نداشتیم و باید زود برویم تماشای اجمالی کردیم و در ظرف این پانزده دقیقه
همه را دیدیم چیز تازه که در اینجا دیدیم یک پارچه بزرگ کریستال دورش بود که بلور معدنی است و از سن گوتار
سویس میآورند و انواع اسباب و ظروف از قبیل قدح و کاسه و گیلاس وغیره از آن میتراشند که مثل
بلور است و خیلی قیمتی است و بجای جواهر خرید و فروش میشود یک ذرع ارتفاع داشت و بقدر یک
چنار کوچک قطر چیز غریب دیگر که دیدیم دسته گلی بود از مرصع که با جواهرهای خوب رنگارنگ درست
کرده بودند متعلق بماری ترز امپراطریس که خیلی قشنگ و خوب ساخته اند چون وقت نداشتیم
زود بیرون آمدیم جلو عمارت موزه میدانی است سبز و چمن که درختهای کوچک دارد و گلکاری خوب
در آن کرده اند وسط این میدان مجسمه ماری ترز است و دور آن مجسمه صاحبمنصبان بزرگ اوست
که سواره ساخته اند اما خود ماری ترز پیاده است روبروی این موزه موزه بوزار است یعنی صنایع
نفیسه که پرده های نقاشی و مجسمه ها و اسباب نفیس دیگر میگذارند اما هنوز اسباب آنرا تمام نچیده اند یکطرف
این میدان هم طویله اسبهای اعلیحضرت امپراطور است بعد از تماشای اینجا رفتیم بحمام ترک حمام
خوب عالی است مدتی است که ساخته اند خزانه های متعدد خوب مثل حمامهای ایران روی زمین
دارد آب صاف گرم و سرد همه جور دارد استحمام کرده بیرون آمدیم سر حمام وسیع خوبی هم دارد از
حمام آمدیم بمنزل نهار امروز را هم باید بطور رسمی با نواب ولیعهد بخوریم قدری که راحت شدیم نواب
ولیعهد آمدند ما را بردند سر نهار در تالاری که توی همین عمارت است سر میز بیست و پنجنفری ترتیب
داده بودند سر میز نشستیم امین السلطان و (کنت کالنوکی) وزیر خارجه و (کنت تاف
صدر اعظم و بعضی از شاهزادها و وزرا و بعضی دیگر از ملتزمین رکاب ما که روی هم بقدر بیست و پنج نفر
ایرانی و فرنگی بودند نهار خوردیم و بعد از نهار آمدیم باطاق خودمان ما وارد درب اطاق شدیم بلافاصله
اعلیحضرت امپراطور برای وداع حاضر شدند هردو با هم داخل اطاق شدیم امپراطور امروز میروند به اشل
سه چهار روز در اشل خواهند ماند و از آن جا میروند به بوهم و مراوی و مجارستان که سرکشی بقشون و مشق
قشون نمایند همینطور ایستاده با هم خیلی صحبت کرده و تعارف زیاده نموده وداع کردیم رفتند سه
گلدان چینی بسیار ممتاز گرانبهای اعلیحضرت امپراطور برای ما هدیه دادند در سر ساعت سه بعد از ظهر
باید برویم به (کالنبر) ساعت معین با نواب ولیعهد سوار شده راندیم برای کالانبر از جلو تیاتر
جدید گذشته و از جلو عمارت و کلیسائی که برای سلامت اعلیحضرت امپراطور در آن سالی که تیر خورده بودند
بنا کرده اند عبور نموده داخل کوچه و محله های شهر شده راندیم تا رسیدیم به کاری که سر راه کالانبر است

این کلیسائی که دیدیم در همان محلی که امپراطور را تیر زده اند از همان سال ساخته اند کلیسای بزرگ خوبی است منارهای مخروطی و طاقهای مخروطی بلند و مجسمه‌های خوب دارد بوضع گوتیک ساخته اند خانه‌ها و باغهای خوب تکتک هم در بیرون شهر خیلی بود از دم عمارت هم الی کار از دو طرف جمعیت زن و مرد ایستاده بودند زنها و دخترهای خوب خوشگل از همه قبیل خیلی دیدیم در کار پیاده شدیم راه آهن بی تفاوت مثل همان راه آهن سالزبورغ است اما دو واگن بهم بسته بود در کالسکه ما نواب ولیعهد و عزیز السلطان و مجدالدوله و چند نفری از صاحبمنصبان اطریش بودند و در کالسکه دیگر هم سایر همراهان و ملتزمین نشسته بودند راندیم سر بالائی این راه خیلی است اما مالیده است که آدم وقت راه رفتن احساس نمیکند که سربالا میرود اطراف راه همه جا جنگل و سبزه و گل و حاصل زراعت است همینطور در واگن صحبت کنان میرفتیم تا رسیدیم به کار بالا پیاده شدیم از کار هم تا مهمانخانه یک مسافتی است زن و مرد زیادی که از پیش برای تماشای ما آمده بودند از دور ایستاده بودند اینجا چهار نفر دختر خیلی خوشگل دیدیم که اینها را منتخب کرده و بدست هرکدام یکدسته گلی داده بودند یکی یکی دسته گل را آورده بما دادند یکی از اینها مخصوصاً خیلی خوشگل و صاحب حسن بود خلاصه سرازیر از این راه که اطرافش جنگل است پیاده رفتیم برای هوتل دو طرف راه را مجر کشیده بودند که مردم از پشت مجر ایستاده بودند و ما از راهی که میرفتیم خلوت بود رسیدیم بهوتل هوتل قشنگ خوش وضع دو مرتبه است در مرتبه زیر برای ما شام حاضر کرده بودند رفتیم بمرتبه اول چشم انداز بسیار خوبی دارد شهر وین و رودخانه دانوب و صحرا و جنگل و سبزه زیاد پیدا بود خیلی چشم انداز خوبی است و عالم خوشی داشت قدری در اینجا گردش و تماشا کرده آمدیم بمرتبه زیر برای شام اطاق طولانی بود یکطرفش بسته و طرف دیگرش باز بود به سمت شهر وین و رودخانه و جاهای باصفا داخل اطاق شدیم نواب ولیعهد دست چپ ما بودند و در دست راست (کنت لادیس پواکس ویچ) نشسته بود که مستشار مخصوص علیحضرت امپراطور است مجدالدوله و سایر همراهان ما هم در اطراف میز نشسته بودند شام خوردیم بعد از شام برخاسته از همان راه که آمده بودیم مراجعت کردیم باز جمعیت از طرفین ایستاده راه هم قدری سربالا بود رسیدیم به واگن سوار شده سرازیر را هم تند آمده رسیدیم بکار پائین سوار کالسکه‌های اسبی شده راندیم برای منزل راه اینجا با سالزبورغ از زمین تا آسمان تفاوت دارد راه آهن اینجا آدم تصور نمیکند که سربالا میرود چندان سربالائی ندارد اما راه آهن سالزبورغ تمامش سربالای تند است مثل دیوار و خیلی چیز غریبی است خلاصه وقت غروب بود که بکار شهر رسیدیم وقتی هم سوار کالسکه اسبی شدیم خیلی کالسکه را بسرعت میراندند مثل ترن اینجا جمعیت مرد و زن باز همانطور تا منزل دو صف مثل وقت رفتن ایستاده بودند رسیدیم منزل در اطاق خودمان قدری راحت کرده



کرده بعد نواب ولیعهد آمدند با هم رفتیم پائین سوار کالسکه شده با امین السلطان راندیم برای تیاتر پرنسی
که امشب باله و رقص است سایر ملتزمین ما هم از عقب آمدند رسیدیم به تیاتر رفتیم در لژ مخصوص خودمان
نشستیم زوجهٔ نواب ولیعهد و عروس ایشان و سه چهار نفر زنهای محترم دیگر بودند جمعیت زیادی هم
از مرد و زن و زنهای خیلی خوشگل از بالا و پائین پشت در پشت نشسته بودند پرده های خوب بالا رفت
و افتاد پرده اول پرده شبیه حرمخانه کیخسرو پادشاه قدیم عجم بود چادرهای قلمکار اصفهانی که نقش زیادی داشت
کشیده بودند از اشکال نگارگاههای قدیم بصورتهای مختلف که نمیدانم از کجا آورده بودند زده بودند خیلی
نقشهای خوب داشت خط فارسی هم بآن نوشته بودند توی اینجا در یکی را شبیه کیخسرو درست کرده بودند با زره و
کلاه خود و ریش توپی بصورت اهل ایران روی تختی نشسته بود دو نفر هم از زنهای کیخسرو خیلی معقول لباس پوشیده
توی بارگاه پهلویش نشسته بودند جلو این بارگاه هم چند پله میخورد که از دو طرف پله ها ایرانیهای زیاد بشکل قراولان
خاصه کیخسرو که لباسهای معقولی پوشیده و کلاههای سیاه بلند وسط قرمز مثل کلاه صرافهای حالیهٔ ایران بسرشان
بود نشسته بودند چهار نفر پهلوان هم با سبیلهای کلفت سیاه که نمیدانم مصنوعی بود یا طبیعی و لباس
زره و کلاه خود و چهار آینه و ساعدبند و زانوبند و شمشیر در بر داشتند دو نفر از اینطرف بارگاه دو نفر از آن
طرف بارگاه ایستاده بودند ابتدا یکنفر رقاص کیخسرو که خیلی خوشگل و لباسهای خوب پوشیده بود برخواسته
بنا کرد برقصیدن رقص بسیار خوبی کرد و با رقص او موزیک ایرانی هوای بسیار خوش میزدند بعد رقاصهای دیگر
ایرانی که بودند برخواسته رقصیدند و اغلب دایره های کوچک در دستشان بود آنها هم که رقصشان تمام
شد بعد تمام طوایف از یهودی مجاری و تیرلی و طوایف دیگر اطریش دسته دسته آمده رقصیدند و سازهای
مخصوص خودشان را زدند رقص اینها هم که تمام شد آنوقت ایرانیها و این طوایف تمام برخواسته درهم ریخته
بقدر سیصد نفر دختر بطور عموم باهم رقصیدند و پرده افتاد بعد از مدتی پرده دیگر بالا رفت در این پرده
تقلید یک شخص انگلیسی را در آورده بودند که خودش با زن و بچه هایش بسیاحت باین شهر آمده بودند بازاری
ساخته بودند از عروسکهای مومی و اسبابهای دیگر و تمام عروسکهای مومی که در دکان و بیرون دکان بودند
بشکل و صورت آدم مومی درست کرده بودند اما آدم حقیقی بودند که هیچ تکان نمیخوردند و مثل موم نشسته بودند روی
عراده ها و توی دکان خود انگلیسی هم روی صندلی نشسته روزنامه طیمس میخواند و غرق در روزنامه بود برادری داشت
که او از جانب این انگلیسی این اسباب و امتعه را تماشا میکرد و می پسندید و میخواست بخرد دکاندار هم هی
عروسکها را می آورد و برو روی این انگلیسی کوک میکرد و این آدمها مثل موم برمیخواستند و میرقصیدند یکی که تمام
میشد یکی دیگر را میآوردند از بسکه این انگلیسی روزنامه میخواند یکی از این عروسکها در بین رقص خودش را انداخت



روی روزنامهٔ انگلیسی و پاره کرد مرد که از روی کج خلقی برخاست و نگاهی باین عروسک کرده نشست
خلاصه آخر عروسکها در یک دکانی که وسط بازار بود صاحب دکان پرده اش را پس کرد دیگر دختر بسیار
مقبولی را که آنجا ایستاده بود نشان این انگلیسی داد و او خیلی تعجب کرد بعد انگلیسها رفتند و صاحب دکان هم
درب دکان را بسته چراغها را خاموش کرد و رفت همه که رفتند دختر آخری که در دکان وسط بود پرده را
پس کرده اشاره باینطرف و آنطرف دکان نمود تمام این دکان روشن شد و عروسکهای عمومی همه زنده شده
بنا کردند برقصیدن و ساز زدن و خواندن بوضعهای غریب و عجیب مثل عالم روحانی و یا اجنه و دختر شاه پریان
که در افسانه ها میگویند همانطور بودند رقص زیادی کردند بعد صاحب دکان آمده این وضع را که دید بیچاره غش
کرد و افتاد و آنوقت پرده پایین آمد و بازی بهم خورد ما برخواسته با نواب ولیعهد و زوجه ایشان وداع کرده
سوار کالسکه شده آمدیم بسفارت خانه ایران برای دیدن منزل نریمان خان و سفارت خانه ایران و خوردن
سوپه سفارتخانه ایران در موقع خوب واقع است نزدیک بعمارت دولتی و همین اپرا است نریمان خان
اجاره کرده است اطاقهای بسیار عالی با چهل چراغهای خوب دارد مبلهای این اطاقها تمام از پرده
و فرش و روی فرشی وغیره از امتعه ایرانی و پارچهای ایران است قطعات زیاد خط استادهای معروف
در اطاقها آویخته اند اسبابهایش همه ممتاز است این عمارت منظر خوبی هم دارد که از هر طرف آدم بیاید
و نگاه کند این عمارت پیداست امین السلطان و امین الدوله و سایر ملتزمین ما هم بودند بعد از خوردن میوه
میوه برخواسته آمدیم منزل استراحت کردیم (**روز دوشنبه بیست و هشتم**) امروز
باید از روی رودخانه دانوب با کشتی به بوداپست برویم ساعت هفت بعد از نصف شب با کسالت
از خواب برخواستم امین الدوله با حالت نقاهت آمد مرخص شد که بجهة معالجه و اصلاح مزاج خود بمریم باد
برود خلاصه وقت حرکت شد نواب ولیعهد آمدند نشان صورت خودمان را که بایشان هدیه داده
بودیم بسینه زده بودند باهم پایین آمده سوار کالسکه شده راندیم برای کنار رودخانه دانوب از جلو
تیاتر قدیم و جلو موزه و از جلو پارک عمومی که مجسمه آهن وارد گذشته و از جلو بعضی مدارس و کیسر بازخانه که این
سربازخانه روبروی آن پارک عمومیست عبور کردیم از پارک (پراتر تُنه) گذشتیم که این روتند در
سفر اول که بوین آمدیم اکسپوزیسیون وین واقع بود و بعد که اکسپوزیسیون را خراب کرده اند این روتند
بجای خود مانده است و در پراتر مردم گردش میکنند که حکم بولن پاریس را دارد خلاصه راندیم
تا رسیدیم برودخانه دانوب کشتی بخاری که روی رودخانه سیر میکند حاضر کرده و اطاقهای قشنگی ساخته
بودند که از روی پل چوبی داخل کشتی شدیم اسم کشتی (ایرنیس) است نزدیک باین کشتی یک پل

ابنی

آهنی بزرگی است که چهار دهنه بزرگ روی رودخانه دارد و اسم این پل (ذانیج اشتراس بروک) است
نواب ولیعهد از اینجا وداع کرده رفتند بریمانخان و جهانگیرخان هم تا بوداپست میآیند و بر میگردند
جهانگیرخان یکماه بجهة معالجه خودش در وین توقف و آنوقت به طهران بر میگردد کشتی حرکت کرد تمام ملتزمین
ما در این کشتی هستند کشتی بجریان آب میرود در رودخانه دانوب بعضی جاها عرضش کمست و بعضی جاها زیاد میشود و
هر جا که عرضش کمست بقدر دجله بغداد است طرفین رودخانه دهات و آبادی کم است و آبادیهای
کوچک میدیدیم اغلب جاها طرفین رودخانه درختهای بید و سفیدار و تبریزی وغیره زیاد است
و آسیابهای زیاد و طرفین و روی رودخانه دیدیم باین وضع و ناو است که در روی آب واداشته
روی ناو بزرگ اطاق چوبی ساخته اند که سنگ آسیا در میان آن اطاق یکمیل چوبی بزرگ بیرون آمده
از میان چرخ پره دار بزرگی گذشته سر از روی ناو کوچک محکم کرده اند جریان آب این چرخ پره دار را
حرکت میدهد و مثل آسیا میچرخد خلاصه اطاق ما در کشتی بسیار خوب است بعد از دو ساعت توقف
نهار خوردیم قبل از نهار از قصبه موسوم به (رِتین) که سرحد ما بین اطریش و مجارستان است گذشتیم در اینجا
دره ایست دو طرف آن کوه و در روی یکی از آن کوهها که مشرف برودخانه است قلعه ایست کهنه که از قدیم
ساخته اند و در میان دره رِتین واقع است این قلعه جات از عهد تسلط عثمانیها باین مملکت خراب شد
و حالا هم خرابها و آثار آن باقی است بعضی از سنگهای تخته از ابنیه خرابه در کنار رودخانه از عهد روسها
دیده شد یک خط راه آهن همه جا از کنار رودخانه دانوب از دست چپ میرود که بوداپست را بوینه
وصل میکند قدری که راندیم رسیدیم بشهر گران این شهر در دست راست دیده شد در حقیقت شهر نیست
قصبه بزرگیست در روی یک تپه کلیسای بسیار بزرگ مهمی ساخته اند که اطراف آن ستون دارد
و سفید است گنبد بزرگی دارد سیاه خیلی کلیسای عالی بزرگی است که مشرف برودخانه دانوب است
در زیر این تپه و توی دره ها عمارت قشنگ کوچک سفید ساخته اند که از دور مثل یک اردوی بنظر
میآید که چادر زده باشند در این شهر یک ارشوک کشیش معتبری از جانب پاپ اقامت دارد که
خیلی ارشوک معتبر یست وقتی که عثمانیها مسلط بر مجارستان بودند و بوداپست را داشتند سرحد شان
همین قصبه گران بود این قصبه یازده هزار نفر جمعیت دارد و محل نشیمن کاردینال و رئیس مجارستانست
اسم پریماکاردینال سیمور ثانوس است کاتدرال بزرگی دارد بوضع ایطالیائی که سرحد میانه اطریش و عثمانی
بوده است (اِتِین اول) پادشاه مجار در اینجا متولد شده است در مقابل گران شهر دیگری است
موسوم به (پاد کانی) که در اینجا وقتی که قشون سلطان محمد چهارم عثمانی ملقب باوجی در سنه ۱۶۸۳ میلادی

ارشوک بزبان مجا[ر] میگوی[ند]

از محاصره وین بر می گشتند مجار ها آنها را شکست دادند بعد از شهر گران (ویشگراد) را دیدیم اینجا
که رسیدیم آفتاب غروب کرد این شهر دست راست رودخانه واقع است در سنه ۱۳۱۱ روبرت دانژو
اینجا را بنا کرده و محل سکنای پادشاهان مجار بوده لشکر سلطان سلیمان قانونی عثمانی اینجا را در سنه ۱۵۴۲ خراب
کردند از گران تا ویسگراد مسافت زیادی بود من رفتم بالای عرشه کشتی بتماشای رودخانه و صحرای
اطراف را میکردم کشتی گاهی بدست چپ و گاهی بدست راست نزدیک ساحل میشد و گاهی مستقیماً از
وسط میرفت از یک خط نمیرفت بملاحظه گودی رودخانه که ناخدا از هر طرف میدانست گودتر است
از آنجا میرفت حالا که از میانه گران و ویسگراد میرویم کوههای اطراف همه بزرگ و با جنگل است اما
جنگلهای کوتاه دارد و مثل این است که رودخانه از وسط دره بگذرد و آب رودخانه مثل مار می پیچد
و این پیچش آب رودخانه درین وقت عصر صفا و عالم خوشی دارد و ویسگراد قلعه قدیمش در روی تپه
واقع است که حالا آن قلعه خراب شده است و قدیماً از آن تپه تا لب رودخانه بنا و عمارت بوده
حالا منهدم شده است ویسگراد قصبه کوچک خوبیست امپراطور اطریش اغلب اوقات می آید
در اینخانه های کوچک رعیتی که در زیر این تپه واقع است و محل شکارچیها است منزل میکنند و در پشت
این قلعه که جنگلهای انبوه است مرال زیاد دارد که شکار مینمایند یک ترن مال التجاره طرف عصر از لب آب دست
چپ ما گذشته رفت برای وین اتفاقاً دواکن هم بسته بود خیلی تماشا داشت هوا که تاریک شد آمدیم
پائین رفتیم باطاق مخصوص خودمان شام خوردیم بعد از شام که از پنجره بیرون را نگاه کردیم دیدم شفق آفتاب
هنوز روی رودخانه باقی است یک حالت و عالم خوبی داشت اینجا دیگر تپه های اطراف رودخانه تمام
شد و باز درختهای بید و سفیدار و تبریزی در طرفین رودخانه دیده میشد کم کم هوا تاریک شد و ستارها
طالع گردیده امداد بصفای رودخانه کرد گاه گاهی هم از دور از میان درختها بعضی چراغها و بعضی آتشها
مثل مشعل دیده میشد در ویسگراد یک جسری مثل جسر بغداد که با لنگها می بندند روی رودخانه بسته
بودند که وقت عبور ما باز کردند و کشتی از آن میان رد شد خلاصه کم کم به بوداپست نزدیک شدیم
و چراغان شهر بوداپست نمایان شد لباس پوشیده رفتیم بعرشه کشتی اول از زیر یک پل آهنی که دو پایه
یکی این طرف و دیگری آن طرف رودخانه نزدیک بساحل داشت و بعد از یکپارچه طاق آهنی که سرتا
سر زده بودند خیلی پل عظیمی بود گذشتیم بعد از یک پل دیگر که مثل نو او تخته است و فرنگیها آن را پل ......
سوس بلندو) میگویند عبور کردیم دست راست ما شهر (بود) و دست چپ شهر (پست) بود
و منزل ما در پست است و این دو شهر را رود دانوب از هم جدا کرده است کشتی رسید باسکله شهر بود و تخته

گذر

گذاردند آمدیم بیرون شهر بسیار خوب بیست و چراغان خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از مرد و زن در کمال
ادب ایستاده بودند و هورا میکشیدند سرباز و موزیکانچی و سوار زیادی از دو سمت راه صف بسته
بودند رسیدیم بشاهزاده که اسمش (آرشیدوک ژزف) و حاکم نظامی قشون (توپ توپال) یعنی
قشون ردیف مجارستان است دست دادیم و خطابه تقریر کرد و از قراریکه میگفت بیست و دو سال
که او را باینجا فرستاده اند که قشون سرحدی اینجا را منظم بدارد یک عمارت سلطنتی هم در اینجا است که در بغل عمارت
منزل دارد وزرای اینجا که سه چهار نفر بودند با چند نفر جنرال معرفی کرد بعد از جلو یکدسته سرباز گذشته
من و شاهزاده و امین السلطان توی یک کالسکه نشسته راندیم برای منزل که هوتل است اسم هوتل ......
لادن انگلیس) یعنی انگلیس است شهر بسیار تمیز قشنگی است عمارتهای پنجمرتبه و پشت بامهای خیلی بلند دارد
مسافتی رانده تا رسیدیم بهوتل هوتل دو سه مرتبه است و عمارتهای عالی دارد آمدیم باطاق مخصوص خودمان
شاهزاده همه جا همراهی کرده تا ما را باطاق رسانید و قدری صحبت داشته رفت بعد خوابیدیم اگر
چه تفصیل شهر و آبادیهای کناره رود دانوب نوشته شد ولی محض مزید توضیح این چند سطر را هم مینویسیم
شهر گران که بزبان مجاری (استرگام) میگویند در ساحل دست راست دانوب و مقابل آن در ساحل
چپ رودخانه شهر (پارکانی) واقع است شهر پارکانی تقریباً شش هزار نفر جمعیت دارد در سال
۱۸۴۹ وقت شورش مجارستان شورشیان مجار در نزدیکی این شهر بقشون اطریش شکست رسانیده اند
چند اسیای بخار در این شهر است شهر گران تقریباً شانزده هزار نفر جمعیت دارد و چنانکه اشاره کردیم این
شهر مسکن ارشوک مجارستان است کلیسای بسیار بزرگی که در این شهر است تقریباً سی سال قبل از این
باتمام رسیده است در مجارستان بعد از پادشاه ارشوک اول شخص است و تاج سلطنت را در
شهر بودا پست او بسر امپراطور میگذارد رودخانه گران در نزدیکی این شهر به دانوب میریزد و بهمین مناسبت
این شهر را گران نامیده اند این شهر دویست و پنجاه کیلومتر از وینه مسافت دارد و مجرای رودخانه
از وینه تا اینجا بسیار سراشیب است این است که حرکت سفاین در این مسافت خیلی سریع است و از
گران تا بودا پست چهل و شش کیلومتر است در سنه ۱۵۴۳ مسیحی عثمانیها این شهر را از مجارها گرفته و مدت
پنجاه سال در زمان سلطنت سلطان محمد ثانی و سلطان ابراهیم و سلطان سلیمان در این شهر حکمرانی داشته اند
تا در سال سنه ۱۵۹۵ مسیحی عساکر اطریش و مجارستان دوباره این شهر را از عثمانیها پس گرفته اند و از اوقات
موقوفات کلیسیا که سالیانه باین ارشوک میرسد تقریباً معادل یک ملیون فلورن است که تخمیناً
معادل دویست و پنجاه هزار تومان پول ایران باشد (روز سه‌شنبه بیست و نهم

ذی حجة الحرام } صبح در هوتل لارن و انکلتره شهر بوداپست از خواب برخاستیم دیشب چون شب وارد شدیم وضع پلها و ابنیه این شهر را درست ننوشته بودیم حالا صحیحاً مینویسیم این شهر سه پل آهنی دارد که یکی از آنها را (سوسپاندوا) یعنی پلی که پایه ندارد دو پایه در کنار رودخانه دارد میگویند وضعش این است که دو برج بزرگ با سنگ در دو طرف رودخانه ساخته اند توی آب که نزدیک بکنار رودخانه است و ازین پایه بآن پایه که خیلی مسافت دارد پل آهنی کشیده اند چون این پل خیلی طولانیست و قوت لازم دارد ازین پایه با زنجیرها و بعضی اسباب دیگر قوت داده این پل را نگاه داشته اند یک پل دیگر دارد که آهن صاف سطح کفش انداخته و خیلی پل معظمی است هشت پایه دارد یک پل بزرگ آهنی هم آخر شهر است بهمان سمت که آب جریان دارد و خیلی مسافت مابین دو پلها دارد و خیلی پل معظم معتبری است که راه آهنی که از اینجا بوینه میرود از روی این پل میگذرد اصل شهر و آبادی و عمده عمارات در پست است بود که کوچکتر است عمارت سلطنتی در بود روی یک تپه خیلی خوش منظر است واقع است و یک قلعه هم بوضع قدیم که چهار گوشه اش برج دارد در روی یک تپه خیلی بلندی که مشرف برودخانه و در بروی عمارت سلطنتی است در بود میباشد دکاکین معتبره و کوچهای خوب در پست است مقبره گل بابا هم در بود است اطراف عمارت سلطنتی در بود درخت و جنگل و خیلی باصفا است عمارت چند مرتبه ایست پنجره هایش را رنگ سبز زده بودند انگوره داشت هر وقت اعلیحضرت امپراطور باینجا میآیند در آن عمارت منزل میکنند حالا مشغول تعمیر آنجا هستند فردا قرار است برویم آنجا تماشا کنیم این گل بابا که مقبره اش در بود است درویش لاهوری بوده در عهدیکه سلاطین عثمانی باینجا مسلط بوده اند در اینجا متوقف بوده و عثمانیها خیلی باین درویش اعتقاد داشته اند وقتی که مرده است برای او مقبره ساخته و در عهدنامه هم که میانه اطریش و عثمانی بسته شده نوشته اند که این مقبره را احترام کنند و تعمیر نمایند مقبره پشت عمارت سلطنتی واقع است که از اینجا پیدا نیست در حقیقت شهر بود روی تپه و دره واقع است و در دامنه آن تپه بزرگی که قلعه روی آن واقع است از سمت رودخانه اش که پرت گاهها و سنگهای بزرگ زیاد دارد توی آن سنگها خانهای کوچک متعدد تا پای دامنه ساخته اند و اطرافش سبز است در دامنهای دیگر این تپه هم تمام خانه و عمارت است و در دامنه تپه عمارت سلطنتی هم از همه طرف خانه ساخته اند که خانهای شهر همین است که در این دره ها و دامنه ها واقع است شهر پست هم بعضی دره و تپه های کوچک دارد مگزنهای شهر پست زیاد است اما کوچکتر از مگزنهای شهرهای دیگر است کالسکه ها و ترامواهای این شهر هم کوچکتر از کالسکه ها و ترامواهای شهرهای دیگر است اهالی اینجا بعینه مشرق زمینی ها هستند هیچ شباهت

بفرنگی

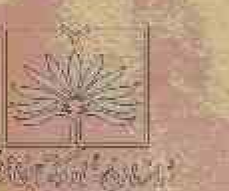
بفرنگیها ندارند رؤیت و خلقتشان خیلی بمشرق زمینی ها شبیه است و معلوم میشود که اصلاً ملت مجار از ترکستان
باینجا مهاجرت کرده اند که از جنس فرنگیها نیستند زبان اینها هم بکلی مجاری است که هیچ دخلی بزبان المان
و سایر زبانهای فرنگستان ندارد خیلی شبیه است بزبان ترکی آذربایجانی مثلاً مجاریها سیب را آلما میگویند
ترکها هم آلما میگویند و همچنین خیلی لغات دارند که شبیه بلغت ترکی است خلاصه امروز قبل از نهار نیکلسن
شارژدافر انگلیس که مدتی در طهران بود و حالا مأمور اینجا است بحضور ما آمد قدری با او صحبت کردیم در طهران
قدری زبان فارسی تحصیل کرده بود اما حالا فراموش کرده خیلی کم میداند بفرانسه خیلی با او حرف زدیم سرل
نیکلسن) در کوچه اندراشی است کنت اندراشی سابقاً صدر اعظم اطریش بود خیلی او را دیده بودیم اما
حالا صدر اعظم نیست ناخوش است و توی خانه اش نشسته خلاصه نهار خورده یکساعت بعد از ظهر سوار شده
رفتیم باکادمی اجزاء اکادمی تمام حاضر بودند یک مردی در انجا دیدیم که قد کوتاه و ریش زرد رنگ
و چشم کوچک تنگ و روی سرخ چین داری داشت آمد جلو ما ایستاد تصور کردیم میخواهد در حضور ما
خطبه بزبان المانی یا اطریشی یا فرانسه بخواند یکدفعه در نهایت فصاحت و بلاغت بزبان ایرانی فصیح
که گویا ادیب و خطیب فارسی زبانی باینطور میتواند حرف بزند بنا کرد بخواندن بخطبه فارسی غرائی خطبه مفصلی
خواند با کمال تعجب پرسیدیم این کیست گفتند این وامبری معروف است او را شناخته تعارف کردیم
حالا وامبری رئیس این اکادمی است در سی سال قبل وامبری از توی ترکمانها رفته بود برای سیاحت ترکستان
و تمام ترکستان از بخارا و سمرقند وغیره سیاحت کرده بود ابتدا او را بجهة اینکه فرنگی بوده خیلی اذیت
و آزار کرده بودند بعد کم کم وامبری بنا کرده بود بقرآن خواندن و شب و روز در چادر ترکمانها نماز و
عبادت کردن و خود را مسلمان خیلی مقدس وانمود کرده بود ترکمنها مهربانی را در باره او کرده بودند
بعد از سیاحت تمام ترکستان آمده بوده است بخراسان پیش مرحوم حسام السلطنه که در آنوقت حاکم
خراسان بوده است از انجا هم بطهران آمده است که او را دیده بودیم و شناختیم کتابی هم در شرح سیاحت
و مسافرت خود نوشته است که اسمش (فن درویش) است یعنی درویش دروغی و حالا مدتیست
درینجاست و رئیس این اکادمی میباشد یکنفر آدم سبیل کلفت زرد رنگ دیگر را هم دیدیم که لباس مجاری
پوشیده بود و فارسی حرف میزد از وامبری پرسیدیم این کیست گفت از اهل قنقرات خیوه است
وقتی که در خیوه بودم این شخص پیش من بود و با خودم او را باینجا آورده ام اسمش ملا اسحق است زبان المانی را
هم خوب یاد گرفته است خود ما هم با ملا اسحق قدری حرف زدیم فارسی را هم خوب حرف میزد میگفت
مذهبم را هیچ تغییر نداده ام خلاصه از پله بالا رفتیم بالا برای تماشای اکادمی عمارت بسیار عالی است اول

داخل اطاق کتابخانه شدیم اطاق بزرگی است دالانهای متعدد دارد که پشت قفسها کتاب چیده اند
بعضی کتابهای خطی و چاپی بخط و زبان فارسی هم روی میز چیده بودند از قبیل کتاب حافظ چاپی خط تعلیق
و تفسیر قران چاپی و شاهنامه خطی و امثال این کتابها بعد از تماشای کتب آمدیم باطاق پرده در این اطاق
پردهای نقاشی است این پردها از استرهازی بوده که استرهازی یک وقتی در اسلامبول ایلچی بوده و
ملیونها دولت داشته وقتی که مرده است دولت این پردهای نقاشی را از اولاد و بستگان او خریده است
پردهای خوبی است کوچک و بزرگ همه نوعی دارد میگفتند دولت استرهازی هم تمام تلف گردیده
و معلوم نیست چه شده است خلاصه چون وقت نداشتیم پردها را اجمالاً تماشا کرده و در یک گالری هم
پردهای نقاشی بود آنها را هم دیدیم بعضی مجسمه های نیم تنه هم از مرمر و گچ و غیره از سلاطین و صاحبمنصبان
بزرگ مجاری در اینجا خیلی بود بعد آمدیم پایین سوار کالسکه شده رفتیم برای موزه جمعیت زیادی هم از اهالی
شهر اینجا جمع شده بودند و ما را دعاگوی کردند عبارت دعا ایشان این است که میگویند اِاَ یعنی اِلیِن
و معنی الین بزبان مجاری یعنی زنده باد خلاصه رسیدیم بیک میدانی و رفتیم درب موزه پیاده شدیم
رئیس موزه آمد جلو مردیست ریشش را میتراشد لباس مجاری پوشیده بکلاهش پر زده بود جقه فیروزه و
کمر فیروزه و گردن بند فیروزه داشت کلیجه پوست بره پوشیده بود تمام لباس مجاری پوشیده بود معرفی
شد و بعضی از رؤسا و نقاشهای معتبر و علما را که حاضر کرده بودند معرفی کرد و افتاد جلو رفتیم داخل موزه شدیم
عمارت عالی است مرتبه تحتانی و فوقانی دارد در این موزه پردهای نقاشی بسیار ممتاز کار نقاشهای مجاری
و غیره بود دیگر سنگهای معدنی و صدف و بعضی اشیاء قدیمه مثل نعش یک مرده که در همین جا پیدا کرده اند و
از عهد قدیم است که تنها استخوانش باقی مانده دیده شد چون وقت کم داشتیم و باید بمنزل مراجعت کرده
از آنجا شاهزاده بیاید باتفاق برویم بجزیره بعد از نیمساعت طول نکشید رفتن ما بموزه زود مراجعت
کردیم پردهای موزه بسیار قیمتی و ممتاز است و اغلب پردهای تاریخی خود مملکت مجارستان است
اسامی نقاشهای معروف این پردها از آنها که مرده و آنهاییکه زنده هستند از این قرار است اشخاصی که
زنده هستند (لیگیتی) ناظر نقاشخانه (مناداداس) نقاش وقایع تاریخی مجارستان (تان) نقاش علی العموم
(سِکلی) نقاش وقایع تاریخی (دیجی) که حالا در خدمت دولت روسیه است (مونکاچی) مشهورترین نقاش
مجارستان (پاداپاس) نقاش صورت انسان (بن تسود) ایضاً (نقاشهاییکه مرده اند) (مادکو
نقاش مشهوری که سی سال قبل از این بوده است (بوکی) ایضاً اجزاء موزه که در حضور معرفی شدند (پولسکی
نایب ناظر موزه که خود ناظر حاضر بود (مسالانی) قایم مقام نایب رئیس موزه که لباس مجاری پوشیده بود (هایلمن

رئیس اشیاء عتیقه خلاصه آمدیم منزل شاه زاده حاضر بود بقدر ده دقیقه راحت کرده آمدیم بیرون دست
شاه زاده را گرفته رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای جزیره از همان راهی که دیشب آمده بودیم
رفتیم باز مردم زیادی ایستاده بودند و بزبان خودشان تهنیت و دعا میکردند رسیدیم بهمان اسکله که
دیشب پیاده شدیم همان کشتی اربیس با آن تشریفات روز قبل دم اسکله حاضر بود داخل کشتی شدیم
امین السلطان و مجدالدوله و احمدخان و بعضی از صاحبمنصبان فرنگی هم بودند امروز بر خلاف جریان
آب سربالا میرویم از زیر دو پل آهنی گذشتیم این جزیره نزدیک است در آخر شهر واقع است اسم جزیره
مارگریت) است این جزیره ملک پدر این شاه زاده بوده حالا ارثاً بخود شاه زاده رسیده آبادی
هیچ نداشته خود این شاه زاده انجا را آباد کرده است از وسط این جزیره یک چشمهٔ آب گرم معدنی
زیادی بیرون میاید که شاه زاده سر این چشمه حمام خوبی ساخته و مردم انجا میایند استحمام می کنند
و کمال قدرت خداوندی است که در وسط رودخانه دانوب که آب شیرین دارد چشمهٔ آب شور
بیرون بیاید جزیره خیلی نزدیک است اما چون کشتی نمیتواند نزدیک آن برود باید یک دوری بزنیم
تا کشتی برسد بجای معینی که باید پیاده شد باین جهة ده پانزده دقیقه طول کشید تا کشتی دور زد رسیدیم
باسکلهٔ جزیره پل چوبی درست کرده بودند گل زده و پارچه قرمزی روی پل کشیده بودند جمعیت
زیادی هم از زن و مرد در جزیره پیش از ورود ما حاضر و جمع شده بودند پیاده شده از وسط این جمعیت
رفتیم رسیدیم به حمام از پله ها پائین رفتیم بوی گوگرد شدیدی میامد که نمیشد توقف کرد قدری انجاها ماندیم
از چند دالان و حوضها گذشتیم و تماشا کردیم خوب حمامی ساخته اند خود شاه زاده این حمام را بنا کرده است
و اجاره میگیرد شبیه به حمامهای بادن باد است آب گرمی داشت سرچشمهٔ این آب توی حمام
نیست بیرون حمام روی یک تپهٔ در کنار رودخانه واقع است که آب از انجا بیرون میاید و ابنیه
درست کرده اند که این آب برودخانه میریزد و از بالای آن تپه منبع این حوضهای حمام را درست
کرده اند خلاصه از حمام بیرون آمدیم از این حمام الی سرچشمه بقدر دویست قدم راه است از حمام بیرون آمده
رفتیم سر چشمه یک زیرزمینی بود در انجا آبشار آبی داشت و یک پیرزنی انجا ایستاده بود که شیر را باز میکرد و از
آن آب در گیلاسهائیکه انجا بود در ریخته بمردم میداد میخوردند یک گیلاس آب هم پر کرده داد بمن خوردم آب
خوبی بود طعم آب گرمهای خوب را داشت از انجا بیرون آمده خواستیم بالای تپه که چشمه از انجا بیرون میاید برویم
چون پله های زیاد میخورد نرفتیم و آمدیم در ترامواه که شاه زاده مخصوص این جزیره درست کرده است که از این
حمام مردم سوار شده میروند بقهوه خانه و رستورانی که در آخر این جزیره است ما هم سوار شده راندیم خیلی

خوب و کالسکه راحتی است در این ترامو صد نفر آدم را یک اسب میبرد دور این جزیره را از طرف
یکساعت آدم پیاده طی میکند زمین این جزیره تمام جنگل است و چمن و سبزه گلکاری خوبی شاهزاده در جلو
این حمام کرده است خلاصه رسیدیم بقهوه خانه جمعیت زیادی آنجا جمع شده بودند چنانکه نوشتیم اهل
مجار گویا هیچ از جنس فرنگی نیستند اسماً فرنگی ولی جنساً مشرق زمینی هستند اما زن خوشگل و آدم مقبول
که جثه توی اینها پیدا میشوند خیلی تعریف و شبیه هستند به ترکستانیهای خوشگل و در اینجا چند نفر از این نوع زن دیدیم
بعد داخل قهوه خانه شدیم میزهای متعدد چیده و عصرانه حاضر کرده بودند سر میز نشسته عصرانه خورده و برخاسته
آمدیم بیرون باز مردم تماشائی بزور یک ما جمعیت کردند این دفعه از یک راه خیلی بزرگی که هیچ دخلی براهی که
آمده بودیم نداشت و بقدر سیصد قدم زیادتر نشد مارا بردند یک اسکلهٔ دیگری بود پل چوبی مقبولی درست
کرده بودند کشتی ما هم بآنجا آورده بودند از آنجا سوار شدیم این راه آهن و بندر خیلی نزدیک بود از پهلوی
پل آهنی سوار شده راندیم برای شهر چون وقت داشتیم و رفتن بتماشاخانه دیر می شد گفتیم با کشتی برویم
تا آخر شهر آنجاها را که هیچ ندیده ایم تماشا کنیم و راندیم از شهر بود و عمارت سلطنتی و قلعه قدیم که توی آن سنگها
خانهای تکتک کوچک ساخته اند گذشتیم شهر بود دست راست واقع بود و از طرف دست چپ از
شهر پست و از جلو مهمانخانه منزل خودمان گذشتیم رسیدیم بجائیکه بقدر هزار ذرع راه را از سنگ دیوار معتبر
محکمی کشیده اند که آب آنجاها را نگیرد از این هزار ذرع که گذشتیم باز هزار ذرع را از لب رودخانه تا بالا با سنگ
پله درست کرده اند و بالای آن پله ها چادرهای تکتک مثل چتر زده اند که زیر آنها دهاتیها میوه و سبزی
آلات و بعضی چیزهای دیگر که از دهات و شهرهای دیگر با کشتی باینجا می آورند در اینجا میفروشند از اینجا هم عبور
کرده از شهر گذشتیم شهر پست شهر معتبر نیست رسیدیم بآخر شهر و از زیر پل آهنی که از روی آن راه آهن میگذرد
گذشته رسیدیم بده (بودالت) این ده در دست راست رودخانه از دور نمایان بود و از طرف
ده بودالکت ده حمزه بیک است که این اسم بآن ده از زمان تسلط عثمانیها الی حال باقی و برقرار است بعد
برگشته آمدیم منزل راحت کردیم ساعت هفت و نیم بعد از ظهر برخاسته با شاهزاده در کالسکه نشسته
رفتیم برای تیاتر از کوچه اندراشی عبور کردیم این کوچه از کوچهای بسیار خوبست و از کوچهای خوب فرنگستان
محسوب میشود عرضش بیست ذرع و طولش دو هزار و پانصد کیلومتر بسیار خیابان عالی است اطرافش
خانهای ممتاز مرتفع چندین مرتبه دارد و چراغهای خوب در این خیابان است و بسیار پاکیزه و تمیز است
اغلب خیابانهای پشت پهن و عریض است بخصوص این خیابان که خیلی تعریف دارد و بقدر بیست هزار
نفر جمعیت در اطراف راه ایستاده بودند و متصل هورا میکردند یعنی دعا مینمودند خلاصه رسیدیم بتیاتر

جلو تیاتر میدان کاه خوب بیست پیاده شدیم بسیار تیاتر عالی است پله های مرمر یکپارچه و دست اندازهای
مرمر ممتاز دارد و راه پله اش بسیار راه پله ممتاز عالی است رفتیم بالا داخل تیاتر شدیم خیلی تیاتر قشنگی است
مثل تیاترهای خوب پاریس و انگلیس و روس است توی تیاتر را طلاکاریهای بسیار خوب با رنگ قشنگ
کرده اند تمام چهل چراغها و دیوارکوبها از گاز است در لژهای تیاتر زنهای بسیار خوشگل خوب نشسته بودند
دو سه پرده بالا رفت رقاصها بازیگرهای خوب خوش لباس ممتاز داشت یک رقاص ایطالیائی بود
اگرچه خوشگل نبود اما خیلی طناز و خوش قامت و خوش حرکات بود و در علم رقاصی خیلی مهارت داشت سالی
شش هزار تومان او را اجیر کرده اند که در اینجا میرقصد خیلی بازیهای خوب کردند در بین پردها که می افتاد
برخواسته میآمدیم بیرون بستنی خورده دوباره میرفتیم توی تیاتر بازی که تمام شد برخواسته آمدیم منزل شام
خوردیم امین السلطان و عزیز السلطان و سایر ملتزمین در تیاتر بودند (مذاهب مختلفه اهالی مجارستان
از این قرار است کاتولیکی بیست و چهار کرور) (پروتستانی شش کرور) (یهودی ششصد هزار نفر) (......
جمعیت بوداپست چهارصد هزار نفر است که هشتاد و دو هزار نفر از آن یهودی هستند) (اسامی اشخاصی
که در اینجا ملاقات و معرفی شد از این قرار است (آرشیدوک ژوزف) (این ارشیدوک ژوزف
ارشیدوک ژوزف پالاتن سابق مجارستان است پالاتن لقبی است که از (ویس رُوا) بالاتر است
و حالا این لقب موقوف شده است پدر این ارشیدوک سی و دو سال است مرده است
کنت پیناچوچ) جنرال سواره فرمانده کل قشون مجارستان (گابود و بادوس) وزیر تجارت
غره محرم ۱۳۰۷
دِکولی) وزیر مالیه) (کنت تلکی) وزیر داخله (چهارشنبه غره محرم الحرام سنه ۱۳۰۷
امروز انشاء الله باید در ساعت نه بعد از ظهر سوار راه آهن شده برویم به دلاچوسکی که سرحد مابین
اطریش و روس است و در خاک لهستان واقع است نهار را منزل خوردیم یکساعت بعد از ظهر باید
برویم بدیدن شاه زاده در سر ساعت معین سوار کالسکه شده از روی پل آهن معلق راندیم برای منزل
شاه زاده که در بود است از روی این پل آدم راست میرود به تونلی که این تونل از عهد قدیم کنده اند
و روی آن عمارت شاه زاده و بعضی خانهای اهالی شهر است بسیار تونل معتبریست طول این تونل ششصد
ذرع است و عرضش تقریباً ده ذرع ارتفاعش هم تقریباً ده ذرع است طاق تونل را هم با آجر ضربی زده اند
آخر تونل میرسد به محله های آخر شهر بود هر کس هم داخل این تونل شده از آن زیر عبور میکند از او پول میگیرند
یک آدم اینطرف و یکی آنطرف تونل ایستاده است که از مردم پول میگیرد هرچه هم پول میگیرند بمصرف
خود شهر میرسانند که در سال بقدر بیست هزار فلورن که تقریباً پنجهزار تومان پول ایران است از این ممر عاید



شهر میشود خلاصه ما از توی تونل رفته از راه دیگری که پیچ پیچ بود و میرفت با عمارت شاهزاده رفتیم بالا رسیدیم بیک میدان کاهی که خانه زیادی آنجا بود از آنجا گذشته رسیدیم بدرب عمارت شاهزاده عمارت شاهزاده بعمارت سلطنتی نزدیک است عمارت وزارت جنگ مجارستان هم در پهلوی عمارت سلطنتی واقع است درب عمارت شاهزاده پیاده شده از پله‌ها رفتیم بالا عمارت کوچک محقریست اما خوب عماریست مبل و اسباب خوب دارد رفتیم توی اطاق با شاهزاده نشسته قدری صحبت کردیم شست شاهزاده علامت زخمی داشت که معلوم شد در جنگ آخری اطریش با پروس در مقدمه سادوا که شاهزاده در قشون اطریش جنگ میکرده گلوله بدستش خورده شستش معیوب شده است خلاصه بعد از قدری نشستن برخاسته آمدیم پایین رفتیم بباغ جلو عمارت سلطنتی که فرنگیها آنجا را تراس (مهتابی) میگویند آنجا ما گردیم بگردش کردن این تراس خیلی خوش منظر است از یک طرف نگاه میکند بجزیرهٔ مارگرید که دیروز رفته بودیم و برودخانه دانوب و از طرف دیگر نگاه میکند باز برودخانه دانوب و کشتیهای بخار توی رودخانه و از یکطرف منظر شهر پست و باغات و خانهای شهر و کوههای پشت شهر دارد خیلی خوش منظر است وقتی که نگاه میکردیم یک کلیسائی بنظرمان آمد که خیلی کلیسای بزرگ عالی است و دو مناره بسیار بزرگ دارد که دورش را هم چوب بست کرده و مشغول ساختن منارها بودند شاهزاده میگفت دوازده سال است که این کلیسا را بنا کرده میسازند و هنوز ناتمام است این تراس باغچه بندی و گلکاری و درخت هم دارد عمارت سلطنتی که در وسط این تراس روی تپه واقع است عمارت بسیار بزرگ چندین مرتبه دارد عالی است از یطرف که بدانوب نگاه میکند دیوارش صاف است و دو ایوان دارد از یکطرفش دو ضلع جلو آمده دارد دور عمارت را گردش کرده از یک دالان طولانی که با چوب شبکه درست کرده اند گذشته رفتیم آنطرف عمارت که چشم اندازش بیک دره ایست که خانوار رعیت بود در آنجا سکنی دارند یک محله پرجمعیتی است و این محله را محله سرب میگویند وقتیکه عثمانیها مسلط بصربستان بوده اند اینها فراراً از آنجا باینجا آمده و یک محله آباد کرده اند و زبانشان هم سربیست و فقط بسربی حرف میزنند یک محلهٔ دیگر هم آنطرف محله سرب است که موسوم بکرستین و سکنه این محله آلمانی هستند و زبانشان هم آلمانی است دخلی بمجار ندارند مقبرهٔ گل بابا هم از دور مثل مقابر امامزادهای ایران روی یک تپه از مقابل پیدا بود بعد پایین آمده سوار کالسکه شده آمدیم پایین رفتیم توی تونل تا آخر تونل رفته از آنطرف بیرون آمده بعد برگشته آمدیم از روی پل معلق آمدیم بشهر پست و راندیم برای سربازخانه رژیمان هوسار که در آخر شهر پست واقع است از کوچه اندراشی گذشته و از میدان اکتوگون که هشت زاویه است

عبور کردیم وقتی که از خانه شاه زاده بیرون آمدیم از یک درخانه بسیار عالی گذشتیم از شاه زاده پرسیدیم خانه کیست گفت خانه (کنت لوبی ای) است که مرد بسیار دولتمندیست و در (نو آنسل وانی) و سایر جاها املاک و عمارات زیاد دارد حالا هم خودش رفته است به نو آنسل وانی از شهر و محلات آخر شهر گذشته راندیم تا رسیدیم به پارک عمومی که پارکی بزرگ و مثل بوادبلن پاریس جائی است دریاچه دارد در وسط آن فواره میجهد از اطرافش هم فواره های متعدد در حوض دارد خیابانهای وسیع طولانی دارد خیلی پارک بزرگی است از آنجا هم گذشته رسیدیم به جنگلی که اسمش درخت چنار بود از آنجا هم گذشته راه زیادی راندیم تا داخل صحرا شده رسیدیم بسربازخانه پیاده شدیم صاحبمنصبها آمدند جلو معرفی شدند میر) حاکم شهر پست هم حضور داشت آمدیم بوسط سربازخانه که اطرافش حجره های سوارهاست میدانگاه بزرگی است در وسط آن ایستاده شیپور کشیدند از دالانهای سربازخانه بقدر چهار صد و پنجاه سوار بیرون آمدند از جلو ما گذشته مشق کردند قدری که مشق کردند گفتیم اسب دوانیدند بعد سوارها دفیله کرده از جلو ما گذشتند و ما سوار کالسکه شده مراجعت کردیم اسامی صاحبمنصبان و اشخاصیکه در اینجا دیدیم ازین قرار است (جنرال پیاچویچ) مرد پیری بود سبیل بلندی داشت دست راست هم از بیخ نداشت در جنگ آخر سادووا از گلوله توپ پروسها دستش افتاده است (جنرال جم فرمانده رژیمان که سواره را فرمان میداد و صاحبمنصب قابلی بنظر آمد (کلنل ایل یش) (کاپیتان بی بی) تاکهای کنار رودخانه دانوب در مجارستان ناخوشی ضایع و تمام کرده است چنانکه از حاصل انگور که شراب از آن میساخته یکباره دست کشیده اند و جای تاکستانها ارو زآمدن: بوداپست هر کجا در کنار دانوب میدیدیم از دست داده اند کشتی بخار زیادی در دانوب متصل کار میکند و متصل بار و مسافر میاورد و میبرد چند کشتی بارکش را می بندند بیک کشتی بخار و میرانند در ساحل شهر بوداپست همیشه بقدر یکصد فروند کشتی بخار لنگر انداخته است خلاصه از سربازخانه دیگر بمنزل مراجعت نکرده یکسر رفتیم بسیرک سیرک هم نزدیک سربازخانه پهلوی دریاچه پارک عمومی واقع است در سنه چهار سال قبل درین پارک عمومی یک اکسپوزیسیونی ترتیب داده متاع آورده بودند حالا بعضی از ابنیه آن اکسپوزیسیون از قبیل گنبد و بعضی عمارات دیگر باقی است خلاصه رسیدیم بسیرک پیاده شده و یک دوری زده آمدیم روی صندلیهای مخصوص خودمان که در پله سیم وسط سیرک بود نشستیم سیرک مختصریست سقفش را با تخته پوشانیده اند مثل سایر سیرکها [illegible] عمله جات سیرک مشغول بازی شدند و اسب آورده بازی کردند همان بازیهائیکه در سیرکهای دیگر دیدیم

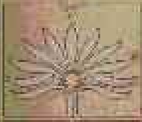
آنجا هم درآوردند چیزیکه تازگی داشت یکی یک اسب سمندی دیدیم یال و دم سیاه شاهزاده میگفت
این اسب مال من بود و من به دیرکتر این سیرک تعارف داده‌ام بسیار اسب خوبی بود بازیهای عجیب
کرد مثل آدم که تربیت شده باشد این اسب هم بازی میکرد خیلی خوب تعلیم گرفته بود از مسافت زیادی
بقدر ده ذرع میپرید بکمال غرابت را داشت یکی هم خرس سیاهی بود که مثل آدم لباس و شلوار پوشیده بود
و همان طور که آدم روی اسب بازی میکند و از آن حلقه‌ها بیرون میپرد و میاید پایین و میپرد روی آ
این خرس هم همانطور بی‌صدا روی اسب بازی میکرد و پایین میپرید و روی اسب میجست و از حلقه‌ها
بیرون میرفت خیلی غرابت و تماشا داشت آخر هم که بازی تمام شد چوبی بدست خرس دادند دوپا
دوپا جلو افتاد و از توی مجلس بیرون رفت بعد از اتمام بازی برخواسته مستقیماً آمدیم بمنزل شام خوردیم
امشب باید از بوداپست حرکت کنیم ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رفتیم بگار راه آهن که برویم به ولا
چوسکی سرحد اطریش و روس که در گالیسی قسمت لهستان اطریش واقع است شاهزاده حاکم نظامی
مجارستان آمد بالا با هم رفتیم از عمارت پایین کالسکه اسبی نشسته راندیم با اینکه شب بود با جمعیت
زیادی در طرفین راه الی گار که مسافت زیادی بود ایستاده بودند و دعا میکردند تا رسیدیم بگار
از جلو صف سرباز گذشته برگشتیم و رفتیم توی ترن ملتزمین هم همه جا بجا شده بعد از ده دقیقه براه افتادیم
تا به ستاسیون که رسیدیم بیدار بودم **(روز پنجشنبه دویم محرم)** در ساعت
هشت از نصف شب گذشته از خواب برخاستم هنوز در مملکت مجارستان بودیم قدری که رفتیم
باستاسیون ولوسی رسیدیم نگاه بصحرا و کوه کرده دیدم یک بهشتی است تا چشم کار میکند دره و تپه
و کوه و آب چشمه و گل سبزه و چمن است و خط راه آهن از دره‌ها و پلها میگذرد که روی دره‌ها بسته‌
اند از چهار تونل هم گذشتیم که هر یکی هفت دقیقه طول کشید تا بیرون رفتیم تمام کوه‌ها جنگل سرو است هوا
هم ابر است باران زیادی هم بارید طراوتی فوق العاده بهوا و صحرا بخشید مسافت زیادی راندیم
تا رسیدیم بسرحد مملکت گالیسی لهستان اطریش کوهها تمام شد و این کوهها سرحد میانه مجارستان
و گالیسی است خاک گالیسی جلگه است و چمن گاو و مادیان و غازهای سفید توی چمن سبز میچریدند خوکها هم
گله گله در چرا بودند حاصل زراعت مجارستان را در اینجاها تازه درو میکردند همینطور که میرفتیم
من نهار را در ترن خوردم تا رسیدیم بشهر لامبرگ در ساعت سه از ظهر گذشته ترن در گار ایستاد
دسته سربازی با موزیک و بیرق در گار صف کشیده بودند حاکم و شاهزاده سردار قشون این نواحی
و بزرگان حاضر بودند رفتیم پایین از جلو صف نظام گذشته سرباز‌ها دفیله کردند بعد رفتیم باطاق گار
شاه

روز پنجشنبه دویم محرم

شاه زاده و حاکم روسای قشون و اعیان شهر را معرفی کردند شاه زاده سردار پیر است و بسیار شباهت
دارد بشاه زاده نور الدهر میرزای پسر ملک آرای مرحوم نوه خاقان مغفور فتحعلی شاه اسمش (پرنس
کیلیوم دو و دنامبرغ) است که از شاه زادهای ورتمبرغ میباشد که در خدمت دولت اطریش است
و قشون کالیسی سپرده باوست (جنرال نامی (جنرال گوپ) کنت بادینی) حاکم شهر
لیوننان جنرال وافلت) در کار برای ملتزمین ما میز نهار چیده بودند موزیک هم میزدند بعد ترن براه
براه افتاد در اندیم ساعت نه رسیدیم به پوت والاچسکی اینجا متعلق بدولت اطریش و سرحد خاک
مجارستان است از اینجا هم یکربع ساعت که با راه آهن میرود به والاچسکی بریسم رسیدیم بیک
استاسیونی که اسمش تاره نوپل بود حاکم شهر و بعضی از اعیان و دسته سرباز در استاسیون حاضر
وایستاده بودند باران هم میآمد دیگر پائین نرفتیم در لب واگن معرفی شدند چند نفر از بزرگان لهستان
و مجارها آمده بودند که لباسهای غریب و عجیب مجارها را پوشیده بودند خلاصه در پوت والاچسکی
قدری واگن ایستاد از در واگن نگاه کرده دیدیم امیرال پوپوف و میرزا محمود خان وزیر مختار و شلکنف
و یک کلنل جوان خوب خوش قامتی که اسمش پاشکف است که او را هم بجای کلرفرستاده اند در بیرون
واگن ایستاده اند از ملاقات اینها خوشوقت شدیم و با امیرال تعارف کردیم میرزا محمود خان
آمد توی واگن قدری با او فرمایش کردیم و بعد ترن حرکت کرد امیرال و سایر همراهان او هم در همین ترن
جابجا شدند در اندیم بعد از یک ربع ساعت رسیدیم به والاچسکی اینجا سرباز و موزیکانچی و جمعیت
زیادی ایستاده بودند موزیک زدند باران هم در نهایت شدت میبارید مهماندارهای دولت
اطریش تا ما در واگن خواسته اینها را مرخص کردیم نریمان خان وزیر مختار مقیم وین و وزیر صنایع هم
آمده مرخص شدند وزیر صنایع یک ماهی معالجه چشم خودش را نموده دوباره بطهران مراجعت خواهد کرد
اینها که رفتند ما هم پائین آمده از جلو سرباز ها گذشتیم و داخل اطاق کار شده از در دیگر اطاق بیرون رفته
داخل ترن دولت روس شدیم همان ترنی است که وقت آمدن سوار آن بودیم رفتیم در واگن
بارها که جلو آمده است حالا باید در اینجا داخل این ترن بشود بار هم زیاد است و در یک ترن نمیگنجد....
بالاخره امین السلطان بارها را دو قسمت کرده یکی را در همین ترن جا داد و قسمت دیگر را داد که از راه
اودسا و دریای سیاه ببرند به تفلیس و در اینجا نگاه دارند تا ما برسیم از حالا تا چهار ساعت از نصف
شب گذشته هم ترن در اینجا توقف دارد و آنوقت حرکت خواهد کرد که شش ساعت بعد
ترن حرکت کرد از خاک اطریش که خارج شدیم بخاک لهستان روس رسیدیم (روز جمعه سوم

هشت ساعت از نصف شب گذشته از خواب برخاستیم هوا ابر است و در نهایت شدت
میبارد در و سهامی گفتند سه روز است که باران همینطور متصل میبارد و این بارانها برای راه آهن بد است
بخصوص راه آهن اینجاها که اغلب جاها راه توی دره افتاده است اطراف این دره بلند است و تمامش را
خاک دستی ریخته اند و روی این خاکها را نه سنگچین کرده اند نه سبزه دارد که مانع از شستن گل و ریختن
توی دره باشد باران این گلها را میاورد توی دره و راه را خراب میکند خلاصه ترن آهسته حرکت میکرد
و ساعتی سه فرسنگ بیشتر نمیرفت در بینی که از توی یکی از این دره ها میرفتیم یکدفعه دیدیم ترن در جائی که
نباید بایستد ایستاد تعجب کرده فرستادیم تحقیق کردند معلوم شد واگنی که امین خلوت مجد الدوله و کلنل مهماندار
نشسته اند یکی از عرادهای آن از رایل خارج شده روی خاک افتاده است فوراً امین خلوت و کلنل
ملتفت شده زنگی کرده زنگ اخبار را که واگن را نگاه میدارند زده بودند باین جهت واگن ایستاده است
که عیب راه را رفع کنند الحق امین خلوت و کلنل خیلی زرنگی و خدمت کرده بودند اگر اینها نمی فهمیدند آن واگن
که زمین میخورد سایر واگنها هم زمین میخورد و بیک پهلوی افتاد خطر بزرگی داشت خلاصه قدری طول
کشید تا عمله جات آمده عراده را از روی خاک بروی رایل انداختند و بعد چند قدمی که راه رفت
دوباره واگن ایستاد معلوم شد که باز چرخ از روی رایل در رفته است بالاخره واگن ما را که از یکطرف
میرسد باشپزخانه و سالون و بعضی اطاقهای بارلی لکمیتف و از طرف دیگر باطاق عزیز السلطان و امین
السلطان از آن واگن معیوب باز کردند و ما حرکت کردیم آن واگن معیوب با باقی واگنها که تا آخر اتصال
بآن داشت و بعضی از ملتزمین ما در آنجا بودند ماندند و قرار شد که ما بیائیم در استاسیون بایستیم آنوقت
لکمیتف ببرند واگن معیوب را با سایر واگنهای درست که دنبال آنست بیاورند در این استاسیون
درست کنند ما آمدیم در استاسیون (بار) ایستادیم لکمیتف بردند و قدریکه گذشت واگنهای عقب
مانده را آورده باین واگن وصل نمودند راندیم در استاسیون (ادمیرکا) ملتزمین و همراهان پیاده شده
در اطاق استاسیون نهار خوردند باران حالا نیمساعتی است ایستاده اما هوا تیره است بعد از آنکه ملتزمین
نهار خوردند باز یک قدری ترن توقف داشت تا تعمیر و اصلاحاتی که باید بکنند تمام شد باران
بانهکی گرفته مثل سیل قدری باریده باز ایستاد چهار ساعت بعد از ظهر ترن براه افتاد گاوهای مجارستان
تمام سفید یکدست شبیه بگاوهای سیستان ایران است کلاههای اهالی گالیسی اطریشی اغلب کلاه پوست
سیاه است مثل کلاههای ایرانی اهالی لهستان روس هم کلاهشان پوست و مثل کلاه ایرانست زنهای اینجا
هم سرشان چارقد است مثل زنهای ایران چمنها صحراهای روس در این وقت که دهم سنبله است تا قصبهای

ازد



زرد شده آن طراوت وقت آمدن را نداشت حاصل زراعات را هم تمام جمع کرده اند از ساعت
پنج هوا باز شد ابرها بالمره رفته آفتاب خوبی شد ساعت هشت ما شام خوردیم بعد در ساعت
نصف شب که باستاسیون (بیودزولا) رسیدیم ملتزمین شام خوردند بعضی از تجار ایرانی از ادسا
برای دیدن بحضور ما باین استاسیون آمده با امین السلطان ملاقات کرده بودند و ما چون خواب
بوده ایم نشده بود که بحضور ما برسند {روز سه‌شنبه چهاردهم} صبح در استاسیون
(پوموشنایا) از خواب برخاستیم هوا صاف و آفتاب گرم درخشنده خوبی بود خاک روس تمام
صحراها سبز و در مراتع گاو و سایر حیوانات مشغول چرا بودند بعضی جاها هم صحرا خالی از اغنام و مواشی بود
راه زیادی که راندیم آبادی بزرگی دیدیم که اسمش (نوواوکراینکا) باز مسافت زیادی که
رفتیم رسیدیم بالیزابت گراد) که در دست راست راه واقع بود دم استاسیون ژنرال
ایستاده بالباس رسمی آمدیم پایین یکفوج سواره بود که پیاده صف کشیده و موزیکان هم داشتند
موزیک زدند از جلو فوج گذشتیم این شهر جزء ایالت خرسن است و حاکم این ایالت در خرسن می نشیند خرسن
هم تا اینجا مسافت زیادی دارد برای پذیرائی ما باینجا آمده بود جمعیت زیاده از حدی جمع شده بودند
این شهر پنجاه و شصت هزار نفر جمعیت دارد و همه هورا میکشیدند بعد از اطاق گار رد شده از طرف گار
کالسکه اسبی حاضر کرده بودند که سوار شده برویم شهر را گردش کنیم سوار شده بطرف شهر رفتیم ملتزمین هم
در رکاب بودند قدری در شهر گردش کرده یک عمارت بزرگی دیدیم که گفتند نیکلای مرحوم امپراطور
روس بنا کرده و حالا مدرسه است اعلیحضرت امپراطور حالیه هم که پارسال برای سان قشون باینجا آمده
بودند درین عمارت منزل کرده بودند این شهر بغیر از چند ابنیه بزرگ نداشت بعد از قدری گردش از
همان راهی که رفته بودیم برگشته آمدیم بواگن ما نهار را توی واگن خوردیم امین السلطان و سایر ملتزمین هم
در عمارت استاسیون نهار خوردند بعد بقدر یکساعت و نیم توقف در اینجا طول کشید بعد حرکت کردیم
سلطنت الیزابت از سال ۱۷۴۱ میلادی تا سال ۱۷۶۲ و سلطنت کاترین دوم از سال ۱۷۶۲
الی ۱۷۹۶ بوده است در عهد سلطنت الیزابت طایفه از اهالی سربستان از سربستان بروسیه
مهاجرت کرده نقطه را که شهر الیزابت گراد در اینجا واقع است منتخب کرده از امپراطریس الیزابت
استدعا نمودند که اجازه سکونت و آبادی آنجا را بآنها بدهد امپراطریس استدعای آنها را قبول
کرده شرط میکند که در آن نقطه سکونت نموده و سرحد را از تاخت و تاز تاتارهای قدیم محافظت
بکنند طایفه مزبور قلعه کوچکی در اینجا بنا نموده و اسم آنرا الیزابت گراد میگذارند در زمان سلطنت

روز سه‌شنبه چهاردهم

امپراطریس کاترین بهنگام لشکرکشی بمملکت قرم این موقع را نقطه نظامی خوبی مشاهده کرده حکم بتوسیع و آبادی
آن داد و در این وقت شصت و پنجهزار نفر جمعیت دارد خلاصه بقدر دو دقیقه که از اینجا راندیم در یک صحرای
چمن زاری یکدسته سوار سفیدپوش ایستاده بودند آمدند جلو جمعیت زیادی هم از اهالی آمده و جمع شدند
سواران مشق و حرکتی در حضور ما کردند صاحبمنصب آنها را خواسته اظهار التفاتی باو کردیم و راه افتاده
راندیم تا رسیدیم به (زنامنکا) اینجا خط راه عوض شد و از زنامنکا برگشته افتادیم براه و خط دیگر و راندیم
تا ساعت هفت و نیم رسیدیم به (دولگنتسی دو) شام را در اینجا باید خورد دو یکساعت و نیم توقف
هست (روز یکشنبه پنجم) صبح توی واکن از خواب برخاستیم در میانه استاسیون
گیکوفکا دکری ووی رک در روی دره پل بزرگی بطول یکصد و چهل و پنج ساژن هر ساژن تقریبا معادل
دو ذرع و چارک ایران است و ارتفاع هیجده ساژن در روی پایه های سنگ بسته اند از روی این عبور
کردیم در میان کری ووی رک و دولگنتسی دو معادن آهن زیاد است که همین خط راه آهن که موسوم
بخط کاترین است برای این معادن درست کرده اند در میان استاسیون یاسی نووتاتا یا و لوگان کایا
معادن زغال سنگ زیاد هست که خط راه آهن موسوم بخط دانیتس را بواسطه همین معادن درست
کرده اند در میان شهر لی کاترنوسلاو و استاسیون زالی دی پروفسک دو ساعت از نصف شب
یکشنبه گذشته از روی پل بزرگی که طول آن یک ورس و یک ربع است و بر روی رودخانه دنی پر
بسته شده است گذشتیم روز یکشنبه پنجم محرم سه ساعت بظهر مانده در استاسیون اوداچ نولی بیدار
شدیم در استاسیون یاسی نووتاتا یا بیست دقیقه توقف کردیم رعد و برق زیادی شد و باران شدیدی
بارید در استاسیون (خارت سیه کایا) نهار خوردیم من توی واکن نهار خوردم و ملتزمین در عمارت
استاسیون بعد از نهار راندیم رسیدیم باستاسیون (آم وردسی نیبکا) بقدر ده دقیقه هم اینجا توقف
کردیم ترن طولانی از ما گذشت که جمعیت زیادی از زوار و مهاجران بودند آبادی در این صحرا خیلی کم است
مگر کنار راه آهن و بعضی جاهای دیگر که جسته جسته از دور دیده میشود باقی دیگر تمام صحرای صاف مسطح است
راندیم از پل رودخانه میوس گذشتیم که این رودخانه بدریای ازوف میریزد بعد رسیدیم باستاسیون
ماتوی یف کرگان) چند دقیقه در اینجا ایستاده و راندیم مسافت زیادی که طی کردیم در ساعت
شش بعد از ظهر رسیدیم بشهر تغان رو) شام را در اینجا باید بخوریم جمعیت زیادی در واکن‌ها جمع شده
بودند حاکم نظامی و قلمی و بیگلربیگی شهر هم در اینجا حاضر بودند با آنها تعارف و تلطف کردیم بعضی زنها و
دخترهای خوشگل در اینجا دیده شدند ژنرال پوپوف عرض کرد که برویم شهر را گردش و تماشا کنیم کالسکه هم حاضر
کرده

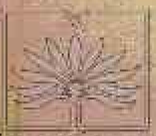
کرده بودند از ترن پیاده شده ما با مجدالدوله و اعتمادالسلطنه و امین خلوت و میرزا محمدخان و مهدیخان
و اجودان مخصوص وغیره رفتیم برای عمارت کار از اینجا تا عمارت کار خیلی مسافت است یکجائی را دالان مانند
درست کرده اند که دو طرفش باز است تا سقفش را با تخته پوشانیده اند برای حفظ از برف و باران
از اینجا مدتی رفته تا رسیدیم بعمارت کار که اینجا میز شام برای ملتزمین حاضر کرده بودند جمعیت زیادی هم در اینجا
بودند از آن در کار بیرون رفته کالسکه حاضر بود سوار شده راندیم برای شهر خیابانها را سنگ فرش کرده
بودند خانهای این شهر تمام یکمرتبه یا دو مرتبه است عمارت چندان عالی ندارد دهولی هم دارد چند خیابان
وسیع عریض طولانی هم دیده شد از پهلوی عمارت الکساندر اول امپراطور روس که در اینجا فوت شده است
گذشتیم چون در سفرهای سابق این شهر و این عمارت را دیده بودیم دیگر بانجا نرفته از پهلوی آن گذشتیم یک
کلیسای بزرگ در وسط شهر ساخته اند حاکم هم همه جا در جلو ما سوار کالسکه بود و ما هم از عقب میراندیم باد
هم می آمد و گرد و خاک زیادی بچشم ما میرفت جمعیت این شهر را شصت هزار نفر میگویند کنار دریا
لب اسکله پیاده شدیم یک پل چوبی بسته بودند پیاده تا آخر پل رفتیم یک کشتی تجاری تازه از کرچ آمده بود
کرچ شهریست در کنار دریای قره دنگیز واقع که از آن شهر الی اینجا شانزده ساعت با کشتی راه است
قدری کشتی را تماشا کرده برگشته سوار شده از همان راهی که آمده بودیم برای کار راندیم رسیدیم بکار امین
السلطان و سایر ملتزمین در اطاق کار برای صرف شام حاضر شده بودند از کار بیرون رفته داخل واگن
خودمان شدیم جمعیت همان طور دور واگن ما را گرفته بودند در ساعت هشت شام ما را آوردند بتوی واگن
مشغول بخوردن شدیم اعتمادالسلطنه روزنامه اروپ میخواند و ما در وسط شام بودیم که ترن حرکت
کرد و راندیم شام تمام شد بعد از شام هم قدری نشسته بهمین ساعت نصف شب مانده بود که به ستف
رسیدیم جمعی از اهل شهر و حاکم و جنرالها و صاحب منصبان در کار حاضر بودند و کار را چراغان کرده اسباب
تشریفات حاضر نموده بودند چون ما تازه خوابیده بودیم دیگر برنخاستیم امیرال جوپوف امین السلطان
را از خواب بیدار کرده بیرون برده بود بقدر دو ساعت ترن در اینجا توقف کرد و بعد براه افتادیم
مسافتی که رفتیم از یک پل خیلی طولانی که زیرش تمام لجن و منجلاب و آبست عبور کردیم که میگفتند
خالی از خطر نیست الحمدلله بسلامت گذشتیم (روز دوشنبه ششم) ساعت هشت
در (کاوکاس شای) از خواب برخاستیم اینجا جزو حکومت کوبان است باز در توی ترن هستیم و میرانیم
توی ترن از گرد و خاک راه قدری کثیف شده بود راه زیادی که راندیم رسیدیم به (ادرابیر
اینجا چند دقیقه ترن ایستاد اینجا باد خیلی میوزد و بواسطه گرد و خاک بود بعد حرکت کرده راه زیادی راندیم

روز دوشنبه ششم

تا رسیدیم به (نووی بومیسکایا) من نهار را قبل از اینکه باینجا برسیم توی واگن خورده بودیم اما امین السلطان و سایر ملتزمین رفتند توی عمارت استاسیون نهار خوردند یکساعت و نیم هم در اینجا توقف شد باز در اینجا زن و مرد زیادی جمع بودند لباس این زنها میانه لباس ایرانی و شاهسون و دهاتیهای ایران و روسی و فرنگی است که از هر نمونه زیاد داشت و مردهاشان خیلی شباهت بشاهسونها دارند امروز در صحرا با خرمن زیادی دیدیم که معلوم شد اینجا حاصلخیز است اطراف راه بوستان و فالیز هندوانه و خربوزه و زراعت خلاصه راندیم تا رسیدیم باستاسیون (میس آلیادودی) اینجا آفتاب غروب کرد قدری ایستاده بعد راندیم و از استاسیونهای متعدد گذشته در ساعت نه بعد از ظهر رسیدیم باستاسیون (پواش لادفایا) استاسیون بزرگی بود ما در بین راه شام خوردیم امین السلطان و سایر ملتزمین پیاده رفتند برای شام بقدر یکساعت و نیم شام خوردن ملتزمین طول کشید بعد از شام همه آمدند به ترن جابجا شدند ترن شب را در اینجا متوقف است پنج ساعت از نصف گذشته حرکت خواهد کرد (دوشنبه هفتم) صبح وقتی که از خواب برخاستم توی دره بودیم که عرض دره بقدر هزار ذرع و طرفین آن کوههای جنگل دار بود و توی دره هم جنگل و درخت بید داشت رودخانه از وسط این دره می گذشت که رودخانه ترک بود بسیار دره باصفا و جای خوبی است وقت رفتن چون شب از اینجا گذشتیم این دره را ندیده بودیم راه آهن چنانکه پیش اشاره کردیم پنج ساعت از نصف شب گذشته که مقارن اول آفتاب بود حرکت کرد اما ترن آهسته میرفت چون باید در وقت معین بولادقفقاز برسیم از اینجهت آهسته میرفتیم صحرا همه جا خوب و باصفا بود همینطور راندیم تا در ساعت نه و نیم رسیدیم بگار ولادقفقاز در گار حاکم شهر و جنرالها و اهل نظام و اعاظم و اعیان شهر حاضر بودند از ترن پایین آمدیم حاکم شهر همان حاکمی است که وقت رفتن دیده بودیم و اسمش (سمینکالوف) است یک جنرال بلند قد تنومندی که ریشهای بلندی از دو گونه اش افتاده بود و ابروهای پیوسته و چشمهای درشت داشت دیدیم که کماندان قشون قفقاز و اسمش (کینازامی لاخوادوف) است یک دسته سرباز صف کشیده بود و موزیک میزدند از جلو آنها گذشته بعد ایستادیم سربازها از جلو ما دفیله کردند بعد آمدیم باطاق گار از آنطرف بیرون آمده با امیرال پوپوف و حاکم سوار شده راندیم برای منزل منزل ما در عمارت دولتی است این شهر قفقاز ابتدا صحرائی بوده پنجاه شصت سال است که شروع بآبادی اینجا کرده اند و بعضی خانه ها و اماکن ساخته اند اما عمارت خوب معتبر اینجا همان عمارت دولتی است مریضخانه و مدرسه هم دارد که برای ژیمناستیک ساخته اند این شهر ولادقفقاز شهر قشون است قشون زیادی در اینجا توقف دارد و بواسطه راه آهن که از اینجا بطرف

دوشنبه هفتم محرم

وگرجستان میرود وخود این شهرهم درمیانه دریای مازندران ودریای سیاه واقع است تجارتگاه معتبری
شده است تجار ایرانی هم در اینجا زیاد هستند که دادوستد میکنند سکنه واهالی اینجا مرکب از طوایف
مختلفه هستند از عراقی وترک وگرجستانی وارمنی وداغستانی وچرکس ونُزدکی وباشاچقی وقزاق وروسی وتاتار
وهرطایفه که شخص بخواهد در اینجا پیدا میشود خلاصه رسیدیم بعمارت حاکم عمارت دو مرتبهٔ کوچکی است یک
تالار بزرگ دروسط ودو اطاق هم درجنبین دارد مرتبهٔ بالا هم همین طوراست باغی هم درجلو عمارت دارد
که قدری از جلو آنرا گلکاری کرده اند وحوضی دارد آب کمی میآید باقی باغ دیگر طبیعی است چشم انداز خوبی به
کوههای قفقاز وکمی هم بشهر دارد برای توقف دوشب بسیار خوبست یک پردهٔ بزرگ صورت اعلیحضرت
امپراطور ویک پرده بزرگ صورت اعلیحضرت امپراطریس ویک پردهٔ بزرگ صورت نواب ولیعهد
حالیه که همه خیلی شبیه است در تالار بزرگ گذارده اند پردهای کوچک دیگر هم از امپراطور مرحوم نیکلا و
بعضی آتامانهای قزاق وصاحبمنصبان دیگر در اطاقها آویخته بود بیرقهای قشون وقزاق را هم در توی
تالار بزرگ گذارده بودند آمدیم باطاق خودمان قدری راحت کردیم امین حضور که تلگراف کرده بودیم
از طهران بیاید پیش ما باینجا آمده بوده است یقین داشتیم وقت ورود ما درکار حاضر خواهد بود ده کاه
اورا ندیده منزل که آمدیم طول کشید تا آمد پرسیدیم کجا بودی عرض کرد از طهران خیلی بعجله آمدم از قزوین
تارشت را شش ساعت واز تفلیس الی ولادی قفقاز را یکسره آمدم وبا این واسطه ناخوش شده تب کردم
معلوم است با این عجله هرکس بیاید ناخوش میشود فردا هم مراجعت بتفلیس میکند که از آنجا از همان راهی که آمده
بوده است بطهران برگردد خلاصه نهار خوردیم وبعد از نهار رفتیم توی باغ خیلی گردش کردیم مردم از پشت
مجرهای باغ برای دیدن ما ازدحامی کرده بودند بعد از گردش آمدیم باطاق حکم کردیم امین همایون عکسهای
مارا با بعضی دستخطها فردا از اینجا برای شاهزادهها وحرمخانه ورجال دولت بطهران ببرد ودستخطهای آنهارا
نوشتیم بعد سوار کالسکه شده راندیم برای حمام از بعضی کوچهها گذشته تا رسیدیم بحمام پیاده شدیم یک مرد
قوی هیکلی از اهل سلانیک عثمانی باینجا آمده رعیت روس شده این حمام را ساخته است وحمامی از او
مردی از اهل ده خارقان هم دیدیم که دلاک این حمام است حمامهای اینجارا شبیه به حمامهای فرنگستان
ساخته اند دالانی در وسط است ودو طرف حمامهای کوچک دارد داخل یک حمام شدیم خیلی اطاق
روشن باصفائی بود منظر رودخانه زنگ دارد اطرافش هم تمام شیشه بود که آفتاب توی حمام افتاده وخود
آن آفتاب هم مزید گرمی حمام شده بود یک دیگی در حمام است که اجاقی دارد هروقت کوک می
کنند بخار توی حمام پر شده گرم میشود وهروقت می بندند معتدل میشود خلاصه حمام گرم خوبی بود بیرون



آمده سوار کالسکه شده آمدیم منزل وقت شام شد شام خوردیم بعد از شام امیرال پوپوف و حاکم آمده
عرض کردند شهر را چراغان کرده اند و یک باغی هم هست که در آنجا تشریفات حاضر شده باید بآنجا
رفت من با امیرال پوپوف و حاکم در کالسکه نشسته راندیم و از جلوخانه ها و معابر که چراغان کرده بودند
گذشته رفتیم به باغ این همان باغی است که در سفر دوم آمدیم باینجا و از اینجا رفتیم به پطروفسکی شب در همین باغ
چراغان مفصلی کرده و جمعیت زیادی از زن و مرد جمع شده بودند توی باغ گردشی کرده رفتیم تا آخر باغ یک
اطاق چوبی درست کرده اند که زنها در آنجا میرقصیدند و ساز میزدند و قمار بازی میکردند که آنجا مخصوص
این کار است اما امشب هیچ کاری نمی کردند و میخواستند آتشبازی کنند و موزیک بزنند چون شب
هشتم محرم بود گفتیم نکنند بعد رفتیم در یک گوشه باغ که جائی درست کرده تخته ها و نشانهای کوچک
گذارده بودند که با تفنگهای مجلسی گلوله زنی آن نشانه ها را میزدند و آن نشانه ها طوری بود که وقتی گلوله
بآنها میخورد هر کدام یک صدای خاصی میکرد یکی زنگ میزد و یکی مثل فرفره صدا میکرد اما زیادی چراغان
مانع از قراول رفتن بود هر طور بود دو نشانه زدم و خود مجدالدوله و اکبرخان هم زدند حاکم هم یک تیر انداخت
و زد دیگر سایرین هر چه تیر انداختند نزدند بعد از توی جمعیت مردم گذشته سوار کالسکه شده آمدیم منزل

روز چهارشنبه هشتم

روز چهارشنبه هشتم) صبح امین همایون آمد مرخص شد بطهران برود امین حضور هم که امروز
به تفلیس میرود و در تفلیس باز بحضور خواهد رسید با صدیق السلطنه بحضور آمدند امین حضور از وقایع طهران
عرض میکرد هوای امروز ابر است دیشب هم باران زیادی باریده بود در ولادیقفقاز آخوندی دیدم
که اسمش ملا محمد حسین و از اهل خوی است نه سال است باینجا آمده مشغول امور شرعیه مسلمانهای تبعه
ایران که در اینجا هستند و مسلمانهای تبعه روس که در اینجا سکنی دارند میباشد مسافت راه آهن از
ولاچسکی الی ولادیقفقاز و تفصیل این راه از این قرار است خط راه آهن از پدولاچسکی تا الیزابت گراد
متعلق به کمپانی راه آهن مغرب و جنوب روسیه است خط راه آهن از الیزابت گراد تا خارت سیس کایا
مال دولت است خط راه آهن از خارت سیس کایا تا رستوف متعلق بکمپانی کورسکی خارکوف آزوف است
خط راه آهن از رستوف تا ولادیقفقاز مال کمپانی رستوف ولادیقفقاز است اما مسافتها از این قرار است
از پدولاچسکی تا الیزابت گراد ششصد و سیزده ورس است از الیزابت گراد تا دولینس کایا یکصد و بیست
و شش ورس از دولینس کایا الی خارت سیس کایا پانصد ورس از خارت سیس کایا الی رستوف یکصد
و نود ورس از رستوف الی ولادیقفقاز ششصد و پنجاه و دو ورس که مجموع راه از سر حد روسیه الی
ولادیقفقاز دو هزار و هفتاد و هشت ورس میشود که تقریباً معادل دویست و نود فرسخ بلکه سیصد فرسخ

ایران است و ما این مسافت را در پنج شبانه روز با راه آهن طی کردیم و تمام این مدت را در راه بودیم
و علی الاتصال میراندیم تا بولادقفقاز رسیدیم خلاصه نهار خوردیم و بعد از نهار توی باغ قدری گردش
کردیم دو ساعت و نیم از ظهر گذشته سوار کالسکه شده امیرال پوپوف و امین السلطان و حاکم هم
پیش من نشستند راندیم برای تماشای مدارس شهر و سان قشون اول رفتیم بمدرسه که میگفتند یکصد
پنجاه نفر دختر در انجا تحصیل میکنند اگرچه حالا وقت مرخصی آنها بود ولیکن باز بقدر پنجاه نفر دختر در مدرسه
حاضر بودند یک زنی هم که بزرگ و مدرس این مدرسه است و خوب فرانسه حرف میزد حاضر بود
شاگردانی که درین مدرسه تحصیل میکنند از طایفه اوستین هستند که در دره‌های همین کوه قفقاز می‌نشینند
و بقدر چهل پنجاه هزار نفر جمعیت هستند از انجا شاگرد باین مدرسه میآورند معلم و معلمه دارند و تحصیل زبان
وغیره میکنند روسها اسم این طایفه را اوستین گذارده‌اند اما خودشان میگویند ایرانی هستیم توی
اینها دخترهای خوب خوشگل داشتند که موی و رنگ چهره شان شبیه بزنهای فرنگی بود و بعد از دیدن اینها
بیرون آمده سوار شده رفتیم بیک مدرسه دیگر ژیمناست که انجا هم دخترها تحصیل میکنند داخل شده
رفتیم بمرتبه دوم داخل اطاق دخترها شدیم یکزن خیلی پیری که مدرس این مدرسه است ایستاده بود انجا بقدر
سیصد نفر دختر حاضر بودند که همه تحصیل میکنند از هفت هشت ساله دارند الی پانزده ساله شانزده ساله
این دخترها از اهل خود ولادقفقاز هستند یک دختر بزرگ بسیار معقولی که خلیفه است جلو دخترها ایستاده
بود دسته گلی بما داد دو دخترها شعر و تصنیفی بزبان خودشان در تهنیت ورود ما با آواز خیلی خوب خواندند و
معلمین و معلمات زیاد دارند درس زبان و جغرافی و فیزیک وغیره تحصیل میکنند امین السلطان و عزیز السلطان
و ابوالحسن خان و احمدخان و ادیب الملک و میرزا احمدخان و میرزا عبدالله خان و سید محمدخان و میرزا
محمودخان وزیر مختار و میرزا نظام مهندس الممالک و میرزا رضاخان در رکاب بودند دخترها را مرخص
کردیم رفتند پائین در پائین هم باز شعری در تهنیت ما خواندند و رفتند ما هم از انجا پائین آمده رفتیم
بمدرسه دیگر که در انجا پسرها تحصیل میکنند پسرهای زیاد بودند اینجا هم معلم و اجزاء و خلیفه خیلی داشت
که مشغول تعلیم و تربیت این پسرها هستند در اینجا هم قدری ایستاده آمدیم بیرون و رفتیم بمدرسه دیگر که
اینجا هم تحصیل زبان میکنند و هم کسب صنایع در اینجا بیشتر از سی چهل نفر بودند اینها را هم دیدیم صنعت اینها
از قبیل نجاری و آهنگری وغیره است از این آلات مصنوعات خودشان هم چند پارچه بما پیشکش
دادند که یکی از آنها یک سیخ کباب دو سره بود دو سه پایه داشت که بسیار چیز خوبیست از انجا بیرون
آمده سوار شده راندیم برای بیرون شهر ولادقفقاز که در انجا قشون برای سان و مشق حاضر شده است



این مدارس را اهالی شهر بشراکت پول داده احداث نموده اسباب آنرا فراهم آورده اند دولت هم کمکی میکند
شهر ولادقفقاز شهر نوسازی است خیابانهای وسیع منظم خوبی دارد که از هر طرف شهر خیابان است اما عمارات
عالی کم دارد خانه ها همه یکمرتبه و پست است چندان مرتفع و بلند نیست و بهمین واسطه خیلی شهر باروحی است
و مثل صحرائی میماند که در آن چند خانه ساخته باشند رودخانه ترک از کنار این شهر میگذرد اما آنطرف
رودخانه هم دکاکین و خانه ها بسیار دارد روی این رودخانه دو پل دارد یکی آهنی و دیگری چوبی آب
رودخانه ترک هنوز گل آلود است خلاصه رانده از شهر گذشتیم دست راست یک مسجد ایرانیها ساخته
اند دیدیم و یک کلیسای بزرگی هم که توی صحرا بنا شده است دیده شد رسیدیم باردوی نظامی برای
ما چادری زده بودند ولی ما توی چادر نرفته آمدیم بیرون چادر توی آفتاب ایستادیم امیرال و حاکم و صاحب
منصبان روسی و امین السلطان و سایر ملتزمین ما هم دور ما ایستاده بودند جمعیت زیادی هم از زن
و مرد فرنگی و ایرانی برای تماشا باینجا آمده بودند سرباز زیادی هم علاوه بر آن سربازهای معین برای
نظم این مردم تماشائی توی جمعیت ایستاده بودند اینجا میدان بسیار وسیعی است و زمینش تمام چمن است
که گرد و خاک ندارد قشون هم ستون ستون جلو ما از دور توی صحرا ایستاده بودند سردار این قشون که همان
جنرال ریش سفید تومندیست که دیروز در کار او را دیدیم و اسمش (کیناز آمیلاخواروف) است با
تمام کماندانها و صاحبمنصبها سواره آمدند جلو ما تعظیم و سلام نظامی دادند و اذن گرفتند که قشون حرکت
کند ما هم اذن دادیم قشون باید حرکت کرده بیاید از جلو ما دفیله نموده بگذرد قریب هشت هزار نفر قشون در
این اردو حاضر است که مرکب است از توپخانه و سواره و افواج پیاده اول افواج پیاده آمده از جلو
گذشتند کلاه سفید و لباس ماهوت سیاه پوشیده با چکمه و یک عبا که حمایل انداخته بودند و یک کوله
باره و یک قمقمه و یک تفنگ ممتاز بسیار خوب داشتند سربازهای بسیار منظمی بودند این سربازها
باین شکل دفیله کردند مثلاً یکفوج هشتصد نفری منقسم بدو قسمت میشود که هر قسمتی چهارصد نفر است و این
چهارصد نفر چهار ستون میشوند که هر ستونی یکصد نفر است و این چهار ستون یکدفعه از جلو میگذرند بیرق
هم با دسته اولی است قسمت دوم پشت سر این دسته بفاصله پنجاه ذرع میآید که تواند صاحبمنصب
سواره رد شود بسیار خوب وضع دفیله ایست این اردو و قشون هم از اهل خود ولادقفقاز و حدود
اینجا هستند که سالی چهار ماه در اینجا اردو میزنند و از اینجا بهر کجا باید مأمور خدمت شوند میشوند و هشت
ماه دیگر مرخص خانه هستند چهار فوج از جلو ما دفیله کردند بعد دو فوج پیاده قزاق آمد که اینها اسب ندارند
اما لباس قزاقی پوشیده اند و افواج بسیار خوب خوش لباسی هستند بعد بعد جهت بزرگی توپخانه

با



باکمال نظم و خیلی بعجله و سرعت از جلو ما دوان دوان بردند بعد از اینها چند باطری توپ کوهستانی اول
آوردند در جلو که بار اسبها بود و توپچیها مشق کردند و توپها را از اسب پایین آورده دوباره در جلو ما
باسب بستند و بردند بعد از اینها چند باطری توپ کوهستانی دیگر که باسب بسته بودند آوردند
جلو ما باز توپچیها مشق کرده و توپها را از اسب باز کرده دوباره باسبها بار کردند و بردند که در این
دو دفعه هر دو مشق را کردند بعد از اینها سوارهای اولان آمدند سوارهای خوب منظمی با اسبهای خوب
یکرنگ بودند خیلی بسرعت و بطور ریورته میآمدند و موزیک نظامی هم در کمال خوبی میزدند بعد چند
رژیمان سواره قزاق آمد و گذشت بعد از اتمام سان سوارها رفتند در یک طرف صف کشیده ایستادند
و یکیک و دو دو از میان صف بیرون تاخته اسب میدواندند و تفنگ میانداختند و شمشیربازی
میکردند و میآمدند این طرف صف می بستند وقتی که توپخانه را از جلو ما بتاخت رد کردند زود برگردانده
توپها را باز کردند و چند شلیک توپ کردند در میان زنها یک طرف دست راست ما ایستاده
بودند یک زنی همان توپ اول که شلیک شد شوئی زده و افتاد غشی کرد و مدتی در حالت غشیه
بود خلاصه سوارها هم تکتک بازی و مشق کردند و هم باجماع بازی کرده و اسب دوانده آمدند جلو ما
مشق کردند و آخر تمام صاحبمنصبها و سرکردهها آمدند سواره جلو ما صف زده ایستادند و باز با شمشیر
سلام نظامی دادند و ما باینها اظهار التفات کردیم و بسیار افواج تفقد و احوالپرسی نمودیم و همگی دعا کردند
بعد از اتمام از سکو پایین آمده بنا کردیم از توی این جمعیت و از جلو سوارها پیاده رفتن مسافت زیادی
از توی این جمعیت پیاده رفته بعد فرمودیم کالسکه را آوردند سوار شده راندیم برای شهر یک دختری
توی صحرا دیدیم که لباس سیاه پوشیده کلاه سفید سالدائی سرش بود و اسب بسیار خوبی سوار شده
اسبش هم بازی میکرد دختر بسیار خوشگل مقبول طنازی بود امیرال پوپوف یکنفر قزاق فرستاد او را
آوردند دم کالسکه قدری با او صحبت کردیم و فرمودیم اسب دواند خیلی خوب اسب دواند و تاخت
کرد و بازی نمود و اسبش هم بسیار ممتاز بود این دختر دختر یک تاجر است خلاصه قدری بازی دختر را
تماشا کرده چون بیش از دو ساعت بغروب نمانده بود راندیم برای منزل رسیدیم و قدری استراحت
کردیم بعد شخصی که اسمش (رژی وسکی) و فرمانده فوج دوم قزاق سرفیسکی تیرسکی است بحضور آمد
یک کتاب تاریخ قزاقهایی را که در کنار رودخانه ترک می نشینند بحضور آورد و عرض میکرد این قزاقها
چهل هزار خانوار هستند و در وقت جنگ دوازده فوج قزاق برای جنگ میدهند خلاصه
صدیق السلطنه و ناصر الملک و معاون الملک فردا در اینجا میمانند و پس فردا از عقب ما میآیند

و از راه دریای انزلی میروند بطهران آمدند بحضور قدری با اینها با حضور امین السلطان فرمایش کرده مرخص شدند
رفتند امین السلطان هم دیشب و امشب در منزل میرزا محمد خان کاشانی هم بشام موعود بوده و هم استماع روضه
نموده است ولاد قفقاز هندوانه بسیار خوبی دارد که هیچ جا این طور هندوانه ندیده ام هندوانه پوست سیاه
نازک لطیف خوبست خلاصه شام خوردیم (**روز پنجشنبه نهم**) امروز باید برویم بملیت

پنجشنبه نهم محرم

ساعت نه بعد از نصف شب باید حرکت کرد من ساعت شش از خواب برخواستم کسالت کم خوابی داشتم
وقتی که برخواستم دیدم هوا ابر است و در نهایت شدت باران میبارید بعد از ساعتی کم کم باران سبک کرده
شد و تا وقت سوار شدن ایستاد آمدیم بیرون حاکم و جنرالها و صاحبمنصبان همه حاضر بودند با اینها تعارف
سوار کالسکه های چاپاری که در وقت رفتن هم بود شدیم و بهمان ترتیب و رسم سابق کالسکه ما جلو بود و پشت
سر ما بعضی پیشخدمتها و عمله آبدارخانه و پشت سر آنها امین السلطان و پشت سر امین السلطان امیرآخور بود
مهماندار و پشت سر آنها عزیز السلطان و باقی دیگر از ملتزمین بردیف در کالسکه ها بودند راندیم از شهر خارج
شدیم هوا هم کم کم روشن میشد و صحرا یک صفای خاصی داشت تفصیل این راه را چون در وقت آمدن
مشروحا نوشته ایم که چند ورس و چند مهمانخانه است حالا دیگر تکرار آن لازم نیست همینقدر مینویسیم
که بعد از عوض کردن اسب در مهمانخانه کازبک که در وقت آمدن هم نهار خوردیم نهار خوردیم از آنجا
هوا صاف و آفتاب بسیار خوبی شد اما خیلی سرد بود سوار شده راندیم در وقت آمدن برف زیاد در
این کوه و اطراف جاده دیدیم اما حالا برفی نبود مگر کمی آنهم دور از راهها و در قله کوهها برف زیاد بود طرفین
رودخانه ترک همه جا حاصل خیز است و غله و حاصل ها را مشغول درو کردن بودند راه کوه قاف را الحمدلله
براحت و سلامت طی کردیم و ساعت شش از ظهر گذشته رسیدیم بملیت حاصل زراعت ملیت را هنوز
درو نکرده اند معلوم میشود هوای ملیت سردتر از کازبک است به ملیت که رسیدیم یکفوج قزاق
با صاحبمنصب آنها پیاده ایستاده بودند از جلو آنها گذشته دفیله کردند بعد آمدیم توی بالاخانه
که بهمان منازل وقت رفتن بود و ملتزمین هم همه جا بجا شدند نه ساعت این راه طول کشید دو ساعت
برای نهار و غیره معطل شدیم و هفت ساعت راه میآمدیم خلاصه شام خوردیم (**روز جمعه
دهم محرم الحرام**) امروز باید برویم به تفلیس ساعت شش و نیم از نصف شب گذشته از

جمعه دهم محرم

خواب برخواستیم هوا سرد بود آمدیم پائین ساعت نه سوار کالسکه شده راندیم برای تفلیس از اینجا الی
تفلیس رودخانه همه جا در دست چپ است و راه از کنار رودخانه همه جا سرازیر تا تفلیس میرود تا یک
مسافتی که راندیم هوا خیلی سرد بود که هنوز حاصلها را درو نکرده بودند اما هرچه پائین میآمدیم هوا گرمتر میشد

و حاصلها

و حاصلها را درو میکردند تا استاسیون اول هوا سرد بود بعد هرچه رو بپایین رفتیم گرم شد از سه چهار استاسیون
و مهمانخانه دیگر گذشتیم تا سه ساعت از ظهر گذشته رسیدیم به مهمانخانه (آنسیل کالی) اینجا نهار خوردیم بعد سوار
شده با مین خلوت فرمودیم لباس رسمی پوشیده برای ورود به تفلیس در کالسکه ما باشد راندیم مسافت
زیادی رفته تا رسیدیم بمهمانخانه (مِتِس خط) اینجا سوای این رودخانه که از دست چپ ما می آمد
یک رودخانه دیگر هم از طرف باطوم آمده داخل این رودخانه میشود راه آهن از باطوم الی تفلیس هم از
پشت این مهمانخانه میگذشت در اینجا حاجی حسین قلی خان که بارهای زیادی ما را از پاریس و راه باطوم آورده
بود و خودش به تفلیس آمده است دیده شد دیگر میرزا علی اکبرخان قونسول ایران در باطوم و تیمور پاشاخان
ماکوئی و پسرش حبیب الله خان ماکوئی در اینجا بحضور رسیدند خلاصه رفتیم توی اطاق قدری ایستادیم
بعد رفتیم توی کالسکه و راندیم برای شهر گرد و خاک زیادی در راه بود نزدیک غروب رسیدیم بشهر
تفلیس امین حضور و معین الوزاره جنرال قونسول تفلیس ما توی صحرا آمده از کالسکه پیاده شده ایستاده بودند
فرمودیم سوار شده از عقب آمدند جمعیت زیادی طرفین راه از فرنگی و ایرانی ایستاده بودند و دعا
میکردند تبعه و تجار ایرانی زیاد بودند بعضی از کرجیها سرنا و طبل میزدند رسیدیم بدرب عمارت دولتی
پرنس دندوکف کرساکف فرمانفرمای قفقاز در تفلیس نیست پرنس شرمتیف که جنرال معتبریست و بجای
او نایب است درب عمارت ایستاده بود مرد معقول بسیار محترمیست از جلو یکدسته سرباز که ایستاده
بودند گذشتیم و آمدیم توی عمارت تمام سردارها و جنرالها و صاحبمنصبها و قونسولهای دول خارجه از المان و
فرانسه و عثمانی وغیره حاضر بودند با همه آنها تفقد و احوالپرسی کرده آمدیم باطاق و منزل مخصوص خودمان
که همان منزل سابق بود شام خورده راحت کردیم (دوشنبه یازدهم) امروز توقف
تفلیس هستیم هوای تفلیس چندان خوش هوا نیست توی دره واقع است امروز هم آفتاب بود گاهی
که نسیم میآمد نسیم رطوبت داری بود نهار خوردیم دو ساعت بعد از ظهر کالسکه حاضر کردند سوار شدیم
مجدالدوله در کالسکه ما بود امیرال پوپوف و پرنس شرمتیف نایب الحکومه در یک کالسکه دیگر
از جلو ما سوار شده سایر ملتزمین هم از عقب با کالسکه های دیگر نشسته راندیم برای بالای کوه تفلیس که از آن
بالا شهر را تماشا کنیم راندیم از بعضی کوچها گذشته رسیدیم بیک کوچه که خیلی سر بالا بود زمینش را هم با
سنگهای قلوه فرش کرده بودند که کالسکه خیلی بزحمت بالا میرفت از این کوچه که بالا رفتیم یک پیچی خورد
راه خوب شد و دورنمای شهر افتاد بدست چپ و کوه افتاد بدست راست راندیم تا رسیدیم
بقلعه خرابه قدیم تفلیس اینجا پیاده شده کالسکه ها را دادیم از همان راه بردند پایین و قرارگاه خودمان از اینجا

پیاده به پایین مراجعت کنیم و از یک باغی است رد شده از آنجا سوار کالسکه شویم و برویم بمنزل ایران بالا
شهر را تماشا کردیم خوب چشم انداز و دورنمائی دارد خود شهر و رودخانه (کر) و مقبره شیخ صنعان که در بغله کوهی
واقع است و توپخانه و جبه خانه و باروط کوبخانه تفلیس که آنطرف شهر در دامنه کوهی خارج از شهر واقع است
خیلی خوب نمایان بود یک عمارتی هم که وقت رفتن پی آنرا بر میداشتند و حالا نزدیک به سقف است
دیدیم گفتند برای دخترها مدرسه میسازند که بنای بسیار بزرگ عالی است قدری آنجا را تماشا کردیم
و بعد از توی یکی از برجها که دروازه بود داخل قلعه شده و از قلعه خارج گردیده یک راه پیچ پیچ باریکی بود از آن
گرفته آمدیم پایین این قلعه روی این کوه واقع است و این تپه متدرجاً کوچک و پست میشود تا آخر قلعه میرسد
باول محله شهر که ما از آنجا خواهیم رفت از کنار این جاده باریک یک نهر آب صاف خوبی بقدر نیم
سنگ همه جا با این جاده میرود پایین آنطرف نهر یکدره ایست سبز و شجر و درختهای انبوه دارد آنطرف دره هم
یک کوهیست سنگی که شکل آن سختی است از راه پیچ آمده تا رسیدیم به دو سه پله که آنجا یک چشمه آب خوبی بود که از کوه
بیرون میآمد و زیرش را یک حوضی درست کرده اند و فواره گذارده قدری آنجا ایستادیم و بعد سرازیر شده
رسیدیم بیک باغی باغ کوچکی بود گلکاری کمی کرده بودند درختهای درهم جنگلی وضعی داشت بعضی درختها شبیه نخل
خرما دیده شد قدری آنجا نشسته هلو آوردند خوردیم هلوی اینجا گوشتش سفت است اما مزه خوبی دارد از آنجا
برخاسته باز سرازیر آمدیم تا رسیدیم باول محله و خانهای شهر اهل این محله تمام ایرانی هستند زن گرجی و ایرانی و روسی
و تفلیسی در اینجا خیلی بود زنهای ایرانی همه رو می گرفتند از آنجا سوار کالسکه شدیم بالای این محله همان کوهی است
که قلعه روی آن بود و در دست چپ واقع است راندیم از این محله گذشته رسیدیم بمحله دیگر که خیلی طولانی بود
بعضی زنهای گرجی خیلی خوشگل در اینجا دیده شد از این محلات گذشته رسیدیم باصل شهر و کوچهای بزرگ و قدری
دیگر آمده وارد منزل شدیم امشب در قونسولخانه ایران باستماع روضه و صرف شام میرویم ساعت هفت
و نیم بعد از ظهر با امین السلطان و امیرالیوف توی کالسکه نشسته آمدیم قونسولخانه نزدیک بود زود
رسیدیم جلو آنجا را چراغان خوبی کرده بودند بعمارت رسیده پیاده شدیم عمارت بسیار عالی بزرگی است که
میخواستیم ما هم در اینجا منزل کنیم از پله بالا رفتیم بالا اول داخل تالار بزرگی شدیم چهل چراغها و دیوارکوبهای ممتاز
ممتاز و اطاقهای تو در تو همه را مبل بجهت شام چیده بودند همه تالارها و اطاقها را گردش کرده آمدیم در آن
تالار بزرگ صندلی گذاردند من نشستم روضه خوانها وارد شدند اسامی روضه خوانها از این قرار است آقا
میرعلی اکبر تبریزی آقا میریوسف شتی آقا سید احمد نوری آخوند ملا ابوطالب تبریزی آقا شیخ محمدحسن تبریزی ملا
محمود تبریزی آقا میراسدالله تبریزی ملا حسین مراغه میرزا علی اکبر سلماسی (سادات) آقا میرابراهیم علمداری

آقا میر باقر کوه کمری حاجی سید حسین سلماسی میر غلام خوئی سید حسین تبریزی درادیش حاجی نخفعلی اردبیلی حاجی عباس تبریزی مشهدی ستار تبریزی مشهدی حاجی آقای تبریزی مشهدی کریم خوئی روضه خوانها و دراویش بفارسی و ترکی روضه خواندند و مدح کردند بعد از تمام روضه شام خوردیم معین الوزاره سه پسر دارد یکی یازده ساله که روسی خوب میداند یکی هفت ساله و یکی شش ساله که زبان فرانسه را خوب حرف میزنند پسرهایش را خوب تربیت کرده همه قابل خواهند شد خلاصه یکساعت بنصف شب مانده برخاسته آمدیم منزل یک پرده صورت خودمان که کار محمد حسن نقاش لال مرحوم معروف است در قونسلخانه دیدیم این وقت‌ها قونسول گری حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار مرحوم به تفلیس فرستاده شده است تاریخ ساختن پرده هزار و دویست و شصت و نه هجریست که تا حال سی و شش سال میشود (روز یکشنبه ۱۲)

شنبه دوازدهم محرم الحرام

امروز باید برویم به اقستفا با راه آهن سه ساعت راه است چهار ساعت از ظهر گذشته حرکت کرده ساعت هفت آنجا رسیدیم خلاصه صبح برخاسته بعد از ساعتی نهار خورده بعد از نهار در باغ جلو عمارت قدری گردش کردیم تا ساعت حرکت رسید به پرنس شرمتیف نشان صورت خودمان را داده بودیم بسینه آویخته وقت حرکت بحضور آمد من با پرنس شرمتیف و امیرال پوپوف و امین السلطان توی کالسکه نشسته راندیم بطرف کار از عمارت تا کار خیلی راه است طرفین راه سالدات ایستاده بود جمعیت زیادی هم از اهل شهر با بیرقهای مختلف از بیرق ایران و بیرق ارامنه و غیره و غیره در طرفین ایستاده بودند و همه هورا می‌کشیدند رسیدیم بکار جمعیت زیادی حاضر شده بودند داخل ترن شده با پرنس شرمتیف و جنرالها و صاحبمنصبان شهر تفلیس تعارف و خداحافظ کردیم و ترن حرکت نمود این واگن که سوار شدیم بسیار واگن خوبیست تمام بیکدیگر راه دارد دو دفعه که از این راه به تفلیس میرفتیم صحرا تمام سبز و پر گل بود و گله گوسفند و گاو زیادی در صحراها می‌چریدند حالا صحرا هم زرد است و گاو و گوسفند هم هیچ ندیدیم خلاصه ساعت هفت رسیدیم به اقستفا موزیک سالدات با موزیکانچی و بعضی جنرالها در کار ایستاده بودند از واگن پیاده شده از جلو صف سرباز گذشته با جنرالها تعارف کردیم حاکم گنجه هم که باستقبال آمده بود دیده شد بعد آمدیم توی واگن امشب را همانجا شام میخوریم و توی واگن هم میخوابیم و صبح انشاءالله با کالسکه های چاپاری از اینجا میرویم به ولیزان (حدود حکومت و جمعیت و جغرافیای اهالی ترک از این قرار است) ایالت ترک محدود است از طرف شمال به ایالتین (ستاوروپل) و حاجی ترخان) و از طرف مشرق بدریای خزر) و از طرف جنوب با ایالات داغستان و تفلیس و (کوتایس) که بواسطه رشته کوه قفقاز از آنها منفصل شده و از طرف مغرب با ایالت (کوبان) وسعت خاک این ایالت دوازده کرور و چهارصد و هشتاد و

هشت اربان (جریب) یا هزار و دویست و پنجاه و شش فرسنگ مربع میباشد (اهالی و سکنه این
ایالت که از هر ملت میباشند در شش شهر و هفتاد (ستانیتزا) یعنی ده قزاق نشین
و دهات و قراء بزرگ و کوچک بسیار دیگر مقر گزیده اند عدد تمام نفوس ایالت ترک هفتصد و
پنجاه و چهار هزار و هفتصد و هشتاد و چهار است که سیصد و نود و هشت هزار و ششصد و هشتاد و هشت
هزار نفر مرد و سیصد و پنجاه و شش هزار و نود و شش نفر زن میباشند و این جمعیت مرکب و منقسم از ملل مختلفه
ذیل است روس (۲۵۹۵۸۱) (اندیژن ساکنین بومی) (۴۴۵۴۷۵) تاتار (۲۹۰۶۹) ارمنی
(۴۲۵۵) یهودی (۵۰۱۶) ایرانی (۴۸۶۸) ناکایین (۶۰۰۵) المان (۱۸۹۹) گرجی
(۱۴۲۶) لیستانی (۸۹۶) طوایف غریبه مختلفه (۱۳۲۴) جمع کل (۷۵۴۷۸۴) از روسها
جزء اعظمش قزاق هستند که عددشان یکصد و شصت و سه هزار و یکصد و سیزده نفر میباشند بعد
افواج ساخلو در ایالت اند که مرکب میباشند از یک دیویزیون پیاده نظام و سه رژیمان دراگن
و هفت باطری توپخانه که دو باطری آنها قزاق است و چهار باتالیون قشون قلعه که کلیه آنها هیجده هزار نفر
میشوند (چون این اهالی را بر حسب مذاهب آنها تقسیم کنیم از قرار تفصیل ذیل منقسم میشوند (ارتودکس
۲۹۶۰۸۴) مسلمان ۴۰۳۷۰۷) شیسماتیک و سکتر ۲۷۲۹۵) ارمنی گرجی ۱۴۳۷۵
لوترین ۵۶۷۲ (کاتولیک روس ۱۷۴۴ یهودی ۵۰۱۶ بت پرست ۱۲۷ مذاهب
مختلفه دیگر ۷۵۳) جمع کل ۷۵۴۷۸۴) (روز دوشنبه سیزدهم) امروز باید روز دوشنبه سیزدهم
برویم به دلیژان عجب این است که روز سیزدهم رمضان وقت آمدن وارد دلیژان شدیم حالا هم در
مراجعت سیزدهم محرم است وارد اینجا میشویم و چهار ماه تمام است که از اینجا رفته و حالا برگشته ایم دیشب
بواسطه جمعیت مردم و آمد و رفت ترنهای تجارتی و بوی نفط که از بادکوبه باینجا آورده و از اینجا حمل بفرنگستان
می کنند نتوانستیم درست بخوابیم و تا صبح بیش از چهار ساعت نخوابیده ساعت شش برخواستیم بعد از ساعتی
مجدالدوله آمده عرض کرد که پرنس دندوکف کرساکف فرمانفرمای قفقاز برای ملاقات ما آمده است
برای ملاقات پرنس حاضر شدیم میرزا محمود خان وزیر مختار فرمانفرما را آورد توی واگن تعارف کردیم فرمانفرما
بطرف داغستان رفته بوده که تا اول شامیل حاجی واحد و سرکشی کند و بامور حکومت و عرایض مردم
رسیدگی نماید میگفت محض اینکه امروز بحضور شما برسم دیروز بقدر سی فرسنگ راه با اسب آمده ام
و خیلی اظهار خوشحالی میکرد حقیقة با کبر سن خیلی خوب آمده است خیلی صحبت کردیم پسر پرنس که در وقت
آمدن هیچ ندیده بودیم و اسمش میخائیل است و در سر یک دسته قزاق رئیس و در همان محل اقامت قزاق

بوده

بوده است امروز همراه فرمانفرما آمده بود لباس قزاقی پوشیده بود بعد از قدری صحبت فرمانفرما برخواسته
رفت یک نشان درجه دوم شیر و خورشید حمایل به پسر فرمانفرما دادیم فوراً برای عرض و اظهار تشکر
فرمانفرما با پسرش نشان زده دو باره آمدند توی واگن و خیلی اظهار امتنان نمودند خلاصه در ساعت نه
باید حرکت بکنیم سر ساعت نه از واگن پائین آمده رفتیم آنطرف کار فرمانفرما هم تا دم کالسکه چاپاری
آمده آنجا با او وداع و خداحافظ کردیم و رفتیم توی کالسکه سایر ملتزمین هم جابجا شده راندیم نیم فرسنگی
که رفتیم رسیدیم بده آقستفا این استاسیونی که دیشب توقف کردیم مشهور به آقستفا است که نیم
فرسخ تا این ده مسافت دارد صحراها درین فصل تمام زرد شده مگر کوههای جنگل دار که سبز است در
اوزون آتا توی صحرا اسب عوض کردند بیست و پنج کالسکه با کالسکه مخصوص ما همراه است و بهر
کالسکه چهار اسب بسته میشود که رویهم صد اسب است که در هر چاپارخانه و منزلگاه عوض میشود راندیم
تا رسیدیم به ملاقیا یک دره ایست در کنار رودخانه اشجار جنگلی دارد الاچیق زیادی در اینجا برای ما
و ملتزمین زده نهار حاضر کرده بودند نهار خوردیم بقدر یکساعت توقف ما در اینجا طول کشید بعد
سوار شده راندیم یک اسب دیگر هم توی صحرا عوض کرده و راندیم پنجساعت و نیم از ظهر گذشته وارد دلیژان
شدیم بعد از وضع توقفات در راه شش ساعت تمام راه آمدیم هر ساعتی دو فرسنگ که رویهم دوازده
فرسنگ شد وارد خانه اسد بیک شدیم که در وقت آمدن هم همینجا منزل کردیم پناه خان ایروانی
هم اینجا باستقبال ما آمده بود بحضور رسید خلاصه شب شد شام خوردیم (دوشنبه
چهاردهم) امروز باید بایروان برویم کادلین رئیس راه آهن ما تا آقستفا با ما آمد و از اینجا یک
انگشتر الماس خوب باو دادیم و مرخص شده رفت به کلنل باش کف هم یک انگشتر الماس دادیم خلاصه
صبح از خواب برخواستیم سر ساعت هشت از عمارت آمدیم بیرون (کینیاز ناکاشیدزی) حاکم گنجه
که حاکم (الیزابت پل) هم هست مرخص شده رفت بمرکز حکومت خودش (بیگلروف) هم مرخص شده
رفت بقفقاز بعد سوار کالسکه شده راندیم از کوه دلیژان بالا رفتیم خیلی خوب و براحت رفته
رسیدیم بقله صبح هوا مه داشت و بعد صاف شد در استاسیونی که بالای قله بود پیاده شدیم و اسب
عوض کردند سوار شده راندیم رسیدیم بدریاچه کوکچه کوک بزبان ترکی یعنی کبود است و این دریاچه اسم
با مسمائی دارد و آب کبودی دارد و با صفا اما کوههای اطرافش تمام خاکی و خشک است خاصه حالا که
پائیز است هیچ سبزه ندارد از اینجا هم گذشته در استاسیون کوچکی است نهار خوردیم وقتی آمدیم سوار بشویم
عکاسی از بالای بام عکس ما را با لباس سیمی انداخت سوار شده باز راندیم از دو استاسیون دیگر گذشته

[illegible]



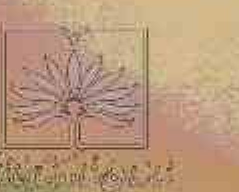
تا وارد ایروان شدیم چون پناه خان ایروانی هم ملتزم رکاب بود از گوکچه الی ایروان تمام صحراها محل حاصل
زراعت بود و خرمنهای بزرگ زیاد دیدیم و تمام این حاصلها هم دیمی است امروز باز بدریاچه گوکچه
گوکچه که رسیدیم لب دریاچه مقابل جزیره کوچکی که کلیسا و معبد ارامنه است چهار نفر رهبان ارمنی سر راه
با کلاههای سیاه و برنسهای زری زرد ایستاده بودند و در ورود ما تهنیت گفته دعا کردند ما هم
کالسکه چاپاری را نگاهداشته با آنها اظهار تفقد نمودیم و بعد راندیم نزدیک به ایروان سوارهای زیاد ایروانی
و قزاق باستقبال ما آمده جمعیت زیادی از سوار پشت سر ما جمع شده بودند همینطور رانده تا رسیدیم به
تپه که مشرف بشهر ایروان است در وقت رفتن درست سواد شهر ایروان را ندیده بودیم حالا با
وجودی که غروب بود درست و بدقت دیدیم باغات زیاد دارد اما خانوارش چندان زیاد
نیست از تپه سرازیر شده از کوچه باغات و جلوخانه ها گذشتیم اطراف راهها از ایرانی و روسی و ارمنی
و گرجی و غیره جمعیت زیادی ایستاده بودند و دعا میکردند از آنجا گذشته رسیدیم بعمارت
منزل ما همان عمارتیست که در وقت رفتن منزل کرده بودیم یکدسته سرباز جلو عمارت ایستاده
بود از جلو آنها گذشته بعد دفیله کردند و آمدیم باطاق چند نفر کشیش توی اطاق ایستاده بودند معرفی شدند
هوای اینجا خیلی گرم است منزل همان بالاریست که وقت رفتن منزل کرده بودیم وقت شام شد شام
خوردیم (روز چهارشنبه پانزدهم) امروز بچندین جهت در ایروان اتراق شد یکی چهارشنبه ۱۵
آنکه امروز عید اسم گذاران علیحضرت امپراطور است در اینجا مجلس جشن و ضیافتی فراهم آورده میخواهند
با امین السلطان و سایر ملتزمین ما شام رسمی بدهند یکی دیگر اسبهای چاپاری حاضر نیست باید حاضر شود
یکی هم باید مسجد مسلمانها و اوچ کلیسا برویم خلاصه رخت پوشیده حاضر شدیم نهار را هم باید در اوچ کلیسا بخوریم
در ساعت ده بعد از نصف شب سوار کالسکه های چاپاری شده راندیم کسانی که در رکاب بودند
ازین قرارند (امین السلطان عزیز السلطان مجد الدوله امین خلوت احمد خان تیمور پاشا خان امیر ال
یویوف ادیب الملک میرزا عبدالله خان حاکم ایروان آجودان مخصوص اکبر خان فخرالاطباء ناظر
محمود خان وزیر مختار میرزا رضا خان میرزا نظام مهندس الممالک سید محمد خان و بعضی از صاحب منصبان
فرنگی هم بودند مجد الدوله پیش من بود راندیم از یک سرازیری پائین رفته از روی یک پلی که شش چشمه دارد و روی
رودخانه زنگی ساخته اند گذشتیم دست چپ این پل قلعه قدیم ایروان که در آنجا عمارت قدیمی دارد دیده شد
زیر این قلعه یک سنگلاخ بدی است که از زیر قلعه همانطور مالیده میاید تا لب رودخانه [illegible]ست قدیمی هم
یک تپه ایست که جزو این دیوار قلعه شده است خلاصه از پل گذشته داخل کوچه باغها شدیم و از کوچه باغها
گذشته

گذشته بصحرا افتادیم صحرای خشک پر گرد و خاکی بود مسافت زیادی رانده از ده شیرآباد که در دست چپ واقع بود گذشته قدری دیگر که رفتیم از وسط ده ارباط عبور کردیم کوه آقری در دست چپ پیدا بود و برف زیادی داشت سه سمت این کوه صحرا است و یک سمت دیگرش هم بسلسلهٔ کوهی وصل میشود باز بیشترش رو بصحرا است آقری کوچک در این وقت هیچ برف نداشت قدری دیگر راندیم رسیدیم بده اوچ کلیسا در دست راست هم کوه آلاگز پیدا بود که دو قلعه دارد و چندان مرتفع نیست اما با وجود این برف زیادی دارد بعضی دهات هم در دامنهٔ این کوه واقع است که جزء محال اوچ کلیسا محسوب میشود این دهات تمام ییلاق است و از آن دهات تا قلهٔ کوه آلاگز باز خیلی راه است دهِ اوچ کلیسا دهِ کهنه خرابه ایست تازه بعضی خانهها که رو بکوچه منظر دارد میسازند اوچ کلیسا یعنی سه کلیسا دو کلیسا خیلی قدیم در بیرون ده واقع است و یک کلیسای دیگر توی دهِ در میان قلعه است از کلیساها بیرون گذشته رسیدیم بدر قلعه که کلیسا میان آنست پیاده شدیم کشیشها تمام حاضر بودند جمعیت زیادی هم از ایرانی و ارمنی وغیره بودند یک چتری از اطلس گلی مفتول دوزی که چهار پایه بلند داشت چهار نفر کشیش گرفته بودند چون برای تشریفات ورود ما بود ما هم رفتیم زیر آن چتر و تمام کشیشها با لباس زری و برنسهای سیاه در جلو ما از دست راست و چپ میرفتند پسرهای ارمنی هم در جلو آنها از دست راست و چپ آواز میخواندند و میرفتند زیر پای ما را هم تا در قلعه و صحن کلیسا با گل و برگ فرش کرده امین السلطان و ملتزمین ما هم از عقب میآمدند بهمین وضع رفتیم تا رسیدیم بدر کلیسا این کلیسا توی صحنی واقع است که اطرافش اطاق و حجرات است اما کهنه و خراب شده گنبد وسط کلیسا هم رو بخرابی گذاشته و نقاشیهای آن تمام ریخته است اگر تعمیر نکنند محتمل است یکدفعه خراب شود خلیفه اعظم اوچ کلیسا با بعضی کشیشهای دیگر در کلیسا ایستاده بودند خلیفه خطبهٔ مفصلی در تهنیت ورود ما خواند ما هم جوابی دادیم و دست خلیفه را گرفته داخل کلیسا شدیم توی کلیسا جمعیت زیادی از مرد و زن ارمنی حاضر بودند جلو صورت حضرت عیسی ایستادیم نایب اول خلیفه شروع کرد بخواندن دعا و دعای مفصلی خواند خیلی طول کشید بعد از دعا تمام کشیشها بنا کردند بخواندن آهنگ خوشی و آخر خود خلیفه اعظم هم داخل در خواندن شده از آنها دم گیری کرد بعد از آنکه دعای زیادی خواندند نایب خلیفه و دیگران قندیلها که عود و عنبر میسوزاندند بنا کردند بعود سوزاندن و دعا کردن سه مرتبه دعا خواندند و بما تکان دادند مرتبه هم دعا خواندند و رو بصورت حضرت عیسی تکان دادند مرتبهٔ دیگر هم دعا خواندند و رو بصورت حضرت مریم تکان دادند این یک قسم احترامیست که نسبت بما کردند دعا که تمام شد خلیفه اعظم جبه اش [illegible]

وسایر کشیشها هم جبه های خود را از دوش برداشته از لباس و وضع رسمیت بیرون آمدند آن وقت
دست خلیفه را گرفته دور کلیسا گردشی کردیم و رفتیم به خزانه کلیسا بعضی نشانها در انجا دیده شد که از دول
عثمانی و روس وغیره بخلفا داده بودند و بعضی سکه های کهنه و عصاها و کلاههای کشیشها که با مروارید دوخته
بودند و پشت شیشهها بود و از انجا بیرون آمده باهمان تشریفات و چتر چهار پایه و قندیلهای عنبر و آوازهای
اطفال رفتیم تا رسیدیم به پله از انجا بالا رفته داخل عمارت خلیفه شدیم که منزل دائمی او همین جا است و بصحن
کلیسا منظر دارد چند اطاق تو در توئی است در اطاق مخصوصی که بصحن کلیسا منظر داشت ما نهار خوردیم
امین السلطان و سایر ملتزمین و کشیشان در اطاقهای دیگر نهار خوردند یک زنگ بزرگی بدیوار آویخته
بود سه چهار مرتبه آن زنگ را زدند بعد بقدر صد نفر کشیش پیر و جوان مثل فوج منظم آمدند و از دری
رفتند توی اطاقی که نهار برای آنها حاضر شده بود و آن اطاق اطاق بزرگ طولانی است که بقدر دویست
ذرع طول آنست تمام در انجا نشسته نهار خوردند همیشه روز و شب خلیفه بزرگ از موقوفات کلیسا
این کشیشها را نهار و شام میدهد این کلیسا را هزار و پانصد و چهل و پنج سال است که بنا کرده اند خلاصه بعد از
نهار چون در شهر ایروان کار داشتیم بلافاصله با خلیفه اعظم وداع کرده سوار کالسکه شده راندیم برای ایروان
چهار ساعت از ظهر گذشته وارد شهر شدیم از شهر ایروان تا اوچ کلیسا دو فرسنگ راه است وارد منزل
شدیم قدری راحت کرده بعد رفتیم توی تالار چهار پنج نفر از علمای ایروان بحضور ما آمدند و آنها را ملاقات
کرده رفتند به مسجد ما هم باید برویم به مسجد همان مسجد نیست که در سفر سابق دیده بودیم مسجد حسینعلی خان
پسر محمد خان ایروانی که از حکام بزرگ ایروان   بوده ساخته است از عمارت آمدیم پائین یک
درشکه کوچکی برای ما حاضر کرده بودند تنها سوار شدیم سایرین هم از عقب سوار کالسکه ها شده راندیم
رسیدیم ببازاری که باید از انجا رفت بمسجد پیاده شدیم جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی وغیره در
طرفین راه ایستاده بودند بازاریست سقفش چوب بست طرفین دکان دارد که کسبه ایرانی و ارمنی نشسته اند
بعضی دستمالهای ابریشمی کار فرنگ در این بازار بود از همه رنگ خریدیم بعضی کلاههای مقبول دوزی هم که
صنعت خود ایروان است و خیلی چیز قشنگی است خریده شد متاع ایرانی از قبیل شالهای خراسانی و پارچههای
دیگر خیلی باینجا میآورند از این بازار گذشته جمعیت زیادی از ایرانیها بودند که همه صلوات میفرستادند
نزدیک در مسجد بچه های مسلمانها شعرهای خوب در تهنیت ورود ما ساخته میخواندند توی صحن مسجد هم جمعیت
مسلمانان زیادی ایستاده بودند صحن بزرگی دارد خوب نگاهداشته اند خراب نشده است حوض بزرگی در وسط صحن
دارد چهار درخت نارون بزرگ در چهار گوشه حوض است زن مسلمان ایروانی زیادی از بچه و بزرگ روی بام جمع شده

بودند

بودند داخل مسجد شدیم اینجا دیگر جمعیتش زیادتر بود منبر بزرگی گذارده سیاه پوش کرده بودند خطیبی بالای منبر رفته
خطبه باسم ما خواند خطبه که تمام شد از همان راهی که آمده بودیم برگشته آمدیم منزل (روز پنجشنبه شانزدهم)
امروز باید برویم به باشنوار شین صبح ساعت هفت بعد از نصف شب از خواب برخواسته رخت پوشیدیم
و در ساعت هشت سوار شده راندیم دو ساعت و نیم که راه رفتیم رسیدیم به قمرلو اسب عوض کردیم
از آنجا هم که راه زیادی راندیم رسیدیم به دولو در آنجا نهار خوردیم از قمرلو تا دولو که آمدیم دست راست دهات
ودی باسار و زنگی باسار بود چون رودخانه ودی باسار این محال را مشروب میکند و همچنین زنگی باسار که رود
خانه زنگی این محال را مشروب میسازد باین مناسبت ودی باسار و زنگی باسار میگویند دهات زیادی است
متصل بهم و در زیر کوه آقری داغ واقع است کوه آقری از اینجا خیلی خوب پیدا بود هوای دولو خیلی گرم
بود بعد از نهار سوار شده راندیم از اینجا افتادیم بصحرای خشک بی آب و علف هوا بسیار گرم و گرد و خاک
زیادی در راه بود راندیم در یک چاپارخانه اسب عوض شد و باز راه زیادی رانده بیک گردنه
کوچکی رسیدیم از گردنه سرازیر شده داخل محال شرور شدیم که باشنوار شین منزل ما در محال شرور واقع است
اسمعیل بیک صاحب خانه ما امشب تا مسافت زیادی الطرف کرده باستقبال ما آمده بود خیلی
شباهت بعبدالقادرخان شجاع الملک مرحوم دارد باز راه زیادی آمدیم تا رسیدیم به باشنوار
شین و بهمان خانه که در وقت رفتن منزل کرده بودیم وارد شدیم وقت شام شد شام خوردیم اینجا
انگور بسیار خوبی دارد که همچو انگوری کمتر دیده بودیم (روز جمعه هفدهم) امروز باید از باشنوار شین
برویم نخجوان ساعت شش بعد از نصف شب از خواب برخواسته ساعت هفت بنای حرکت
است اسمعیل بیک صاحبخانه هم تا کنار ارس در رکاب ما میآمد سر ساعت هفت امیرال یوسف حاضر
شد کالسکه ها هم حاضر کرده بودند آمدیم سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی از قزاق و فوج سالدات و غیره
جمع شده بودند راندیم از استاسیون قزاق که اسب عوض کردیم تا به نخجوان ملک اسمعیل خان نخجوانی است
صحرای خشک بی آب و آبادی گرمی بود تا رسیدیم به نخجوان بخانه حاکم وارد شدیم جمعیت زیادی از نخجوانی
و روسی جمع شده بودند نهار خوردیم بعد سوار شده راندیم باز افتادیم به صحرای خشک بی آبادی از استاسیون
جمال الدین اسب عوض کردیم و یک راست راندیم برای سرحد دو ساعت بغروب مانده رسیدیم به ارس
جمعیت زیادی از اردوباد و نخجوان و سایر دهات روس که در آن حدود است بقدر چهار هزار نفر برای
دیدن ما جمع شده در کنار ارس ایستاده بودند و یکدسته قزاق در جلو این جمعیت ایستاده بودند رفتیم توی طاق
قنسول که در تبریز است توی طاق ایستاده بود قدری با او فرمایش و صحبت کردیم اردوی ما هم آنطرف ارس



بطول رودخانه افتاده بود آمدیم سوار کشتی شده امیرال پوپوف و پاشکف وغیره هم با ما آمدند توی کشتی
کشتی حرکت کرد آمدیم اینطرف ولیعهد و امیر نظام در اول جنگلی با تمام امراء و اعیانی که از طهران و آذربایجان
آمده بودند که اسامی آنها از این قرار است ایستاده بودند (کسانیکه از طهران آمده بودند امیر آخور سرکشیکچی باشی علاء
الدوله حاجب الدوله ساری اصلان حسینقلیخان سرتیپ برادر ساری اصلان صاحب جمع محمد تقی خان پیشخدمت شیخ
الاطبا میرزا زین العابدین خان مؤتمن الاطبا علیخان فراش خلوت عباسقلی بیک فراشخلوت علیخان و غلامحسین خان
پسرهای حاجی میرشکار عباسقلیخان برادر بشیر الملک (کسانیکه از آذربایجان آمده بودند نصرة الدوله حاجی حسام
الدوله وکیل الملک آقاخان سرتیپ و تمام رؤسای اکراد و صاحبمنصبان آذربایجانی لوازم تشریفات ورود
بعمل آمد سوار اسب شدیم امیر آخور اسب کرنگی حاضر کرده بود امیرال پوپوف و کلنل پاشکف هم همراه بودند
و سوار اسب شده بودند سوار و سرباز و جمعیت زیاد در سر راه بودند و جمعیت زیادی نیز از قبیل فراش و
شاطر و تفنگدار وغیره در جلو بودند سوارهای کشیکخانه جمعی کشیکچی باشی و سوارهای جمعی علاء الدوله و قراقهای ولیعهد
ابواجمعی نصرة الدوله و موزیکانچی زیادی و سوارهای اکراد با صاحبمنصبان که اسامی آنها از قرار ذیل است
با لباسهای مزین و اسبهای خوب جنیبت براه ایستاده بودند محمد آقای مامش رئیس ایل مامش با لباس
با سواره آن که در لاهیجان می نشینند سواره چاردولی با دو سرکرده آنها که نوروزخان و سلیم خان هستند عزت
الله خان پسر پاشاخان مظفر الدوله مرحوم (سیف الدین خان حاکم ساوجبلاغ پسر عزیزخان سردار مرحوم جعفرقلیخان
سرتیپ سلدوز و سواره قراپاپاق و سوار سلدوز (سواره مقدم با احمدخان سرتیپ اکراد حیدرانلو ایلو
که در بلوک اواجق و چالدران که سرحد و جزء خوی است می نشینند و این سوارها بسیار سوارهای رشیدی
هستند همه زره و چهارآئینه میپوشند خلاصه وارد سراپرده شدیم امیرال پوپوف و کلنل هم بمنزل امین السلطان
رفته بعد بحضور آمده مرخص شدند و رفتند امشب دربار دو امیر نظام یک دستگاه مفصل آتشبازی حاضر کرده بود
شب آتشبازی شد بسیار خوب آتشبازیرا ساخته بودند تعریف داشت بعد از تماشای آتشبازی بسراپرده آمده
راحت کردیم از این منزل که حرکت کردیم این سوارها و پیاده ها که امروز دیدیم و قریب بده هزار نفر بودند در سر راه
صف کشیده بودند و از جلو صفوف آنها گذشتیم خلاصه منزل ناگلین قیا است چون تفصیل منازل از طهران تا سرحد آذر
بایجان را در وقت رفتن مفصلاً نوشته ایم دیگر لازم بنوشتن نیست همین قدر مینویسیم که روز چهارشنبه بیست و دوم
محرم وارد تبریز شده و روز دوشنبه یازدهم صفر وارد زنجان و روز یکشنبه هفدهم وارد قزوین گردیده و روز
یکشنبه بیست و چهارم صفر وارد طهران شده این سفر بزرگ را بسلامت و خوشی باخر رسانیدیم تشریفات زیاد
اینطرف دربار دولت و حکومت دار الخلافه و اهالی طهران برای ورود ما بعمل آمده و لدی الورود در تالار تخت مرمر بسلام
نشستیم و شکر خداوند را بجا آوردیم

خاتمه

ذکر شمّه از شمایل و فضایل خاصّه پادشاه جمجاه خلد الله ملکه و سلطانه

شمایل همایون اعلیحضرت قدر قدرت اقدس صاحب قرانی ادام الله تعالی شوکته که همواره به بشاشت و فرخندگی مقرون است حاکی از تمامی خلقت و تناسب عناصر و استکمال قوی و استعداد حواس و تدارک عالیه و مشاعر کامله میباشد پیکر مبارک در کمال اعتدال است و هر لباس که در بر داشته باشند بسبک جدید یا قدیم بطرز فرنگی یا ایرانی نظامی یا غیر نظامی حتی جبه و امثال آن نهایت زیبنده و برازنده بنظر می آید چنانکه گاه شده که قبای قدک پوشیده اند همان جلوه نموده که خفتان مروارید و شب کلاه بر فرق فرقدسا گذاشته و از آن فر تاج کیانی پدید و نگارنده این فصول نه تنها حضرت اقدس شهریاری را در ایران و در دربار سپهر نشان دیده که بگوید تجمل پادشاهی و سلطنت است که چاکر و رعیت را بالطبع موله و مجذوب مینماید بلکه بارها در اقلیم و ممالک فرنگ با سلاطین و امپراطورهای با تمکین حضور همایون این شاهنشاه را مشاهده کرده شهد الله که در همه کشور شاه است و شاه نشان است خسرو صاحبقران و کهف امان است بالای همایون نه زیاد بلند و نه کوتاه و آنها که از علم قیافه آگاه اند دانند که صاحب قامت معتدل طبع مستقیم دارد و کارها را بدست افراط و تفریط نگذارد و بتحقیق و تجربه گفته اند کوتاه بود فتنه سبکروح بلند ای معتدل القامه توئی دانشمند در سمن و هزال اعضا و اندام ملوکانه را بر حد اعتدال است رنگ پوست بدن سفید مایل بحمرت با صفا و بی کدورت و از این رو دموی بودن مزاج ظاهر شود و انبساط و اهتزاز طبع و طبیعت را برهانی باهر باشد چهرهٔ مهر لمعان در عین خوشروئی آیت ابهت و احتشام است و سیمای صباحت انتمای معلی مبین هرگونه سماحت و اقدام انوار پادشاهی از آن پیدا و اسرار آگاهی ازین هویدا جبین اقدس اعلی با وجود سطوت و مخایل شوکت لامع و گشاده و ملازمان حضرت را پیوسته بخرمی بشارت داده است گونه های مبارک متلالی باشد و درخشنده چون لآلی و نمیتوان گفت احدی از ملوک معاصرین را این تجلی و جمال هست و بنام ایزد خضرتش را بر تربیت و خدای داند که هر کس بزیارت آن جمال عدیم المثال نایل آید یک عالم خرمی و مسرت حاصل نماید

بیت

بهار است کوی همایون رخش که شادی دمد طلعت فرخش ابرو با سیمای دو پیکلی

تا حوالی بناگوش کشیده و چشمها باندازه کمال رسیده و سفیدی مقله بسرخی مایل و فرط شهامت و شجاعت را
بهترین دلایل و دیدهای حق‌بین حضرت امیرالمؤمنین و یعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام
را همین حالت بوده و بهمین وصف ستوده اند و شعراء عصر را است افاضتهم فی اعراق در نعت ذا
کامل الصفات شاهانه گفته اند   تازه روی است مگر باغ گلست   سرخ چشم است مگر شیر نراست
مژگان بدرستی سیاه و اسباب گیرندگی نگاه   کشیدگی بینی بقدریکه باید   دهن از کمال طبیعی
سخن نماید و دندانها از آن لمعان که همگان را خوش آید   ذقن مستدیر و نمایان با چاه زنخی غیر محسوس و
فی الجمله نهان   سبلت اگرچه در مبادی سلطنت بکثرت بود اما پیروی کامل احکام شریعت را بزدن
شارب از آن کم کرده اند تا مشروع آید و ممنوع نماید   با دولت سلطانی در خدمت دین باشد
در هر دو جهان شاه است سلطان که چنین باشد   موی سر و صورت با نرمی و نعومت سیاه بخرمائی
مایل و بیاض گردن بفروغی در خور کمال شامل   شانه‌ها منبسط سینه گشاده ساعدها بلند دستها در نهایت
ظرافت و لطافت چنانکه عروق آن بخوبی نمودار است موی سیاه نرمی بر روی دستها روئیده که
انها را بشمشیر مجوهر شبیه نموده ناخنها برنگ پشت گلی شفاف و املس کمر باریک پاها کوچک کفها
وسیع و بالجمله از هر جهت متناسب الاعضاء و تام الخلقه و شک نیست که صورت کامل با کمال معنی
انباز است و گوهر با زر دمساز   مغز باید که خرد جای گزیند در مغز   نغز مصحبی و همدمی نغز کند   بنابر این
هر کس در اخلاق کریمه خسروانی تأمل دیده داند که با صلابت و مهابت شاهنشاهی قلب مبارک را
رأفت و مهربیست که باریافتگان را بملاطفت از حالت رعب بعالم انس آرد و در دهشت و خشیت
نگذارد   با آب و لطف و سرشته طینتش ز ازروی   ز فرق تا بقدم نرمی و ملاطفت است   اما
کلم خسروانی ناطقه در کمال فصاحت است و منتهای بلاغت و اگر کسی بسرعت نوشتن تواند بیانات
و خطابه‌ها که در هر مورد و مقام تقریر میفرمایند حتی دستورالعملی که در مقاصد و مهام میدهند عیناً تحریر نماید هر که...
بخواند بداند که بلطف عبارات انسجام کلمات و استعارات افصح المتکلمین شیخ سعدی میباشد و تا حدود
طلاقت لسان و ذلاقت بیان جهیر الصوت میباشند و این را نیز از باب قیافت دلیل بر شجاعت
گرفته اند غالب محاورات و مکالمات ملوکانه بزبان فارسی و ترکی آذربایجانی است که در لغت عمومی
مملکت ایران میباشد و از السنه خارجه زبان فرانسه را در کمال خوبی میدانند و زیاده از سی هزار لغت
در خاطر دارند باین زبان هم سخن میگویند و هم مینویسند و هر کتاب و مطلب مشکل را بدون معاونت مترجم
و کتاب لغت ترجمه میکنند و اگر بزبان فرانسه کمتر حرف زنند محض تعمد است انگلیسی را در اوان ولیعهدی

تحصیل کرده میخوانند وصحیحاً تلفظ مینمایند اما بدان تکلم نمی کنند ترکی جغتائی را که اینک در ممالک عثمانی
متعارف است کاملاً میدانند و مشکلات که در املاء و منشآت آن زبان است جمله بحضرت اوضح
و آسان باشد چندی هم بتحصیل زبان روسی پرداخته و با صعوبت خواندن الف بای آن این کار را نیز
ساخته اند   در علم جغرافیا طوری احاطه دارند که قرا و قصبات ممالک و انهار وجبال رساتیق
اقالیم خمسه را بتفصیل دانند و شرحی مبسوط از هر ناحیه توانند و همانا کره ارض در دست مبارک گوئیست
در علم هیئت و نجوم جدید مهارت آن اعلیحضرت نیز امری معلوم است و در تفسیر آیه شریفه رَبُّ
الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فرموده اند اشاره بدو مغرب و مشرق دنیای عتیق و جدید است
که هر دو روی کره باشد و در تفسیر آیه کریمه رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ فرمایند مشارق و مغارب
سایر سیارات عالم شمسی است و این کلام پیغمبر مرسل و کتاب منزل ظهور معجزه ایست و انتقال بآن
اعجاز را باید از کرامات آن ذات مقدس شمرد اما از سیر گذشتگان تاریخ ایران را آنچه نوشته اند
از مصنفین عجم و عرب و یونان و غیره مرکوز ذهن مبارک است و تاریخ قدیم و جدید سایر ممالک را از
هر سلاله و طبقه که باشد بخوبی میدانند و از هر نقطه ذکری شود شرحی وافی در آن بیان میفرمایند و همه قسم
تاریخ بالاستمرار در حضور همایون خوانده میشود و بنا بر تتبع کامل میفرمایند ذوالقرنین که در قرآن کریم ذکر او
شده و مشرق و مغرب عالم استیلا یافته و او را مالک اقالیم سبع دانند همان سزستریس معروف مصرست
و تاریخ پطر کبیر و فردریک کبیر و ناپلیون اول تمامه در مد نظر مبارک است و ولعی بمطالعه آن کتب دارند
اما در امور پلتیکی بواسطه ممارست در این فن که اتصالاً در روزنامه های فرنگ در حضور اقدس خوانده
میشود طوری متبحر میباشند که هیچیک از دیپلوماتهای بزرگ را آن درایت حاصل نشده و در ظرف
چهل و دو سال سلطنت هیچیک از وزراء نتوانسته اند ادعا کنند که عرض رائی در حضور مبارک نموده
بلکه آنچه شده بآراء خاصه همایونی بوده و اگر نقص و خلافی بظهور رسیده ثابت است که از عدم بصیرت
و لیاقت وزراست که نتوانسته اوامر علیه را بموقع اجراء رسانند   اما شعر اقسام آنرا طبعی قادر
چون استادان کامل نظم مینمایند و لآلی افکار ابکار شاهانه و دیوان همایون زیاده از چهار ابیت است
نمونه را این چند شعر در این محل ثبت افتاد در تغزل فرموده اند   برقع از چهره برافکن که همه خلق جهان
یک روز دو خورشید ببینند عیان   ایضاً در تغزل   حیف دارم از ماه کردن نکوتر   دو زلفش سیه
لب چو خون کبوتر   در مدح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام   عید مولود امیرالمؤمنین شد عالم
نبی وعیش عنبرین شد   از برای مژده این عید حیدر   جبرئیل از آسمان سوی زمین شد بخ عید حیدر

گر آرد امید قدرت حق تا که با خاکش عجین شد   در رباعی   باران ز هوا همچو سر شکم آید   وز آمدنش
بدشت رشکم آید   محتاج چمن بآب باران نبود   آنجا که چو سیل از مژه اشکم آید   در صنعت نقاشی نیز
کلک گوهر سلک اعلی را مهارتی بکمال است مخصوصاً در دورنما و شبیه سازی چه با مداد و چه با رنگ قدرتی
دارند که در یک طرفة العین نقش و شبیه هر کس و هر جا را در نهایت خوبی در صفحه مصور میفرمایند و بسیار
اتفاق افتاده که با قلمهای فرنگی بسرعت صورت ساخته اند که اسباب حیرت استادان قادر شده
خط نستعلیق را خوش مینویسند همچنین شکسته و نسخ را و در تحریر چنان زبردست میباشند که مکرر روزی
هزار بیت بدون اظهار کسالت و همه آن هزار بیت بخوبی خوانده میشود مسلماً هیچ پادشاهی این قدر چیز
نوشته بیشتر از سه کرور بیت وقایع مهمه یومیه و روزنامجاتی است که بقلم مبارک نگاشته شده و در
مجلدات عدیده جلد کرده در خزانه مبارکه مخزون و مخلد است و اگر کسی الجمله را به بیند قدر و مرتبت و
اندازه زحمت این پادشاه کارآگاه را میداند   اما تیراندازی یقیناً در این هنر اول شخص تمام دنیا میباشند
و این قولی است که جملگی برآنند   واحدی منکر نیست بسیار اتفاق افتاده که دو هزار و پانصد قدمی شکار زده اند
و با هر یک لوله از تفنگ دولوله در هوا بلدرچینی را انداخته و در کمان کشی و تیر کمان اندازی گنجشک را بارها
هدف تیر ساخته تقریباً بیست و پنج پلنگ و سی خرس و زیاده از دو هزار قوچ صید شست همایون شده که قاپهای
از آنها از امان حضرت ضبط کرده اند و در اسب تازی آن قدرت دارند که بعد از تاختن ده الی یازده فرسخ
اظهار خستگی نمایند اما ملکات نفسانی در اصول عقاید که افضل ملکات است بنحوی راسخ اند که مزیدی بر آن
متصور نیست و نه تنها نزدیکان حضرت بلکه اغلب اهل مملکت دانند که در این چهل و دو سال سلطنت
کرورها در راه محبت اهل بیت نبوت خرج کرده اند قبه های عالی تذهیب نموده و از روضه خوانی و سایر
خیرات و مبرات در رعایت جانب علما و سادات فروگذار نکرده و بکمال مراقبت بکار برده و هر ساله
تقریباً یک کرور تومان نقداً و جنساً بارباب استحقاق وظایف و رواتب و انعام میدهند و در حفظ
قوانین شرع شریف چندان مقید میباشند که در زمستانهای بسیار سخت و در قلل جبال و شکارگاهها همین که وقت
نماز رسد بتجدید وضو کرده بعبادت مشغول شوند در تمام عمر یکبار نمازشان ترک نشده حتی در سفر فرنگ
از چهره همایون احدی نمی تواند آثار غضب یا علامت شادی تفرس نماید چه قوه غضبیه را در تحت اطاعت
عقل آورده اند و گاه خشم تغییر حالی در وجود مبارک مشاهده نمی شود و برخلاف پیشینیان با کمال تغیر
بشتم و کلمات زشت تفوه نکنند طبعاً مایل بسیاست نیستند حتی مقصرین واجب القتل را اگر ابتدا
خود میرسند میل قلب همایون این است که تمام اهل عالم خاصه رعایای ایران در مهد آسایش مرفه الحال

بخشند

باشند و بوسعت زندگانی کنند ذکور و اناث اهل مملکت او فرزند خود دانند و خیال ناشایسته هرگز به مخیلهٔ آنحضرت راه نیافته در پارسائی و عفت و پاکدامنی در سر حد کمال جای دارند و این شیم کریمه را از فرایض میشمارند دل و دست مبارک بحر و کان است و در سخاوت و کرامت مانند ابر و باران ناطقه از وصف نتواند و دراکه حد آن نداند خواهنده ازین آستان مأیوس نشود بلکه احدی از عطایای وافرهٔ ملوکانه محروم نگردد مختصر اینکه حکیم علی الاطلاق هویداست که در این عصر تمدن و تربیت و عهد ترقی و مدنیت که دول را با یکدیگر در ترقی سر مباراتست و ملل را در تقدم میل مجاراتست ممالک محروسه و رعایای هوشمند ایران را شاهنشاهی میبایست کامل هنر و کارآگاه که با حزم وافر و عزم راسخ و رای صایب و هوش ثاقب و عقل رزین و فکر متین و بسط ید و شرح صدر و ملکت نصفت و قوهٔ مجاهدت تکمیل نواقص امور این دولت پردازد و ملت تابعهٔ مطیعهٔ خود را براه ترقی و پیشرفت اندازد و کارها بسازد و پای فضایل و علوم جدیده را درین ساحت باز نماید و در بروی صنایع مستظرفهٔ بدیعه گشاید و روضهٔ مملکت را چون روضهٔ خلد باغصان فضایل و اثمار معارف و انوار بدایع و ازهار ظرایف بیاراید مجهولات را معلوم و معضلات مفهوم و مشکلات را حل و اوامر و احکام را نافذ و مسجل دارد تا مردم این اقطار نیز از نعمای شاملهٔ عالیه بهره و قسمت برند و ازین خوان یغما بقدر حوصله و اشتها خورند از رقبا بازپس نمانند و خود را بجائیکه باید و شاید رسانند بسر بلندی فایز گردند و بین الامم به مزایای مخصوصه ممتاز و متمایز باشند انجام این مهام مملکت علام گوهر پیکر مبارک را با فر ایزدی بیافرید و شمایل بدیع همایون را الحق کمال و جامعیت محلی ساخت تا مستودع نفسی کریم و قلبی رحیم و روحی فیاض و مزاجی معتدل و عقلی محیط و حذقی مفرط شود و مجمع شرایط منظوره و لوازم مطلوبه و صفات لازمه و قوای فعاله گردد درین صورت عجیب نیست که سیمای جهان آرای اقدس و طلعت فیروزی آیت مقدس را چنان ساخته و پرداخته باشد که جامع محاسن صوری و معنوی و جاذب قلوب و ابصار ارباب بصیرت گردد

کشور آراید و جهانها همه زو آساید — بجز از لطف و کرم کار دیگر ننماید
حکم تقدیر چه نیکو بود و دولت یار — کارفرمای قدر کار چنین فرماید

و ازین روست که عموم باریافتگان آستان سپهر نشان بلکه قاطبهٔ رعایای این دولت جاوید چنان تعشقی خاص و اشتیاقی مخصوص بزیارت تمثال آفتاب مثال همایون شاهنشاهی خلد الله ملکه و سلطانه دارند و دولت دیدار خسروانی را از مواهب سنیه و نعم غیر متناهیهٔ خداوندی میشمارند درک این سعادت و کسب میمنت را بر سر راه موکب منصور میآیند و دیده را از غبار این راه روشن

مینمایند مشاهدهٔ الجمال باکمال را بجان میجویند و بی اختیار میگویند که تبارک الله احسن الخالقین ......

ولادت باسعادت اعلیحضرت اقدس شهریاری در شب یکشنبه ششم هلالی شهر صفر المظفر هزار و دویست و چهل و هفت ناقصهٔ هجریه مطابق هفدهم ژولیه سنه ۱۸۳۱ ناقصهٔ میلادیه مقدار چهار ساعت و ربع از شب سطور گذشته بافق قریهٔ کهنمیر که از قرای و مضافات تبریز است و بخط مستقیم هندسی تقریباً مقدار یکفرسخ و نیم در جانب جنوب تبریز و بحسب مسافت در چهار فرسخی آن واقع شده و طول مدارج شرقی ان از جزایر خالدات (٦٤) درجه و (٤٢) دقیقه و عرض آن از خط استواء سی و هشت درجه و پنج دقیقه است چون مسافت مابین موضع ولادت باسعادت و تبریز بر حسب بعد چندان محسوس نیست منجمین این دولت جاوید آیت همان طول و عرض تبریز را ملاحظه نموده اند و طالع ولادت باسعادت بر حسب زیج جدید محمد شاه هندی بصورتیست که در ذیل ثبت و تحریر یافته اللهم ابد عیشه و ابد جیشه

کاو	٤ ٩ ٠	مشتری کاو نا
شمس ٩ کط ح و له عطارد و کد ٤		ط و ل
راس ٥ کا ه که له زهره د مر	و ٥ ٠	

جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت اقدس شهریاری در شب یکشنبه ۱۸ هلالی شهر شوال المکرم سنه ۱۲٦٤ ناقصهٔ هجریه مطابق ۱۲ ماه سپتمبر سنه ۱۸٤۸ میلادی بافق دار السلطنه تبریز مقدار بیست دقیقه

تمام

تمام از غروب بنصف قرص آفتاب شب سطور گذشته بر حسب تعیین و تشخیص ساعت
سعدیکه منجمین دیده بعرض رسانیده اند پس در نومبر سال سنه ۱۸۹۱
میلادی که تقریباً مطابق است به نصفه شهر ربیع الثانی
سنه ۱۳۰۹ هجریه که سال طبع این کتاب است
چهل و سه سال شمسی از دوران ابد بنیان
گذشته خواهد بود اللّهم خلّد ملکه
و اجر فی بحار السعاده فلکه
حرّره میرزا احمد علی
کشکول

۱۲

هو المستعان

الحمد لسلطان الذی جعل اول ما خلقه عقل الفعّال و بسیر و دنه و تصرفه تسبح له الرمال و بشئونه یسجد له الظلال و بهیبته تدکدکت له الجبال و بقدرته خلق الانسان من الطین اللازب و الصلصال و بحکمته زیّن صورته فی احسن تقویم و اتم اعتدال و الصلوة و السلام علی مکمل الکمال و صاحب الانعام و الافضال محمد المبعوث علی البریة لازالة الجهل و تربیة الجهّال سیّما آله البررة هم اقطاب افلاک الجود و النوال و بعد

چون خداوند یکتا سپهبد دو سرا اول بهمتای و یا اول بوجود و مایه هر هست و بود قرار داد و بحکمت بالغه و مواهب سنیّه جنابشان را بر کافه موجودات در این آخر زمان و بلوغ هر ظاهر و نهان فرستاد بر ذات مقدس خود لازم دانسته که آوازه دین قویمش را گوش زد تمام ساکنین کره خاک و قاعدین مدارج افلاک نماید و حجه کامله اش را برای خودی و بیگانه تمام فرماید تا هیچگونه عذری از جهه هیچ جنس متحرک و ساکنی باقی نماند در هر عصری بطرزی و هر وقتی به حکایات نغزی این علة غائی را جلوه گر ساخته تا این زمان سعادت اقران که در ملکوت اعلی از جانب مالک عوالم فنا و بقا این مبارک خطابه را بنام نامی و اسم گرامی حضرت ملک الملوک عجم صاحب تاج خسروی و تخت جم السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو المظفر صاحبقران ناصر الدین

خاتمه

اه قاجار خلد الله ملکه الی آخر الزمان خواندند و ذات شاهانه را بدین موهبت عظمی شاد فرمودند بظاهر
وکب همایون بعزم سیاحت فرنگستان و در باطن بابلاغ آوازه نعمت ذات محمدی و ایمان
محمدیان باهل جهان حرکت دادند و در طی مسافت و اوان مسافرت حالات عبرت علامات را
بکلمات تامات شیرین دلنشین کلام الملوک ملوک الکلام بقلم قضا شیم رقم زد صفحه بیان فرمودند و ابوا
نعم بر روی کافه اهل جهان گشودند و هیچگونه از نکات تبلیغ فروگذار نفرمودند پس از آنجائیکه طبع صاحب
طبعان را دیدن و شنیدن کلمات مبارکات ظل الهی طبیعی است لهذا این بنده بر عتبات میرزا
محمد شیرازی ملقب بملک الکتاب این کتاب مستطاب مسافرت نامه مشکین ختامه سفر کره
ثالثه شاهنشاهی را بحلیه طبع بیرون آورده

باکمال سعی خالیا عن التحریف والتغییر
بانضمام تصاویر مقصوده که از
دار السلطنه لندن طلبیده
درج نموده بزیور طبع
آوردم

هر کس از صاحبان که طالب و راغب این کتاب مستطاب بوده باشند در بمبئی در محله امیرکاری
مکان نمبره ۱۲۰ از نخودپالی طلب دارند



جلوس
ناقصه هجریه



